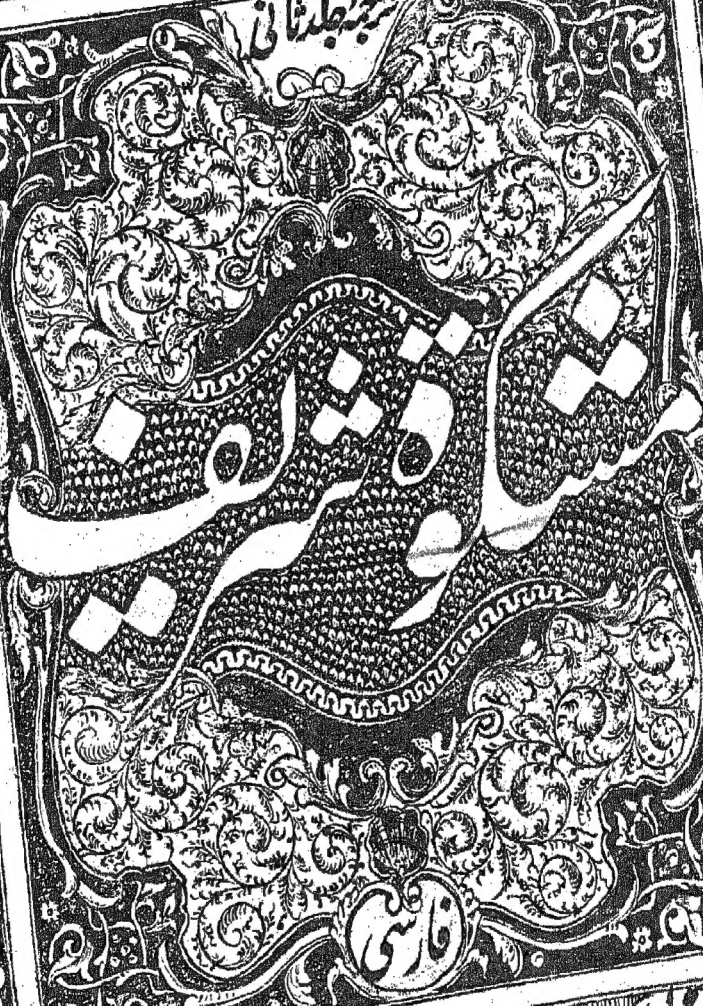


M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE2660

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
مكتوباً



والمؤمنين
الذين هم
أولاد
البر

مرور در موجب اجر و ثواب عظیم است و هر چهل و پنج سال در سبیل الله لایزال الاسلام پیش سپان سرگردانند که ستم است آنها را و راه خدا را
اهل الاسلام که جدا کنند و دیگر از این جدا و احانت کنند و سوار گردانند تا جدا کنند و فی مرجع بفتح بیسم و سکون را بگویم و در چراگاه
فراخ دور و فقه و فقه و فقه که آید و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
الاکت بعد از اکت احانت که آید نوشته شود و صاحب سپان را بشمارانچه نوشته اند سپان نیکوکار و ثوابها و و کتب له عدد دارد آنها
و ابو الفاضلات و نوشته شود و در این بشمارانچه نوشته اند سپان و نیکوکار و ثوابها و و کتب له عدد دارد آنها
طول بگویم و فقه و فقه که آید و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
یک زمین بلند و در زمین بلند و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
بشمارانچه نوشته اند سپان و نیکوکار و ثوابها و و کتب له عدد دارد آنها
از آن بگویم و فقه و فقه که آید و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
تو این زمین بلند و در زمین بلند و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
جستار که آید و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
کار که آید و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
گفته اند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود که هر کس که در راه خدا برود و در راه خدا برود و در راه خدا برود
ما نزل علی فی الحشری و فرموده شده است برین در حکم خزانچه مخصوص و الا ندره الایة الهادیه الحاقه که آید و در راه خدا برود
جامع حکام تمام فعال است از خیر و شرف و فقه و فقه که آید و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
می بیند و می بیند و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
می بیند و می بیند و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
حکیم و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
وی روز قیامت بصورت مار و فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
نشان بسیار و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
بالای چشم و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
پیشتر بگویند آن را و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
نیز بر گوش و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
و برین چشم و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه
اما آنکس که پیشتر بگوید آن را و در فقه اکت است که لایزال مرجع او از وقت منشی و پس بخوندان سپان از آن مرجع یار و فقه و فقه

تمام تلاطم پیشه خوانند انحضرت صلعم این آیت را و لا یحببن الذین یغفلون الآتیه تا آخر آیه که نیست با اتمم الشمر من فضلہ بنو خیر لعل یهو
 شمر سیل طوقن با جلود ابوم نعیمه رواه البخاری و عن ابی ذر عن النبی و روایت است از ابو ذر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال
 گفت انحضرت صلعم ما من رجل یكون له اهل او قبر او غنم لا یؤدی حقها نیست هیچ مردی که باشد سر او را شتران یا گاوان یا گوسفندان
 که ادا نکند حق آنها را الا انی بهایوم نعیمه عظمه لیکون و سمنه و اگر آنکه ورده پیشود آن شتران و گاوان و گوسفندان را در حال
 بودن آنها بزرگتر و برتر قطاه با خفا نهاده پی سپر میکنند آنرا در شتران یا پاهای خود و تنطه و بقر و نهاده و نیزند گاوان و گوسفندان
 او را به شاخهای خود و گاه جازت آخر بهار است علیه اوله نهاده هر بار که بگذرند از فسیلین آنها بازگردانیده شود نخستین آنها
 این عبارت بر ظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث ابی هریره که سابقا گذشت چنانکه شارت بدان کرده شد و حتی بعضی
 بین الناس تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه و عن جریر بن عبد الله و روایت است از جریر بن عبد الله که
 که از شاه پیغمبر است و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است قال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم اذا تاکم المصدق و چون بیاید شمار صدقه ستانند یعنی آنکه از جانب امام برای گرفتن زکوة احوال بیاید که آنرا ساعی
 و عامل خوانند در قاموس گفته که مصدق بر وزن محدث گیرنده صدقه و تصدق بنا بر بنده صدقه و فلیصد و عظم و هو عظمه
 پس باید که بازگرد و مصدق از پیش شما و حال آنکه وی از شمار ضعیف خوشنود است باین طریق که خوب پیش آید بوی خدا و کند
 صدقه به تمام و کمال رواه سلم و عن عبد الله بن ابی اوفی و پدر و پسر هر دو صحابی اند و این عبد الله آخر صحابه است که در کوفه
 از عالم رفت قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اتاه قوم بصدقه تم قال حکم چنان بود که مردم صدقات زکوة خود را پیش
 آنحضرت می آوردند آن حضرت صلعم در مصارف آن صرف می نمود و بود آن حضرت که چون می آوردند نزد و سه
 قومی صدقه خود را دعای کرد ایشان را می گفت اللهم صل علی آل فلان خداوند او را و در بفرست و رحمت کن بر آل فلان
 که صدقه آورده است یعنی بروی و بر کسان وی فائز آید بصدقه پس آوردند و آنحضرت پذیرد که ابو اوفی است صدقه
 خود را فقال پس گفت آنحضرت صلعم اللهم صل علی آل ابی اوفی و حکم آبی نیز همچنین بود که بگردد صدقه ایشان را و صلوة
 بفرست بر ایشان چنانکه سلوک قرآن مجید است متفق علیه و فی روایت از ابی الدرداء عن النبی صلی الله علیه و سلم بصدقه تا
 چون می آورد و مردی نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را می گفت آنحضرت اللهم صل علیه ازین روایت معلوم شد که مراد بآل
 فلان همان فلان است و آل تقیم است چنانکه آل فرعون و آل داود و مراد ذوات آنهاست و اتباع نیز تبعیت و ران
 داخل اند چنانکه اشارت کردیم و عن ابی هریره قال گفت بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم علی الصدقة و فرستاد
 آنحضرت یکبارگی عمر بن الخطاب را بر گرفتن صدقه از مردم بقیل بن جهم و بن جهم بن جهم پس آمد گفتند بان حضرت صلعم
 که شیخ کرد و نزد زکوة را بن جهم که منافقی بود و فقیه بود و خداوندی را را غنی گردانیده و در قبح الباری گفته که واقف
 نشدم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بود و بعضی گفته اند حمید و گفته اند بن جهم منافق

بعد از آن توبه کرد و اتفاق و قاضی حدیث گفته که در وی نازل شده است بقول حق سبحانه تعالی و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن آتیه امتی و خالد بن الولید که صحابی مشهور بود و او نیز نذر و العباس و عباس ابن ابی طالب و عسیم رسول الله صلی الله علیه و سلم و او نیز نذر و دیگران همه داوود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم با عسیم ابن جلیل و تقیم یعنی باشد که است که بجز نذر برسد و موجب کفران نعمت گردد و تمام معنی مبالغه در عقوبت نیز ازین باب است یعنی مکره می نندارد و ابن جلیل و کفران نعمت نمی در زود الا الله کان نقیر آقا غناه الله و رسول و مکره بجهت همین که وی نقیر بود هیچ چیز داشت پس توانگر گردانید او را خدا و رسول وی و این تو لگسی سبب نبی و طغیان وی شد و کفران نعمت کشید و غنا تر خفیف از خداست و ذکر رسول بحجت آن است که وی صلعم واسطه است در رفاخت خیرات و وصول نعم از جناب حق در تفسیر کرمیه و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن و لکن من من الصالحین آورده اند و آن حضرت صلعم دعا کرد و او را نخواست و بالتماس وی و عهد وی که شکرگزاری نعمت کند و اما خالد بن الولید که می گویند وی نیز نذر از زکوة سببش آن خواهد بود که شما ظلم می کنید او را و حال وی نیست که وی بقره جتس او را و عهده فی سبیل الله تحقیق دفع کرده است زره بای خود و همه سارهای جنگ خود را از سلاحها و چهار پایا در راه خدا بفاز بیان و بهر حال شکر آن باشد که هیچین خیرات نقل میکنند زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جت ظلم کردن شهادت بوی و شجاع بظلم صبر توان کرد و یا مراد آنست که وی چیزی نذر کرد که زکوة آن و بهر چه نذر وی بود و از مال حتی سلاح جنگ و سوار آن همه در راه خدا وقف کرده و فقیر شده است و راعیه دفع نموده و سکون عین خرم تا جمع عطا و دفع به معنی ساخت و آبادی و اقامه اعظم و اما العباس فسی علی و اما عباس پیش زکوة دی پیرست و من ضامن آنم و سببش آن بود که میگوزید که آنحضرت صلعم پیشتر گرفته بود و ساله زکوة عباس را یکی زکوة این ساله که از وی می طلبیدند و دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرمود و شما معاها و مانند زکوة این سال مانند آنست که زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم مهلت داده و تاخیر کرده در زکوة و ساله عباس - با التماس وی بحجت ضرورتی و احتیاجی که داشت و امام راجا نیز است که مهلت دهد و تاخیر کند بر وجه نظر و مهلت و بعد از آن بگیرد یا آن از خصائص آنحضرت بود و صلعم را تمام قال سببش گفت آنحضرت و یا عمر اشعرت ان عم الرجل صنو ابیه ای عمر زکوة ای و نه تمیزی که بپاد و پدر مرد و نسل پدر را است پس عباس بجای پدر من دان و تو عظیم وی نگار و او را نذر کن و اصل صنو کبر صا و سکون نون آنست که و نه و رحمت خود را از یک پنج برابر و هر یکی را صنو گویند و هر دو را صنوان فی الصراح صنو کبر کی از چند تنه و رفت که همه از یک پنج رسته باشند و پاد و پدر رسته متفق علیه و عن ابی حمید بن عمار و نه میم الساعدی منسوب به بنی ساعده که قبایله است از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة گفته است قال اشعل النبی صلی الله علیه و سلم جلاسن لارو گفت عامل گردانید آنحضرت مروی را از زکوة دفع نموده و سکون نذر که از با و بین است و از از زکوة نیز گویند و يقال له

که آیا هست حکم وی نزد افترا یعنی پیش از دخل در عقد محکمه عند الاقراران - همچون حکم دینی نزد اقراران و اجتماع و آمدن و سه
در عقد ام لا یا نیست - بکذا فی شرح السنه و این کلیه ثانی لائق بنده با کسی است که از حیلہ منع میکند چنانچه امام مالک و امام
ابو حنیفه و شافعی و غیر ایشان که حیلہ را جایز میدارند نظر نمیکنند باین داخل کذا فی شرح الشیخ - و عمر بن عبدی بن عمیره -
نفع عین کو سیم و سکون یا صحابی است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من استعملنا ذنبا لم یکن علی عمل - هر کسیکه عامل
گروانیم ما و را از شما بر علی بد گفتننا تحیطا پس پوشید وی از ما سوزنی را بخیط بکسیم و سکون خادمتی یا نه فو قه پس پوشید
چیزی را که بالای سوزن است و کسی یا زیادتی - کان علولا - میباشد این که ان خیانت و غلول بضم عین مجرمانت و غنیمت و
یعنی مطلق خیانت نیز آمده - یاقی به یوم البقره می آید آن کس باین فعل روز قیامت و عقاب کرده شود او را بران - رواه مسلم
الفصل الثانی - عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآية - گفت ابن عباس چون نازل شد این آیت که و الذین
یکذرون الذهب و الفضة مجمل مضمون آیت آن است که آن کسانی که گنج میکنند زر و سیم را و خرج نمیکند آنرا در راه خدا گرم کرده میشود
آن زر و سیم و آتش و ذبح و داغ کرده میشود بدان پیشانیها و پلوها و پشتهای ایشان را چنانکه در فصل اول گفته شد
کبر فک علی السکین - بزرگ و گران آمد آن بمسلانان - فقال عمر انما فرج عظمی پس گفت عمر بن کثیر بشتگی این اشکال را
از شما فرج بجم و تشدید کن آن فرج یعنی کشایش - فانطلق عمر پس رفت عمر فقال پس گفت - یا نبی الله انک کبر علی
اصحابک هذه الآية - بدرستی که گران آمد بر یاران تو این آیت - فقال پس گفت آنحضرت ان الله لم یفرض الزکوة الا لیسبب
بالتقی من اموالکم - بدرستی که خدای تعالی فرض نگردانیده است زکوة را مگر برای آنکه پاک گرداند چیزی که باقی مانده است بعد از
زکوة دادن از مالهای شما پس چون زکوة مال ادا کردید باقی مال شما پاک شد اگر جمع کنید و بچینه بازید باقی ندارد و در
آیت قرآن که بگنج نهادن و عید نذر و آمده است بر تقدیری است که منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند و بگنج نهند داخل و عید نیست
و انما فرض الموارث مد فرض نگردانیده وی تعالی میفرماید و ذکر کذا و آنحضرت کلمه را این قول را و لیست یعنی آنحضرت
بعد از قول وی و انما فرض الموارث کلمه ذکر کرد که من یاد دارم آنرا و آنچه یاد دارم همین است که فرمود که حق تعالی که موارث
فرض کرده است برای همین کرده است که بشکون من بعد کم - تا باشد اموال هر کس را که بعد از شما اند که و ارثانند یعنی
هر حکم میراث اشانتی بجز از جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود و بعد از کسی باقی نماند میراث از کسی باشد - فقال پس گفت
راوی بکاتب عمر پس بکبیر گفت عمر بجهت تعجب ازین سخن و حمد و ثنای حق بر کشاده شدن گره این اشکال و اباحت
شارع بر جمع اموال - ثم قال پس گفت آنحضرت - الا اخبرکم بخیر ما یکثر المرءة یا خیر من هم ای عمر بهترین آنچه گنج کند
مرءة المرأة الصالحة آن گنج کدام است زن صالح که بفرموده حق عمل کند و در فرماینداری و رضای شوهر باشد چنانکه فرمود
اذ الطهر الیه ما سرت - چون نظر کند مرد بهوی وی خوشحال و شادمان گرداند او را بمشاهده حسن صورت و سیرت و روش
وی - و اذا امرها اطاعته - و چون کار فرمایند او را فرمانبرداری کند او را - و اذا غاب عنها حفظته - چون غایب گردد

مرد از آن زن نگاهدارد حق او را و نفس مال داده بود او و وعظ جابر بن عقیق - نفع عین و کسرتار و سکون یا انصاف صحابی بزرگ است و در شهر دوی به را اختلاف است و بعد از بدرتانہ شاید حاضر شده - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا مایکرم کیب تصغیر کب کہ جمیع را کب مستزد باشد کہ بیانید شمار اسوارگان - مینو خون سکہ دشمن دانسته شدہ اند و کردہ اند نزد مردم حکم طبیعت زیرا کہ برای گرفتن اموال ایشان می آیند با جبت آنکہ خلق میکنند بختی می نمایند و بعد قان کہ برای گرفتن صدقات می آیند - فاذا جاءکم فرجوا ہم - پس چون بیانید شمار پس جایی فراخ کنید بر ایشان و سر جابگوئید بر ایشان و خلوا بینہم و بین مائیتون - و خالی گردانید و تنی سازید میان ایشان و میان چیزی کہ می طلبند ایشان از اموال تائیمان ایشان و آن چیز حاکمی و انعمی نباشد - فان عدلوا فلا انفسم ہم - پس اگر عدل و زرد ایشان و زودتر تم کنند پس برای خود میکنند کہ ثواب عدالت یابند - وان ظلموا فعلیہم - اگر ظلم و ستم زور کنند پس بر ایشان است جزوہ و زیان آن مردانست کہ اگر ظلم کنند با تعقاد و زعم شما مرا در عرض و تقدیر آنست - بانه و الا اگر حقیقت ظلم کنند و رضای ظالم چه صورت دارد - وارضو ہم فان تمام زکوٰۃ کم رضام - و خشنود گردانید ایشان را زیرا کہ تمام و کمال زکوٰۃ شما خشنودی ایشان است یعنی اگر چه اصل واجب زکوٰۃ با دای مال حاصل میشود ولیکن اگر صدقات راضی و خشنود و زدنم و اکمل است و سدید خوا و باید کہ و عا کنند صدقات برای شما بتا بعت آنحضرت کہ حکم الهی تعالی بعد از آنکہ صدقات و عا میکرد و رواہ ابو داؤد و وعظ جابر بن عبد اللہ صحابی مشہور است بحسن صورت و سیرت - قال جابر ماس یعنی من الاحواب الی رسول اللہ - گفت آمد بعضی مردم از بادینشینان بسوی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فقالوا اننا من المصدقین یا رسول اللہ فظلمونا پس گفتند کہ بعضی مردم از مصدقین می آیند ما را پس ظلم میکنند با ما - فقال - پس گفت آنحضرت - ارضوا مصدقکم - راضی گردانید صدقہ گیرندگان خود را - فقالوا - گفتند آن مردم احواب یا رسول اللہ و ان ظلمونا - راضی گردانیم با ایشان اگر چه ظلم کنند با ما - قال - گفت آنحضرت - ارضوا مصدقکم و ان ظلمتم - راضی گردانید مصدقان خود را اگر چه ظلم کردہ شوید شما بہمان توجہ و تاویل کہ گفته شد - رواہ ابو داؤد و وعظ بشیر بن نفیع باو کشتن ہمچو بن انصاف و بفتح خای ہمچو تخفیف صا و ملہ و تشدید یا و تخفیف آن نام مادر بشیر است کہ صحابی است و مولای آنحضرت - قال قلنا ان اهل الصدقہ یقتدرون علینا - گفتند بشیر بن نفیع یا بشیر کہ اهل صدقہ کہ برای گرفتن صدقات از ما می آیند تجا و زینما یستد از حد انصاف و اعتدال و ظلم میکنند بر ما - گفتند من اموالنا بقدر بائعہ و ان یا بوسیم ما از اموال ما می خود براندازہ آنچه ظلم میکنند - قال لا - گفت آنحضرت نہ پوشید و ضبط کنید بر آنچه میکنند - رواہ ابو داؤد و وعظ رافع بن خدیج بن نفیع فاو کسرتار و انصاف صحابی است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العا ل علی الصدقہ بالحق کاغازی فی سبیل اللہ عمل کنندہ بر صدقہ بر طریق حق و عدل و انصاف ہمچو کسی است کہ غرا کنندہ است در راه خدا و یابندہ است ثواب آنرا - حتی یرجع الی بیتہ - تا آنکہ باز گردد بسوی خانه خود - رواہ ابو داؤد و الترمذی - وعظ عمر بن شعیب عن امیہ عن جابر عن النبی

صلی الله علیه وسلم قال لا حجب ولا حجب بعد وایت است از عمر بن شعیب از پدرش از جدش از آنحضرت که روانیست نه حجب
و نه جنب هر دو یک چیز است الاوسط اول بلام ثانی نبول مر او حجب آنست که فرو آید ساعی در جای دور و امر کند خداوندان باین
که کشیده بپایند ماشیه خود را در جای که فرو آمده است و جنب آنکه خداوند ماشیه دور رود از جای خود و ساعی را تکلف کند
که بجانب او آید و هر دو یکی عنده است از جهت حصول تعب شقت و راول بر تصدق و در ثانی بر تصدق و الا تو خود صدقه را هم
المانی دوی هم سوگرفته نشود صدقه بای مردم مگر در سراها و جایگاه ایشان این تتمه و تاکید کلام سابق است و شامل صورت
حلب و جنب است هر دو رواه ابو داود و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استغفرا ما اذکاره
فیمنی یجول علیه الخول یکدیگر باید یال را پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی یکسال رواه الترمذی و ذکر
جماعتی اھم و فقهه علی ابن عمر و ذکر کرده است ترمذی جماعه از رواه که وقف کرده اند این حدیث را بر بن عمر یعنی این قول
ابن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند صلعم اما همچنین موقوف که
بی سماع آنحضرت معلوم توان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شد و عن علی ان العباس رضی الله عنہما سال رسول
صلی الله علیه وسلم فی تعجیل صدقة قبل ان یحل در روایت است از امیر المؤمنین علی که عباس بنی سوال کرد در ثواب دادن
زکوة خود را پیش از آنکه تمام شود سال و فرو آید وقت دی و تحل کبیره حاست از حلول دین اما حلول در مکان کبیره هم بود است
کذا قالوا فی خصص له ذلک بلیس خصصت کرد آنحضرت عباس را در ثواب دادن زکوة و همین است نه جنب نزد او زکوة آنکه از
جهت وجود سبب زکوة که نصاب است و این حدیث مؤید توجیه اول مر قول آنحضرت را که و اما العباس فمی علی که در فصل اول
از حدیث ابی هریره گذشت رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن عمر بن شعیب عن ابيه عن جدہ ان
النبی صلی الله علیه وسلم خطب الناس فقال الا من ولی قیام الیال فلیتجھ فیه بخله خواند آنحضرت و تعلیم کرد مردم را پس گفت
اگاه باشید هر که دالی شد و نگاهداشت یتیمی را که مر او را مال است پس باید که سوداگری کند و روی و لایه که حتی تا بکلام الله
و نگذارد الی تیمم بلی تجارت تا آنکه بخورد مال او را صدقه یعنی کم گرداند و فانی گرداند او را زکوة رواه الترمذی و قال فی اسناده
روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد این حدیث سخن است لان الثننی بن الصباح ضعیف و نیز که ثننی بن
صباح بنشدید با یکی از رویان این حدیث است اگر چه هر دو صالح و در عبادت قوی است اما حدیث وی نرمی دارد و ان سسته
تسع واربعین و مائت

الفصل الثالث عن ابی هریره - قال لما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم استخلف ابو بکر بعدہ و گفت ابو بکر
چون وفات یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابو بکر بعد از وی - و کفر من کفر من العرب سوگاف شد کسی که کافر شد از عرب
مانکار زکوة و حقوق بپایند از اب بنه الله پس مراد کفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون وجوب زکوة قطعی است پس انکار و
کفر باشد چنانکه نماز یا امتناع آوردن از دادن زکوة پس اطلاق کفر بطریق تغلیط و تشدید باشد و مراد کفر ان نعمت است

چنانکه در حدیث من ترک الصلوة فقد کفر گفته و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شوند بعضی اتناع آورند پس طلاق کفر
و نفی هر دو جائز باشد و عمر اول اخذ بظاہر کرد و در کفر ایشان با ستاد و در آخر چون حقیقت حال دریافت موافق شد بانی بکفر
و اخراج کرد که حق همان است که ابو بکر بدان ست چنانکه میفرماید - قال عمر بن الخطاب لا بی بکری فی الله عنما کیف تقابل انک
وقد قال رسول الله چگونه شش میکنی مردم را و حال آنکه تحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم است آن اقاتل انک
حق میگوید - امر کرده شده ام که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان - الا الله الله من قال یس کسکه بگوید لا اله الا الله عصمتی
نامه و عصمت نگاه دارد - و از من مال خود را و نفس خود را - الا بحق - مگر حق اسلام و در روایتی صریح آمده است الا بحق الاسلام
چنانکه بیت و قصاص و خبر آن - و حساب علی الله - و حساب او بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شرع نیست و حساب باطن او را خیرت
بعلم آدمی است چنانکه منافق باشد و نیربان لا اله الا الله بگوید نه بصدق - فقال ابو بکر و الله لا قاتل من فرق بین الصلوة و الزکوة
پس گفت ابو بکر بخدا سوگند هر آنکه قتال میکنم کسی را که جدائی کند و فرق نهاد میان ناز و زکوة که بوجوب ناز قائل باشد و بوجوب
زکوة را منکر گرد و یا بول عمل کند و از ثانی اتناع آوردان الزکوة حق المال نیکو زکوة حق واجب و مال است چنانکه ناز
حق واجب و نفس است و موجب هر دو اسلام است - و الله یمنعونی عناقا - بخدا سوگند اگر منع کنند مرا بزاغاله و عناق نفع عین نبی
معز که یک سال ترسیده است و در روایتی عناقا اگر منع کنند پامی بندش را در این مبالغه است و طلب حق واجب و در قیاس
گفته است که عقاب بکس عین زکوة یک سال از شتر و گوسفند - کان یؤدی دهنک الی رسول الله - بود و نیکو دایم کرد و رسول خدا
صلی الله علیه و سلم تقاضای حق نمیداد - هر آنکه قتال میکنم ایشان را بنا بر منع عناق یا بجهت کفر و ارتداد و اگر منع شوند یا بطریق حفظ
شعار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند بی انکار فافهم - قال عمر بن الخطاب ما هو الا رایت ان الله شرع صدرابی بکرت قتال - گفت
عمر بن الخطاب بخدا سوگند نبودشان من و حال من درین محاجت که آنکه دست من در روشن و سبید اندر برین که خدا تعالی کشاد
سینه ابو بکر صدیق را برامی قتال - فخرقت انه الحق - پس شش انتم من که همین است حق که قتال باید کرد و در روایات آمده است
که صحابه و دیگر نیز حتی که علی مرتضی منع کرد ابو بکر را و گفتند که اول عهد خلافت است و مخالفان جماعت کثیر اند و مبادا خطای وقتور
و کارخانه اسلام راه یابد و توقف و تاخیر لائق می نماید ابو بکر گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یک جانب شوند و من تنه باهم
قتال میکنم و این ولایت دار و به کمال شجاعت ابو بکر متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کیون کنند
احدکم یوم القیمة شجاعا قمرع - می باشد گنج کی از شمار و قیامت از بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت - یفر منه صاحب کبر
از ان مار صاحب مار که همین صاحب گنج باشد - و هو یطیبه - و حال آنکه آن را میجوید او را - حتی یلقیه اصابعه - تا آنکه نیکو بگردانند صاحب
گنج آن مار را بگشتان خود را چنانچه عادت است که در وقت خوف از مار و مانند آن است را در دهن آن می اندازند و نیز از غلظت
منع در دست و گشتان ظاهر میگردد و در راه احمد - و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ما من رجل الا یؤدی من زکوة
لا اله الا الله یوم القیمة فی عقه شجاعا نیست هیچ مردی که او انیسند زکوة مال خود را که آنکه میگردد خدای تعالی روز قیامت

یا غنی شک راوی است و اگر در میان مومنین فقری نبند از جهت اشتقاق مومنان بر مومنین سبب است صدقه غنی از غنی است و فقر و احتیاج برای تنويع نیز تواند بود و انما هی للفقراء - و نیست این زکوة مگر برای فقیران بخاطر زکوة به مال و مالک آن بخاطر حرام جلال این معنی و درین معنی مراد بخاطر زکوة به مال گرفتن است با وجود بسیار و غنا و در معنی اول مراد منع زکوة است و نه دادن آن به فقرار و بر دو معنی صحیح است و احتیاج مذکور یعنی بر معنی اول است

باب ما یجب فیہ الزکوة

اتفاق دارند آنکه بر وجوب زکوة در انعام و اثمان و عروض و باقی همه اموال تجارت و اختلاف کرده اند و تره با و غیرها و میوه ها که در پانزده سال تمام نه ایستند نزد آنکه واجب نیست در آن زکوة و در تحریر طلب واجب است و تنقیح پسند بر پنج وقت و در کمتر از آن معنی آن در شرح حدیث معلوم شود و در امام ابو حنیفه واجب است عشر و بر هر چه بیرون آید از زمین کم باشد یا بیش مگر درنی و نه نیم و گاه و حجت برای امام قول حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ما اخرجت الارض فقیه العشر و غنایمیل این باب از کتب فقه باید جست

فصل الاول عن ابی سعید الخدری - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لیس فیما دون خمسة اواق من التمر صدقة و نیست در پانزده اوقیه از پنجه و اوقیه و او و سین محله شصت صاع و صاع چهار صد و یک رطل و ثلث رطل و تحقیق این اوقیان و بطیس آن با وزن و در شرح سفر السعادت تفصیل کرده شده است فاینظر فتمه و لیس فیما دون خمس اواق من التمر صدقة و نیست در پنجه اوقیه که از پنجه اوقیه از نقره است زکوة اواق نفع نهمه و سکون و او و کسر قاف و تشدید یا چهل و بریم پس پنجه اوقیه و نیست در بریم باشد و درق نفع و او و کسر زلفه و لیس فیما دون خمس ذود من الابل صدقة و نیست در دادون پنج نفر از شتر صدقه و دو و دبال مجمره از دو تانه یا از سه تاده را گویند و درین حدیث خبر از زکوة تمر و نقره و شتر نکرده و تنقیح علیه و عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لیس علی المسلم صدقة فی عبده و لانی فرس نیست بر سلمان صدقه در بنده و دی و نه و سب و دی مراد بنده خدمت و سب سواری است و فی قوا لیس فی عبده صدقة الا صدقة الفطر نیست و عبده صدقه مگر صدقه فطر که از وی میدهد تنقیح علیه و عن افسس ان ابابکر

کتب له بالکتاب الما وجه الی الامیرین - روایت است از انس که ابو بکر صدیق نوشت برای وی این کتاب را نگاه که متوجه گردانید و از بسوی بصرین کتاب این است بسم الله الرحمن الرحیم هذه فريضة الصدقة التي فرض رسول الله - این فريضة زکوة است که فرض گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی المسلمین - بر مسلمانان - و التي امر الله بها رسوله - و آن صدقه که امر کرده است خدای تعالی بان پیغمبر خود را بر مسلمانان علی و جماعت علیها پس کسیکه طلبیده شود و آن صدقه را از مسلمانان بر وجه مشروع که بر آن صدقه راست باید که بدهد آنرا و من سئلها فوافها فاعطه - و کسیکه طلبیده شود و فوق آن و زیاده بر وجه مشروع بپایند صدقه بعد از آن بیان نصاب زکوة هر قسم از اموال میکند و میفرماید فی اربع و عشرين عن الابل فدا و من امان انفق من کل خمس

چیزی بودی و در ده خان کم کمین غده بخت محتاض علی وجه او غده ابن لبون پس اگر نباشد نه روی بخت محتاض بر طریق دی بونزد و ک
ابن لبون ستان نه بخت لبون یعنی نه زاده و فغانه قبیل شده و لبیس ستمی پس بر ستمیکه قبول کرده میشود از روی همان ابن لبون
و نیست با وی چیزی و این دلیل است که فضیلت انوثت منجر میگردد و بفضل سن و فی صدقه الغنم فی سائمتها اذ کانت اربعین
الی عشرين و اتمه شاة و در صدقه گوشتندان و بپیردن چندگان این قید بخت آن کرد که در خانه علف منجورند
و کوه نیست آنوقتیکه باشد چهل ناصد و بیت یک گوشتند است - فاذا ازادت علی عشرين و اتمه الی مائتين فیهما ثمان و پس
و قتی که زیاده شود بر صد و بیست تا و هیست در روی دو گوشتند نیز فاذا ازادت علی مائتين الی ثلث مائت فیهما ثمان شاة پس
چون زیاده شود بر صد و بیست تا سه صد پس در آن سه گوشتند نیز فاذا ازادت علی ثلث مائت فقی کل مائت شاة پس چون زیاده شوند
بر سه صد پس در هر صد یک گوشتند است - فاذا کانت سائتة الرجل ناقصة من اربعین شاة واحدة و پس چون باشند بپیردن
چندگان مرد که در آنها زکوة است کم از چهل گوشتند یکی گوشتند یعنی اگر چه یک گوشتند هم کم باشند از چهل و فلیس فیها صدقة
الا ان یشار بها پس واجب نیست در آن صدقه مگر آنکه خواهد صاحب آن بطریق نقل چیزی بدید و لا یتخرج فی الصدقة شاة
و بپیردن آورده نشود و داده نشود و در صدقه بدل و غنم و بقر نیز کلان سال و ولادات عوار و نه خراف و نه عیب نقصان عوار و بقر عید
و ضم آن عیب و نقصان ظاهر مراد عیبی خواهد بود که موجب نقصان قیمت گردد و لا یتیس و نه بپیردن آورده شود و بیس نفق فو قات
و سکون تخانیه در آخر سین ممل نیز نه که آنرا نگه گویند الا ما شاة المصدق و مگر در وقت خواستن صدقه رساننده بخت غرضی و
مصلحتی این مستثنای است از بیس یا از قسم که مذکور شدند و لا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق و لا یفرق بین
جمع متفرق کرده نشود میان مجتمع این سه در احتمال دارد و بیس المال را و در ساعی را مثال اول مرئیت که مالک است
چهل گوشتند را و واجب در وی یک شاة است پس رفت و خط کرد و به چهل شاة شخصی دیگر تا بگذرد صدقه او از شاة نصف شاة
یا بود او را بیست شاة مخلوط به بیست شاة دیگر پس تفریق کرد تا بحد نصاب بود و مثال ثانی بود مردی را چهل شاة متفرق
پس جمع کرد و آنرا ساعی تا واجب گردد در وی زکوة یا مرئیت که بود مراد از بیست و صد شاة و واجب در وی یک شاة است
پس تفریق کرد و ساعی چهل چهل شاة واجب گردد و خشیة الصدقة و این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تقلیل و تنقیص
یا کثیر اسباب است چنانکه تصور کرده شد و اما کان من تخلیطین و نصابی که باشد میان دو شریک و فانهما تیراجعان بنیها
بالسوية پس بر ستمیکه آن هر دو شریک رجوع کنند یک دگر به سبب سببی بیانش آنکه مثلاً دو مرد و دو مرد و بیست شاة شریکی
را چهل شاة است و دیگر بر اصد و شصت پس واجب گردد بر اول یک شاة و بر دیگری نیز یک شاة نه که واجب گردد بر اول
خمس یک شاة و باقی سه شانی و فی الزکوة ربع العشر و واجب گردد در فقره چهل یک و در فقره کسیر لا و تخفیف قان و بچنین ورق
سیم سکنه زده که آنرا در سیم گویند و مراد اینها مطلق سیم است و فان لم یکن الا تسعین و اتمه فلیس فیها شاة الا ان یشار بها پس
اگر نباشد مگر صد و نود یعنی کمتر از بیست اگر چه یک دگر کم باشد پس نیست در آن چیزی مگر آنکه خواهد صاحب مال که بطریق

فصل بیستم در راه انجاری او عمن محمد بن عمر بن النبی صلعم فیما سقت السمار والعیون و در چیزیکه آب داده است
آسمان چشمه را و کان خمر یا آب باشد زمین خمری یعنی حمله نهایی مثلثه در قاموس گفته که خمری انچه آب داده است آنرا آسمان
و زمین تقدیر کند و در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شرح ذکر کرده اند که خمری آنست که آب داده شده بعد از آنکه
گوشت که کنده میشود زمین مانند جوی و آب میرسد از وی البتہ بیاثره با و درخت خراگشت کار خمری نیز مراد است ایگویند
که فراخ ست از دنیا و آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی ازین در حدیث آمده است که دشمن داشته ترین مردم نزد خدا می خمریت
یعنی مرفوع از کار دنیا و آخرت و نخل را که در آب دادن آن بدایه دانند آن تعب نمیکند خمری بگویند از جهت حصول فراخ
و تسایش در آن و باطل بود و فی باب آران چشمه و گندن جوی بی آنکه بکشند بدو و مانند آن حاصل شده - العشر - ده را یکی
و واجب است - و راستی بالنفخ - و انچه آب داده شده است بکشیدن آب از چاه و مانند آن بیشتر و گاو و چتران - نصف عشر
بست را یک است - و راه انجاری - و عمن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انجمار جرجا جبار - عجمار
بر فرق امر ابی یعنی بهر چنانکه است و ستور مانند آن و جرجا لغو خستگی و نفخ خسته کردن و ابی انجمار است و جرجا لغو خستگی و نفخ
شدن و مراد آنست که بهر چون جراحت کند کسی را یا تلف کند چیزی را و نباشد با وی کشنده یا راننده و در روز باشد جراحت و تلف
او بدو باطل است و پنج چیز بر بیان لازم نمی آید اگر با وی سائق یا قائد باشد فاسد میگردد زیرا که جرجا و تلف و بقیه است
و همچنین اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرده و درین روز نگاہ داشتن وی چه علت و شربتین نگاہ داشتن و آب و بهائیم است و اگر چه لفظ
حدیث عام است ولیکن آنرا مقید و مخصوص ساخته اند بدلائل و احادیث دیگر - و البتہ جبار یعنی اگر کسی را یا چاره گرفت تا بار
او چاهی بکنند یا گاه در وی افتاد بر آن شخص سحر ضمانی نباشد و همچنین اگر در زینی که مالک اوست بکنند یا در صحرائیکه در راه گذر
مردم است و شخصی در آن بیفتد ضمانی نباشد - و المحدثان بکسر الاء مشتق از عدل یعنی اقامت - جبار - و اگر کسی را برای
کان کنند با چاره گرفت و وی در کان افتاد و دست و پای او بکست یا باک شد چیزی لازم نیاید - و فی الرکاز الخمس -
و در کار پنج را یکی است و در کار برادر اول و برای و آخر مراد آن نزد خفیه معدن است و نزد اهل حجاز و فنیة اهل جالبیت یعنی اهل
انساب است بقیة حدیث و در حدیث آمده است که از خفرت صلعم پرسیدند که کار چیست فرمود و ذهب و فنیة که پروردگار تعالی
پدید کرده است در زمین روز پیدایش وی و نزد شافعی در معدن زکواتی نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکه مستخرج و ذهب
و فنیة باشد و نزد وادی خمس است بی اشتراط جولان حول - مشتق معلیه

الفصل الثانی - عمن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قد عفوت عن انجیل و الرقیق - عفو کردم من الزکوة
زکوة اسپ و بنده مراد اسپ سواری و بنده خدمت است و در عبارت عفو اشارت است که در اساک مال و ترک تلافی
آن برای خدا گذشتی است ولیکن شفقت به حال نندگان تقاضای عفو کرده و شما تواضع و فنیة الرقة من کل الرهن در بهار
پس بر صید صدقه نفره از هر جیل و هر یک در هر بعد از آنکه بجهت نصاب برسد که در حدیث و بیستم است - و بیس فی السعین و انتمشی -

ذمیت در صد و نود و بیست و یک روز و ذمیت چیزی است که خاف از آنست تا بین فقهاء گفته در سهم بحساب مذکور که از چهل یکدر هم - رواه
 الترمذی و ابوداؤد و فی روایتی لابی داؤد و عن الجارث الاثری عن علی - و در روایتی مرالی و داؤد و از حارث اعور که تابعی است شمس
 بصیرت علی و حکم کرده اند در وی از علی بن ابی حمزیه آمده - قال زید بن اسبغ عن ابی سلمی بن عبد الله بن علی بن ابي طالب - گفت در سیر که در وی است از
 حارث اعور که آن سیر هم حارث را که این حدیث را که از علی بن ابی حمزیه روایت کرد گفت عن علی بن ابی سلمی بن عبد الله بن علی بن ابي طالب - گفت در سیر که در وی است از
 بر علی بن ابی حمزیه که این قول علی باشد نه حدیثی غیر مسلم - اما قال روایت که آنحضرت گفت - ما تو ای ابی حمزیه کل البعین و رهاهم
 بهر سیر چهار یک از ده یک که از چهل در هم یک در هم است - و لیس علیکم شیئی حتی یتیم ماتی در هم - و واجب نیست بر شما هیچ چیزی تا آنکه
 تمام شود و بگوید و در ذمیت در هم پس در وی پنج در هم است - اما قال کانت ماتی در هم فقیها گفته در هم پس چون بچند
 در هم پس در وی پنج در هم است - فما زاد فعلی حساب ذلک - پس آنچه بر نصاب زیاده شود بر حساب آنست هر چه باشد آنک را بپذیرد
 و در در هم این چنین نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شر و گو سفند گذشت و میگوید
 ذمی انعم فی کل دریمیت شاه شاه - و در گو سفند آن در هر چهل گو سپند یک گو سپند است و در آنچه زیاده کرد در چهل بیع نیست
 الی عشرین و ذمیت تمامه نیست - فان یخیر - اما قال نشانان - پس اگر زیاده شود در هم و بیست اگر چه یک شاه و در
 میگوید و در شاه الی ما تسع تا در ذمیت شاه همین شاه است - فان زادت فذات شاه پس اگر زیاده شود در ذمیت اگر چه یک شاه
 باشد واجب میشود شاه - الی ثمانه - تا سه شاه و شاه به است و اصل شاه شوبه بدلیل تصغیر وی بر شوبه و جمع بر شوبه
 چنانکه پنج شقه شفا می آید - فان زادت علی ثمانه پس اگر زیاده شود بر سه صد یعنی چهار صد شود آنکه هر چه زیاده شود - فعلی
 کل مائة شاه شاه - پس هر چه شاه یک شاه است در چهار صد چهار و در پنج صد پنج و بگذارد و میان بیع نیست - فان لم یکن التبع
 و شوبه پس اگر نباشد کسی به نه - فلیس علیک فیها شیء - پس واجب نیست بر تو چیزی - ذمی البقری کل ثلثین بیع - و در
 گاوان در هر سی گا و بیع است یک سال تمام کرده و در سال سوم در آمده و در وی در نیجا برابر است - ذمی الاربین مسته -
 و در چهل گا و سن است که در سال تمام کرده و در سال سوم در آمده است و درین حدیث ذکر مدقه ابل نیست چنانکه در حدیث سابق
 در فصل اول گذشت که هر آن جماعت که مورد حدیث بودند اموال ایشان ازین قبیل نبود - و لیس علی العوال شیء و نیست
 بر شتران و گاوانیکه کا و یکند مثل گشت کار کردن یا کشیدن یا خزان چنانکه در اسپان سواری و عبید خدمت چیزی نیست و
 این نزد آنکه گفته است و نزد امام مالک و را نهان زکوة است - و عن معاذ بن ابی النبی صلی الله علیه و سلم لما وجد الی ایمن - روایت
 از معاذ که چون آنحضرت متوجه گردانید و فرستاد او را بجانب یمن - امره ان یأخذ من البقرین کل ثلثین تمیعا و بقیه - امر کرد
 آنحضرت معاذ را که بگیرد از گاوان آنهر سی گا و یک گو سانه زیاده - و من کل الاربین مسته - و بگیرد از هر چهل گا و دو ساله و بیع مذکور
 و شوبه هر دو که در ده و در شوبه شوبه ذکر کرده اند که در بادل یا در بیع زیاده هر دو برابر است و درین ماده معین است و الله اعلم
 و نزد او در هر دو زیاده برابر است و هر دو جائز است - رواه ابوداؤد و الترمذی و النسائی و الدارمی - و عن انس قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم القصد فی فی الصدقة کما نفعها مصدق ظالم که از حد انصاف و اعتدال تجاوز کند و بر بزه و گناه همچو
متصدق است که منع زکوة میکند و زکوة نمیدهد بایم و دانست که اگر متصدق از حد تجاوز کند و بغیر حق میدهد و بر وجه مامور نمیدهد
حکم آن در رد منع میکند زکوة را و نمیدهد بآنرا - رواه ابو داؤد و الترمذی - و عن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال لیس فی حب ولا تمرد صدقة - نیست در دانه و نه در خرباز زکوة - حتی تملیخ عشت اوسق - تا آنکه بر سینه پنج اوسق را و این ندب است
است و نزد امام ابو حنیفه در خارج از اراضی عشت است مطلقا کم یا بیش چنانکه گذشت - رواه النسائی - و عن موسی بن طلحة
روایت است از موسی بن طلحون عبد الله که تابعی ثقه است و در زمان آنحضرت متولد شد و آنحضرت او را این نام نهاده - قال عندنا
کتاب معاوی بن جبل - گفت نزد ما کتاب معاوی بن جبل است عن ابی - از بنی - صلی الله علیه وسلم انه قال - گفت موسی بن طلحه ما نهاده
یا هذا الصدقة من الخطیئة الشیعة و الزبیب و التمر - امر نکرد و آنحضرت معاوی را که بگوید صدقه را از گندم و جو و مویز و خرما طاهر موجود
در آنجا بکثیر انواع همین اشیا بود و نه زکوة مخصوص در آنها باشد - مرسل رفاه فی شرح است - این حدیث مرسل است روایت کرده است
بنوعی آنرا و شرح آنست و در بودن او مرسل سخن است و وجه آن در شرح مذکور است - و عن عتاب - بنی عین معاذ و تثنی ثبته
بن اسید - بنی عتبه و کسین قرشی هوسی است اسلام آورده و زنی غافل گردانید او را آنحضرت متعظم بر مکه و همبر آن مقرر داشت او را
ابو بکر و وفات یافت روز وفات ابی بکر و عمر و بیت و بی سال بود و از سادات قریش بود و غیره صالح رضی الله عنه - ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال فی زکوة اگر دم آنها تخصص که تخصیص آنخل - گفت آنحضرت زکوة در خنان تا کعبی در سوره او که اگر گور است که انداز
کرده شود بر درخت چنانکه انداز کرده میشود و خرما بر درخت - ثم تؤدی زکوة زبیب یا کما تؤدی زکوة النخل تمر یا ستر او کرده شود
که دم در حالیکه زیب است چنانچه او کرده میشود زکوة نخل در حالیکه ستر است یعنی و قیقک پیدا شود و اگر زبیب یا شیرینی اندازد کند
شخصی که با هر است و آن که اگر در وی چون مویز شود یعنی خشک گردید این رطب که مگر در وی خشک شود چه مقدار خواهد شد
اگر غناب برسد زکوة آن بدهد - رواه الترمذی و ابو داؤد - و عن سهل بن ابی شامة - بنی عتبه و سکون مثله صحابی است
صغیر و الاث و در سال سوم از هجرت است که آنست حدیث آن رسول الله - حدیث کرد که غیر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول -
بود که میگفت - اذا خرصتم فخر و ادعوا الثلث - چون اندازه کنید اگر و خرما را پس بگیرد یعنی و و ثلث و بگذارد ثلث را از آن
مرا دانست که تعیین کنید مقدار زکوة را و آن میان و ثلث را بگیرد و ثلث را ببالک بگذارد و حسان کنید بوی تا آنرا سه ساله بای خود
بخواند و بگذارد و هر که بر وقت وی برسد حسان کند تا از ملک خود صرف بکند و این خطاب است بمصدقان و توسعه است بر مصدق
و نه آنکه نماز که محل صرف و بپردازد - دان لم تعد عود الثلث فادعوا الربع - و اگر تموانید گذشت ثلث را پس بگذارد ربع را و
کلم این نباید - رواه الترمذی و ابو داؤد و النسائی - و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یبعث
عبد الله بن رواحه الی یهود بود آنحضرت که میفرستاد عبد الله بن رواحه را که از شما میخای بود و شما را بود و در خرده مویز
شده بر سوی یهود یعنی یهود و خیمه بنجر من النخل حین تطیب - پس قیاس و تخمین میکرد وی خرما را بر درخت نهگامیکه خوش بویست

نرمایانی ظاهر میشود و روی شیرینی قبل آن یوکل منه بیشتر از آنکه خورد میشد. از این احادیث دلالت بر کفایت خمس
درین باب و بر همین اندیشه اهل حدیث و این قول قدیم است مضافی را ولیکن فقها میگویند که این معنی دیگر و در برابر دیگران که این
احادیث پیش از تحکیم ربوبیت گذشتند پوشیده نماند که در و این احادیث و باب صدقه است و شارع در آن مساحت کرده
و اینجا استبدال مال بآل نیست تا ربوا لازم آید و قول فقها در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع است فلا اشکال و
و اگر عام است مخصوص گردانیده شود تغییر آن و الله اعلم - رواه ابو داود - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
فی المجلس فی کل عشرة ارضی نوق - روایت است از ابن عمر که گفت آنحضرت در زکوة غسل و سه مرتبه تکبیر تکبیر است - رواه ابوشامه
و قال فی مسنده مقال - و گفت ترمذی در اسناد این حدیث سخن است و معنی را و این وی مطلقند - و لا یصح عن ابی - و صحبت
نرسیده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نه در البنا یعنی در باب زکوة غسل کثیر شستن - بسیار چیز و علما نیز اختلاف دارند در و اما
شافعی در غسل زکوة نیست و موقوفی از امیر المومنین علی روایت کرده که فرمود بپس فی غسل زکوة زدا ام ابی حنیفه و این
عشرت اگر در ارض عشرت است کم باشد یا بیش و متباین است نصابی معین چنانچه در خارج ارض از حضرات و فواکه حجت امام ابی حنیفه
قول حضرت رسول است صلعم با اخرجته الارض فقیه العشر و در روایتی از ابی یوسف متباین روی قیمت است و در روایت دیگره قمر است
چنانچه در حدیث ترمذی که مذکور است در کتاب و اما در کبیر و ان می آید از جبال و روی نیز عشرت است نزد امام و غیره نیست نزد
ابی یوسف و از جامع صغیر نقل کرده اند که غسلی که در جبال و بریه و ارض موات یافته شود اگر اجیران کرده شده پس در روی عشر
و الله اعلم صید و الله اعلم - و عن زید بن غیب امر ائمه عبد الله - روایت است از زید بن غیب از عبد الله بن عمرو که از صحابه است
و صحابه از روی روایت میکنند فالت خطنا رسول الله گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم قال یا معشر انفسا
پس گفت آنحضرت که ای گروه زنان تصدق کنید - و لو من حلیکن - و اگر چه از زیور شما باشد و حلی مضر جاره و کس لام و تشدید یا
و بعضی حلیکن که جاره و سکون لام و بتای نوقایه بعد تختانیه - فانکن اکثر الی یوم بقیته - زیرا که بدین شک شما بیشترین روز خیارید
روز قیامت - رواه الترمذی - و اختلاف کرده اند در زکوة حلی من سار افسس نزد امام ابو حنیفه در روی زکوة است و ترمذی و ابی حنیفه
در حلی که مباح است استعمال وی و شافعی را و قول است و اظهر همین است و همین مختار و نه باب احمد و در آنچه برای پوشیدن نبود و یا
اجاره و تجارت باشد یا حرام بود پوشیدن آن یا نه اگر شده است برای انفاق نزد حاجت روی زکوة است با انفاق نزد ایشان
نیز و امام محمد در موطا گفته که زکوة نیست در حلی از جواهر و لالی و در هر حال و حجت آنست که وی شتمل مباح است پس مشابه
به جواهرهای پوشش و نندگان خدمت و خانه های سکونت باشد و حجت امام ابی حنیفه عموم قول حق قتالی و الذین یکسرون الله
والفضة آتیه و عموم قول پیغمبر صلی الله علیه و آله ربع العشر و احادیث در هر دو جانب واقع است و صاحبیه و تابعین و من بعد هم
اختلاف داشتند در آن بعضی گفته اند که مراد بر زکوة حلیه عاریت و اذن اوست و روایت کرده شده است این تاویل از پیغمبر
ابن السیب و حسن بصری و در دو عید ناظر و جانب و جوب است و الله اعلم - و عن عمرو بن شیب و عن ابی عن جده

ان امر التین انما رسول الله - ووزن آتیه فی غیر خدا را صلی الله علیه وسلم - و فی ایدیهما سواران من ذهب - و دستهای سربازان
 ووزن یار و دوازده طلا - فقال لهما وریان زکوة پیش گفت آنحضرت آن دوزن را آیا ادا میکنید شما زکوة آنرا - قالا لا - گفتند
 او نه میکنیم زکوة آنرا - فقال لهما رسول الله صلعم - پس گفت آنحضرت آن دوزن را - اتحبان ان یسورکما الله سوارین من
 اید و دست میدارید شما که پوشانده شما را خدا صلی الله علیه وسلم سواران از آتش دوزخ - قالا لا - گفتند آن دوزن و دست میداریم
 پوشانده ما را خدا صلی الله علیه وسلم سواران از آتش دوزخ - قال فادیا زکوة - گفت آنحضرت پس ادا کنید زکوة آنرا - رواه الترمذی
 و قال فی حدیث قد روی الثنی بن العیاض عن عمر بن شعیب نحوه - و گفته است ترمذی بن حدیثی است که تحقیق آورده
 کرده است ثنی بن صباح از عمر بن شعیب مانند آن - و الثنی بن العیاض و ابن لهیعة فی حدیث - و فی بن یاسر
 و ابن ابی عمیر که وی نیز از رواته این حدیث است ضعیف داشته میشوند در حدیث - و لا یصح فی هذا الباب عن ابی سلمه -
 و صحیح نشده است در باب زکوة علی از آن حضرت چیزی - و عن ام سلمة قالت کنت البس وضا حاتم وذهب - گفت
 ام سلمه بودم من میپوشیدم او را و ضاح از طلا جمع و ضح به ضاح و حاتم نوعی از زیور است و اصل وی از فقه است و از
 ذهب نیز میباشد چنانکه درین حدیث واقع شده است و وجه تسمیه بوضوح بجهت سفیدی و روشنی او است و صراح گفته
 وضع در سر و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی ام سلمه میگوید - فقلت یس گفت من - یا رسول الله اکثر من - یا کعب
 این که بر آن وعید واقع شده - فقال یبلغ ان یودی زکوة - گفت آنحضرت چیزی که برسد بقدری را که ادا کرده میشود
 زکوة آن یعنی بحد نصاب برسد - فکی فلیس بکثر من دوه شد زکوة آن پس نیست کمتر که بر آن وعید است همچنین بر مال زکوة
 آن ادا کنند از خط و عید خارج است - رواه مالک و ابو داود - و عن سحرة - یفتح سین و ضم میم - بن جندب - یضم دال فتح
 آن - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یأمرنا ان نخرج الصدقة من الذی لغد للیغ - بود آنحضرت امر میکرد ما را
 که بیرون آریم صدقه را از مالی که آموده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و پوشیدن و خیرات
 و سواری میبود بر آن زکوة نبود - رواه ابو داود - و عن ربیع بن ابی عبد الرحمن عن غیره - یس که نامی جمیل تقدیر
 متفق علیه است میان علما و در ربیع الرای میگویند روایت میکند از بسیاری صحابه - ان رسول الله - که پیغمبر خدا -
 صلی الله علیه وسلم قطع لبلا بن الحارث المزنی - جدا کرده داد مر بلا بن حارث مزنی را که از صحابه است و بر آن خضر
 در وفه مر بنه آمده بود و اقطاع جدا گانه اندیدن امام است بعضی از شکران خود را قطعه زمین تا از حاصل آن رزق خود
 سازد و اقطاع گاهی بحدیک میشود و گاهی بغیر حدیک - معادن اقلیه - گانهای قبلیه را بفتح قاف و یا نام ناحیه است
 در ساحل بحر میان وی و میان مدینه پنج روزه راه است - و هی من ناحیه الفرج - و این قبلیه از جانب فرج است یعنی فاف
 و سکون را مفتح است در جانب بالای مدینه میان حرمین - فذلک المعادن لا یورثونها الا الزکوة الی الیوم پس آن
 گانه که قدر نباشد در آنها زکوة که چهل یک صنایع است که در حدیث آمده است و اینند امام ملک شافعی

در قولی و نزد امام ابوحنیفه و شافعی در قول دیگر و در آن خمس است و قول دیگر شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا تبع و
مونت چهل یک و در و الا خمس - رواه ابو داود

فصل الثالث - وعن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس في الخضر و ات صدقة گفت آنحضرت
که نیست در سبزه یا در تره باز کوه و این نه سبب آنکه نه شده است و میوه را که در پیاپی نه و سال تمام نایستند همین حکم دارند و نزد امام
ابو حنیفه و هر چه از زمین روید کم یا بیش ده یک است مگر گاه دنی و هنرم از جهت عموم قول آن حضرت صلعم یا آنچه از الارض
نفیقه العشرة چنانکه در شرح ترجمه باب اول گذشت - ولانی العرا صدقة - و نه در عرا یا صدقه است و عرا یا جمع عریه است و آن
فروختن رطب یعنی خرما یا ترک بر درخت است تیم یعنی خرما یا خشک بطریق تخمین و اگر چه از بیع میوه تر بر درختان میوه
خشک که آنرا نه گونید بر او تقدیم یا بر نون نمی کرده اند چنانچه در کتاب البیوع باید انشاء الله تعالی اما برای بعضی
مفسران و محتاجان که میخواهند رطب بخورند و نقدی در دست ندارند که بدان بخورند و نخی هم ندارند که از آن رطب به عیال خود
بخورانند و می در خانه دارند که بدان قوت عیال میسازند یا نه از آن که از قوت زیاده مانده است بصاحب نخی میدهند
و از وی رطبی که بر درخت دارد و بخرص میخورند و در این جهت شفقت و دفع احتیاج این جماعت در او و ن خسته اوسق
رخفت داده اند و چون اقل از خسته اوسق بود در وی زکوة نباشد چنانکه فرمود - ولانی اقل من خسته اوسق صدقة ولانی
الحوال صدقة - و نیست بر چهار یا یکا که کار میکند و نه برای تجارت از صدقه چنانکه گذشت - ولانی آنچه صدقة و نیست
در جبهه صدقة - قال الصدقة الجبهة الخيل والبغال والبعید - گفته است صدق لقانون که از رواه این حدیث است که امر را بجهه
اسبان و استران و غلامانند که پیشانی دارند - رواه الدار قطنی - وعن طاووس ان معاذ بن جبل اتى بوقص البقر
روایت است از طاووس یمنی که از مشاهیر تابعین است آورده شده بوقص گاوان تاز کوه آنها بستانند - فقال لم یا مرنی
فیہ النبی صلی الله علیه وسلم شئی گفت معاذ امر کرده مرا در وی آن حضرت بخیزی از زکوة - رواه الدار قطنی و الشافعی
و قال الوص المبلغ الغریفة و گفته است شافعی که قص چیز است که بچه نه با که در وی زکوة واجب گردند رسیده است خواهد آمد
خواه بود آن فیوضه و گفته اند که مراد اینجا اول است زیرا که آنچه آورده بودند تر و معاذ جهان اول بود و الله اعلم بقص و بقیست یعنی شکست و نقصان

باب صدقة النقط

صدقة نطفه فرض است نزد شافعی و همچنین نزد احمد و طاهر بن حبيب و سنت مبرکده است نزد مالک و واجب است
نزد ما بمعنی مقابل فرض و در حدیث عمر چنانکه باید اطلاق فقط فرض بر آن واقع شده پس شافعی واجب بر طاهر بن حبيب
میکند و مالک میگوید فرض بمعنی تقدیر است و ما میگوئیم در حدیث دیگر سجای فرض امر واقع شده و امر ثابت بدلیل ظنی مقید
و وجوب است و شرط و وجوب صدقة نطفه نزد مالک نقاب فاضل از حاجت اصلی است بی شرط تا نزد شافعی هر که قادر است
بر قوت یومیه خود و برای کسیکه بر وی نفقه است فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین فرض است بر وی صدقة نطفه

و شریف نیست لصاب دیگر بدانکه واجب در صدقه نصف صاع از بر و صاع از تمر و شیر و بعضی احوالیش صاع از بنبر آمده و در بعضی صاع
 معلوم و آتیه شده و در بعضی صاع مطلق آمده غیر مقید بجزئی و گفته اند که واجب در زبان نبوت همان نصف صاع بود و زیاده
 بطریق تطوع بود و در وجوب و بعضی گفته اند که واجب در آن زبان صاع از بر یا تمر یا شعیب و پس مردم بعد از آن نصف صاع
 از بر گرفته اند که معادل بود در قیمت بصاب از تمر یا شعیب فافهم در برب و حکم برست نزد ابی حنیفه و در حکم شعیب نزد ابی یوسف
 و محمد و مرویت از امیر المومنین علی که در زبان خلافت خود فرمود که واجب نصف صاع است از بر یا چون تو سنه کردی و چو
 تعب بی بر شما تمام صاع و حید از بر و غیره و از این معلوم میشود که زیاده بر نصف به طریق تطوع است

فصل الاول - عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر صاعا من
 تمر او صاعا من شعیب - گفت ابن عمر فرض کرد انبیا آنحضرت زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیب درین حدیث ذکر نیست
 و از اینجا تو هم کرده اند بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر بعد از زبان نبوت بود از جهت معاملات دی بصاب از تمر یا شعیب
 و صواب آنست که نصف صاع از بر بود و تخصیص ذکر تمر و شعیب درین حدیث بجهت غلبه وجود این و جنس باشد و گویند که
 ابن عمر از تمر میداد و چون وجود تمر و شعیب در مدینه کم شد از شعیب میداد و آن خبر یکبار نبود و علی العبد و الحار و الذکر و الانثی
 و الصغیر و الکبیر من المسلمین - بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان از مسلمانان و بنده چون مالک ندارد و حجب
 بر وی یعنی وجوب بر مالک او خواهد بود از جانب وی همچنین وجوب بر بنیعی وجوب بر پدر اوست اگر مالک مال نبود
 و الا از مال وی خواهد بود و او امام محمد گوید با وجود مال بر پدر واجب است - و امر به ان تود وی قبل خروج و اناس لی یصلوا
 و امر که در بعد فطر که او کرده شود پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز طاهر حدیث درین است که او بعد از نماز کفایت نمیکند
 لیکن آنکه از بوع اتحاق و از آنکه او پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر در اینجا برای استجاب است و در اینجا تفصیل بسیار
 در شرح سفر السعادت آنرا ذکر و ما یمتفق علیه و عن ابی سعید الخدری قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعا من طعام
 گفت ابو سعید خدری بودیم با که می بر آوریم صدقه فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد به طعام گندم است که
 متعارف است و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد از آن است بضم ذال معجم و تشدید را که متعارف در
 وقت نماز و اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود - او صاعا من شعیب - یا بیرون می آوریم صاعی از جو - او صاعا من تمر
 یا صاعی از خرما یا خشک - او صاعا من تمر یا بقیع غمره و کرفان و بطای معلیه یا صاعی از قوت که آنرا حاضر نیز گویند و آن
 شعیب تریش که خشک میشود و مثل سنگ میگردد - او صاعا من زبیب - یا صاعی از انگور خشک که آنرا امونین می انداختند متفق علیه

فصل الثانی - عن ابن عباس رضی الله عنهما قال فی آخر رمضان اخبروا صدقه صولکم - گفت ابن عباس
 در آخر ماه رمضان بیزن آید صدقه روزه خود را مراد صدقه فطر است و در حقیقت آن صدقه صوم است که صوم بی ادای آن
 معنی میباشد و چون او کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است - فرض رسول الله صلی الله

علیه وسلم نه الصدقة ما عا من تمر او شعیر - واجب گردانیده است آنحضرت این صدقه را یک صاع از خرما یا جو - و نصف صاع
 من تمح - بفتح قاف و سکون میم یا نصف صاع از گندم - علی کل حرا و ملک ذکر او انشی صغیر او کبیر - بر هر کس آزاد باشد یا بنده
 مرد باشد یا زن خرو باشد یا بزرگ - رواه ابو داود و فی النسائی - و عتبه قال فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر
 و هم از ابن عباس است گفت واجب گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم زکوة فطر یعنی صدقه فطر را بظرف الصیام -
 از جهت پاک گردانیدن روزه را و بعضی نسخ طهره للصیام من اللغو و الرقت - از سخن پیروده و لایحی گفتن و از رفت
 که واقع شده باشد در صوم و رفت بفتح را و فاعلی جماع و فحش و آنچه میرود از سخن میان مرد و زن و زبیر بحان و آنچه خطا
 کند مرد و باری از فحش بعد از آن استعمال کرده میشود و بر هر کلام فبیج مرد و تفهیرات و گناهانست که در ادای روزه با کما هو حق
 بوجود آمده باشد - و طهره لکساکین - و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن بساکین و بی نیاز گردانیدن ایشان
 از سوال در آن روز چنانکه در حدیث آمده است - رواه ابو داود -

فصل الثالث - عن عمر و بن سعید عن ابی عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم بعث منادی فی فجاج مکة
آنحضرت برانگیخت و فرستاد آواز کننده را و کوچه های کثافته که نازد کند - الا ان صدقة الفطر واجبة علی کل مسلم - آگاه باشید
صدقه فطر واجب است بر هر مسلمان - ذکر او انشی حرا و عید صغیر او کبیر بدان من تمح - صدقه فطر و درست از گندم یعنی نصف
صاع چه صاع چهار دست - او سواد یا چنگندم که بر سبب باشد چنانکه بنیاب امام ابو حنیفه است - او صاع من طعام - اگر مرد
بر طعام گندم باشد او از برای شک راوی است و اگر زن آن باشد برای تنوع - رواه الترمذی - و عن عبد الله بن عمر بن الخطاب
و عبد الله بن عبد الله بن ابی سعید بن نفیع صا و فتح عین معین - عن ابی - این چنین است در نسخ مشکوٰۃ و مصواب عبد الله بن
ثعلبة بن سعید و ابن ابی سعید و ثعلبة مجالی است در او یک حدیث است از آنحضرت در صدقه فطر و ر کاشف گفته است ثعلبة
بن سعید و بعضی میگویند ابن ابی سعید مر او را صحبت است و ادایت میکند از وی پس بن عبد الله - قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم صاع من بر او تمح - شک راوی است و بر او تمح هر دو معنی گندم است میفرماید صاع از گندم است و عن کل این
از هر دو کس نصف صاع از هر کس - صغیر او کبیر حرا و عید ذکر او انشی اما غنیم کم فیکبیر الله - اما تو اگر شها پس پاک میگردد و او را
و نای بخشنه مال او را خدای تعالی بسبب صدقه دادن - و اما فقیر کم فقیر و علی اکثر ما اعطاه - و اما فقیر شها پس میدهد - و
میرساند او را خدای تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میگردد و او را هر کت صدقه و مضاعف ثواب آن و این معنی
در غنی نیز خواهد بود و تخصیص او بفقیر از برای تسلیم و ترغیب اوست - رواه ابو داود

باب من لا یحل له الصدقة

باب در بیان کسیکه حلال نیست مر او را صدقه خوردن و مال زکوة گرفتن و گاهی عنوان باب پنجمین بسیار گردید باب
 من لا یجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسیکه روا نیست دادن زکوة مر او را مال معنی هر دو عبارت یکی است اما در ماده کافر

تفاوتی میکند که عنوان ثانی در روی صادق است که دفع زکوة به سوی کافر جائز نیست و مستقلا مذمه و بحث کرده نمیشود
از عدم حل آن به روی و بر بنی با ششم هر دو معنی صادق است و ظاهر و با جمله زکوة به کافر نتوان داد بخلاف صدقات دیگر مثل
صدقه نظر و کفارات و تقوای مسلمانان حب و فصل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی با ششم ظاهر روایت است و در روایتی
از امام ابی حنیفه جائز است درین زمان و ممنوع در آن زمان بود و در روایتی از روی و از ابو یوسف جائز است دفع به بنی
بنی با ششم بعضی و جائز نیست دادن زکوة به کسی که مالک نصاب است و در روایتی ابی حنیفه که حجاج ایشان خصوصاً جمع کتب
ایشان را در کارست بسیار است و کسیکه میان او و منی نسبت ولادت است بخلاف دیگر اقربا با عظام و عجات و احوال و
خالات و اولاد ایشان اولی و افضل است صله که با صدقه جمع میشود و به کسیکه نسبت زوجیت دارد و به کتاب خود و به غیر
و ام ولد خود نیز نه

فصل الاول - یحیی بن افسس قال مر لابی صلی الله علیه وسلم بقره فی الطريق - گذشت آن حضرت بیک خرابی
خراب راه افتاده بود و نظر آنحضرت بر آن خرابی افتاد - فقال لولا انی اخاف ان نکون من الصدقة لاکتھا میس گفت آنحضرت
اگر نمی بود که می ترسیدم که باشد این خرابی از صدقه هر آینه میخوردیم من آن را ولیکن نه خوردم از ترس آنکه مباد از صدقه باشد
ازینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت کدیت و طهارت چه هر شریف و بی حرام بود و با حاد و بی دیگر نیز معلوم شد
که بر بنی با ششم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بر حضرت صلی الله علیه وسلم مطلقاً حرام است چه صدقه واجب و چه تطوع و بر ایشان
صدقه واجب تطوع گذاشت و بعضی کتب نفقه حنفیه صدقه فصل نیز حرام است بر بنی با ششم نیز و صاحبیه و نزار ابی حنیفه و
روایت است و نیز معلوم شد که بر داشتن طعام که بزمین افتاده باشد اگر چه ادنی چیزی باشد سنت است و اگر خورد نیز
جائز است و درین کمال تواضع و تعظیم نسبت الهی است اگر چه قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط و تقاضای شکر و محبت
واجب است - یحیی بن افسس قال مر لابی صلی الله علیه وسلم بقره فی الطريق - گفت ابو هریره که رفت
امام حسن ابن علی نه از خرابی صدقه فحشها فی فیه - پس گردانید حسن آن خرابی را در دهن خود - فقال ابی میس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم کج میخورد و کج میخورد آن و سکون خای میجو و کس آن بالقونین کلمه است که زجر و منع کرده میشود بوی می و
از داشته میشود و آنچه میکند و نیز در اجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته میشود - لیطرحا - گفت آنحضرت این کلمه را تا بنیدازد
حسن آن کلمه را از دهن و نخورد و بعضی گفته اند که کلمه اعجمیه است و نجاری این را در باب من حکم با نفاسیه آورده - ثم قال -
پستر گفت آنحضرت بحسن - یا اشعرت انما لاکل الصدقة - یا بنی دانی تو که با بنی با ششم را بل بیت طهارت میخوریم صدقه را ظاهر
این عبادت مشغولست ببا اقله علم امام حسن بن احم و بعد نیست زیرا که وی ضعیف عاقل بود و تحقیق تحمل کرده اند این دو امام
اجل احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم و بودند در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هشت ساله زیرا که بود ولادت
ایشان در سال دوم از هجرت - یحیی بن افسس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

روایت است از عبدالمطلب بن حارث بن اشم قمری که در زمان آنحضرت به من رجوعیت رسید و بود گفت گفت آنحضرت
 این بده الصدقات انما هی اوساخ الناس - بدرستیکه این صدقه باینست مگر چه گاهی مردم که اموال ایشان را و ایشان را
 پاک میکردند - و انما لا یحل لمحمد و آل محمد - و این صدقات یا این اوساخ حلال نیستند مگر محمد و آل محمد را و باقی
 اینجانبی باشم نیست مرا ایشان را زکوة و آل را چند معنی است که در جای خود تحقیق کرده شده است - رده سلم عین
 رضی الله تعالی عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا أتى به طعام سأل عنه ابتهام صدقه - گفت ابو سحر بود
 آن حضرت و قتی که آورده میشد نزد وی طعام می پرسید آیا بدیه است یا نه و فرق میان صدقه و بدیه آنست که صدقه چیز است که
 اتفاق کرده و پیشو و غیره بطریق تکلف و مهربانی وارد کرده میشود و بدیه ثواب آخرت و درویشی فوسه از خواری و
 ربونی است آنرا که داده میشود صدقه بوی و بدیه مقصود بوی تعظیم و اگر ام است و برده میشود و نذر اغنیاء و مسکافات کرده میشود
 و روی نه و صدقه - فان قبل صدقه پس اگر گفته میشد که این طعام صدقه است - قال لا صح به کلوا - سے گفت
 آن حضرت مرا یا آن خود را بخورید شما - ولم یأکل - و خود نخورد - و ان قبل بدیه - و اگر گفته میشد که بدیه است - ضرب بدیه
 منیر و دراز میکرد دست مبارک خود را بی تحاشا - فاکل منهم - پس میخورد با ایشان و ضرب بدیهی ثانی در راه رفتن و بدیهی ثانی
 به طلب رزقی آید و از اینجا معلوم شد که آن حضرت قبول نمیکرد صدقه را و میخورد آنرا و بدیه قبول میکرد و بر غایت میخورد آن را
 متفق علیه - و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان فی بریره ثلث سنن - گفت عائشه بود در بریره سه سال - و کسر را
 اولی مولاة عائشه سه سنت یعنی سه حکم شرعی تقریب وی وارد شد و ثابت گشت - احدی بسنن انما اعتقت فخرت فی زوجها -
 یکی از آن سه سنت آنست که بریره آزاد شد پس مخیر گردانیده شد در زوج وی که نام وی مغیث بود و اگر خواهد در تحت آن زوج
 باشد و اگر خواهد جدا شود از وی و این خیار عشق است که علما اثبات کرده اند آن را در زنی که داه و چون آزاد کرد و مخیر است
 که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید و شافعی اگر شوهر او بنده کسی باشد و نذر داه و بنده بود خواه آزاد او را پیش
 شوهر بریره بود و بریره او را نخواست مغیث و عشق او و فراق او و او را میخواست و فریاد میکرد و میگفت - و قال
 رسول الله و گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم انما یمن عتق - و لا یرکسی راست که آزاد کرده است این مانند دوم
 که در بریره بود بپایش آنست که بریره داه یهودی بود که او را مسکاتب ساخته بود و چون از وی بد که کتابت عاجز آمد نذر
 عائشه آنکه تا چیزی بدید که در بدل کتابت پاک خود او را کند و آزاد کرد و عائشه فرمود اگر به صاحبان خود بگویی که ترا بدست من بود
 میبخشم پس وی رفت و به صاحبان خود آنچه عائشه گفته بود گفت ایشان گفتند میفروшим اما به شرط آنکه ملائی وی یعنی میراث و یا
 برای ما باشد عائشه بان حضرت مسلم عرض کرد که یهودین میگویند آنحضرت فرمود که غلام میگوید انما یمن عتق و لا یرکسی است که آزاد کرده
 توانی عائشه بخرد آزاد کن و لاوی ترا خواهد بود و شرط ایشان باطل و سنت سوم آنست که میفرماید - و یحل رسول الله و
 پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یعنی درآمد در خانه عائشه - و البریره تقوی عجم - و حال آنکه دیگر پیغمبر شید به گوشت خورده

و سکون را و یک از رنگ که مشهور است در بلاد حجاز و یمن و آلان در حرمین شریفین نیز مشهور است - تقرب الیه خبر دادیم من آدم
البت - پس نزد یکدیگر و انیده شد بر سویی آنحضرت نان و نان خورش از آن نان خورش که در خانه بود و آدم بضم خبره و سکون
وال و شتم آن مفرد و جمع هر دو آمده چنانکه فلک بعضی گفته اند که به سکون مفرد و بضم جمع است - فقال الم ابر بر من فیما کم - پس
گفت آن حضرت ای منی بنم دی که در وی گوشت است - تا اوبائی - گفتند آری هست دی که گوشت در وی گوشت است - گفت آن
کم تصدق به علی بر بره - و لیکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است بر بره - و انت لا تأکل الزکوة - و تو بخوری
صدقه را - قال هو علیها صدقة و لئلا بدیه - گفت آن حضرت این گوشت بر بره صدقه است و برای ما بره است یعنی اگر کسی چیزی
به فقیر بر وجه زکوة داد و آن فقیر کسی دیگر دید که زکوة گرفت و او را چنان نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز
ملک فقیر شد بهر که بدو است متفق علیه و عنهما قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل الصدقة و یتسب علیها
بود آن حضرت که قبول میکرد و بهر را و خبر میداد و مکافات میکرد بر آن - رواه النجاشی - و عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو دعیت الی کراع لاجت - اگر خوانده شوم من به سویی کراع بضم کاف یعنی پاچه که
شبی حقیر است قبول میکنم دعوت را و بعضی گفته اند که کراع نام مکانی است مشهور میان مکه و مدینه که آن کراع انعم میکنند
و معنی اول انعمت و انصب قبول وی - و رواه ابی ذر عن نعلت - و اگر بهر فرستاده شود به سویی من یک دست
گویند بهر آن قبول میکنم اشارت است بغایت تواضع و شفقت و در بابی بر خلق خدا - رواه النجاشی - و عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم لیس المسکین الذی یطوف علی الناس نیست مسکین آن کسی که طواف میکند به مردم و گرد ایشان میگردد
و قوله العقیق و العقیقان - و باز میگردد و اند او را یک قمه یا دو قمه - و التمرة و التمرتان - و یک خرما و دو خرما - و لیکن المسکین
الذی لا یجده فی نفسه - و لیکن مسکین چنین کسی است که نیاید تو اگر کسی را که بی نیاز گردد و اند او - و لا یطعن به فیتصدق علیه -
و بر پانته نشود و در رسیدن نشود و بجال وی بجهت تعفف تا تصدق نموده شود و بر وی - و لا یقوم فیسال الناس - و بر نمیخیزد
از کج خانه و از او خبر نگیرد خود را سوال کند مردم را و در گرفتارانت که بعضی زیرکی وجودت فهم است اشارت بخفا و کتمان حال و
بجهت تعفف و تشکر که بدان زود نتوان رسید - متعلق حلیه

فصل الثانی - عن ابی رافع - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث رجلا من بنی نضیر علی الصدقة - رواه
ابن رافع که صلی آن حضرت بود که آن حضرت فرستاد و برگاشت مردی را از قبیل بنی نضیر که زکوة - فقال
ابن رافع صحیحی که انصب منها پس گفت آن مرد که ای ابی رافع صحبت دارم و بسیار همراه من تا برسی از صدقه و انصب
خود را و بهر هم میزانی - فقال لا به پس گفت ابو رافع مصاحب نمی شوم نبودنی آیم همراه تو - حتی اتی رسول الله
صلی الله علیه و سلم فاساله - پس سوال میکنم آن حضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه - فاستطلق
الی البی - پس رفت ابو رافع به سویی بنی نضیر صلی الله علیه و سلم و آمد نزد وی - فساله پس پرسید آن حضرت را که بروم

همراه آن مردیانه - قال طلق الى النبي - پس رفت ابو راغیب موسی بن جعفر علی الله علیه وسلم و آمد نزد وی - فسأله یس بر سید
آنحضرت را که بر و م یانه - فقال ان الصدقة لا تحل لکنا - پس گفت آنحضرت بر سید که صدقه حلال نیست مگر آنکه نبی یا شیعیم
و ان موالی القوم من انفسهم - و بر سید که موالی قوم از ذواتهای ایشان اند حکم ایشان دارند و چنانکه ماز صدقه حلال نیست
موالی ماز نیز نباشد - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تحل الصدقة لکفی یعنی حلال نیست زکوة مرغنی را - و لا لکفی ماله موی - و نه حلال است مرخداوند قوت
درست اعضا را که کسب روزی می تواند کرد و مرقه بکسیریم و تشدید را بچند معنی آید قوت و شدت و عقل و استحکام و حیا
جسد و اگر ظاهر القوه باشد ولیکن عقل و سلیقه کسب نداشته باشد حلال بود و مراد از زکوة و اخذ کرد و نه است باین حدیث
امام شافعی و قائل شده است بیدم حل زکوة مرغومی را که قادر بر کسب باشد و نیز و احلال است زکوة مرغومی را که مالک
نصاب که دولت در هم است نباشد اگر مرغومی و قادر بر کسب باشد زیرا که آنحضرت میباید صدقه را بفقر امی اصحاب خود
اگر چه قوی و تند دست میبوی و ند و همین بود آخر امر از آن حضرت صلعم پس این حدیث منسوخ باشد یا مرد آنست که
نمی باید مینه مرغومی را که او را قوت و قدرت باشد بر کسب که راضی شود باین مذلت و دانست - رواه الترمذی و ابو داود
و الداری و رواه احمد و النسائی و ابن ماجه عن ابی هريرة - و عن عبد الله بن عمر بن عبدی بن الحیار - بکسر خای
و تخفیف تخانیه انکبار تابعین است و تولد او در زمان نبوت بود - قال اخبرنی رجلان انهما اتیا النبی - گفت خبر دادند
مراد و مرد که آن دو مرد آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و هو فی حجة الوداع - و حال آنکه آنحضرت در حجت الوداع بود که
عبادت است از حجی که آن حضرت کرد و بیان احکام فرموده و در حج حیات نمود - و هو یقسم الصدقة - و آنحضرت صدقه
صدقه را - فسأله منهما - پس سوال کردند آن دو مرد از آن حضرت صدقه پس آن دو مرد میگویند که - ففرغنا
و خفصه پس چون سوال کردیم ما بر داشت و بلند گردانید آنحضرت در آنظر خود را و پست گردانید نظر یعنی بالا و پائین
نظر یعنی ستر تا پدید و نگاه کرد - و فرما نا جلدین - پس دید و دانست ما را چاک و توانا - فقال ان شئنا اعطیکما - پس
آنحضرت اگر خواستید شما بدین شمار را - و لا حظ فیها لغنی - و حال آنکه نیست نصیب در صدقه مرغونگر را - و لا تقوی بکسب
و نه توانا را که کسب میتواند کرد و معنی این حدیث بر مذہب شافعی آنست که صدقه مرغون بر شمار حرام است و اگر شمار را
بر مرغون حرام میدهم شمار و این بطریق تشدید و تفریع است نه تخصیص یا این معنی و مراد که ظاهر حال شما توانست و اگر در زکوة
بچندین آید که توانگر آید حلال نیست شمار او را بدم شمار و در مذہب ائمتنا آنست که در صدقه مرغون خواری و زانی
اگر باین صفت راضی آید بدم شمار و درین نیز نوعی از تشدید و توجیع است - رواه ابو داود و النسائی و عن عطاء بن
یسار مرسل - از علماء تابعین و کبار ایشانست ثقة کثیر الحدیث مولی میمونہ ام بنو منین - قال قال رسول الله صلی الله
لا تحل الصدقة لغنی الا نحرته حلال نیست زکوة مرغنی را مگر برای پنج کس اگر معنی هم باشند میتوان داد - اعطاء بن یسار

یکی سرخ گفته بود راه خدا - او عامل علیها - ووم مکرسی که عامل است به صدقات و گماشته سلطانت به تحصیل آن اولیام
سوم مکرسی را که مدین است و دینی بر دهنده وی نشسته که غنای وی با دای دین وی فانیکنند - اولی جل اشترها مالیه - چهارم
مردی که خیریه و صدقه را به مال خود مثل صدقه که نزد فقیر بود یعنی آن را از وی بخیریه جلال است او را نسبت بود
صدقه نیست - اولی جل کان له چارسیکن - پنجم مردی را که است مراد همسایه سکن - فصدق علی السکین پس تصدق
کرده شد بر سکن - فایده سکن لغتی - پس هر چه فرستاد آن سکن مراد غنی را از آن صدقه چنانکه در حدیث بر سره معلوم
و استحقاق غازی غنی زکوة را ندید پس شافعی است و نزد ما عامل و غلام را درست است زیرا که عامل اجرت عمل خود میکند
و غنا و فقر در آن برابر است و غلام به سبب استحقاق وی دین است آن قدر که دین وی او را بدست است نه غازی
از جهت اطلاق حدیث معاذ بن جبل که آن حضرت فرمود که از انبیا بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن و جهت حدیث انحضرت
صلی الله علیه و آله نیست صدقه مرغی را - رواه مالک ابو داود و ابی داود و عن ابی سعید و ابن مسبیل - و در روایتی
مراد ابی داود را از ابی سعید خدری و ابن مسبیل نیز واقع شده است که بدان مراد مسافر است که از وطن خود جدا افتاده
زیرا که مال وی از مالک وی برآمده و وی حکم فقیر دارد و بشارت قول وی تعالی الفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم
و عن زيارته الحارث الصقلی یضم صا و جمله و تخفیف دال منسوب به شخصی که نام وی صد است بحالی است بایست که آن حضرت
را و آن گفت در پیش وی صلعم چنانکه در باب الاطلاق گذشت - قال اتیت النبی - گفت آدم بنیبر اصمعی الله علیه و سلم
قبایسته - پس بایست که مردم و بعد مسلمانان دست پوی و آدم - فذکر حدیثا طویلا - پس ذکر کردی حدیثی در زاری فاته جل -
پس آمد نزد آن حضرت مردی - فقال اعطنی من الصدقة - پس گفت آن مرد بان حضرت به مر از صدقه - فقال له رسول
پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم ان الله لم یض حکم نبی و لا غیره فی الصدقات - بدستیکه خدای تعالی
راضی نشده است نه حکم پیغمبر و نه حکم خودی از علماء و مجتهدین و تقسیم صدقه را که باید و ادعای حکم فیما هو تا آنکه حکم کرده و صدقا
وی تعالی خود و قسردان - فخر امانیه اجزا پس پاره پاره ساخت و تقسیم کرده آن را بهشت پاره یعنی تست کرده آن را بر
طائفه که خبایشان را نباید داد و چنانکه کریمه انما الصدقات للفقراء و المساکین و مشکف بیان آنست و در کتب فقه سبب طواف
واقع شده به گردانیدن فقر و مساکین یکی بی اعتبار فرق میان ایشان - فان كنت من تلك الاخر عطفک - پس اگر
بستی توان جلد آن اقسام پس هم ترا ظاهر حال وی معلوم نبوده و تدوی شتابی بود و در آن - رواه ابو داود
فصل الثالث - عن زید بن اسلم - فقیه عمری مولای عمر بن الخطاب فقه عالم فقیه عابد زیاده از خیلی فقیه
در حلقه درس او نشسته و امام زین العابدین پیش او میرفت و استماع میکرد و قال شرب عمر بن الخطاب -
لبنا فاجبه - نوشیدیم و شیر را پس خوش آمد آن فقیر او را - فقال الذي سقاها من اين هذا اللبن - پس پرسید عمر آن کس
که شیر نوشتانید او را که از کجا بود این شیر - فاجبه انه ورد علی مارقه سماه - پس خبر داد آن کس عمر را که وی فرو داده بود

برای که به تحقیق نام برد آن آب را در آن موضع را که آن آب از آنجا خورده آمده بود و نافا اعم من مضم الصدقة پس ناگاه
شتری چند از شتران زکوة با حاضر بود و میفوق - و ایشان آب میدادند شتران را - فخلوا من الباهنا ليس يشربوا
قد رعى الشير لاي آن شتران - فجعلته في سقائي - پس گریه و اندامند و انداختم آن شیر را در مشک خود و سقا کردم و
مشک شیر را - نمودند پس آن شیر که خورده این شیر بود که از آن جابر آورده بودم - فادخل غمره به - پس در دوز
عمر گشتان خود را در دهن خود - فاستقار - پس بنزد و تکلف می کرد و شیر می خورد و بود در شکم پاره و این غایت تقوی
و توسع بود و الا اگر فقیر به کند یا به آرد از صدقه خود راست خوردن او را آنچه آنحضرت فرمود در حدیث بریده رخصت بود
که برای بیان جواز فرمود که اقل - رواه مالک و البیهقی فی شعب الایمان

باب من لا تحل له الصدقة من تحلل له

باب در بیان کسیکه حلال نیست مر او را سوال کردن و کدایی نمودن و کسی که حلال است او را سوال کردن و گفته اند
که نمی باید که سوال کند هر که نزدی قوت یوم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشته باشد یا چیزی
ندارد که بدان ضرورت کند حلال است که سوال کند و فقیری که او را قوت یوم حاصل است یا قادر است بر کسب حلال مر او را
حرام است سوال و حرام است زکوة و مسکین که چیزی ندارد که قوت یوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال است مر او را سوال
و اتفاق و از علماء برخی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین است که حرام است یا حلال اگر است به شمس طاول اگر خوار کند
نفس خود را و الحاح نکند در سوال و از آنکه کند رسول عنه را و اگر یکی از اینها مشرطه فقو و اگر در حرام است باتفاق و متوکلت
از ابن المبارک گفت خوش نمی آید که سائل چون بوجه الله سوال کند و او را داده شود بوی چیزی زیرا که دنیا خبیث است
و چون بوجه الله طلبیدیم که چیزی را که تخفیر کرده او را حق تعالی پس داده شود چیزی بجهت زجر و منع و اگر گوید بجهت احتیاج
و سحت محمد به واجب نمیکرد و بر رسول عنه چیزی داد و بوی کسی که گرفت با ظهار حاجت بر رفیع مالک نمیکرد و در چنین
اگر گوید به رفیع که من علوی ام و اگر یکی را بجهت صلاح بنزد و دوسری را بطن از کتاب به بصیت میکند اگر باندان
معطلی نند نه نیز مالک نمیکرد و حرام است بروی و واجب است رد و اگر بکلیت چنین کسی که داده شود او را چیزی بجهت بزدلی و
یا فقر سعایت وی حرام است بروی و اگر فقیر بیاید برای سوال و خواهد که دست رسول عنه بوسه بدهد یا چیزی بوسه
بدهد مکره است و افضل آنست که رسول عنه دست بوی ندهد بجهت منع زجر و بنیاد و او سائل را که طویل زده بود بر او میگردد
و مطرب را که از همه فحش است این مسائل همه در مطالب البیاضین ذکر کرده اقل از کتب الله علم

فصل الاول - بحسن قبضه - ففتح قات و کسر موحده و سکون تخانیه و صا و ممله - بن حنظله بن حنظله و فخر بن حنظله
وقاف در آخر صحابی است معذور و اهل بصره - قال گفت قبضه - تحت حانه - کفیل و ضامن شده بود من و بی را
از جهت دیت و حاله بفتح حای ممله مالی که بر میدارد و بر خود میگیرد و آدمی از قوم بجهت دیت و جز آن و دیون میگیرد و

بجست اصلاح ذات البین یعنی جماعت و میان خود جنگ میکنند خون یک دیگر میریزند شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتها که بر ایشان لازم می آید بر خود میگیرد و وضامن میگردد و بجست آن دینی بر دوش او می نشاند و چون غارم یعنی بدیون یکی از معارف زکوٰۃ است این مرد و زن آن حضرت آمد تا از مال زکوٰۃ بوی بد بپختند چنانکه گفت - فاسیت رسول الله - پس پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم اسأله فیہا - در حالیکہ سوال میکنم آن حضرت را در حال یعنی در ادای دین حالہ فقال اقم پس گفت آن حضرت بایست و لازم کن نزد ما - حتی تأتینا الصدقہ - تا آنکہ بیاید ما مال زکوٰۃ - فاما ملک بہا - پس میفرمایم برای تو بدان صدقہ یعنی بفرمایم کہ از آن بہ تو چیزی بدہند کہ بدان از دین خلاصی یابی - ثم قال پس گفت آن حضرت - یا بلیفہ انہ استہ الاصل الصدقہ تجل - بدینستند کہ یکی از سہ مرد را تحمل حالہ - یکی از آن سہ مردیست کہ برداشته است حالہ یعنی مال را کہ او کند از آنچه وضامن شدہ است بدان - فقلت لہ استہ حتی یصیبہا - پس حلال شدہ است مراد سوال کردن تا برسد آن حالہ لا تخم میک - بیشتر باز دارد و خود را از سوال بعد ادای حالہ فریاد و بر قدر حاجت سوال نہ کند - و رجل اصابت حالہ اجنا بستانہ دوم مردی کہ رسید او را حارثہ و آفتی کہ ہلاک گردانید و از پنج بکنند مال او را و جمع الماک گردانید و از پنج بکنند و جای خود شدت و سختی کہ ہلاک کند مال را از تحب و فتنہ - فقلت لہ استہ حتی یصیب تو اما من عیش - پس حلال شدہ است او را سوال کردن تا برسد تو ام را از زندگانی یعنی چیزی کہ را کہ بی نیاز شود و برپا شود بدان حاجت ضروری وی از زندگانی - او قال سدا و من عیش - یا گفت سدا و من عیش سجای تو اما من عیش یعنی چیزی کہ بہ بند و حاجت او را از زندگانی و تو ام بکسر قوت چیزی کہ قائم شود و بوی حاجت و تو ام شیء یعنی چیزی کہ نظام و عا و ملاک وی بود نیز آید و آن نیز قریب بہین منہ است و اما تو ام یفیع قات منی عدل و وسط است چنانکہ در قرآن مجید فرمود و کان بین ذلک تو اما و سدا و کسیرین چیزی کہ کہتہ شود بوی حاجت و بر چیزی کہ بہ بند و چیزی کہ سدا و اوست چنانکہ سدا و فارورہ و جزآن و سدا و یفیع سین یعنی راستی و سنا و رو و در قول و عمل و در ذکر تو ام و سدا و مبالغہ است در باز آمدن از سوال گویا تشبیہ و اسماک لہ منظر کہ حلال است او را کل تشبہ براسے سدا و من عیش و تو ام چون اگر چہ رسیدن باین مرتبہ شرط نیست و رجل سوال بکہ فقدان قوت یوم و ران کافی است و این گویا ذکر حال سکین است و ذکر حال فقیر این است کہ میفرماید - و رجل اصابت فاقۃ و سوم مردی کہ رسید او را حاجت و روشنی فاقۃ حاجت و اقیاق حاجت شدن - حتی یقوم تکۃ من ذوی الحجی من قومہ تا آنکہ بایستند و خبر دہند و بگویند کہ کس از خداوندان عقل و فراست از قوم وی کہ بحقیقت حال میرسد و سخن تخمین و قیاس نمیکویند و حجی بکہ مصلحت فوج و عقل - تقدیر اصابت فلا فاقۃ بحقیق رسیدہ است فلا کس - فاقۃ بحالت لہ استہ - پس حلال شدہ است او را سوال نمودن و گمانی کردن - حتی یصیب تو اما من عیش او قال سدا و من عیش - پوشیدہ ماند کہ ظاہر مراد از قیاس است کہ شہادت و گفتارند کہ آن نہ مراد است بلکہ مراد مجرد قول و خبر است و در روایت ابن داؤد و قیول آمد و ذکر لہ قیوم مبالغہ است چنان کہ بمقتضی خبر دہند کہ گویا شہادت است و ذکر لام تقدیر اصابت نیز تاکید است و ذکر نشہ نیز برای احتیاط است و همچنین ذکر ذوی الحجی

واین همه برای مبالغه است و در منع و زجر از سوال و سارث و ران - نه سواران من است و تقبیه تحت یا کله صاحبها است
 پس چنانچه که خبر این سه صورت است از صورت های سوال کردن ای قبضه حرام است که بخور و خندان و زوی حرام را دست تحت
 بضم بین و سکون حای محبتین حرام و تحت و اسحات و اصل یعنی ابلک و استیصال است رواه سلم - و عن ابی هریرة
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سأل الناس امرا لم یکن له - سیکه سوال کند از مردم مالهای ایشان را به قصد
 زیارت شدن مال نه به قصد رفع فقر و حاجت - فانما یسأل جبرا - پس سوال نمی کند مگر انگار را غایت نقل و لیست کن پس
 گوید که طلبد یا بسیار بهر فقر و سوال کردن ضرر دارد کم یا بیش - رواه سلم - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ایزال الرجل یسأل الناس حتی یاتی یوم یقتره بهینه است که سوال میکند مرد از مردان تا کله ای آید روز
 قیامت - لیس فی وجهه قرحة - و در حالی که نیست در رویی گوشت کنایت است از خواری و بی آبروی یا مرد و استخوان بی گوشت
 و صورت زلفت تابع معانی آمده است و فقر و بضم هم و سکون لا و عین مملو پاره از گوشت و بعضی فتوح میم و زای فیه بکده اند
 و محفوط از حدین ضم و سکون است متفق علیه - و عن معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحفوا فی المسئلة
 الحاح مکنی در سوال کردن و بسیار به چندی سوال غنه را - فوالله لا یسا الا منی احدکم شیئا - پس بخدا سوگند که سوال
 نمیکند از من هیچ کس چیزی را مگر چیزی را مخرج است که سئوال می شنید - پس بیرون می آید برای وی سوال کردن و می ازین چیز را
 و اناله کاره - در حالیکه من هر آن سوال را ناخوش دارنده ام - فیا ربک فیما اعطیته - پس بیکت کرده شود آن کس را در آن
 چیز که داده ام او را - رواه سلم - و عن النبی صلی الله علیه و سلم فیما اعطیته - پس بیکت کرده شود آن کس را در آن
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بود - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یسألکم احدکم شیئا الا فیه عین و عین
 بخرقه صلب علی ظهره پس بیاد رفته بهنیم را به پشت خود خرمه بضم هم و سکون را می بندیم - فیدعیها - پس به فرد شده
 آن پشته بهنیم را - فیکف الله بها وجهه - پس باز دارد حق تعالی بآن پشته بهنیم آبرو و جاه او را و درین عبارت اشارت است
 بانچه نگاه داشتن آبرو و بنده از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف او است بر وی در جزای اختیار و شقت در کسب حلال
 و ترک سوال - فیر له من ان یسأل الناس بهنیم است مر او را ازین که سوال کند مردم را - اعطوه او مشغوه - بهنیم مردم
 او را یا ندهند اگر ندهند خود آبرو و میرود و محرومی ماند و اگر بدهد بهتر از آن که در غیبت ایشان می آید و در وقت حضور
 و انسان ایشان می در آید و طبع و سوال عادت میکند - رواه البخاری - و عن حکیم بن خازم بکسر حاء بنده و بهنیم است
 بر او زاده ام او بنشیند خدیجه قولد او در کعبه بود و عمر او صد و بیست ساله شصت و چهار بیت گذرانید و شصت و در اسلام
 قال سارث رسول الله گفت حکیم سوال کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاعطانی - پس داد آنحضرت مرا یعنی آنچه
 سوال کرده بودم شمسالته فاعطانی - پسر سوال کردم آنحضرت را پس داد مرا - ثم قال لی - پسر گفت مرا یا حکیم - پس
 خضر خاوی و فتح خاوی کسر خاوی و بضم هم و سکون لا گفت این مال و مال دنیا پسر شیرین است یعنی آنچه شما

در بیاد و نظر خوش آیند و نازید و دل نمن آید و بخاره نفس بزرگ دمی پس کسیکه بگیرد آنرا به سخاوت نفس یعنی بی اطلاع
و شرافت و الحاح برکت کرده میشود و مراد از آن مال - و من آید و با شرافت نفس بزرگ دمی پس کسیکه بگیرد آن را به مطلع
آید و بر آن و شرافت و شرف آن را مطلع کردن و دل بستن و آن برکت کرده میشود و مراد از آن مال نمی الصراح شرافت
اطلاع یافتن بر چیزی و از آن بالا بریزد و بگفتن - و کان کاندی یا کل و لا شیخ - و باشد وی همچو کسیکه بخیر و دیر نمیشود - و الیه
چون الیه استغلی - و دست بالا بهتر است از دست پایین مراد به دست بالا آنکه میدهد و بدست پایین آنکه میستاند یا دست بالا آنکه
نمیستاند و سوال نمیکند از کسی چنانکه در حدیث آید معلوم گردد و هر چه تقدیر و روی نمیست از سوال و میان فضیلت ترک
سوال است و مانند تنصیر گردد و این حکیم بروی قول خود را فقلت - پس گفتم من - یا رسول الله و الذی بعثک بالحق - سوگند که
فرستاده است ترا بحق راستی - لا ارا احد بعدک شیدا - سوال نه کنم بعد از تو یا بعد ازین سوال که از تو کردم و بعضی گویند که
بعد یعنی غیر است هیچ کی را فرستادم از کسی چیزی - حتی افارق الدنیا تا آنکه جهانی کنم دنیا را یعنی تا وقت موت و زور به تقدیر
رای مفتوح بر دلی ساکن امروز یعنی سعید و چیز از کسی و بعضی نقص نیر آمده و چون گرفتن از کسی چیزی سبب نقص است
آن اطلاق کردند متفق علیه - و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و هو علی المنبر - روایت است از ابن عمر
که آن حضرت گفت و حال آنکه وی بر منبر بود - و یومئذ که الصدقة و التصدق عن المسکة و آن حضرت ذکر میکرد و صدقه را باز
آید آن سوال - الیه الایما خیر من الیه استغلی - و بازید علیا را تفسیر کرد و قبول خود فرمود - و الیه الایما بی الفقه
به نون و تان از اتفاق یعنی خرج کردن و دادن و استغلی بی اسأله - و دست پایان دستی است که سوال کننده است و همچنین
واقع شده است در صحیح بخاری و صحیح مسلم و طبرانی و همچنین ذکر کرده بود ابو داود و ترمذی و همچنین آمده است روایت از اکثر و در
روایتی مراد از او و الیه الایما بی التصدق و تان و عین و فاعرفت بمعنی باز ایستادن از سوال و از حرام و این معنی است
درست به سیاق حدیث که گفته و هر یک الصدقة و التصدق عن المسکة هر دو معنی صحیحست و نقل کرده شده است از تو و
که صحیح روایت اولی است متفق علیه - و عن ابی سعید الخدری قال ان انا سامن الا نصار سا و انا رسول الله -
گفت که بعضی مردان از انصار سوال کردند رسول خدا را صلی الله علیه و سلم فاعطاهم - پس داد آن حضرت ایشان را
آنچه طلبیدند - ثم سا و انا فاعطاهم - باز سوال کردند پس داد ایشان را حتی نقدا عنده - تا آنکه تمام شد چیزی که نزد آن حضرت
بود یعنی از آن چیزی که او ایشان را فقال یا کون عندی من خیلکم او غنمکم پس گفت آنحضرت آنچه بپاشانزد من از خیرینی را پس
و خیر نمیشود آنرا از شما - و من یستغنی عن الله و کسیکه بپاشانزد سوال و نگاه دارد خود را از آن نگاه میدارد و او را خدای تعالی و صلی
میگرداند و مردم و من یستغنی عن الله و کسیکه بپاشانزد و بی نیاز گردد و خود را از سوال مردم غنی میگرداند و بی نیازی سازد و او را
خدای تعالی - و من یستغنی عن الله و کسیکه بپاشانزد و در راه صبر کردن صبری بخشد او را خدای تعالی - و ما علی احد عطاء من غیر ما عن
و داده نشود هیچ کی دادنی را و آن بهتر است و فراخ تر است از صبری و صبرانی است و از آنکه عطا است متفق علیه - و من یستغنی عن الله

قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یطعمنی لعلہ ان یغفر لی ما قبل من ذنوبی - فاقوال اعطانی انما ینبئنی - پس میگفتم بآن حضرت
 به آن را بجهت شرمین بوی از من - فقال خذہ فتمدہ و تصدق به - پس میگفت آن حضرت بگیر آن را و مال ساز آن را
 و تصدق کن بآن - فما جاءک من هذا المال و انت غیر مشرف و لا سائل - پس چیزی که باید ترا ازین مال و حال آنکه تو مشرف
 نه کنده و انتظار نبرنده و طمع نه کنده و نه سوال کننده آن را خذ - پس بگیر آن - و اما لا تبعه نفک - و چیزی که آن چنین است
 پس چه و گردان آن را نفس خود را یعنی در پی آن مرد و طمع کن و انتظار ببر چنانچه در میان مردم مشهور است که لا رواد لک فی
الفصل الثانی - عن سمرة بن جندب صحابی مشهور است خلیف انصار و بود از حفاظ کثیر الحدیث از رسول خدا صلعم
 روایت کرده از روی حسن بصری و ابن سیرین و بی بیات بالبصرة منه تسع و خمسين اوین - قال قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم المسائل کدوج یکدج بها الرجل وجهه - سوء الماخر اشها و جراحنها است که مجروح میگردد و اند بآنها مرد روی خود را -
 فمن اشار الی وجهه من کسک فخذها کلها و روی خود را - از رخاوش و سوال نه کنده و بعضی نسخ البقی علی وجهه و بعضی
 البقی علی وجهه - و من اشار بک - و کسیکه خواهد ترک کند آن را یعنی نگاه ندارد روی خود را و سوال کند اختیار بدست
 اوست و این تفسیر در کتاب سوال کردن پس سوال بایکد - الا ان یسأل الرجل و السلطان - بگوید آنکه سوال کند
 مرد و خداوند سلطنت را که امیر است و از او ایچ بفرماید - یا سوال میکند در کاری که نمی یابد از آن چاره چنانکه احتیاج و درنگی
 و نایافتن قوت یوم چنانکه در شرح ترجمه باب گذشت - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی - و عن عبد الله بن مسعود
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سأل الناس وله یغنیه - کسیکه سوال کند مردم را و حال آنکه مرد راست چیز
 که به نیازی ندارد و او را - جاء یوم القیمة و مسکنی و وجهه می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او در روی وی بود - حیون
 او حدیثش او کدوج بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعانی اند و بجهت شک را و نیست و بعضی گفته اند که متباین اند و در
 حدیثش پوست کندین بچوب و خممش کنندین بناخن و کدج بدندان اشارت است تفاوت احوال سالکان و رقلت
 سوال و کثرت آن و توسط قبیل - گفته شد - یا رسول اللہ و ایغنیه - و چه چیزی نیاز میکند اند او را یعنی حدیثی که سوال بآن
 حرام است چیست - قال مسنون درهما - گفت پنجاه درهم - او قیمت همان الذهب یا قیمت پنجاه درهم از طلا - رواه ابو داود
 و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - و عن سهل بن الحنفیة - یقع حاد سکون نون و فتح طای می چرخ نام دارد سهل است
 یاکی از ادیان اوست - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سأل و عنده یاغنیه - کسیکه سوال کند و نزد وی چیزی باشد
 که بی نیازی ندارد از سوال - فانما یسکن من النار - پس نیست وی مگر آنکه میکند طلب بسیاری از او - قال النبی -
 گفته است عبد الله بن محمد فیضی بنون رفیع فاکه شیخ ابو داود و حجتانی است - و هو احد رواة - و فیلی یکی از روایان این
 حدیث است فی موضع آخر گفته است در جای دیگر در میان این حدیث - و الاغنی الذی لا یغنی - و چه چیز غنا
 که روا نیست با وی سوال کردن - قال قدیر یاغنیه و غنی - گفت آن غنا که بدو نیست به وجود وی سوال مقدار

فقال - پس گفت آن حضرت - انما نیک شئی - آری نیست در خانه تو چیزی - فقال بی مجلس نایب بعضه و بعضه بعضه پس گفت
آن مرد در آن در خانه من کلیم سطر است که می پوشیم پاره را از وی و یکسرا نیم پاره را از وی مجلس کسیر جا کلیمی که بر پشت شتر زیر پرده
سه اندازند و در خانه باور نیز فرشته های فاخته می کشند - و قحی - نهج قاف و سکون عین قحی چوبین خورد و سطر است -
فبشر به من الماء - که می نوشیم و روی از آب - قال ائمتی بنوا - گفت آن حضرت بیا پیش من آن کلیم و قحی را - فآه بها -
پس آورد آن مرد پیش آن حضرت آن کلیم و قحی را - فاخته چهار رسول الله - پس گرفت آن کلیم و قحی را پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم بیده - بدست شریف خود - و قال من پیشتری بدین - و گفت آن حضرت کیست که بخرد این مرد را - قال رجل
انا اخذها بدرهم گفت مردی که من میگیرم این مرد را بیک درهم - قال من نیز بدی درم - گفت آن حضرت کیست که
زیاده کند بیک درهم بر تین او نشاء - گفت آن حضرت این سخن را دو بار یا سه بار به قصد تاکید و اتهام - قال رجل انا اخذها
بدرهمین - گفت مردی من میگیرم او را را بیک درهم - فاعطاهما ایاه - پس داد آن قحی و کلیم آن مرد را - فاخته الدین
فاعطاهما الانصاری - پس گرفت آن حضرت آن دو درم را پس داد آن دو درم مرد انصاری را - و قال اشتر باحدیها
طعاما - و گفت بخری یکی از این دو درم طعام را - فابذاه الی ابلیک - پس بنید از این طعام را به سوی کسان خود تا قوت خنده
خود سازند - و اشتر بالآخر قدما - و به خریدیم بگوشه را و قدوم بفتح قاف و ضم دال خففت یا شد و پیشه در دو گره و آنکه در خنده
ا بر اینم عم واقع شده که اختن باقدوم بعضی گفته اند که پیشه مراست و بعضی میگویند که نام موضع است از شام فاتی به پس
بیارند و من آن پیشه را فانه به پس آورد آن مرد و آن حضرت پیشه را نشد فیه رسول الله صلی الله علیه و سلم و خود دیده پس حکم
کرد آن حضرت در آن پیشه و دست مبارک خود - ثم قال فاذهب فاحطب وبع - پس گفت آن حضرت بر دینم بکش و
بفروش - و لا اریک خمسة عشر یوما - و باید که نه نیم ترا پانزده روز قدس از حبل خطیب و بیع - پس رفت آن مرد و در آنیکه
هیزم میکند وی فروشد - فجاءه وقد اصاب عشق و در ایم - پس آمد آن مرد و آن حضرت تعلیم و در آنیکه تحقیق رسیده
و یافته است و دریم را فاشتری به بعضها و باو بعضها طعاما پس خرید آن مرد به پاره از آن و را هم جامه را و به پاره از آن
طعام را - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلعم نه اخیر یک من این تجبی المسئلة نکته فی و حکم یوم القیمه - این نیزم کشیدن
وقت از آن ساختن اگر چه شقی و غنی و الله و بهرست مرزا از آمدن سوال گشتن او نقطه سیاه و دجک در روی تو روز قیامت
ان المسئلة انصح لافلتته - بدستیکه سوال کردی نیک نیست مگر که کس را سندی فقر متبع و ندی غم مطلق - ترجمه این دو
در حدیث سابق معلوم شد - و ندی هم موجب - یا هر خداوند خون را که در مندا کنند است مرد و بان ویت است که در به لیه
خون دلو از خود و از غیر خود چنانکه در تفسیر تحمل حایه معلوم شد - رواه ابو داود و در روی ابن ابی جهم الی قوله یوم القیمه
و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اصابت فاقه - کسیکه سید او را حاجت و در دوشی
فانزلهما بالناس - پس مرد و آورد او را به مولان در وی آورده ایشان - ثم تسد فاقه - بسته شود و منع کرد و نشود چنان

اتفاق میکند یعنی عوض و زیادت مال - و یقول الاخر اللهم اعط مسکاکم - و میگوید بدو فرشته دیگر خداوند باده بخیل را تلف یعنی
 پاک شدن مالی که نگاه میدارد و متفق علیه و عن اسماء بنت مال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از اسماء بنت
 ابی بکر صدیق زوجه زهر بن اسوام که از صحابیان است و مناقب او بسیار است گفت آن حضرت انفق و لا تحصی - اتفاق کن
 و شمار کن که چند - و هم و چه - و همی انفق علیه - پس چه کند خدای تعالی بر تو و شمرده و بد تو بر او با حصای خدای تعالی
 قطع داده برکت و سد باب غریب است یا مراحاب آخرت است و منی اول ظاهر تر است - و لا توفی فیومی انفق علیه - و نگاه مدار
 مال را پس نگاهدار خدای تعالی بر تو اصل و یا حفظ متاع در دعا و است یعنی ظرف و در او این جاساک و ترک اتفاق است
 از غنی است - بده آنچه میتوانی و رخص بضا و و خای مچو اعطای قلیل و مراد آنست که بده اگر چه چیز باندک باشد و آنحضرت
 حالت رفتن را سوار لایق تصور کرد و دانست که تصرف در مال زوجه خود بشی بسیار بخوبی و متفق علیه - و عن ابی هریره
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی - این حدیث قدسی است که آن حضرت از رب العزت جل جلاله
 روایت میکند که گفت وی تعالی - انفق یا ابن آدم انفق علیه - اتفاق کن ای پسر آدم تا اتفاق کنم یعنی اتفاقه و مقام
 کنم من بر تو حکم و آنکه اتفاق نکرد نعمت مال است و شکر سبب نزول نعمت است متفق علیه - و عن ابی امامه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی یا ابن آدم ان تبدل الفضل خیر لک - ظاهر آنست که این نیز حدیث قدسی است اگر چه
 لفظ حدیث صریح در آن نیست و مستلزم آن هم نیست چه اگر چه حضرت رسالت پناه صلعم نیز این لفظ خطاب کردن را تواند
 و گوید ای آدمی بدل کردن تو زیاده از قدر حاجت بهتر است مگر آنکه بدل در باطن و نگاه نداشته باشن چیز را - و ان تسکرت لک
 و لک با داشتن توان را و خیل کردن بدتر است ترا - و لا تلام علی کفایت - و گوید بیدار میشوی تو بر نگاه داشتن کفایت یعنی اگر
 مقدار کفایت نگاه داری باکی نیست یعنی توفی که باز دارد از جو رسوای این مختلف میشود با اختلاف فحش و از آن و احوال
 عاها بمن تقول - و آنرا کن در بدل زائد از کفایت به عیال خود و فراخ گردان لذت بر ایشان زیاده بر نفقه واجب و اگر
 از ایشان زیاده آید به بیگانگان ده - رواه سلم - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل انخیل
 و المصدق - قصه و حال خیل و آنکه صدق میدهد و اتفاق میکند - کثل رجلین علیهما جنتان من حدید بهیچ قصه و حال دو
 مرد است که همان دو مرد و جنت است از این نفهمیم و قد نفون یعنی زره در روایت کرده شده است جنتان به موحده و جنون
 اصح است روایت و در تیره زره که جبهه از این معبود نیست - قد اضطرت ابدیما الی تدیرها و تراقیما تحقیق چنانچه شده است
 دستهای آن دو مرد به پستانهای ایشان و چپ هر دو نهی ایشان بچست تنگی آن دو زره و اضطراب در اصل یعنی
 احتیاج و بی اختیار است و مراد اینجا اتصال و التماس است و قدی یعنی منته و سکون و ال بستان و آن زن و مرد و
 هر دو را باشد و نفهم تا اگر مرد ال و نشد به با جمیع او است و روایت به لفظ جمیع و افراد هر دو داده و جمیع اکثر و اظهر است
 و توفی جمیع تر و قوه نفقه فوقانیه و سکون را نفهم تا آن میان مفاد شمر و عاتی و آن هر دو تر و قوه است از هر دو و جا

و جمع باعتبار جوانب و اطراف است فحصل التصديق کلام تصديق بصدره انبساط عنه پس در استماع و صدق کند هرگاه که تصديق
 میکند فرسخ دیگر و زره از روی - و جعل انجيل کلام بصدره قاطعت - و در استماع انجيل هرگاه که قصد میکند بصدره تنگ
 میگردد و در گردی آید - و اخذت کل حلقه بکانه - و میگردد هر حلقه جای خود را و چه بان حاصل معنی آنگاه جود چون قصد نفقه
 میکند فرسخ و کشته میگردد و سیئه وی بدان و فرمان بر داری میکند و در دستهای او و در از شوم و بد و بدیل و بدیل تنگ میگردد
 پس در و منقبض میگردد و دست وی و طبعی گفته که تنقبض کرد و شد مشبه بلبس چند از حدیثات بان که اساک و شمع از جبات اساک
 و خاقت اوست فاقم متفق علیه - و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بقوا الظلم - پس بپزیر کنید ظلم را و کسی
 شود بآن و ظلم کل انواع معاصی است و جمع وی در قول وی - فان الظلم ظلمات يوم القيمة - بان اعتبار سبب هر
 آنست که ظلم واحد سبب ظلمات مترکبه متعدد و از احوال قیامت و شد اساک میگردد و اصل ظلم وضع انشائی غیر عله و غالب
 است و ال او در ستم کردن بر خلق - و انتموا شیخ - و پزیر کنید شد بخش و حرص را زیرا که یکی از اقسام ظلم و انشای انواع اوست
 زیرا که نتیجه حب دنیا و شهوات اوست - فان الشيخ الملک من کان یحکم زیره که شیخ نیست گردانیده است کسان را که پیش از شما
 بوده اند و حکم علی آن سفک و ادا هم برداشت و بر نیکخت ایشان را بر آنکه ریخت خون یکدیگر را - و استعملوا امری مردم و وصل
 گردانیدند چیز را که حرام گردانیده است خدای تعالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب حمل شیخ بر سبک دانا و استحوال
 معاصی آنست که بدل اموال و مواصلات اخوان سبب بخت و تو اهل است و اساک و شیخ سبب تهاجر و تقاطع و این
 منفی معاد است که مؤوی بتناجر و تقاطع است - و رواقه سلم - بدان که تفسیر کرده اند شیخ را باشد بخش و بعضی گفته اند شیخ
 بخش با حرص است و بعضی گفته اند که بخش در اموال و احوال آن میباشد و شیخ عام است که در تمام امور باشد و بعضی گفته اند
 که بخش در مال میباشد و شیخ در مال و معروف و گفته اند که شیخ خلعت غریبه است که مجبور است بروی آدمی زانو آن حکم و معنی
 لازم دارد و مرکزی نفس است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و حضرت الانفس الشیخ و نفسی غلبه و سلطنت اوست تا استولی
 گردد بر عرش قلب و شیخ گناه از جهام ایمان زیرا که سپهرین قفسه شیخ میکند بطاعت و مساحت نمیکند بدان و بدین
 انقیاد را برای امر خطا و شیخ در نفوس مانند شهوت و حرص مجبور است برای ابتلا و مصیبت نظام عالم و عمارت آن و مذموم آنست
 که مستولی گردد و سلطنت او بر قلب و مطاع او شود و این است مراد بقول آنحضرت شیخ مطاع این است خلاصه آنچه ذکر کرده است
 توبیختی - و عن حارث بن وهب صحابی است برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب از او در بعد و دست و در کفین زانو
 میکند تا آنحضرت و از امام المؤمنین جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تصدقوا تصدق کنید و خجسته دانید
 و جود آن و ثواب آن را فانی یا فی علیکم زمان پیشی الرجل بصدره زیرا که خواهد آمد بر شما زمانی که می برد و در صدقه خود یعنی
 پیش مردم - فلا یجد من یقبلها - پس نمی یابد که قبول کند آن - یقول الرجل - میگوید مردی که می آرد نزد وی صدقه -
 و جبت بها بالاحسن - اگر می آرد وی تو این صدقه را وی سوز یعنی پیش ازین - یقبلها - هر آنچه قبول میکند من آن را

فاما اليوم فلما احتجرت بها - اما امر فرس نیست حاجت مرابوی این حالت در آخر زمان خواهد بود و در زمان امام موسی علیه السلام چنانکه
در باب اشراط الساعة باید متفق علیه - و عن ابی هریرة قال قال رجل - گفت ابو هریرة گفت مردی - یا رسول الله
ای الصدقة اعظم اجرا - کدام صدقه بزرگتر است از روی اجرو ثواب - قال ان تصدق - بفتح تا و دال اصل وی تصدق -
وانت تصحیح - گفت آنحضرت بزرگترین صدقه با آنست که تصدق کنی و حال آنکه تو ندرستی و بخیلی - شخصی الفقه و اهل انبی
در حالتی که می ترسی در روشنی را و امید میداری تو ناگه می رایی تصدق کنی در حالتی که جهت صحت امید حیات و درازی عمر و
و حال این است که بخیل کرده شود و اگر بدید شاید که فقیر گردد - و لا تسمل - بنصب لام و جزم هر دو خوانده اند تاخیر و توقف نه کنی
یا تاخیر و توقف کن - حتی اذا بلغت الحلقوم - تا آنکه چون برسد روح و رگ - قلت لفلان کنز و فلان کنز - بگوئی مرغان را
چنین و مرغان را چنین و قدر کان بفلان - و حال آنکه مال بستان فلان را گفته اند و بفلان اول و ثانی شخصی است که وصیت کرده است
مرغان را و بفلان و غیره و ارث زید که وارث او نیست میت در حالت موت اگر خواهد جازت کند و اگر خواهد ابطال نماید بخیل میکند
تا آنکه مشرف میگردد بر موت بعد از آن تصدق میکند آنچه متعلق شده به آن حق وارث و احتمال دارد که مراد به هر دو صبی
باشد و در آوردن آن که مفید ثبوت و قرار است اشارت است بقدری آنچه مقدس است برای وی و گمانی گفته که احتمال دارد و بعضی
مال و وصیت باشد و بعضی اقرار قد بر متفق علیه - و عن ابی ذر قال انتیت الی الهی - رسیدم و آمدم بسوی پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و هو جالس فی ظل الکعبه - و حال آنکه آن حضرت نشسته است در سایه کعبه - فلما انی قال هم الاخرة
و رب الکعبه - پس چون دید آن حضرت مرا گفت ایشانند زیارت از همه بگویند پروردگار کعبه - قلت فداک الی
و ای من هم - پس گفتم من فدای تو باد پروردگار و ما من کلامند و کیانند آنها که ایشان را زیارت کنی از هر گفتمی فقال هم الاخرة
مالا - گفت آن جماعت را اند که بیشتر است ال ایشان - الا من قال - مگر کسیکه بکند - بکند و بکند و بکند - سبب این
بذل کند و بنده در مال را اینچنین و این چنین و این چنین یعنی هر طرف و هر جانب چنانکه تفسیر کرد به قول خود من من بین
و من خلفه و عن یمنه و عن شماله - از پیش خود و از پس خود و از راستای خود و از چپای خود - و دلیل ما هم - و اندک
این جماعت که این چنین میدهند و میکنند و قال اینجا یعنی فعل است و عرب اطلاق میکنند قول را بر همه افعال چنانکه
قال بیده یعنی گرفت و قال بر جای یعنی رفت و مانند این بسیار است در احادیث - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلعم انی قریب من الناری نخی نزدیک است از جناب
رحمت و رضای حق - قریب من الجنة نزدیک است از بهشت که در آید آن را قریب من الناس نزدیک است از دلهای مردم
به جهت بعیده من النار - چون نزدیک شد به بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ - و انجیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من النار
قریب من النار بر عکس حال نخی درین حدیث مباهله است در مدح سخاوت و ذم بخل و ظاهر آنست که مراد سخا و بخل و را و ا
که کوه باشد یا مردان عاصف باین دو صفت است مطلقا - و لایل نخی احب الی الله من عابد بخیل - و به تحقیق جابل نخی دوست

داشته شده است بر سبب خدا از عابد بخیل ظاهر مقابل این را می طلبد که گفته شود جابل سخی محبوب ترست از عالم بخیل یا گویند غیر عابد سخی محبوب ترست از عابد بخیل و گویند که سبب این طریق شامل هر یکی از مقابل هر یک است با اختصاص در عبارت فافهم

رواه التمرندی - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان تصدق المرفی حیوة تدرهم خیر من ان تصدق بهاته عند موتہ - گفت ابی سعید خدری گفت آن حضرت سزاویه تصدق کردن مرد در زندگانی خود بیک درهم بهترست مر او را از تصدق کردن وی بعد در عمر نزد مردن وی چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد - رواه ابو داود و ترمذی

و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی تصدق عند موته او یصدق + حال کسیکه تصدق میکند نزد مردن خود یا از او میکند بنده را یعنی نزد مردن - کالذی یدعی اذا شیع یمثل حال کسی است که یدعی در ستم طعام را بعد از آن که سیر شد و او را حاجت به طعام نماند - رواه احمد و النسائی و الدارمی و التمرندی و صحیح و عظیم کبر التمرندی

بجست این حدیث - و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصمانان الذی یجمعان فی کلمة الخیل و سوار الخلق - و خصالت جمع میشوند در بیج مؤمن که مسلمان است یکی بخیلی و دیگری بد خلقی از بیج اجتماع جهان مفهم میشود که اگر یکی ازین دو باشد تواند گفته اند که مر او اجتماع این دو خصالت است یا رسیدن بدو بر غیر نهایت چنانکه انکار پذیر نیستند

و صاحب آن بدان راضی باشد و اما آنکه گاهی بد خلقی کند و دخل و ندر و وجود آن نادر باشد و بعد از وجود و پشیمان شود و نفس را رامت کند و بانفس در تزلزل باشد منافات پسلفانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که بان گرفتار باشند مگر آنکه مر او از جهت وقوع مکر و سیاق فنی که مفید عموم است مؤمن کامل باشد اگر چه اراؤه این سخی درین عبارت خالی از بعد نیست یا آنکه حقیقت سخی را حجتی از حد و افعال و اندام این دو صفت در غیب باز آنکه آنهاست بر پا است و مجاهدت

و تمسب از انقا و رضا بد افستد معنی آنکه آنها از نشان مؤمن نیست دنی باید که در وی موجود باشند و سوار سوار خلق انصاف بدانچه مخالف دین و شریعت است نه آنچه شارب است در میان مردم از زمین جانب و مساله در امور زیر که

البدن من الله از اقوی و ارکان مسلمانی است فافهم - رواه التمرندی - و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحل النجس خب و لا یجیل و لا منان - در نمی آیند بهشت را این سه کس اول خب بطح

خاک که آن مرد فریبیده که ز چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است که المنافق خب انیم و هم بخیل که در ادب سخی حق خدا و مواسا قهر اقصیه کند سوم منان به نشید مر و منت نهاده بعد از عطا تواند که مر او ازین معنی قطع و نقص باشد یعنی قطع حق و نقص آن کینه بخیان و در آن تواند که قطع شود و تحاب از ذوی الارحام و سایر مسلمانان از آنها که واجب است محبت و نبوت

آنها و اویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بجهت دلائل دیگر که دلالت بر ایمان عصاة دارند و لیکن رسول خدا صلعم اقتصار کرد در امثال این موطن بقول مجمل از جهت ابقای خوف و نفوس مکلّفین و تهدید از آنچه موجب نقصت است در دین با اعتماد آنکه علای راسخ در دین ارجاع خواهند کرد آن را به آنچه حق است از اصول دین

رواه الله بن وهب عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شرابي الرجل شح بال وحين خالع - بدترین
 خصلتهای که در مرد است و دو خصلت است یکی شح بخرج و فزع کننده بر استخراج حق در وی و بیع خروشیدن بر اصابت مکرده و
 سنی شح سابق معلوم شد و دیگر بدوی و ترسندگی که می برآورد جان را از بدن از شدت خوف یعنی بخل شدید و همین سخت
 روان بود و در سند که حدیث ابی هریره - و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث ابی هریره را که او شش این است - الا شح شح
 والا ایمان کتاب ایما و انشا و الله تعالی -

فصل الثالث - عن عائشة - ان بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم قلن لنبی صلی الله علیه وسلم - روایت است از عائشة
 که بعضی از زنان آنحضرت گفتند ما آنحضرت را دیدیم از وی - اینها هر یک یک لایق که می از ما شتاب ترست چوین وی بود و در
 وی ترا بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از ما بعد از تو بیشتر خواهد بود - قال اطولکن ید گفت آن حضرت شتاب ترین شما از
 لحوق بمن و از ترین شماست از روی دست یعنی از شتاب تر بمن خواهد بود چوین که یک و از دست ترست از شما - فاحذروا
 قصبة ید رجوها پس اگر قند زانانی پاره را در حالی که کشیدند دست هر یک را - و کانت سود را طولی پدا -
 و بود سود که یکی از ازواج مطهرات سه و از دست ترین این زنان - همانا بعد از آنکه کان طول ید را الصدقة - پس کدام
 را بعد از آن که بود مراد دست درازی آن شد که آنحضرت خبر داده بود و دست حقوق وی بودی که صدقه و خیرات که
 دست و سه و در آن دراز تر و نیز تر بود یعنی اگر چه بخت جویید را بر طایفه هر کل دریم اما آخر فکر و قائل و نظیر تفریق و آنچه
 معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت صدقه و اتمام است و ید یعنی نعمتی آید - و کانت امر غنا به لحوکان زینب - و بود شتاب
 ترین از از روی حقوق بان حضرت معلوم زینب بنت جحش که در سال بیت یابیت و یک از هجرت در زمان کوفه
 یافت - و کانت حب الصدقة - و بود زینب که دست میداشت صدقه و خیرات را - رواه البخاری و فی روایت مسلم
 گفت عائشة - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم امر کن لحوکان ید اطولکن ید - شتاب ترین شما
 از روی چوین بمن و از ترین شماست از روی دست - و کانت ید طولی چوین اطول ید - و بودند این زنان که گویان کشتی دریا
 می کردند و آن که کدام یکی از ایشان دراز تر است - قالت و کانت اطولنا ید زینب پس بود دراز ترست زینب - لانها کانت ید
 بید با و صدق - زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد و درین روایت شرح معلوم نمیکرد و در کثرت
 در طول ید به ظاهر حمل کردند بعد از آن در یافتند که مراد بدان کثرت عمل و صدقه است و شتاب که از اول بمن یعنی
 نصیبند بعد از آن تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب است فافهم بدان که از حدیث مشکوٰۃ معلوم شد که آنکه
 خیرت لایق شد بان حضرت معلوم زینب بود و چوین است صحیح و معروف نزد اهل علم و تحقیق علیه بیان اهل سید و بعضی
 گفته اند که حضرت سوده بود و عبارت بخاری در صحیح مومست بدان بلکه تصریح کرده بدان در تاریخ صحیح خود و گفته اند
 این خط است از بخاری و موت سوده در زمان حواصیه بود و در سنه اربع و عشرين و در شرح این سنی را بیشتر

در بیان تفصیل داده شده است قدس سره و محسن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قال رجل لانه قد
 بصدقه گفت آن حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل که هر آنکه تصدق کند بزرگوار و یا سوگند خورد و بخرج بصدقه پس ببرد
 آورد صدقه خود را - فوضعها فی يد سارق - پس نهاد صدقه را در دست دزدی - فاصبحوا یجمعون ان تصدق اللیلة علی سارق
 پس صبح کردند مردوم در حالی که سخن میکنند به طریق تعجب و انکار تصدق کرده شد امشب بزدی - فقال اللهم کما احمده
 علی سارق - پس گفت آن مرد بار خدا یا مرتضی که در آن بزدی را بطریق شکر گفت که باری تصدق تو بوجود
 آمد اگر چه بزد بود و یا به هر طریق چه بخواهد گفت - ان تصدق بصدقه فخرج بصدقه فوضعها فی ید زانیة
 پس نهاد صدقه در دست زن زناکار که اجرت میکرد بزرگانی خود - فاصبحوا یجمعون ان تصدق اللیلة علی زانیة
 فقال اللهم کما احمده علی زانیة - باز گفت - ان تصدق بصدقه فخرج بصدقه فوضعها فی ید غنی
 فاصبحوا یجمعون تصدق اللیلة علی غنی - و بعضی نسخ و ریخا اللیلة نیست - فقال اللهم کما احمده علی سارق و زانیة غنی فانی
 پس آمده شد آن مرد غنی نموده شد او را در جواب تفصیل که پس گفته شد مرا و را - اما صدق علی سارق - اما صدقه
 تو بزد پس نافع است و بیفایده نیست - فلعلم ان تصدق بصدقه پس شاید که وی پاریانی و زرد و باز آید از دزدی
 خود در آن روز که قوی پوی رسیده و دیگر چه حاجت سفر است - و اما الزانیة فلعلم ان تصدق بصدقه زن زناکار پس شاید که
 عفت و زرد و باز آید در آن روز از زنا - و اما الغنی فلعلم ان تصدق بصدقه پس شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند فیلتفق مما
 اعطاه الله پس اتفاق کند از آنچه داده است او را خدای تعالی یفتق علیه و یقطعه للجاری - و محسن البی صلی الله علیه و سلم
 قال - گفت آنحضرت - بنیاء جبل فبلانة من الارض - در آشیانی آنکه مردی حاضر و استاده است به بیابانی و صحرائی کشاد
 از زمین - فسمع صوتانی سحابة پس شنید آوازی در آبروی که میگردد با اسق حقیقه فلان - آب ده بستان فلان لا وحیة
 مرغزار یا درخت و بستان از خرد و غیره - فلتجی اذ لک اسحاب پس یکدوش آن آب - فافزع ما به فی حره ففتح حاد و صلب
 و تشدید پس ریخت آن آب را بر خود را در زمین سنگستان - فاذا شرب من تلک الشراج قد استوجبت ذلک اما بکله
 پس نگاه آب را بر می آید آن آب را را فراز گرفته است آن آب را به در شرب و بفتح شین بجمه و سکون با کجیم آب را به از سنگستان
 بزین نرم شراج و شرب جماعت - ففتق الما - پس پیروی کرد آن مرد که آن آواز شنیده بود آب را که بجا پیروی و آوازی
 که آن فلان که بصدقه وی آب فرستاده است کیست و کجاست - فاذا رجل قائم فی حقیقه پس نگاه نمودی استاده است
 در حقیقه و در بچل الماء بسحابة یکبار هم بگوید که آواز آب را بر بیل آویخته خود و قال لا یجوز ان تصدق بصدقه پس گفت آن
 مرد و ای چند نداشت قائم و قال فلان گفت نام من فلانة اسم الذی سیغ فی اسحابة ان نامیک شنیده بود و بر بیل آویخته
 این مرد که استاده بود در حدیث آن مرد که پیچیده نام او را و آواز شنیده بود و بر بیل آویخته نام او را - ای چند نداشت
 چه می بوی مرا از نام من - فقال انی سمعت صوتانی اسحابة الذی یبدا به پس گفت آن مرد که من شنیده ام آوازی را در آبر

کہ ابن ابی اسوت بقول الحق حقیقہ فلان میگفت آن آواز یعنی کسی آواز میکرد آب در حدیقه فلان را۔ لاسمک۔ منہم ترا بین امثالی پیغمبر
 تا بدانکہ آن فلان توئی۔ غرض نمائندہ فیما بین چہ کار میکنی تو در حدیقه خود کہ این فضل یافتی کہ در عالم غیب اہم ترا بر ہر مدارا حکم میکنند کہ بر وجہ
 اور آب وہ۔ قال اما اولت ہذا یعنی من خود میخواہم کہ حقیقت حال را اظہار کنم و بنویسم اما چون پرسیدی و گفتی تو این
 را بگویم بد۔ فانی انظر الی ما یرج منها پس بدستیکہ من نگاہ میکنم بہ سوے خبر کہ بہیرون آید از الان و حاصل میشود
 در ان۔ فان صدق بثلثہ۔ پس تصدق میکنم سوم حصہ آن۔ و اکل انا و عیالی ثلثہ۔ و میخورم من و عیال من ثلث دیگر اثر
 دار و فیہا ثلثہ۔ و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیقه و در زراعت۔ ۱۶۔ ہن ثلث ترا سی ہبہ حاصل ان را قسم
 میدہم بہر سیدم و دیگر ثروت خود و عیال خود میکنم و دیگر در باغ صرف میکنم۔ و رواہ مسلم۔ و عنہ انہ سمع النبی صلی اللہ
 علیہ وسلم یقول۔ و ہم از ابی ہریرہ است کہ دی شنیدہ ان حضرت را کہ میگفت۔ ان ثلثہ من نبی اسرائیل ابرص و اقرب
 و اعمی۔ بدستیکہ ہر کس بودند از قوم نبی اسرائیل کی پسوی دوم کل سوم کور فاراد اللہ ان یتہلیم۔ پس خواست خداے
 تعالیٰ کہ ابتلا کند ایشان را و آزمایش نماید کہ شکرت میکردند یا نہ رفعت اللہ الیہم لگا پس فرستاد خدا می بسوے
 این سہ کس فرستہ را۔ فانی الا برص۔ پس آمد آن فرستہ نزد ابرص۔ فقال ای شی احب الیک۔ پس گفت فرستہ با برص
 کدام چیز دوست داشتہ شدہ تراست بہ سوی تو۔ قال لون حسن و جلد حسن۔ گفت رنگ نیک و پوست نیک۔ و نیز ہجینی
 الذی قدر فی الناس۔ و این کہ برود از من انچہ تحقیق پدید و کردہ میدارند مرا و معنی این علت پس برود و قدر
 و پاکیزہ شوم از ان و نیز ہب برفع با و نصب آن و قدر فی کسہ ذال از باب سمع سمع۔ قال سمعہ گفت آن حضرت پس مسح
 کردہ فرستہ او را دوست برآورد و بر اندام وی۔ قد ہب عنہ قدرہ۔ پس رفت از وی پدید وی و عدت دی۔ فاعطی ثلث
 حنا و جلد احسن۔ پس دادہ شد او را رنگ نیک و پوست نیک۔ فقال ای المال احب الیک۔ باز گفت فرستہ بوی پس
 کہ ام مال محبوب ترست بہ سوی تو۔ قال الابل۔ گفت محبوب ترین مال نزد من شتر اند۔ و قال البقر۔ یا گفت البقر
 بجای الابل۔ شک استحق کہ کردہ است استحق بن راہویہ کہ از اقران امام احمد بن حنبل ست و مجتہد و راوی این
 حدیث ست در الابل و البقر۔ الا ان ابرص او الا قرح۔ لیکن ابرص یا قرح۔ قال احدہما گفت کی از ایشان۔ الابل
 و قال الآخر البقر۔ و گفت دیگری البقر یعنی شک در تعیین ست و گفتن کی ابل را و دیگری بقر را معلوم ست کہ محبوب امر
 غیر این و نیست و چون در اصل حدیث قرار بر روایت الابل ست۔ قال گفت فاعطی ثلثہ عشر۔ پس دادہ شد
 او را دادہ شتری حامل دہ ماہہ در قاموس گفتہ عشر اربعہ عین و فتح شین و مد آنکہ بر حمل او ہشت ماہ یا دو ماہ گذشتہ باشند
 و بیشتر اطلاق کردہ میشود بر ابل و خیل۔ فقال بارک اللہ فیہا۔ پس گفت فرستہ برکت دہا و خدا می ترا درین
 ما تہم بجهول تنائج و مہرات۔ فانی الا قرح فقال ای شی احب الیک۔ پس آمد فرستہ نزد کل پس گفت کدام چیز ست
 محبوب تر نزد تو۔ قال شتر حسن۔ گفت سوی نیک۔ و نیز ہب عنی ہذا الذی قدر فی الناس۔ و این کہ برود

از من این چیز است که تحقیق کرده پیدا شده اند مردم - قال - گفت آنحضرت منسخ فرمود عنه پس مسح کرد فرشته او را پس رفت از وی کلی - قال - گفت فاعطی شعرا حسنا - پس داده شد بر وی نیک - قال فای المال احب الیک - گفت فرشته پس کدام مال محبوب تر است بر سوی تو - قال البقر - گفت بقر - فاعطی بقرة حاملا - پس داده شد او را گاوی بار دار حامله گفت از جهت بودن وی از صفات مختلفه بسیار و در وی تذکیر و تانیث هر دو جایز است - قال - و عاکر فرشته و گفت - بارک ملک فیها - برکت و با و خدای تعالی و افزون گرداناد و تار و دین کار - قال - گفت آن حضرت - فانی الاعلی - پس آمد آن فرشته ای را فقال ای شی احب الیک - پس گفت کدام چیز محبوب تر است بر سوی تو - قال ان پر دانه ای بصری - گفت این که باز گردانید خدای تعالی بر سوی من بنیائی مرا - قال البقر به الناس - پس بنیم بوی مردم را - قال منسج به علیه بقره - پس مسح کرد فرشته او را پس باز گردانید خدای تعالی بر وی بنیائی او را - قال فای المال احب الیک - گفت پس کدام مال محبوب تر است بر سوی تو - قال انعم - گفت گو سپندان محبوب تر اند نزد من - فاعطی شاة و الداء - پس داده شد گو سپندان زانیده این نیز شل حاصل است و رجز ترک تا خاتج بدان - پس انتاج کرد این دو یعنی صاحب ابل و صاحب بقر و تحقیق لفظ انتج در موضع دیگر کرده شده است - و ولد نداء - و تولید کرد و این یعنی صاحب غنم و انتاج و تولید یک معنی است و غالب استعمال انتاج در ابل است و تولید در غنم و انتاج و تولید معنی متولی و لا تجر چنانکه دایه آدمی راست و لابد مالک تیمار داری و لاوت حیوانات خود میکنند - و کان لهند او من الابل - پس بود مرا این یعنی صاحب شتر را و ادبی از شتر - و لهند او من البقر - و مرا این را یعنی صاحب گاو را و ادبی از گاو ان - و لهند او من الغنم - و مرا این را یعنی صاحب گو سپندان را و ادبی از گو سپندان یعنی بسیار شدند چنانکه و او بهار کرد و نه تنگ آمدن الی الابرار - گفت آن حضرت پشتر بدرستی که آن فرشته آمد بر من را - فی صورت و پشتر - و در همان صورت و چکر و نهاده خود که نخست آمده بود و این اوخل است و شتاعت منع و انکار وی - فقال رجل مسکین - پس گفت من هر چه سستیم قدر انقطع بی الحال می سفری - تحقیق گشته است به من اسباب طلب رزق در سفر من حیال بر حده هیچ چیز است به منی رسن و مرا بدان سبب است و تحقیق نیز روایت است جمیع حیل یعنی وسطان و چاه انار وایت و چیم و موهده و خطا و تصحیف است - فلا یبلغ لی الیوم الا بالکسر - پس نیست کفایت و رسیدن مرا امر و زگر بخدا و توفیق و توفیق وی - ثم یک - پشتر تو و او را داد و اعانت تو و این بر تقدیر تنزل است برو و جسدیت و مجاز و جایز است که گویند به داشته ام به جهت بخدا بعد از وی بود و وایت که گویند بخدا و تو کند اقاوا - اسلک بالزی اعطاک اللول الحسن و انجل الحسن و اللول سوال میکنم ترا بآن خدائی که داده است ترا رنگ نیک و پوست نیک و مال - بعیر اطلع به فی سفری - سوال میکنم شتری را که به هم بوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کنم در حصول مقصود این به طریق استعطاف و طلب مهر بانی نه حقیقت اخبار زیرا که کما حق نه چنین است که گفت - فقال استوفی کثیره - پس گفت ای من حتما بسیار است یعنی

جاءت کثیره و ارم که با آنها پیوسته می باید و از نوبت تو کی رسد - فقال انه کانی اعزک - پس گفت فرشته بدرستی که شان
 این است که گویا من ترا می شناسم - اثم لمن ابرص بقدرک الناس فقیرا - آیا نبودی تو ابرص که پدید و بکره میداشتند ترا
 مردم فقیر که نامی با خود نداشتی - فاعطاک الله پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال - فقال انما ورثت بها المال کابران
 پس گفت داد و نه خشم من این مال بگریه ترا با عین جد - فقال ان کننت کاذبا فاصبرک الله الی ما کننت پس گفت فرشته
 اگر راستی تو دروغ گو پس بگردان ترا خدای تعالی باز گردنده به سوی حالی که بودی گویا ابرص فقیر - فقال - گفت آنحضرت
 وانی الا فرج فی صورته - واندان فرشته اصرع را در جهان صورت که نخست آمده بود - فقال له مثل ما قال لندا پس گفت
 فرشته مر آن اصرع را مانند آنچه گفته بود مرا این ابرص را - وورد علیه مثل ما رد علی اهل - و جواب داد و رد کرد و بر روی مانند آنچه
 رد کرده بود برین - فقال ان کننت کاذبا فاصبرک الله الی ما کننت قال - گفت آن حضرت وانی الا فمی فی صورته و توبه
 فقال رجل سکین و ابن بعلیل - پس گفت من مردی سکینم و ساقم - انقطعت بی الحبال فی سفری فلما بلغ فی الیوم
 الا بالله ثم یک اسالک بالذی رد علیک بصرک شاه - سوال میکنم از تو بان خدای که باز گردانید توبه دنیا فی ترا گوشتندی
 اشیاء بهائی سفری فقال - پس گفت آن مرد دمی به طریق شکر و انما انعمت و شکرا ان - و کننت اعمی - و تحقیق بودم من
 فردا ندانی بصری - پس باز گردانید خدای تعالی به سوی من بیانی مرا - فخذ ما شئت و دع ما شئت - پس بگیر هر چه خواهی
 از گوشتند ان و بگیر از آنچه خواهی - فوالله لا اجدک الیوم شبی اخذته لند - پس بخدا سوگند نش میکنم و در مشقت نمی اندازم
 ترا امر تو به پیوسته که بگیر می توانی از برای خدای خود و اجدک نفهم منزه و کسر رافق منزه و از جهد یعنی طاقت و مشقت - فقال -
 پس گفت فرشته - امسک مالک - نگاهدار مال خود را فاما انکنتیم - جز این نیست که ابدار کرده شده آید شمار کس تصادق
 از کاف و غلب و غلبان پیدا آید و شاکر از کافر - فقد رضی عنک و مخط علی صاحبک - پس تحقیق خوشود شد
 یعنی پروردگار تعالی از تو و ناستنود شد خوشم گرفت بران و دیار تو رضی و خط بر و بلفظ مجهول نیز روایت است متفق علیه
 و محسن و ام بکیم - فبهم با و فتح بهم نام او و است صاحبه انصار یعنی بیت نیر بدین اسکن اخت اسما ربیت نیر بدین اسکن -
 قالت قلت - گفت گفتم - یا رسول الله ان المسکین یقیق علی بابی - بدرستی که مسکین بر آئینه می آیند بر درون - حتی استیجی
 تا آنکه شرم میدارم من - فلا اجد فی بقی ما اذنی فی یده - پس نمی یابم در خانه خود چیزی که بهم آن را در دست وی - فقال
 رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم اذنی فی یده و لو ظلفا محرقا - بدو و بنده در دست وی اگر چه سیم سوخته
 و ظلف بکسر فاعلم شگافه چون سم گا و گو سپند و اشال آن یعنی شی محقر لا ینتفع به و مقصود مباهله است - و امان جود و اوداد
 و الله ندی و قال هذا حدیث حسن - صحیح - و محسن موالی ان قال ابری لام سائله لفتة من لحم - روایت است
 از رسولی که حدیث این را روایت و گفت فرستاده شد مرا مصلح را گوشت پاره - و کان الذی صلی الله علیه و سلم یحبه اللحم
 و یروان من شرفه که خوش آمد او را گوشت - فقال لعمری ان البیت - پس گفت ام سلمه مراد را که نه آن گوشت

را در خانه فی الصلاح خادم چاکر مرد باشد یازن - صل النبی - شاید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم یکله - بخورد آن را - فوفقه سته
 کوه البیت - پس نهاد خادم از در طاقچه خانه - و چهار سالگی مقام علی الباب - و آمد فقیر سے سوال کننده پس استاد
 فقال تصدقوا بارک الله تمیم - پس گفت سائل تصدق کنید برکت کند و خدا در شما - فقالوا بارک الله تمیم پس گفت
 اهل خانه هر سائل را برکت کند و خدا در تو و این مرد سائل است با طفت چنانکه الکان می گویند بفتح الله - فغضب السائل
 پس رفت سائل - فدخل النبی - پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم - یعنی در خانه - فقال یا ام سلمة بل عندکم شئی الطمعه
 پس گفت آن حضرت ای ام سلمه آیا هست نزد شما چیزی که بخورم آن را - فقالت نعم پس گفت ام سلمه آری هست
 چیزیست قالت الخادم اذی بی فاتی رسول الله - گفت ام سلمه مرده را برود و بیا نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکلم اللهم
 آن گوشت را که در طاقچه نهاده بودی فاتی به سکون هنره و کستره و بزم یار - نه هست فلم یجد فی الکوه الا قطعه مرقه پس رفت
 واه اینها رفت و طاقچه گر سنگ پاره را در ده سنگ سفید براق و مضی گفته اند سنگی که از روی آتش بجای سنگ جقیق است
 فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فان ذلک انعم علامه مرقه - بدرستیکه آن گوشت گشت سنگ - امام مطهره
 از جهت نه دادن شما آن را سائل را - رواه البیهقی فی دلائل النبوة - وعن ابن عباس قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم الا انکم بشر الناس فغزلا - گفت آن حضرت ای خیر ندیم شما بدترین مردم از روی مرتبت و منزلت
 قبل نعم - گفته شد آری خبر ده - قال النبی یسأل با الله و لا یعطى به - گفت آن کسیکه سوال کرده بشود بنام خداوند ندیم
 خدا گفت طبعی این مشکل است مگر آن که تمت کند سائل را بعد از استحقاق و تقیم من یا باشد رسول عنه محتاج و نفس خود
 یا برای عیال خود و نباشد او را جز آنچه در دست دارد و الله اعلم - رواه احمد - وعن ابی ذر رانه اسما و ان علی عفا
 روایت است از ابی ذر که وی طلب از آن و آید که بر بامیر المومنین عثمان - فاذن له - پس اذن کرد عثمان مرفی
 بی زور و بید و عشاء و در دست ابی ذر عصای او بود و کعب اجازت نیر و راجح حاضر بود - فقال عثمان یا کعب ان
 عبد الرحمن ثوبی - پس گفت عثمان ای کعب بدستی عبد الرحمن وفات یافت - و ترک بالا - و گذاشت مالی عظیم را - فخر می نویسد
 پس چندی بنی وجه افتقاد واری تو در حق دی که از کثرت مال و جمع آن و مالی پروری نخواهد بود - فقال ان کان یصل فیه
 حق الله فلا بأس علیه - پس گفت کعب اگر بود عبد الرحمن که می پیوست و میداد و ان مال حق خدا را پس چه بکلی نیست
 بروی من - مرفیع ابو ذر عشاء - پس برداشت ابو ذر عصای خود را - فغضب کعبا - پس زد کعب را - و قال هست رسول
 و گفت شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - ما احب لوان لی نداء الجبل فیهما ففقهه فیهما بل شئی -
 دوست نمیدارم من که اگر باشد مرا این کوه طاه که انفاق کنم آن را در ز خدا با وجود آنکه قبول کرده شود و من دور
 مبالغه است یعنی با وجود آنکه قبول درگاه افتد ولیکن دوست نمیدارم که - از حلقی منه صمت اوراق - بگذارم پس خود
 از ان ذهب تشن اوقیه - انشدک با الله با عثمان اسمعه - سوگند میدهم ترا به خدای تعالی ای عثمان ای شنید می توان

فقلت مرات گفست ابو ذر سه بار این سخن را - قال نعم - گفت عثمان آری شنیده ام ابو ذر را از تفراسی صحابه و زباده ایشان بود و ندیدم او ترک کل و اختیار تجرید و عدم او خیار بود مسئله شرعی آنست که هر چه مالی ادا کرده شود زکوة آن گنبد نیست و بر آن وعیدند نه لایمنا و قتی که صلح کنند و روی حقوق از صدقات نافله و نزاع دمی درین مسئله با معاویه در مقام در زمان عثمان مشهور و مذکور است - رواه احمد - و عن عقیقه بن الحارث - صحابی قریشی نوفلی است اسلام آورد و در روز فتح مکة - قال صحبت در از النبی صلی الله علیه و سلم بالمدينة العصر - گفت مختبر گزاردم من پس آن حضرت در مدینه نماز عصر را مسلم تمام مرا - پس سلام داد آن حضرت و پیتر بات و شتابان فیتخلی ز قافه الناس پس در گذشت گردنهای مردم را - الی بعض حجر نساء - و رفت بسوی بعضی حجرهای زنان خود - ففزع الناس من امر عتبه - پس ترسیدند مردم از شتابی آن حضرت که چه واقع شده است که این همه تیز رفت - فخرج علیهم پس بیرون آمد آن حضرت از خانه بر صحابه - فرای انهم فی محبوس من امر عتبه - پس دید که ایشان به تحقیق شکست کرده اند از شتابی که قال ذکر تینا من تبر عتبه نا - گفت یاد کردم چیزی را از زری که نزد ابو تیر کسیر تار و سکون باز در خانه من فی امر - فکلمت ان محبوس من امر عتبه پس مکروه پنداشتم که منع کند مرا از مقام قرب و مشغول گرداند با سوسه - فامر من لیس الامر مکروه من قیست کردن آن و از اینجا معلوم میشود که اتفاقات با سوسه مقربان را مشغول میکرد و اندر او احوال تمام قرب فرود می آید و با آنکه این همه برای تعلیم و تنبیه امت است - رواه البخاری و فی روایتی که - و در روایتی دیگر - مر جارس را این چنین آمده که - قال - گفت - كنت خلفت فی البیت تبراسن صدقة - بودم من که پس گذاراشتم در خانه زری از صدقه - فکلمت ان البیت پس مکروه پنداشتم که بگذارم آن را که شب و ساید و سوسه - و عن عائشة - رضی الله عنها انها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم عندی فی مرضه تشه و انی را سبقت و راایت از عائشة که دسے گفت بودم آن حضرت را نزد من در بیمار سوسه و شی شوق و نیاز یا بهفت - فامر من رسول الله صلی الله علیه و سلم ان افرقها پس امر کردم آن حضرت که تفریق کنم آن و نیاز یا را یعنی هر جا هر جا بزم و تفریق بنی جبراکردن فشقنی و جمع فی الله پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن و در پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و فرصت نه شد که بزم شرم سار منی عنهما ما فعلت الله و السبقة - پسر سوال کرد آن حضرت مرا که چه شد آن شی و نیاز یا بهفت و نیاز و چیست حال ان خرج کردی آنها را یا نه - قالت لا - گفت عائشة خرج مکروه ام - و الله نقد کان مغتنی و جاک - بجز اسوگند به تحقیق باز داشت مرا از بیخ آن در دو - فداها بها - پس طلبید آن و نیاز یا شرم و ضمهانی کند - پسر داشت و نهاد آن را و رکعت دست خود - فقال ما طعن فی الله - پس گفت چیست گمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - لوقی الله و حل و غره غنده - اگر ملاقات میکرد خدا را و در حالی که این و نیاز یا و در دست او است یعنی چون آنها در دست منافی مقام نبوت است - رواه احمد - و عن ابی هریره ان

صلی الله علیه وسلم دخل علی بلال و عنده صبرة من تمر - روایت است از ابی هریره که آن حضرت در آید بر بلال و نزد
 بلال توده بود از خرما می خشک - فقال ما هذا بلال - پس گفت آنحضرت بطرفی تعجب و انگار چیست این تمر یا بلال -
 قال شیء اوخرته لغد - گفت بلال این چیزی است که ذخیره کرده ام و نگاه داشته ام آن را برای فردا - فقال اما خشی ان
 له غدا بخار فی نار جهنم یوم القیمة - پس گفت آن حضرت ای اینی ترسی که به بینی مرا این تمر را فردا آتش و دوزخ روز قیامت
 یعنی برسد اثر آن تبوی گویند رسید او را از نهار و سه یعنی رسید اثر وی - انفق یا بلال و لا تخش من ذس العنزل الا
 خش کن اسه بلال و مرس از خداوند خوشت کم کردن و درویش شدن را یعنی اتفاق کن و از درویشی ترس که قادر است
 که عرش عظیم را پیدا کرده و پر پامیدار و در وی تو البته خواهد رسانید و این را نشا و ست به مقام تو کل و اعتماد و برحق سبب آید
 و یومته قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسخاة شجرة فی الجنة - همان مردی در خشت و در بشت یعنی مانند درخت
 خداوند را خواهد که به پیوند و به طریقی از وی در آید در بشت چنانکه فرمود - من کان یخیا اخذ بعضنهنما - پس هر که می
 گرفته است شامخی را از آن درخت - فلم تیر که انفس حتی بدخل الجنة - پس نیکدار او را آن شامخی و آن آنگهی در آید او را در بشت
 و انشع شجرة فی النار - و بخل و درختست و در دوزخ - من کان یخیا اخذ بعضنهنما - پس هر که بخیل است گرفته است شامخی
 را از آن درخت - فلم تیر که انفس حتی بدخل النار - پس نیکدار او را آن شامخی و آن آنگهی در آید او را در دوزخ - روایات
 روایت کرده است این دو حدیث را - البیهقی فی شعب الایمان - و عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 باوروا بالصدقة فان البلاء لا یخطاها - شتابی کنید به صدقه زیرا که بدستیکه بلا تجاوز نمی کند صدقه را و می گذرد از وی
 بلکه می آید و دفع میشود - روایه زرین

باب فضل الصدقة

این نیز احتمال حل بر صدقات نافله دارد چنانکه غالب در اطلاقات آن است و بر آنچه شامل فرض و نفل باشد
 و قسمیه آن به صدقه از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب وی و دعوی صحت ایمان چنانکه قسمیه شکوّه بجهت
 آن است که وی تزکیه می کند صاحبش را و شهادت میدهد به صحت ایمان وی و کمال وی و وجود دیگر نیز گذشته است
 الفصل الاول - عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدق بعدل تمرد کسیکه
 تصدق کند به مقدار چیزی که برابر است قیمت تمر را و عدل به فتح مثل شیء و قیمت و کسب مثل و در نظر و بعضی گفته بفتح آنچه
 عدل شیء بود از غیر جنس و کسب از جنس و بر هر تقدیر میفرماید هر که تصدق کند مقدار عمره من کسب الطیب - از کسب پاک
 و کسب زین و گرد آوردن و مردمانی است که گرد آورده است آن را از وجه حلال - و لا یقبل الله الا الطیب -
 و فی پیوسته و خداست تعالی مگر پاک را چنانکه در حدیث دیگر آمده است ان الله طیب الاطیب - فان الله طیبها
 بهیمنه - پس بدستیکه خدای تعالی می پذیرد آن را بدست راست خود - ثم یریهما الصابینا - بیشتر مردمانی که کشته اند

صدقه را و افزون میکند بر آن صاحبش - گمانی بی احد کم فلو - چنانکه پرورش میکند یکی از شما که اسب خود را حتی تکون
 مثل الجمل - تا آنکه بپاشد آن صدقه مانند کوه فلو که بر فراز و برون عدو و ستمگره اسب چون از شیر باز داشته شود و تا یک سال
 شود متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ناقص صدقه من مالکم نه کنتم هیچ صدقه چیزی را از مال
 یعنی به صورت اگر چه صدقه بسبب نقصان مال است اما در معنی موجب تمام و کمال است بجهول مزید برکت و دفع آفات
 و ترقب اجر ثواب - و ما زاد الله عبد العفو الا عزا - و زیادت نگردانید خدای تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن و
 از کسی که جرمی کرد یا بدی اندیشید بوسه گرخت و در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگر چه به ظاهر در صورت خواست
 و زیارتی نماید اما در حقیقت موجب غرت و غلبه است بزرگی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست - و ما تواضع
 احد الله الا رفعه الله - و فروتنی نه کند هیچ کی برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی و در حدیث دلیل است
 بر آنکه اعتبار حقیقت راست نه ظاهر را و معتبر معنی است نه صورت - رواه مسلم - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 من اتفق زوجین من شئ من الاشیاء فی سبیل الله - کسکه اتفاق کند دو چیز را از چیزی یا در راه خدا چنانکه دو درهم
 و دو دینار و دو جامه و دو اسب و بعضی گفته اند و خبس و اشل و درهم و دینار و درهم و جامه و حدیث ابی ذر که در فصل
 ثالث بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد اگر اتفاق است زیرا که چون یکبار مثلاً در سهم اتفاق نموده
 بار دیگر نیز که اتفاق زوجین شد و این معنی خالی از بعدی نیست - و دعی من ابواب الخیر - خوانده میشود آن کس
 از درهای بهشت - و لاجئ ابواب - و در بهشت را درهاست متعدد بعد از اعمال خیر - فمن کان من اهل الصلوة -
 پس کسکه باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب است بر وی نماز - و دعی من باب الصلوة خوانده میشود آن در بهشت که مخصوص
 باهل نماز است - و من کان من اهل الجهاد و دعی من باب الجهاد - و کسکه باشد از اهل جهاد و کارزار با کافران که در آن
 خوانده میشود از در جهاد - و من کان من اهل الصدقة و دعی من باب الصدقة - و کسکه باشد از اهل صدقه خوانده میشود
 از در صدقه - و من کان من اهل الصیام و دعی من باب الصیام - و کسکه باشد از اهل روزه خوانده میشود از در روزه
 بفتح ط و تشدید تحتانی متفق از رسته بکسر را بمعنی سیرانی نام در میت از درهای بهشت که مخصوص از بهر آمدن از آن
 در روزه داران - فقال ابو بکر ما علی من دعی من تلك الابواب من ضرورة - پس گفت ابو بکر صدیق نیست بر کسکه خوانده
 میشود از در ضرورت یعنی هیچ ضرورتی نیست که کسی از همه درها خوانده شود زیرا که اگر از یک در خوانده شود مرا که در آن
 بهشت است حاصل است و با وجود آنکه از هر در خواندن ضرورت نیست فصل بدعی احد من تلك الابواب کلها یسب این خوانده
 میشود و هیچ کی از همه درها - قال ثم گفت آن حضرت آری بهشت کسکه خوانده میشود از همه درها - و ابوان تکون منهم - و امید
 میدارم که باقی توای ابو بکر از آن کسان که خوانده میشود از همه درها زیرا که تو هیچ انواع خیرات و بکثرت اقسام متفق علیه
 و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اصبح علیکم صائما - پسید آن حضرت از صیام است که صبح کرده از شما صائم

روزہ دار۔ قال ابو بکر انا۔ گفت ابو بکر صدیق من صبح کرده ام امروز روزہ دار۔ قال فمن منع منکم الیوم جنازہ۔ گفت آنحضرت ہم پس کیست کہ پیروی کرده است از شما امروز جنازہ را و نماز گزارده است بروی و دنبال وی رفتہ۔ قال ابو بکر انا قال۔ گفت آنحضرت فمن اعطکم منکم الیوم مسکینا پس کیست کہ طعام عورتانیدہ از شما امروز مسکین را۔ قال ابو بکر انا قال فمن عاؤکم الیوم مریضا پس کیست کہ پی رسیدہ از شما بیمار را۔ قال ابو بکر انا قال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما جتمعن فی امری الا و دخل الجنة۔ جمع نہ شوند این چار چیز یعنی در یک روز بیچ مردے گرانگہ در آید و رشت۔ رواہ مسلم۔ و ازین حدیث معلوم شد کہ معنی نیست از ناگفتن و اثبات فضیلت برای خود بہ قصد طلب ثواب و طمع در آن کردن و آنکہ بعضی صوفیہ شیخ کرده اند و گفته اند کہ در ویش را کہ انا بر زبان رود و مقید بآن خواهد بود کہ بر قصد بکبر و دعوی ہستی و انانیت باشد و الا وقوع آن در کتاب سنت و آثار بیشتر از آن است کہ احصا کردہ شود پس شیخ از آن چه صورت دارد و قول صدیق اکبر و تقریر حضرت پیغمبر صلی علیہ وسلم این را بحت آن پس است و شیخ تو را شتی دین باب ضبط کردہ و طبیعی آن را نقل کردہ است و عمنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا المسلمات لا تحقرن جارتہا۔ ای زنان مسلمانان باید کہ خوار و خجود نشمرید زنی را کہ ہم سایہ است ہمیدہ و تصدق را برای زنی دیگر کہ ہم سایہ است و لو فرسن شاہ۔ اگر چه باشد ہم گویند فرسن بکسر فاء و سکون را و کسر سین و نون را و آخر بر وزن زبرج خف بعیر و گاہی و شاہ تیرہ اطلاق می کنند و اکثر و شاہ ظلف میگویند چنانکہ ہم اسپ و فر را حاضر می نامند و این شی لا ینفص بہ است کہ ہمیدہ و تصدق در وی نمی رود و ذکر دی برای سبائتہ است و در حدیث دیگر آمدہ است و لو بظلف محرق اگر چه ہم سوخته بود و این نمی احتمال دارد کہ برای زنی باشد کہ می دہد وی فرستد بہ ہم سایہ یا برای زنی باشد کہ او را دادہ میشود و فرستادہ میشود و برای وی اختصاص بر زن بجهت آن است کہ کفران و سخط در طبیعت زنان بیشتر است۔ متفق علیہ۔ و عمن جابر و حدیثہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل معدون صدقہ۔ روایت است از جابر و حدیثہ کہ گفتہ گفت آن حضرت بہ کار نیکی کہ در وی خیر و تقرب بہ درگاہ الہی است و معدون است و در شرع و سنک نیست خواہ عطای مال باشد یا سخنی نرم در دہد کشادہ کردن و دلی بیاساید و خاطری شاد و گرد صدقہ است و صدقہ مخصوص بہ مال نیست۔ متفق علیہ۔ عمن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تحقرن۔ یعنی تا و سکون حاسن المعروف شینا۔ نزد خود را پسندارید یکی را چیز و لو ان تلقی اٹاک بوجہ طلیق۔ و اگر چه باشد آن معروف پیش آمدن تو بر او و خود را بر دے کشادہ و خوبی خوش۔ رواہ مسلم۔ و عمن ابی موسی الاشعری۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی کل مسلم صدقہ۔ لازم است بر ہر مسلمان تصدق کردن۔ قالوا گفتند صحابہ۔ فان لم یجد فیس اگر نیاید چیزی کہ تصدق کند چہ کار کند۔ قال لیعل بیدریہ۔ گفت آن حضرت پس اگر حاضر نباشد چیزی پس باید کہ کار بکند ہر دو دست خود کہ حاصل شود از آن چیزی کہ۔ گفتند۔ و تصدق پس بہرہ رسد و ذات خود را تصدق کند یا نجہ فاضل ماند۔ قالوا فان لم یستطع۔ گفتند پس اگر نہ تواند کرد

آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر - اوم الفیعل - شک را وی است و منی همان است که تواند کرد - قال - گفت
 آن حضرت - معین ذالحاجه الملقبه پس یاری دهد خداوند حاجت اند و بگین تتم زده داد خواه را - قالوا فان لم یفعله
 گفتند پس اگر تواند اعانت کرد و هوف را و بعضی نسخ فان لم یسطع - قال فیا مریخ - گفت آن حضرت پس امر کند
 مردم را به نیکی - قالوا فان لم یفعل - گفتند پس اگر نه کند و تواند کرد امر بخیر - قال میسک عن الشر - گفت پس باز دار
 خود را از رسانیدن شر مردم چنانکه گفته اند مخرج را بخیر تو امید نیست بدو رسان ده فانه له صدقه - پس بدو شکیه مساک
 از شر مرد را صدقه و غیرت خصوصاً که قدرت داشته باشد بر شر متفق علیه - وعن ابی هریره قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم کل سلامی من الناس علیه صدقه - هر چند استخوان که از آدمی است بروی یعنی بمقابله وی صدقه است
 و سلامی بضم سین و تخفیف لام معنی عضو و معنی استخوان و منی بند استخوان گفته اند و قول اخیر فخر ترست و در تن آدمی
 سه صد و شصت بندست چنانکه در حدیث آینده باید و چون در پیدایش آنها حکمتهاست بانه نعمتهاست عظیمه است
 شکرانه آن صدقه لازم باشد - کل یوم تطلع فیه الشمس - هر روزی که برآید روی آفتاب بعد از آن بیان میکند
 که صدقه مخصوص بانفاق مال نیست - یعدل بین الاثنين صدقه - عدل کردن میان دو کس و داد و مظلوم از ظالم
 شدن صدقه است - و یعین الرجل علی و ابته - و یاری دادن مرد را بر دوش وی فیصل علیه - پس هر دو را در
 بر دوش او برافشاید علیهما صدقه - یا برادر و برادر و رخت او را صدقه است - و الکلمة الطیبة صدقه - و سخن پاک
 که در وی ثواب باشد - یا سخن نرم که به سائل گوید صدقه است - و کل خطوة یخطوها الی الصلوة صدقه - و هر گامی که برزند
 آن را به سوی نماز صدقه است و خطوة یقیم کلام و یفتح یکبار کلام زدن - و یطی الاذی عن الطريق صدقه - و دور کردن
 آنچه از راه مردم را مثل خار و سنگ و یلیدی از راه صدقه است - و عن عائشة رضی الله عنها قالت
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلق کل انسان من نبی آدم علی ستین و ثمان مئة مفصل سپید کرده شده است
 بر شخص از او و آدم هم بر سه صد و شصت بند - فمن کبر الله - پس کسیکه بگوید یا خدا را و بگوید الله اکبر
 و حمد الله - و ستایش کند خدا را الحمد لله - و کل الله - و یصل کند بلام الله الا الله - و سبح الله - و بیایا کی یاد کند
 خدا را سبحان الله - و استغفر الله - و طلب آمرزش گناهان کند از خدا و گوید استغفر الله یا اللهم اغفر لی
 او عمل حجرا عن طریق الناس - یا کسی که از راه مردم - او شکر کند - یا شکر - یا عظمایا - یا
 استخوان را که اینها کند ایشان را - او امر معروف او همی اشکر - یا امر کند به شرف که شانه بشود و وجود او
 در شرف و منی کند از نامشروع که شناخته نمیشود - عدد ملک السنین و الثمان مئة - هر گویا و یکصد و هشتاد و نه
 را همه یا بعضی به شمار آن سه صد و شصت بند خصوصاً از امر معروف و منی اشکر که آن اقوال و افعال همه یک طرفه این دو یک طرفه
 فانه مینشی - یعنی یار و شین تجربه معنی راه می رود و در روایتی میسی بضم یاء و سکون میم و سین محال یعنی شام می کند

چیز سے راہ چیرے در کی بر وزن کی چاہ۔ یہیث کا دیکھنا۔ المعش۔ در حالی کہ بر می آرد آن سگ زبان خود را زبانی
 نزدیک ست کہ بہ کشد اور انشکی۔ قرحت خفنا۔ پس بکشید آن زن زانہ موزہ خود را۔ فا ولفقتہ بخمار پس بر بست
 موزہ را بخیخ خود بخمار بکسر معجبہ سر پوش زنان۔ قرحت من المار۔ پس بکشید آن زن بر اسے آن سگ چیرے
 از آب کہ سیراب گشت بدان۔ تغفر لہا بذاک۔ پس آمرزیدہ شد مرآن زن را بان عمل کہ آب داؤن بہ سگ ست
 تکلیف بہ آدمی خصوصاً صالح قبل گفتہ شد یعنی صحابہ گفتند بہ طریق استفہام۔ ان لنا فی البہائم جسدا۔ بدرستی کہ
 ما را در احسان کردن بہائم و سیراب کردن آنها ثواب ست۔ قال فی کل ذات کبد ربطہ اجر۔ گفت آن حضرت
 در احسان کردن بہ حیوان خداوند جگر تر ثواب ست و جگر تر کنایت ست از حیات زیرا کہ رطوبت لازمہ حیات
 و بعضی گویند جگر چون تشنہ گرد و تر میشود و همچنین چون بر آتش نہادہ شود و بعضی گفتہ اند کہ وصف کرد جگر را تر سے
 باعتبار حصول آن بعد از سیرابی و در روایتی ذات کبد جراحہ یعنی خداوند جگر گرم و گفتہ اند کہ در ذکر کبد ربطہ
 مبالغہ است چہ ہر گاہ در جگر تڑجید شد و جگر گرم بہ طریق اولی خواہد بود و این حکم مخصوص بطنہ موفیات ست مثل
 مار و کرم و جڑان۔ یستقی علیہ۔ وعن ابن عمر والی ہر سیرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غلب امواتہ
فی ہرہ سگہا۔ عذاب کردہ شد زنی از بہت گریہ کہ بہت نگاہ داشت آن زن گریہ را حتی مات من الجوع۔ تا آنکہ
مرد آن گریہ از گرسنگی۔ فلم یکن یطعمہا۔ پس نبود آن زن کہ چیرے بخورد آن گریہ را۔ ولا ترسلہا۔ و نہود کہ بگذارد
 و رہا کند اورا۔ فقال من خشاں الارض پس بخورد گریہ از کہلما کہ بزرین اندوختاش بکسر خای میچہ خشت
 زمین انچہ دماغ ندارد و اب ببتلیث خا خشت از زمین و جنبشکھا و مانند آن۔ یستقی علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر رجل فبصن شجرۃ علی طہر طریق گذشت مردی بہ شاخ درختی کہ بہ بہشت
راہ ست و فوق اوست و ظاہر ست بران۔ وقال۔ پس گفت آن مرد۔ ولا یخین ہذا یضم ہمزہ و فتح نون و کسر
حای مہملہ شدہ از تنجیم و بسکون نون و تخفیف حار و فتح تحتانیہ و نون ثقیلہ انا شجرا ہر آئینہ یکسو گردانم این شاخ
 را بحین طریق اسلمین۔ از راہ سلمان۔ لا یوفیہم۔ تا ایدانہ کنان شاخ مسلمانان را۔ فا دخل الجنة پس وارد شد
 آن مرد بہ بہشت بہ ہمین نیت کہ کرد یا کیسوم گردانید۔ یستقی علیہ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لقد رایت تیقلب فی الجنة۔ گفت آنحضرت ہر آئینہ تحقیق دیدم من مردی را کہ بگرد و دو شمع یکسو در بہشت۔
 فی شجرۃ قطعا من طہر طریق۔ بہت درختی کہ برید آن را از ظاہر طریق و فوق آن۔ کانت قودی ان اس
 بود آن حضرت کہ از ارمی کرد مردم را بمضمون حدیث اول ست و اینجا ناکید و مبالغہ بیشتر ست کہ آن حضرت اورا
 چشم مبارک خود دید کہ ہر سو میگرد و در بہشت بنا ز نعمت و در حدیث سابق نیز نوشتہ از مبالغہ بود کہ
 ببردن شاخی بہ بہشت درآمد چہ جاسے تمام درخت۔ رواہ سلم۔ وعن ابی ہریرۃ۔ ففتح موحدا و سکون

را و دنیا می میجابی است مشهور قدیم الاسلام همیشه غواشیکر و آن حضرت و او است کشنده عبد الله بن خطل نجاشی به جمعه
و طایفه همدان متوحدین در روز فتح مکة - قال - گفت ابو بزره - قلت - گفت من - یا نبی الله علی شینا اتفغ به - بیاموزان
مرا چیزی از اعمال که سودمند شوم بدان - قال اغزل الاذنی عن طریق السلیمین - گفت آن حضرت یکسو کن آنچه از راه
کننده است از راه مسلمانان از خار و سنگ و خزان و بنیداختن اوزار راه در حکم یکسو کردن است و بتاویل شامل
تمامه وقع آثار است از هر جنس که باشد - رواه مسلم و سنن ذکر حدیث عدی بن حاتم - و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث
عدی بن حاتم طائی را که بعد از بدر آمد و مسلمانان شدند که در وی این کلمه است اتقوا النار فی باب علامات النبوة -
در باب علامات النبوة - ان شاره الله تعالی - و این حدیث در از است که بآن مناسب تر است

فصل الثانی - عن عبد الله بن سلام قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدينة حبس - غلبه الله
بن سلام که از صحابه کبار است و از اجبار پیو بود و گفت هنگامی که قدم آورد و آنحضرت مدینه را هجرت از مکه آمد من نزد آنحضرت
حکم تحقیق حال و صحت نبوت وی - فلما تبیت وجهه عرفت ان وجهه لیس بوجه کذاب - پس هنگامی که دیدم و تامل
کردم روی مبارک آن حضرت را شناختم که روی وی نیست روی دروغ گوئی و تبیین یا بطریق تامل و تفرس بود
یا به علامات مذکوره در توحید و سیاق حدیث ناظر در معنی اول است بیت در دل هر اتسی که حق مفره است در رو
و او از پیغمبر مجزه است پس در همان مجلس ایمان آورد و عبد الله و یهودیان بروی حد بر و بر او بر او عناد کردند
چنانکه در مجلس مذکور است - فلکان اول ما قال - پس بعد نخست چیزی که گفت آن حضرت در نصیحت و دعوت مردم
این کلام بود - یا ایها الناس اتقوا الاسلام - اسی تو میان فاش گردانید سلام گفتن را یا بآن معنی که ظاهر گردانید و
بهمه گویند چنانکه مسلم علیه بشنود یا بعضی آنکه عام گردانید بر آتش و بیگانه و بگویند هر که پیش آید از مسلمانان چه سلام از حقوق
اسلام است نه از حقوق صحبت و اطعموا الطعام - و بخورایند طعام نهانان را و گردانید آن را و هر که محتاج باشد بدان -
و صلوا الارحام - و بپیوندید رحمه را با احسان کردن و صحبت داشتن و مخالفت نمودن بخویشان بر قدر رعایت
قرب و بعد و رحمه خویشی که بواسطه ولادت باشد و در اصل هویتی است که بچهره آن پیدا میگردد - و صلوا باللیل
و الناس پیام بفرماندگارید و شب در حالی که مردم در خواب باشند که این ادخل است در اخلاص و حضور و جمعیت
و صلوا باللیلة بسلام - این کار را بکنید می در آید و شبست به سلامت از عذاب و بعد حجاب و اشارت کرد آنحضرت
صلوات استماع صفت فواضع و وجود و عبادت که اصول کمالات بدنی و مانی و لازم و متعدی است رواه الترمذی
و این ماجه و الداری - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عبد الرحمن - عبادت
الله غلامی مر بان را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و انفس و افاق را در گرفته است تا شکر نعمت های او را
کرده و باشد - و اطعموا الطعام و افشوا السلام - و این حدیث مطلق عبادت ذکر کرده و هیچ نماز

و چه خبر آن وقت که طعام را بر سلام که داخل است در رفع و در آن حدیث تقدیم کرد سلام را که اقرب است به محبت و ایستادن و تخصیص کرد به ذکر صلوة ارحام و صلوة وقت منام از محبت اعتقاد و اهتمام - رواه الترمذی و ابن ماجه - و حسن
 انس - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الصدقة تطفي غضب الرب - بدرستی که صدق کردن هر آینه
 سبب است آتش خشم الهی را - و تدفع بینه السور - و در میگرداند مرگ بد را اشارت است بحصول سلامت و عافیت
 در دنیا و دین و مبداء و قال و بینه کبیر میم و سکون یا حالت موت و مراد بینه السور حالت بدی که در وقت موت باشد
 از آنچه بودی به کفر و کفر آن کرد از آلام و اوجاع و جوع و قرح و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد
 و حجاب از حضرت رحمن و گرفتاری و سوسه شیطان و غیر آن از آنچه مفضی گردد بسور خاتمت و دو خاتمت عافیت
 نمود و بانه من ذلک و موت فحیات در حالت غیر محمود نیز از آن قبیل است - رواه الترمذی - و حسن چابره قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم كل صوم صدقة - هر کار خیر که شناخته شده است وجود او در شرع صدقه است یعنی صدقه
 مخصوص بهال نیست - و ان من المعروف ان تلقى اخاك بوجه طلق - و بدرستی که از جمله خیر و احسان است که ملاقات
 کنی تو برادر خود را بروی گشاده طلق بفتح طار و سکون لام یعنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر و در کتب
 و ان تفرج من ولو کنی انا را خیک - و از جمله معروف است که به بربری از دو لب خود در آورند برادر خود و آب را که
 در دو لب تو فاضل باشد در ظرف مسلمانی بر بربری مراد ظاهر نیست یا کنایت است از فضل و احسان - رواه احمد
 و الترمذی - و حسن ابی ذر - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تسبک فی وجهه اشیک صدقة تسبک کرم
 تو در روی برادر خود صدقه است و صراح گفته تسبک لب شیرین کردن - و امرک بالمعروف صدقة و امر کردن
 تو بمعروف صدقه است - و نیک عن النکرة صدقة - و نیک کردن تو از منکر صدقه است - و ارشاد اک المرحل
 فی ارض الضلال لک صدقة - و راه نمودن تو مرد را در زمین گمراهی یعنی در زمینی که مردم در روی راه گم می کنند
 مر ترا صدقه است - و نیک الرجل الروی البصر لک صدقة - داری و اوان تو بر تها و بنیانی را مر ترا صدقه است
 رواه بفتح و حمد و دو تها و شدن - و اما طبعک الحج والشوک و اعظم عن البطریق لک صدقة - و دور کردن تو رنگ را
 و خوار بر آستخوان را که در روی احتمال از مردم باشد از راه مر ترا صدقه است - و افرانک من ولو کنی ولو کنی
 لک صدقة - و بر خستن تو از دو لب یعنی آب را در دو لب خود مر ترا صدقه است - رواه الترمذی و قال بها حدیث
 غریب - و عن سعد بن عبادة قال - به وایت است از سعد بن عبادة انصاری که از شامیه صحابه است و بعد از آن
 در گاه نبوت بود که گفت - یا رسول الله ان ام سعد ایت بدرستی که ما در سینه ما در من مرده است
 فای الصدقة افضل پس کدام صدقه که بر جوی کنم فاضل تر و بهتر است - قال المار - گفت آن حضرت که آب بهتر است
 صدقه است که برای وی چاه کنی و بنندگان بدی - یا خضره - پس بکند سعد بن عبادة چاهی را بنام ما در خود

تا خیر جاری باشد - وقال - گفت - نذر لام سعد - این چاه برای ام سعد است و برای اوست تا ثواب این
بروح وی برسد - رواه ابو داود و الترمذی - وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است
از ابی سعید خدری که گفت گفت آن حضرت - ایایا مسلم کما سما قبلاً علی عری - هر مسلمانی که پوشاند مسلمانان دیگر را جامه
گلبه رنگی و عری بنهم عین و سکون را بر تنگی ضد لبس نفیم لام - گناه الله من خضر النجته - پوشاند او را خدای تعالی
از حله های سبز بهشت و خضر نفیم خای و سکون ضا و جمیع اخضر نفیم است بقول غر و جل عالیهم ثیاب سندس خضر -
و ایایا مسلم اطعم مسلماً علی جوع الطمة الله من ثمار النجته - و هر مسلمانی که بخوراند مسلمان را بر گرسنگی بخوراند او را خدای تعالی
از میوه های بهشت - و ایایا مسلم استمسک مسلماً علی ظم - و هر مسلمانی که بنوشاند مسلمانان را بر تشنگی فی الصراح طم اشترتین
مهور تشنه شدن - ستاه الله من الریح المخبوم - بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مکرر
شده است طروف آن از جهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده یقون من ریح مخوم ختامه مسک
یعنی مهر کرده اند او را بمشک بجای گل که او را میانه می کنند از جهت غایت نفاست یا بعد از خوردن از آن
بوی مشک می آید - رواه ابو داود و الترمذی - وعن قاطمة بنت قیس - صحابه قرشیة از مهاجرات اولی است
قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی المال حقاً سوئی الزکوة - بدرستیکه در مال حق است خیر زکوة -
یعنی زکوة مال خود فرض است البته باید داد و خیر زکوة صدقه نفل نیز مستحب است که بپاید کرد و چنانکه نماز و روزه
و حج هم فرض است و هم نفل - ثم تلا - بستر خواند آن حضرت برای اثبات و تأکید این مطلب این آیت را که پس از
تولوا و جعلناکم قبل الشریق و المغرب الآتیه - تا آخر آیت وجه استدلال باین آیت بر ثبوت حق خیر زکوة در مال
آن است که حق تعالی مع کرده است اولاً و ثانیاً را بدادن مال به محبت وی خویشان و یتیمان و مسکینان را بعد از آن
مع کرده است باقامت صلوة و اتیای زکوة پس معلوم شد که دادن زکوة بخیر دادن مال است و آن صدقه نفل است رواه الترمذی و ابی حنبله
و الدارمی و غیره و بیستم مورد دفع با سکون تخانیه و من معناه صحابیه ایافتند و حدیث وی در بصر یافتند عن ابی هریرة و ابی سعید
از پدر خود - قالت - گفت بهیسته که قال - گفت پدر روای رسول الله صلی الله علیه وسلم - چه چیز است که روانیت باز داشته
و ندان کسی را از آن - قال المار - گفت آن خیر آب است که منع نمیدان که کسی را از آن چنانچه کسی را چاهی و جوی باشد
و دیگری را از آن منع نباید کرد - قال - باز گفت - یا نبی الله صلی الله علیه وسلم - چه چیز است که حلال نیست منع وی - قال المار -
گفت دیگر نیک است که منع آن روانیت چنانکه کسی را نداری دارد مردم را از گرفتن نیک از آن منع روانیت و در حدیث ابی سعید و ابی هریرة
آن و باب حیاء الموات و بشر بیاید نشاء الله تعالی و ساجا آتش را نیز گفته منع آن جایز نیست - قال - باز گفت یا نبی الله
صلی الله علیه وسلم - انی لعل الخیر خیر یک - کردن تو خیر را بهتر است مترادف این که جامع است در همه خیر است
یعنی همه هر چیزی را چاهی و هر چیزی را بپس از آن منع نکن - رواه ابو داود - و عن جابر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جِي اَرْضَ نَابِيَةٍ فَلَمَّا جَاءَ بِكَ زَنْدَه گِرْدَانِ زَمِينِ مَرْدَه رَايَتِي زَمِينِ اَقَادَه رَا زَعَتِ كُنْدِيں شَهَبَتِ مَرُو رَا
در آن ثواب حکم آن و بایا چارموات باید و ما اکتا معا فیه من قول صدقه و هر چه که بخور کسی از حال آن زمین پس ثواب آن
را و است و عافیه طالب زرق ازان و عافیه جماعت و در روایتی الدنای نیز آمده - رواه النسانی و الدار
و در بعضی نسخ رواه الداری - و عن البراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شح نفسه لبن - کسی که عطا کند
عطیه شیر یعنی نایب شانی و هر بقیه تامتی شیر آن را بخورد و باز رو کند به سوی وی - او در قیامت یا عطا کند عطیه نقره
را مثلاً و ورق مشهور بقیه و او در کسر انام و راهم مفروض است و مراد فرض در راهم و دنانیر است و آنرا صفی نام کرد زیرا که
رو کرده میشود به صاحبش و منجه معنی عطای مطلق نیز آید - و هر چه زرقا - یا راه نماید که ای را یا کوری را شستنی از
باید و در قیاس بضم زای و جی یعنی کوچ که بخانه رود و بجای رست از خواب که در سبائین نشانند نیز آید برین تقدیر بدی از
هر یک که بزمینی تصدق کند و بخت رسته و رخسان خوار او بر هر تقدیر بدی تخفیف دال است و در روایتی به تشدید دال
نیز آمده از بلا سببانه و الله اعلم سیر مایه که هر که این خیرات کند - کان له مثل عتق رقبة - باشد مراد را مانند آزاد
شدن نبوده - رواه الترمذی - و عن ابی جریر - یضم جیم و فتح را و تشدید یا که نام و سبب جابر بن سلیم - یضم سین
و فتح لام است و بعضی سلیم جابر گفته اند و اول جمع و شهرت محلی است قلیل الروایه روایت کرده است از و سبب
محمد بن سیرین - قال اتیت المدینه - گفت آدم مبدیه - فرأیت رجلاً یصدر الناس عن یایه یس و یدیم هر دو را
که باز میگرد مردم از رای وی یعنی هر کاری که پیش آید نزد آن مرد میروند و عرض میکنند و هر چه میفرماید بدان عمل
میکند چنانکه فرمود - لا یقول شیئاً الا صدره و اعنه - میگوید آن مرد چنین میگوید و او را میفرماید چنانکه اطلاع میکند
او را و عمل میکند بدان و اصل صدور بازگشتن است از آب که تشنه می آیند و سیراب شده باز میگردند و در ذکر خود
آمدن است بر آن و صدور یعنی مطلق بازگشتن نیز آید - قلت من هذا گفت من کیست این مرد - قالوا هذا رسول الله -
گفتند که این پیغمبر خداست و فرستاده او است بخلق برای هدایت ایشان - قال و سبب وقت - گفت جابر بن سلیم
نختم پیش آن حضرت و گفتم - عليك السلام یا رسول الله مررتین - و دوبار گفتم این را سؤال - گفت آن حضرت - لا تقل
گو - عليك السلام - زیرا که - عليك السلام تحیه المیت سلام مرده است که مرده را بدان تحیت بنمایند - قل -
گو - السلام عليك - که تحیت زنده است و ظاهر این عبارت این است که چون زیارت مرده بر فرد عليك السلام
گویند السلام عليك چنانکه بر زنده میگویند و لیکن تحقیق آن است که سنت در میت نیز السلام عليك است بتقدیم
السلام زیرا که ثابت شده است که آن حضرت در زیارت متوفی میگفت السلام عليك پس آنچه اینجا فرموده اند که
عليك السلام تحیه المتوفی است بنا بر عادت مردم در اغلب احوال و وجهش آن است که زنده را میگویند سلام را
به عليك السلام پس اگر مسلم نیز عليك السلام بگوید بیکار لازم آید بخلاف میت که در سلام از وی متحقق نیست و نیز

شرعیت سلام برای آنست که مسلم مبارک می کند مسلم علیه را با من و سلامت از جانب وی و تقدیم علیک که موضوع برای
ضرورت منافات دارد و مناسب نیست آن را که ذیل فافهم باز میگویی جابر بن سلیم - قلت انت رسول الله کفتم من
بأنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا تو رسول خدائی - فقال انما رسول الله الذی ان اصابک ضرر فدعوتک تشفع عنک پس گفت
آن حضرت من پیغمبر خدایم آن خدائی که اگر برسد ترا زبانی پس دعا کنی تو او را بکشد و دور کند آن زبان را از تو و تادور
و دعوت مفتوح است برای خطاب و پیغمبر روایت کرده اند برای تکلم یعنی اگر می توانی رسیدن دعا کن که رسول ایدم
دور کند زبان را از تو و همچنین در باب بعد - وان اصابک عام سنة فدعوتک اغتبتها لک - و اگر برسد ترا سال قطعی پس دعا
کنی تو او را بر زبان برای تو - و اذا كنت بارض قفر - و اگر باشی تو در بیابان مملکه - او غلاة - یا در دشت شک راوست
فصلت راحلک - پس راه کم که دشت تو - فدعوتک - پس دعا کنی تو او را - رد یا علیک - باز می آرد وی تعالی راحله را
بر تو و قفر بقدم کف فافهم بفرمانی که در وی آب و گیاه نبود و غلاة بفاغانه و صحرا می فراخ و در قول آنحضرت
صلعم که من رسول خدام که این صفات اوست اشارت است که وی مبعوث است و وسیله رحمت و واسطه در فاضله خیر
و برکت از پروردگار عالمیان که بر آورنده حاجات و آسان کننده مشکلات است باز میگویی جابر بن سلیم - قلت -
گفتم - احمد الی - اندر کن مرا نصیحت کن - قال - گفت آن حضرت - لا تبین احدا - دشنام مدهم هیچ کی را -
قال - گفت جابر بن سلیم - فما سببت لهدیه حراد لا عید - پس دشنام نکر دم بعد از آن هیچ کی را نه از او و نه بنده را - و لا یغیر
ولا تشاء - و نه شتر را نه گوشت را یعنی آدمیان را چه باشد که حیوانات را نیز دشنام نکر دم چنانکه عادت عوام می باشد
قال - گفت آنحضرت - ولا تحقرن شیئا من المعروف - و خوار خود در مان هیچ چیز را از نیکی و احسان که کسی با تو کند یا تو
به کسی کنی هر چه نیکی با تو کند بزرگ دان و شکر گو و هر چه از دست تو آید از نیکی بکن غنیمت دان - وان حکم اخاک
وانت منبسط الیه و جبک - و عهد میکنم بسوی تو باین که سخن گوئی برادر خود را و حال آنکه تو باین صفت باشی که فراخ
و کشاده است بسوی آن برادر روی تو - ان ذلک من المعروف - بدستیکه آن از جمله نیکی و احسان است
و ارفع از ارک الی نصف الساق - و برادر از خود را تا نیمه ساق - فان ابیت قالی الحکیمین پس اگر سرکشی
میکنی از بلند کردن از تا نیمه ساق و نفس و طبیعت تو بر نمیدارد آن را پس برادر تا سر و شانه انگ - و ایاک
و اسبال الازرار - و دور و از خود را از فرود داشتن از - فانها من النجیة - زیرا که از فرود داشتن از جمله کبر است -
وان الله لا یحب النجیة - و بدستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد کبر را نجیة بفتح میم و کسب خوار و سکون یا و خال
و خیل از بیم خوار و فتح یابی مهروده کبر و این مسئله باو حق آن در کتاب الالباس بیاید انشاء الله تعالی - وان استیک
و اگر مردی دشنام دهد ترا - و یحیرک بالعلم فیک - و سرزنش کند ترا بعلی که میداند وجود آن در تو - فلا تعیبه یا لعلم فیه
پس سرزنش کن او را بعلی که میدانی تو وجود آن در وی - فانما و بال ذلک علیه - زیرا که نیست گناه آن بگری

به چنانچه دشمنان مجبور می گردند بسیار غلط میکنند در حدیث و این کلام نزد می و در اسناد خاص است از اسانید
 این حدیث و اسناد دیگر صحیح است کذا فیلبی - وعن ابی نوری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 من شتم رجلا منکم یغضبه الله - من کس انکره و دست میدارد ایشان را خدای تعالی و سه کس و دیگر
 که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی فاما الذین یحکم الله پس آن کسانی که دوست میدارد ایشان را
 خدا را تعالی فصل ابی نوری ای از آن سه مردی که مذکور است درین تفصیل که مردی سائل آمد که روی را
 نماز کنم یا نه پس سوال کرد ایشان را به محض نام خدای تعالی و از جهت رضای وی - ولم یسألهم فی ایه بنیة و بهم
 و سوال کرد ایشان را از جهت خوشی که میان او و میان ایشان است - فممنوعة - پس ندانند ایشان او را آنچه
 سوال کرد و مختلف بر جل با عیانم - تورپشتی در شرح این عبارت گفته است پس گذاشت مردی ازین
 قوم این قوم را یا با شخص خاص ایشان یعنی ترک داد این قوم را که ندانند پس خود پیش رفت و داد او را یا استقباحت کرد
 بر ایشان باین چیز پس انداخت ایشان را فاعطاه سرا - پس داد آنرا نهانی - لا یعلم بعطیته الا الله و الرسل
 اعطاه - و در حالی که نمیدانند داده شده او را که خدا و آن کسی که داده است او را و در روایت طبرانی من اعیانهم
 آمده و این روایت اشبه و انسب است بتخلف که معنی تاخیر است چنانکه میگویند تخلف کرد فلان از غزو فلان یعنی
 متاخر شد و جدا گشت آن مرد از قوم و خلوت کرد بمسائل و داد او را پوشیده که کذا قال التورپشتی پس آن مرد که دست
 میدارد او را خدای تعالی این مرد است که از میان قوم جدا شده و پنهان بمسائل دادند آن مرد که اند تو می را و سوال
 کرد چنانکه ظاهر عبارت است فافهم - و قوم سار و ایلستم - دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب -
 حتی اذا کان النجوم احب الیهم مما یدل به - تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر بسوی ایشان از هر چیز برابر
 کرده شود و عدیل ساخته شود و بخواب یعنی محبوب تر شد از هر چیز - فوضعو اروسهم پس بنهادند باین قوم سرهای خود
 را بخواب - فقام رجل منهم - پس ایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ - فقام احدیهم فیلقنی - و در حالی که خواب
 میکند مردی غایت تفرغ می نماید - و یقول یا ای - و میخواند آیات کتاب را و این حکایت قول حق تعالی است که آن خضر
 کرده ذی الصراح تعلق چنانچه کسی که در دن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کرد و در تعلق ناز و نیاز نیست که میان محبوب
 و محبوب میگردد و امر نیست که خیز زبان و قبح و حال متکفل بیان آن نتوان شد چنانکه نربان مجاز اشارت
 بدان کرده است و حال حقیقت عالی تر از آنست - فظلم ای عاشق ناز را چندان - معشوق نیاز مستندان -
 چشمم که تو عین ناز است و نازی که در و در و در نیاز است - و الله المثل الاعلی تعالی و تقدس و غر و عباد
 مشایخ طریقت گفته اند که یکی از نشانهای بهشت که درین دنیا گذاشته اند ذوق تعلقی است که مچنان در دنیا
 وقت سحر یا نبدا اشارت بشاید قلبی که نموده روی بصری است که در آن عالم خواهد شد اللهم انی رقتا

و در جل کان فی سرتیه فالتی الصدوقه موافا قبل بعدره - سوم هر دویست که بود در لشکری پس پیش آمد و دشمنان را بجنگ
پس شکست داده شد و اهل این لشکر پس اقبال کردندین مرد پسینه خود یعنی رومی آرد و جنگ و در اقبال به سینه
مباغنه است در قتال و جرات یعنی به سینه کشته ده بی تحاشی مقابل شد - حتی قاتل او قتل شد - تا آنکه کشته شود آن مرد
یا کشته ایش کرده شود و نصرت داده شود و مراوراء - و التلکة الذین یغضهم الله شیخ الزانی - و آن سه که دشمن میدانند
ایشان را خدا یکی پس از ناکنده است که نهم ندارد از پیری خود با وجود ضعف آنکه و عدم قدرت بعضی نبشت باطن و افکار
شبهت آورده میشود و بدان - و الفقیه النخاس - دوم در ویش تنگه کننده است که با وجود اباب غریت و اسراوی
و شکستگی تبسویل نفس و شیطان غرور میکنند و سرکشی مینمایند که بر شت است از گردان در شت تر - روز برفت و وقت
سر و جامه تر - اما استفهامی فقیه و تعفف از سوال ناشی از غرور و ضایع و عدم التفات به دنیا و اهل آن و دیگر
بنشین حارث امیر المؤمنین علی را در خواب دید گفت پندیده مرا یا امیر المؤمنین فرمود چه نیکوست مهربانی تو بگوین
بر فقیران به طلب ثواب خدا و نیکوتر از آن بکبر فطرت بر اغلیا با اعتماد تو کل بر خدا - و انشی الظلوم - بختی فطرت تو
ظلم کننده بر نفس و بر خلق که شک نیست حق نیکند بازیرستان مهربانی نمی و زرد و بعضی گفته اند سر در رنگ کردن
توانگر است در ادای حق از قرض غیر رواه الترمذی و انسانی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسائی -
و لم یذکر - و ذکر کرده است نسائی این عبارت را که - و الله یغضهم الله یعنی ذکر کرده است نسائی آن سه که
را که دشمن دارد ایشان را خدا و اقتضا کرده است بر ذکر محبوبان الهی تعالی و عمر بن افسس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لما خلق الله الارض جعلت تیل - وقتی که پدید آمد خدای تعالی زمین را شروع کرد زمین را
کند و بچینه - خلق الجبال - پس پدید آمد خدای تعالی کوه ها را - فقال بها علیها پس زد کوه ها بر زمین و قال
نکلم و ضرب هر دو آمده - فاستقرت پس قرار گرفت و محکم گشت زمین بر دین کوه ها بران - زمین از آب و لوله آید
سکوه - فر و کوفت بر دامنش منیع کوه - فنجبت الملائکة من شده الجبال - پس شگفت کردند فرشتگان از خلقی کوهها
فقالوا یا رب هل من خلک شیئ اشد من الجبال - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی
سخت تر از کوهها - قال نعم الحديد - گفت پروردگار تعالی آری آهن سخت تر است از کوه که زیزه ریزه میکند آن را
فقالوا یا رب هل من خلک شیئ اشد من الحديد - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از پیدایش تو چیزی
سخت تر از آهن - قال نعم النار - گفت پروردگار آری آتش سخت تر است از آهن و غالب قاهر است بر کوه که میگردد آنرا
فقالوا یا رب هل من خلک شیئ اشد من النار - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی
سخت تر از آتش و غالب و قاهر بر وی - قال نعم الماء - گفت آری آب غالب است بر آتش که میکشد و سر و دیگر دارند
آن را - فقالوا یا رب هل من خلک شیئ اشد من الماء قال نعم السج - گفت آری باغالب است بر آب که متوجع

وتمحک و تشترزل میگردد اندک آنکه قال یا رب بل من خلقتنی اشد من السج قال نعم ابن آدم تصدق صدقة بهیمیه
یعنی خفیه با من تمامه گفت پروردگار سخت تر و دشوار تر از بار صدقه دادن فرزند آدم است که تصدق میکند به است
خود و می پوشد آن صدقه را از دست چپ خود این از همه سخت تر و دشوار تر است زیرا که در وی نجاست نفس و قهر
طبیعت و دفع شیطان است و این حاصل نمیشود هیچ چیز است از آنچه مذکور شد و نفس آدمی بجهول است بر بزرگوار و طلب آن
که به هیچ چیز قطع و قطع آن ممکن نیست مگر بر یافت و مجاهده و کمال توفیق الهی و تائید وی سبیانه و از طبع آدمی است این
سمه و ریاء و عجب و حب ثناء و طلب تفوق بر امثال و اقربان پس در دست میدارد اظهار نفقات را و چون تسخیر کند
نفس و طبیعت را و غلبه آید آن را باشد آن غایت شدت و قوت و از جهت آنکه صدقه سرطانی که از غضب
پروردگار را و غضب پروردگار را و تعاقبت نمیکند آن را هیچ چیز است در شدت و معصیت و اگر قرض کرده شود
نزول عذاب دی تعالی شلای هیچ و تصدق کند به صدقه سرمنده گردد و عذاب مذکور و نکشت گردد پس صدقه سر
از هیچ باشد و بعضی گفته اند که از جهت عظیم ثواب صدقه سر است و بعضی گفته اند که از جهت آنکه حاصل میشود آن رضای
آلهی تعالی و رضوان من الله که بر رواه الترمذی و قال نه حدیث غریب و ذکر حدیث معارضه و ذکر کرده شد حدیث

معارضه که این است - الصدقة تطفی الخطیئة فی کتاب الایمان - در کتاب الایمان

فصل الثالث - عن ابی وراق قال قال رسول الله علی الله علیه وسلم ما من عبد مسلم یفقی من کل مال
له زوجهین - نیست هیچ بنده مسلمان که خرج کند از هر مالی که مر او راست و دو چیز چنانکه دو اسب یا دو شتر یا دو جوس
مثل اسب و شتر و در سم و دینار - فی سبیل الله - در راه خدا - الا استقبلته حجة الحجته - مگر آنکه پیش می آید او را
پرده داران بهشت - کلمه بی عوده الی ما عده - هر یک ایشان میخوانند او را به سوی چیز است که نزد او است از ناز
و نعمت که زبان بیان از شرح آن کوتاه است - قلت و کیف ذلک - ابو وراق میگوید گفتیم من و پرسیدیم از آنحضرت
که چگونه است اتفاق زوجهین از هر مال - قال گفت آن حضرت در جواب آن - انکانت ابلا فبعیرین -
اگر باشد اموال شتران پس اتفاق کند و شتر را و ان کانت بقرة فبقرتین - و اگر باشد اموال گاو دان
پس اتفاق کند دو گاو را چون و نفس حدیث تفسیر زوجهین باین واقع شده متعین است که مراد از ان
همین خواهد بود ولیکن بجهت احتمال لفظ بدو جنس نیز تفسیر کرده اند چنانکه گفته شد شاید که از جای دیگر آن را
فهمیده باشند و الله اعلم - رواه النسائی - و عن هریر - یفقی سیم و سکون را وقع مثله - بن عبد الله - از
تقات تابعین است و مفتی مصر بود در زبان خود و عمر بن عبد العزيز از وی استفاد میکرد - قال - گفت هر
حدیثی بعضی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث کرده اند بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم - فی سبیل الله
صلی الله علیه وسلم قبول - که وی شنید آن حضرت را که میگفت - ان طلل المؤمن یوم القيمة صدقة -

بر سبب ساینه بودن و پناه جایی و بی وسبب آسایش و نجات وی روز قیامت صدقه اوست که در راه خدا کرده و تواند که صدقه را مثل بصورت ساینه سازند که در گرمی روز بخشنند بر سر وی سایه کند - رواه احمد و عسکری و ابی حنیفه
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من وسع علی عیاله فی النفقة یوم عاشوراء - کسکه فراخی کند بر اهل و عیال خود در خروج روز عاشوراء - وسع الله علیه سائر سنه - فراخ گرداند خدای تعالی بر دس در بانی سال دی - قال سفیان گفتند است سفیان ثوری - اما قد جربناه فوجدناه كذلك - بر سببیکه آزمونیم این را پس یافتیم این را همچنین -
 رواه زرین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود زرین عبدری که از اکابر علمای حدیث است - و روی البیهقی فی شعب الایمان عنه و عن ابی هريرة و ابی سعید و جابر - و روایت کرده است بیهقی از ابن مسعود و از ابی هريرة و از ابی سعید خدری و از جابر بن عبد الله - و ضعف - و حکم کرده است بیهقی به ضعف این حدیث و نیز گفته است که اگر چه طرق وی ضعیف اند ولیکن چون فهم کرده شود بعضی از آن به بعضی منجر میگردد و ضعف او بقوت بدانکه انچه شریف رسیده است نزد محدثین از اعمال روز عاشوراء صوم است و قوس طعام و حدیث صوم صحیح است و حدیث قوس ضعیف ولیکن تبعه و طرق و کثرت آن بهر تبحر حسن رسیده و در کتاب انجبت بالسنه فی ایام الله احادیث وارد در روز عاشوراء از صحاح و حسان و موضوعات تفصیل ذکر کرده ایم دانند علم - و عن ابی امامه صحابی مشهور و ابو امامه از ابی امامه نیز است اما صحابی مشهور است باین کثرت - قال ابو ذر یابی الله آتایت الصدقة ما ذی - گفت ابو ذر ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد و فضل وی چیست - قال افغان مضاعفه - گفت آن حضرت ثواب صدقه چند در چند است و از احادیث معلوم میشود که ده چند است ثواب صدقه و آیت که به کثرت ثواب است سابع سنابل فی کل سنه ثوابه چند در چند است و از ابی هريرة و عنده الله المزیه و نزد خداست زیادت که اگر خدا از بهشت صدقه بزمزاید کند چنانکه قول وی سبحانه و الله لقیل عهده لمن یشاء و در آخر کرمیه مذکوره اشارت است بآن و ضعف بکسر خدا و بهی مثل خیر می است چنانکه یکی بر یکی زیاده کند ضعف او است همچنین تا می رود - رواه احمد -

باب افضل الصدقة

افضلیت صدقه یا بجهت آن است که آن در حد ذات نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بر آن چنانکه آب و سر و محتاج الیه است در وقتی و حال یا بهت بقوی یا واقع است بر حالت محموده که موجود است در تصدق مثل جلد قتل و بودن وی بر طهر غنی چنانکه در تفسیر احادیث معنی آن معلوم گردد و وجه اخلاص و صدق و انشراح صدر بر بی نیازی و مانند آن یا به غنی که در نیست در تصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال مشغول و ذوی رحم وی یا سوال گفته بود چه الله و امثال آن اکثر احادیث که مذکور اند درین باب از قسم اخیر است

فصل الاول - عن ابی هریره - و حکیم بن خزام - بکسر حاء و زبارة صحابی مشهور است برادر زاده ام المومنین خدیجه
است از اشراف قریش بود و بیست سال عمر داشت شدت در جاهلیت گذرانده و شصت در اسلام - قال قال رسول الله
گفتند این دو صحابی که گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم خیر الصدقة ما کان عن طهر عنی ما کان بهترین صدقه با چیز است
که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند تصدق بر آن و استظهار نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج
نگردد اند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد و آنچه زیادت از آن ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد و چنانکه فرمود
و ابراهیم بن قول - و انما کن بانفاق بر کسی که غمخواری می کنی از عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا
و سخاوت نفس باشد تبوکل و ثقه بخدای غر و جل و در تصدق کردن از فقر ترسد و لذات پیش گیرد آنحضرت ابو بصیر
را چون برآمد از تمام مال خود و رسید که چه باقی داشته برای عیال خود گفت الله و نیز فرمود انفضل الصدقة جده لفضل چنانکه در حدیث
ثانی بیاید و اما احادیث یعنی اول بسیار است و تحقیق آنست که اگر توکل درست باشد و عیال نیز موافقت کند بدین چاره و احوال
سعایت کند و سابق دارد جانب نفس و عیال را و در جده لفضل نیز فرموده است و ابراهیم بن قول - رواه البخاری و رواه مسلم
عن حکیم و حده - روایت کرده است مسلم از حکیم بن خزام و بخاری از ابی هریره و حکیم هر دو کرده پس این حدیث باعتبار شد
حکیم متفق علیه بود و از ابی هریره از افراد بخاری باشد - و عن ابی مسعود - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
انما اتقوا الله بنفقة علی اهل و عیال و بنفقة علی اهل و عیال و بنفقة علی اهل و عیال و بنفقة علی اهل و عیال و بنفقة علی اهل و عیال
و در بدری گفته اند جمهور بر آنست که نسبت او بید با اعتبار سکونت است که در اینجا می بینیم و غرض از آن دانسته اند
که گفت آن حضرت چون انفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیست ثواب و ادای حق باشد در آن
بیا شد آن نفقه صدقه اگر چه بفقیر انداده است و با اهل و عیال خود داده متفق علیه - و عن ابی هریره قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم دنیا رفقة فی سبیل الله یک دنیا رست که انفاق کرده توان را در راه خدا یعنی جهاد
و دنیا رفقة فی رقبته - و دنیا رست که انفاق کرده در آزاد کردن بنده - و دنیا رفقة علی مسکین و دنیا رست
و دنیا رست که تصدق کرده بران مسکینی - و دنیا رفقة علی اهلک - و دنیا رست که انفاق کرده بر اهل و عیال خود -
اعظمها اجر الله فی انفقة علی اهلک بزرگترین آن دنیا باز روی احوال دنیا رست که انفاق کرده بر آن را بر عیال خود
رواه مسلم - و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انفضل دنیا رفقة الرجل قاضیة من دنیا رست که
انفاق کند آن را مرد - و دنیا رفقة علی عیاله - دنیا رست که انفاق کند آنرا بر عیال خود و عیال مرد و زن و فرزند
و هر که در نفقه و موت او باشد - و دنیا رفقة علی دابة فی سبیل الله - و دنیا رست که انفاق کند آن را بر چهارپای
خود در راه خدا که برای جهاد است و اما چار و ای سواری که برای جهاد میانیست گوید که حکم عیال دارد - و دنیا رفقة
علی اصحاب فی سبیل الله - و دنیا رست که انفاق میکند آن را بر یاران خود در راه خدا که این سه محل افضل مصداق

صدقه است از غیر خود و افضل یکی از اینها بر دیگری است ازین حدیث معلوم میگردد و یارب مگر تقدیم نکردی اشعاری بدان توان نمود
و احادیث دیگر مریض است بدان - رواه سلم - و عمن ام سلمه قالت قلت - روایت است از ام المومنین ام سلمه که گفت
گفتم - یا رسول الله ای اجاز انفق علی نبی ابی سلمه - آیا مرا فرمودی ابی هست از جهت آنکه انفاق میکنم بر پسران ابی سلمه -
انما هم نبی نیستند پسران ابی سلمه مگر پسران من و ابوسلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت صلعم و از کبار صحابه بود چون
از عالم رفت ام سلمه در خانه آن حضرت آمد و از ام سلمه پسران آمده بودند و ام سلمه برایشان انفاق میکرد پس پرسید
از آن حضرت که مرا در انفاق برایشان ثوابی هست که آنها چون پسران شوهر من اند گویند پسران من آمد و مرا و پسران
ابوسلمه را ام سلمه انداخته و پسران ام سلمه انداخته آنها با ابی سلمه چنان فائده ندارد و آنها عمر زینب بود که در سبب
آن حضرت بودند قد بر - فقال انفق علیهم فلک اجرا انفق علیهم پس گفت آنحضرت انفاق کن بر پسران ابوسلمه پس
مرکز است اجرا چه انفاق کنی بر ایشان متعلق علیه - و عمن زینب امرأة عبد الله بن مسعود - روایت است از زینب
زن ابن مسعود که صحابه است و متعلق بکرم و عنایت آن حضرت بود و زینب وی و ابوسهریره و ابی سعید خدری و عایشه را
روایت دارند - قالت قال رسول الله - گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - و ترغیب نسا بر انفاق بصدقین
یا منشر نسا بر تصدق کنی دایم کرده زان - وومن حلکین - اگر چه از زیورهای شما یان باشد - قالت فرجعت الی عبد
گفت زینب پس برگشتم از مجلس آنحضرت که این کلمه از وی در آن شنیدم پس وی عبد الله - فقلت انک رجل خفیف
نات الید پس گفتم بر سینه که تو مردی هستی سبک دست یعنی فقیر که گران مال نداری - و ان رسول الله - و پدر سینه که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم قد امرنا بعددته - تحقیق امر کرده است ما را به تصدق - فانه فاساله - پس بیای آن حضرت را پس پرسید او را
یعنی کفایت میکند که بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم با وجود اشتراک و اختلاطی و از در حاجی که مر با تست - فان کان ذلک یخیر
عنی - پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر اولاد تو که بسندگی میکند از من او انکم آن و صرت کنم بر شما - و الا من شها
الی غیر کم - و اگر کفایت نکند من کنم بر غیر شما و بر کم آن را به سوسی غیر شما الی غیر کم و علی غیر کم هر دو روایت است - قالت
فقال لی عبد الله بن النبیانت - گفت زینب پس گفت مرا عبد الله بلکه بیا تو آن حضرت را یعنی تو خود بر و و بر سر
و مرا تکلیف کن گوید وی از شرم داشت از پرسیدن آن که محل چیا و حجاب است - قالت فانطلقت - گفت زینب پس
رفتیم من نزد آن حضرت - فانا امرأة من الانصار بباب رسول الله - پس ناگاه زنی از انصار ایستاده است بر پیشانی
خدا صلی الله علیه و سلم و حاجتی حاجتها - در حالی که حاجت من حاجت اوست یعنی آن زنی نیز بر سر من پرسید این
سخن در تنقاسی همین سلسله آمده بود که ایا انفاق کند بر شوهر و متعلقان وی یا نه - و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
قد اقیست علیه المهابه - و بود آنحضرت که تحقیق انداخته شده بروی بزرگی و بریت و عظمت که هر کس نمیتوانست
در آمد بر سر وی آن وی - قالت فخرج علینا بلال - گفت زینب پس بیرون آمد بر بالال از نزد آن حضرت

فقال له ایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجبه ان امرأتین بالباب پس گفتیم ما هر بلال را بیا آن حضرت را پس خبر کن
 که دوزن بر و رایت او اند - گفت آنک از خبری الصدقة عنهما علی از واجها و علی ایام فی حج و بها - سوال میکند آن دوزن ترا
 آیا بستی میکند تصدق کردن آنرا دوزن بر شوهر آن ایشان و بر بقیانی که در کنار ایشانند بظاہر آمدن بقصد سوال
 از اتفاق بسیار و اج بود ظاهر سوال از اتفاق بر بقیان در دل مضمر داشتند یا آلا آن بجا طرا ایشان بر سید فافهم و لا یخف
 من یمن - خبر کن آن حضرت را که چه گمانیم یا یعنی نام ما را در حضرت وی هر که مباد و بشنیدن آن نام تصدیق وقت
 شریف وی لازم آید بطلبیدن در حضور و از جهت عدم حاجت بدان - قالت قد فعل بلال علی رسول الله - گفت زینب
 پس در آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فساله پس پرسید آن حضرت را ازین مسئله - فقال له رسول الله -
 پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من هیا چه پس اند آن دوزن - قال امر آه من الانصار و زینب - گفت بلال یک
 زن است از قبیل انصار و دیگری زینب است - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الزیانب - پس گفت آن حضرت
 کدام یکی از زینبها هست زینب نام چند کس از صحایب بود پس پرسیدین که آمده است کدام یکی از آنهاست بلال با اعتماد آنکه مشهور
 همین زینب امرأه عبد الله خواهد بود مطلق آورد یا نام آن زن دیگر را نه شنید و این را شنید - قال امرأه عبد الله - گفت
 بلال زینب زن عبد الله بن مسعود است - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نعم - آری که کفایت می کند اتفاق
 بر شوهر آن و بر بقیان که در کنار ایشانند و یعنی فتح لفظ نم نیست و همین گفت که لهما اجران اجر القربة و اجر الصدقة
 هر این دوزن را اجر قربت و خوشی است که به شوهر آن و بقیان دارند و اجر صدقه است پس فضل و اکمل باشد از تصدق
 بر غیر ایشان تنفیق علیه و اللفظ سلم و عن میمونه بنت الحارث انما اعتقت و لیده فی زمان رسول الله و ایت
 از ام المؤمنین میمونه که وی آزاد کرده و او را خانه زد و او را زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذكرت ذلك رسول الله پس
 ذکر کرد میمونه آن را رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقال لواء عظیمتها احوالک کان اعظم لاجلک پس گفت آن حضرت اگر میدادی
 تو آن راه را تا نمایان خود را که محتاج بود بدینجا و می بود بزرگ تر مر ثواب ترا از اینجا معلوم میشود که صد رحمت افضل است
 از اعتناق یحیی علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت - گفت عائشه - یا رسول الله ان لی جارین بدو
 مر او و هم سائیه اند - قال ایما میدی - پس بسوی کدام یکی ازین دو مرید فرستم - قال لی او هر هاتک بابا - گفت آن حضرت
 نفرست به بسوی کسی که نزدیک ترست در وی از دور تو پس مشیر در میانگی درین باب نزدیکی درست نه اتصال خانه و قربة
 آن - رواه البخاری - و عن ابی قری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی ارجو لک مائة الف درهم و ثقیلک یری
 شور بای الناس بسیار کن آب آن را - و ثقیلک جبر الیک و بانه پس کن همایه بای خود را و ثقیلک و ان شور با خانه
 ایشان صریح بفتح میم و را شور با - رواه مسلم

افضل الثانی - عن ابی هريرة - قال یا رسول الله ای الصدقة افضل - کدام یکی از انواع صدقه افضل است

قال جده ائتمل - گفت افضل صدقات صدقه ایست که مرد قلیل المال شتت کشت و آنچه در وسع و طاقت او هست بدهد و وجه
 بقبولیم چون آن هر دو نیست و معنی گویند بقبولیم معنی شتت و بقبولیم معنی وسع و این بر تقدیر صحت و قوت یقین
 و موافقت عیال است و اگر ایشان را رضی نباشند روا نیست و لهذا فرموده و ابدار بمن تقول - و هدایت کن به کسی که
 عیال مندی آنها میکنی و نفقه ایشان واجب است بر تو چنانکه گذشت سر واد ابو داود و عثمان سلیمان بن عمار
 همچنین است در نسخ شکره سلیمان بن عمار و یاسی تخمینه و گفته اند که ثواب سلیمان است بقبولیم و بی یاسی و سلیمان
 سهو است یا از کتاب یا از صاحب کتاب و در معنا میگوید که سلیمان همه بیاست مگر سلیمان فارسی و سلیمان ابن عمار
 و سلیمان و غیره و عثمان بن سلمان آنها بی است و سلیمان بن عمار صحابی است و عمار و یاسی در بصره است - قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم الصدقة علی المسکین صدقه کردن بر مسکین یک ثواب صدقه دارد و هر چه علی دوی اگر
 متنا صدقه وصله - و صدقه کردن بر کسی که قریب دلاوت و رحم دارد و ثواب دارد یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صدقه -
 رواه احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - و عثمان ابی هریره قال سار علی ابی النبی صلی الله علیه و سلم
 فقال غندی وینار - گفت ابو هریره آمد مردی نزد آنحضرت پیش گفت نزد من یک دینار است - قال الفقه علی
 گفت آن حضرت خیر کن آن را بذات خود فقال غندی آخر - گفت آن مرد نزد من دینار و دیگر است - قال الفقه علی
 و لک - فرمود خیر کن آن را بر فرزندان خود - قال غندی آخر - گفت نزد من دینار و دیگر است قال الفقه علی ابی هریره
 اتفاق کن آن را بر کسان خود و بر اولاد از زن و ما و روید و رویشیان در صراح گفت اهل کسان مرد و کسان سر
 قال غندی آخر - گفت نزد من دینار و دیگر است - قال الفقه علی خاویک - فرمود اتفاق کن بر خود و کار خود و گو یا هر یک را در حکم خاتم و شسته
 قال غندی آخر - گفت نزد من دینار و دیگر است - قال انت اعلم - گفت تو داناتری یعنی بحال کسی که مستحق است زیرا که هر که میدانی که
 مستحق است بده - رواه ابو داود و النسائی - و عثمان ابن عباس - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا خیرکم خیر الناس
 گفت آنحضرت ای خیرترم شما را به بهترین مردم - رجل مسک بئان فرستنی بسیل الله بهترین مردم مردی که نگاه داند و است
 عثمان بن عمار و روید و رویشیان در صراح گفت اهل کسان مرد و کسان سر
 که علم با الله واقعی و خوشی و از بد و دنیا باشد و جهاد بر و فرض نباشد بهتر خواهد بود از این شخص که اقا قالوا - الا خیرکم بالذی تملک
 ای خیرترم شما را به هر که که تابع و مالی است در تربیه - رجل مقول فی عتقه لیو دی حق الله فیها - مالی وی مرست که تو تیره گیرنده است
 و هر که صدقه کی چند که هر او است که او میکند حق خدا را و آن گویند آن از صدقه بر فقرا - الا خیرکم خیر الناس - ای خیرترم شما را
 به بهترین مردم - رجل عیال با الله و لا یعطی به - بهترین مردم مردی که سوال کرده میشود بنام خدا و نمیدهد
 به این برین تقدیر بسیار به لفظ مجهول است و لا یعطی بلفظ معلوم و این حال مسکول عنه است و بعضی بسیار
 به لفظ معلوم و لا یعطی به لفظ مجهول ضبط کرده اند یعنی سوال میکند بنام خدا و داده نمیشود و بان و باعث شکست

ان الله يقول - بدرستیکه خدای تعالی بگوید - لمن تتلوا البر حتی تنفقتوا مما تحبون - و ان احب الی الی سیر حاد - بدرستیکه
 محبوب ترین مال من بسوی من سیر حارست که ایشان ندکورست - و انها صدق الله تعالی ارجو سیرا - و بدرستیکه این سیر حاد
 صدق است برای خدا امید دارم نیکی را بموجب این آیه کجیه - و ذخرا عند الله - و امید میدارم ذخیره نهادن آن را
 نزد خدا فیض عطا پس نه آن را - یا رسول الله حدیث اراک الله - آنجا که بنماید ترا خدای تعالی و قرار یابد رای تو بر آن
 یعنی همه بهر که میخواهی و سیر حاد که مناسب دانی - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم بخ بخ ذلک مال را بخ
 خنی آن یعنی سیر حاد مالی سودمندست بر تو نفقه آن و بخ کلایست که گفته میشود نزد تو و خرج و مع درضا بخیری و خود در کار
 بمعنی اوست و تکرار کرده میشود برای مبالغه و آخر وی ساکن است و چون وصل کند محروم و منون و وی تخلف است
 و گاهی میشود نیز آید و فرموده اند حضرت - و قد سمعت ما قلت - و بتحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی تو از نیت خیر - وانی را
 ان تجعلها فی الاقربین - و بدرستیکه من می بینم و می دانم که بگردانی تو آنرا در خویشان خود و تصدق کنی بر ایشان تا تو آید
 صدقه و صلح رحمی هر دو ترا باشد - فقال ابو طلحه افعل - پس گفت ابو طلحه بکنم هر چه فرمانی و بگردانم آن را در خویشان خود -
 یا رسول الله فقسما ابو طلحه فی اقارب - پس قسمت کرد آن را ابو طلحه در خویشان خود - و بنی عمه - و در پسران عم خود این بیان
 اقارب است یا از اقارب غیر ایشان مراد است و آورده اند که معاویه و زریان امارت خود آن را از اقارب ابی طلحه مال
 فراوان خرید و قصرهای بلند بنا کرد و متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان افضل الصدقه ان تخرج
 کبدا جالعا - فافضل ترین صدقه آنست که سیر گردانی جگر گرسنه را بطبعی گفته که مؤمن باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق
 رواه البیهقی فی شعب الایمان -

۱۰

باب
 عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر میکند در آن متمات و ملحقات باب سابق را و بعضی نسخ باب
 المرأة من مال الزوج واقع شده و بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیست بمراة خان
 و خاوم را نیز شامل است

الفصل الاول بحسن عایشه قالت قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة - چون
انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه خود را را آنچه خورد و می خورد و ذخیره نهاده نشود و در حالی که تبا نه نگذرد و اسراف
ند نماید است - کان لها اجر با ما انفقت - باشد هر آن زن را ثواب آن کسب انفاق کردن وی - و اگر در حیا
کسب - و باشد هر شوهر را ثواب او بکسب کردن آن مال را که ملک او است - و لا خازن مثل ذلک - ب و باشد
هر کس بینه دارد که این طعام و اله او است مانند آن ثواب که زن را و شوهر او است - لا ینقص بعضهم اجر بعض شيئا
کم نیکو داد بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اگر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان نه شیخی علیه

واین حدیث مطلق است ورجو از تصدق زن از طعام مرد وخواه اذن کند یا نه و بعضی میگویند که جائز نیست زن را تصدق به هیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی واین حدیث را تاویل میکنند یا اینکه این بنی است بر عادت اہل حجاز کہ اہل و خاتم را اذن کرده میگذاردند و در انفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سالکان و ضعیفان و حدیث آئندہ صحیح است و رجوازی مرد و اذن و شاید کہ آن جماعت حمل کنند آن را بر امر جدید نافعم و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کسب زوجہا من کسب زوجها من غیر امرہ۔ چون انفاق کند زن از مال شوہر خود بی امر وی یا علم زن بر رضای شوہر صریحا یا دلالت و خبر سے اندک باشد کذا فی النجاشی و توراتی گفتہ کہ امر و راجع است بعد از مردم خواہ شہری باشد یا روستائی مختار بہین قول است۔ قلنا نصف اجرہ پس مر آن زن راست نیمہ اجران یعنی شترک سب میان ایشان متفق علیہ و عن ابی موسی الاشعری۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الخازن المسلم الامین الذی یعطی ما امر بہ۔ گنجینہ دار مسلمان امانت دار کہ میدہد آنچه امر کرده شدہ است بدان دم کردہ است بدان مالک۔ کلاما مؤخر۔ بہ کمال و تمام۔ طبیعہ بہ نفس۔ در حالی کہ خوش است بدان نفس و سے و کہ است نمیدارد و تنگی نمی نماید۔ فیدفع الی الذی امر بہ۔ پس میرساند آنرا بہ سوی کسی کہ امر کرده شدہ است مرا و را بدان۔ احد المتصدقین۔ یکی از دو تصدق کنندگان است و مر او بدو تصدق کنند و یکی مالک کہ بحقیقت تصدق میکند و دیگر بہین خازن متصف بہ صفات مذکورہ متصدق است کہ در حکم تصدق کنندہ است بہ ظاہر و این عبارت از قبیل قول ایشان است کہ میگویند اعلم احد اللسانین و الخازن احد اللابین و مر او شترکت اوست در اجر و ثواب و المتصدقین کہ سرفراز تر خوانند و اند متفق علیہ۔ و عن عائشۃ قالت ان رجلا قال للنبی صلی اللہ علیہ وسلم ان امی اتتک نفسا۔ گفت عائشہ کہ مردی گفت مر آن حضرت را کہ مادر من مرده است بہر گناہانی و قتله یعنی گناہان شدن کاری و اقلات یعنی۔ بودن نیز آید۔ و انما لو تکلمت تصدقت۔ و گمان می برم اورا کہ اگر سخن میکرد و ہوشیار میبود تصدق میکرد و بہ چیز سے و وصیت میکرد دیدان۔ فہل لہا اجران تصدقت عنہا پس آیا ہست مر او را ثوابی اگر تصدق کنم از جانب و سے۔ نال نعم گفت آن حضرت آری میرسد مر او را ثواب تصدقی کہ میکنی از جانب وی۔ متفق علیہ و درین حدیث دلیل است بر آنکہ ثواب صدقہ میرسد بہ میت و مجتہدین و عباد استغفار برای میت و نہ بہب اہل حق کہ اہل سنت و جماعت اند این است کہ در عبادات بدینہ اخلاص دارند مثل نماز و تلاوت قرآن و ختم وصول ثواب است امام محمد رحمہ اللہ با فی در رفقۃ الریاضین میگوید کہ شیخ اجل اکرم عز الدین عبد السلام را بعد از فوت او در خواب دیدند کہ گفت مادر دنیا حکم میکردیم بعد م وصول ثواب تلاوت قرآن و درین عالم برخلاف آن یافتیم و اللہ المجیب

فصل الثانی۔ عن ابی امامۃ۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی خطبۃ عام حجة الوداع۔ گفت ابو امام

شنیدم آن حضرت را که میگفت در خطبه خود سال حجہ الوداع - لا تنفق امرأۃ شیئاً من بیت زوجها الا باذن زوجها - اتفاق
کنند زن هیچ چیز را از خانه شوهر خود مگر باذن شوهر خود - قیل - گفته شد - یا رسول الله ولا الطعام - و طعام را نیز
اتفاق نکند از خانه شوهر بے اذن شوهر با وجود آنکه درایت آن قدر نیست که در اجماع و ذواتی مثلاً - قال ذلک فی کل
اموالنا - گفت آن حضرت یعنی طعام بهترین مالهای است که بالفعل سبب کفایت معیشت و بقای بنیه است و مراد
به طعام اینجا خوب و تمیز است نه مطبوخ و قوام عام تر باشد و در بعضی نسخ افضل اموال الناس - رواه الترمذی
و عن سعد قال لما یلع رسول الله علی التمر علیه و سلم الناس - گفت سعد بن ابی وقاص و قتیله بمالیت که در احقر
زمان رب - قامت امرأۃ جلیله کانها من نسائهم - با میا و زنی بزرگ گو یا که آن زن از زنان قبیلہ منقرست
ایشان میم و قتیله ضد و مجمر که قبیلہ مشهور است از قبایل عرب از اولاد مغیر بن نزار - فقالت - پس گفت آن زن یا بنی النضر
زنا کن علی ابائنا و ابناءنا و از اجداد ما و اجداد شما و اجداد ما و اجداد شما و اجداد ما و اجداد شما و اجداد ما و اجداد شما
و پس چه چیز حلال است ما را از مالهای ایشان و کل نفع کاف و تشدید لام که رانی و عیال کسی که مستقل نیست و کار
و - قال الرب طبعنا و تهنید - گفت آن حضرت حلال است شما را از اموال ایشان طعام ترا از آنچه فرو و تهنید
می گرد و مثل شور با و شیر و دیوه و تهره و امثال آن بخورید شما آن را و بید می کنید و می فرستید آن را از برای هر که
میخواهد و حاجت نیست در آن با استندادن زیرا چه عورت و عادت جاریست بمساحت و ران و اما طعام خشک
چاره نیست در آن از اذن و رضا و طبعی گفته که این در آباد و آباد و اموات است و در آن و رواج و زوجات جایز نیست
مگر باذن و تنبی و حدیث صحیح است در شمول از رواج و در امر عورت و عادت است چنانکه گفته شد - رواه ابو داود
فصل الثالث عشر من عمیر مولی ابی الهم عمیر بن عیین و قتیله میم که صحابی است حاضر شده فتح خیبر را و روایت
دارد از مولای خود که ابی الهم است و از فدای صحابه و مشاییر ایشان است و او حاضر شد بهر را و شهید شد
در حنین و ابی الهم گفت دوست بخت آباد کردن او از گوشت مطلقاً و بعضی گفته اند که وی میخورد و در حاکمیت از آنچه
فرج کرده و پیش بر انعام - قال - گفت - عمیر اصغر مولی ابی الهم و اقد و لحما - امر که و در مولای من که ابی الهم است که
خشک کن گوشتی را - فجار بی مسکین - پس آمد و مسکین - فاطمة منه - پس خوردند من آن مسکین را از آن
گوشت - فکلم بک مولای - پس عالم شهبان یعنی بخورانی من آن مسکین را از آن گوشت مولای من
شهری - پس خبر دهم که چه خبر کنید - فاقبت رسول الله یس آدم من پیغمبر خدا را - علی التمر علیه و سلم فکلمه ذلک
پس از گروم این قصه آن حضرت را - فداه - پس بگوید آن حضرت او را - فقال لم یضربیه پس گفت آن حضرت برب
چه زدی او را - قال لعلی طعامی بغیر ان امره و گفت پس طعام مرا بکسینان بی آنکه امر کنم او را - فقال الا جیبت کما
پس گفت آن حضرت عزرا را و نعم خود را که تو ای آن مشترک است میان هر دو شما گفته اند که مقصود آن حضرت

آن نیست که بنده را حق تصرف است در ملک مولی علی الاطلاق بلکه صدقه و قسایه مولی است و عدم ضرب عبد برین فعل بحت
اشترک و ثواب غنیمت نپنداشتند آن - و فی روایت - و در روایتی این چنین آمده است که - قال - گفت غنیمت ملک
بودم من بنده کسی - منما قلت رسول الله پس سوال کردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم تصدق من یا رسول الله
پیشی - آیا تصدق کنم من از مال ملک خود بخیر بدهم و در بعضی نسخ مولی به لفظ جمع - قال نعم - گفت آن حضرت آری تصدق
کن - و الاجمیل انصفان - و ثواب اشترک است میان شما دو نیم - روایت مسلم -

باب من لا یعوذ فی الصدقة

باب در بیان کریمه باز نمی گردد در صدقه یعنی نمی باید که آنچه کسی داده بازستاند و بعد از دادن پشیمان گردد و در
حدیث بیاید که خریدن نیز نشاید و این مبایعه است در نفی خودتیره است از آن و بحقیقت خود نیست و آنچه اعلم
الفصل الاول عن عمر بن الخطاب قال حملت علی فرس فی سبیل الله - روایت است از امیر المومنین
عمر گفت سوار کردم کسی را بر اسب در راه خدا یعنی بخشیدم اسب را یکی از غازیان را که اسب نداشت - فاضاعه
الله من کان فله یس خایع گردانید آن اسب را آن که یک بود آن اسب نزد وی یعنی خوب نگاه نداشت و
بر بیاست کرد و خبردار نشد گویا بالاک کرد آن را و ضایع بالاک شدن واضاعت بالاک گردانیدن - فاروت ان شتر
پس خواستم من که بخرم آن اسب را و ظننت انه بلیه برخص - و گمان بردم که وی بفروشد آن اسب را باز زنی در خص بخرم
را از زنی و از زان و دشمن - فالت البنی یسیر پیغمبر صلعم - که خریدن من اسب را از وی خوب است یا نه فقال
لا تشتره و لا تعد فی صدقتک یس گفت آن حضرت مخ آن را و باز نکرد در صدقه خود - و ان اعطاک بدم - و اگر چه بد
وی اسب را بیک دریم و نظر بظاهر عبارت و سوق کلام چنان یتما که گویند اگر چه بفروشد آن را بیک دریم طبعی
گفته نظر باز زنی و صحبت بی شرم ما کن نظر بان کن که آن بیه و صدقه توبه ظاهر در معنی خود دست فافهم بعد از آن
تعلیل کرد آن حضرت آنرا و بقیع نمود و عود را بقول خود - فان العائنی صدقة کلک یعوذ فی قینه - زیرا که بد رستی
که عود گرفته در صدقه خود نماند سگ است که عود میکند و رفتی خود باز بخورد آن را - و فی روایت - و در روایتی این چنین
آمده است که - لا تعد فی صدقتک فان العائنی صدقة کلک فان العائنی صدقة کلک - و عن بریده - قال كنت جالسا
عند البی - گفت بریده بودم من شسته شرم پیغمبر صلعم از آن امر آره - ناگاه آمد آن حضرت از منی - نقالت -
گفت آن زن - یا رسول الله انی تصدقت علی امی بجاتیه - بدرستی که من تصدق کرده ام بر مادر خود و امی را -
و انها ماتت - و بدرستی که مادر من مرده است یعنی آن جاریه بعد از مردن مادر من میرسد من مادرش من چه میفرمائی
ایا این هم از قبیل داخل عود در صدقه هست یا نه - قال وجب اجرک - گفت آن حضرت ثابت شد اجر تو اسب تو
به تصدق کردن توان را بر مادر و در باب علیک المیراث - و باز گردانید آن جاریه را بر تو میراث ملک میرا

فهرستی است که ثابت میگردد نه با اختیار بخلاف شر اگر دی و حکم است و دست با اختیار - قائلت را باز گفت آن زن - یا رسول الله! انکان علیها صوم شهر - بود بر او درین روزه یک ماه که آن را به علت مرض یا سفر یا حیض خورده بود - افا صوم عنهما - پس ایاروزه دارم من از جانب وی - قال صومی عنهما - گفت آن حضرت روزه بد را از جانب وی - قائلت - باز گفت آن زن - انما کما کما فافاج عنهما - ما درین حج نگذاشته است هرگز آید پس حج بگذارم از وی - قال نعم حجی عنهما پس گفت آن حضرت آرمی بگذار حج از وی - رواه مسلم - بد آنکه این حدیث دلالت دارد بر آنکه ولی را میرسد که نگاه دارد از نیست آنچه بر او بود از روزه قضای رمضان یا نذر یا کفارت و باین رفته است امام احمد باین حدیث و تجویز نکرده اند آنرا از آنکه است که اذ قال اطلبی وندوب ما ان ست که روزه ندارد از نیست ولی وی زیرا که در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ یکی از دیگر که و نه نماز گزاری هیچ یکی از دیگر که بلکه اطعام کند و فدیهد اگر وصیت کرده است واجب است فدیهد اگر علت و اگر وصیت نکرده باشد از نیست که بشروع کند روزه اما لازم نیست و زود شامی حاجت نیست بصیت کند اگر فی الله انیه و تفصیل لازم آن است که عبادات چند نوع است یکی مالی محض است چنانچه زکوة و دیگر بدنی محض چنانچه صلوٰه و دیگر مرکب از مالی و بدنی چنانچه حج و نیابت جاری است در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود فعلی نائب و جاری است در نوع ثانی هیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیکرد و فعلی نائب و جاری میگردد و در نوع ثالث نذر عجز از جهت معنی ثانی که شقت است بتفقیس مال و جاری نمیکرد و نذر قدرت از جهت عدم اتعاب نفس و در حج فعلی نائب است اما ثابت در حالت قدرت زیرا که با فعل اوسع است و ظاهر عبارت حدیث آن است که حج افضل بود و فافهم والله اعلم تمام شد کتاب الزکوة بعون الله و توفیقہ و مالی اوست کتاب الصوم نسال الله التمامه

کتاب الصوم

صوم و صیام در لغت بعضی اسباب و در شرع عبارت است از باز داشتن نفس از طعام و شراب و جمیع و اختلاف کرده اند که صلوٰه افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آن است که صلوٰه افضل است از سایر اعمال چنانکه حدیث واقع شده است و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوٰه و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که حدیث واقع شده است علیک بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بنی طلب است فافهم

الفصل الاول - عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء - چون می در آید رمضان گشاده میشود درهای آسمان - و فی روایتی تحت ابواب الجنة - گشاده میشود درهای بهشت - و غایت ابواب بهشت و بهشت میشود درهای و درخت و سلیمان - و ترجمه در پاکرده میشوند شیطانان - و فی روایتی تحت ابواب الرحمن گشاده میشود درهای رحمت رمضان مشتق از رخص است یعنی سخت تافتن گرامی آفتاب بر ریگ و زمین و خزان و سوزن قه و با بگریدن گوشت و سوزن درون و علت ناک شدن وی از آن و گویند که در آن هنگام که نفس

میکردند اسمای شهور را و در لغت قدیم نام که فدا آنها را بزمانه که واقع بود در آن پس موافق افتاد این راه بران هر دو علم
تحت تخفیف و به تشدید سر و آمده است و گشاده شدن درهای آسمان کنایت است از پیاپی فرستادن رحمت و صعود
اعمال بی مانع و اجابت دعا و گشاده شدن درهای بهشت از بدل توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای دوزخ
از تنزیه نفوس روزه داران از آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی و دفع شهوات و درزنجیر کردن شیاطین از بسته
شدن طرقت معاصی و وسوسه و روایت اخیر که اثبات فتح ابواب رحمت میکند تفسیر همه میکند و خلاصه همین است
متفق علیه - و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الجنة ثمانية ابواب فمنها ابواب حضرت
که در بهشت بهشت درست - منها باب يسمى الريان - از جمله درهای است که نامیده میشود آن را ریان بفتح راء و تشدید
یا از ری یعنی سیرابی - لا يدخله الا الصائمون - در نمی آیند آن را مگر روزه داران بیان آن در باب فضل صدقه گذشت
متفق علیه و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام رمضان ايماناً واحتساباً باعقره
بالتقدم من ذنبه - کسیکه روزه دارد و رمضان را از جهت ایمان بخدا و اتقان امر وی و قصد بقی بوعده دئی چشم داشت
اجر و ثواب وی آمرزیده شود و در آنچه پیش رفته است از گناه وی - ومن قام رمضان ايماناً واحتساباً باعقره بالتقدم
من ذنبه - و کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گزارد در شبهای وی از جهت ایمان و جهته قدر آمرزیده شود آنچه پیش رفته
از گناه وی - ومن قام ليلة القدر ايماناً واحتساباً - و کسیکه قیام کند در شب قدر بجهت ایمان و احتساب - عقره
بالتقدم من ذنبه متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل عمل ابن آدم يوم رمضان
أومر او مضاعف - و هر چه که - احسنه لغیر انما لها - یک نیکی بده چند وی - اللی سبع مائة ضعف - تا به قصد
مانند بر اندازه شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص شد بجهت فضل و سه قال الله تعالی الا الصوم - گفت خدا
تعالی مگر روزه که جزای اثر آن بحد ذبی اندازه است - فانه لی - زیرا که روزه برای من است - و اما آخری به - ومن
جهره ای هم بآن هر چه میخواهم و چند آنکه میخواهم از حد و احصا بیرون فانه لی زیرا که روزه محض مراست اگر چه چه چیز او را
تعالی و تقدس و همه عبادات برای او است و روزه را در آن بیان تخصیص کرد و تبرکیم و تشریف خاص مخصوص گردانید
از جهت آنکه این عبادات بعید است از ریاء و پوشیده است از چشم غیر بخلاف سایر عبادات که ریاء بدان راه بیاید و
همد امض کرده اند که گوید من روزه دارم مگر در فرض که متین و معلوم است و از جهت آنکه نفس را در آن حفر نیست چنانکه
فرمود - یرفع شهوته و طعامه من اجلی - ترک میدهد صائم خواستش نفس خود را مخصوصاً طعام خود را که احتیاج بدان باشد
و اکثر است از جهت من و طلب ثواب و رضای من و در روایتی طعام و شهوات و گفته اند که جبرئیل سبحانه و تعالی مبعود و برزخ
نهفته و تعظیم نماز و ریح عصری از اعضا و جودات خود را بهیوم نموده اگر چه بصورت صلوة و سجود بوده است بعضی
گفته اند که استغناء از طعام و سایر شهوات از صفات پروردگار تعالی است و چون تقرب جست بنده بدرگاه دس

تعالی آنچه موافق و مشابه صفات مقدس است نسبت کرد آن را بخود و موافق سیاق حدیث آن است که اضافت از جهت آن است که در سه سجانه عالم است به قدر آب و نفیض آن و منفرد است بدان - لعلنا تم فرختان سمر سرفره وار داد و خوشی و شادمانی است - فرقه عند فطره - یک فرحت نزد کشادن روزه است یا بجهت تعاش طبیعت بسیر و سیرالی بعد از گرسنگی و تشنگی باضمین نورانیت عبادت و قرب شکر چنانکه گفته اند که آب سر و شیرین بی برادر و شکرانه را زود و دل یا بجهت شکر بر اتمام نعمت و توفیق - و فرقه عند تقاریر به - و فرحت دیگر نزد حصول تقاضای پیر و دگر است که در آخر خواهد شد - و خلوت هم العاصم علیب عند انکسار سحر الک - و سهر آینه بوی دهن روزه دار خوشتر است نزد انبوی شک تصویر و تمثیل معقول است به محسوس و خلوت بضم و فتح نیز آمده بوی دهن و اخلاص تنفس شدن بوی دهن - و العیام جبه - و روزه سهر است و پناه است از رسیدن شمشیر طالع در دنیا یا از آتش دوزخ در آخرت - فانوا کان یوم صوم احدکم فلا یسرفتم یغیم فامیس چون باشد روزه یکی از شما پس باید که کلمه بکلام تمییز و تمییز نگویید - و الا یغیب بفتح خا و بلند نگردد و از راه بیان و خصوصیت - فان سابه احد او قائمه فلیقل انی امرار صائم یس اگر شام و به روزه دار را یکی و قتال کند یعنی خصومت کند او را کسی پس باید که دشنام ندهد و خصومت نوزد و گوید که من هرگز روزه دار نیبان گوید یا بدل خود گوید که من روزه دارم مرا نشاید که دشنام کنم و خصومت نمایم بعضی گویند که اگر روزه فرض باشد نیبان گوید اگر نفل باشد بدل تا نه روزه باشد و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که موضع خلاف صوم نفل است و در فرض القبه نیبان گوید - متفق علیهم -

فصل الثانی - عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان اول لیله من شهر رمضان صفدت الشیاطین و چون میباشد سخت شبی از ماه رمضان نبه کرده میشوند و محکم بسته میشوند شیاطین و صفدا بکسر صلا و وال بند و غل و انچه اسیر را بدان بند کنند از قید و غیره و صفدت به تشدید فار وایت است - و مرده کجین و نبه کرده میشوند سرکشان سخت از جن و مرد و فحشات جمع دارد چنانچه طلب جمع طالب - و غفلت ابواب النار - و بسته میشوند در باب آتش - فلم یفتح منها باب - پس گشاده نمیشود و از آن دریچ در می - و فحش ابواب الجنة - و گشاده میشوند در باب بهشت فلم یغلق منها باب - پس بسته نمیشود از وی در می - و دنیاوی نناده - و ندای میکنند و آواز میداد و آواز میداد و میگویی - یا باغی الخیر اقبل - ای طلب کننده نیکی و ثواب پیش آ که وقت گشت - و یا باغی الشر اقص -

و ای طلب کننده بدی باز دار نفس خود را از گناهان که وقت تو بیدار گناهان و ترک کردن آنهاست - و الله عفوکار من النار - و در خدای راست آواز و گاه از آتش دوزخ شبی در رمضان - و ذلک کل لیله - و آن آواز کردن در شب مخصوص به شب قدر نیست - و رواه الترمذی و ابن ماجه و رواه احمد عن رجل و قال الترمذی نهاده شب خوب

فصل الثالث - عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انکم رمضان - آمد شما را

نشان

رمضان - شهر مبارک - ماهی است که برکت کرده شده است و در وی - فرض الله علیکم صیامه - فرض گردانیده است
 خدای تعالی بر شماروزه آنرا به نفع فیہ ابواب السماء - گشاده میشوند در وی درهای آسمان - و ثقل فیہ ابواب الجحیم -
 و بهشته میشوند در وی درهای دوزخ - و ثقل فیہ مرقه الشیاطین - و ثقل کرده میشوند در وی مرقه شیاطین و ثقل یحیم
 خد کردن فیہ لیلۃ خیرین الف شهر - در رمضان شبی است که بهتر است از هزار ماه مراد شب قدر است من حرم خیر یا نقد حرم
 من خیر کثیر - کسیکه محروم گردانیده شد نیکی و ثواب آن را پس تحقیق محروم گردانیده شد از خیر کثیر یا از همه خیر چنانکه
 در حدیث انس بیاید این مبالغه است یا مراد خیر متعلق با ماه رمضان و ظاهر آن است که مراد ثبوت حقیقت حرمان است باطل
 نظر از متعلق - رواه احمد و النسائی - و عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الصیام و القرآن
 شیفان للعبد - گفت آنحضرت که روزه و قرآن شفاعت میکنند مرند - را - یقول الصیام ای رب انی منقذ الطعام
 و الشہوات بالنهار فتشغنی فیہ - میگوید روزه ای پروردگار من بدرستی که من باز و اشتهام او را از خوردن و شهوات دیگر
 چنانچه آب و جمیع در روز پس قبول کن شفاعت مراد در وی و ظاهر آن است و الله اعلم که مراد تمامه شهوات باشد
 از ستمذات حواس و روزه کامل که اهل طریقت راست آن است که تمامه اعضا و حواس را ریاضت فرماید و از آنجا
 باز دارد و عزم رحمت الهی بمنع طعام و شراب جمیع انکار و تمامه را شامل باشد و غلبت بر زهد و سبب سفیان ثوری فی
 صوم است - و یقول القرآن منقذ النوم باللیل فتشغنی فیہ - و میگوید قرآن منع کردن من او را خواب را شب پس قبول کن
 شفاعت مراد در وی فی شیفان - پس قبول کرده میشود شفاعت صیام و قرآن و شفاعت خوابش کردن و در خواب
 گناه کسی را شفع و شافع خوابش گرد و تشفی پذیرفتن شفاعت شفع یعنی فاداشد بر آن پذیرفته شده شفاعت و
 رواه ابی نعیم فی شعب الایمان - و احمد و طبرانی نیز روایت کرده و رجال دی حجت اند و در صحت و حاکم گفته صحیح علی شرط
 مسلم و عن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله - گفت انس در آید ماه رمضان پس گفت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان هذا الشهر قد حضر کم و فیہ لیلۃ خیرین الف شهر - بدرستی که این ماه تحقیق حاضر شده شمار
 و در وی شبی است بهتر از هزار ماه - من حرم یا نقد حرم الخیر که کسیکه محروم گردانیده شده از آن شب پس تحقیق محروم
 گردانیده شد از خیر همه خیر - و لا یحرم خیر الا کل محروم - و محروم گردانیده نشود از خیر این شب مگر هر کسیکه محروم است
 از ستمذات و موسوم است به سمت حرمان و سبیل است بدان این عبارت ناظر در معنی اخیر است که در حدیث ابی هریره بیاید
 رواه ابن ماجه - و عن سلمان الفارسی - قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی آخر یوم من شعبان -
 گفت سلمان فارسی خطبه خواند ما را آن حضرت در بدین روز از ماه شعبان - فقال یس گفت - یا ایها الناس قد اظلمکم
 شهر عظیم ای مردمان تحقیق اشران کرد و سایه انداخت شمارا با بی بزرگی - شهر مبارک - ماهی است که برکت
 کرده شده است و در وی - شهر فیہ لیلۃ خیرین الف شهر حبل الله صیامه فرضیه گردانیده است خدا تعالی روزه ماه مبارک

هر کسی باشد که درین میان کسی باشد که بروی حق باشد مگر کسی را جو البش آن است که بگویم اسیران آن حضرت نبودند کسی
 کافران که اسیر کرده میشدند و غزوات و آن حضرت مخیر بود بعد از اسیر ساختن بیان منت نهادن و در بار کردن و میان
 قدیم گرفتن و بنده ساختن نزد و اکثر آنکه و متعین است قتل یا استرقاق نزد و تنقیه نبود میان ایشان کسی که بروی
 حقوق الناس از دیوان و امثال آن باشد اگر باشد شاید که آن حضرت از ضایع صوم که در راه سیکه و گون این عصر
 ان انبی صلی الله علیه وسلم قال ان العجبة ترزق رمضان - فرمود آن حضرت که بهشت آراسته میشود برای رمضان
 من - اس الحول الی حول قابل - از هر سال تا سال آینده رزق نعمی در آن روز از هر آنچه آراسته و آباد باشد
 فرخنده آراسته ز غار و آرایشهای وی - قال فاذا کان اول یوم من رمضان - پس چون بهشت نخست
 روز از رمضان - بهشت هیچ تحت العرش من و رقی العجبة علی الحور العین - پیروز و بادی زیر عرش از هر گناهی
 بر زبان سفید پوست سیم اندام سخت سفیدی و سیاهی چشم و از هر گناهی کشاده چشم و هر چه حور و عین و مع عینا
 فیلین یا رب جعل لنا من عبادک از و احاطت بهم اعیننا پس بگویند آن زنان بهشت ای پروردگار ما را در آن
 از نهنگان خود شوهران که شک گرد و دقت گیر و بایشان چشمهای ما - و تقر اعینهم بنا - و خشک گرد و دقت گیر
 چشمهای ایشان با تقر ففتح قاف و کسر آن یا از قر نعم قاف یعنی برودت و چشم بنشاند و محبوب سرد گرد و دقت
 گیر و دگر می و سوزش وی در میان اعدا بود یا از قر ففتح قاف یعنی قر او چشم بنظر محبوب قرار گیرد و ساکن گردد
 و چوب در است نگر و در حدیث واقع شده است که جعلت قره عینی فی الصلوة و اولاد قره العین گفتن نیز
 از اینجا است - روی البیہقی الاحادیث الثمینیة فی شعب الایمان - و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم
 انه قال ینقر لامة فی آخر لیلته من رمضان - روایت نخست از ابی هریره که آن حضرت گفت امر زبیده میشود و هر امت
 او را در آخر شبی از رمضان و در بعضی روایات لاتی - قبل گفتند صحابه - یا رسول الله ای لیلته القدر - آیهان
 که امر زبیده میشود و امت را شب قدر است که خیرین گنایان و سلامت از آفات از خواص و توانم اوست - قال
 گفت آن حضرت آن شب شب قدر نیست - و لیکن العال انما یوفی اجره انما یوفی عمله - و لیکن کارکننده تمام داده
 فرد او گردد و قیام کند عمل خود را و آن در آخر شب آخر میباشد یعنی این متخفرت از جهت قرائت این عمل است
 نه از جهت شب قدر - رواه احمد

باب روزه الحلال

بال نام غرة فمرست و بعضی گفته اند ناد و شب و بعضی گفته اند تا سه شب و بعضی شب نیز گفته اند در و شب
 افزایه بریت و ششم و سبت و ششم و در بعضی این شبها فمرست گفته فی القاموس مراد اینجا یعنی اول سبت که دریده شود
 و شب نخست از رمضان یا از شوال که واجب است در نماز و صوم یا انتظار

پس باید که روزه دارد و در آن روز و بعضی گفته اند که این نمی مخصوص است بضعافا و آن حضرت صلی الله علیه و سلم جمع کرده است

بیان موم شعبان و رمضان متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی سهریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما نمت شعبان فافطاروا
چون بنیم رسید ماه شعبان پس روزه ندارند این نیز در حق کسی است که قوت ندارد در پیاپی داشتن روزه یا در
رواده ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احصوا لیلای شعبان
در رمضان - شمار کنید ماه نوشعبان را از برای تحقیق ماه رمضان تا عدد ایام وی مشخص گردد و معلوم گردد که بیست و
یا سیست - رواه الترمذی - و عن ام سلمة رضی الله عنها قالت ما رأیت النبی صلی الله علیه و سلم یصوم شعبان
تتالیین الا شعبان و رمضان - گفت ام سلمه ندیدم من آن حضرت را که روزه میداشت دو ماه پیاپی مگر شعبان
در رمضان - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه - و عن عمار بن یاسر قال من صام ایوم الذی
یشک فیہ فقد حصی بالاقاسم - کسیکه روزه دارد در روزی که شک کرده میشود پس تحقیق بی خبرمانی که ابو القاسم - یعنی محمد
رسول الله و ابو القاسم کنیت آن حضرت است صلی الله علیه و سلم - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه
و الدارمی - بعد از آنکه یوم الشک عبارت است از روزی که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد
میوشید و شدن لیلای و رابریا غیر آن و شب روز بیست و نهم و علما را اختلاف است در روزه آن مختار نزد امام
ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آن است که روز شک روزه ندارند و کرده است روزه داشتن در آن و اگر دارند
بیت نفل دارند و ثانی الحال اگر این روزه از رمضان ثابت شود و روزه هم از رمضان واقع خواهد شد و مستحب است
نزد ما کسی را که موافق ائمه روزی که حادث دارد روزه داشتن در آن روز و مخصوص را و غیر ایشان انظار کنند
بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علما میگویند که اگر در آسمان غمی باشد یوم شک نیست و حساب کرده میشود و روزه
روی از رمضان و ابن عمر و بسیاری از صحابه چون میگذاشت از شعبان بیست و نه روز و طلب میکردند لیلای را اگر میدیدند
آن را بامی شنیدند خبر آن را روزه میداشتند و الا مطلع اگر صاف و بی غمت بودی افطاری نمودند و اگر غمت بود
روزه میداشتند و محل کرده اند این را بر عموم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده هر دو بدن روزه بهیست رمضان
میدارند و الله اعلم - و عن ابن عباس - قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال انی رأیت املا
یعنی لیلای رمضان - ام اعرابی نزد آن حضرت و گفت بدرستی که من دیده ام لیلای یعنی لیلای رمضان را -
فقال الشهد ان لا اله الا الله - پس گفت آن حضرت آیا گواهی میدهی بوحدهانیت حق - قال نعم - گفت اعرابی که
گواهی میدهم - قال الشهد ان محمد رسول الله - گفت آن حضرت آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده خدا است -
قال نعم - گفت اعرابی گواهی میدهم - قال یا بلال انزل فی الناس ان یصلوا - گفت آن حضرت ای بلال نازل کن

در مردم و اعلام کن ایشان را که روزه دارند - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و درین حدیث دلیل است بر آنکه یک مرد مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نباشد مقبول است خبری در راه رمضان و شهرت نیست لفظ شهادت و تفصیل مذہب آن است که مذہب تنقیح و میج از مذہب شافعی و شهرت از مذہب احمد آن است که ثابت میشود بلال رمضان بخبر واحدی عدل و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر و شیئی است که متعلق بدان است و چوب این عموم پس مشابه شد روایت احادیث و اخبار را بخبر واحد عدل و نزد مالک و در ثوبی میرفتی را و در روایتی از احمد و اسحق شرط است شهادت دو کس چنانکه در سایر شهادت و لیکن عدالت خبر شرط است بالافاضه و لحاظی گفته قبول کرده میشود عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور است چنانچه ظاهر حدیث است و نزد بعضی مقبول است خبر امراته و عید و این در عموم است باقیم در فطر باقیم شرط است عدو شهادت و عدالت و حجت و بی علت در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد بکثرت عدو تو از ترست و نزد بعضی اهل محله در روایت است از ابی یوسف پنجاه مرد و وعین ابن عمر قال تراثی الناس الدلال - بیک دیگر نمودند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند بر دیدن آن - فاجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ائمه - پس خبر دادم من آنحضرت را که من دیده ام ماه را در رمضان و امر الناس بصیامه پس روزه داشت آن حضرت و امر کرد مردم را بر روزه داشتن - رواه ابو داود و الدارمی

فصل الثالث - من عایشه - رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحفظ من شعبان الا یحفظ من غیره - گفت عایشه بود آن حضرت که یاد میداشت ایام شعبان را و گاه بیانی میکرد و آنچه نمیکرد از غیر شعبان یعنی تکلف میکرد و مبالغه نمیکرد و در شمرن ایام ماه شعبان برای محافظه صوم رمضان فی المصالح تحفظ بهشیار و بیدار بودن و یک یک یاد کردن - ثم یصوم لرویه رمضان - پسر روزه میداشت آن حضرت و شب و روز ماه رمضان - فان ثم علیه عتلتین یو یاتم صام - پس اگر پوشیده میشد ماه شمار میکرد و سی روز را پسر روزه میداشت

رواه ابو داود - وعین ابی النجاشی - ففتح موحده و سکون مخمر و فتح فوقیه از تابعین است نام وی سبیب این غیر ذر کونی - قال لفت - فوجبا للعمه - بیرون آمدیم با براسی عمره گزارون - فلما نزلنا بطن نخله - پس چون فرو آمدیم با بطن نخله که موهج است میان که وظائف - ترا اینها اهلال - جمع شدیم بر طلب بلال - فقال بعض القوم هو ابن ثلث - پس گفتند بعضی از قوم که این ماه سه شب است - وقال بعض القوم هو ابن لیلین - و بعضی از قوم گفتند که این ماه دو شب است - فاقینا ابن عباس قطننا - پس ملاقات کردیم ما ابن عباس را پس گفتیم - انما اینها اهلال فقال بعض القوم هو ابن ثلث و قال بعض القوم هو ابن لیلین فقال ای لیلته لایموره - گفت ابن عباس که نام شب دیدید شما ماه را - قلنا لیلته کذا و کذا گفتیم ما دیدیم شب چنین و چنین یعنی فلان شب تعیین کردند آن شب را که دیدید ما و

فقال ان رسول الله پس گفت ابن عباس که پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم در آن شب - در آن شب که دیدید ما است

رمضان را وقت دیدن بلال یعنی مدت رمضان زمان دیدن بلال گردانیده است یعنی هرگاه که بلال بنید رمضان کند -
 فخری که را نیتجو - پس این بلال مرشی راست که دیده آید او را در آن شب - و فی روایت غنه قال - و در روایتی از ابی بصیر
 همچنین آمده است که گفت وی - اهلنا رمضان - و عیدیم ماه رمضان را بلال و استلال ماه دیدن و نیتی بر داشتند
 او از نزد دیدن بلال نیت آید - و سخن بذات عرق - و حال آنکه بودیم ما و وضعی که نام وی ذات عرق است بکسر الهمین
 و سکون را نزد یک بهمان موقع است که مذکور شد - فارسلنا رجلا الی ابن عباس لیسأله - پس فرستادیم ماه و بی
 به سوی ابن عباس که پرسید او را این ماه کدام شب است - فقال ابن عباس قال رسول الله پس گفت ابن عباس
 گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الله قد ردة لرویتیه - پدرستی که خدای تعالی به تحقیق مدت گردانیده است رمضان
 را زمان دیدن بلال - فان انی علیکم فاکملوا العدة - پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام و کمال گردانید شمار را
 یعنی سی روز شمار کنید و روزی را دیدید - رواه مسلم

باب در سجور و مقاصد مختلفه از صوم

فصل الاول - سخن انس - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تسجروا فان فی السجور بركة طعام
 سجورید زیرا که در طعام سحر بركت است - و سجور نیت بین و فهم آن هر دو جائز است اگر نیت معنی آن طعام
 سحر است و فهم طعام سحر خوردن و محفوظ نزد اکثر محدثین نیت است و اظهر در معنی فهم است زیرا که بركت و فعل است
 بتأبیت سنت که در نفس طعام کذا قبل یسئق علیه - و سخن عمر و ابن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فصل ما بین صیامنا و صیام اهل الكتاب اكله اسحر فرق میان روزی ما و روزی اهل کتاب خوردن سحر زیرا که خدای تعالی
 مباح گردانید ما را چیزی که حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن ما با ایشان شکر گزاری این نعمت است و اكله نیت نه
 و سکون کان یکبار خوردن و نیت نه یعنی نیت و این موافق روایت سحر است نیت بین و لیکن روایت اینجا نیت نه
 است - رواه مسلم - و عن سهل - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرال الناس بخیر ما حجاوا الفطر - روایت
 از سهل بن سعد ابی عدی که از شایه صحابه و آخر کسی است که مرور بدیده از اصحاب گفت گفت ان حضرت صلی الله علیه و سلم
 همیشه اندر مردم لباس خیر با دام که شتابی کنند در کشادن روزی متفق علیه و این نیز بركت مخالفت اهل کتاب است که تأخیر
 میکنند در افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعاع بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب میدانند لیکن
 باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت باشد و یقین بدان و احتیاط در آن نه است بحال با تردید یا ظن چنانکه بعضی از ارباب تکلف
 در قسطن می کنند و تو نشستی گفته است که اگر قصد در تأخیر تا دیب نفس و دفع سحرشی و توسنی کردن نفس یا مصلحت
 عثمان بن افل باشد بی اعتقاد و وجوب زیان ندارد و موبد این تاویل است حدیث صحیح که روایت کرده است
 آنرا ابو سعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود وصال نه کنید و هر کدام از شما که خوابد وصال کند گوید وصال کند

سبح و قاضیه انظار نظریه است نفس و قطع شهوات امری است که کرده اند از البیاری رها نمین و در باب احوال و
 معاملات اعا و الله علیه من بر کاسم امتی کلامه - و عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اذا قبل اللیل من ههنا - چون پیش آید تاریکی شب از اینجا یعنی از جانب مشرق - و او بر النهار من ههنا - و پس
 - و در روز از اینجا یعنی از جانب مغرب - و غربت اشمس - و فرود روز و آفتاب و این اقبال و او بار نیز بسبب
 غرب آفتاب خواهد بود و ذکر این برای تاکید و تقرر دخول یس است - فقد انظر الصام - پس بجهت حق روزنه گشاد
 روزه دار یعنی در آمد وقت انظار و می باید که انظار کند متیق علیه - و عن ابی هریره - قال نهی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم عن الوصال فی الصوم - نهی کرده است آن حضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز
 یا زیاده بی اکل و شرب در میان آن - فقال له رجل - پس گفت مر آن حضرت را مردی از اصحاب - انک لو اصل
 بر رستیکه و وصال میکنی یا رسول الله - پس مراجع میکنی از آن و حال آنکه تو میخوانی ما را و انک ما بتابع خود - قال -
 گفت آن حضرت - و انکم مثلی - و کدام یکی از شما مانند من است - الی ابیت یعنی ربی و یقینی - بر رستیکه من شب میکنم
 در حالی که طعام میدهم مرا آنکه هر روزه و تربیت کننده من است و آب میدیدم و مرا متیق علیه - بعد آنکه اهلار و این
 طعام و شرب چند قول است یکی آنکه طعام و شرب محسوب بود که برای آن حضرت شرب از خوردن و روگاری آمد و خوردن و روگاری
 و این کلامی بود از خدای تعالی مخصوص بکلی الله علیه و سلم و این منافی وصال و موجب بطمان صوم نبود اگر چه خوردن و روزه نیز
 فرض کنند چنانکه در روایت دیگر آمده است اهل غده بنی یثیمن و یثیمنی روز یکم نهی و روگاری نهی طعام و شرب
 میدهم مراجع آنچه موجب انظار است شرعاً طعام و شراب مقاد است اما آنچه بطریق عادت از پیش است و از پیش
 هر روز گار آمده باشد منطل صوم خود بعضی گفته اند که مراد به طعام و شراب اینجا قوت است که لازم است پس گویا
 ضروری و در کار من قوت اکل و شرب می باشد و چیزی که قوت مقام طعام و شراب میگردد و از آنکه میکند و در آن
 قوت شرب طاعت و عبادت می یابم و یا مراد به طعام و شراب سیر و سیرانی است که بی طعام و شراب آن حضرت
 را حاصل باشد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت است چه تواند که قوت طاعت و عبادت
 با وجود گرسنگی و تشنگی نیز نباشد و درین معنی قوت در ضمن سیر و سیرانی است و گفته اند معنی اول این است که
 سیری و سیرانی منافی حال صائم است و نفوت مقصود از صوم وصال است چه روح این عمل گرسنگی است و تشنگی نیز چرا
 آن حضرت در اکثر جمیع بود چنانکه سنگ بر سنگ مبارک می بست که ازانی فتح الباری و قضا است که مراد طعام
 و شراب محسوب نیست و نه لازم وی که قوت و شبع است بلکه غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات
 و فیضان طاعت الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه و سلم وارد می گشت حاصل میشد که بدان از غذای
 جسمانی و لوازم آن مستغنی میشد و این در مجتبه های مجازی و مسترهای حسی خوب است چه جای ثبوت حقیقی و مستر

معنوی که هر آنکه در این راه باشد و اختلاف است علی را در صوم و حال در غیر آن حضرت را صلی الله علیه و سلم که جایز است یا در ام است یا نکرد و طائفه گویند که جایز است هر کسی را تا در وقت بران و نهی از برای رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانکه تصریح در حدیث عایشه آمده است و از بعضی صحابه مثل عبد الله بن زبیر و غیره و ابی بن شبل عبد الله بن ابی معمر و عامر بن عبد الله بن الزبیر و از ائمه اربعین می نقل است و اکثر بر آنند که جایز نیست و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی تمسک بر کرده اند بر آنست و اختلاف کرده اند که اگر است یا تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام احمد گفته که جایز است تا سحر و این در حقیقت تأخیر افطار است نه وصال و مجهور بر آنند که آن از خصائص حضرت نبوت است و ظاهر حدیث بر همین است و از این سلوک آنها که مایل اند بر بیانغت نفس و گرداختن وی و افطار میکنند بکف ابی تا از حقیقت وصال بر آید و الله اعلم

الفصل الثانی - من حلفه - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یجمع الصیام
 ثلثین الفجر لا صیام له - که یک نیت کند و صیوم غم نماید و روز را پیش از فجر مسپ نیست روز را جمع نماید یا سبک
 جمیع و کسی هم از اجماع یعنی درستی غم و ثابت غم بودن هر کاری - رواه الترمذی و ابو داود و التی و الدارمی
 و قال ابو داود و توفقه علی حقه - و گفته است ابو داود که موقوف گردانیده است این حدیث را بر حقه صیوم یعنی
 یسبب و عین عمل در میان آنها که از اتباع تابعین است و توری و ابن عیینه و عبد الزلق از وی روایت دارند و از ابی
 یوسف زای و فتح موحده و سکون تخمینا منسوب بر یحیی نام ابو یحیی بن عصب است از یاران زهری است و ده سال با وی
 بوده و سماع حدیث از وی نموده - و این عیینه نیز از اتباع است و دشوور است - و یونس الایلی و فتح موحده و سکون
 تحقیق منسوب باید شهر مشهور از شام نام پدر وی نیز پدر است - کلام عن الزهری - همه ایشان معمر و زبیدی و سفیان و ابن
 یونس روایت می کنند از زهری و موقوف میدارند این حدیث را بر حقه و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم
 شد که قول صحابی باشد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم رفع نکرده باشد و گفته اند که این حدیث صحیح است پنج کس
 از اصحاب کتب سه فرسخاری روایت کرده اند و در قسطنطنیه روایت کرده و گفته که رجال اسناد وی متفق اند
 و ظاهر این حدیث آنست که روزی نیت از شب درست نباشد فرض باشد چنانکه روزه رمضان و قضا و نه و کفارت
 یا نفل و لیکن مذاهب و در اینجا مختلف است مذاهب مالک همین است که نیت از شب برای روزه شرط است
 هر روز که باشد نظر بقوم این حدیث و شافعی و احمد نیز برین قائل اند و غیر نفل یا نفل جایز است پیش از اذان
 نیز و شافعی بعد از اذان و مالک نیز مذاهب مالک آنست که روزه ماه رمضان و نفل و نذر معین جایز است به نیت از نفل
 ندارد شریعی که قبل از اذان است و برای روزه تفاوت و نذر مطلق نیت شرط است از شب و لایلی هر یک
 نکرده است و شرح قد بر و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سمع النداء اجمع

والا انما فی بیده - چون بشنود بانگ غازی را یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست اوست که میخواهد آب بخورد - فلا یطعمه
حتی یقظی حاجته - پس باید که ننهد آوند را تا آنکه بر آب و حاجت خود را از وی یعنی نبوشد آب را احتمال دارد که مراد
از آن مغرب باشد پس درین تاکید است برای تعجیل افطار اگر چه ترک اکل و شرب نیز از آن مسنون است یا از آن
صبح بود یعنی مراد بر آن نیست نطش بر حقیقت صبح کند اگر به یقین طلوع کرده است بخورد و در شکستگی صبحی
نماید اگر در غالب قطن شب است بخورد و الا بخورد و گفته اند که مراد از آن بلال است که به شب میگفت چنانکه در باب آن
گذشت و قید بودن آن در دست اتفاقی است - رواه ابو داود و وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما
وهم از ابی هر سیه است که گفت آن حضرت که گفت خدای تعالی - احب عبادی الی ان یفطم فطره - دوست داشته ترین
بنده گان من بسوی من شتاب ترین ایشان است در روز کثا دن از جهت ادراک شرف متابعت و شکر گزاری
ترخیص و اعتناء نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و بعضی گفته اند که مراد مسلمانان اند زیرا که پیوند نصاری ناخیر می کنند
و طایف - رواه الترمذی - و حسن سلیمان - ابن عامر صحابی است و در بعضی نسخ مشکات سلیمان واقع شده است
بیا و این خطاست یا از کاتب یا از مولف کتاب که از او - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا افطار احدکم
فلینظر علی امره - چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر فرا - خانه بر کنه - پس بدرستی که خدایا یا افطار
بر خور با سبب برکت و زیادتی ثواب است - فان لم یجد فلیفطر علی امره - پس اگر نیابد بر کنه را پس باید که افطار کند بر آب
خانه ظهور پس بدرستی که آب پاک کننده است یا افطار با آب پاک کننده است معده را از آلودگی و صاف کند
است و موجب اشتهاست و بعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طلب طعام داشته باشد و اشتها پیدا نشود پس
میکنند طعام را باقبال تمام و چون باشد بخت چیزی که برسد بوی شیرین منتفع گردید بر آن بوی غایت انتفاع خصوص
توت با صره که انتفاع وی از جلالت بیشتر و قوی ترست و چون جلالت اهل حجاز ترست و قبول است طبیعت ایشان
بر آن و تربیت یافته است بدان انتفاع ایشان بوی اکثر باشد و با آب چون جگر را بر زهره خشکی حاصل میشود پس
چون تر شود و انتفاع وی بعد از کامل تر گردد و لهذا وی بجای نشسته و گرسنه آن است که اندک آبی شرب کند پس از آن
طعام بخورد و رواه احمد الترمذی و ابو داود و طایف ماجه و الدارمی و لم یجد خانه بر کنه غیر الترمذی - و ذکر کرده است
لفظ خانه بر کنه را بجز ترمذی - و حسن الس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یفطر قبل ان یصلی علی رطبات -
بود آن حضرت که افطار میکرد پیش از آن که نماز بگزارد و بر چند خرمای تر - فان لم یکن رطبات تمیرات - پس اگر نمیدارد
خرمای تر پس افطار میکرد بر چند خرمای خشک و در بعضی روایات بر طبع و سه قر و امج شده - فان لم یکن تمیرات
حسی حوات من با بر پس اگر نمی بود خرمای خشک هم می نوشید چند کف آب - رواه الترمذی و ابو داود و طایف
الترمذی بنو حدیث حسن غریب - و حسن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من افطار صائما

او نیز غازی قاضی مثل اجره - روایت است از زید بن خالد که از شاپور صحابه است گفت گفت آن حضرت کسیکه روزه گشایان
 روزه و ایستادگی سازد و سالان غرا کند ده راپس مراد است مانند اجروی حجت امانت بر غیر و شریک شدن و سالان
 رواه البیهقی فی شعب الایمان و محی السنه فی شرح السنه و قال صحیح - و گفته است محی السنه که این حدیث صحیح نیست و نیز
 و نسائی و ابن ماجه و ابن خزمیه و ابن حبان نیز روایت کرده و حکم بصحت آن کرده اند و عن ابن عمر رضی الله عنهما
 قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا افطر قال - ابن عمر روایت می کند که بود آن حضرت وقتی که افطار میکرد می گفت ^{الطهاره} زهد
 و اقبلت العروق و ثبت الاجران شاره الله تعالی - رفت تشنگی و ترشیدر گهای و ثابت شد اجرو ثواب اگر خواسته است
 خدا انظار هموزست محدود و مقصور یعنی تشنگی یا تشنگی سخت - رواه ابو داود و عن معاویه بن زهره و یحیی بن زبیر
 باز ثقات تابعین است - قال ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا افطر قال بود آن حضرت چون افطار میکرد
 می گفت - اللهم کف صحت - خداوند ایستادی تو روزی داشته ام - و علی بن زکریا افطرت - و بر روزی تو که بدین
 کتابم روزه پاره - رواه ابو داود و مرسله

فصل الثالث عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الدين ظاهراً ما لم يزل

الناس الفطر - همیشه است دین غالب ما و ای که شتابی کنند مردم افطار را - لان ایهود و النصرانی و یهود و نصرانی
زیرا که یهود و نصرانی تا آخری کشته و افطار پس در خلعت ایشان و مردم بنای عمل ایشان غلبه و شوکت است
و در دین و درین کلام اشارت است که قوام دین و غلبه آن در مخالفت اعدای دین است - رواه ابو داود و ابن ماجه
و عن ابی عقیله - رضی الله عنه تابعی است از اقران مسروق - قال - گفت - دخلت انما مسروق علی عائشه -
در آمد من و مسروق بر عایشه - قلنا - پس گفتیم ما - یا ام المومنین رجلمان من اصحاب محمد - و بعد و اندازیداران محمد
صلی الله علیه و سلم - احدی از جمعی از افطار و جمعی از الصلوة - یکی از آن دو مرد و شتابی نمی کند و در روزه کشاوران و شتابی
میکند و زمانه گزاردن یعنی نماز مغرب - و الاخری من اخر الافطار و یخیر الصلوة و دیگر از آن دو مرد و تاخیری کند افطار را
و تاخیری میکند نماز را - قالت - گفت عایشه ایها الجمیل الافطار و جمعی از الصلوة - کدام یکی از آن دو مرد و جمعی از
و جمعی میکند نماز را - قلنا عبد الله بن مسعود گفتیم ما آن مرد و که جمعی میکند غلبه الله بن مسعود است رضی الله عنه -
قالت - که از صنع رسول الله گفت عائشه همچنین کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و الاخوان موسی - و مرد دیگر
که تاخیر میکند ابو موسی شعری است رضی الله عنه پس ابن مسعود عمل بغیرت می کرد و ابو موسی برخصت را ابن مسعود
اعلم و اقله است و احکام و اقدم است و اتباع اسلام و ابو موسی نیز از کبار صحابه است او را نیز سندی یا بخبر
خواهد بود و شاید گاه گاهی میکرده باشد و الله اعلم - رواه مسلم - و عن العراب بن ساریه صحابی است
از اهل صفه و از آن گویندگان که نازل شده در ایشان دلائل الذین اذما اتوا تکلمهم آ لایه قال و علی بن

مرحوم را بعضی شخصیت کرده اند پیرایه جوان ظاهر و باشرت سخت ترست از آن یعنی گفته اند که بوسه نقص اجر میکند
 تفسیر از تنی و نه بپوشیدن آن است که پاک نیست بوسه اگر امین باشد از جماع یا انزال و کرده است اگر امین نباشد
 زیرا که بوسه لذت مفطر نیست و لیکن ممکن است که برساند بدان پس در حالت امین اعتبار کرده شد ذات و سبب
 و در غیر حالت امین اعتبار کرده شد عاقبت و بی و امام محمد در موطا گفته که بازداشتن خود را از آن افضل است و این
 قول ابی حنیفه است و اکثر علما پیش از ما بوده اند و باشرت و در حکم تقبیل است و ظاهر روایت و کرده است نباشد
 فاشه از جهت غلبه خون فتنه در آن و در موطا گفته که ابن عمر میگوید از تقبیل و باشرت و عمر بن الخطاب میگوید از
 تقبیل میگویند که نه و از عصمت مرتجع کی را آنچه بود در آنحضرت راضی الله علیه و سلم و عهدها قالت کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم پدر که انچه فی رمضان و در جنب من غیر محرم گفت عاقبتش بود آن حضرت که در می یافت او را فجر در رمضان
 و حال آنکه وی جنبی بود از غیر احتلام فیه غسل و یوم و پس غسل می کرد و بعد از فجر و زه میداشت بمقتضی علیه
 از ام سلمه نیز نقل این روایت کرده شده است و بود ابوهریره که روایت می کرد از فضل بن عباس که نیست در زه
 مگر کسی را که صبح کند بجا بابت و چون رسید ابوهریره را حدیث عایشه و ام سلمه رجوع کرد از آن و گفت ایشان دانسته اند از
 من و این امر این را قصه ایست که ذکر کرده ام آن را در شرح سفر السعادت و اکثر علما برینند و هیچ از غی قتل کرده که در زه
 غسل درست است و لیکن روزه فرض را وظا کند و ترندی گفته که قوی از تابعین بر آنند که چون جنب صبح کند قضا کند آن روزه
 را و قول اول صحیح ترست بعد از آن بدانکه گاهی استدلال کرده میشود بقول وی که گفته من غیر محرم بر جز احتلام بر
 آنحضرت و الا فاشه نباشد این قید را لیکن گفته اند که احتلام بر آن حضرت جائز نیست زیرا که احتلام از شیطان است و در
 مواهب لذتیه از قریب نقل کرده است که گفت صحیح اینست که جائز نیست احتلام بر آن حضرت و مراد با احتلام در حدیث
 روتیه انزال است بی ویدین چیره و خواب و این از شیطان نیست یا آنکه بنیای قید عدم بر آنست یعنی می بود غسل
 وی صلی الله علیه و سلم از جماع نه اندا احتلام زیرا که احتلام جائز نیست بر وی فافهم و عمن ابن عباس رضی الله عنهما
 قال ان النبی صلی الله علیه و سلم احتجم به محرم - گفت ابن عباس که آن حضرت حجامت کرد و یعنی خون کشید حال آنکه
 وی محرم بود پس محرم را جائز نیست که حجامت کند و لیکن اشهر آنکه نبوی کند و شود و اگر کند و شود و خدای آن پدید
 چنانکه در باب احرام بیاید و آنچه و موه نام - و حجامت کرد آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود پس حجامت کردن
 محرم فاشه نمیکرد و در زه و امام ابوحنیفه میگوید محرم نیست از قضا که حجامت لازم نمیکرد و و نشود و آنکه گفته تیرا از زه و امام محمد
 که باطل میگوید و محرم حجامت میگرد و در حجامت و در حجامت باطل میگوید و محرم حجامت و واجب میگوید
 بر وی کفارت که قال الطیبری و کلام در احتجام محرم و در حدیث انظر الحجام و الحجام بیاید یعنی عین ابی هریره
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نسی و هو صائم فاعل او شرب فلیتم و منه که یله فراموش کرد در زه و حال آنکه

و سه روزه دار است پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کنند روزه خود را که باطل نیگردد و نه فائدا طهر الله و سقاها
 زیرا که نخورانیده است او را و نه نوشانیده او را مگر خطای تعالی بیفتد علیه و این حکم عام است و در هر روزه فرض باشد
 یا فضل نذر و همه گرامی که میگوید لازم است قضا در روزه رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد
 از امام ابی حنیفه که می گفت اگر نمی بود اقوال مروم می گفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت آنکه این حدیث را قائل بشدم
 بقضا و در بدایه گفته است که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد و جماع از جهت استوار رکبت و وعظمت
 قال بینا نحن جلوس عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ جاره رجل فقال - ورائی انکما شتمه ایم ما نزل آن حضرت ناگاه
 آمد او را مردی پس گفت آن مرد - یا رسول الله ملک - ملاک شد من معنی با قدام در گناه و در رواسته زیاده کرد
 و ابلکت و ملاک کردم یعنی زن خود را با گندرن او را در گناه - قال ملک - گفت آن حضرت چه شده است و چه کردی
 تو که این را میگوئی قال - گفت آن مرد - وقعت علی امرائی و انا صائم - اقدام بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم و در
 رواسته بجای و انا صائم فی نهار رمضان واقع شده فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم -
 بل مجرد تفتت - ایامی یابی بنده را که آرد کنی آن را - قال لا - گفت نمی بایم - قال - گفت آن حضرت - فصل تسطیع
 ان الصوم شهرین متتابعین - پس ایامی توانی که روزه داری دو ماه پیایی - قال لا - گفت نمی توانم - قال - گفت
 آنحضرت - بل سحر طعام شین مسکینا - ایامی یابی طعام شست مسکین که بخورانی ایشان را - قال لا - گفت نمی بایم قال
 گفت آن حضرت - اجلس نشین و ملک الهی - و درنگ کرد و انتظار بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا چیزی بیاید از
 طعام و بوی دهن کفارت وی شود و کشت لبهم کاف و قبح هر دو رواست - فبینا نحن علی ذلک آلی النبی پس در آنای
 آنکه ما برین حال بودیم آورده شده پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم لعرق فیه تمر - بنمیل یافته شده از برگ خرما و عرق پیچ
 عین و را و به سکون نیز آمده و العرق المکثل انهم - بنمیل سطر که در وی پانزده صاع تا بیست صاع گنجد و پانزده
 صاع شصت درست - قال این السائل - گفت آن حضرت کجاست آن مرد سائل و کسبت - قال اما - گفت منم اینجا حاضر
 قال - گفت آن حضرت - خذ هذا تصدق به - بگیر این تمر را پس تصدق کن بوی بر فقرا اگر کفارت خود - فقال الرجل
 اعلی فقر منی - پس گفت آن مرد یا تصدق کنم بر فقیر تر از خود - یا رسول الله یعنی من خود فقیر تر از همه ام بر فقر چه
 تصدق کنم - فواقمه باین الاشیاء - پس بخدا سوگند که نیست میان دوستان مدینه - یرید الحرقین - میخواهد به لا تبین
 حرقین و حره و مرد زین سنگ لاج سوخته و مدینه مطهره در میان دو سنگ لاج واقع شده - اهل بیت آنقرن اهل بی
 نیست اهل خانه فقیر تر از اهل بی نیست که انبی صلی الله علیه وسلم حتی بدت انبیاء - تا آنکه چه آینه ناهبای
 آن حضرت و ناپذیران بنشین و در دزدان دزدان لیشک میگویند و آن دزدانهاست متصل رباعیات و در وایا
 بهت الواجده نیز آمده و آن دزدانهاست در نهایت و همان که از اضرس العقل و اضرس الحکم میگویند و وقت بلوغ

و کمال عقل بر آید و پیدا آمدن آنها نزد خدعه ممکن نیست میگویند که مراد بدان مطلق و ندانهاست تحقیق این در موضع خود ذکر کرده شده است که قال الطبرانی الکبیر پیشتر گفت آن حضرت بآن مرد و بخوآن تمر اهل خانه خود را چون دید آن حضرت صلی الله علیه و سلم که آن مرد در غایت احتیاج است فرمود بخو رکفارت و در وقت دیگر خواهی داد که قدرت خواهی یافت و خوردن ابل بیت کفایت نمیکند از کفارت اکثر علت برین اند و بعضی بران رفته اند که این حکم مخصوص بآن مرد است و بعضی گفته اند که نسخ است و قول قدیم همان است که گفته شد و الله اعلم - متفق علیه -

الفصل الثانی عن غایبته ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقبلها و هو صائم - روایت می کنند غایبته یعنی غایب آن حضرت بوس می کند او را و حال آنکه آن حضرت روزه دار بود - و بعضی لسانها - و می بکشد آن حضرت زبان غایبته را و بعضی بکشد و گفته اند مصمم به بکشد لیکن مملکه بطرف زبان میباشد و بجهت تمام دهان شک نیست که این بر تقدیری بود که آب دهان در حلق فرو نرود - رواه ابو داود - و گفته اند که سندان حدیث ضعیف است یکی از رواه وی محمد بن دینار الطحی البصری و دیگر سعید بن اوس است و هر دو ضعیف اند و الله اعلم - **عن ابی هریرة** ان رجلا سال النبی صلی الله علیه و سلم عن المباشرة للصائم - ابو هریره روایت می کند که مردی پرسید آن حضرت را از مباشرت صائم را و مراد مباشرت لمس مرد و زن است یک و دیگر اطلاق بشه به بشه در غیره خرج - فخص له پس رخصت کرد آن حضرت مراد و باج کرد اندر - فاما و اخر فسا - و اندر آن حضرت را مردی دیگر پرس سوال کرد از مباشرت - فنهاه پس نهی کرد او را و منع فرمود - فاذا البذی فخص له شیخ - پس ناگاه آن کسی که رخصت کرد و مراد او پیر بود - و انوال الله می نمود شباب - و آن کسی که نهی کرد او را جوان است پس معلوم شد که پیر را درست است و جوان را نهی است با من و خوف است و در غالب سبب آن پیر است و جوانی است - رواه ابو داود - و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من درعه المقيی و هو صائم فلیس علیه قضاء کسی که بقت کند و علیه آرد او را قی پس نیست بروی قضای بی بطل روزه نیست - و من استقام عجزه فلیقض - و کسی که قی کند بقبضه باید که قضا کند که بسطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر این سه و در صورت اطلاق است و برابر است کفی پیری و من باشد یا کثر ازان و این است ندیب انکه نشاء و اما ندیب شد و اصحاب اقصی امام محمد موافق است انکه را در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و امام ابو یوسف متقی میگردد و تقدیری را با برانهم بر اگر قلیل باشد قضا کند چنانچه در حدیث نیست و ذکر کرده است در برابر ندیب امام ابو حنیفه را و در بعضی شروح بر این گفته که قول محمد روایتی است از ابی حنیفه گفتیم من و بنجد توفیق که امام محمد در موطای خود گفته است که من است قول ابی حنیفه - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی نهی حدیث غریب لا یرویه الا حدیث - و گفت ترمذی این حدیث غریب است نهی شناسم او را اگر از حدیث عیسی بن یونس و قال محمد بن یحیی النجاشی لا اراه متفقاً - و گفته است محمد بنی نجاشی که گمان نمی برم این حدیث را متفقاً است و محفوظ است و محفوظ مقابل شایسته

و سانی این الفاظ در مقدمه معلوم شد - و عن معمر بن - ففتح هم و سکون ممله - بن طلحة تابعی ثقه است بر او ات دارد
 از غیر بن الخطاب و ابی الدرداء و ثوبان - ان ابا الدرداء و احمد بن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قارف فطره رواه
 ی که که ابا الدرداء و احمد بن شریث کرد و و کان حضرت ثقی کرد پس افطار کرد - قال فاقیت ثوبان فی مسجد دمشق -
 گفت بعد از آن پس ملاقات کردم ثوبان را در مسجد دمشق - فقلت ان ابا الدرداء و احمد بن ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم پس گفتیم به زبانی که ابا الدرداء و احمد بن شریث کرد و و کان غیر خدا مطلق - قارف فطره - ثقی کرد پس افطار کرد - قال صدق
 گفت ثوبان راست گفته است ابا الدرداء و احمد بن شریث که و ما صحبت که و فطره - و من ریخته بودم برای آن حضرت آب و شکر و
 و ثوبان حوالی آن حضرت است صلی الله علیه و سلم - رواه ابو داود و الترمذی و الدارمی - ظاهر این حدیث دلالت
 دارد که ثقی ناقص و فطره و تقویم حدیث سابق استقامتی معنی صحیح بود و راوی تمیز نکرد و کذا قالوا
 و این حدیث استمدال کرده اند از حدیثی و احمد و سلمی و ابن ابی بکر و ثوری که ثقی ناقص و فطره و حمل کرد
 شامی و آنکه قابل نیستند بقیل ثقی و فطره بر شستن و این دروسی با بر استحباب و الله اعلم و عن عاصم بن رقیه
 صحابیت قدیم الاسلام حاضر شد - بدر را و قائم شد را - قال رایته البی ثقی الله علیه و سلم الا اخصی قیسوک و بهو حاکم
 گفت دیدم آن حضرت را آن قدر که شامی میگویم که در مسواکهای که در حال آنکه دی روزه دارد بود - رواه الترمذی و ابو داود
 و این حدیث مطلق است در جو از مسواک که در آن روزه دارد و ظاهر اختلاف است امام ابو حنیفه و امام مالک جاز میگردانند
 خواه مسواک منبر باشد یا نه کرده شده باب و فطره قبل از روزه و یا بعد از و ابو یوسف گفته مکرده است رطب
 و مبلول و زعفرانی مکرده است بعد از روزه و نیز آنکه در وی از آنکه مخلوط است و نزد احمد و سلمی مکرده است
 و آخرینها پس آنکه مکرده نمیدارد سنت می دارد یا مستحب چنانکه و غیر رمضان صرح به العلما - و عن انس
 قال جاز رجل الی البی صلی الله علیه و سلم قال استکلیت یعنی - گفت انس آمد مردی نزد آن حضرت گفت نیکی
 کردم من هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشم من بدو اند میگویند شکایت کرد فلان شکم خود را وقتی که بدو آمد شکم
 یا چشم و گاهی همچون میگویند شکایت کرد فلان و یعنی در و منشد شد و بیمار شد و اصل شکایت یعنی گله است و آن
 نیز ازین باب است - انما تحمل و اما صام - گفت آن مرد آبا پس سر من شکم و چشم که علاج در چشم است و حال آنکه از
 روزه دارم - قال نعم - گفت آنحضرت آری هر دو یکش یعنی سر من شکم بدو روزه زیان نمیکند اگر بخوابی بکشی
 رواه الترمذی و قال لیس اسناد به بالقوی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نیست
 اسناد وی قوی - و ابو عاتکه الرازی یصف - و ابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته می شود و حکم
 کرده میشود به ضعف وی و نیز گفته است ترمذی که درین باب حدیث الی رافع نیز آمده است و حدیث انس
 اسناد وی قوی نیست و بهیچ نرسیده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و درین باب چیزی در خلا

کرده اند اهل علم بدان پس نگارده و شسته اند از بعضی و این قول سفیان و ابن المبارک و محمد و سنی است و خصیت کرده اند از بعضی
 و این قول شافعی است انتی و قول امام ابوحنیفه نیز خصیت است و از امام مالک که است نقل کرده اند و در جامع الاصول از انس بن مالک
 بر روایت ابو داود آورده است که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که سر میگرد و در حدیث دیگر آورده گفته است رسول الله صلی الله
 علیه و سلم باید که بر پیشین گردان و بر سر و حدیث ضعیف است و الله اعلم - و عن بعض اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم قال لقد رایت النبی
 صلی الله علیه و سلم بالعج - گفت تحقیق دیدم آن حضرت را بفتح عین محله و سکون را نام موقعی است بیان که در مدینه بعضی گفته
 موضع بدین - یعیب علی را سه المار میر نخت آن حضرت بر سر خود آب ریاد و میساکم - و حال آنکه آن حضرت روزه دار بود
 من اعطش - میر نخت آب از جهت تشنگی - او من الح - یا از جهت گرمی تشنگی را دیت - رواه مالک و ابو داود
 و عن شد و یفتح مع و تشدید محله - بن اوس یفتح نمره و سکون و او العا - سی برادر زاده حسان بن ثابت او را
 دید را و صحبت اوست آن رسول الله - روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آنی را با ابی قحطیه - آمد سر وی را
 بر پیشین که قهیر در نیمة ظهره است - و میگویم - و آن مرد حجامت میکرد - و میفرمودند بیداری - و آن حضرت گیرنده بود
 مرا - قالی عشره فلت من رمضان - وقتی که پیچیده و شب گذشته بود از رمضان - فقال پس گفت آن حضرت -
 افطار الحاجم و الحجوم - روزه کشا و حجامت کننده و حجامت کرده و شسته یعنی فاسد شد روزه هر دو - رواه ابو داود
 و ابن ماجه الدارمی قال اشجع الامام محی السنه رحمه الله علیه و قال له بعض من رجس فی الجاهلیه - و تاویل کرده است این
 را که ظاهرش در فساد صوم است بجماعت بعضی از کسانی که خصیت کرده اند در حجامت و میگویند که روزه بجماعت نمی شکند
 و میگویند بقول خود امی - تعرضا الا فطار یعنی پیش از این از حجامت و محجوم برای افطار و نزدیک است که شکند روزه
 ایشان - محجوم و لضعف - اما محجوم بجهت ضعف و سستی که عارض میشود مراد بجماعت خون کم کردن یعنی نزدیک
 است که ضعف کند بجهت آن خورد روزه تا هلاک نشود - و الحاجم لانه لایا من من ان یصل شی الی جوفه - و اما حجامت
 کننده زیرا که وی ایمن نیست از رسیدن خیره از خون شکم وی - بعض الملام یکیدون شایعه های حجامت در
 عرب باین طریق خون کمی کنند که بر موضع خون نشسته بمانند و به شاخ ایشیه که آنرا محجم گویند بکسریم بدان موضع
 نهاده بدان می کشند وی کنند پس جای آن دارد که خون در ریه و آید و از ریه و ریه شکم رود و ملام جمع
 ملزم بکسریم قانوره حجامت که جمع میگردد و روی خون بدانکه مهور علام بر آنند که حجامت نمی شکند روزه را و دیگر
 نیست مرصام را که بجهت طریان ضعف و این مذنب امام ابوحنیفه و شافعی است و همین است مروی از فضل بن
 صلی الله علیه و سلم و جامع از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مثل سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر
 و زید بن اسلم و ام سلمه و رفته اند امام احمد و طائفة از علما مثل عبد الله بن المبارک و داود را عی و اسحق و ابی نوری
 به آنکه حجامت مفطر است صوم حاجم و محجوم را چنانکه ظاهر این حدیث است و واجب است قضا و تشدید و عطا

و کفایت را نیز واجب گردانید و بقول احمد قال شده اند بعضی از شافعی مثل ابن خزيمة و ابن المنذر و ابن جبان و نقل کرده زعفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که حجامت کرد و وی صائم بود و روایت کرده است نیز که افطر الحاجم و المحجوم و من بیع کدام از این حدیث را ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند صائم حجامت را با نذر نزد من محبوب تر و اگر بکند حجامت نمی گویم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود منع می کرد آن حضرت و چون بمصر آمد میل کرد بر بخت و در فتح الباسی گفته که پوشافعی که می گفت حدیث ابن عباس در اجتناب آنحضرت مثل و آنچه است از حیثیت اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس است زیرا که حجامت بیرون می آید چیزی از داخل و خارج و در نمی آید چیزی از خارج بد داخل و نیز حجامت موجب ضعف و کسر شوی است و موافق مصلحت صیام است و جماع هم اگر چه مجنب است و لیکن ثابت شده است اجتناب از آن نهی و مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار بحجامت است و قوی میگویند که حجامت اگر چه مفطر نیست اما کرده است از جهت طریقان ضعف و خون پاک و علایم ندیب احمد بیان کرده اند در تصحیح حدیث افطر الحاجم و المحجوم و تأییدند سبب خود و نصرت آن بجهت قول و منقول و گفته اند که دوازده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث درین باب جمهور تاویل میکنند آن را که مراد افطار تعرض برای اوست و وقوع در آن چنانچه مؤلف در کتاب نقل از جمعی السنته بیان کرده است و بعضی میگویند این قول یعنی افطر الحاجم و المحجوم و شخص معین را بود که با حجامت ارتکاب امری دیگر که قصد صوم بود و دیگر گفته اند از حجامت و آن امریست بود و احادیث بتفطر اعتیاب صادر شده اند و بعضی میگویند که آن حضرت نزد یک شبام بحاجم و نجوم گذشت و این قول فرمود و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی خوبان که ده اند که حجامت کرده اند و لیکن باک نیست که وقت شبام در رسیده است و بعضی میگویند که رخصت ایمنانی سبب نوبی است و بعضی گفته اند

و عن ابی سهريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من افطر يوما من رمضان من غير رخصة ولا مرض
 سبکه افطار کند روزی را از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفر و بیماری و هم مرض - لم یقض غنة صوم الله هر کلمه -
 قضا کند از وی روزه تمامه عمر - و ان صامه - اگر چه روزه دارد و تمامه عمر و این حدیث از باب تشدید و مبالغه است
 و مراد آنست که فضیلت روزه فرض در آن مرتبه است که بر زره نفل و نتوان یافت اگر چه برت عمر بود و الا کفاره بر او
 و ماه کفایت می کند در آن - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و البخاری فی ترمذی باب -
 و روایت کرده آن را بخاری و ترمذی و ابی یوسف و یحیی و در و ده است چنانچه احادیث صحیح بخاری است -
 و قال الترمذی سمعت عمر ابنی البخاری - و گفته است ترمذی شنیدم عمر را یعنی بخاری را بقیول - می گفت
 بخاری - ابو الطوس - یضم میم و فتح طای و کسر و او مشدود در آخرین مصله - الراوی - که راوی این حدیث

لا اعراف غیر هذا الحدیث - نمی شناسم مراد از این حدیث و گفته است گمان نمی برم پدر او را شنیده باشد آنرا از ابی هریره و ابن خنیس نقل شده است که این حدیث ضعیف است احتیاج کرده نمیشود بمثل وی کند فی بعض الجوامع و عجمه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کم من صائم لیس له من صیامه الا الظاهر - بسیار روزه دار کنیت مراد از احادیثی از روزه خود که تشکیکی چنانکه روزه دار و از دروغ و از غیبت و دیگر مناهای خود را باز نداشتی و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر - و بسیار شب خیز نماز گزار نیست مراد از احادیثی از قیام خود مگر بیداری چنانکه نماز در زمین مضروب کند و از کتاب مناهای نماید و به نماز فرض بجماعت و رعایت ارکان و آداب آن اعتنا ندارد و ظاهر تحقیقین مورد و مقصود تشکیکی یا تشکیکی سخت - رواه الدارمی و ذکر حدیث تھیط - و ذکر کرده شده است حدیث لقیط بن یحیی لام و کسر قاف - بن صبرة - یفتح ما و ممل و کسر موحده که در وی ترک مبالغه در استنشاق است حرام است فی باب سنن الوضوء - اگر چه در مصابیح اینجا مذکور است -

الفصل الثالث - عن ابی سعید - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا یفطرن الصائم خصلت است که روزه نمی گشت یا ند مر روزه دار را - الحجامه و التی و الاختلام - مراد یعنی آن است که سبقت کند و غالب آید و ببرد کند که وی مفطر است چنانکه گذشت - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غیر محفوظ - و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است - و عهد الرحمن بن زید الرازی یضعف فی الحدیث - و گفته اند که روایت کرده است آن را در قطنی و بیهقی و روایت کرده است ابو داود و ترمذی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته که حدیث ابو داود و اشبه است بصواب و ابو زرعه گفته که اصح است و محسن ثابت البنانی - یضعف موحده و یخفف فون از کبار تابعین است روایت می کند از انس - قال - گفت - انس بن مالک پرسیده شد از انس پسر مالک - گفتیم مگر چون الحجامه للصائم علی عهد رسول الله - آیا بودید شما که کرده پنداشتنید حجامت را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لا - گفت انس که روزه نمی پنداشتم حجامت را - الامن اصل الضعف - مگر از جهت پیدا شدن ضعف بجماعت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگردد و مذموم یا مکرر است در آن - رواه البخاری - و عن البخاری - تعلیقا - و روایت است از بخاری بطریق تعلیق و معنی تعلیق در تقدیر معلوم شد - قال - گفت بخاری - کان ابن عمر یحجم و هو صائم - بود ابن عمر که حجامت میکرد و حال آنکه صائم است یعنی حجامت میکرد در روزه - ثم ترک - بعد از آن گذاشت حجامت کردن را در روزه - فلکان یحجم باللیل - پس بود که حجامت می کرد به شب - و عن عطاء بن رضی الله عنه قال ان یضمض - گفت عطاء که از تابعین است اگر آب در دهان جنبانید - ثم افرغ مانی فی من الماء یستر ریحیت انچه بود در دهان و سکه از آب - لا یغیر الله ان تزدور و یغیره زیان نمی کند او را که فرد بر و بگوید آب دهان خود را - و ما یقی فی فیه و فیه بر و چیز یا که باقی مانده است

در دین او بعضی گفته اند ای نایب است یعنی چیزی باقی نمانده است در دین وی و گفته اند که اصل عبارت ما از باقی است
 نرا از علم ناسخ اقتاده و معنی آن است که چه چیز باقی مانده است در دین یعنی هیچ چیز باقی نمانده است بعد از ختن
 آب از دین بی مانده و شیخ این چه گفته است و در روایات دیگر از ابصریح آمده است که بر - و لا یمنع العاک
 و بخاید ملک را بکسر عین معلله و سکون لام معروف است مثل مصطلکی و آن را ملک روی میگویند که برای قوت و دین
 میخائید و ملک یعنی نسج و چپان مثل سیر ششم نیز آید و ملک فقیع یعنی خائیدن نیز می آید - فان از در روایتی ملک
 را اقول این فیطر - پس اگر بگویم و بر داب و دین را که بخائیدن ملک پیدا می گردد و می گویم که وی افطار میکنند زیرا
 از وی چیزی جدا نمی گردد که بشکم و در روز تار و زده بشکند - و لکن بینی عنه - و لیکن نمی گزیده میشود و از فرو بردن در
 مکر و دست و احتیاط نیست و در بعضی نسج و منیع ملک بی کلمه لا گفته اند که این اوفق است ببیان فافهم رده الهی

فی ترجمه باب

باب صوم المسافر

به آنکه احادیث وارده در صوم مسافر و افطار وی مختلفه و بعضی وارده اند در اباحت افطار بی تعرض با آنکه صیام
 یا افطار افضل است و بعضی وارده اند باین بیان صیام و افطار و بعضی در جواز افطار و صیام نظر و تفاوت
 احوال و اوقات و اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی که افطار و صیام هر دو جایز اند و اختلاف دارند در آنکه کدام
 یکی ازین دو افضل است یا هر دو برابرند و همچنین مالک و شافعی و ثوری و حنابلان بر آنند که صوم افضل است
 کسی را که طاقت دارد از جهت ابراهیمی و مرواسان بودن او و موافقت مسلمانان بشکل بودن قضای بعد از
 منی رمضان و فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم در روزه داشتن صالح حجت است مرا ایشان را و نیز و احمد
 و اسحق و اوزاعی و سعید بن السیب افطار افضل است مطلقا و بعضی از اصحاب شافعی این قول را از شافعی نیز
 نقل کرده اند از جهت تسک بطاهر قول خداوند تعالی فصد من ايام اخر و با حاشی که وارده شده است در صوم
 صوم تا آنکه بعضی از اصحاب بطاهر معبودم و در سفر رفته و گفته اند که اگر روزه دار و قضا که گفته اند همان است
 و بعضی علما بدان گفته اند که هر چه آسان تر است همان افضل است و بعضی بر آنند که هر دو برابر است و نبره خیر است

در بیان و الله اعلم

فصل الاول - عن عائشة - رضي الله عنها قالت ان حمزة بن عمر و الاسلمی قال للمثنی صلی الله علیه و سلم
 احیوم فی السفر - گفت عائشه که حمزه بن عمر و الاسلمی که از صحابه است گفت مر آن حضرت را یا روزه دارم و سفر
 در آن کثیر الصیام - و بود این مرد بسیار روزه دارند - فقال ان شئت فصر و ان شئت فافطر - پس گفت
 مر آن حضرت صلی الله علیه و سلم که می خواهم روزه دارم و اگر می خواهی افطار کن ظاهر آنست که جمال وی روزه دار و افطار هر دو برابر است

در بیان

از مدینه دهم رمضان بود و در آن یکم و پنج آن سبتم و کان ابن عباس یقول - و بود ابن عباس که میگفت - نه صام
رسول الله تحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - یعنی در سفر یا درین سفر - و افطار کرده است
یعنی هر دو وجه عمل فرموده اند - نه صام و نه شام افطار - پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند
یعنی هر دو برابر است و نه هیچیست - متفق علیه و فی روایه مسلم عن جابر - و در روایتی هم مسلم را از جابر این چنین آمده است
از شهر بآخر العشر - که آن حضرت آب نوشیده است از نماز دیگر

الفصل الثانی - عن انس بن مالك صحابی است غیر انس بن مالک مشهور گفته اند که در میان
صحابه بیست و دو کس از نام ایشان انس است از آن میان انس بن مالک این دو کس اند و این انس بن مالک
را یک حدیث است در صوم مسافر و حامل و مريض - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله وضع عن
المسافر شطر الصلوة - بدرستی که خدا می توانی نهاده است از مسافر یعنی اسقاط کرده است فرضیت آن را از شطر
و می نصف نماز را که چهار گانی را بدو گانه آورده - و الصوم عن المسافر نهاده است و خوب روزه را از روزه مسافر
و عن المریض و الحامل - و نهاده است روزه را از زن شیر دهنده و از زن باردار و افطار مريض و حامل را بر تقدیرش
که اگر بر این کند بجز این نفس ایشان را و هر او بر نفع و ایبه است که حکم عقد اجاره ارضاع بروی لازم شده است
اما بروی ارضاع لازم نیست اگر اتناع آورد و جبرش نتوان آورد مگر آنکه بدین فقیر باشد یا مریض نیابد و همچنین
ندوب با - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن سلمة بن محقق - یضمیم وقع حار و مله و تشبه
موجده مفتوحه و آخر قاض و کسیر باین گفته اند و لیکن محدثان شیخ بایخوانه صحابی است و حسن بصری از وی روایت
می کنند و پس روی سنان بن سلمه که از دلیران و پیروانان بود و غزوه چند کرده نیز صحابی است - قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من كان له حمله تادی الی شیخ - کسیکه باشد مراد از مری که برساند او را بمنزل و زحالت برسد
و آسانی و حمل و نفع چیزی که برداشته شود بار بروی شتر یا خر یا بز یا فینی مرکب - فلیضم رمضان حیث ادر که
پس باینکه روزه دارد رمضان را هر جا که در یابد رمضان او را در یابد او و رمضان را ازین حدیث معلوم می شود
که بر تقدیر آسانیش و آسانی و سفر روزه باید داشت و امر بروی محمول بر نوب و استحباب و الا انظار جابر است
در سفر مگر به شفت نبود با جماع و بین حدیث سخن بهت ضعف بعضی رجال است که اسناد کرده اند و ذکره اشخ
ابن حجر - رواه ابو داود

الفصل الثالث - عن جابر بن عبد الله صلی الله علیه و سلم خرج عام الفتح الی مدینه فی رمضان - روایت
از جابر که آن حضرت بیرون آمد و حال فتح مکه بود که در رمضان - تمام - پس روزه داشت و راه - حتی بلغ کربلاء
فضمیم کاف و تخفیف از فتح مدینه تا رسیدن این موضع را که بیان کرده اند مدینه است نزدیک به عخان بر مسیر از مدینه

نصام الناس - پس روزه داشتند مردمان - ثم دعا بفتح من ما - وپس طلبید قحی از آب - فرفع رأسه برداشت قحی
 - حتی نظر الناس إليه - تا آنکه دیدند مردم بسوی قحی - ثم شرب - وپس نوشید آب را - فقیل له بعد ذلك ان بعض الناس
 قد صام - پس گفته شد به آن حضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بروزه اندند و انظار
 نکرده اند یا این معنی روزه دیگر گفته باشند - فقال - پس گفت آن حضرت - اولئك العصاة اولئك العصاة -
 آن کسانی که فراموشی گناه گان آن کسانی که فراموشی گناه گان که زود و زود بر آن تاکید و زود و زود شد زیرا که مخالفت کردند فعل رسول الله
 علیه و سلم را و قبولی نکردند رخصت خدا را و غرضی و وار داشته است که خدا دوست دارد که کرده شود رخصتهای
 را چنانچه دوست میدارد که بجا آورده میشود و غرضیهای او نه از آن جهت که روزه داشتن حرام است و سفر چنانچه
 ظاهر ظاهریه توهم کرده اند زیرا که در تمام راه روزه داشت و چون اینجا آمد افطار کرد و قدری - رواه مسلم -
 و عن عبد الرحمن بن عوف - رضى الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صام رمضان في السفر
 كالنظر في الحضر - روزه و ازنده رمضان در سفر مانند افطار کننده است در حضر ازین حدیث معلوم میشود و منع
 از صوم در سفر بوجه منع افطار و در حضر و این محمول بر نفس و خوف هلاک در صوم و در بعضی حواشی مذکور است که تشبه
 و تساوی در آنکه یکی تارک رخصت است و دیگری تارک غزیت است - رواه ابن ماجه - و عن حمزة - بن عمر و الاسلمی
 انه قال - گفت - یا رسول الله انی احببى قوة على الصيام في السفر - بدرستی که من می یابم در خود قوت بر روزه
 داشتن در سفر - فعل علی جناح - پس ایامست بر من گناه - قال - گفت - ہی رخصة من الله - این افطار رخصت
 است از خدای عز و جل من اخذ بها نحن پس کسیکه اخذ کند بر رخصت و عمل کند بدان پس نیک است
 نظر بشود که مردم و پیغمبر الهی و عجز و ضعف خود چنانچه گذشت - و من احب ان یوم فلا جناح علیه - و کسیکه
 دوست دارد که روزه و از پس نیست گناه بر وی درین اشارة است باو بوی افطار - رواه مسلم -

باب القضا

ظاهر است که لزوم قضای صوم رمضان باشد و اگر مردان عام تر باشند ضرورت دارد و هم خاص صوم رمضان را حکمت اگر ناسی باشد قضا است
 و نه قضا و اگر تعدد باشد بغير كفارت است قضا و در ابواب سابق حکم آن گذشت و اگر بعد باشد چنانچه سفر مرض و انجاف است
 الفصل الاول - عن عائشة - قالت کان یكون علی الصوم من رمضان گفت عائشه بود شان که می بود بر روزه من
 روزه از رمضان که بعد ز خورده بودم - فما استلحق ان اقضى الا فی شعبان - پس نمی توانستم که قضا کنم
 مگر در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال - قال - گفت - یحیی بن سعید یعنی الشفل من الهی اربابی
 صلی الله علیه و سلم یعنی منع میکرد عائشه رضی الله عنها را از قضا ماههای دیگر بخوبی که صادر میشد از جانب آنحضرت
 از جهت طلب کردن و صلی الله علیه و سلم استماع از وی رضی الله عنها یا از جانب عائشه بشتی بودن و اگر آنحضرت را و آنحضرت -

در شعبان و اکثر وی بلکه کل وی روز میداشت و رین میان عایشه فرصتی یافت و روزه قضای کرد و متفق علیه است
و عمن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحل للمرأة ان تصوم وزوجها شاهد الا باذنه و رقا
میزن را که روزه دارد و حال آنکه شوهر وی حاضر است مگر بدستوری شوهر و این شامل است ابتدای صوم را
و افطار را بعد از صوم و درین هنگام قضای کند بر نذیب ابی حنیفه و هر که موافق است با وی در قضای صوم نقل
بعد از نقص آن پس صحیح باشد و ذکر این حدیث در باب قضای صوم یا مرد و ترجمه باب قضای صوم است و وجود
یا بعد از آن موافق باشد بر نذیب شافعی و هر که با اوست و عدم وجوب قضای آن فاضل - و لا تأزونی فی بقیة الايام
و انون کند زن هیچ یکی را بر آردن خانه شوهر مگر باذن وی اگر چه محرم باشد - رواه مسلم - و چون مواظبه العده و غیره
انها قالت لعایشه ما بال الحائض تقضي الصوم ولا تقضي الصلاة - روایت است از معاذه عده ویه که تا بقیة الايام
و کنیت او ام الصباست که وی گفت مر عایشه را که چیست حال حائض که قضای کند روزه را که در ایام حیض
نورده است و قضای کند نماز را با وجود آنکه هر دو فرض اند ما قطعه او ای آن بعد حیض - قالت عایشه کان
بعضنا ذک - گفت عایشه بود که میرسد ما را آن یعنی حیض - فتومر قضاء الصوم پس امر کرده می شدیم بقضای صوم
و لا نؤمر بقضاء الصلاة - و امر کرده می شدیم بقضای نماز یعنی این امر تعبدیست که شارع بدان حکم کرده است علت
آن پرسیدن حاجت نیست اگر چه ممکن بود که وی گفت در قضای نماز حرج و مشقت تمام است باین سبب قضای
آن واجب نه شد اما عایشه را گفتگو بر لبش شاید که وی میگفت ما را حرج نیست و مشقتی و اشارت کرد که
در احکام شرع علت طلب کردن حاجت نیست حکم شارع است هر چه فرماید باید کرد - رواه مسلم - و چون عایشه
رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات و علیه صوم عام عنه ولیه - که یکم میرد و بر وی صوم
که قضا کند و آنرا روزه دارد از جانب وی ولی وی متفق علیه - بد آنکه اختلاف کرده اند علما و هر یک که مرد و بر وی صوم
واجب بود قوی به این رفتند که جائز است که روزه دارد و وی ولی وی و این قول قابل است امام احمد و شافعی
در قوی و صحیح کرده است آنرا نوید از جهت تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعیه میگویند که تخیر است ولی میان
صوم و اطعام و مجهول بر آنند که جائز است و تمسکین است اطعام که آنرا فدیہ میگویند و این تأمل شده امام
ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود
از ثلث مال و نزد شافعی وصیت کند یا نکند پس گرفته میشود از کل مال و تاویل کرده اند این حدیث را با آنکه
مرا و بصوم ولی اطعام و تکفیر اوست و این تاویل بعد است مگر آنکه ثابت شود به دلائل دیگر که فدیہ واجب است
و صوم درست نه متفق علیه

الفصل الثاني عمن نافع عمن ابن عمر - ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من مات و علیه صیام رمضان

علیہ السلام مکان کل یوم مسکینا کہ یکہ میرو بروی روزہ رمضان باشند پس باید کہ خوانندہ شود از جانب دیگر
بجای ہر روزہ یکہ مسکین را این حدیث تمسک جمهورست وغالباً این ناخ اول ست یا اول تاؤل ست بین چنانکہ
گفتہ شد۔ رواہ الترمذی وقال الصحیح انه موقوف علی ابن عمر۔ وگفت ترمذی صحیح آنست کہ این موقوف ست بر ابن
عمر و قول او ست اما این موقوف در حکم مرفوع ست زیرا کہ تقدیر کفارت بے سماع از شایع درست نباشد
الخصل الثالث یعن مالک۔ بانہ ان ابن عمر کان یساول۔ روایت ست از امام مالک رسیدہ است
اور کہ ابن عمر بود کہ یہ رسیدہ میشود۔ بل یوم احمد بن احمد و یصلی احمد بن احمد۔ ایام روزہ و اور یکی از جانب دیگر
و ناگزیر یکی از جانب دیگر یقول لا یوم احمد بن احمد و لا یصلی احمد بن احمد پس گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما کہ روزہ ندارد یکی از
دیگر و نہ نامہ ندارد یکی از دیگر کہ ابرای فندی شود اما در روزہ و نماز گذاردن ثواب آن را بدو یکہ بخشیدن اختلاف ست
و صحیح جواز ست۔ رواہ فی الموطا۔

باب صام السكوة

تطوع از طوع است یعنی طاعت و فرمانبرداری کردن و تو ایستنی گفته که طوع توانائی نمودن و آنچه نه ضرر باشد
 آوردن و عبادت نافله را طوع گویند از آنکه بنده از پیش خود طوع می نماید و طاعت می کند پس آنکه
 شایع اورا تکلیف است

فصل الاول - عن عائشة - قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي ثم يقول لا اله الا الله

حضرت نقول لا یصوم - گفت عایشه بود آن حضرت که روزه می داشت تا آنکه می گفتیم که دیگر انظار نخواهد کرد و در انظار
تا آنکه می گفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و نقول در هر دو جایگاه فوقانیه نیز روایت است یعنی تا آنکه می گفتی تا آن
مطالب و معاصد و آن است که عادت شریف آن حضرت در روزه نفل و اتم و استمرار نبود گاهی چند آن متصل
روزه می داشت تا آنکه مردم گمان می بردند که هرگز انظار نخواهد کرد و گاهی چند آن انظار می کرد که گمان می بردند
که هرگز روزه نخواهد داشت و هم عایشه میگوید - و اما روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم شکل صیام شهره الا انما
فندیم من آن حضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد - روزه مگر - روزه رمضان را - و اما روایتی شهر
اکثر شهر صیامی شعبان - و ندیم من آن حضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان
روزه می داشت در هیچ ماه دیگر نمی داشت چنانکه گفت - و در روایتی این چنین آمده است که گفت
عایشه - کان یصوم شعبان كله - بود آن حضرت - روزه می داشت شعبان همه شعبان را و چون در اینجا مباینه بود باعتبار
اقامت اکثر مقام کل و دادن اکثر احکام کل گفت - کان یصوم شعبان الاقلیلا - بود آن حضرت که روزه می داشت
شعبان را بلکه اندکی و بعضی میگویند معنی عبارت این است که گاهی تمام شعبان را روزه می داشت و گاهی اکثر آنرا

و این معنی بهترست خصوصاً بر تقدیر روایت و کان بر او در ثانی فافهم متقی علیه - و عن عبد الله بن شقیق - از کبار
 تابعین و ثقات ایشان است - قال قلت لعائشة اکان النبی - گفت گفت من عایشه را آیا بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 یصوم شهر اکله - روزه می داشت یا هیچ ماهی را همه ماه - قالت ما علمه صام شهر اکله الا رمضان - گفت عایشه نمی دانم من
 آن حضرت را که روزه داشته باشد یا هیچ ماهی را همه ماه رمضان را - و لا افطر کله حتی یصوم منه - و نمیدانم آن حضرت
 را که افطار کرده باشد یا هیچ ماهی را همه تا آنکه روزه می داشت بعضی آن ماه را یعنی هیچ ماهی را تمام روزه می داشت هیچ
 ماهی را تمام بی روزه هم نمی گذاشت حتی منی بسیده - تا آنکه گذشت آن حضرت در راه خود کتایت است از موت و اشارت
 بآنکه بودن آن حضرت در دنیا توقف در روز برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و سی وی همیشه در راه
 آخرت و توجه بآن عالم بود که تمام کرد و گذشت - رواه مسلم - و عن محمد بن ابن حصین - یفهم حار و فقیع صا و
 معتدین صحابی مشهور است تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و در شنگان رومی دید و بر وی سلام می کرد و می آید و ده
 که یکبار سه داغ سوخت پس از دیدن که آنکه بجز بگشت - عن ابی - روایت می کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 اندک ساله که آن حضرت سوال کرد عمر آن را - او سال رجلا و هو یسبع - یا سوال کرد مردی را و عمر آن می شنید شگ
 و آید و صورت حال بر تقدیر سوال آن حضرت صلی الله علیه و سلم این است - فقال یا ایها فلان - پس گفت ای ابو فلان
 که است از کتایت او است مثل ابو محمد یا ابو عبد الله مخصوص کتایت او را به گفتند چنانکه اکثر خطا میکنند و میگویند ای فلان
 یا فلان کس یا او کتایت نداشت او را ابو فلان علی الاطلاق بکتایت ذکر کرده اند یا آن حضرت کتایت او را ذکر
 کرده باشد راوی فراموشی کرد و الله اعلم - اما صحت من سر شعبان - آیا روزه نداشتی تو از آخر شعبان
 قال لا - گفت نداشتی ام - قال - گفت آن حضرت - فاذا افطرت - پس چون افطار کنی یعنی فایع شوی از رمضان
 نعم یومین - پس روزه دار و روز را گو یا که آن هر قدر کرده بود یا عادت داشت و روز روزه داشتن
 از آخر ماه و چون میشد نمی از تقدیم رمضان بصوم یک دور و چنانکه در فصل اول از باب رتبه الهلال گذشت
 باز کشید خود را از آن مندر و معتاد پس بیان کرد آن حضرت که روزه مندر و معتاد منی غنه نیست باید داشت
 و اگر نیست شهر قضا باید کرد و در هر یک و در بعضی یفهم نیز گفته اند و بقیع را بمشی اول ماه و اوسط
 و آخر ماه باید چنانکه در قاموس گفته است پس بقیع گفته اند که اینجا یعنی اول یا اوسط است زیرا که از صوم آخر
 شعبان نمی واقع شده است و تحقیق آن است که هر روز و هر روز گفته نمی شود و در آخر ماه که قمر و شب آنها
 مستند پوشیده می شود و توجه پیش آن است که گفته شد متقی علیه - و عن ابی هر سه - قال قال رسول
 صلی الله علیه و سلم افضل الصیام بعد رمضان شهر القدر المحرم - فاضترین روزه ها بعد از روزه رمضان روزه
 محرم است که محرم است یعنی میگویند که محرم را با محرم روز عاشور است که فای دی اعظم است و مؤید آن است حدیث

آینده از ابن عباس و اضافت برای تشریف است نه برای تنقیص و اگر تمام محرم مراد از محل استفسار شود که چون ماه محرم افضل و اشرف بود چرا در ماه شعبان تمام یا اکثر روزه می داشتند و محرم جواب داده می شود که شاید فضل آن در آخر ظاهر شد یا از صوم ماه محرم مانعی پیدای شد - و افضل الصلوة بعد الفریضة صلوة الیل - و فاضلترین نمازها بعد از نماز فرض نماز شب است که نماز تجمید است افضلیت آن از حیثیت تاب و مشقت و وجود اخلاص و اتمام فضیلت سنن و رواقب باتمیستی که در آنهاست چنانکه در مذہب خفیه و اکثر شافعیه است از جهت تا که منافات بآن ندارد و در بیان ترتیب نوافل در وایب در افضلیت تفصیل در شرح مذکور است - رواه مسلم - و عن ابن عباس - قال ما رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یحرم صیام یوم من فیه علی غیره الا یوم عاشوراء - گفت ابن عباس ندیدم من آنحضرت را که طلب می کرد روزه روزی را که افضل میدان آن روز را یا صوم آن روز را بر غیر روزی مگر این روز را که روز عاشوراء است - و در اکثر شهر و مگر صوم این شهر را یعنی شهر رمضان و تحریمی قصد کردند و طلب کردند چنانکه که امری است یعنی سزاوارت و ترسنت در غالب نین و عاشورا نام روز ویم از محرم است و بعضی توهم کرده که نام روز نهم است و این خطاست و وجه توهم و تخطیه هر دو در شرح مذکور است و گفته اند که افضلیت روز عاشورا یعنی بر نعم ابن عباس است که وی از حال و مقال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این چنین فرمود و دریافت و الا روز عرفه افضل از یوم عاشورا است بلکه از سائر ایام غیر جمعه که در افضلیت روز عرفه و جمعه از یکدیگر اختلاف است و تحقیق دارد شده است که صوم عاشورا برابر صوم یک سال و صوم عرفه سجد و سال است متفق علیه - و عن حماد بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم عاشورا و امر بصیامه - و هم از ابن عباس که گفت نه گاهی که روزه داشت آن حضرت روز عاشورا و امر کرد مردم را بر روزه داشتن روز عاشورا - قالوا گفتند اصحاب - یا رسول اللہ انہ یوم یعظم الیہود والنصارى - بدرستی که روز عاشورا روزیست که بزرگ میدارند اورا یهود و نصاری - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لکن نقبت الی قابل لا صوم الناس - اگر باینده مانند ما سال آئینده سہرانیہ روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشورا و این ظاهر ترست از برای اظهار مخالفت باهل کتاب پس باقی نماند آن حضرت تا سال آئینده بلکه دفعات یافت در ربیع الاول ہنہی سال پس صوم یوم تاسع سنت باشد اگر چه روزه نداشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جهت صحت غرم آن حضرت بران و مراتب صوم محرم سه است و افضل آن است که روزه دارد روز نهم دوم و یازدہم و نین آئینده است در حدیث احمد و بنار از ابن عباس و دوم نهم و دہم سوم و ہم تہار و ہ سنہم و عن ام الفضل بنت الحارث - روايت است از ام الفضل بنت الحارث - کہ امر آجہ عباس است و نام اولیا بہ است و خواہر ام المومنین سیمہ است و ام عبد اللہ بن عباس نیز بہت مشہور بام الفضل شد

عمر بن الخطاب گفت عمر بن الخطاب گفت که چگونه است حال کسی که روزه دارد و در روزگار همیشه - قال لاصحابه ولا تفرحوا
 آنحضرت نه روزه داشت آن کس روزه نگذاشت که دو قال لم یعم ولم یطهر شک را ویت اما عدم افطار خود طاعت است و در توجیه عدم صوم
 خلیلان کرده اند بعضی گفته اند که از جهت مخالفت و گفتند که وجوب نقص اجابت بر صوم بعضی گفته اند از جهت استلزام آن صوم ایام نیست
 و بعضی گفته اند از جهت زیان روزه شدن شخص به آن مشقت و القای نفس در تامل و عجز از جهاد و ادای حقوق
 دیگر و باین توجیهات مخصوص میگردد و نهی بکسیکه افطار نکند در ایام منهیه و بکسیکه تفرگردد و وضعیف نشود و لهذا
 جماعته از آنکه سبوح از آن روزه اند مگر کسی را که حالتش خلان آن بود و استلال کرد و اندر آنکه محکی است از بعضی صحابه
 مثل ابی طلحه انصاری و حمزه بن عمرو سلمی و آن حضرت معنی الله علیه و سلم نیز تفرگرفت ایشان را بدان و قبول است
 از بسیاری از ائمه و جز ایشان و بعضی گفته اند که معنی و می آنست که کسی را عادت کرد و نخواست بآن را میگوید
 کلفت و مشقت که مدارا بر او واجب است که مقصود از شریعت صوم است و این وجه برعکس آنست که افاده کرده
 و بعد اول از وقوع در کلفت و مشقت و الله اعلم - قال - گفت عمر - کیف من یصوم یومین و یفطر یوما چگونه است
 حال کسی که روزه دارد و در روز و افطار کند یک روزه - قال - گفت آن حضرت - و یطیق ذلک احدی یا طاعت
 دارد آن را هیچ بیک که این نیز دشوار است و مشقت تمام دارد و مقصود و در انداختن این است از قبول
 و در فدا این کلام ظاهر میشود که سبب در عدم قبول صوم دوام همین وقوع در مشقت و کلفت است - قال -
 گفت عمر - کیف من یصوم یوما و یفطر یوما چگونه است حال کسی که روزه دارد و روزی و افطار کند روزی و دیگر
 قال گفت آنحضرت ذلک صوم دو و این روزه و نوبت علیه اسلام که یک روز روزه میداشت و یک روز افطار می کرد و این فطری
 و کمالی دارد که در نوعی از توسط و اعتدال است و لیکن این تشریحی دارد و چنانکه سابق حدیث بدان شمرست - قال - گفت عمر -
 کیف من یصوم یوما و یفطر یومین چگونه است حال کسی که روزه دارد و یک روز و افطار کند دو روز - قال - گفت آنحضرت - و در وقت
 انی طوقت ذلک و سوت میدارم من که طاقت و قوت داده شوم آن را و مانع نیاید مرا از آن حقوق و مصالح و درین عبارت اشارت
 است که این و طاقت طبیعت من نیست مگر آنکه حق تعالی طاقت و قوت دهد مرا بر این و عرض تبعید و در این قسمت نیز تم قال
 رسول الله پیغمبر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثلث من کل شهر رمضان الی رمضان پس است یا اولی و ایق است سه روزه از سه راه
 و رمضان تا رمضان دیگر و ذکر الی رمضان سه افاده دوام و استمرار آن است و ایست با آنکه گویا روزه متصل است همیشه چنانکه
 فرمود - فمذا صیام الله بکله پس این است روزه تمام روزگار همیشه - و صیام یوم عرفة حسب علی الله ان کیف السنة التي قبله
 السنة التي بعده - و روزه روز عرفه را نیز در ثواب چشم و امم مقدر فضل خدا که گفته اند که سالی که پیش از سوت یعنی پیش از گناهان
 که در آن سال کرده است و بکفر کند گناه سالی را که بعد از سوت باین معنی که نگاه دارد از گناهان در دو سه
 یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود - و صیام یوم عاشوراء حسب علی الله ان کیف السنة التي قبله

و روز عاشورا چشم دارم که گفتم که گناهان ساله را که پیش از وصت و گفته اند که عزت و فضیلت موسم غزوه را بر موسم عاشورا بجهت آنست که در آن روز پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام
 و در آن روز عیسی علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و سلم عن صوم الاثنین و در آن روزی فتاده است که بر سید
 شریف غزوه صلی الله علیه و سلم از سوره روز و شبانه فقال فیما ولدت پس گفت آن حضرت در روز و شبانه
 لایق شده ام من و فیما انزل علی و در روز و شبانه فرستاده شده است و می بر من احوال دار
 که سوالی از سبب روزه داشتن آن حضرت باشد روز و شبانه یا از سبب استحباب روزه داشتن است
 و درین روز بر هر تقدیر سبب آن شکرانه نعمت وجود آن حضرت و وجود دین و شریعت است و رواه مسلم
 و عن معاویه الحد و غیره آنها کلمات عایشه اکان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم من کل شهر ثلثه ايام
 روایت است از معاویه که وی بر سید عایشه را آیا بود آن حضرت که روزه میداشت از هر ماه سه روز قالته نعم
 گفت عایشه آری میگویی معاویه - صحت رواه من ای ایام الشهر کان یصوم پس گفت من عایشه را از کدام روزها
 ماه سه روزه میداشت - تعالت گفت عایشه لم یکن یبالی من ای ایام الشهر یصوم - بخود آن حضرت که باک میداشت
 از کدام روزهای ماه سه روزه میداشت - رواه مسلم - ازین حدیث معلوم می شود که سه روزه داشتن از هر ماه
 در هر سه روز که باشد کفایت می کند و تعبد بنسب و هم و چهار و هم و پانزدهم نیست و لیکن اکثر احادیث و آثار و در آن
 واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طریق دیگر در صوم سه روز از هر ماه نیز از سلف منقول است
 مجموع اقوال و است و شرح آنها بیان کرده ام - رواه مسلم - و عن ابی ایوب الانصاری - یحیی
 بن زکریا و نزول آن حضرت صلی الله علیه و سلم در آن برای هجرت در منزل و سه روزی آمده است
 انه حدثه که وی حدیث کرد و راوی خود را یا حدیث کرد و حدیث را که این حدیث آن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال من صام رمضان ثم اتبعه سبعمائة شوال - گفت آن حضرت که یک روزه دارد در رمضان را پس تا شوال که روزه
 آن را شش روزه را از شوال - کان کسایم الدهر کاه - باشد بخور روزه روزگار همیشه - رواه مسلم - و عن
 ابی سعید الخدری - قال نبی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن صوم یوم النحر و النحر یعنی که در آن وقت
 از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید تران است این تنقیح علیه است میان آن روز و اکثر اشیاء
 نذر نیز روانیت و نذر ماند جانزست و قصا کرده شود در روز دیگر تنقیح علیه و عیسی علیه و سلم قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم لا یوم فی یومین الفطر و الاضحی نیست روزه در روز یکی روز عید فطر و دیگر روز عید الاضحی
 که عید نحر است در حقیقت نذر روزه در روزی روزه داشتن در روزی نیست و تحقیق فی اصول الفقه تنقیح علیه
 و عن نبیته یضم نون و یفتح موحده و سکون تخانیه و شبین معمر - الهذلی - یضم و یفتح و ال مجنون و نبیته

بن بر که ابن الیاس صحابی است اورا منبشیه انجیر میگویند - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام التشریق ایام
اکل وشراب - روزهای تشریق که در روز است بعد از روز عید یا زدهم و دوازدهم و سیزدهم - روزهای خوردن و
نوشیدن است و آنها را ایام ضیافه الله نیز میگویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است که در این ایام میکنند
و نیز فوج بدری در وقت طلوع آفتاب می کنند - و ذکر الله - و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل و شراب غافل از ذکر
خدا نباشند چنانکه در قرآن فرموده و ذکر الله فی ایام معدودات و ذکر خدا را در این ایام تفسیر کرده اند به تکیه بر این
ناز فرض و نزد و سجده و روزه و غیره چنانکه در کتاب الحج باید - رواه مسلم - و عن ابی هریره -
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة - روزه ندارد یکی از شما در جمعه - الا ان یصوم
قبله او یصوم بعده - مگر آنکه روزه دارد پیش از روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روز جمعه روزه ندارد
بلکه روزه دیگری که روز پیشینه باشد یا روز شنبه با وی ضم کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهتر است - متفق علیه -
و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحضروا الجمعة بقیام من بین الیالی - مخصوص نگردانید
شب جمعه را به شب خیر از میان شبها - و لا تحضروا یوم الجمعة بقیام من بین الایام - و مخصوص نه گردانید
روز جمعه را بر روزه داشتن از میان روزها - الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم - مگر آنکه باشد روز جمعه در روز
که روزه می دارد یکی از شما بتدریج عادت چنانکه روز دهم یا یازدهم مثلاً عادت کرد و نذر کرده است اتفاقاً روز
جمعه در آن تاریخ واقع شده باین عذر تنها روز جمعه روزه داشتن منع نیست - رواه مسلم - بدانکه در نهی از پیام
یوم جمعاً حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علما اقوال است و ذکر آن موجب تطویل و در شرح استیفای آن
کرده شده است و اقرب وجه آنست که گفته اند که در انفراد جمعه بصوم مشابهاست به یهود و نصاری
که روزی مدین را تعظیم می کنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم
الاحد را چنانچه در شرع از تعظیم و تخصیص وی واقع شده است آن ثابت است و موسم آن معنی نیست اما از
پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد و کذا قالوا گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که
در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نجات الهی غراسمه باشد و وقت را مخصوص ساختن
و در اوقات دیگر معطل بودن چیز نیست و این معنی شبی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر است که لا
علی التفتن فافهم و الله اعلم و از امام مالک نقل کرده اند که در مورد ما گفته است نه شنیدم من هیچ احدی از اهل علم
و فقه از آنها که اقتدا با ایشان توان کرد که نمی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها و بدیم بعضی از ایشان را که روزه
جمعه تنها روزه می داشت و بدان تحریمی میگرد و شیخ محی الدین نووی گفته این که مالک گفته است برای اوست
در ای غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم است بر رای او و رای غیر او و تحقیق ثابت شده است و نهی از

و انجیس - بود آن حضرت که روزه می داشت روز دوشنبه و پنجشنبه - رواه الترمذی و النسائی - و عن ابی هریره
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض الاعمال يوم الاثنين و انجیس - عرض کرده میشوند اعمال بندگان
در روز گاه غنایا بر نویسندگان اعمال از ملائکه روز دوشنبه و پنجشنبه علما را خود هر روز و شب می برند تا بد که
عرض درین روز روزه میکرده باشند یا هر روز عرض میکنند و درین روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز میگردانند
باشند مجدداً و مقصد از جهت آنکه در صحتی که خبر دست تعالی نمیداند چنانکه عرض اعمال در شب نصف شبان مثل
این گفته اند - فاحسب ان یعرض علی و انما هم - پس چو دست میدارم که عرض کرده شود عمل من در حالی که من
روزه دار باشم سبب روزه داشتن و دوشنبه و پنجشنبه این است و از برای روزه و دوشنبه سبب دیگر نیز روز
فصل اول در حدیثی که از قتاده معلوم شد که در وقت قضا و اختیار صوم از جهت فضل اوست یا از جهت آنکه معلوم نیست
که در کدام ساعت میگذرانند و صوم مستحب چهارست و یا از جهت آنکه وی جمیع میشود با دیگر علما - رواه الترمذی
و عن ابی ذر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا ذر اذا صمت من الشهر ثلثة ايام - ای ابو ذر چون
خواهی که روزه داری از هر ماه سه روز هفتم ثلث عشره و رابع عشره و خمس عشره پس روزه دار سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم که آنرا ایام بغنی گویند یعنی روزی که شبهای آنرا روشن اند سابقاً معلوم شد که هر سه روز که روزه
دار و رواست و لیکن درین سه روز فصل است و روایات در وی اکثر و بعضی آثار در ایام سواد یعنی روزی که
که شبهای آنرا سیاه است بیت و نهم و بیت و هشتم و بیت و نهم باشد نیز آمده است - رواه الترمذی
و النسائی - و عن عبد الله بن مسعود قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من عرفة کل شهر ثلثة ايام
بود آنحضرت که روزه می داشت بعضی اعیان از اول ماه سه روز - و قلما کان یفطر یوم الجمعة - و اندکی بود که فطر
میکرد و در جمیع ظاهر این حدیث مطلق است که روز جمعه تنها ماز باشد یا بار و دیگر فافهم - رواه الترمذی
و النسائی و رواه ابو داود و الی ثلثة ايام - روایت کردند تمام این حدیث را ترمذی و نسائی و روایت کرد
آن را ابو داود تا نقطه ثلثه ایام و آخرین حدیث را که قلما کان یفطر یوم الجمعة روایت نکرد و عن عائشة
رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من الشهر السبت و الاحد و الاثنين - گفت
عائشه بود آن حضرت که روزه می داشت و بعضی اعیان از ماهی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه - و من الشهر
الاخر الثلاثاء و الاربعاء و انجیس - و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و شنبه و یکشنبه و دوشنبه و من الشهر
اکثر است و از چهارشنبه تا چهارشنبه - رواه الترمذی و عن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا صر فی ان اصوم ثلثة ايام من کل شهر - گفت ام سلمه که بود آن حضرت که امر میکردم که روزه دارم سه روز
از هر ماه - اولها الاثنين و انجیس - اول آن سه روز یوم الاثنين بود تا ثلث و از چهار یوم انجیس بود و یا

در راه خدا جلیل القدر بنیادین النار خندقا - میگردد اند خدای تعالی میان وی و میان آتش خندق - گماشت
 و الارض - بقدر مسافتی که میان آسمان و زمین است مقصود میباشد است و این المانع است از آنچه در حدیث
 ابی سعید خدری - گذشت بعد از آنکه در هر من النار سبعین خریفا و خندق گوی که گرد باره شهر میکنند عرب کنند
 ر واه الترمذی - و عن عمار بن مسعود - اختلاف کرده شد در صحبت وی بعضی او را در صحابه ذکر کرده اند و بعضی را
 تابعین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعنیت ال바ردة الصوم فی الشتاء - فرموده روزه داشتن
 در زمستان لعنیت بارده است که کنایت است از حصول وی بی تعب و مشقت - ر واه احمد و الترمذی و قال هذا
 حدیث مرسل و گفته است ترمذی این حدیث مرسل است این قول ترمذی بنی بر بودن وی تا بنی مذ صحابی -
 و ذکر حدیث ابی هریره - و ذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در اول اوست این لفظ - ما من ایام احب
 الی الله فی باب الاصححة - و باب افعیه انه براسه بیان فضیلت عشرة ذی الحجة و عمل و ران -
 الفصل الثالث - عن ابن عباس - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدينة فوجد اليهود یوم
 یوم عاشورا - گفت ابن عباس که آن حضرت قدم آورد مدینه را پس یافت یهود را روزه دارنده روز عاشورا -
 فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم ما هذا الیوم الذی تصومونه حیثیت این
 روز که روزه میدارید شما - فقالوا هذا یوم عظیم - پس گفتند یهود این روزی بزرگ است - یی الله فیه موسی و قوم
 رسد گاری داده است خدای تعالی در و س موسی را علیه السلام قوم او را - و غرق فرعون و قومه - و غرق
 کرده است فرعون را و قوم او را غرق بفتح را - و مشدود و کبیر را - و خنقه نیر و ایت است و برین وجه فرعون
 مرفوع است یعنی غرق شده فرعون - فصامه موسی شکر - پس روزه داشت موسی بجهت شکرانه این نعمت
 بجزیة صومه - پس ما روزه می داریم بجهت موسی و شکر - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فحقن اقل وادی موسی منکم - پس ما سزاوارتر و نزدیک تریم موسی از شما و درین عبارت اشارت است بآنکه
 ماکه روزه می داریم موافقت موسی نه بجهت موافقت شما - فصامه رسول الله صلی الله علیه وسلم روزه داشت و در عاشورا
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و امر بصیام - و امر کرد صحابه را بر روزه داشتن این روز اینها اشکال می آید
 که خبر بود در دیانات غیر مقبول است پس چگونه عمل کرد آن حضرت بخبر ایشان چه اشک آنکه شاید که ظاهر شد
 صدق این خبر بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخواهد یا بخواهد جماعت دیگر که مسلمان بودند از یهود مثل عبد الله بن
 سلام و خبزی از علمای ایشان یا وحی شد بعد از خبر ایشان یتفق علیه - و عن احم سلمه رضی الله عنهما
 قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم یوم السبت و یوم الاحد - گفت ام سلمه بود آن حضرت که روزه میداد
 روز شنبه و یکشنبه را - اکثر الیوم من الایام - بیشتر از آنچه روزه می داشت از روزهای دیگر و بقول -

و می گفت آنحضرت در سبب روزه داشتن این روز را - آنها یوما بعد از شش کین - بدستیکه این روز شنبه و یکشنبه و روز عید اند و شکرگاه است
 و نسائا احبابان افشاء الفهم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را و او بشیر کان کافر اند که بود و نصاری باشند و گویند که
 یت پرستی نمی پراشان راه یافته بود و بت پرستی نصاری و یهود خود را مشخص بود چون روز عید ایشان است روزه نمیدارند پس
 در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و تمیز این کلام و حدیث عبد الله بن بسر گذشت - روه احمد - و چون جابر
 بن عمره قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یا عمر یصیام یوم عاشوراء - روایت است از جابر بن عمر که صحابی است و خواهر زاده -
 سعید بن ابی وقاص است گفت بود آن حضرت که میفرمود بر روزه داشتن روز عاشورا - و یحیی بن علی - و یبراهیم بن ابی ابراهیم - و یحیی بن
 عسکرة و نگاه میداشت و رعایت میکرد و احوال را با بوی عطی و صیحت و وصیت میکرد بر روزه روز عاشورا و حضور این روز
 فلما فرض رمضان لم یأمرنا لم شایعه - پس وقتی که فرض کرده شد در رمضان نه امر میکرد و ما را بدان و نه نهی میکرد و ما را
 ایزان - و لم یأمرنا بحله - و تعاد بنیکه و ما را نزد حضور این روز - روه مسلم - و یحیی بن جعفره قال اربع
 لم یکن یدعی عن النبی - گفت جعفره با فضیلت اندک بود که ترک و بدان را پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی از سخن
 مکرده اند صیام عاشور - روزه عاشور - و العشر - و روزه و بهر ذی الحجه یعنی نه روز از آن - و ثلثه ایام من
 کل شهر - و روزه سه روز از هر ماه - در کتان قبل الفجر - و دو رکعت سنت پیش نماز با دو رکعت فجر چه قدر
 مؤکده است روزه این روز را نیز قرینه آن ساخت تا معلوم گردد و قوت تأکید آن - روه النسائی و یحیی
 ابن عباس - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یفطر ایام البیض فی حضره و لا سفر - بود آن حضرت
 که افطار نمی کرد و روزهای ایام بیض را نه در حضر و نه در سفر این حدیث نیز دلالت بر کمال اهتمام و تأکید این روز را
 و روه النسائی - و یحیی بن عمر - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل شئی زکوة - مرید خیر
 از نعمتهای آتی زکوة است موجب شکرست و معارف و شرع اطلاق زکوة است بر زکوة مال - و زکوة الجاهل
 و زکوة بدن و وجود و محبت و عافیت وی روزه است گویا که جوع و عطش و ترک شهوت صرف می کند چیزی را
 از بدن بر سوی درگاه عزت وی و بهر بوی چنانکه چیزی از مال صرف می کند و میدهد به روه ابن ماجه - و یحیی
 ابن النبی صلی الله علیه و سلم کان الصیوم الاثین و الخمس - و هم از ابی هریره روایت است که آن حضرت بود
 که روزه می داشت در روز و شب و شبیه و شبیه - پس گفته شد - یا رسول الله انک تصوم الاثین و الخمس
 بدستی که تو روزه میداری و شبیه و شبیه را - فقال ان یوم الاثین و الخمس یعنی آنکه تصوم الاثین و الخمس
 آن حضرت بدستیکه روز و شب و شبیه و شبیه می خورد و خدای تعالی مرید مسلمان را یعنی روزه می و ارم به سبب
 بزرگی این و در روز و شب و شبیه و شبیه و شبیه - الا اذا باجرین سی بخشد همه را که و قطع کنندگان
 هم را و کله ذالانده است - یقول و عها حتی یصلی - میگوید خدای تعالی هر کسی را که سوال مغفرت کند مرا از

از ملک و بشیر بگذاشتن ایشان را و مطالب مغفرت ایشان آنکه اتفاق نمایند میان یک دیگر و صلح کنند و بعضی احادیث
 آنرا کلا و در بعضی نظرها و از انظار بعضی اعمال به لفظ صحیح آمده - رواه احمد و ابن ماجه و عثمان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و سلم من صام یوما ابتغاه وجه الله کسی که روزه در روزی بجهت طلب کفایت رزق و رعایای وی قضا
 بعد از آنکه من جهتم - و در دیگر روایات و از روایح دیگر غریب طایفه - مانند روزی شایع شده که در روز
 قسح - در حالی که آن شایع چوזה است - حتی بات سیرا تا آنکه بسیر در غایت پیری عمر شایع در آنست در تمام
 عمر که بسیر و قیاس باید کرد که چه تعداد ساعت قطع خواهد کرد - در ۱۱۱ احمد و روزی البیہقی و غیره و ابان عمر
 بن نفیس - بحالی است از اهل کوفه

باب در تمهیدات و تحقیقات ابواب سابقه متعلقه بصوم نفل و نقص و کما و قضای آن
الفصل الاول - من عایشه - رضی الله عنها قالته و صل الله علیها - گفت عایشه در آمد به من پیشتر بی آنکه عایشه
ذات یوم - روزی فقال اهل عندهم شئ - پس گفت آن حضرت آیا هست نزد شما چیزی یعنی از طعام - قتلنا لا -
پس گفتیم ما نیست نزد ما چیزی - فقال فانی اذا صائم - پس گفت آن حضرت پس من الفیون روزی و ارم
یعنی نیست روزه کردم از اینجا معلوم میشود که نیت نفل و نماز جائز است و همین است در باب ما و این قاضی
امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمّه و دیگر قائل اند که واجب است نیت از شب چنانکه در روایت
چنانچه گذشت در باب بعد از باب رویه الملل - ثم اتانا یوما آخر - پیشتر آن حضرت نزد ما روزه دیگر نیت
که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمد و پرسید - قتلنا - پس گفتیم ما - یا وانی
امدی لنا حیث - فرستاده شده است برای ما حیث نفع حارمله و سکون نختانیه و آنرا حسین و ملکه و این است
که ساخته میشود از قوت و روغن و گاهی بجای قرینت آرد یا سلق اندازند و حیث و اصل یعنی خلد
و مخرج است - فقال ارنید - پس گفت آن حضرت بعایشه بنامه ایس را که چگونه است بیا و در روز و سینه قرینه
نزدیک گردان آنرا - فلقد اصحبت صائما - پس هر آنیه تحقیق میج کرده ام من روزه دار یعنی بهر خاسته ام بهر
روزه - فاکل - پس خورد آن حضرت و از اینجا معلوم میشود که افطار صوم طهر جائز است به عذر و برین اند اکثر
علما و امام ابو حنیفه و اصحاب وی بر آنند که واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار بکسر یا عذرت و مانند
آن زیرا که این ابطال عمل است و ابطال عمل منعی عنه است از جهت قول وی سبحانه و لا یطو اعلم و همچنین
هر عملی که مشروع کرده اند است در این لازم دیگر و بهر شیء و اگر نقص کند واجب است قضای آن و در روایتی
جائز است مطلقا زیرا که قضا خلف اوست پس مالی نیست به نقص آن و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف است
و نزد مالک قضا کند اگر بعد از نقص کرده است و این بحث در حدیث زهری از عروه منشرح گردیده است

و محسن آنس - رضی الله عنه قال دخل النبي - وراثة نبيه صلى الله عليه وسلم على ام سليم - بوم سليمان بن مسكين كه باور فس است
فاتة تجر ومن پس آوردم سلیم نزد آنحضرت خرمایه روغن - فقال اعیدوا سمکونی سقاء ما پس گفت آکن حضرت
باشد که روانید روغن خود را در مشک که روغن و روی بود روغن غسل را در آنجا اکثر و مشک می اندازند و در کرم
فی دغلة - و باز گردانید خرمای خود را در ظرف خرباشه خالی صام - زیرا که بعد ستیکه من روزه دارم اینجا خوردن که عذر
بود و راهی خاص بخوردی بود تواند که بعد از ابل باشد یا نه اینست و عدم افطار سه تا ثبات بدان ندارد ششم تمام ای ناچه بین لبتیا
پسته اری تار و رفت آنحضرت بجانی از خانه فصلی غیر الکتبه تبیس پس بگذران روز نماز غیر فریضه را - قدر عالم سلیم و اهل بیتا
پس دعا کرد ام سلیم را و اهل خانه او را گویا دعای از برای جبر کسی خاطر وی باشد که روزه نخورد و نیز عادت شرعی
بود که چون در خانه کسی می درآمد نمازی گذاردند و برای وی دعای کردند - و رواه البخاری و عن ابی هریره
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دعى احدکم الى طعام وجوه صائم - چون خوانده شود یکی از شما به سوی
طعامی و حال آنکه وی روزه دار است - فليصل الي صائم سپس باید که گوید که من روزه دارم یعنی افطار نه کند
گفتن این سخن نبیان کلامی است که گذشت و فصل اول از کتاب صوم - و فی روایت - و در شرایطی اینچنین
آمده است که قال - گفت آن حضرت از ادبی احمد کم فلیجب - وقتی که دعوت کرده شود یکی از شما به طعام پس
باید که اجابت کند دعوت را و برود و فان کان صائما فليصل - پس اگر باشد روزه دار پس باید که نماز
کند یا دعا کند - وان کان مفطر فليطعم - و اگر باشد زحیر صائم پس باید که بخورد و رواه مسلم

الفصل الثانی - عن ام بانی رضی اللہ عنہا قالت لما کان یوم النحر - گفت ام بانی وقتیکہ شد روز فتح
یعنی فتح مکہ - تجارت فاطمہ نجابت علی دیار رسول اللہ - آمد فاطمہ زہرا پس نشست بر جانب چپ پیغمبر خدا -
صلی اللہ علیہ وسلم و ام بانی عن یمنہ - نشست ام بانی یعنی ششمین من جانب راست آن حضرت - تجارت الولیدہ
بابا رقیہ شراب پس آورد و خانہ را دآوندہ را کہ در وی چیزے از طبع نوشیدنی بود آب یا خزان - فنا و لبتہ -
پس داد و ولیدہ آن انا آن حضرت را شراب منہ پس نوشید آن حضرت اذان شراب - ثم ناولام بانی
پیشتر داد آن حضرت انا را بام بانی - فترت منہ - پس نوشید ام بانی اذان شراب - فقالت - پس گفت ام بانی -
یا رسول اللہ لقد افطرت و کنت صائمہ - ہر آئینہ تحقیق افطار کردم و بودم من روزہ دار و در روایتی آمد
کہ گفت گناہ کردم پس طلب آمرزش کن سہای من - فقال - پس گفت آن حضرت یعنی بام بانی - اکت
تقصیرین شینا - آیا بودی تو کہ قضا سیکردی چیزے را از روزہ یعنی این روزہ قضا بود از رمضان
یا نہ - قالت لا - گفت ام بانی قضا نمی کردم چیزے را - قال فلا یفرک - گفت آنحضرت پس زیان نمی کند ترا - ان کل طلوعا
اگر بود روزہ تو روزہ افضل - رواہ ابو داؤد و الترمذی - قال دارقطنی و فی ردایہ لاحمد و الترمذی - نحوہ - و در روایتی طحا

و ترمذی مانند این آمده که در لفظ اختلاف است - و قیسه - و در وی این عبارت است - فقالت - پس گفت ام هانی یارسول الله
ایمانی كنت صائمة - آگاه باش بدرستی که من بودم روزه دار - فقال الصائم المتطوع امیر نفسه - پس گفت آنحضرت
که روزه دار که روزه نفل دارند است حاکم نفس خود است و اختیار او بدست اوست - ان شاء صام وان شاء افطر
اگر خواهد روزه دار و اگر نخواهد افطار کند و در روایتی امین نفسه او امیر نفسه بطریق شک راوی و توریستی گفته
که تا ویش این است که مرا و امیر که افطار کند نظر بر مصلحتی که ظاهر شود و از امور که امیر و این ساخته شده است
بر آن چنانکه کسی که ضیافت می کند قوی را یا فرومی آید بر قوی وی بنید که در ترک افطار و روزه انداختن
مصاحب خود را پس او را می رسد که موافقت کند و مساعدت نماید بر آنچه سبب انس و الفت گردی و جرح و شقت
پس نیست در بین قول و دلیل بر آنکه قضا واجب نیست بعد از التزام خصوصاً که وارد شده است در حدیث ام
رضا چنانکه در حدیث آمده از عائشه بیاید فافهم ما نذاک و در کتب سیر بالفاق روایات آمده است که فتح که در رمضان
بود و برین تقدیر شکل میشود و بدون صوم ام هانی صوم تطوع و در حدیث ام هانی تکلم نیز کرده اند و ترمذی گفته است
که در اسناد وی مقال است و ترمذی گفته که ثابت نیست و در اسناد وی اختلاف کثیر است اشارت کرده بدان
نسائی انتی و در حدیث ام هانی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد
از یوم الفتح اول ایام و سنی نیست بلکه اقامت آن حضرت است و مستمر تا بقای آن قضیه است و در نهان
و نیز روایات در وقت اقامت آن حضرت و در خروج رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمده که تقاضای کند که فتح بعد
در رمضان باشد و الله اعلم - و محسن الزهری - عن عروة عن عائشة قالت كنت انا و حفصة و ام کلثوم - گفت
عائشه بودم من و حفصة روزه دار - ففرض لنا طعام استثنیاه - پس عرض کرده شد و آورده شد برای ما طعامی
که خوش داشتیم آن را - فاكلنا منه - پس خوردیم ما از آن طعام - فقالت حفصة یارسول الله انا كنا صائمات
فرض لنا طعام استثنیاه فاكلنا منه پس گفت حفصة یارسول الله بدرستی که ما بودیم روزه دار پس عرض کرده شد
برای ما طعامی که خوش داشتیم آن را پس خوردیم ما از آن طعام - قال - گفت آنحضرت - اقصیایو ما اخر مکانه
تضا کنید و روزه دیگری بجای آن روز که خوردید این حدیث دلیل قیسه است بر وجوب قضای صوم نفل زیرا که
ظاهر امر وجوب است و شافعی میگوید که امر تقیبه بطریق استحباب است و شاید که آن صوم نذر یا قضا بود و در سبب
نزد ایشان آن است که واجب نیست قضای صوم نفل همچنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر شب نیست که دو
بپذیرد و واجب است قضا و همچنین نزد مالک و نزد ما واجب است قضا مطلقاً و نفل لازم می گردد -
بر شرح و تحقیق فی اصول الفقه - رواه الترمذی و ذکر جماعه من الحفاظ و رواه عن الزهری عن عائشه
و لم يذكر و انما عن عروة و هذا الصحیح - روایت کرد این حدیث را ترمذی و ذکر کرد ترمذی جماعه عن عائشه

حدیث را که روایت کرده اند از هر چه از عایشه بطریق ارسال و ذکر کرده اند در وی عروه را که در روایت سابق
و اسطبل و میان در هر سه و عایشه و گفته است ترندی این که ذکر کرده است عروه را صحیح است و ارسال اینجا
بیشی سقوط را و است از اسناد است بمعنی انقطاع و این نیز مطلق است و مشهور آن است که مرسل حدیث تا بهی
این ذکر صحابی یعنی تابعی کبیر قید کرده اند نیز مطلق است - و رواه ابو داود و عن زبیل مولی عروه - و روایت کرد
ابو داود این حدیث را از زبیل بن یزید و سکن تحتانی که مولای عروه است - عن عروه عن عایشه -
از عروه از عایشه و درین حدیث سخن کرده اند و عن ام کلثوم - یفهم عین تحقیق هم - بنت کعب - یعنی کعب بن
عمرو بن عوف صحابه انصاریه است نام آن فسیب بفتح فون و کسر سین حاضر شده بقیة العقبه را و حاضر شده
غروه احد را همراه روح خود با هم بن زید و رسید بوی یا زده جراحت و حاضر شده بقیة البیوان را بعد از
حاضر شده تمامه باشد را و مجروح شد بیا زده یا و زده جراحت و بریده شد دست وی و ریشی اکتفا نماید
می کند - ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علیها - که آن حضرت در آمد بروی - فدخلت له بطعام - پس طلبید
و سه برای حضرت طعامی را - فقال لکالی - پس گفت آنحضرت مرا و را بخور - فقالت انی صائمه - پس گفت و
که من روزه دارم - فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان الصائم اذا اکل غنمه فعلت علیه الملائکه
حتی یفرغوا - بدرستی که سزده و از چون خورده می شود نزد وی دعای کند و درود و رحمت می فرستند بر روزه
فرشتگان تا آنکه فایز شوند از خوردن پس حضرت او را بر نا خوردن تفریر کرد و شدت کرد و بشارت داد و امر
باجتناب بر وفای هم - رواه اند و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی -

الفصل الثالث - عن حمیریه - یفهم مراده رضی الله عنه صحابی مشهور است سلمی سہمی سماعی جمیله دارد
در حضرت نبوت و بعد از وی صلی الله علیه وسلم که در عهد خلفای راشدین و بود در حرب جمل و صفین باطلی
مرغزی و قبر و سه و مشهور است نیز - و تیرک به - قال - گفت بریده - و حل بلال علی رسول الله و آید بلال
بر پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم و پیغمبر وی - و آنحضرت طعام چاشت میخورد - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اندر بلال - حاضر شو طعام را ای بلال غذا بفتح عین معج و دال هم طعام چاشت - قال لی
ایا تم - گفت بلال که من روزه دارم - یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم
تا آنکه شوق و فضل رزق بلال فی الخیمه - پیغمبرم رزق خود را و زیادت رزق بلال در پشت است شجرت بلال ان الصائم
در آن روزش میخورد و این مشهور و ارمی و میدانی ای بلال که روزه دار هیچ می کند استخوانهای وی - و پیغمبر الملائکه
در آن روزش میخوردند و در فرشتگان سا اکل غنمه - ما دام که خورده شود و نزد وی - رواه البیهقی فی شعب الایمان

باب لیلة القدر

لیلة القدر را لیلة القدر از آن رو گویند که تقدیر کرده میشود و روی از راق و نوشته میشود و قضا کرده میشود و آجال و احکام که درین سال بوقوعی آید و قدر باین معنی به سکون و ال نیز آمده است اگر چه مشهور است که یک و ال است و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زیاده است بر آنچه در غیر اوست و بدانکه اختلاف اقوال در تعیین این شب بسیار است اکثر احادیث در آنند که در رمضان است خصوصاً در او تا عشره اخیره و در شب بنیت و نیت و در قولی وی و اوست و تمام سال و تنقل و تحول میشود و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه دانسته و گفته که قاضی خان و ابو بکر ازین از علمای حنفیه این قول را حکایت کرده اند و گفته اند که این از ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه و جز ایشان مرویست انتهى و شیخ ابن الهمام روح الله رحمه گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است ولیکن در یافیه میشود که در کدام شب است پس گاهی متقدم میشود و گاهی متاخر و همچنین منقول است از صاحبیه ولیکن متعین است نزد ایشان متقدم و متاخر نمیشود و در فتاوی قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که وی تحول میشود در سال و در رمضان میباشد و در غیر رمضان و جواب داده است ابو حنیفه از او که دلالت دارند بر بودن او در عشره اخیره از رمضان با آنکه مراد رمضان است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را در آن جست و طلب نموده و سیاق حدیث دلالت می کند بر آنکه یک تامل میکند طرق احادیث را و الفاظ آنرا برین معنی اتمی گفت کاتب حروف بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین عفا الله عنه که این قول اقرب است بطبیق اقوال و جمیع آن و گفته اند که حکمت در اخفای آن آنست که نام مردم جدی و اجتهادی کنند و طاعت و اتکاف و عتقا نکنند بر آن و گفته اند که هر که اجتماع کند و بیداری شب یک سال تمام در یابد آنرا انشاء الله تعالی درین معنی گفته است هر گفته است من لم یعرف قدر الله لم یعرف لیلة القدر و بعضی از علما گفته اند که آن را علامت و امارت است و استنباط کرده اند آنرا از احادیث و آثار و در یافته اند بعضی از آنها و از باب کشف از اهل بصائر و ابصار آنرا و امام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هر کسی آنست که کشف کرده بشود بر وی چیزی از عالم ملکوت و طریقه از قوی نقل کرده است که در ختان و در آن شب سجده کنند و بزمین افتند باز بنات خود باز گردند و سجده کنند در سه هر چه بپوشی در فضا اوقات از طریق او را می از عبیده ابن ابی لبابه روایت کرده که آبای شوز در آن شب شیرین گرد و در ابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است از طریق زهره بن عبیدانند این روایت نموده و در آن شب ساطع میشود و نوار حتی در اماکن مظلمه و جایهای تاریک و شنیده میشود و سلام و خطاب از ملائکه و جنات آنست که شرط نیست در دریافت آن شب باشد این امور بسیار است که در یابد آن شب را

و متاسفانه ازین امور چیزی نرسیده و رواست که دو کس در یکی باشند و آن شب را هر دو در یابند و برای یکی ازین چیز پاک شدن گردد و دیگری را و احسن آنچه حاصل گردد و در وی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق و حضور و اخلاص است و این اشپای که اوقات سبیل شبهه و مشابهه غوارق عادات محل خطرست و جای شبهه است و تحقیق وارد شده است در احادیث تحریری و ترغیب در زنده داشتن آن شب و مختار آنست که معتبر احیا اکثر لیل است و اگر تمام شب احیا کند و منجر به رض و طلال و اقلال در او ای فراق و سنن موکده نگردد و افضل و اکمل سنت و الا هر مقدار که توفیق قیام یا بد مقصود حاصل است و لایزال است و ای و کان سببه مشکور از زنده داشتن

الفصل الاول - عن عایشة - رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحروا ليلة القدر في الايام

من العشرة الاواخر من رمضان - طلب کنید و بچید و اجتهاد شب قدر را در شبهای طاقی از ده شب اخیر از رمضان که شب بیست و یکم بیست و دوم بیست و پنجم بیست و ششم است که از یکی ازین پنج شب بیرون نخواهد بود و اگر چه بیستم است - رواه البخاری - و عن ابن عمر - رضي الله عنهما قال ان رجلا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم از فایله القدر في المنام - روایت است از ابن عمر که گفت که چند مرد از یاران آن حضرت نموده شدند شب قدر را در خواب - فی سبع الاواخر - در هفت شب اخیر احتمال دارد که مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر ترست و الله اعلم - فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم ای رویا که قدر تو اطاعت - و در بعضی نسخ تو اطاقت - فی السبع الاخر - فرمودی بیستم و می دانم خواب شمارا که بتحقیق موافق افتاده است در هفت شب اخیر - فمن كان متحررا فليتحري السبع الاواخر - پس کسیکه مست طلب کننده شب قدر را پس باید که طلب کند او را در هفت شب اخیر ازینجا معلوم میشود که رویای صالح را اعتبار است و را مورد وجودیه و حق است خصوصا نزد اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد - متفق علیه و عن ابن عباس - رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انتمسوا بالی العشرة الاواخر من رمضان ليلة القدر -

روایت است از ابن عباس که آن حضرت فرمود طلب کنید او را در ده شب اخیر از رمضان یعنی شب قدر را - فی تاسعة و عتیقی - در شب نهم که باقی می ماند مراد شب بیست و نهم است - فی سابعة و عتیقی - در شب هفتم که باقی می ماند مراد شب بیست و هفتم است - فی خامسة و عتیقی - در شب پنجم که باقی می ماند و این موافق است بحد عباده بن الصامت که بیاید یا مراد با سبعة و سابعة و خامسة و سبعة و خامسة چنانکه در حدیث ابی بکر است پس در او تارسی است که واقع می شوند و روزه باقیه از عشرة اخیر آن بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است یا در او تارسی که واقع میشوند در هفت روزه آن سه شب است و در او تارسی واقع در پنج روزه آن دو شب است فافهم - رواه البخاری - و عن ابی سعید الخدری - رضي الله

عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتكف العشر الاول من رمضان - روايت است از ابی سعيد كه آن حضرت مكان
 كرد در ده شب نخستين از رمضان - ثم اعتكف العشر الاوسط - پسترا اعتكاف كرده ده شب ميانه را - فني قبة تركية -
 در خيمه تركي كه نوعي ست از خيمه ها كه خود ديده باشد از خود گفته ميشود آن را بفارسي خرگاه - ثم اطلع - ففتح منزه وسكون
 طاب تخفيف - راسه - پستر بيرون آورد و سر خود را يعني از قبة - فقال اني اعتكف العشر الاول الخمس هذه الليلة -
 پستر گفت آن حضرت بدرستي كه من اعتكاف كردم عشره اول را در حالى كه التماس ميكنم اين شب را يعني شب قدر را
 ثم اعتكف العشر الاوسط - پسترا اعتكاف كردم عشره اوسط را يعني براي التماس اين شب - ثم ايت فقبل لي انما في
 الاواخره پسترا آمده شام من يعني آمد مرا آينده از فرشتگان پس گفته شد مرا كه آن شب در ده شب پيچين است
 فمن كان اعتكف معي - پس كسيكه بود كه اعتكاف كرده بود با من بطلب اين شب - فليعتكف العشر الاخره - پس
 بايد كه اعتكاف كنده شب آخر را شخصيص امر باعتكاف لطالبان آنها كه اعتكاف كرده و طلب نموده بودند پسترا
 انست كه چون طالب و مقفش آن بودند و درنيافتند باز اعتكاف مي كنند تا دريابد و آنها كه طالب نيستند فخرج
 نه بشينند يا نشينند - فقامت ليلة هذه الليلة - پس ب تحقيق نموده شام من اين شب را يعني معين و خواب در
 عشره اخير - ثم السهينا - پسترا فراموش كرد و آينده شده ام آنرا - وقد رايتني اسجدني مار و طين من بهيتمها - و
 تحقيق ديدم خود را در خواب كه سجده ميكنم و آب و گل در وقت صبح آن شب كه در خواب ديدم او را - فالتمسوا
 في العشر الاخره - پس طلب كنند آن شب را در ده شب آخره - والتمسوا فاني كل وتره و طلب كنند او را در هر
 طاق اين شب كه بيرون از اين نيست - قال - گفت راوي فمطرت السماء تلك الليلة - پس بايد آسمان در آن
 شب - وكان المسجد على عريش - و بود سقف مسجد به عرش يعني بر شاخهاي درختان و عرشش ففتح عين ماله و
 كبر را و عين بخر خانه كه از شاخ و برگ درختان ساخته شود چنانكه براي تاكاي سازند و عرش بر چرخه در سايه آن نشينند و سقف
 مسجد در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم از شاخ و برگ درخت خرابو بود - فوكت المسجد پس چكيد سقف مسجد و كوفت چكيد سقف
 خانه از باران فبعثت عيناى رسول الله صلى الله عليه وسلم و يد بر چشم من بنميه خراى صلى الله عليه وسلم و على جبهة اثر المار و الطين - و
 آنكه بر پيشاني آن حضرت اثر آب و گل بود - و من صبيحة احدى وعشرين - و صبح تاسيع بيت و يك اين روايت ثبت است كه
 شب قدر بيت و يك باشد متفق عليه في المعنى واللفظ المسلم - اين حديث متفق عليه است و معني كه معني آن بخاري و مسلم هر دو روايت
 كرده اند و لفظ مسلم راست - اني توكلمه تا قول وى كه اين است فقبل لي انما في العشر الاواخره و الهامى البخارى - و لفظ باقى حديث
 بخارى راست و اين روايت ابى سعيد خدرى بود - و نى روايت عبد الله بن انيس فجمع منزه و فتح فون و سكون عتائيد كه
 صحابى انصاري بزرگ است - قال - گفته است - ليلة ثلث وعشرين - صبح شب بيت و سوم - رواه مسلم بخون - كبري
 و تشديد اين حديث فجمع ماله و فتح موده و سكون تخانينه تابعي گفته است كه جا بيت را در ياقصوشت سال و جا بيت

گذرا بیده و ششست در اسلام و عمر وی حدود بیست سال بود و بعضی گویند که حدود سی و بعضی گفته اند حدود پنجاه از اکابر
 علمای قرأه بوده از اصحاب عبداللہ بن مسعود و ابی بن کعب و عبداللہ بن مسعود از وی چنین از عمر بیست می پرسید
 و ابی بن کعب بوی میگفت ای زرتو بنحو ای که هیچ آیتی از قرآن را ترک ندی مگر آنکه پیری مرا از آن - قال سالک
 ابی بن کعب فقلت ان اخاک عبد اللہ بن مسعود یقول - گفت پرسیدم ابی بن کعب را پس گفت که برادر تو این
 مسعودی گوید - من لقی الحول یعیب لیلة القدر - کسیکه قیام لیل کند سال تمام در وی یا شبی قدر را - فقال
 پس گفت ابی بن کعب رحمه اللہ - رحمت کند این مسعود را خدا می تعالی - اراد ان لا یشکل الناس - میجو اهلان
 عرض وی ازین گفتن آن است که اعتقاد نکنند مردم که چون شب قدر را دریابند بحصول ثواب عظیم بران اعتقاد کنند
 و باقی سال بآرام و آسایش بگذرانند و بعد در محل بنمایند - اما انه قد علم انہا فی رمضان - آگاه باش بدستیک
 ابن مسعود تحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان است - و انہا فی العشر الاخرہ - و تحقیق دانسته است که شب
 قدر در ده اخیر است - و انہا فی لیلة سبع و عشرين - و تحقیق دانسته است که آن شب در بیست و هفتم است و بیست و هفتم
 و بیست و شش است و گویند خور و ابی بن کعب در حالتی که استخوانی کند بینی اشارت کرد بگوید و خیم میکند که - انہا لیلة
 سبع و عشرين کہ شب قدر شب بیست و هفتم است درین حدیث سے گوید کہ فقلت پس گفتم یعنی ابی بن کعب را - بای
 شئی تقول فذلک - بچیز و بکدام دلیل میگوئی تو آنرا - یا ابا اللہ - گفت ابی بن کعب است - قال بالعلمة التي
 اخبرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت بر نشانی که خبر داده است ما را آن حضرت - یا ابا لایة - شک را و نیست که
 بالعلمة گفت یا ابا لایة و سہر و بیک معنی است - انہا تطلع بوشة لا شعاع لها - علامت این است که آفتاب در صبح
 آن شب می برآید و حالتی کہ نیست روشنی مراد را - رواه مسلم - و در روایت احمد آمده کہ می برآید آفتاب مانند
 طشت و ازینجا معلوم میشود کہ ابی بن کعب آن را به نشان گفت نہ نہیں و اگر این نشان در غیر این شب
 یافته شود نیز ممکن است آورده اند کہ عمر رضی اللہ عنہ خواند اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را و پرسید
 ایشان را از شب قدر پس ہر اتفاق کردند کہ در ده اخیر است پس گفت ابن عباس مر عمر را کہ من میبدم
 یا گمان می برم کہ آن شب بیست و ہفتم است کہ می گذرد و یا شب بیست و ہفتم کہ باقی میماند از ده پس گفت عمر از کجا دانستی آنرا
 گفت پدید اگر و خدای تعالی ہفت اسمان را و ہفت زمین را و ہفت روز را و ہفت شب را و ہفت وادی پیدا
 کردہ شدہ است از ہفت اندام و پنجرہ از ہفت و سجدہ میکند بہ ہفت و طواف را ذکر کرد و ہفت را ہم
 و چیزهای دیگر کہ ہفت اند پس گفت عمر بہ تحقیق دریافتی تو چیزے را کہ مانند یاقیم و بعضی از فضلا گفته اند
 کہ خط سے تعالی فکر در لیلۃ القدر را در سورہ انا انزلناہ در سہ جا و این نہ حرف است مجموع آن بیست و ہفت
 حرف است و این و امثال آن امارات طینہ است نہ دلائل قطعیہ و هیچ کس را یقین حاصل نیست در آن و اگر

آن حضرت بودند آن کزده فتنه یقین مرصیه را و اگر کسی آن از صحابه باشد که اعلام کرده شد او را وی نیز ممنوع بود از
 ائمه آن بجهت حکمتی که در اخفای آن است و الله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی پیر
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سوگند داد مرا حضرت را که خبر دهم او را بدان پس در غضب آورد آن حضرت را پس
 فرمود اگر از من می کرد مرا خدای تعالی که خبر میدهم بدان خبر میدهم اوم شمار اگر گویند پس سوگند خوردن ابی بن
 بی است و خبرم کردن وی بدان چه بود و جانش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنابر علی بن طلحه و سوگند
 خوردن بر علی بن طلحه جابر است و موافقه نیست بر آن و همچنین بر گفته است بعلی بن طلحه و گفته و آنچه بخوبی و بدی

و الله اعلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یجهد فی العشر الاواخر الا یجهد
 فی غیره گفت عایشه بود آن حضرت که کوشش می نمود و شقت می کشید و رمل و عشره او آخر رمضان از آنچیزی نمود

غیر عشره او آخر - رواه مسلم - و عنهما - قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل العشره میزد - بود
 آن حضرت چون می درآمد و بکره رمضان محکم می بست از آن خود را کنایت است از اجتهاد و در عبادات زیاد و زیاد
 یکنایت از گوشه گرفتن از زنان - و احیی لیده - و زنده می داشت شب خود را یا زنده می داشت نفس خود را و
 ایثار می کرد می گویند و معنی دارد یا بختی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت و از گی وی و عبادت کردن
 است و آن یا بختی زنده گردانیدن خود است و آن شب چه حیات آدمی در بیداری است خصوصاً عبادت
 و خواب و بخت موت است و بیکار می حکم کرده دار و - و ایقظه الیه - و بیداری گردانیدن اهل خانه خود را تا آنها نیز

عبادت کنند و از سعادت دریانت شب قدر و ممتنانند - متفق علیه -

فصل الثانی - عن عائشة - رضی الله عنها قالت قلت - یارسول الله روایت این

ای لیده القدر را تا قول فیما - خبر دهم مرا اگر بدانم که کدام شب است شب قدر و در یابم آن را چه گویم از ذکر و دعا و آن

قال تولى - گفت آن حضرت بگو این دعا را - اللهم انک عفو رحیم - عفوفا عفت غنی - خدا اوفی و رحیم است که تو عفو کننده

و دوست بیداری عفو را پس عفو کن از من - رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صحیح و عن ابی بکره - قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول التوبوا - روایت است از ابی بکره گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت طلب

کنید آنرا یعنی لیده القدر را - فی تسع و یقین و فی سبع و یقین و فی خمس و یقین - در نه شب که باقی میماند که چهار

است از هفت شبی که باقی میماند که سه شب است یا در پنج شبی که باقی میماند و آن دو شب است چنانکه در حدیث

ابن عباس ذکر کردیم - اولت او آخر لیده - یا بگوید در سه شب که باقی میماند که شب بیست و نهم است یا شب

بیست و نهم است که شب اخیر از رمضان است که عمل آنجا تمام میشود و بنده مستحق اجر میگردد و بعضی گفته اند که فی تسع

یعنی محمول است بر بیست و دوم و فی سبع بر بیست و چهارم و فی خمس محمول است بر بیست و ششم و اولت او

در ششم و آخر میل بر بیت و هم بعضی گفته اند بر پنج قدر بر - رواه الترمذی - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عن لیلۃ القدر گفت ابن عمر پرسید شد آن حضرت از شب قدر - فقال ہی فی کل رمضان پس گفت آن شب در کل رمضان است و این دو وجه احتمال دارد یکی آنکه در هر رمضان است مخصوص بر رمضان و در آن رمضان نیست دوم آنکه در همه ایام رمضان است و مخصوص بر شش ماه او آخر نیست کذا قال الطبری - رواه ابو داود و قال رواه سفیان و شعبه عن ابی اسحق - و گفت ابو داود در روایت کرده است از سفیان ثوری و شعبه از ابی اسحق که از اکابر تابعین است - موقوف علی ابن عمر موقوف بر ابن عمر در پنج گزده بدر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عن عبد الله بن امیس قال قلت - گفت من - یا رسول الله ان لی بادیة اكون فیها - بدر سبک مرا بادیة ایست که بیاضم و ران و انا املی فیها - من نماز نیکوارم و ران بادیة - بعد الله قمری بلیة از راهای بندار المسجید پس امر کن به نشی که فرود آیم در آن شب به سوی این مسجد اشارت کرد به مسجد بشری نبوی صلی الله علیه و سلم گویا قصد می طلبد شب قدر بود فقال - پس گفت آن حضرت - انزل لیلۃ ثلث و عشرين - فرود آ می شب بیست و سوم - قبل ان ینزل کان ابوکلیصغ گفته شد هر پیر او را چگونه بود که میگردید - تو در مسجد - قال کان یدخل المسجد فاصلى العصر - گفت پس در می بود پس من که می در آمد مسجد را چون می گزارد نماز عصر - فلا یخرج منه حاجته - پس بیرون نمی آمد از مسجد برای کاری که منافی با عبادت باشد و بعضی اصول - الا حاجته یعنی بیرون نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت ضروری چنانچه حاجت بشری که متکلف مضطر است بدان - حتی یصلی الصبح فاذا صلی الصبح وجدوا بقیة علی باب المسجد - پس چون میگزارد صبح را می یافت چار وای خود را بر در مسجد - مجلس علیها - پس می نشست بر درابه - و حق بادیة - در پیوست با و به فرود - رواه ابو داود

الفصل الثالث - عن عبادة - ابن الصامت قال خرج النبی صلی الله علیه و سلم لیخیرنا بلیة القدر - گفت عباده بیرون آمد آن حضرت از درون خانه در قیام نمودند و بوی لیلۃ القدر تاخیر دهد ما بلیة القدر - قتاد بن دعلج من المسلمین - پس نزاع نمودند و قیامت کردند بیک دیگر و در روز مسلمانان فقال - پس گفت آن حضرت - فرجت لاخیرکم بلیة القدر - بیرون آمدیم تاخیر دهم شما را به شب قدر که کدام شب است فتلای پس نزاع کردند - فلان و فلان فرقت - پس بر داشتند آن شب و فراموش گردانیدند - هه نقیص آن پیشوای نزاع آنها از اینجا معلوم میشود که نزاع و خصوصیت بیک دیگر شنیع است و سبب حرمان از برکات و خیرات و غایب از ایشان بناحق بود با متجاوز از حد اعتدال - و همی ان یکون خیر الکم - و نیز ویست باشد که این بر داشتن از خاطر تعیین آن و بهم گردانیدن آن بهتر مر شمار که سبب جد و اجتهاد و کثرت تلا و عبادت گردد - فالتمسوا فی التماسه و التماسه پس طلب کنید آنرا در بیست و هم و بیست و نهم

و بیت و نجسم از اینجا معلوم میشود که آن شب که نموده بودند متروک و در میان این سه شب
 بعلبطن که در وقت اعظم روایه البخاری و عمن افس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان لیله القدر
 نزل جبرئیل علی کبکبه من الملائکه - چون میبایست شب قدر فرو می آید جبرئیل و جماعت از فرشتگان و کبکبه نفی
 و فتح جماعت - بیسلون علی کل عید قائم اوقاعه ذکر اقدس - دعای کنند و استغفار نمایند و در وی فرستند
 بر هر بنده که ایستاده است یا نشسته که یاد میکند سر خدا را غرض - خافوا کان یوم عیدیم - پس وقتیکه باشد
 روز عید مسلمان یعنی یوم فطریم یعنی روز فطر ایشان - باپی الله بهم ملائکه - مخافت می کند خدای تعالی و می
 بهنب گان خود فرشتگان خود را که طعن میزدند بر ایشان به عصیان - فبقول - پس میگوید - یا ملائکتی باجرا را جبر
 و فی عمله - ای فرشتگان من چیست پاداش مزدوری که تمام کنست عمل خود را - قالوا ربنا جزاء ان یوفی اجره
 گویند فرشتگان ای پروردگار ما این ست پاداش را که تمام داده شود اجرت وی - فقال ملائکتی عید
 و انانی تقصوا امره فیتعید علیهم پس میگوید پروردگار تعالی ای فرشتگان من غلامان و دایان من گزارند طاقت
 مرا که فرستیدم بر ایشان که روزه رمضان است - ثم خرجوا یحییون الی الله عامه پس بیرون آمدند در حالی که
 بر میدارند آواز خود را به عاریجون بکسر عین و فتح آن - و عزلی و جلالی و کرمی و علوی و ارفقاع مکانی - گویند
 فیلبه و قدرت و بزرگی و جود و بلندی قدر و بلندی مرتبه من - لا یهم - هر آنکه اجابت میکنم و قبول میکنم و دعا
 ایشان را - فبقول ارجو الله غفرته کم - پس میگوید خدای تعالی برگردید به تحقیق آمرزیدم مرثا را - و بدینست
 دنیا کم حسنت - و تبدیل میکنم بدیهای شما را به نیکبای یعنی بدیهای امر نرم و محو میکنم انار گنا بان را و میکشاید
 منم پذیرم و ثابت میکنم و انوار طاعات را یا تبدیل میکنم بلکه معصیت را از نفس بلکه طاعات بلکه میدهم
 بدل بر معصیت طاعت و ثابت میگردم بدل عقاب ثواب را چنانکه در حدیث آمده است که روز قیامت سر برید
 بسیار فرمان آید که عرض کنید بروی گنا بان صغیره او را و نهان دارید گنا بان کبیره او را و گفته میشود و او را
 که می تور و چنین و چنین پس بنده اقرار میکند گنا بان صغیره را و منکر میشود و می ترسد از گنا بان کبیره
 که بساوا اظهار کنند پس حکم بود که بدین بجای هر بدی که کرده است نیکی را پس گوید بنده مرا گنا بان بسیار
 کنی بنیم آنها را اینجا الحدیث - قال فیرجعون مغفور الهم - گفت آنحضرت پس بر میگردد بنده گان در حالیکه توبه
 شده است بر ایشان را - روایه البیہقی فی شعب الایمان -

باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت باز داشتن و درنگ کردن و لازم بودن بجای و لازم بودن چیزی را و روزه
 آوردن به کسی و در شرح درنگ کردن در مسجد و لزوم و سه بر وجه مخصوص و اعتکاف در ظاهر و در

خفیه سنت موه که است از جهت موافقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر آن تا آنکه گذشت ازین عالم چیست که
در صحیحین از حدیث عائشه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت
عمل میکرد و بنواضل گاهی و ترک میکرد و گاهی و ترک نکرد اعتکاف را هرگز واجب نگفتند آنرا با وجود آنکه یک سال
نشست در سال و یکروز و یک شب و در عشره بهشت زیرا که واجب آنحضرت در واجب با وجود موافقت آن بود
که امر میکردند آن را و نگامیکرد و بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست می دارد از شما که اعتکاف کند
باید که بگذرد چنانکه در صحیحین آمده است و نشستن در سال و یکروز و عشره بهجت قضا بود بلکه در سال وفات بود
بهجت کمال شوق و تمییز و استعداد و قبول درگاه و صواب آنست که اعتکاف بر قسم است واجب آن اعتکاف است
کسیکه نکرده بران و واجب کرده اندیده آنرا بنفس خود و سنت و آن در عشره اخیر رمضان است و جز این دو قسم
مستحب است و خفیه مرزبان را در مسجد بیت نبوی کرده اند و مراد بر مسجد بیت مکانی است که جدا کرده میشود برای
نماز و اورا حکم مسجد نیست مگر درین حکم که چنان اعتکاف نام است در وی و قول قدیم شافعی نیز همین است و نقل
کرده اند بعضی از اصحاب ماکه اعتکاف مراد از مسجد باز و چو خود جائز است و همین قایل است امام احمد رحمه الله
و از آن آن حضرت صلی الله علیه و سلم از واج مطهره را دلیل است بران و منع بهجت مصلحتی دیگر بود چنانکه باید
بعد از آن امام ابو حنیفه و امام محمد شخص کرده اند به مسجدی که اقامت کرده میشود در وی خمس صلوات بر اعتکاف
سبب ترک جماعت که موه که تر از آن است نکرده و دو باعث بر خروج پنج وقت نشود با امکان احترام از آن
و در شریع این همام آمده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است زیرا که جائز است در وی اگر چه اقامت
کرده نشود و در وی صلوات نفس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست مگر در مسجد جامع
اما اعتکاف افضل جائز است و غیر آن و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز برین است و در حاکم
که در نهیب شافعی است گفته که جامع اولی است و نزد جمهور شافعیه جائز است در مسجد بستر بدانکه اکثر مدت
اعتکاف را در وی معین نه اگر نیست مدت نمیکنند و است و اختلاف در اقل مدت اعتکاف است که چیست نمود
بعض اقل آن ساعت است و ازین جهت گفته اند که باید مرد را که بران در مسجد در آن بیت اعتکاف کند تا ثواب
آن بدست آرد و نزد این قائل نشستن نیز شرط نیست و صحیح آن است که عبور معتبر نیست و نزد بعضی اقل اعتکاف
یک روز است و نهار و نهیب ما آن است و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در شرط صوم است
و تحقیق آن است که با وجود داشتن صوم احتمال دارد که اعتکاف باشد و کمتر از یوم پس صائم اگر گشت
کند یک ساعت یا دو ساعت حاصل میشود و شمره اشترط صوم آن است که چون نیت اعتکاف شب کند
جائز نباشد زیرا که شب محل صوم نیست و سخن درین شرح احادیثی باید

الفصل الاول عن عائشة رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یفتک العشر الاواخر من رمضان حتی توفاه اللہ - گفت عایشه بود آن حضرت که اعتکاف میکرد در شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید و را خدا و این بعد از آن که در عشر اول و اوسط شست و شب قدر را در نیافت و بارے نمود که شب قدر در عشر او آخرست چنانکه در باب سابق گذشت ثم اعتکف از و اجماع من بعده - بیشتر متکلف شد در از و اجماع من بعده آن حضرت بعد از وی یعنی در عشره اخیر و این حدیث دلیل است بر موافقت آن حضرت بر اعتکاف و بودن آن سنت مکرره چنانکه مذکور شد - متفق علیه - و محمد بن ابی جاس رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اجود الناس بالخير - بود آنحضرت جو او ترین یا جید ترین مردم به نیکی و در جمیع اوقات - و کان اجود ما يكون فی رمضان - و بود جو او تر بودن وی حاصل وقتیکه میبود در رمضان که اشرف و انسب اوقات بر فضل خیر - کان جبریل یلقاه فی کل لیلة فی رمضان - بود جبریل که ملاقات میکرد آن حضرت را در هر شب و در رمضان یعرض علیه النبی صلی اللہ علیہ وسلم القرآن عرض میکرد بر جبریل آن حضرت قرآن را و میشنوا نید و می گذرانید بر او فاذا لقیه جبریل کان ابی و خیر من الریح المرسلة - پس وقتیکه ملاقات میکرد او را جبریل میبودی صلی اللہ علیہ وسلم جو او تر و جید تر و شیر تر به نیکی از باد که را کرده شده است و فرستاده شده است بشارت اشارت است بقول حق سبحانه - و هو الذی یسل الراح بشر امین یدعی رحمتی با بر انگیزد و سحاب را و فرو می آید بان اسطار و پیدا میشود بوسه از راق و برکات همچنین و جو و شرف و ثبات و نشاء خیرات و مبرات و برکات بود و خصوصاً درین اوقات و در حدیث اشارت است بآنکه آدمی را در اوقات فاضله و صحبت ابراهیم بیشتر و فضل خیر و کسب خیرات باید کوشید و آوردن این حدیث در اعتکاف بجهت آنست که آن حضرت در رمضان متکلف می بود متفق علیه و عن ابی هریره - قال کان یرض علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم القرآن کل عام مرة - بود که عرض کرده میشد بر آن حضرت قرآن هر سال یکبار عرض کنند جبریل بود و منافات نیست میان عرض کردن آن حضرت قرآن را بر جبریل چنانکه در اول حدیث است و میان عرض جبریل قرآن را بر آن حضرت چنانکه مفهوم این حدیث است زیرا که نخست جبریل عرض میکرد و بر آن حضرت بعد از وی آنحضرت عرض میکرد و بر جبریل چنانکه در سماع ایشیخ و تفرات بروی میباشند و درین غایت احکام امر و اتقان اوست و واروده است که هر دو میخوانند قرآن را بطریق درست چنانکه حافظان بیک دیگر بطریق و در میخوانند - فرض علیه مرتین فی العام الذی قبض فیہ - پس عرض کرده شد قرآن بر آنحضرت و باز در سالی که قبض کرده شد روح مقدس وی - و کان یفتک کل عام عشرة - و بود آنحضرت که اعتکاف می کرد و هر سالی یک عشر - فاعتکف عشرین پس اعتکاف کرد آن حضرت دو عشر و عشرین یعنی بیست نیز خوانده اند تا آنکه هر دو عبارت یک است - فی العام الذی قبض فیہ - در سالی که قبض کرده شد آنحضرت

این حدیث آن می داند که آنحضرت شب در مسجدی درآمد چون نماز صبح می گذارد و در حجره که می ساختند برای وی و سه
 ی در آمد و منقطع میشد از خلق و منفرد می گشت و مراد بهنگام آن حجره ایست که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف
 او میساختند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب میبود و تا صبح و آنرا از وقت صبح
 و غنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم یعود المریض و هو متکلف - و هم از عایشه روایت است که گفت بود آنحضرت
 که باز پرس میکرد و میاراد حال آنکه آنحضرت متکلف بود - میفرمایند پس میکند شست آنحضرت گشتن غسل بیستی که
 وی بران بود - فلایصح پس میل نمیکرد بسوی جانبی دیگر و نمی ایستاد و بر همان گذشتن و میرفت و می پرسید
 و تعریح اقامت و میل از راه بجانبی - پس ال عنه - می پرسید از حال بیمار این بیان عبادت است طیبی گفته که نزد
 آنکه از بعد آن است که چون بیرون آمد متکلف براسه تقضای حاجت و اتفاق اقتدار اعیادت مریض و صلوة
 بر جنازه پس میل نمکند و منحرف نگردد از طریق و ایستاده نشود زیاده بر قدر نماز باطل نمیشود و اعتکاف و اگر آنرا
 کند در زیاده بایستد باطل گردد و حسن و نخی گفته که جائز است بر متکلف را بیرون آمدن برای نماز جمعه و عیادت مریض
 و صلوة جنازه انتی - رواه ابو داود و و غنها قالت السنة علی المتکلف ان یعود مریضا و لا یشهر جنازه - و هم از عایشه
 آمده است که گفت سنت بر متکلف آن است که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را که بیان صفت
 که گفته شد - و لایس المرأة ولا یشهرها - و مسائل نکند زن را و مباشرت نکند او را پس بودن بدست و مباشرت
 نیز همین نیتی است و بشهر روی پوست مرد هم و گفته اند که مراد پس مجامعت است و وی مبطل است اعتکاف را
 با اتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل است و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی میگویند اگر انزال کند مبطل
 و اگر انزال نکند مبطل نیست و در بهایه گفته است اگر جماع کرد و در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال
 کرد باطل میکرد اعتکاف وی زیرا که این در معنی جماع است تا آنکه فاسد میگردد و بوسه روزه و اگر انزال نکند
 فاسد نمی گردد اگر چه حرام است - و لایخرج لحاقه الا لما لا بد منه - و بیرون نیاید متکلف برای حاجتی و کار سه
 مگر براسه حاجتیکه چاره نیست از آن چنانکه حاجت انسانی - و لا اعتکاف الا بصوم - و روایت اعتکاف
 مگر بوزه و روزه شرط است در اعتکاف این دلیل خفیه است در اشتراط صوم در اعتکاف - و لا اعتکاف
 الا فی مسجد جامع - و روایت اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد مسجد جامع اینجا مسجد جماعت است یا بیان افضل
 و اولی است و الله اعلم - رواه ابو داود -

الفصل الثالث عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و سلم انه کان اذا اعتکف طلع له نور
 ابن عمر روایت می کند از آنحضرت که بود آن حضرت چون اعتکاف میکرد انداخته میشد برای وی بساط و سه
 که در تنه می انداختند و بیوضع له سریره - و نهاده میشد برای آنحضرت تخت و می بینی چهار پایه وی که بران می نشست

وچار پایه را عریان سر بر میگویند و در بعضی نسخ او پوشیده بکار آید - و را را اسطواناته التوبه - انداخته پیشه فرماش و سر برک
پس بایش ستون مسجد که آن را اسطواناته توبه میگویند که ابوابه انصاری خود را بر آن بسته بود تا توبه او قبول
افتاد و قصه آن در کتب سیر و احادیث مسطور و مذکور است و اسطواناته نفیم نمره و سکون سید بنی ستون است -
رواه ابن ماجه و عن ابن عباس - رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی المصنعة شداد
ان ابن عباس که آنحضرت گفت در حق مصنعه نهو مصنعه الذواب - مصنعه منع کرده میشود و باز داشته میشود
از گنایان - و بجزیره که من احسنات کمال الحسنات کما - و خدا داده میشود و مصنعه را از حسنات عبادات که تو
میشود و او را به سبب اعطای مثل عیارت مریض و نماز جنازه و زیارت آن و در آن مثل عامل حسنات همه و
بجزیره بر انیر روایت کرده اند از احباب - رواه ابن ماجه

کتاب فضائل القرآن

فضائل جمع فضیلت مشتق از فضل و قرآن شش قسم است از قرارت یا از قرآن که سببی محب و هم است و در
قرآن بعضی را مرنوی و در عید و سوره و آیات جمع شده و بیکدیگر گنجانده شده و صاحب محقق و قاضی او را در
قرارت آورده اند در قرآن و بیوانظا هر -

الفصل الاول - عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیرکم من تعلم القرآن
وعلمه بهترین شما کسی است که آموخت قرآن را و آموخته آن را و گفته اند که مرا خواند تا که آنرا تغییرین است از آنکه
در غیر علم و تعلم نیز وارد شده است و نور و زقادی خود گفته است با اگر قدر واجب از قرآن تعلم کرده پس
تعلم می و تعلم فقر بر است و در نه با و هر واجب فقه افضل است از آن و پویشیده و تا که این بر تقدیم می است
که مرا و علم و تعلم کلمات قرآن را داشته و اما تعلم نیز از او از م و قرآن است و در زمان نبوت علم فقه عین قرآن
بود و احادیث نبوی تفسیر آن میکرد و بعد از او باب امامت ائمه صحابه را علم ایشان داشته اند قدر بر - رواه البخاری
و عن عقیقه بن عامر صحابی است که احوال او در مواضع نوشته شده است - قال خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم
و نحن فی الصفه گفت پیروان آمد آنحضرت و با و صفه بودیم بنجم صاده نشسته و فامر او صفه مسجدی است و آن صفی بود
که مصنف داشته پیشتر مسجدی بعضی گفته اند که آن مسجد قدیم بود که قبله آن بجانب بیت المقدس بود و بعد از نسخ
آن قبله را در آنجا گذاشته و قرائی صحابه که ایشان را احباب صفه می گفتند و را بخا میروند - فقال پس گفت
آنحضرت یا ای کیم حجب ان یخو کل یوم الی بلحان - کدام کی از شما دوست می دارد که بار او کند هر روز به سو علم بلحان
نفیم با و سکون طای همه - او عقیق یا بسوی عقیق شک را وی است نام و دو موضع است بدینیه که آنجا باز را بود

قرآن در فرقه شریفه فیاض باقیمین کما وین - پس بیار و ناله بزرگ کوهان را بفتح کان و کون و اوانا قنبره که کوهان
 فی غیر اتم و لا قطع رحم - بی ارتکاب معصیت مثل سرقه و غصب و بی بریدن قرابت که واجب است چونند بدان
 این شخص بعد تعلیم است که از اشد انواع معصیت است - قتلنا پس گفتیم ما - یا رسول الله کلنا نجیب ذلک
 همه او دست می داریم آنرا و در روایتی بجهت بخیریه - قال - گفت آن حضرت افعال غیر واحد کم الی المسجد - آیات
 یاد نمی کند یکی از شما به سوسه مسجد تعلیم پس تعلیم کند و بداند - او یقرا آیتین من کتاب الله - یا بخواند و در
 از کتاب خدا و بعضی نسخ تعلیم به تخفیف از علم و برین تقدیر کلام او برای شک یا تنویع است - خیر له من ناقتین
 وین تعلیم و آیت و خواندن آن بهتر است سر او را از و ناله - و قلت خیر من قلت - و سه آیت بهتر است مر او را از
 سه ناله - و اربع خیر له من اربع - و چهار آیت بهتر است از چهار ناله - و من اعلا دهن من الابل - و همین اینها بهتر
 از اعمده او و از شتران یعنی پنج و شش آیت بهتر است از پنج و شش و علی هذا القیاس و ایل اسم خمس است
 شامل از واده و نمر و اجل گویند واده را ناله چنانکه انسان مردم را هم گویند وزن را هم و نمر و اجل وزن را امره
 گویند اگر گویند که آیتی از قرآن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است شتران چه قدر داند که بر آنها تفصیل
 نماید و بیان فضل قرآن بدان کند جوایش آن است که حقیقت مر او آن است که اشتغال با مردین بهتر است
 از آنچه سخت و مشقت می کشند و آن از طلب رزق غایت آنکه بیان کرد آن را به مثالی خاص و مخصوص کردن
 نیات که همان از جهت بودن آنها از خیار موالی و عباد یا مردان است که تعلیم قرآن و اشتغال با مردین در امر معاش
 غیر نافع و موجب ضرر و زیان و بیکت است و بیشتر از اشتغال به تحصیل اسباب دنیا است حکم و من یقن الله بحبل له مخیرا
 و یزید له من حیث لا یحسب و در امر معاش و چه گویند که تمام دنیا و دنیا فیها و جنب او محو و تلاشی است فاضل
 و بالله التوفیق - و رواه مسلم - و حسن ابی هریرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ایجاب الله کم ان رجالی اهل الدان یجوز فیهم ثلث خلقات عظاما سما - گفت آن حضرت آیا دوست می دارید یکی از شما
 چون باز گردد به سوی اهل خانه خود که بیاورد و روی سه ناله آبتن بزرگ فریب و خلقات جمع خلقات یعنی خانه و خانه
 و کسر لام ناله آبتن - قلنا نعم - گفتیم ما آری دوست می داریم آنرا - قال - گفت آن حضرت قلنا آیت یقر بهن
 احدکم فی صلاته خیر له من ثلث خلقات عظام سما - پس سه آیت که بخواند آنها را یکی از شما در نماز خود و بهتر است مر او را
 از سه ناله آبتن بزرگ فریب و همین قیاس این حدیث نیز در معنی حدیث اول است - رواه مسلم - و حسن عماره
 رضی الله عنهما الماهر بالقرآن مع السفرة الکرام البررة - بزرگ و نیکو در پانده و استاد در قرآن بحفظ و تجوید
 بالانکه و انبیاست که بزرگانند و نیکو کار معنی در دنیا عامل است به عمل ایشان و در آخرت رفیق ایشان است
 و سفره جمیع مسافر معنی کاتب مشتق از سفر معنی کتاب یا معنی سفیر مشتق از سفارت معنی میانجی شدن و مراد

لما کمل انکه انشا فی کتب سماویہ را از لوح محفوظ و میانی میشود میان خدا و رسول وی یا انبیا انکه امتساخ نمائند
 وی را و سفیر اند میان خدا و امت یا مراد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم انکه اول امتساخ قرآن پیش
 کردند یا فرشتگان که اعمال بندگان مینویسند و کرام جمع کیم و بر جمع بار بختی نیکو کار - و الله الذی یقرء القرآن و یستقیم
 فیہ و هو علیہ شاق لاجران - و ان کسیکه بخواند قرآن را و در میماند و بخواند آن قرآن و خوب نمیرد و زبان او در آن
 و بر زور میخیزد و زبان را و خواندن قرآن بر او و دشوار است مراد او را و اجرت کی اجرت قمرات دوم اجرت
 اگر چه با هر فصل و اکمل است اما از حیثیت تعب و مشقت این را نیز فضیلتی و اجر بی ثبات است مقصود تسلی و تسکین
 طالب است به مشقت و ریاضت فاعلم یتفق علیه و عن ابن عمر - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله لا تعدوا الاعمال اثمنین - نیست جامی رشک بدون کرب و دوس - رجل آتاه الله القرآن - یکی مردی که داده است
 او را خدای تعالی قرآن را - فهو قیوم به انار اللیل و آتاه الله النهار - پس آن مرد و پیغمبر و قرآن و بخواند آن را و در
 ساعات شب و ساعات روز - و رجل آتاه الله القرآن و یفقی منه انار اللیل و آتاه الله النهار - دوم مردی که داده است
 او را خدای تعالی مای پس آن مرد و اتفاق می کند از آن مای و ساعات شب و ساعات روز یتفق علیه - و الله
 کتاب العلم مثل این حدیث در فضیلت علم گذشت و تحقیق مال هر دو یکی است چه علم قرآن است و علوم احکام
 همه مستفاد است لیکن اینجا این فضیلت تلاوت قرآن را اثبات کرده و آن نیز مفید علم است فافهم -
 و عن ابی موسی - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن الذی یقرء القرآن
 مثل الاثر جبه - قصه و حال مسلمانی که بخواند قرآن را همچو حال اثر جبه است یعنی سبزه و سکون تا و ضم را و تشدید جسم
 و اتعج بی تاثر و ترنج نیز میگویند و ترنج در روایت نیز آمده میوه معروفی است که جامع است میان طیب و طعم و طبع
 و آنچنانچه فرمود - ریحا طیبه و طعمها طیب - بوسه وی خوش و مزه و سبزه خوش است و همچنین مؤمن که بخواند قرآن را
 لذت میگردد و از آن و عکس میگردد و از بوسه اشعه انوار قدس و وصول می یابد بدیگران - و مثل المؤمن
 الذی لا یقرء القرآن مثل التمره لاریح لها و طعمها حلو - و حال مسلمانی که بخواند قرآن را همچو حال خرباست
 که نیست بوسه مراد از مزه و شیرین است - و مثل المنافق الذی لا یقرء القرآن مثل الحفلة لیس لها ریح و طعمها
 و حال منافقی که بخواند قرآن را همچو خطل است که نیست مراد او را بوی مزه و سبزه تلخ است - و مثل المنافق الذی
 یقرء القرآن مثل الريحانة ریحا طیب و طعمها مر و حال منافقی که بخواند قرآن را همچو حال ریحان است که بوسه
 و سبزه خوش است و مزه وی تلخ است یتفق علیه و فی روایتی - و در روایتی این چنین آمده است - المؤمن
 الذی یقرء القرآن و یمل به کالاتمره و المؤمن الذی لا یقرء القرآن و یمل به کالاتمره - و درین روایت یمل
 به زیادت کرده و در روایت اولی گفتا بعنوان مؤمن نمود که مستلزم عمل است و احتمال دارد که طعم کنبات

از اعتقاد کسی که سو من در و دل دارد و داشته باشد و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله یرفع بهذا الکتاب اتوا ما یضع به آخرین - بدرستی که خدای تعالی بت مرتبه میگردد و اند
باین کتاب یعنی قرآن گردی را که ایمان آوردند بوی و عمل کردند بدان و تلاوت می کنند آزاد و خلاص می و زنده
در آن و پست می گردانند بوی گردی دیگر را که برخلاف آن باشند - رواه مسلم - و عن ابی سعید الخدری
ان اسید - یعنی هنره و فتح مدین معله - بن خصیر - یعنی حار معله و فتح فدا و بجه صحابی انصاری است از نقبای انصار
کبیر الشان از افاضل ناس برداشت عمر بن الخطاب جنازه او را و نماز گزار و بر دی و دفن کرده شد به بیعت
سنة عشرين و قیل احدی و عشرين - قال - گفت - بنیامو یقر من اللیل سورة البقرة - در آشنای آنکه وی بخواند
در شب سورة البقرة - و فرموده بود طه عذره - و اسب وی بسته شده بود و زردی - از حالت الفرس - ناگاه بجه
اسبی انصراف جولان کرد و بر آمدن - فکنت ریس خاموش گشت اسید و ترک کرد خواندن را - فکنت
پس ساکن شد اسب و آرام گرفت از جولان - فقرر - پس باز خواند اسید - محالت پس باز جولان کرد و اسب
فکنت فکنت - پس باز خاموش گشت اسید پس آرامید اسب - ثم قرار - پشتر خواند - فحالت الفرس پس جولان
کرد و اسب سه بار بچین واقع شده - فانصرف - پس برگشت اسید از قرار و گذار گشت قرار را و کان آن
به چینی قریب آنها - و بود پس اسید که ناشی می بود و نزدیک با اسب - فاستفق ان تصیبه - پس ترسید اسید
برسد اسب پیشش را و آنرا رساند او را و لما اخره رفع را سه الی السماء - و چون پس انداخت اسید پس
و دور افکند از اسب برداشت سر خود را بجانب آسمان - فاذا مثل الظلته پس ناگاه چیز را بدید مانند سایبان
فیما اثال المصباح - و ان طله اثال چیز است مانند چرخها - فلما اصبحت حدث القبی - پس چون صبح کرد این
خصیر خبر کرد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال - پس گفت آن حضرت مکرر دو بار - اقرار یا ابن خصیر اقرار یا ابن
خصیر - بخوان ای پسر خصیر و مراد و ام و استمر است بر قرار - قال - گفت اسید بن خصیر بجهت اعتذار
از انصرف و گذار گشت قرار - فاستفت - پس ترسیدم من - یا رسول الله - و در نسخه استفت بی قال - ان تطایحی
از آنکه پایال کند اسب چینی را - و کان منها قریبا - و بود چینی از اسب نزدیک - فانصرف الیه - پس برگشتم من
بسوی چینی - و رفعت را سی الی السماء - و برداشتم سر خود را بسوی آسمان - فاذا مثل الظلته فیما اثال المصباح
پس ناگاه دیدم مانند سایبان است که در دی مانند چرخها است - فخرجت حتی لا اریا پس بیرون آمدم من از جای
خود تا آنکه نمی بینم من آنها را - قال - گفت آنحضرت - و تدری ماواک - وی مدیانی که چیت انجی می توانست
طله و مصباح - قال لا - گفت اسید در نمی یابم که چیت آن - قال - گفت آنحضرت - تلك الملائكة ذلت بعزیزک
آن فرشتگانند که نزدیک شدند از جهت آنکه تو که قرآن میخواندی و تو قرأت را بصحت نظر الناس ایضا - و اگر

میخواند می تمام شب ہر آئینہ صبحی کہ زندان فرشتگان در حالی کہ نظری کردند مردم بموسی آنها و ہم میسیدند
 لا تنواری شمس پوشیدہ نمی شدند آن فرشتگان از آدمیان متفق علیہ و الملقب للنجاری و می مسلم۔ و در صبح
 مسلم واقع شدہ است فقط۔ و رحبت فی الجو۔ بالارفت آن ظلمہ در ہوا میان آسمان و زمین جو بفتح جیم و فشدید و او
 میان آسمان و زمین و کشادگی و ادس۔ بدل فوجت علی صیقة المنکلم۔ بجای حفظ فوجت بعینہ المنکلم کہ در روز
 اولی واقع شدہ است۔ وعن البرار۔ قال کان رجل یقر سورۃ الکہف۔ و گفت برادر بن عازب کہ از
 مشاہیر صحابہ است بود مردی کہ میخواند سورۃ کہف را۔ والی جانبہ حصان۔ و در پہلوی وے اسپ بود و حصان
 بکسر حاء مہملہ تراویس۔ مربوط بنظیفین بستہ شدہ بود آن اسپ بدور سن فلین بشین معجم و طای مہملہ ہر دو
 مفتوح سین یارین دراز را گویند۔ متعشۃ سحابہ پس پوشیدہ آن اسپ را و آمد بر بالاسے دی ابرے۔ فحملت تذکر
 پس گشت آن بر کہ نزدیک شدہ می آید می آید۔ و جعل فرستہ تفر۔ و گشت اسپ وے کہ می آید و تفر تا و یا
 ہر دو روایت است و فرس نکر و چون ہر دو آید فلما صبح اتی النبی پس چون صبح کرد آمد آن مرد و نزد پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم فند کرد کہ پس ذکر کرد آن واقعہ را براسے آنحضرت۔ فقال تلک اسکیئۃ پس گفت
 آنحضرت کہ آن سکیئۃ است۔ تنزلت بالقرآن کہ فرود آمدہ است بسبب قرآن سکیئۃ بمعنی آرامش و استراحت
 و بمعنی رحمت آید و آنچه حاصل گرد و بوسے آرام و سکون و صفای قلب و ہر وظلالت نفسانیت و فرود آمد
 فیما سے رحمانیت و حضور زوق و غنیمت و گاہے صورت گیر و بصورت ابر و مانند آن و کلام در وے در فصل
 اول از کتاب اعلم زیادہ برین گذشتہ است قدر بر متفق علیہ۔ وعن ابی سعید۔ بن معلی۔ یضم یم و
 فتح یمن و تشدید لام صحابی انصاری مدنی است۔ قال کنت اصلی فی المسجد۔ گفت بودم من کہ نماز میکردم
 در مسجد۔ فدعانی النبی پس خواند مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم علم اجبہ منی صلیت۔ پس جواب ندادم من آنحضرت
 را تا آنکہ نماز گزاردم۔ ثم اتیمۃ۔ پستردم نزد آنحضرت بعد از تمام کردن نماز۔ فقلت۔ پس گفتم بقصد اعتذار
 ندادم جواب۔ یا رسول اللہ اتی کنت اصلی۔ بدرستیکہ من بودم کہ نماز میکردم باین سبب جواب ندادم۔ قال
 گفت آنحضرت ام یقیل اللہ۔ آیا نکلنہ است خدای تعالی۔ استجبوا للرسول اذا دعاکم۔ پاسخ دهید مہم خدا را
 و رسول را و قہیکہ بخواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را کہ خواندن او از جانب حق است و طاعت
 او طاعت حق۔ ثم قال۔ پستہ گفت آن حضرت۔ الا اعلک اعظم سورۃ فی القرآن۔ آیا تعلیم کنم و نما نام ترا
 بزرگترین سورہ کہ در قرآن است۔ قبل ان تخرج من المسجد۔ پیش از آنکہ بیرون آئی از مسجد۔ فاخذ بیدے
 پس گرفت دست مرا۔ فلما ارنا ان نخرج۔ پس ہنگامی کہ خواستیم کہ بیرون آئیم۔ قلت۔ گفتم۔ یا رسول اللہ
 انک قلت لا اعلک اعظم سورۃ من القرآن۔ بدرستیکہ تو گفتی کہ ہر آنکہ بزرگتر از نماز بزرگتر سورہ از قرآن

قال گفت آنحضرت اعظم سوره از قرآن... الحمد لله رب العالمين... اين سوره سبع مثاني است
والقرآن اعظم النعمى اوتيته... و اين سوره قرآن عظيم است که داده شده است مرا اشارت است بقول حق سبحان
وقعالى وقد آتيناك سبعاً من المثاني والقرآن العظيم منى تحقيق واديم تراى محمد هفت آيت که مکرر ميشود و در نماز قرار
ده ياتنا کرده شده است بران بفساحت و اعجاز و بناگوشيده است برخدا بچيزى که دوى سبحانه اهل آفت
که مراد بران فاتحه است و واديم ترا قرآن عظيم مراد بران نيز فاتحه است و مبانيه فرمود که قرآن عظيم مبین است
و جزو اعظم قرآن است و تحقيقه فى کتب التفسير رواه البخارى... و در حديث ترمذى از ابى هريره آمده است
که اين قصه نسبت با بن کعب است و عن ابى هريره... قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يجاءوا
بى کلم مقابره... نگر و انيد خانهاى خود را خالى از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبره ها که مانند مرده و دروى افتاده باشد
بعد از ذکر که در چيزى که افضل و نافع است مروت و اهل آنرا که تلاوت قرآن است و فرمود... ان الشيطان
يفرن البيت الذى يقر فيه سورة البقرة... بد رستگى شيطان ميگيرد از خانه که خوانده ميشود و دروى سوره
بقره... رواه سلم... و عن ابى امامه... قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اقرأوا القرآن... گفت
ابو امامه شنيدم که مى گفت آن حضرت بخوانيد قرآن را... فانه ياتى يوم القيمة شفيعا لاصحابه... پس بد رستگى
قرآن مى آيد و زقيامت شفاعت کننده مر تلاوت کنندگان خود را که ملازم مى کنند بر آن... اقرءوا
الزبورين... بخوانيد دو سوره روشن و تابان تر و تانه را... البقرة و سوره آل عمران... آن دو سوره که ام اند
سوره بقره سوره آل عمران فانها اثنيان يوم القيمة كانها غمامتان... پس بد رستگى آن دو سوره مى آيند
روز قيامت گويا که آن دو سوره دو ابر بند غمام ابر و در قاموس گفته غمام ابر سفيد... او غيايتان... بدو يا
تحتانيه هر چه سايه کند بالا سر ابر و جز آن... و فرقان من طير... يا و جماعت از طير اند... صوت... صفت زده
و فرقان بکسر فاد سکون را در اصل کلمه گو سفند مراد تشبيه به کى از اين سه خير است... تحاهان عن اصحابهما... و در حالیکه
حجت مى کنند از جانب خوانندگان خود و ملازم مى کنند گان خود باز تخفيس که بفعل سوره بقره و فرمود...
اقرأ سورة البقرة... بخوانيد سوره بقره را... فان اخذ ابر... پس بد رستگى گرفتن اين سوره برکت و سبب
مزيد نعمت و سعادت است... و ترکها حسره... و گذارتن آن سبب دريغ و پشيمانى است... و الايت طيعها البطالة
و توانائى نداشتند اخذ آنرا اهل بطالت و کسالت و گاهى بطله ساحران ناجران نيز مراوى افتد... رواه سلم
و عن النواص... بفتح نون و تشديد واو... بن سمان... بفتح سين مملو و کسر آن صحابى است ساکن شام...
قال سمعت النبى صلى الله عليه وسلم يقول يوتى بالقرآن يوم القيمة و ابله... گفت شنيدم آنحضرت را که مى گفت
آورده ميشود قرآن روز قيامت و اهل قرآن... الذين كانوا يعملون به... آن کسانیکه بودند که عمل ميکردند با حقا

قرآن - تقدیمه یفهم وال - سورة البقرة قال عمران - پیشوای کذا قرآن را سورة بقره و سورة آل عمران - کانهما تحتان
گویند این دو سورة دو برابرند - او طلقان سو و اوان ریاد و مسابان سیاه و صفت سیاهی از جهت از دحام و تراکم
و برسم شستن بعضی بر بعضی است - بنیما شرق - در میان این دو سورة فرجه و فرق است از جهت فصل و تمیز قسیده
و شرق در اصل شگافتن گوش گو سفند و بعضی شرق اینجا یعنی اشراق و درخشندگی گیرند و آن نیز قسیده است
او کانهما فرقان من طیر صوان صحابان عن صاحبها روایه مسلم - وعن ابی بن کعب - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر یفهم میم و سکون نون و کسر ذال مع کسیت ابی بن کعب است - اندری اسی آیه من
کتاب الله ملک اعظم - می و سبایی کدام آیت است از کتاب خدا با تو بزرگ تر - قلت گفتم - الله و رسوله اعظم -
خدا و رسول خدا و انا تر است - قال - باز گفت آن حضرت یا ابا المنذر اندری اسی آیه من کتاب الله ملک اعظم
قلت - این بار گفتم بزرگتر آیت از کتاب خدا - الله لا اله الا هو الحی القيوم - یعنی آیت الکبری - قال - گفت ابی بن
کعب - نفر با فی صدری - پس نزد آنحضرت دست بر سینه من و در بعضی نسخ بیده هر یک از دو دست - و قال
اعلم - گفت آنحضرت گوارا باد تو اعلم - یا ابا المنذر - مع که در آنحضرت ابی بن کعب را بد ریافت آنگاه بزرگتر
آیه الکبری است اگر چه آن دریافت تبصرون و اقامی آنحضرت بود و ینک نفع تحتانی و سکون با و کسر نون و در بعضی نسخ
ینک بهره و اصل همین است و ینک تخفیف آن است - روایه مسلم - وعن ابی هریره - قال کفی و قال
گفت ابو هریره گویند گردانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حفظ زکوة رمضان بنگاه داشتن زکوة رمضان که مراد صدقه حضرت که با
رضی الله عنه پس در آنوقت دیگر میان فقر انجمن کنند - فاما لی آت - پس آمد مرا آئینده یعنی شخص آمد فحصل یحشون الطعام پس شروع
کرد آن شخص آنکه میگرفت هر دو دست از آن طعام که صدقه فطر بود - فاخته - پس گرفتیم آن شخص را وقت لاف و شک الی
رسول الله و گفتم سر آئینده بیدارم ترا و می پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه خشم را نزد حاکم می برند قال گفت آن شخص
انی محتاج و علی عیال بزرگتر من فقیرم و برگردن من بار عیال است - ولی حاجه شدیدة - و مرا حاجتی سخت است - قال -
گفت ابو هریره - فخلیت عنه - پس رها کردم او را - فاجتحت - پس صبح کردم و نزد پیغمبر رفتم - فقال ابی
پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا ابا هریره ما فعل ابیک البارحة - چه شد بندگی وی شب تو - قلت
گفتم - یا رسول الله شکلی حاجه شدیدة و عیال - گاه که در حاجت سخت را و عیال را - فرمته و خلیت عنه پس هر دو
که دم او را رها کردم او را - قال اما نه که کذبک - گفت آنحضرت آگاه باش که دمی تحقیق دروغ گفته است
بنو در قول او که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم - و سیعود - و نزد یک است که باز آید فمرت
انه سیعود - پس دانستم من که دسه باز می آید - بقول رسول الله از جهت گفتن پیغمبر خدا صلی الله علیه
انه سیعود که دسه باز می آید - فرمده - پس نشتر شستم او را - بحاجت یحشون الطعام - پس آمد و در حالی که

می گیر و طعام ببرد و دست خود را فاخته پس گرفتیم او را - فقلت لا رخصتک الی رسول الله پس گفتیم من هرگز نمی
 می بردارم و منی بر من ترا بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم قال یعنی فانی محتاج و علی عیال لا اعود - گفت بگذار
 بدرستی که من محتاج ام و بر من یار عیال است باز نمی آیم - فرمخته تخلیت سبیله فاصبحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه
 یا اباسریره فاعل اسیرک ابدا رخصت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم احاطه شدیده و عیال را فرمخته تخلیت سبیله فقال اما انکره
 در رفع گفت در دعوی و عیال و باز ماندن - و سید و فرموده که بخار سنجی من الطعام فاخته فقلت لا رخصتک
 الی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هذا آخر ثلث مرآت - و این آخر سه بارست که می آئی - انگ ترمیم لا تعودم نمود -
 بدرستی که تو میگوئی که باز نمی آئی تو پسر بازمی آئی - قال - گفت - یعنی - بگذار مرا - اعلک کلمات نیتک الله بها -
 تعلیم کنم ترا کلماتی که سود کند ترا خدا صلی الله علیه و سلم کلمات - اذا اوسیت الی فراشک فاقرأ آیه الکرسی - چون پناه گیر
 و بیائی تو بسوی جانم خواب خود پس بخوان آیه الکرسی که - الله لا اله الا هو صلی الله علیه و سلم تا ختم میکنی آیه را بعد از این تعلیم و این
 آیه الکرسی از آن گویند که در دس ذکر لفظ کرسی است - فانک لن یزال علیک من الله حافظ پس بدرستی که
 همیشه می باشد بر تو از جناب خدا نگاهبانی - و لا یتربک شیطان - و نزدیک نمی آید ترا شیطان از جن دانسی
 حتی تصبح - تا آنکه صبح میکنی - تخلیت سبیله - پس را گردم او را و انحضرت صلی الله علیه و سلم بانی هر سیه امر فرمود
 بود که او را بر بانی کنی و البته پیش می آری پس را گردم او را و میگوید ابوهریره - فاصبحت - پس صبح کردم و
 نزد انحضرت آمدم - فقال لی رسول الله - پس گفت هر پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فاعل اسیرک - چه ش
 اسیر تو - فقلت - گفت - زعم انه یعلمنی کلمات یفقی الله بها - گفت که وی تعلیم می کند مرا کلماتی که سود میدهد مرا خدا صلی الله علیه و سلم
 بسبب آن کلمات - قال - گفت انحضرت - اما انکره صدق - آگاه باش که وی به تحقیق راست گفته است انکره گفته
 است از خاصیت آیه الکرسی و همچنین است خاصیت این آیت که وی خبر داده - و هو کذب - و وی در سانس
 اعمال خود دروغ گوشت - تعلم من مخاطب من ثلث لیل - میدانی تو را سه ابوهریره با که خطاب میکنی و با که سخن میگوئی
 درین سه شب - فقلت لا یفتم نمی دانم - قال ذاک شیطان - فرمود آن شیطان است که میگوید
 صدقات و اخلاص - محل خیر آمده بود در راه انجاری - و عن ابن عباس - صلی الله علیه و سلم قال بنی جبریل
 قاعد عند النبی صلی الله علیه و سلم - و شنای آنکه جبریل هم نشسته است نزد انحضرت - و ذم لقیض فاسن قوته -
 ناگاه شنید جبریل عزم یا انحضرت اندازی را از بالا می خود لقیض بقاف و ضا و جبر او را زانده و او را در محل
 و بالا آن همه اول مناسب ترست بفتح - فرغ راسه پس برداشت جبریل دم یا آن حضرت سر خود را - فقال -
 پس گفت جبریل عزم - نه باب من السامع ایوم - این درمی ست از آسمان گشاده شده امروز - و لم یفترق
 الا ایوم - و گشاده نشد آن در هرگز مگر امروز - ففرق منه ملک - پس فرود آمد از راه آن و فرشته و این کلام کردی

فقال - پس گفت جبرئیل غفرم - هذا ملك نزل الى الارض لم ينزل قط الا اليوم - این فرشته ایست که فرود آمده است بهیچ مرتبه پیش از این روز و نیامده بود هرگز مگر امروز فیصلم - پس سلام گفت آن فرشته - فقال - بسم الله الرحمن الرحیم - این فرشته گفت فرشته باحضرت شاد و شویید و نبور که که داده شده قسم آن و نور - لم یؤتاهم فی ملک - داده نشد آن دو نور هیچ پیش از این پیش از تو - فاتحه الکتاب و خواتیم سوره البقره - و نور که نام است یکی سوره الحمد و دیگر دو آیت که در آخر سوره بقره آمده است من الرسول تا آخر سوره بن تفرج من محالا اعطیته هرگز خوانی بخیر من از فاتحه الکتاب و خواتیم سوره بقره بگویم اگر داده شود ثواب آن ترا اجابت کرده شود و عالمی که در آن است یعنی این عمل البته مقبول است و این دعا یا الله مستجاب اند و مراد حرف کلامی است که در آنها واقع اند مثل ابدنا و ربنا لا توخذنا و ربنا لا تخجلنا و جز آن بر تقدیر معنی اول اگر حرف که اجزای کلمات اند از حروف متجلی هر دو در اند نیز درست است چنانکه آمده است که هر حرف قرآن را اجزای و ثوابی است - رواه مسلم - و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا تبيان من آخر سورة البقرة - روایت است از ابی مسعود که نام وی عقبه بن عمرو بن ثعلبه انصاری است گفت گفت آنحضرت روایت است از آخر سوره بقره من قرأ بها فی لیلة - کسیکه بخواند این روایت را در شبی - گفته اند - کفایت میکنند خواننده را یا یعنی دفع میکنند از وسوسه شریک و انس را یا بسنده اند و از باقی او را در شب اگر هیچ ورود دیگر خواند کفایت است - یستحق علیه - و عن ابی الدرداء - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حفظ عشرين من اول سورة الكهف - کسیکه یاد گیرد و بخواند ده آیت از اول سوره کهف گفت - عظم من الدجال - نگار داشته بشود از دجال مراد دجال معبود نیست که در آخر زمان بر آید مردم را و گفته اند از هر کتاب بلبس و جمل و لذت کند و فیانته و خدایع و تلبیس است - رواه مسلم - و در روایتی نیز آمده است هم از ابی الدرداء و او سه آیت نیز آورده است چنانکه در فصل ثانی بیاید و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یقر فی لیلة ثلث القرآن - یا تا توانی میکنی یکی از شما از آن که بخواند در شبی سه یک قرآن را - قالوا - گفتند صحابه - کیف یقر ثلث القرآن - چگونه خواند یکی از ثلث قرآن را در شب که خالی از عسر و قیست نیست خصوصاً اگر در شب میفرمائی با وجود او را و دیگر او را سه حق نفس و وجه که امر است بر عایت آن - قال قل هو الله احد بعد ثلث القرآن - فرمود این سوره برابر سه ثلث قرآن را در ثواب و فضیلت بطریق الحاق ناقص بکامل و وی سبحانه بفضل خود و تضاعیف ثواب آنرا بر تریه اصل ثواب قرأت ثلث قرآن میرساند و گفته اند که قرآن را قصص است از احکام و توحید و قل - الله احد مثل به توحید - رواه البخاری - و عن ابی سعید و عن عائشه - رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث رجلاً علی سریر - روایت است از عائشه که آنحضرت فرستاد مردی را بر سریر که در سریر و تخفیف را و گفته اند چنانچه باره از لشکر یعنی نوچه که بجای فرستادند لشکر عظیم - و کان یقر الاصحابی من عده و هم یقر فی کل لیل

و بود آن مرد که چون نامت میکرد میخواند قرآن مر باران خود را در نماز که ایشان می گذارند پیش خشم میکرد و قهر است را
 به قل هو الله احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از آنکه قیل هو الله احد که اقال علی بن ابی طالب و ظاهر در آن چنانکه کلام قرآن را
 و سوره است میخواند و آخر آن قل هو الله احد میخواند و هر رکعت را از حدیث صحیح بخاری سه معلوم میشود که بعد از آنکه
 قل هو الله احد میخواند پس از وی سوره میخواند پس گفتند اصحاب و سید با وی که تو اوقات می کنی باین سوره و از
 کیفیت می کنی باین تا آنکه سوره دیگری نیز بخوانی یا همین سوره را بخوان یا این را بگذارد و سوره دیگری بخوان گفت من این
 سوره را ترک نمی کنم اگر شما دوست دارید که نامت کنم شما را باین بکنید و اگر بکنید می گذارم شما را در
 افضل قوم می دانستند و بکنده می داشتند که خبر دهم که نامت کنند ایشان را - فلما جعلا ذکره و انکابا للکلی - پس
 چون باز آمدند از لشکر و فکر کردند آن قصه را به پیغمبر صلی الله علیه و سلم - فقال - پس گفت آنحضرت - سوره ای شنی
 یعنی ذلک بر سرید او را از جمله چه می کند آنرا یعنی التترام سوره قل هو الله احد را - فبالله - پس بر سریدند او را
 که بر سر چه می کنی - فقال - پس گفت آن مرد لا تعاصها الرحمن - از بر سر آن می گنم که این سوره هفت خدای
 تعالی است - و اما احب ان اقرأ - و من دوست می دارم که بخوانم و در - فقال النبی صلی الله علیه و سلم اجبره الله
 الله یجبه - خبر و بیدار که خدای تعالی دوست می دارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده است که آنحضرت
 از وی بر سرید که چه منع کرد ترا از آنکه گویی آنچه امر است که در ترا پادان تو چه داشت تلا با التترام این سوره -
 هر رکعت گفت بدرستی که من دوست می دارم این سوره را فرمود آنحضرت دوست داشتن تو آنرا در آورد
 ترا در بهشت متفق علیه و عن افس - ان رجلا قال - روایت است از انس که مردی گفت - یا رسول الله
 انی احب نده السوره - بدرستی که من دوست می دارم این سوره را قل هو الله احد - بیان سوره است
 قال - گفت آنحضرت - ان جبک ایا یا ذلک الخ - بدرستی که دوست داشتن تو این سوره را در آورد ترا در
 و متخی آن گرداند - رواه الترمذی و در وای البخاری معناه - روایت کرد بخاری معنی آنرا بلفظ دیگر چنانکه
 ذکر کردیم - و عن عقیقه - بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التراتیات انزلت الیایه - ایانمی بینی
 دنی شناسی آیتها را که فرو فرستاده شده است انشبت مقصود تعجب و تعجب است از ان لم یزلین قطه - دیده و دانسته
 نشده است ناخدا این آیات هرگز در باب توفیق زینا که در آن پناه میجوید از مکاره ظاهری و باطنی و جسمانی و روحانی
 بکمال مبالغه و تکرید قل اعوذ برب اطلاق و قل اعوذ برب الناس آن آیات این است که این دو سوره متضمن آن است - رواه مسلم
 و عن عائشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا اوی الی فراشه کل لیله - برود آنحضرت و قیامه
 می آمد به سوره حمه خواب خود هر شب - جمع کفیه تم گفت فیما بهمی آورده و گفت بهت خود را پشتر در می دید
 در هر دو گفت استفتح و گفت و قل و دم کردن صریحی آنکه از آب و بن خیر پادای باشد و فضل و مبدل

باجزی از آب و زن و نفث که از نفل نفقه می آید پس بخواند آنحضرت در هر دو کف دست قل هو الله احد قل اعوذ برب الفلق قل اعوذ برب الناس و بعد از آن در هر کف آیتها را می کند که قرأت بعد از نفث باشد و ظاهر آنست که عکس باشد اول خواند باشد پس از و نفث پس بعضی میگویند که مراد به نفث اراده نفث است و بعضی میگویند فایده ایجا بعضی و است و بعضی میگویند تقدیم نفث بر قرأت برای مخالفت بحدیثی است و نیز گفته اند که آن از سهو راوی یا کاتب است و الله اعلم - ثم یسبح بهما ما استطاع من جوده - یعنی تسبیح می کرد آنحضرت به هر دو کف دست چیزی را که می توانست از تن شریف خود یعنی تا آنجا که دست می رسید به پد بهما علی راسه و وجه آغاز می کرد و بعد از آن بدن به هر دو کف دست به سر خود و در دست مبارک خود و با اقبل من جوده - و بخیر کسی که پیش است از جسد شریف و بعد از دست بجانب دیگر یعنی ذلک ثلث مراتب - می کرد این خواندن و دیدن و مسح کردن را سه بار و هم در روایت عایشه آمده است که آنحضرت در مرضی اخیر گرفت بهر دو دست عایشه را و خواند و دید و دستهای عایشه را و امر می کرد با هر دو دست و می بر جسد شریف خود و متفق علیه در حدیث ابن مسعود و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عبد الله بن مسعود را که اولش این است - لما امر رسول الله صلی الله علیه و سلم - و در دست و ذکر عطای خواتیم سوره بقره است - فی باب المعراج انشأ الله - در باب معراج که انسب است بدان باب و در مصلح در باب فضل القرآن مذکور است

الفصل الثانی - عن عبد الرحمن بن عوف رضى الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم قال ثلثه تحت المرحى يوم القيامة - سه چیز زیر خوش آمد روز قیامت کنایت است از اختصاص این سه کمال قرب و مقابله درگاه غوث مجتبی که ضایع نمی گشت و می سبحانه حق آنها را و اگر کسی را که مخالفت میکند بران و ترک نمی کند مجازات عالمان آنها را چنانکه حال مقربان درگاه سلاطین است - **انقران -** یکی از آن سه چیز قرآن است - **حاج العباد -** که حجت میکنند بندگان را گاهی حجت می کند براسه نفع ایشان بجهت محافظت ایشان حقوق آنرا و گاهی بر ضرر ایشان در آنچه ضایع کردند و اعراض نمودند از احکام و حدود و می را طهر و طین و مرقرآن را طاهریت و طهائی طاهر و چون نشان شریک اند و فهم آن و کل بدان و باطن آنچه در فهم خواص بدان نمیرسد اشارت است بآنکه هر کس مطالب خود را مواظبت بقدر آنچه رسیده است علم فهم وی تعزات عظیم - و الاثانه - دوم امانت است و مراد بدان حفظ حقوق الناس است و اموال و اعراض و امای ایشان یا مخصوص باموال دارند که و دافع است و مبتدا و فهم از ذکر امانت آن است و الاثانه که در قول **ترجمه** انا عتقنا الاثانه علی السموات و الارض اشارت بدان واقع شده شامل تمامه تکالیف و احکام است - و ارجع بناوی الامن و طمینی رسوم هم است و از میده و فریادی کند رحم و میگوید و انوار گاه باشد که سیکه به پیونید و مراد رعایت کند حق هر و صلا الله به پیونید و اورا لطف و کرم خدا و رعایت کند او را - و من قطعنی قطع الله - و سیکه به مراد پیونید نه کند

در رعایت نکستہ حق مرا بر او اتر و غضب خدا و بر اندازد و از در گاہ رحمت و دندار مخصوص بر کم گردانید
اشارت است بغایت اتهام و اعتنای بوسے۔ رواہ فی الشرح السنۃ۔ وعن عبد اللہ بن عمر و قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقال لصاحب القرآن اقر او ارتق۔ گفتہ میشود صاحب قرآن را و ملازم
او را تہلاوت و عمل بخوان و بر و درجات جنت بر قدر آنچه بخوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند
باقی درجات جنت بر آید کہ آماہ کردہ شدہ است۔ بر او و لائق است بحال او پس امر شامل است جمیع
اصحاب قرآن را از انبیاء و مرسلین و اولیاء و علماء و سایر صاحبین بر قدر درجات ایشان۔ و تیل کہ کنت ترتیل فی الدنیا
و ترتیل و تجوید بخوان قرآن را چنانکہ ترتیل میگردی در دنیا فی الصراح ترتیل ہموار و آرمیدہ و پیدا خواندن
ترتیل تحقیقین ہموار۔ فان منزلک عند آخرائک تقر بما پس بدرستی کہ منزل تو نزد آخرائی است کہ بخوانی آنرا۔
رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان الذین یلیس فی جوفہم من القرآن کالبیت الخرب۔ بدرستی کہ آن کسانی کہ نیست در درون
وی چیزے از قرآن بچو خانہ ویران است کہ آدمی درون وے نیست و فی الصراح جوف درون شکم ظاہر
آن است کہ مراد حفظ قرآن است زیادہ بر یا بخور بہ الصلوٰۃ و بعضی تعمیم کردہ اند و گفتہ اند حفظ او نظر او اللہ اعلم۔
رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی فی حدیث حسن صحیح۔ وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یقول الرب۔ میگوید پروردگار تبارک و تعالیٰ من شغلہ القرآن عن ذکری و سکتی۔ کسیکہ بازمی دارد
او را قرآن از ذکر من و دعا و سوال من کہ در غیر قرآن است۔ اعطیتہ افضل ما اعطی السالکین۔ میدہم او را
بہتر و زیادہ تر از آنچه میدہم سوال کنندگان یا ظاہر آن است کہ گفتہ شود ذکر کنندگان و لیکن ہمچنین گفتہ و
اکتفا بہ ذکر سوال کردہ زیرا کہ ذکر نیز در حقیقت دعا است و لیکن بطریق کنایت و تعریض زیرا کہ ذکر کہیم
و قنایے وی در معنی سوال و طلب است و در حدیث دیگر آمدہ است کسیکہ باز دارد او را ذکر من از سوال
من میدہم او را بہتر از آنچه میدہم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از ہمہ ذکر و دعا
خبر دے از قرآن است و قرآن کل الکمل است و آنکہ بعضی از درویشان مریدان اند کہ مشغول میدارند و تلاوت
قرآن را چند گاہ موقوف گذارند مصلحت در وے آنست کہ مظلوم اثر در ذکر اسرع و اظہر است و حصول آن
در قرآن بطلی است اما بعد از حصول اتم و اکمل است کہ زوال پذیر نیست بلکہ اثر و نتیجہ ذکر و مدی آید و در و مدی
مگر آنکہ بسہ حد ملکہ برسد و بفنا سے تمام کشد کہ الفانی لایزالی او صافہ و در قرآن دیر آیندہ و دیر پایندہ
کذا ذکر الشیخ الشہاب الدین سہروردی رحمہ اللہ رحمۃ واسعہ و نیز گفتہ است کہ طالب بقرآن و تلاوت آن
در نماز و غیر نماز بہر آرزو دے کہ درین راہ دار و برسد۔ و فضل کلام اللہ علی سائر الکلام بفضل اللہ علی خلقہ

و فضل کلام خدا براتی کلام ای خلق بچو فضل خداست غرض اسم بر خلق دے۔ رواہ الترمذی والداری و ابی یوسف
فی شعب الایمان و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب و عن ابن مسعود رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حرفاً من کتاب اللہ۔ فله حسنة بحسنة یضاعف لہا۔ سیکہ بخواند یک حرف از کتاب خدا پس
مراورانیکی ست و مقررست کہ ہر نیکی جزا دادہ میشود بدو مانند او اقل این ست و اکثر را حدی نیست اگر گویند این
خود در ہمہ جا و ہر نیکی است فضل قرآن چیست جواش آنکہ ہر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآن ست کہ ہر حرف جزو
و می توانی مرتب ست و در سائر اعمال بر عمل یک نیکی ست نہ کہ ہر بار جزو دے نیکی دیگر باشد ہم علی ہست کہ مرکب
از چند عمل ست آنجا ہر عمل کہ جزو عمل ست نیز نیکی ست فانہم بعد از ان می فرماید۔ لا اقول الم حرف۔ نیکی گویم
الم حرف ست۔ الف حرف۔ الف تنہا حرف ست و چنین۔ لام حرف و ہم حرف۔ مراد باین کلام نہ نفی حرفی ست
از الم کہ مرکب از سہ حرف ست و متع سورہ است و اثبات مراسمی حروف را باکہ ہر حرفی از اساسی ست و اثبات
مرسمیات را کہ باطروف اند پس باین معنی حسنات الم کہ فائز سورہ بقرہ است مثلاً نو دہا ست۔ و آنکہ در الم
ترست تنی فاضل۔ رواہ الترمذی والداری و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح غریب اسناداً و معنی
الحارث الاعور۔ تابعی کوفہ ست مشہور بعبث امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ۔ قال ہر حرفی
گفت کہ شتم در مسجد ظاہر آن ست کہ مسجد کوفہ مراد ست۔ فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث۔ پس ناگاہ ہر حرف
درآمدہ اند در سخنان فوض باب درآمدن و سخن درآمدن و بکار دے و رشدن۔ فدخلت علی علی۔ پس درآمد
بر امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ۔ فاجرتہ۔ پس خبر دادم اورا باین حال مردم۔ فقال۔ پس گفت علی رضی اللہ عنہ
او قہر فکروا۔ ایا این چنین ست کہ تو گفتی و ب تحقیق کردن این خصلت شیع را و فوض کردند و باطیل۔ قلت لعلہم
گفتم آرسے کردند۔ قال۔ گفت علی۔ اما الی سموت رسول اللہ۔ آگاہ باش بدستی کہ من شنیدم پیغمبر خدا را علی کہ
علیہ وسلم یقول۔ می گفت۔ الا انہا ستكون فتنہ۔ آگاہ باشید بدستی کہ قصہ این ست کہ نزدیک ست کہ پیدا شود
فتنہ از اختلاف مردم و افتادن در باطیل و اہوا۔ قلت ما المخرج عنہا۔ گفتم چیست بنیل بیرون آمدن و بجا
یا فتنن از ان فتنہ۔ یا رسول اللہ قال کتاب اللہ۔ گفت آنحضرت مخرج کتاب خداست کہ قرآن ست۔ و
قیہ بیا بقلم۔ و ان قرآن مجید خبر چیز نیست کہ پیش از شما بودہ اند از احوال ام ماضی و وقائع ایشان۔ و خبر اخبار
و خبر خبری کہ پس از شما باید از احوال مردم آیندہ و احوال قیامت۔ و حکم بایم۔ و در قرآن ست حکم حکام
معاملات و وقائع کہ میان شما ست۔ ہذا الفصل۔ اوست کلام فاضل بیان حق و باطل یا کلام مفصول و بین
کہ نیست در سہ اشتبہ و اہام۔ لیس بالہزل نیست قرآن ہزل یعنی بہودہ و نادوست خلاف جد اشارت ست
بقول حق سبحانہ انہ لقول فصل و اہو بالہزل من ترکہ من جبار قصمہ اللہ۔ سیکہ باندازد را و انقباض نورزد

بوسے دستہ دستہ پیش کردہ عقل و براے خود از سر تکرار کند و ستار معاند حق بشکند و پاره پاره کند و را
 خدای تعالی - و من یبغی الہدی فی غیرہ افضلہ اللہ - و سیکہ طلب کند راہ راست را در غیر قرآن گمراہ سازد و را
 خداے تعالی - و هو جبل اللہ الثمین - و قرآن رسن خداست استوار که ایشان را می کشد بدان بدر گاہ قرب
 خود و ایشان میرساند بان در گاہ متعلق و تمسک بدان - و هو الذکر الحکیم - و دوست ذکر شغل بر بیان سعادت
 و کمال مبدار و معاد و ظاهر و باطن - و هو الصراط المستقیم - و دوست راہ راست که روی و آسان بمنزل مقصود رساند
 و هو الذی لا یرفع بہ الاموار - و قرآن آن چیز است که میل نمیکند بسبب دمی ہواهای نفس از حق بی باطل گردانند
 اتباع کنند تا بہات را و ترک کنند محکمت او را - و لا یتبس بہ الا سئئہ - و اینجہ نمی گرد و بوسے زبانہا یعنی مشتبہ و محمل
 نمی گرد و بغیر خود از جهت غایت امتیاز و انفراد و بعضا حجت و اسلوب یا مراد آن است کہ دشوار نمی آید و تنگ
 نمی گرد و بر زبانہا از جهت انشراح و لہا بہ تلاوت و التباس پوشیدہ شدن کار کسی و اینجہ شدن تاریکی
 یار و شنائی - و لا یشاع منہ علم الا سیر نشیوند از وے علمی یعنی احاطہ نمیکند علوم ایشان بدان تا بایستند از ان نشاند
 ایستادن کسی کہ سیر نشیود از طعام و فارغ می گرد و از ان و با سیر نمیکرد و از تلاوت وے کہ سیکہ بدانند و حاضر گرد و
 از سلاست الفاظ و لطافت معنی آن - و لا یخلق عن كثرة التردد - و کہ نہ نمی گرد و از بسیارے تردد و تکرار و سیر و
 روق و رواج و بی ولذت قرار و استماع وے و یخلق بفتح یا و ضم لام و ضم یاء و کسر لام نیز روایت است -
 و لا یقضي عجائبہ و تمام نشیود و سپرداختہ نمی گرد و کار باہی شگفت وے و تمام نمی گرد و معانی و معارف وے و ازین حجت
 است کہ سیر نشیوند از وے علم و کہ نہ نمی گرد و از تکرار - و هو الذی لم ینتہ الحزن اذ سمعہ حتی قالوا - و قرآن چیز سے است
 کہ باز نیامد حزن و فیکہ نشیدند آنرا یعنی باز نیامد از سر و شناسے وے و توقف و صبر و دست نداد ایشان را تا آنکہ
 گفتند بسبیل بلاہت و استحال - اناسمنا قرانا عجبا - بدستیکہ شنیدیم قرآن شگفت را - یہدی الی الرشہ -
 کہ راہ نیامد بسببے صلاح کار شد برہ شدن و بسامان بودن مراشد بسیار راہها - فامنا بہ - پس ایمان آوردیم
 بقرآن این نیز متوکلہ جن و تتمہ آیت است - من قال بصدق - سیکہ قائل شود و تکلم کند بقرآن راست گو شود -
 و من عمل اوجہ - و سیکہ عمل کند بقرآن و کار کند بدان ثواب دادہ شد - و من حکم بہ عدل - و سیکہ حکم کند بوسے
 و بر فرمودہ وے و عدالت کند - و من دعا الیہ بہی الی صراط مستقیم - و سیکہ دعوت کند و خواند مردم را بسوی
 قرآن راہ نمودہ شود بسوی راہ راست - رواہ الترمذی و الدارے و قال الترمذی بہ واحد یث اسنادہ مجهول
 و گفت ترمذی این حدیث سے کہ اسناد وے مجهول است یعنی بعضی رجال اسناد وے مجهول اند و فی الحاکم
 مقال - و در حاکم امور کہ منتہاے اسناد است سخن است نسائی گفتہ کہ تومی نیست و در تومی گفتہ لا باس بہ
 و شعبی گفتہ کہ کذاب است و ابن معین گفتہ کہ ضعیف است و بعضی گفتہ اند ثقہ است و عن معاذ الجہنی - یفہم جیم و فتح

از ثقافت تابعین است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن وعمل بما فیہ کسبیکہ بنحو اند قرآن را
و عمل کند بخیرے کہ در قرآن است۔ ابیہ والدہ ماجدہ یوم القیمۃ۔ پوشانیدہ شود پدر و مادر او را افسرے در دنیا
منورہ احسن من ضوء الشمس نے بیوت الدنیا کو کانت بنیگم۔ روشنائی آن تاج نیکتر و قویتر از روشنائی آفتابہ باشد۔
در خانہاے دنیا اگر میبود آفتاب در خانہاے شما یعنی نزدیک شما و درین مبالغہ است در نورانیت و سے و بعضی
گفتہ اند کہ اباس تاج کنایت است از مالک و سیادت۔ فاطمہ بالذی عمل بہند پس چیست گماناے شما بآن کہ یکہ
بنحو اند و عمل کند بقرآن یعنی پدر و مادر او را مبدب و سے این درجہ و این کرامت خواہد شد قیاس توان کرد کہ خوش

را چہ مقدار خواهد بود۔ رواہ احمد و ابوداؤد۔ وعن عقیبہ بن عامر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یقول لو جیل القرآن فی اباب ہم البقی فی النار ما حرق۔ اگر کردہ اندیدہ سے شود قرآن را در پوستی سپتر انداختہ میشود
در آتش عیسوخت یعنی عظمت شان و شرف او بحدیست کہ اگر بغرض و تقدیر در آتش اندازند نسوزد و لیکن مکرر
این کرامت ہر دست ہر کس نیست و بعضی گفتہ اند کہ این معجزہ قرآن بود در زمان کرامت نشان آنحضرت صلعم
و متحقق بود و بعضی گفتہ اند کہ مراد نا۔ آخرت است کہ تمیز است میان حق و باطل و خبر حق کارگر تنقید و بعضی گفتہ اند
کہ مراد آن است کہ ہر کہ قرآن خواند و بدان عمل کند در دوزخ نہ رود و مراد بایاب پوست آدمی و بدن او است
و اباب بکسر مزہ جلد غیر مدبوغ را گویند و درین مبالغہ دیگر است کہ فساد و احتراق بحجم غیر مدبوغ نہ دوسرایت می کند

رواہ احمد و ابوداؤد و دارقطنی۔ وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن
سہر کہ خواند قرآن را۔ فاستظہر۔ پس یاد کردہ آنرا۔ فاحل حلالہ و حرم حرامہ۔ پس حلال کردہ حلال او را و حرام
کردہ حرام او را یعنی اعتقاد کند و عمل کند بدان۔ اوحد اللہ الخبۃ۔ می درآرد او را خدا سے تعالی و ربہ است۔ و شفقت
فی عشرۃ من اہل بیتہ۔ و قبول میکند شفاعت او را در وہ کس از اہل بیت و سے۔ کلیم تم و جبت لہم النار۔ ہمہ
اہل بیت و سے کہ تحقیق واجب شدہ است مرآئنا آتش یعنی این چنین اہل بیت کہ فاسق اند و مستحق آتش شدہ اند

رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدارقطنی و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و حفص بن سلمان الرازی لیس ہوا بقوی
یفصح فی الحدیث۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لابی بن کعب کیف تقران فی بصلوہ
گفت آنحضرت مرا بی بن کعب را کہ چگونه قرأت میکنی در نماز یعنی چہ بنخوانی در نماز۔ فقرام القرآن۔ پس خواند

ابی بن کعب فاتحۃ۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ ما انزلت فی التورۃ و الانجیل و الانبیاء
ولا فی الزبور۔ مرمود و مجاہد سوگفت کہ مرمود و فرستادہ شدہ است در توریت و نہ در انجیل و نہ در زبور۔ و لانی
و القرآن مشکما۔ و نہ در قرآن کہ از ہمہ فاضل تر است مانند ام القرآن۔ و انما یجی من التائے و القرآن العظیم
الذی انزلت بہ۔ و ام القرآن سبع المثانی است و قرآن عظیم کہ داودہ شدہ است مرا تفسیر این و فصل اول

در حدیث سعید بن ابی کثیر - رواه الترمذی و در داری - و روایت کرده است - و بی نزول
 و سے - ما انزلت و لم یزکری بن کعب - و ذکر کرده است ابی بن کعب را و سوال و جواب اورا بگفته است عن
 ابی هريرة ان رسول الله علیه وسلم قال ما انزلت فی التورۃ و الانجیل و الزبور و القرآن مثلاً - یعنی مثل ام
 القرآن الحدیث - و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - و عنه قال قال رسول الله علیه وسلم تعلوا القرآن
 فاقروه - بیا موزید قرآن را پس بخوانید اورا - فان مثل القرآن لمن تعلمه فقرأ و قام به بدرستی که حال قرآن
 مگر کسی را که آموخت پس خواند قرآن را بقیام لیل کرد و بدان کمال جرات محسوس که به چو حال انبیا است که پیکر و شبه
 از مشک - تفوح ریحه کل مکان - میداد و سوسه و در هر جای فوج دیدن بوسه خوش - و مثل من تعلم
 قرآن و هو فی جوفه - و حال کسی که آموخت قرآن را پس خواب کرد و بقیام لیل نکرد و حال آنکه قرآن در شکم او است
 کمال جرات او کی علی مسک به چو حال انبیا است که بستر شده است سر و سینه پوشیده نماند که ظاهر
 حدیث است که مراد بقیام شب برخاستن و خواندن قرآن باشد و در شب بقرینه بقابلت و سوسه بر خود که یعنی
 خواب است و بعضی از قیام بقرآن عمل بدان مراد دارند و رتودر انبیا از غفلت و ترک عمل دارند فافهم
 رواه النسائی و ابن ماجه - و عنه قال قال رسول الله علیه وسلم من قرأ حم المؤمن الی الیه المصیر کسکیرة خیرة سورة حم را که اورا
 سورة حمین میگویند تا قول وی و الیه المصیر قوله تعالی حم تتریل الکتاب من الله انفرز علیهم غافر الذنب و قابل التوب الله یرفعنا
 ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر و الیه المکرسی - و بخواند آیه المکرسی را - چین مصیر - هنگامی که صبح کند - حفظ به اثنی عشری - نگاہ
 میشود بر برکت این دو آیه از آفات و بلاهای ظاهری و باطنی تا آنکه شام کند - و من قرأ به چین میسی حفظ به اثنی عشری - که یکصد و پنجاه
 آن دو آیه را هنگامی که شام کند گام داشته شود تا آنکه صبح کند - رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث غریب -
 و عن النعمان بن بشیر - ولدت لی بعد ان جازده ماہ است از هجرت و او اول مولودی است که زائیده شد نصار بعد از
 هجرت و او را والدین او صحبت است - قال قال رسول الله علیه وسلم ان الله کتب لنا باقی ان یخلق السموات و الارض
 بالفی عام - بدرستی که خدا را تعالی نوشت کتاب بے را یعنی امر کرد و ملائکه را بتوشن آن پیش از آنکه پیدا کند آسمان
 در زمین را بدو هزار سال - انزل منه آیین ختم بها سورة البقرة - و فرستاد ما را از کتاب و آیت که ختم کرد و آن
 دو آیت سورة البقرة را تحقیق این کتاب و کتابت و سبب این مدت در شرح ذکر کرده شده است - و لا تقر ان
 فی دار ثلث لیل فیقر بها الشیطان - و خوانده نشوند این دو آیت در هیچ سران شب پس اینکه نزدیک شود
 آن سران را شیطان - رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عن ابی الدرداء
 قال قال رسول الله علیه وسلم من قرأ ثلث آیات من اول الکاف عممه الله من فتنه الدجال یکسکیرة خیرة
 سه آیت را از اول سورة کهف نگاہ داشته شود از فتنه و حال چنانکه گام داشته شد نزد اصحاب کهف از شجره

کہ نام او و قیاموس بود و در فصل اول ہم از ابی الدرداء از حدیث مسلم گذشت کہ ہر کہ یاد دارد وہ آیت از اول سورہ کہ گفت نگاہ داشتہ شود از شہر و جبال و تواند کہ اول برودہ آیت این خاصیت مرتب ساختہ باشند بعد از ان توسیع فضل نموده بر سہ آیت ساختند تا در حفظ و قرات فرمتی ننند و اللہ اعلم۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن صحیح۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان کل شیء قلب و قلب القرآن ییس۔ بدرستیکہ ہر چیز سے اول ست و اول قرآن سورہ ییس ست و گفتہ اند کہ دل ہر چیز سے خلاصہ و زبدہ اوست و این سورہ شریفیست مثل ست بر مقام قرآن بر وجہ اتم و اکمل با قصہ نظم و صغر حجم آن و اللہ اعلم۔ ومن قرأ ییس کتب اللہ لہ بقراءتہ ما قرأہ القرآن خمس مرات۔ و کسیکہ بخواند ییس را بنویسد خدا یی تعالیٰ بر اسے ارباب بخواندن این سورہ ثواب خواندن قرآن دہ بار۔ رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ قرأ طہ و ییس قبل ان یخلق السموات و الارض بالف عام۔ روایت ست از ابی ہریرہ کہ گفت گفتید بنیہ خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بدرستیکہ خدا سے تعالیٰ خواندنی اظہار کرد سورہ طہ و ییس را پیش از آنکہ پیدا کند آسمانها را و زمین را ہزار سال۔ فلما سمعت الملائکۃ القرآن پس ہر گاہ کہ شنیدند فرشتگان قرأت طہ و ییس را و قرآن در اصل مصدر ست بمعنی قرات بعد از ان اطلاق کردند اور را بر مقود و اینجا باین معنی نیز درست ست پس یا تمام قرآن مراد باشد کہ طہ و ییس خبر او پند یا ہمین طہ و ییس مراد باشد کہ قرآن نام خود کل ہر دو ست۔ قالت۔ گفتند فرشتگان۔ طوبی لائسہ تیرل ہذا علیہا۔ خیر و خوب ہے اوست کہ فرود فرستادہ شود این قرآن کہ مراد بدان این دو سورہ است بر ان است۔ و طوبی لاجوات تحمل ہذا و طوبی باد فرشتگان را و درونہا را کہ بردارند از حافظان گردند۔ و طوبی لائسہ تکلم بہذا۔ و خوشی باد من را بانہا را کہ تکلم کنند باین و بخوانند این را۔ رواہ الدارمی۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ ثم الدخان لیسہ۔ کسیکہ بخواند ثم را کہ اور سورہ دخان میگوید در شبی۔ اصبح یتغفر لہ سبعون الف ملک۔ صبح می کند و حالتی کہ آفرینش بخوانند اور را بقا و ہزار فرشتہ۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و عن ابن شہیم۔ یفتح خابہ و سکون مثلہ و فتح عین۔ الراوی۔ کہ راوی این حدیث ست یضعف۔ ضعیف و ارشہ میشود در حدیث و قال محمد بنی النجار سے ہونکر الحدیث۔ و گفتہ است بخار سے کہ عمر مذکور منکر حدیث ست۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ ثم الدخان فی لیلة المجتہ غفر لہ۔ کسیکہ خواند سورہ دخان را در شب جمعہ آمرزیدہ میشود اور اور درین حدیث تخصیص بہ شب جمعہ واقع شدہ و در حدیث سابق ہر شب کہ خواند شب جمعہ یا غیر شب جمعہ پس خواندن شب جمعہ اولی ست تا حاصل گردد فضیلت یقیناً۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث ضعیف۔ در بعض نسخ غریب ضعیف۔ و ہشام ابوالقہام الراوی یضعف۔ وعن العریاض بن ساریہ صحابیت

انہما کہ نازل شدہ در ایشان ولا علی الذین اذنا انما توک لتعلمن الآتیه۔ ان البیہی۔ روایت می کنند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یقر السجات قبل ان یرقیہ میخو اند سجات را پیش از آنکہ خواب کند و سجات بکسیر با سے موحده سورتها سے کہ در اول آنها سبحان یا سبح یا سبح است کہذا قال الطیبی۔ یقول ان فیہن آتیه غیر من الفنا آتیه۔ می گفت آنحضرت کہ درین سورتها آتیی است کہ بہتر است از ہزار آیت و طیبی گفت کہ آن آیت بہم است چنانچہ شب قدر و ساعت جمعہ و اللہ اعلم و تواند کہ آخر آیت سورہ خشر مراد باشد دو سے مذکور و مشہور است و سادعیہ و ثورہ و اول سورہ حدید تا علم بذات اللہ و در نیز مذکور است و مشمول این حدیث بقول طیبی علی الاجمال است و اللہ اعلم۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و در رواہ الدارمی عن خالد بن معدان یفتح میم و سکون عین مملہ۔ مرسلا۔ بطریق ارسال و سب اگر حال تابعی است۔ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان سورۃ فی القرآن تکتون ایتہ شفت لرجل حتی یغفر لہ۔ گفت آنحضرت کہ سورہ است در قرآن کہ سی آیت است شفاعت کرے مردے را تا آنکہ آمرزیدہ شد آن مرد را۔ وہی وان سورہ۔ تبارک الذی بیدہ الملک رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی۔ گفت ابن عباس کہ در بعضی اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ خبارہ علی قبر خیمہ خود را بر قبر سے و خبارہ بکسے خاسے مجرہ مرد و خیمہ و در بعضی نسخ خباتہ تبار و راخ۔ و ہوا یحسب انہ قبر۔ و سے گمان نمی برد کہ آن قبر است۔ فاذا فی انسان لیبراد پس ناگاہ در آن قبر آدمی است کہ میخو اند سورہ۔ تبارک الذی بیدہ الملک حتی تمسک۔ تا آنکہ ختم کرد این سورہ را فاتی البیہی۔ پس آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فاجبرہ۔ پس خبر داد آنحضرت را۔ فقال البیہی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہی المائتہ۔ این سورہ مائت است یعنی منع کنندہ و باز دارندہ است عذاب را از خوانندہ خود ہم ہی المنجیۃ۔ این سورہ رستگاری و نجات خوانندہ خود را تنجیہ من عذاب اللہ رستگاری میدہد اورا از عذاب خدا۔ رواہ الترمذی و قال۔ و گفت ترمذی۔ ہذا حدیث غریب و عن جابر ان البیہی صلی اللہ علیہ وسلم کان لا ینام حتی یقرأ روایت است از جابر کہ آنحضرت بود کہ خواب نمی کرد تا آنکہ میخواند۔ الم تریل و تبارک الذی بیدہ الملک رواہ احمد و الترمذی و الدارمی و قال الترمذی۔ و گفت ترمذی۔ ہذا حدیث صحیح و کذا فی شرح السنۃ و ہمچنین گفتہ می است در شرح السنۃ کہ این حدیث صحیح است۔ و فی المصابیح غریب۔ و در مصابیح گفتہ کہ این حدیث غریب است مگر گفتہ ام کہ خوابت با صحت منافات ندارد مگر آنکہ مراد غریب شاذ باشد۔ و عن ابن عباس و انس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا نزلت تعدل نصف القرآن۔ گفت ابن عباس و انس کہ گفت آنحضرت سورہ اذا نزلت الارض برابر است نصف قرآن را و ثواب قرات و سے ثواب قرات نصف قرآن است۔ و قل ہو اللہ احد تعدل ثلث القرآن۔ و قل ہو اللہ احد برابر است ثلث قرآن۔

پہنچا۔ قل ہوا اللہ احد فقال۔ پس گفت آنحضرت ادحیت۔ واجب گشت۔ قلت ما وحیت۔ گفتتم من چہ چیز واجب شد
 قال الخیر۔ گفت آنحضرت بہشت واجب شد۔ رواہ مالک والترمذی والنسائی۔ وعن فروق بن نوفل۔ ابوالفتح فاف
 وسکون را تابی ست و بھی گفتہ اند کہ مراد صحبت ست۔ عن ابیہ۔ روایت می کنند از پدرش نوفل کہ صحابی ست
 اند قال۔ کہ پدرش گفت۔ یا رسول اللہ علی شیدا اتولہ اذا اودیت الی فراشی۔ یا مومنان مرا چہ کہ بگویم آنرا دوستی
 پناہ آرم مہوے جانہ خواب خود یعنی بخوانم در وقت خواب رقتن۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اقرأ۔ بخوان
 قل یا ایہا الکافرون فانہا براۃ من الشکر۔ زیر اگر این سورہ بیزاری ست از شرک تبرک عبادت انجہ عبادت
 می کنند کافران پس در خواب روے برے شوے از شرک و پاک از آلائش آن اگر میرے بر توحید میرے
 رواہ الترمذی و ابو داؤد و الدارے۔ وعن عقیبہ بن عامر قال بنا انا اسیر مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 در اثنائے آنکہ من سیر میکنم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بین الجحفۃ۔ میان جحفۃ بنہم جیم وسکون حاسے مہر و فاف
 والابواب۔ و میان ابوالفتح ہمزہ وسکون موحده و کسر ہمزہ نیز آمد ہمزہ و موضع اللہ میان مکہ و مدینہ زاد ہما اللہ
 تشریفاً و کبریا۔ از غشت تاریم وظلۃ شدیدہ۔ ناگاہ پوشیدہ را باد و تاریکی سخت فجعل رسول اللہ پس گشت
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تہود۔ کہ پناہ می جوید۔ با عوذ برب الفلق را عوذ برب الناس۔ و در عقبہ از روایات
 قدیمیہ آمد کہ ترک قل ازین دوسورہ جائز ست و این حدیث سند و سے میتوان بود۔ و یقول۔ و سیکو بد آنحضرت
 یا عقبۃ تہود ہما۔ اسے عقبہ پناہ جو باین دوسورہ۔ فاما تہود تہود بتکھا۔ پس پناہ نہ جتہ است ہرچ پناہ جویندہ
 ہا نہ این دوسورہ در تہود ہے مانند۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن عبد اللہ بن حبیب بنہم خانے ہمزہ و فتح ہمزہ
 صحابی ست مدنی حلیف انصار۔ قال۔ گفت۔ خجانی بیدہ سطر وظلۃ شدیدہ۔ بیرون آمدیم و شب باران
 و تاریکی سخت۔ لطلب رسول اللہ۔ در حالے کہ میجویم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فادکناہ۔ پس در پناہ
 آنحضرت را۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ قل۔ بگو یعنی بخوان۔ قلت۔ پس گفتتم من۔ ما قول۔ چہ گویم یعنی
 چہ خوانم۔ قال۔ گفت آنحضرت بخوان۔ قل ہوا اللہ احد و المودین۔ و بخوان سوزدین بنہم جیم و کسر واد
 مراد از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس ست۔ عین تصحیح و عین مسمی۔ و در ہنگامی کہ صبح سکے
 و ہنگامے کہ شب بانگاہ کنی۔ ثلث مرات۔ سہ بار۔ تکفیک من کل شی۔ بسندگی می کنند از سر خست یعنی دفع میکنند
 ہر آفت و بلا را۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ وعن عقیبہ بن عامر قال قلت۔ گفت گفتتم۔
 یا رسول اللہ اقرأ سورۃ ہود و سورۃ یوسف۔ یا بخوانم سورۃ ہود یا سورۃ یوسف یعنی بقصد تہود و دفع
 ہے۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ لن تقر استینا بلغ عند اللہ ہرگز نہ بخوانی تو چہ بر آسان تر و طاہر
 در باب تہود نزد خدا۔ من قل اعوذ برب الفلق کہ در و سے تہود ست از شر تمامہ مخلوقات عموماً و خصوصاً

رواه احمد والنسائی والدارمی

فصل الثالث - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعزوا القرآن - اعزوا كنيده
 قرآن را بیشترین بیان کنید و اظهار کنید معانی آنرا و اعزوا در لغت بمعنی بیان و اظهار آید و حرکات و سکنات را که خوبان
 اعزوا به گویند هم بحسب آن می گویند که ظاهر و مبین می گردود آن معنی و درین شریک است هر که زبان عرب
 سنی دانند بعد از آن بیان فرمود آنچه مخصوص است بابل شریعت و مسلمانان بقول خود و اتبعوا غرائبه -
 و پیرو س کنید غرائب قرآنرا و تفسیر کرد غرائب القرآن و حدود فرمود - و غرائب القرآن و حدوده - و غرائب
 قرآن و انفس است یعنی احکام و اجبه و حدود و دوست یعنی سنن و آداب و تسمیه اینها بغرائب بحسب آن
 باشد که مخصوص است باهل دین و از جهت آنکه ایمان غریب است پس احکام و س تیر غریب باشد و طبعی گفته که مراد
 بغرائب مقدرات مواجبت است و حدود و احکام یا مراد بغرائب آنچه واجب است بر سلف اتباع آن و حدود
 اسرار و رموز چنانکه لکل آیه ظهیر لطن انتهى - و عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال قرأه القرآن
 فی الصلوة افضل من قرأه القرآن فی غیر الصلوة - خواندن قرآن در نماز بهتر است از خواندن آن در غیر نماز
 و افضل حالات قرأت قرآن خواندن اوست و در نماز ایستاده بعد از آن نشسته - و قرأه القرآن فی غیر الصلوة
 افضل من التسبیح و التمجید - و خواندن قرآن در غیر نماز بهتر است از تسبیح و تکبیر و تحمید اگر چه در نماز باشند
 زیرا که تسبیح و تکبیر و تحمید و تحلیل همه جز و قرآن اند و لهذا افضل داده اند قیام نماز را از رکوع و سجود بحسب احتمال
 قیام بر قرأت قرآن - و التسبیح افضل من الصدقة - و تسبیح و تحمید و ذکر خدا فاضلتر است از صدقه و صرف
 مال در راه خدا و مشهور آن است که عبادت متعدد می که نفع آن بغیر برسد فاضلتر است از عبادت لازم که
 نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر از آن مستثنی بود و ذکر خدا
 اکبر و برتر گزشت از همه چنانکه در احادیث صحیح آمده که ذکر تبار و فاضلتر است از اتفاق ذی سبب و فضیله در راه
 خدا و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث که در کتاب مذکور است یکی از آنهاست فتدبره - و الصدقة افضل
 من الصوم - و صدقه دادن در راه خدا و مال صرف کردن بهتر است از روزه داشتن و اساک کردن در مال
 و گفته اند که در صوم اساک مال است از نفس بعد از آن صرف کردن مال بران و در صدقه صرف کردن مال
 بر غیر چنانچه گفته است بیت و گر نه حاجت که زحمت برسد - ز خود باز گیر س و هم خود خور س - بحسب
 فضیلت صوم که اشارت کرده شد بآن مجد شیع که در کتاب صوم گذشت که هر عملی بنی آدم می بده است مگر روزه
 که آن براس من است و من غرامید هم بدان باقی است و شک نیست که اخلاق جات و حیثیات سعیر است
 و در مثال این مسائل باین اشارت کرد و بقول خود - و الصوم خیر من النار - و روزه داشتن برتر است از آتش

دو رخ و سبب حفظ و نگاه داشتن است از آفات شہوات و کیہ شیطان کہ سبب دخول نارند و گفت طبعی کہ چون نظر
کرده شود بذات عبادت ناز فاضلتر از صدقه باشد و صدقه از صوم و چون نظر کند مہر کی سبب اثر و خدایتان
صوم افضل بود آتشی و عن عثمان ابن عبد اللہ بن اوس - بفتح ہمزہ و سکون واو - اتقنی - بفتح شاذ و قاف
عن جده - روایت ہے کہ عثمان در جبہ خود کہ اوس است و عثمان تابعی است و اوس صحابی قال - گفت اوس
قال رسول اللہ - گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قرأ الرجل القرآن فی غیر المصحف الف ورجع - ثواب خواندن
مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن ہزار و رجبہ دارد - و قرأت فی المصحف نصف علی ذلک الی اسے
درجہ - و ثواب خواندن و سے در مصحف زیادہ کردہ میشود و ثواب خواندن از ہر تا دو ہزار در جہ از جہت
زیادت ثواب نظر کردن مصحف و ساس کردن و بہرہ داشتن آن و تحقیق دارد و شہ است کہ نظر کردن
در مصحف عبادت است و بسیار سے از صحابہ و سلف در مصحف میخوانند آورده اند کہ عثمان را رضی اللہ عنہ و مصحف
پارہ شد از جہت کثرت قرأت و سے در آن و سے گفت کہ این حکم علی الاطلاق نیست بلکہ اگر قارے را در پارہ
خواندن تہ بہ و تفکر و جمعیت قلب بیشتر از خواندن در مصحف حاصل گردد یا خواندن افضل باشد و اگر
ہر دو برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود و طبعی گفتہ کہ ممکن و قدرت بر تفکر و استنباط معانی در صوت
قرأت از مصحف بیشتر است و در یکیت این سخن نظر است - و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان ہذا الطلوب لصدۃ اکما بعدہ الحدید - ہر سیکہ این دہدے مردم رنگ سے گیر و دتیرہ سے کہ کردہ
پنا کہ رنگ یگیر و این - ان الاصابہ الہار - و سیکہ برسد آہن را آب - بیل - گفتہ شد - یا رسول اللہ را جلالت
چیت سبب روشنی دل و صفات و سے - قال کثر ذکر الموت و تلاوۃ القرآن - گفت آنحضرت موجب جلا سے
ثواب بسیار یاد کردن مرگ و تلاوت قرآن است تلاوت بر رفع است و بہرہ نیز روایت کردہ اند و بہرہ اول مراد
اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن - و سے البقی الاحادیث الاربعہ فی شعب الایمان - و عن الطبع
بفتح ہمزہ و سکون تخانیہ و ایضا - بن عبد اللہ الکلاعی - بفتح کان و تخفیف لام و عین مہملہ منسوب بذکر الکل کہ شہیت
از زمین صحابی است رئیس قوم خود و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را نزد خود طلبید پس ہجرت کرد و وہاں
قال - گفت ایضاً کہ - قال بیل - گفت مرد سے - یا رسول اللہ سے سورۃ القرآن اعظم - کدام سورہ قرآن
بزرگتر است - قال - گفت آنحضرت - قل ہو اللہ احد - ان سورہ بزرگتر است و سابقا گذشتہ کہ اعظم سورہ
قرآن فاتحہ الکتاب است و متبعہ بعد و ذوات و صفیات است چنانکہ گفتہ - قال - گفت آن مرد فای ایہ
اعظم فی القرآن - جس کلام بہت در قرآن بزرگتر است - قال آیت الکرسی - فرمود آیت الکرسی بزرگتر است
کہ اللہ لا الہ الا ہو الحق القیوم - است - قال آیت الکرسی - اللہ لا الہ الا ہو الحق القیوم - است -

پس کلام آیت اسے پیغمبر خدا دوست ہے و اسے کہ ہر سد فیہ و برکت و دعا ہے او ترا و امت ترا قال فاتحہ
سورۃ البقرۃ فانہا من خزائن رحمۃ اللہ زیر کہ ان از خزینہ ہائے رحمت خدا ہے تعالیٰ ست میں تحت عرش
از زیر عرش ہے تعالیٰ۔ اعطا ہائیدہ الامتہ وادۃ است خدا ہے تعالیٰ انرا باین امت مرحومہ۔ کہ ترک خیرا
من خیر الدنیا و الاخرۃ نگذاشتہ این خاتمہ پیغمبر را الخیر دنیا و آخرت۔ الا شملت علیہ۔ لکن انکہ شملت بہت
ہوئے و در گرفتہ و بیان کردہ است انرا پس قول ہے امن الرسول اشارت بہت بایمان و تصدیق و یمننا
و اطعنا باسلام و احکام ظاہرہ و الیک المصیر بجزائے عمل و آخرت و لا یكلف اللہ نفسا الی آخرہ بمنافع و نیوہ
و اخرویہ۔ رواہ الدرمی۔ و عن عبد الملک بن عمیر۔ یضم عین مملہ و فتح یم۔ سر سلا۔ بطریق ارسال
زیر کہ دے تابعی ثقہ و قاضی کوفہ بود بعد از شبہی۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاتحۃ الکتاب
شفا من کل دریدہ و فاتحہ شفاست از ہر در و جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخواند۔ رواہ الدار
و البیہقی فی شعب الایمان و عن عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ قال من قرأ آخر آل عمران کہیکہ بخواند آخر
سورۃ آل عمران از قول و سے تعالیٰ ان فی خلق السموات و الارض تا آخر۔ فی لیلۃ۔ و شبہی۔ کتب لہ قیام
لیلۃ۔ نوشتہ شود و مر آن کس را ثواب بیدار سے شب نماز کردن در دے یعنی ثواب تہجد و خواندن این
آیات بعد از ہر خاستن از خواب ہر سے تہجد مشہور و مذکور است در احادیث و عن یحییٰ بن یسار۔ روایت بہت
از یحییٰ بن یسار کہ از مشاہیر تابعین است۔ قال۔ گفت۔ من قرأ سورۃ آل عمران یوم الحجۃ عذبت علیہ الملائکۃ
الی الیسی کہیکہ بخواند سورۃ آل عمران را در جمعہ در دے فرستند ہر آنکس را استغفار کنند۔ سر اورا و شفا
ناشب۔ رواہ الدار۔ روایت کرد این ہر دو حدیث را در دے۔ و عن جابر بن جیم و فتح موحده و سکون
نیمانیہ۔ بن نفیر۔ یضم فون و فتح فا و سکون یا و را در آخر از ثقات تابعین شام است و از حضرت یحییٰ بن جابر
و اسلام ہر دو را در بیانہ ان رسول اللہ۔ روایت می کنند کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت۔ ان اللہ
ختم سورۃ البقرۃ باین۔ ہر سبکہ خدا ہے تعالیٰ ختم کرد سورۃ بقرہ را بدو آیت۔ اعطیتما من کفرۃ اللہ سے
تحت العرش۔ داوہ شدہ اند مرا این دو آیت از زیر گنج خدا کہ زیر عرش است یقیناً بن۔ پس بیاموزید ان
کلمات را کہ در ان دو آیت ہا و علمون فساو کم۔ و بیاموزید انہا را زان خود را و اہل بیت خود را۔ فانہا صلوة
زیر کہ ان کلمات کہ در ان دو آیت است استغفار اند چنانکہ و صلوة لمانکہ آمدہ۔ و قرآن یضم قان و کسر آن سبب
فیر ہر از جناب محمد بن زبیر کہ ذکر اند۔ و دعا و دعا اند شامل مطالب دنیا و آخرت۔ رواہ الدار می
و عن کتب۔ روایت بہت از کتب بن مالک کہ صحابی مشہور است۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال من قرأ سورۃ ہود یوم الحجۃ بخواند سورہ ہود را در جمعہ ذکر خیرا و ثواب آن نکرد از ہمت ظہور آن

یا اشارت بکثرت و عدم احصاء آن - رواه الدارمی و عن ابی سعید ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من قرأ سورة الکافی فی یوم الجمعة اضاء له النور ما بین الجمعتین - روایت سنت از ابی سعید خدری کہ آنحضرت گفت کسی کہ یکبار بخواند سورہ کافہ را در روز جمعہ روشن می گردد و براسے و سے نور ایمان و هدایت در میان و قنبلکہ بیان دو جمعہ است - رواه البیهقی فی دعوات الکبیر و عن خالد بن معدان - یفزع میم و سکون عین از شفقت تابعین شام است کہ بمقتاد تن از صحابہ را دریافته - قال - گفت بر وایت آنحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم اقروا الحجۃ - بخوانید سورہ را کہ رستگاری دہندہ است از عذاب دنیا و آخرت - و ہی الم تنزیل - و آن سورہ الم تنزیل است کہ روے آیت سجدہ است - فانه یبلغنی ان رجلا کان یقرأ یا - زیرا کہ بد رستی مرا رسیدہ است کہ مردی بود کہ میخواند یا - ای قرآن شکینا غیر یا - میخواند هیچ چیز را جز این سورہ یعنی نکر دانیدہ بود و براسے خود در و سے جز این سورہ - و کان تشریح خطایا - و بود آن مرد بسیار گناہگار و شقی و جہانم علیہ پس را گنہ گردان سورہ باز و سے خود را بران مرد یعنی آمد و بر و سے افتاد و در پناہ خود گرفت گناہت از طور ثواب بخیر خواندن آن - قالت رب اغفر لہ - پس شفاعت کرد این سورہ و گفت اسے پروردگار من بیا از مراد را فانه کان یکثر تفرار تے - پس بد رستی کہ آن مرد بود کہ بسیارے کرد خواندن مرا - فشفعنا لہ رب تعالی فیہ - پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تعالی و حق آن مرد - و قال الکبوالہ بكل خطیئہ حسنہ و گفت پروردگار بہ فرشتگان بہ نویسد براسے این مرد بہرہے نیکی یعنی بدیہ اسے او را بیا فریاد نکند را بنزد پروردگار بلکہ بہرید بدل ہر بدی نیکی و ثابت کند بدل عقاب ثواب - و ارموالہ درجہ - و یعفو گناہان الکفایہ کہ نہ کنید بلکہ بہرید گناہانہ براسے و سے درجہ - و قال ایضا - و گفت نیست انہا تجادل عن صاحبانی القبر - بد رستی کہ این سورہ خصوصت سے کند و قبر از جانب خوانندہ خود کہ لازمت میکرد خواندن آنرا بقول - جلال انجین میکند کہ میگویی - اللهم ان کنتم من کتابک تشفعنی فیہ - خداوند اگرستم من سورہ از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا و حق و سے - و ان کم کن من کتابک فاحضنی عندہ - و اگرستم من از کتاب تو پس محو کن مرا از کتاب - و انما کنون کا معیر - و بد رستی کہ این سورہ سے گرد و بند رست انہی میجو جانور پرنندہ - بحمل جہانم علیہ - می گرداند و سے انداز و باز و سے خود را بر خوانندہ خود و شفاعت لہ - پس شفاعت سے کند مراد از شفقت من عذاب القبر - پس شفاعت سے کند مراد از عذاب گوشت و عذاب فی تاباک شفاعت و گفت در سورہ تبارک الذی سے بیدہ الملک مانند این - و کان خالد لا یجیب حتی اقرأ یا - و بود خالد بن سہب کہ را و سے این حدیث است شب نمیکرد و خواب نمیزفت تا آنکہ میخواند این دو سورہ را - و قال طاووس و گفت طاووس یانی کہ از مشاہیر تابعین است - فضلت علی کل سورۃ فی القرآن - تفضیل را و سے سورہ انداز و سے

بهر سوره که در قرآن است بپنجاه مرتبه نیک - رواه الدار سے - روایت کرد این را دار سے و این
 دو حدیث است که دلالت بر روایت کرد موکف آنرا جمع کرده و قول طاؤس نیز حدیثی دیگر است که دار سے آنرا روایت
 کرده و این احادیث در سبیل اندوکی و حکم مرفوع اند زیرا که این اخبار معلوم نمی گردد که از احادیث رسول خدا
 چنانکه در اول حدیث اشارت کردیم بآن - وعن عطاء بن رباح - بفتح و تحفیف با سه موصوفه تابعی است
 از ائمه علمای ارجله فقها و ثقة کثیر الحیثیت است امام ابو حنیفه گفت ندیدم من از آنها که در یانتم ایشان را فاضله
 از عطاء بن رباح و بود و سه رضی الله عنه اسوداد و عوفی و افسس اشمل اعرج و در آخر عمر اعمی شد شنید حدیث از ابی
 عباس ابی هریره و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عائشه رضی الله عنهم بیست و هشت سال عمر یافت و سنه هجری
 و پانزدهم از عالم رفت - قال یحیی بن ان رسول الله - گفت رسید مرا که پیغمبر خاتم الانبیا علیه و سلم قال من قرأ
 یس فی صلاه النهار فنیست و احسنه - گفت کسی که بخواند سوره یس را در اول روز پراخته شود حاجت های او برسد
 رواه الدار سے مرسل و حسن معتقل - بفتح سیم و سکون جمله و کسر قاف - بن یسار - بفتح تحتانیه و سین ممله -
 المزنی یضم سیم و فتح لا و یون نسبت بفرنیه که نام قبیله است صحابی است از اهل بیعت الرضا و ان روایت کرده
 اند و سه حسن بصره و غیره و سه - ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من قرأ یس ابتغاه وجهه الله تعالی - کسی که
 بخواند سوره یس را از برای طلب رخصه خدای تعالی - غفر له ما تقدم من ذنبه - آمرزیده شود و مراد از پیغمبر
 که پیش از او است از گناهای او و سه - فاقروا باعد موتکم پس بخوانید آنرا و مفره های خود یعنی آنرا که شتر
 موت اند تا بشنوائید ایشان را و بگذرانید معانی آنرا بر دلها و ایشان پس گرد و در حکم قرأت و گرد و سبب
 مغفرت ذنوب و اجمال دارد که مرخواندن این سوره را خاصیتی باشد در غفران ذنوب کسی که مشغول
 باشد بر دعوت و خواندن شود و نزد و سه - رواه ابی یحیی فی شعب الا یان - وعن عبد الله بن مسعود انه قال
 روایت است از ابن مسعود که و سه گفت - ان کل شیء ساما - بدرستی که هر چیز را بلند است
 و سنام القرآن سوره البقره - و بلند است قرآن سوره البقره است سنام بفتح سین جمله در اصل کویان
 شتر است بعد از آن استعاره کرده شد هر چیز بلند را و سنام زمین وسط است بعد از آن استعاره
 کرده شد بهایه بلند است و بلند است - و ان کل شیء لبا با - و بدرستی که هر چیز را خلاصه است - و ان
 لباب القرآن لفصل و بدرستی که خلاصه قرآن مفصل است و آن اول از حجات تا آخر قرآن بر قول شهوت
 و در اینجا اقوال است که در باب الثمرات از کتاب الصلوة گذشت - رواه الدار سے - و عن علی رضی الله عنه
 انه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لكل شیء عروس و عروس القرآن الرحمن - روایت است
 از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که و سه گفت رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را که می گفت هر چیز را عروس

و عروس قرآن سورۃ الرحمن ست غروس بالفتح زن و مرد و خواستہ یکد گیرا و مرد از اینجا من و جمال ست کہ لازمہ عروس ست و آن تبکرا قول اوست تعالیٰ عباسے آلا ربکما کند بان کہ حسن و جمال خاص سے بخت و مرد از شئی چیز می ست کہ مناسب ست کہ انصاف کردہ شود پس و سے عروس۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ سورۃ الواقعة فی کل لیلة لم یصبہ فاقہ ابدا۔ یکہ بخواند سورۃ اذا وقعت الواقعة را در ہر شب نرسد اورا فاقہ فی الصراح فاقہ درویش و حاجت مند شدن۔ و کان ابن مسعود یامر بآثار یقرآن بہائی کل لیلة۔ و بود این مسود کہ می فرمود دختران خود را کہ بخوانند این سورہ را در ہر شب بدانکہ شایع ترغیب کردہ بہ بعضی عبادات کہ موثر و نافع اند در امور دنیویہ نیز کہ حصول آنها در معین ست در دین تا بہر تقدیر مشغول باشند بعبادت بہر وجہ کہ باشد و این مورت محبت ست بان عبادات و محبت آن نفسی ست بہ محبت کسیکہ آورده است آنها را زیرا کہ محبت منعم حبلی ست و ازین جهت ست اتقان و سے تعالیٰ بقول خود اند کہ بانعام و نبین و جنات و عیون و رزوع و انعمہ آن۔ رواہ ابوالبیہقی۔ روایت کردہ ابن و حدیث را بہقی فی تعب الایمان وعن علی رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحب نبدہ السورۃ۔ بود آنحضرت کہ دوست میداشت این سورہ را کہ۔ سچ اسم ربکہ الاعلیٰ ست گفتہ اند کہ دوست داشتن از جهت قول حق سبحانہ است ان فلا فی الصحف الاولی صحف ابراہیم و موسی کہ شہادت بر حقانیت قرآن در دست ہر شرکان و اہل کتاب رود احمد۔ و عن عبد اللہ بن عمر قال اتی جیل النبی۔ گفت آمد مرد سے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال اقرأ لی۔ پس گفت آن مرد بخوان مرا۔ یا رسول اللہ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اقرأ آتک من ذوات الران خوان سورہ از سورہا کہ مصدر ست بالرا و آن پنج سورہ اند و در نسخہ دیگر ذوات الران یعنی لفظ ثلاثا نیست یعنی از ان سورہا کہ مصدر اند بآورد و اینجا الم را نیز داخل میشود۔ فقال۔ پس گفت آن مرد در اعتذار از عدم قرات این سورہ کہ برت سخی۔ بزرگ شد سال عمر من۔ و استند قلبی و سخت شد دل من کہ نگاہ نیتوانم داشت و غلط گسانی۔ و درشت و سطر شد زبان من۔ قال فآتک آتک من ذوات حم۔ پس گفت آنحضرت بخوان سورہ ازان کہ حم ست و در اول و سے۔ فقال مثل مقالتہ پس گفت آن مرد و آتک سخن خود کہ گفتہ بود در اعتذار قال ارجل گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ اقرآنی سورۃ جامعہ۔ بخوانان مرا سورہ را کہ فراہم آورندہ است ہمہ مطالب دنیا و آخرت را و ثواب و عقاب را باختصار۔ فآتک رسول اللہ صلعم اذان از انت الارض حتی فرغ منها۔ پس خوانانید آن مرد را آنحضرت سورۃ اذان از انت الارض تا آنکہ فرغ شد ازان یعنی تا آخر و سے خواند کہ من تمیل متقال ذرہ خیر امیرہ من یصل متقال ذرہ شہادہ و جامعہ یکہ آن مرد و بخواند و بجاست فقال الرجل و الذہ سے بشک بالحق لازمہ علیہ بود۔ پس گفت آن مرد سوگند بان خدا کی کہ فرستادہ است ترا بر استی زیادہ نیکنم برین مقرب و پیچ چیز را ہمیشہ در

الفاظ نصیحت و عمل ثم اور بالرجل۔ پست نشست داد و رفت آنمرد و فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم افع الروحیل برین۔ رستگار سے و فیروز سے یافت این شخص دوبار و روحیل بنهم را وضع داد و گفت ثم تصفیر اجل ست یعنی پیادہ یا تصفیر اجل یعنی مرد و تصفیر اینجا پر اسے عظیم است یا انطفاء رواہ احمد و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم الا یستطیع احدکم ان یقرأ الف آیتہ فی کل یوم۔ ایانیتواند یکی از شما کہ بخواند ہزار آیت در ہر روز و ان تراجم کند بران با وجود موانع و اعمال دیگر یعنی از ہر کس نمی آید۔ قالوا و من یستطیع ان یقرأ الف آیتہ فی کل یوم۔ گفتند صحابہ کیست کہ بتواند کہ بخواند ہزار آیت در ہر روز۔ قال۔ گفت آنحضرت اما یستطیع احدکم ان یقرأ الکم التکاثیر۔ گفت آنحضرت آیا نیتواند یکی از شما کہ بخواند سورۃ الکم التکاثیر یعنی اگر این سورہ را بخواند ثواب خواندن ہزار آیت بیاید و ہر این عدد موقوف علیہم شایع است و بخندین سورہ را و کہ در احکام شریعہ دارد وست حقیقت آنرا خبر شایع کسی نداند۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان۔ و عن سعید بن اسیب مرویست از سعید بن اسیب کہ از کبار تابعین است۔ مرسل بطریق ارسال عن النبی۔ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت آنحضرت من قرأ فی مکہ یکم بخواند قل ہو اللہ احد عشر مرات۔ دہ بار۔ نبی عصر فی الحجۃ۔ بر آوردہ شود برای وی کہ اگر کسی در شب من قرأ ہا عبسین مرہ فی قصص فی الختمہ و یکم بخواند آنرا بیت بار بار آوردہ شود بر اسے و دو گوشک در شبست۔ و من قرأ ہا ثلاثین مرہ فی لہ قلمہ قصور فی الختمہ۔ و یکم بخواند آنرا سی بار بنا کردہ شود بر اسے و در قصہ در شبست۔ فقال۔ پس گفت۔ عمر بن الخطاب و الله یا رسول الله انک اکثر من قصورنا۔ اکنون چون ثواب خواندن این سورہ انہیں است ہر آنکہ بسیار بخوانیم این سورہ را و بسیار دیگر دانیم بپس خواندن آن قصہ بر اسے خود را۔ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم انما اوسع من ذلک۔ خدا فراخ تر است از ان یعنی قدرت خدا و رحمت او فاضل او اوسع است پس تعجب کن و دور بیند از آنکہ قال الطیبی و ظاہر آنست کہ مفسر و مفسر فی ان عنہ اطرا میل و رغبت در تکرار این ثواب خیرل باین عمل قابل است نہ تعجب و استبعاد چنانکہ ظاہر قول و سے اذ انکثر ان دلالت دارد بر ان پس معنی جواب آن باشد کہ ثواب خدا و فضل و سے وسیع تر از ان است پس رغبت کنبد و بر آنہ تعجب نہ و بدینم روز ہن آدمی را و تعجبی از ان ہست و جواب نفی آنرا نیز متضمن است اما اقصا بران و ضم استبعاد بران چنانکہ طیبی گفتہ خوب نیست پوشیدہ ماند کہ عبارت مطلق است کہ یکبار و عمر بخواند یا ہر روز و در سائر و انکثر اعلم و فضله اوسع۔ رواہ الدارمی۔ و عن الحسن مرسلان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ روایت است از حسن بصری بطریق ارسال کہ آنحضرت گفت۔ من قرأ فی لیلة الایاتیم یا جہ القرآن تاکلم اللیلہ یکم بخواند در شبی صد آیت محاجات کند و ضم نشود او را قرآن در ان شب یعنی قرآن ضم میشود مگر کسی را کہ بخواند او را و لذت و سے کند پس این قدر کہ صد آیت است و در دفع خصوصیت قرآن و اداسے حق و سے

۱۵۶

دران شب بسنده است روشن قرآنی لیلکه مابقی آیه کتب را قنوت لیلکه - و کسیکه بخواند در شبی و دویست آیت نوشته شود بر او صد و پنجاه قنوت یعنی طاعت و قیام و دعا و شوق بیاید - و من قرار می لیلکه خمس مائه الی الالف اصبح و لا تقطار من الاجرة - و کسیکه بخواند در شبی پانصد آیت تا سحر صبح می کند در حالی که مرا و راست قطار از جبهه - قال و اما القطار گفته اند صحابه و حبشیت قطار - قال - گفت آنحضرت - اثنا عشر الفا - قطار مال کثیر نیست در روز و از ده هزار در قیام و صد گفته قطار روزن چهل اوقیه از طلا یا نقره و دویست و نیا را بر می چیم گاو از طلا یا نقره - قطار در میان خواست در کثرت ثواب و شک نیست که معنی اخیر آنست و داخل است دران و بیسی گفته است که قطار هزار و دویست اوقیه و اوقیه بهتر از آنچه میان آسمان و زمین است و تواند که ضمیمه قال و ابراهیم اصحاب حسن باشد و قال ابراهیم

حسن - رواه الدارست

باب اداب التلاوة

و اما کتر نسخ باب بی ترجمه و عنوان واقع شده و چنانکه عادت مولف است در ذکر مهمات و لواحق با سبق و در بعضی نسخ باب آداب التلاوة و در سس القرآن و ملاوت قرأت قرآن است بر سبیل تلایح و قواعد چنانکه در او را در و طالت میباشد و قرأت قرآن را بر مشایخ برای تعلیم تجوید ادا می گویند و قرأت عام تر و هر اشائی است و در سس نیز یعنی قرأت است و در است میان دو کس یا زیاد میباشد.

فصل الاول بحسب ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعاهدوا القرآن فبما
دارید و تازه کنید و پیمان را بقرآن و مراذ حفظ و نگاہ داشت قرآن است فقرات و مواظبت بر آن تا زول نرود و
فراموش نگردد و تعاهد بیان و کس باشد و ذکر آن اشارت است بآنکه چون بنده عهد قرآن را تازه دارد و خدمت
و کند قرآن نیز عهد او را نگاہدار و محفوظ ماند - فوالله فی نفسی بیده - پس سوگند بخدا فی که بقایه ذات من در دست
قدرت اوست - نهوا شد تعضیبا من الابل فی عقلها - سرانیه قرآن محنت ترست از روی - باشند و بیرون آید
و گر تخمین از شتر که بسته شده است پایی دس در رسن عقل بختین جمع عقل بکسرند شتر میفکد عقلیه و سخن
ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یسما احدکم ان یقول نسیت آیتک و کیت - بدیجری
هر یکی را از شما که گوید فراموش کردم آیت چنین و چنان را - بل نسی - بلکه بگوید فراموش گردانیده شده مرا آن
آیت و بدیجری آن قول آن است که این عبارت شعرت بترک و عدم بهالت و بی پردانی بدان دو قول و
فراموش گردانیده شد انما رحمت و خذلان است بر تقصیر در احراز این سعادت و نگاہ داشت این نعمت
یا از جهت احتراز و اجتناب از تصریح بارتکاب محیث که متضمن بر بیجائی و بیبائی و ترک ادب است به آن -
و استند کرد و اتقوا فانما شد تعضیبا من حد و الرجال من انهم - و اگر که کنید و یاد دارید قرآن را مواظبت بر قراءه

آن نوری کہ بر سیمیکہ قرآن سخت ترست و گر نختین و بر آمدن از سینه با سے مردان از چار پا پیا سے کہ اگر نہ نهند و خطا نکند بگر نیند و بر آید متفق علیہ و لا یسلم بقلہا و زیادہ کردہ است سلم و در روایت خود لفظ بقلہا را و معنی آن معلوم و عن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انما مثل صاحب القرآن کمثل صاحب الابل المعقلۃ نیست حال خداوند قرآن در یاد آمدن و فراموش شدن گریزند حال خداوندان شتران بسته شدہ پیاسے بند۔ ان عامہ علیہا اسکما۔ اگر مخالفت کند بران گاہ را و آنرا۔ وان اطلقوا بہیت۔ و اگر را کنند شتران را اسیر زند آن شتران وی گزیر نہ متفق علیہ۔ و عن جنید بن یفیم والی و فتح آن۔ بن عبد اللہ۔ صحابی ست و گاہی جنید بن صفیان نیز می گویند نسبت بجد بر بگی و عقلی فتوح مدین و لام و بقاء نیز می گویند بگونه بود پس اتان انتقال کردہ بہرہ آمد روایت می کنند از رے حسن و ابن سیرین۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقراوا القرآن ما استغنت علیہ فلیکم۔ بخوانید قرآن را ادام کہ الفت و جمیع دار و بر قرآن و لا سے شما ذوق قرات و نشاط و سرور حاصل باشد فاذا استغنتم پس چون مختلف شوید و تنبیر کردید یعنی حاصل کرد و شما ملائت و تفرقہ قلوب۔ تقو مواضع۔ پس بر خیز از خواندن قرآن و بمالات و بنہ فوتی نخواہید اما اینجا نکته ایست کہ مرد را باید کہ عادت کند و بعد رجعت نماید نفس را ریاضت فرمایند تا بکثرت قرات لال نیار و نشاط افزاید زیرا کہ کمالان و آسودہ دلائل کہ اعتیاد و ارتیاض ملازم نہ و ملول شوند یکی باشد کہ در عزات جزو سے از قرآن طول گرد و دیگر سے و در جز و در ذوق خود خواند چنانکہ اصلا ملائت را نہ نیابد و باللہ التوفیق و معنی این اخلاص و قیام وجہ دیگر نیز گفته اند کہ در شرح مذکور است۔ متفق علیہ و عن قتادہ قال سل انس کیف کانت قراتہ النبی۔ روایت است از قتادہ کہ از شاہیر تابعین است کہ کہیدہ شد انس را کہ چگونه بود قراتش پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال کانت ہذا۔ گفت انس بود قرات آنحضرت خداوند مدبر امور دوزن حمرا و در روایتی کانت ہذا بلفظ مصدر آن نیز ہمین معنی است و در صحیح البخاری سے کان یجد ما یورد کہ آنحضرت مدی کہ دند را و فی شتم قرا۔ بپشتر خواند بسم اللہ الرحمن الرحیم ہد۔ و در حالی کہ مدیکند۔ بجمع اللہ یعنی در لفظ اللہ و ہد۔ و مد سے کند۔ الرحمن یعنی در سیم و سے۔ و ہد بالرحیم یعنی در حاسے دی۔ و ہد بالکمال بدانکہ مرد را یا بخار اصلی است کہ آنرا مدی گویند از جهت بودن و سے لازم ذوات حروف مرد و طابع و سے چنانکہ الف و واو و قالوا و یا و قیل و حاصل میشود این مد با تمام حركات یا خیر از اشباع تعدد الف یا کثیر از ان زیرا کہ اگر انہمین خواندہ شد و تمام نمیشود بطریق باین حروف و در متعارف کہ بحث کردہ شود از ان نزد ارباب صناعت مد فرستید و در زاد و سبب است سکون و ہمزہ کہ بعد ازین حروف واقع میشود و سکون یا بجهت اوغام باشد چنانچہ دایمہ و لا انفا یا چہ اوغام چنانچہ در حروف مد واقع است در اوائل سور مثل الف لام میم کان حادون تاف و سکون گاہی بحث و وقف عارض میگردد و مثل نستحسین و الفکر و اولی الاالباب و اما ہمزہ یا و یک کلمہ یا تند التماسار و التورجی

گفت آنحضرت من دوست می دارم کہ بشنوم قرآن را از غیر خود گو یا حکمت در آن است کہ در
استماع از غیر نفس معانی و ملاحظہ آن و تدبر و در آن تم و حاصل است و گو یا از عیب سے آید بر مثال ظهور کلام از شجرہ
موسوی و اشد اعظم ابن سعود سے گوید۔ فقرات سورۃ انفاس پس شروع کردیم و خواندن سورۃ فاسرحتی آیت ہذا
تا آنکہ آمدم و رسیدیم باین آیت کہ تکلیف از اجتناب من کل اثمہ تشہید و جتنا بک علی ہوا لا تشہید یعنی آیت این است
کہ پروردگار عالم پیغمبر را پس مکنون باشد حال این کا فرمان و تکیہ بیاہیم از ہر امت گو ای را کہ گو ای و ہر پیغمبر
بر ایشان افساد عقائد و فحش اعمال ایشان و بیاہیم ترا سے محمد گو اوہ این پیغمبر ان کہ گو ای وہی بر صدق ایشان
درین گو ای یا گو ای وہی بر امت خود کہ ایشان گو ای خوانند را و بر امتان دیگر مقتضی کہ در قیامت است
کہ عجب روزی سخت است کہ امتان را خواهند گرفت و پیغمبران بر ایشان گو ای خوانند داد و این سعود میگوی
چون این آیت بر خواندم۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ حسبک الا ان۔ پس است ترا اکنون یعنی اکنون بس کن دیگر
مخوان۔ فالتفت الیہ۔ پس روسے گردانیدم بسوسے آنحضرت و دیرم۔ فاذا عیناہ تذکران۔ پس آگاہ ہر دو چشم
آنحضرت اشک میریزد و اشک روان می رود و بجاسے آنحضرت از تصور ہول قیامت و سختی احوال مریم بود
بجست غایت رافت و رحمت و شفقت آنحضرت بر خلق صلی اللہ علیہ وسلم قائم شفق علیہ۔ و عن افس قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لابی بن کعب۔ گفت آنحضرت امرابی بن کعب را کہ از اکابر صحابہ بود و کاتب وحی
بود و یکی از ان شش تن بود کہ یاد گرفته بودند قرآن را و در عهد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واقف صحابہ بودند او را
سبدا تو میگفتند و ان حضرت او را سید الانصار میگفت و عمر رضی اللہ عنہ سید المسلمین می نامید پس آنحضرت بگو گفت کہ ان اللہ امر
ان اقر علیک القرآن۔ بدرستی کہ خدا سے تعالی امر کرده است مرا کہ بخوانم بر تو قرآن۔ قال۔ گفت ابی بن کعب
اللہ سمانی لک۔ یا خدا نام بر و مرا بر اسے تو یعنی مرا بجزو ص نام من یا ذکر دو نام من آنجا مذکور شد این را از
جہت شکست نفس و گمانی خود و گفت تعجب و استغراب کہ من کمال لائق این مقام و منتر تم یا از غایت شوق و لذت
گفت کہ این چہ تشریف و اکرام است کہ میکنی۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آرسے نام ترا بر دوستانم خواند۔ قال۔ باز
گفت ابی بن کعب بطریق تعجب ہذا سے تقریر و تحقیق حال خود۔ و قدر و کثرت عند رب العلمین۔ ایہ تحقیق ذکر
کردہ شد من نزد پروردگار جہانیاں۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آرسے ذکر کردہ شدی تو نزد پروردگار۔
مذرت عیناہ۔ پس اشک بر بخت ہر دو چشم ابی و روان شد اشک از چشم وی و این گریہ شادی است کہ نزد
طاعت محبوب و حصول وصال سے آید و بحقیقت غم از راه چشم ہم میرود۔ و فی روایہ۔ و در روایتی اینچنین آمدہ
کہ ہین سورۃ کہ مین الذین کفروا من اہل الکتاب نازل شد آنحضرت ابی بن کعب گفت کہ۔ ان اللہ امرنی ان امر
علیک۔ بدرستی کہ خدا سے تعالی امر کرده مرا کہ بخوانم بر تو۔ لم یکن الذین کفروا قال گفت ابی۔ و قد سمانی۔ یا تحقیق

نام بر دوسرا خلا - قال نعم گفت آنحضرت آری - بکی متفق علیہ - در حدیث استجاب قرار است بر خدای و اهل علم
فصل اگر چه قاری افضل باشد از قرو علیہ و تحقیق قرار است آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر دے قرار است تعلیم و التلا و
که یا یاد گیر و آثر از دین مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بود ابی مقدم بر قرآن صحابه و فرمود آنحضرت صلعم اگر کسی را
و تحقیق اخذ کرده اند از دے قوی از کبر است تا بعین و در وجه تخصیص این سوره گفته اند که این سوره با وجارت
جامع است مرقع کثیره از احوال دین و مہات آثر و در حد و وعید و اخلاص و تطہیر قلوب کنذا قال الطیبی و اللہ اعلم
بالاسرار - وعن ابن عمر قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو - نہی کرد آنحضرت
از آنکہ سفر کردہ شود و ہمراہ بردہ شود و مصحف بسوسے زمین کافران کہ دشمنان دینند اگر گفته شود کہ مصحف نبود در زمان
آنحضرت و نوشتن قرآن در صحاف بعد از زمان آنحضرت شد جو اینست آنست اگر چه تمام قرآن در مصحف نوشته نشدہ
بود لیکن آنچه نازل میشد ہر کس بر اسے خود در صحیفہ مینوشت و نگاہ میداشت یا این اخبار نسیب است از آنچه بعد از
زمان آنحضرت واقع شد و بعضی گفته اند کہ مراد بقرآن مصحف نیست بلکہ مراد بعض قرآن است کہ ہر کس از صحابہ یادداشت
نہی از رفتن آنجماعت است کہ نزد ایشان محفوظ بود و از سفر کردن بر زمین حد و تاختہ نشوند و ضائع نگردان قدر
از قرآن کہ نزد اوست اگر گفته شود کہ تحقیق ثابت شدہ است کہ حفاظ قرآن بغزوات میرفتند و با وجود نہی ہر وقت
دارد رفتن ایشان جو اینست آنست کہ شاید نہی از رفتن ایشان بسفر باشد و ہمراہی عسکریین نیست ہلاک
ایشان و اللہ اعلم متفق علیہ و فی روایہ مسلم - و در روایتی مسلم را بخین آمدہ کہ - لا تسافر و بالقرآن - سفر نکنید
با قرآن - قال لا آمن ان ینالہ العدو و پس برستیکہ من این نیستیم الا آنکہ بایند و بگیرند از دشمنان و امانت کنند
بدان و ضائع سازند آن را

الفصل الثانی - عن ابی سعید الخدری - قال جلست فی عصابتہ من مغفار المهاجرین - گفت ابو سعید
خدری سے شستم من در جماعت از مغفار و فقیہان مهاجران و عصابہ کبیرہ و عصبہ لغیر از مردم ما بین عشرہ تا چهل -
وان بعضہم لیسے بقر بعض من العرب - و بد رستیکہ بعضی از ایشان ہر آنیہ پوشیدہ میشد بعضی از جہت برہنگی و بکی
و عریضیم عین و سکون یا برہنگی مقصود بیان فقر و احتیاج ایشان است کہ جائدہ درست بہر تن نہ داشتند و باین جہت چسبیدہ
بیکدیگر نمی نشستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل میشد - و قاری یقر امعلینا - و قاری بخواند قرآن را بہر تہ - از اخبار رسول
ناگاہ آمیز پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تمام علینا پس ایستاد آنحضرت بر سر ما - فلما قام رسول اللہ پس ہر گاہ کہ ایستاد پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم سکت القاری - خاموش گشت قاری کہ قرآن بخواند - فسلم - پس چون خاموش گشت قاری سلم کرد
آنحضرت بر ما از اینجا مفہوم میشود کہ سلام بر قاری قرآن کردہ است چنانکہ در فقہ مذکور است و گفته اند اگر کسی سلام داد
جوابہ آن لازم نیست - قال لا نسلم تصنون - گفت آنحضرت بیکدیگر دید شما اگر آنحضرت قرار است قاری ایشان

نشیند۔ ہستفہام بر حقیقت خود ست و الامتصود و تولیہ و تمہید بشارت ست کہ با ایشان داد۔ قلنا گفتیم ما کہ کنا فستمع
 الی کتاب اللہ تعالیٰ۔ بودیم ما کہ گوش میداشتیم بسوے کتاب خداے تعالیٰ۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ الحمد للہ الذی
 جعل من امتی من امرت ان اصبر نفسی معہم۔ حمد خدای راست کہ پدید کرد از امت من کسی را کہ امر کرده شدہ ام من کہ صبر فرمایم
 نفس خود را با ایشان و دشمنم در ایشان اشارت ست بقول خداوند تعالیٰ و اصبر نفسك مع الذین یبدعون ربهم الا یہ
 گفت ابو سعید خدریؓ۔ مجلس و سطنا۔ پس نشست آنحضرت میان ما وسط بسکون سین بیان و تہرک میان التعلیل
 بنفسہ فینا۔ تا برابر گردانند ذات شریف خود را در میان ما و ممتاز نبود از ما۔ ثم قال ہیدہ لکذا۔ پسترا اشارت کرد بدست
 مبارک خود کہ ہمچنین نشینید یعنی حلقہ زدہ نشینید بخلقوا۔ پس حلقہ زدہ شستند صحابہ۔ و برزت و جوہم۔ و سیر
 آمد از صف و طاہر گشت روی ہای ایشان مرا آنحضرت را۔ فقال البشر و ایا معاشرہ معا لیک المہاجرین۔ پس گفت
 آنحضرت شا دو خوش باشدید اے گروہ فقراے مہاجرین معا لیک جمع معا لیک معنی فقیر کہ مال ندارد و چنانکہ
 معا لیک جمع ملوک۔ بالانوار اتمام یوم القیمہ۔ بشارت باد مرثیہ را بر دشمنانی تمام روز قیامت تلحیح ست بقول حق
 سبحانہ نور ہم سعی بن ایہیم و ایا ہم یقولون ربنا اقم لنا نورنا۔ بعد خلون النجۃ قبل اغنیاء الناس بنصف یوم
 می در آید شما بہشت را پیش از مردم تو نگریہ نیم روز۔ و ذلک جمعا تہ عام۔ و نیم روز آن عالم بانصد سال دنیا
 چنانکہ در قرآن مجید میفرماید و ان یوما عند ربک کالک سنۃ ماتہ دن و مراد اغنیاءے شاگرد و فقرای صاحبزادہ
 یعنی اغنیاء و فناء اگرچہ فاضلت و با تہر با شہد و ثواب چنانکہ حدیث دیگر بران دلالت دارد و لیکن با وجود
 آن این سبقت فقر ارا حاصل ست و طاہر این حدیث و بران ست کہ این نفسیات و سبقت مخصوص فقرای
 مہاجرین باشد و لیکن چون علت فقر ست و آن شترک ست میان سائر فقر حکم ہمہ کی باشد و در حدیثی بافظ
 اطلاق غیر آمدہ است کہ یدخل الفقرا قبل الاغنیاء و کلام دروے در باب فضل فقراء بیاید ان شاہ اللہ تعالیٰ
 رواہ ابو داؤد و حسن البہار بن عازب۔ صحابی مشہور ست اول مشاہد او خندق ست و پیش ازوے صغیر
 بود و سے انما ایمان امیر المؤمنین علیؓ نہر است حاضر شد باوے در جبل و صفین و نہر و ان دات فی زمین صعب
 بن الزہیر۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزلوا القرآن باصواتکم۔ بیا رنید قرارت قرآن را بخوش
 آواز ریاسے خود زیرا کہ این جہای کنندہ ترست در دل و سخت ترست از روے تاثیر دران و رقت پیدا کنندہ
 ترست شنوندگان را بعضی مشایخ گفتہ اند کہ غنا در حد ذات خود باطل ست و لیکن می آید حق را چون و نفس
 مریدان در بدایت حال حق بتنگی و جزور در سے آید با غنا مزج میکند تا باسانی و بر غبت در آید بہ مثال داروے
 تلخ نافع کہ آن را با قند در ہم گرم نمایند و در باطن در آرد و تحسین صوت در قرآن بجا یست مطلوب ست و بعضی گفتہ اند
 کہ ان عمارت محمدؐ محل سہل ست و اصل ازہ ست کہ زینہ اللہ اکمالہ آتہ۔ و گافا آتہ۔ ازہ ہنخ۔ و ان عمارت

از آنکه اصوات بنندگان را در قرآن گویند بلکه قرآن زینت بخش اصوات است و این سخن سهل است فرین شی تا جی شمی باشد
چنانکه جلالت نسبت به رسول گویند قرآن صاحب جمال است که حسن ذاتی دارد و آواز خوب زیور می است که حسن دیگر بر آن
می افزاید و در فضل ثلث از حدیث برابر باید که صریح است درین معنی و مراد اینجا قرارت قرآن است که فعل بنده است
ذوات قرآن که صفت باری تعالی است جل شانه چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم - رواه احمد و ابو داود
وابن ماجه و الدارمی - وعن سعد بن عبادہ - یغم علین و تخفیف موحده از نقبای دوازده انصار است و بیشتر
قوم خود را بیت مصطفی صلی الله علیه وسلم روز فتح در دست او بود و از مناقب بسیارست رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امر اقر بالقرآن ثم نسیاه - نیست هیچ مردی که بخواند قرآنرا بستر
فراموش میگرداند آنرا - الا قتی الله یوم القیمه اخدم - مگر آنکه پیش می آید جناب کبریا سے حق را روز قیامت قطع
الاعضاے خدم معنی قطع و اخدم هر دو یک معنیند اعضاے او بعلت خدام که علی مشهورست و بعضی گفته اند که قطع
ایست یعنی خالی از خیر و برکت و بعضی گفته اند ساقط الاسنان یعنی دندان افتاده و بعضی گفته اند زبان افتاد
بصورت یا بعضی یعنی بے حجت و بی زبان و فراموشی که در قرآن را بعد از حفظ از کبار شمرده اند و در عید
درین باب بسیار واقع است و بعضی میگویند مراد به نسیان اینجا ترک عمل و قرارت اوست والله اعلم - رواه ابو داود
والدارمی - وعن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لم یقیه من قرأ القرآن فی اقل من
ثلث - فرمود یقیه نه شد و ندانست معانی قرآن را و قال و قد برک و در آن کسی که خواند قرآن را در کمتر از سه شب
رواه الترمذی - ابو داود و الدارمی - بدانکه عادت سلف مختلف بود در قدری از زمان که ختم می کردند در آن
قرآن را از ختم کردن در دو یا سه تا هشت ختم کردن در روز و شب و بعضی گفته اند از سه روز کم نباید و بعضی روز
زیاده نه و بعضی در هفت یک ختم می کردند و اقوال دیگر نیز هست و مختار آن است که این مختلف می گرد و باختلاف
اشخاص پس کسیکه ظاهر میگرد و مراد دقیق فکر لطافت و مهارت اقتضای کند بر آن قدر که حاصل گردد و کمال
قسم آنچه بخواند و هر که مشغول است به نشر علم بدرست و تصنیف یا بفصل خصوصیات و وقایع و صفات مسلمان قضا
کند بر آن قدر که مانع نیاید از آن تعلیم علم و کسب نفقه اهل و عیال نیز همین حکم دارد و حسن عقیده این عامر -
محبابی است و الی مصر بود برای معاویه بعد از برادرش عقبه بن ابی سفیان - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الجاهل بالقرآن کالجاهل بالصدقه - جهل کننده بقرآن و بارز باشد خواننده آن را همچو آتشکاسا دانند
است صدقه را به فقر آنکه فضیلت و ثواب دارد - و المسیر بالقرآن کالمسیر بالصدقه و مسیر کننده بقرآن با آواز شی
خواننده قرآن را مانند پنهان و نه صدقه است که انفس و اکل است و ثواب که از سعه دریا خاص است
و ادر در صد و نفاست و در جائی که بلند خواندن قرآن واجب نیست - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی

وقال الترمذی فی حدیث حسن غریب - وعن صہیب رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت صہیب
 روئے کہ از فقرائے صحابہ و عظمائے ایشان ست و مناقب او بسیارست کہ گفت آن حضرت - ما آمن بالقرآن من
 استحل محارمہ - ایمان نیاورد بقرآن ایمان کامل کسیکہ حلال گردانید حرامہائے قرآن را یعنی ارتکاب محرمات
 و مناسبے آن کرد حق ایمان آوردن آن است کہ عمل کن - چنانکہ حق محبت آن است کہ متابعت کن - رواہ الترمذی
 وقال فی حدیث لیس اسنادہ بالقوی - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثیست کہ نسبت
 اسناد آن تو سے از جهت ضعف بعضی روایات و - وعن الیث بن سعد - روایت است از یث بن سعد کہ نسبت
 تابعی است و امام اہل مصر - عن ابن ابی ملیکہ - یفہم میسم و فتح لام و سکون تخانیہ کہ تابعی نقلہ است و از شاہیر علما
 تابعین است و سی صحابہ را دریافتہ و قاضی مکہ بود و در عمدہ عبد اللہ بن الزبیر - عن یعلی - فتح تخانیہ و سکون
 مہملہ و فتح لام - بن ملک - فتح میم اوئے و سکون ثانیہ و فتح لام و کاف در آخر و سے نیز تابعی نقلہ است - انما
 ام سلمۃ عن قرأتہ البی - کہ و سے پر سید ام سلمہ را از قرأت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ بچہ کیفیت میخواند - فاذا سمی
 قرأتہ مشفوعہ - پس ناگاہ ام سلمہ صفت میکند و بیان میکند بقول یا بفعل قرأت پیدا و کشادہ و روشن - حروف
 بعد از حرف جدا جدا رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی - وعن ابن جریر - یفہم جیم اوئے و فتح را
 نام او عبد الملک بن عبد الغنی بن جریر از ائمہ دین و اعلام علماست و از تبع تابعین است و پدرش از تابعین
 و و سے اعلم و اوثق از پدرست - عن ابن ابی ملیکہ عن ام سلمۃ قالت کان رسول اللہ - گفت ام سلمہ بود
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قطع قدرہ بر تقطیع می کرد و قرأت خود را و تقطیع پارہ پارہ کردن مراد اینجا جدا
 خواندن حروف و کلمات را از یکدیگر چنانکہ معنی ترتیل است و وقف کردن بر سر آیات اگر چہ تعلق جابقی داشتہ
 باشد بقول - میگفت و میخواند انخفضت - الحمد للہ رب العالمین ثم یقف - بہتر وقف میکرد و سے ایستاد -
 ثم یقول - بہتر میگفت - الرحمن الرحیم ثم یقف - بہتر وقف میکرد و میگفت - مالک یوم الدین - تا آخر
 سورہ و بقوا بعد مقررہ را باب قرأت و امثال این آیات کہ متعلق اند یکدیگر و صل ارجح است و لیکن اگر بر سر
 اتقی باشد وقف و ابتدا با بعد سنت است - رواہ الترمذی و قال اسنادہ لیس بمقبول - روایت کرد و بخند
 را ترمذی و گفت اسناد او بخیر نیست متصل لان الیث روئے الحدیث عن ابن ابی ملیکہ عن یعلی بن ملک
 عن ام سلمۃ - چنانکہ فراموشی حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکہ از ام سلمہ بیواسطہ سماع ندارد و حدیث
 الیث اصح من حدیث الیث کہ متصل است صحیح ترست

الفصل الثالث عشر جابر - رضی اللہ عنہ قال خرج علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و نحن نقرأ القرآن
 گفت جابر بیرون آمدیم با آنحضرت و حال آنکہ ما میخواندیم قرآن را - و فینا الاعرابی و النحوی - و در میان

مادیان صحرا نشین و عجیبان غیر عربی نیز بودند و لابد قرات ایشان در تجوید و رعایت قواعد آن در مرتبه قرات
 عربان فصیح نبود و با وجود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تجوید کردہ و تقریر تحسین نموده - فقال - پس گفت - او را
 بخوانند قرآن را پس ہر نیکوست یعنی ہر نوع کہ یکی از شما بخواند خواہ عرب و عجم و مقصور و وسیع صلی اللہ علیہ وسلم
 رنج حج و شہادت و تکلف و استقصاے رعایت تجوید بہر تہ غایت است و تنبیہ بہ تحرک حسب و اخلاص و عمل بوجه اللہ
 و تفکر در معانی و شدت اہتمام بآن اگرچہ در تحسین الفاظ و تجوید کلمات نہ باقصی الغایتہ کوشند زیرا کہ استقصا و
 اہتمام بتانیہ با سہلہ و تقصیر و راول چندان نفع نکند و با اہتمام و اعتنائی با سہلہ و راول ضرر نیار و چنانکہ
 فرمودہ - وسیعی اقوام یقینونہ - و زود باشد کہ بیانیہ بگردہا از مردم کہ راست و درست گردانند قرآن را
 بر رعایت تجوید کلمات و تحسین اصوات کما یقام القبح - چنانکہ راست ساختہ میشود تیر و قبح بکسر قاف و سکون و اول
 تیر تا تراشیدہ و سبب ہا و پیکانہا نماندہ - یجھونہ - زود سے طلبند اجرت آنرا درین جہان - ولایتیاجلونہ - و
 بہ ملت نمی طلبند ثواب آن را در آن جہان یعنی دنیا را بر آخرت اختیار میکنند و دین را بدنیامی فردشند و رواں
 و البیہقی فی شعب الایمان - و عن حماد بن فضال عن علی بن ابی حمزہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقروا القرآن بلحون
 العرب و اصواتہا - روایت است از حماد بن الیمان کہ از کبار صحابہ و صاحب سر رسول اللہ صلعم است و زود او و سلم
 ہذا نقان است گفت گفت آنحضرت بخوانند قرآن را بلحنہاے عرب و خوش آواز ہی ایشان فی الصراح لحن آواز و آواز
 گردانیدن و لحن و قرات طرب کردن بدان فلان لحن است نیکوتر است از روستے خواندن بدان و مراد بلحون
 عرب تحسین صوت و تطریب است بے تکلف در رعایت توازن موسیقیہ باعانت طبیعت چنانکہ از قرات ایشان
 مشاہدہ سے اقد - و ایام و لحن اہل العشق و لحن اہل الکتابین - و دو در واریہ خود را از لحنہاے اہل عشق و لحنہاے
 اہل دو کتاب کہ توریت و انجیل است و مراد بلحون اہل عشق انچہ میکنند مردم در منازلہ و سار محاذیہ ایشان در شمار
 از رعایت قواعد موسیقی و تکلف در آن و بخوانند یہود و نصاریے کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند در آن
 و بعضی اہل العشق را اہل الفسق خوانند - و این تعجیف و تحریف است و صحیح نیست - و بیجہی بعد سے قوم یہ چون
 باقرآن ترجیع الفار و النوح - و زود باشد کہ بیانیہ پس از من گروہے کہ ترجیع کنند بقرآن مانند ترجیع یہود
 و نوح و ترجیع آواز گردانیدن و رعلق و فوج و فوج نوحہ و راتم کردن - لایجا و زخا جہم - نیکار و قرآن ناسے
 گلو ہاے ایشان را یعنی بالانمیہ و دو و بم بعد قبول نمی رسد - مفتونہ قلوبہم - و رقتہ و بلا انداختہ شدہ است
 و لہاے ایشان بہ محبت و پیان تحسین مردم مرا ایشان را - و قلوب الذین یلہونہم شائمہ - مفتون و قبل است و لہا
 آن کسانے کہ خوشی سے آمد ایشان را حال ایشان - رواہ البیہقی فی شعب الایمان و زین فی کتابہ
 و عن البراء بن عازب قال سمعت رسول اللہ - گفت شنیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول -

میگفتند: چند نفر از قرآن با هم آنگاه - نیک گردانید قرآن را با آوازهای خود - فان الصوت احسن نیرید القرآن حسنا -
 زیرا که آواز خوب زیاده میگرداند و قرآن را حسن - رواه الدارمی - وعن طاووس مرسل - و روایت است از طاووس
 یزیدی که از شایسته تابعین است و در صحبت ابن عباس میبود بطریق ارسال - قال - گفت - سئل البقی - پرسیده شد
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان الناس احسن صوتا بالقرآن بکلام کی از او میان خوش آواز تر است بقصد آن
 قال - گفت آنحضرت - من ادا سمعته لقرار - خوش آواز ترین مردم بقرآن کسی است که چون بشنوی او را که بخواند
 قرآن را - اریت انی سمعته الله - نپدار که و گمان بر سه تو که و کسی ترسد و بهیبت دارد از خدا - قال طاووس
 و کان یطلق کذا لک - گفت طاووس و بود یطلق بفتح طاء و مکون لام که کی از تابعین است بهشتین یعنی و بخواند
 و سه اثر بخوبی و طبیعت و بهیبت پیدا شود - رواه الیاری - وعن عبدة بن یزید - یفتح عین و کسر موحده - الیکی یفهم
 و فی الامر و مکون یفتح یاء و لام و کی یفتح همزة و ضم لام نیز آمده شامی است - و کانت له محبة مع رسول الله و بود و در او را
 صحبت با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - در اصابع گفته یقال که محبة گفته میشود که مراد از صحبت است و در بعضی نسخ جای
 کلمه مع - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - درین نسخ این حدیث مرفوع است و بر نسخه اول موقوف و
این حدیث ساهر و طریق رفیع و وقف روایت کرده اند چنانکه شیخ ابن حجر در اصابع گفته - یا اهل القرآن لا تمسکوا
 القرآن - ای اهل قرآن نگردانید قرآن را بالین که تکیه کنید بدان و خواب کنید بر آن کنایت است از
تکاسل از تلاوت قرآن و تغافل از قرآن بحقوق آن - و آمده حق تلاوته من انما اللیل والنهار - و بخوابید
 قرآن را و در روز و ساعات شب در روز و افشوره - و انشکار کنید و بخوابید قرآن را با سماع و تعلیم
و در سن و تفسیر و کتابت تا شلنگ گرد میان مردم - و گفته - و تعنی کنید بقرآن یعنی که گذشت - و در و اما قیسه
مسکون - و تامل کنید در معانی آن و بر وید و در و نهال آنچه در دست از معانی و احکام متقابل و عمل باید آنکه
 رستگار شود و غیر از سبب باید - ولا یحجزوا ثوابه - و شتاب نه طلبید در دنیا یا دوش آنرا و نگردانید او را از حظوظ
 این جهان - فان له ثوابا - زیرا که هرستی هر قرآن را ثواب عظیم است در آن جهان - رواه البیهقی فی شعب الایمان
 و این حدیث را بخاری نیز روایت کرده و در تاریخ خود و در سنن کرده و روایت کرده طبرانی به رفع -

باب

این نیز باب است بی ترجمه و در بعضی نسخ باب فی اختلاف القرآن و جمع القرآن - و ظاهر امر ادب اختلاف قرآن
 اختلاف قرات و لغات اوست و مراد جمع نوشتن او در مصحف واحد
 الفصل الاول - عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت هشام بن حکیم بن خرازم - بکسر حاء و تنخفین
 ناسه صحابی است اسلام آور و در فرست و از فضلا صحابه است چنانکه پدر او حکیم بن خرازم و پدر او

برادر زاده ام المؤمنین خدیجه است رضی اللہ عنہا گفت عمر بن الخطاب شنیدم هشام بن حکیم را یقیناً سوره الفرقان
میخواند سوره فرقان را علی غیر ما اقرار کرد - بر وجهی غیر آنچه میخواندم من آن سوره را - و کان رسول اللہ - و بود و میخواند
صلی اللہ علیہ وسلم اقرائینا - خوانانیده بود مرا آن سوره را - فکنت ان اقبل علیہ - پس چون آنچه من میخواندم آنحضرت
خوانانیده بود و در سبب مخالفت آن میخواند نزد یک بودم من که شتابی کنم بر وجهی دور افتیم و در سبب غضب کنم بر وجهی
شم املت - بیشتر ترک دادم و گذاشتم او را و شتابی نکردم - حتی انصرف - تا آنکه برگشت و سبب از قرار است و تمام کرد
شم لبسته برداشته - بیشتر انداختم و داسه او را در گردن او کشیدم و رانے الصراخ قلبیب گریان گرفتن و شنیدن
و خصوصت و لبیب و لبه شمر یعنی پیش سینه که آنجا دوی کند - فحجت به رسول اللہ - پس آوردم من او را نزد پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم فقلت - پس گفتم - یا رسول اللہ الی سمعت هذا یقرآن سوره الفرقان علی غیر ما اقرائینا - سببیکه
من شنیدم این را که میخواند سوره فرقان را بر غیر وجهی که خوانانیده بودم مرا آن سوره را - فقال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم - پس گفت آنحضرت - ارسل - ببل او را باز بهشام فرمود - اقرآن - بخوان - فقرأ القرآه
التي سمعته یقرآن - پس خواند هشام آن قرأت را که شنیده بودم من او را که میخواند - فقال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بکذا انزلت - پس گفت آنحضرت همچنین فرود فرستاده شده است این سوره - ثم قال لی افسد
یترک گفت آنحضرت مرا بخوان - فقرأت - پس خواندم من چنانکه یاد داشتم - فقال بکذا انزلت - پس اینجا
نیز گفت همچنین فرود فرستاده شده است این سوره پس چون فرمود که بکذا انزلت گفت - ان هذا القرآن
انزلت علی سبعة احوال - بدرستی که این قرآن فرود فرستاده شده است بر هفت حرف مراد هفت قرأت یا هفت
نفت است و تحقیق این در کتاب العلم گذشت فتذکر - فاقروا ما تیسر منه - پس بخوانید هر چه آسان باشد از قرآن
و هر چه خوش آید شما را بشوق علیہ و اللفظ لمسلم - و عن ابن مسعود قال سمعت رجلاً یقرأ - گفت عبد اللہ بن مسعود
شنیدم مردی را که خواند یعنی بیک قرأت - و سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرآن خلفاً - و شنیدم آنحضرت را که
میخواند مخالفت آن قرأت را که خواند آن مرد و محبت به النبی - پس آوردم آن مرد را نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
و آخبرته - پس خبر دادم آنحضرت را بحقیقت حال فرقت فی وجه الکراهه - پس شناختم من در روی مبارک
آنحضرت ناخوشی را از جهت جدائی و خلافت - فقال - پس گفت آنحضرت - کلا کما تحسن - هر دو شما نیک خوانید
فلا تختلفوا پس مختلف نه شوید - فان من کان بکم اختلفوا فلیکوا پس برستی که کسانیکه بودند پیش از شما اختلاف کردند
پس ہلاک شدند مراد با اختلاف اینجا انکار یکی از وجوہ قرأت است که فرود فرستاده شده است قرآن بر آن و قرأت
ہم حق اند هیچ یکی را انکار نباید کرد و اگر یکی از آنها انکار کند انکار از قرآن کرده باشد و لیکن قرأت بعضی متواتر
اند و بعضی آحاد و چنانکه آحاد بیش متواتر برین هفت قرأت است که میخوانند و بعضی دروہ قرأت او عاقلانترند

سوم بار - اقرار علی سبقت احراف - بخوان قرآن را بر هفت حرف و سابقا معلوم شد که مراد بچون قرار گشت یا نجات و چنانچه سوال و جواب و مراجعت که ناظر در توقف و تاخر مطلوب و مسؤل است بدان حق جل و علا و رسول و س که محبوب و مقبول حضرت اوست سه بار واقع شد برکت کرد و اگر نمود و سه سجانه بزیادت برکات و تکیهات متعلق با امر آخرت مراست مرحومه او را بعد از انجام مرام و اسعاف مسؤل و صلی الله علیه و سلم در حق ایشان در امر دنیا تاجع گرد و تسهیل و تسیر در امر دنیا و آخرت پس امر کرد که سه سوال کند بعد و بعد و مراجعتی که واقع شد پس فرمود و لک بکل روزه روزه که سبقت لفتها - و مراست اسے محمد و اسے محبوب من و اسے مقبول درگاه من پس برکت و مراجعتی که کردم آنرا با تو قبول و عطا کن و سوا لے کی بکنی آنرا یعنی سه چیز خواہ و سوال کن که بهم بگو تا آنرا پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر سه سوال را بنفرت یاد آور و اشارت بآنکه اصل همین مغفرت است که اگر مغفرت نباشد هیچ کس را خلاصی ممکن نیست چنانکه قول و سه سجانه و ان تم تقرب لنا و ترحمنا لنكون من الخاسرين بدان اشارت میکند لیکن مغفرت سه قسم ساخت و در بر اسے امت خود در آمرزیدن کیا و صفات و صوم به تمامه خلاص از اولین و آخرین چنانکه فرمود - فقلت - پس گفتم - اللهم اغفر لامتی اللهم اغفر لامتی و آخرت الائمة لیوم یخرج الی الخلق و تاخیر کردم و نگاہ داشتم مغفرت ثالثه را بر اسے روزی که رحمت کنند و خواہش نمایند و توجه آرند بسوخته من و شفاعت طلبند از من خلق بگویم - همه خلق - حتی ابراهیم - تا آنکه ابراهیم خلیل و خاصه نفس خود چنانکه قول است علیه السلام و الذی طمع ان ینفعل فی خطیئتی یوم الدین یا و حق امت بر اسے مغفرت و شفاعت ایشان و تخصیص ابراهیم بزرگوار از جنت بودن و اسے افضل انبیا و رسل بعد از حضرت و صلی الله علیه و سلم چنانکه تصریح کرده اند باین علما و واقع نشد تصریحی از جمهور در غیر و صلی الله علیه و سلم و بعضی گفته اند که بعد از ابراهیم موسی افضل انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین رواه مسلم و عن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال - گفت ابن عباس که آنحضرت گفت اقرانی جبریل علی حرف - خوانانید مرا جبریل یعنی قرآن بومی آتی نخست بر یک حرف یعنی بر یک لغت که لغت حجاز است و عرب را هفت لغت بود معروف بفضاحت چنانکه در اول کتاب در کتاب العلم گذشت - فرجته پس مرحبت کردم جبریل را که عرض کند برگاه حق تو سه را علم ازل استریده امین همیشه بودم را طلبید و زیاده یعنی مرا طلبید زیادت کردی و زیاده میکرد جبریل بر اسے حتی امی الی سبقت احراف - تا آنکه با خبر رسید تا هفت حرف این شرافت و زیادت و همین وقت دور یک مجلس واقع شد بآید و رفت کردن جبریل و عرض حال پیرگاه صمدیت با و اوقات مشهوره بود - قال ابن شهاب گفت ابن شهاب که زبیری مشهور است و از اعلام علمای تابعین بود بلغنی ان تکلم سبقت احراف انما هی فی الامم و الاحبار رسید مرا که آن هفت حرف نیستند آنها و امروین مگر یکی یعنی محمد متفق اند لا یختلف فی حلال و احرام فیکلفون فی شرفه حلال و نه در حرام یعنی مرجع کل یعنی واحد است اگر چه لفظ مختلف باشند چه نسبت سجع متناهی غلبا شد و همچنین انما سجع

که مراد از بجزوف متفق علیہ

فصل الثانی - عن ابی بن کعب رضی اللہ عنہ قال فی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جبرئیل فقال - گفت
ابی بن کعب ملائمتی شد آنحضرت جبرئیل را پس گفت - یا جبرئیل انی بعثت الی امة الامیین بدرستیکم من فرستاده شده ام
میسوی تہی کہ ناخونندگانند و خواندن و نوشتن بنا موختہ اند ششم انجز الکبیر یعنی از ایشان پیرنی کلان سال ست عجز زن سہ
گویند و در قاموس گفته عجز مرد و پیر زن پیر و عجزہ بنا نیاہدہ و اگر آمدہ لغت روی غیر فصیح ست - و اشخ الکبیر یعنی از ایشان
پیر مردی کلان سال ست و الاعلام و اجماریہ یعنی از ایشان کودکانند و دخترانند غلام و جاریہ در اصل یعنی کودک و دختر ست
و بہ علامان و دہان کہ اطلاق میکنند بہت حقارت ایشان ست چنانکہ قناتہ میگویند - یہ کہ با ایشان چنانکہ
پیران نمی کنند و توقیر و تعظیم نمی نمایند و الرجل الذی لم یقر اکتبا قط - و بعضی از ایشان مردی ست کہ نخواندہ است
کتاب را ہرگز اگر چہ آموختہ باشد و علم آن داشته باشد - قال - گفت جبرئیل - یا محمد ان القرآن انزل علی
سبعۃ احرف - بدرستیکہ قرآن فرود فرستادہ شدہ است بر سہفت لغت و سہفت قرات - رواہ الترمذی فی ردایہ
الاحمد و ابی داؤد - و در روایتی مر احمد و ابی داؤد و ابن زیاد و آمدہ کہ - قال - گفت جبرئیل - یس منها الاثنا
کات - نیست حرفی از ان حروف گرانکہ و سہ شانی ست مرہر علی را کہ در سینه ہاست از کفر و جبل و کانی ست
در اعجاز و حجت بر صدق نبی و حقانیت دین و الزام منکران و معاندان - و فی روایتی للنسائی - و در روایتی
مرفسائی را ہمچنین آمدہ - قال - گفت آنحضرت - ان جبرئیل و میکائیل اثنا فی - آمدہ مرہر - فقہ جبرئیل عن نبی
پس شست جبرئیل جانب راستای من - و میکائیل عن یسارے - و شست میکائیل از چپای من -
فقال جبرئیل اقرأ القرآن علی حرف - پس گفت جبرئیل از من بخوان قرآن را در حالی کہ بود قراست - بر یک حرف
قال میکائیل گفت میکائیل مرا آنحضرت را - استزودہ - طلب زیادتی کنن جبرئیل را یعنی بگو با وے کہ بر حرف دیگر بخوان
حتی بلغ سبتہ احرف - تا رسیدہ قرآن یا جبرئیل بہت حرف را - و کل حرف شان و کان - و ہر حرف شانی و کانی ست
و چون توسیع شد و تنگی رفت و امر قرات تبسیل و تبسیر نہ پرفت ہر قسمی از امت کہ مذکور شدند بشو اند خواند بخلا
آنکہ اگر تنگ شد و بیک حرف بماند فافسم - و عن عمران بن حصین - صحابی مشہور ست کہ ملائکہ را سہ دید
و بروے سلام میکنند و سہی سال صاحب فرارش بود - انہ علی قاص یقر اثم یسال - روایتی کنند کہ وی گذشت
ہر قصہ خوانی کہ قرآن بخواند و پسترازمروم سوال میکرد و قصص بمعنی اعلام و اخبار ست و قاص کسیکہ اخبار و قصص
سے آورد و قصاصن بر وعظانیر اطلاق سے کنند - فاستخرج - پس استخراج کرد عمران و گفت اناللہ وانا الیہ راجعون
چنانکہ در مصیبت میگویند - گویا این قرآن خواندن و سوال کردن بران مصیبتی ست کہ بدان قاص رسیدہ و بدان
قبلا گذشتہ یا ابتلا سے عمران بمشادہ این حالت شنیدہ مصیبتی ست بدان کہ بوے رسیدہ - ثم قال سمعت رسول اللہ

پس گفت عمر ان شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بگوید - میگفت من قرأ القرآن فیکسب فیما کسب المسلمون - کسیکه بخواند قرآن را پس باید که سوال کند خدا را به قرآن و بخوابد حاجت و نیکی و دنیوی و دوزخ و از دوسه تعالی چنانکه اگر بایت رحمت برسد یا بیکر جنت آید بطلب از دوسه تعالی آنرا و اگر بایت عذاب و ذکر نارسد بپناه جوید بخدا از آن یا مرد آن است که دعا کند بعد از فراغ قرات بدعوات مأثوره - فانه یجی اقوام یقرؤن القرآن ویسألون به الناس - پس بدرستی که نشان این است زود باشد که بیامیزد و بهمانی که بخواند قرآن را و سوال کند بان از مردم و گدائی کند از ایشان

رواه احمد و الترمذی

الفصل الثالث عن بریده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از بریده اسلمی بقیم موجوده که از ایشان صحابه و اورا مسائی جمیل است از حضرت نبوت و خلفا سے راشدین گفت گفت آن حضرت - من قرأ القرآن یتاکل به اناس - کسیکه بخواند قرآن را در حالیکه طلب اکل میکند بقرآن از مردم یعنی قرآن را دینی و عظام دنیا میگرداند - جابر یوم الفیقه و وجع عظم لیس علیه جسم - بیاید آن کس روز قیامت و حال آنکه دوسه دوسه استخوان است که نیست بر دوسه گوشت یعنی زار و زار و غوار و بی غرت باشد - رواه البیهقی فی شعب الایمان

و عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لایقرن فصل السوره - بود آنحضرت نمی شاخت جدا کردن و فرق نهادن میان دو سوره - حتی یمنزل علیه - تا آنکه فرو نهد آمد بر دوسه - بسم الله الرحمن الرحیم - و ظاهر آنست دلالت دارد بر آنکه بسم الله آیتی است از قرآن نازل بر اے فصل میان دو سوره چنانکه در سبب ماست - رواه ابوداود

و عن علقمه قال کنا جمعی - روایت است از علقمه که از کبار تابعین و اصحاب عبد الله بن مسعود است گفت بودیم با جمعی کبیر حاکمون میهم که از بلاد شام است - فقرا عبد الله بن مسعود سوره یوسف - پس خواند عبد الله بن مسعود

سوره یوسف را - فقال رجل ما یکنز الانزلت - پس گفت مردی نه اینچنین فرد فرستاده شده است - فقال عبد الله و الله لقد قرأها تعالی عهد رسول الله - پس گفت ابن مسعود بخدا سوگند تحقیق خوانده ام من آنرا و از آن پیغمبر خدا و در حضرت و صلی الله علیه وسلم فقال احسنت - پس گفت آنحضرت نیک خواندی - فبینما سوگند میکردیم در شناسه آنکه آن مرد سخن میگوید ابن مسعود را از دجید منہ ریح اکبر یافته شد یا یافت ابن مسعود از آن مرد و چون

می و جد بلفظ مجبول و معلوم هر دو روایت است فقال پس گفت ابن مسعود ان شراب انحر و کنز بالکتاب آیاتی نوشی شراب را و کنز یب میکنی به کتاب خدا - فقهر به الحمد - پس زد ابن مسعود او را جدا گرانچه ابن مسعود خواند از قرآن مشهوره بود و یقیناً از کتاب الله بود و کنز یب و انکار او کفر است قطعاً و اگر نه اینچنین بود و قسماً است شاذ بود و اطلاق کنز یب کتاب بطریق تعلیظ و تشدید باشد و ظاهر همین است و لهذا حکم نکرد با استدلال و سبب و کتب کرد و بعد شراب خمر متفق علیه - و عن زید بن ثابت - از اجله نقضای صحابه و کاتبان است و اعلم ان فیما فی

قال ارسى ابو بکر بن قیس اهل الیماۃ۔ گفت زید بن ثابت کہ فرستاد کسی را بہ سوے من ابابکر صدیق و طلبید مرا پیش
خود و وقت قتل اہل یمامہ و این مقتل نبی ضیفہ بود کہ کشتہ شد و روئے سلمیہ کذاب لغتہ اللہ علیہ در خلافت صدیق
چنانکہ در کتاب الذکوۃ گذشت و دروے بسیارے از قرآے قرآن کشتہ شدند پس قسم من نزد ابی بکر فاذ اعم
بن الخطاب عمدہ۔ پس ناگاہ عمر نزد ابی بکر بود رضی اللہ عنہما۔ قال ابو بکر ان عمر اتانی فقال۔ گفت ابو بکر کہ عمر آمد
نزد من پس گفت۔ ان القتل قد استحق یوم الیماۃ بقرا القرآن۔ بدرستیکہ کشتن بہ تحقیق سخت و بسیار شد و گم
شد روز یا مہمچر اندگان قرآن و حافظان وے و عرب کار سخت را حلالہ گویند و گفتہ اند عدد کسانیکہ کشتہ شدند
و روئے از قراءہت قصد بود و انی ان استحق القتل بالقرآن بالموطن و بدرستیکہ منے ترسم کہ اگر
سخت شود قتل بقراے در جا ہے جنگ۔ فیدہب کثیر من القرآن پس۔ و بسیار ی از قرآن کہ ہر کس ہر چیزے از
یا و از نہ دانے ارے ان تا مزجج القرآن۔ و بدرستیکہ من مصلحتی می بینم کہ تو امر کنی جمع کردن قرآن
در مصحف۔ قلت نعم کف فعل شینا لم یفعلہ رسول اللہ۔ ابو بکر میگویہ کہ قسم من ہر چگونہ میکنی تو و در روایتے
کیف فعل چگونہ می کنیسم یا چیزے را کہ کردہ است آنرا پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال عمر بن الخطاب و اللہ حیدر
پس گفت عمر بن خطاب جمع کردن قرآن تجا سو گند بہتر است و بدعت حسد است و بعضی بدعتہا است کہ واجب است کہ
آن مثل تعلیم صرف و نحو و بعضی مستحب چنانکہ بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب و السنۃ گذشت۔ فلم یرل عمر یراجع
پس ہیشہ بود عسکہ کہ مراجعت میکرد و دگر می گفت کہ بیاید کرد و حتی شرح اللہ صدرے لذلک۔ تا آنکہ گشاد
خداے تعالی سینیہ مرا بر اے آن یعنی جمع کردن و پسند افتاد مرا اے عمر۔ و رایت فی ذلک الذے راے عمر
و دیدم خیر و مصلحت در آن باب انچہ خیر و مصلحت دید و عمر راے زدم من در باب انچہ راے زدم عمر۔ قال زید بن
ابو بکر انک جبل شاب عاقل۔ گفت زید بن ثابت گفت ابو بکر کہ تو مرد جوان عاقل۔ لا تمک۔ یتعم نیب۔ ارم
ترا بہ ہمو و غفلت و خیانت۔ و قد کنت تکتب الوحی لرسول اللہ۔ و بہ تحقیق بودی تو کہ می نوشتی وحی برای پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فتبع القرآن و اجمتہ۔ پس طلب کن قرآن را از ہر جا کہ یابی و جمع کن اورا و تتبع طلب چیزے
و بزقتن و پرپی وے گفت زید بن ثابت۔ فواللہ لو کلفونی نقل جبل من الجبال۔ پس بخدا سو گند اگر مسافر موزند
و تکلیف می کرد ہر مردم از جائے بجائے بدون کوہے را از کوہا۔ ما کان اتقل علی مما امرنی بہ من جمع القرآن
نمی بود این تکلیف گر ان تریب من از انچہ امر کرد مرا ابو بکر از جمع کردن قرآن و تکلیف نہ باندا زہ طاقت کار
فرمودن کسی را و امر کردن بخیرے کہ شقت ست در آن۔ قال۔ گفت زید بن ثابت۔ قلت لابی بکر۔ گفتہ امرا
را۔ کیف نفعلون شینا لم یفعلہ رسول اللہ۔ چگونہ می کنید شما چیزے را کہ نکرد آن را پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم
قال ہو اللہ خیر۔ گفت ابو بکر این یعنی جمع کردن قرآن را امر خیر است۔ فلم یرل ابو بکر یراجع حتی شرح اللہ صدرے

لله فی شرح وصدرا بی بکر و عمر پس همیشه بود ابو بکر که مراجعت میکرد و مراد بانی گردونید این سخن را تا آنکه کشتا و خدای تعالی
سینه مرا بجزیر کیه کشتا و خدای تعالی براس آن سینه ابو بکر و عمر فنبعت القرآن اجمعه من العصب - پس طلبیدم من قرآنرا
در حال که فراموشی آم و اور از عصب لغیم عین و سین معلقین جمع عصب شایخ خرا که برگ نیاز و ده باشد یا شایخ و سه
که برگ از و سه جدا کرده باشند و بعضی برگ خرا تفسیر کرده اند - والکاف - و تنج کردم قرآنرا از انکاف بکسر لام
و تخفیف خاصه بجمع تنج فتح سنگ سفید تنگ و در روایتی و الرقاق و از رقه ها و پاره ها از پوست یا کاغذ و در روایتی
و قطع الاویم و از پوست پاره ها و در روایتی و الاکتاف و از شانیه ها سه شتر و گو سفند و در روایتی و الاضلاع و شترها
پهل و دانست آن که هر یک یک پاره از قرآن درینا نوشته میداشت - و صد در الرجال و از سینه هاسه مردان که
یاد داشتند از صحابه اصل و معتد بهین ست و یاقنن آن از عصب و الخاف و قرآن تقریر بر تقریر ست و قرآن
متواتر ست و یقینی ست تا همه صحابه اتفاق نمی کردند و اجماع نمی نمودند و نوشتن صورت نداشت و آنکه گفت - حتی
و جدت آخر سوره التوبه مع ابی خزیمه الانصاره تا آنکه یاقم آخر سوره توبه را بای قریمه بفرماید و فتح زیاده
لم اجد جامع احد غیره - نیافتم آنرا نزد هیچ کی غیر او و آخر سوره توبه این ست - لقد جاکم رسول من انفسکم
حتی خاتم برآمده - تا خاتم سوره که در اول او برآه من الله و رسول است و آخر سوره توبه می گویند بنفیش آن
که نوشته نزد و سه یافتیم محفوظ و یقین آنکه در بعضی روایات آمده است که سوگند میدادند کسی را که نزد و سه
می یافتند که این قرآن ست یا می گذشت بر و سه و گواه مراد بان تاکید و تحقیق و مبالغه در احتیاط ست
و شیخ ابن حجر گفته که مراد بد و گواه حفظ و کتاب ست و سخاو و در رجال القراء گفته که مراد این ست که گوای می
که این مکتوب نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم نوشته شده است و بعد حفظ اکتفا نمی نمودند گفت بنده سکن
عبد الحق ابن سیف الدین ساحح الله شک نیست که قرآن معلوم بود بالقطع و یقین و معروف بود در این
تتمیز از اسواسه خود و مجمع علیه میان همه آنکه مشبه بود و خبری از ان نزد و بعضی بود که مردم و دیگران را نمی شناختند
یا نمک بود قرآینت آنرا و اثبات میکردند آن را بحلف و شهادت حاشا و کلاسه دانستند آنرا بجا لیت و خبر و نظم
معروف و تحقیق مشاهد می کردند تلاوت آن را از ان حضرت صلی الله علیه و سلم مدت بیست و سه سال و یاد
داشتند مجموع آن را جمعی از صحابه پس از خلافت خیریه که نه از قرآن ست مامون بودند و این تحقیقات و تمییزات
براس تقریر و تاکید بود که اصل و شهد آن بود و سیوطی از حارث محاسبی نقل کرده که فرمود که کتابت قرآن مستحبه
نیست و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که امر میکرد بکتابت آن و لیکن متفرق بود در رقاق و در آن و صدیق
رضی الله عنه امر کرد بان تسلیح ان از جاک بجا که و مجتمع کنایت و این بمنزله آن بود که گویا اوراق متفرق -
در خانه آنحضرت یافتند که در ان قرآن نوشته بودند و لیکن ششتر بود و مجتمع ساختند و در رشته اشکام و انیام

دادند و تفسیر لفظی که زندگفته اند که سبب آن بود که حق تعالی محافظت و نگهبانی کتاب ایشان را با ایشان گذراند
 چنانکه فرمود و ما استخفوا من کتاب الله لاجرم تفسیر ما و تحریفها بران راه یافت و در شان قرآن مجید فرمود
 و انما لحاظ فطون خود حافظه و نگهبان این شد و با نگهبانی و سعه تعالی خلل و تغییر و تبدل محال باشد -
 فارسل عثمان الی حفصه امی اسلی الینا بالصحف - پس فرستاد امیر المومنین عثمان کسی بسوے ام المومنین حفصه
 که بفرست بسوے ما آن صحیفه را که پیش تست - نسخها فی المصاحف بنویسیم تا آنها را در صحیفه های شعبه ده -
 تم در باب الیک - پسر باری فرستیم آنها را بسوے تو - فارسلت بها حفصه الی عثمان - پس فرستاد آن صحیفه را
 حفصه بسوے عثمان فارمزدید بن ثابت - پس امر کرد عثمان زید بن ثابت را - و عبد الله بن الزبیر و سعید بن العاص
 و عبد الله بن الحارث بن هشام - این صحابه را امر کرد و ورین میان زید بن ثابت انصار سے ست و باقی کسین
 قریشی اندر فسخی را فی المصاحف پیش نوشتند آنها را در صحیفه - و قال عثمان للربیع انقرضین التث - و گفت
 عثمان مگر و قریشیان را که سرزن بودند - اذ اخلصتم انتم فرید بن ثابت فی شئی من القرآن - چون فسخت
 شود تمام قریشیان و زید بن ثابت که از انصار است و در چهره از لغات قرآن - تا کتب و بلسان قریش - پس
 بنویسند آنها را بنیان قریش - تا انما نزل بکما هم زیرا که فرمودند است قرآن مگر بنیان ایشان و لغت ایشان
 سابقا معلوم شد که قرآن در اصل بلفظ قریش فرود آمده و بالتاس انحضرت صلی الله علیه و سلم آن را سماع یافت
 و خصصت آن شد که هر کس بلفظ خود بخواند الا ان امیر المومنین عثمان با اتفاق صحابه بخواند احد اذ سر دم
 با سواد آن لغات امر کرد و همه را قرات بلفظ قریش فرمود این ست مخی قول و سعه که بنویسد از بلفظ قریش
 نقل او - پس کرد این صحابه مذکورین آنچه امر کرد عثمان - حتی اذ استخرا الصحف فی المصاحف و عثمان رضی الله عنه
 المصحف الی حفصه - تا آنکه و قیل که نسخه به داشتند صحف را در مصاحف بازگردانید عثمان آن صحف را بسوے حفصه
 و ارسال الی کل اقی بمصحف ماسخا - و فرستاد عثمان رضی الله عنه بسوے هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی را از ان
 مصاحف که انتشار نمودند و اقی به بتین و بقر و سکون تیر آمده ناحیه و کرانه یا آنچه ظاهر است از کرانه آسمان که گویا
 از ان طلوع و غروب کنند و چون هر بلد را اقی دیگر است آفاق میگویند و بلاد بخوانند - و امر با سواد من القرآن
 فی کل صحیفه او مصحف ان یحرق - و امر کرد عثمان بنی با آنچه بود و آن مصاحف از قرآن در هر صحیفه یا مصحف تا که
 سوخته شود یا پاره پاره کرده شود و ظاهر امر او از صحیفه آن بود که در رقاع و ثخان و جز آن بود و بهر مصحف آنچه نزد حفصه
 بود و تواند که شک را دس باشد و یحرق بجای هله و خاسه بهر دو روایت است و اول اکثر است و ظاهر حدیث
 آن است که آنچه نزد حفصه بود بعد از وفای و عده رو کرده نیز سوختند و اخلاص است در عده و مصاحف که فرستاد
 عثمان رضی الله عنه با فاق مشهور آن ست که یخ بود و ابوداود و گفته شنیدم اباجام بختانی را که گفت بخت مصحف

بود که فرستاد آنها را بیکه و شام و مین و بخرین و بصره و کوفه و گاداشت یکی را بحدینیه - قال ابن شهاب ناخبرنی عن اخی بن
 زید بن ثابت - گفت بن شهاب که ای پسر خبر داورا خارج که پسر زید بن ثابت است و از اعلام علمای تابعین و یکی
 از نقباء است و مدینه مطهره است - انه سمع زید بن ثابت است که وی شنید زید بن ثابت را که پدر او است - قال - که گفت
 زید بن ثابت - که در آن ایام من الاثر است - کم کردم آیتی از آن سوره اخرا - بین شهاب المصحف - و روقتی که نوشتم
 المصحف ظاهر آنست که این در وقت افتاح مصحف در زمان ابو بکر بود و معلوم میشود که آن نیز با آن حال صحیح بود
 اگر چه بعد از آن شستن آن زید بن ثابت بود - قدر کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقرأها - بتفقیق بودم
 که می شنیدم من آن حضرت را که می خواند آن آیت را تا آنکه تمام شود و بعد از آن آیت را تا آنکه تمام شود پس طلب کردم
 تا آن آیت را پس یافتیم آنرا با خبر می نمود از آنکه صاحب شهادتین آن آیت این است - بین المؤمنین رجال
 صدقوا ما عاهدوا الله علیه فانقلبت فی السورتهما فی المصحف - پس الاثر گردیدیم با آن آیت را و سوره و سه که سوره
 اخراست در مصحف و مثل این کلام در آیت سوره توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و مقصود آن است که نوشته
 نزد و سه یافتیم چنانکه معلوم شد - رواه البخاری - تنبیه گفته اند که هیچ قرآن سه بار و تواتر شده یکی در حضور
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یکبار در مصحف واحد و مرتبه ثانی در حضور ابی بکر رضی الله عنه و از بعد خبر که یکی از تابعان
 علی مرتضی است رضی الله عنه آمده است که شنیدم علی رضی الله عنه که می گفت عظیم ترین مردم در مصحف از و سه
 اجر و ثواب ابو بکر است رحمت کند خدا که تعالی ابو بکر را و سه اول کسی است که هیچ کد کتاب خدا را و سه
 و ثالث جمع عثمان است جمع کرد صحابه را پس نوشتند در مصاحف بوقت قریش و فرستاد در هر وقتی مصحفی بود
 در سه خمس و عشرين و از علی رضی الله عنه بلند صحیح آمده که فرمود نگویید در عثمان خبری بخدا سوگند نکرد و سه
 آنچه کرد و اگر حضور جماعت صحابه و اتفاق ایشان گفت چه میگویند در شان این قرار تحقیق رسیده است
 به من که بنیبه میگویند قرأت من بهتر از قرأت تست و این نزدیک است که کفر باشد گفتیم ما پس چه را می بینیم
 و مصحف چندی نمی گفت آن سه نیم که جمع کرده شوند مردم بر مصحف واحد پس نباشد - و سه اختراقی و احتمالی
 گفتیم ما میگویند آنچه تو دیدی گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر نیکو در عثمان آنچه کرد و میگردم من آنرا است
 و گفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان رضی الله عنهما آن است که جمع ابی بکر از بیم آن بود که بیا و از قرآن
 خبر سه بود و در جمع عثمان بر سه آن بود که اختلافی واقع نشود در آن حاشیه محاسبی گفته مشهور بود مردم
 آن است که جامع قرآن عثمان است رضی الله عنه و نه چنین است کاریکه و سه رضی الله عنه کند آن بود که مردم
 را جمع کرد بر آنست قریش چون ترسید و قس قس و میان اهل عراق و اهل شام در حروف قرآن و پیش از آن
 بود مصحف هر حروف سه که نازل شده بر آن قرآن بجهت تبسیر و تسهیل و چون بدان حاجت نماند و بهر

آسان شد آوردیم را بر یک نعت که اصل نزول بر آن بود و اما سابق بر جمع جمله ابو بکر صدیق بود و منتهی و آورده اند که امیر المؤمنین
 علی رضی الله عنه نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند که اگر آن مصحف معمول شد می دشوار گشتی
 علم کثیر از آن حاصل شد می که معرفت نامح و منسوخ است و اما که و س رضی الله عنه تیرس اختلاف آنرا
 بروی کار نیارود و ما به عالم بر یک وجه و بر یک نسخ باشند و اقد علم و عمن ابن عباس قال قلت لعثمان
 یا حکم علی ان عدم الی الا انقال - چه چیز پیداشت شما را برین که قصد کردید به سوس سورۃ انفال - و ہی من انشا
 و حال آنکه این سورۃ از شانی است نزو و شانی از سبع شانه بقولے که مراد آن سبع سورۃ طوی است که در آن
 قرآن است - و الی برادره - و قصد کردید به سوس سورۃ برات - و ہی من المبین - و حال آنکه این سورۃ از
 مبین است نزو و شانی و مبین جمع آیه است به معنی صد نام آن سورت است که بعد از شانی اندر بر اکم سورۃ از
 زیاد بر صد آیت است یا نزو یک آن و بعد از مبین قوالی است و آن سورۃ که کم از صد آیت باشد گویا که قوالے
 و توابع مبین اند و مبین اوال اینها اند و یا از جهت آنکه اینها شانی و مکر ساخته میشوند بیشتر از مبین بعد از آن
 این چنین تقسیم و قسمیه کرده اند سورۃ قرآنی را که ذکر کرده ام بطولی فی الاتفاق پس ابن عباس یعثمان گفت شما انقال را
 داخل شانی که نام سور سبع طوال است و برات را از مبین ساختید با وجود آنکه انفال کوتاه تر از برات است
 و بر تقدیرے که همچنین گردانیدید قسمیه میان آنها نوشتید چنانکه گفت - نفرتم بنیما - پس نزو یکی گردید میان
 این دو سورۃ - و لم یکتو اسطر - و نوشتید سطر - بسم الله الرحمن الرحیم - را - و وضعتو بانی سبع الطول -
 و نهادید آنرا یعنی سورۃ انفال را یا برات را در هفت سورۃ و از - یا حکم علی ذلک - چه حال و باعث شد شما را بر آن
 و بعضی نسخ ذلک پس گویا ابن عباس دو سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان با آنچه حاصلش آن است که در امر این
 دو سورۃ اشتباه است بر وجهی که هر دو یک سورۃ اند و این شبیهت نهادن آنها در سبع طولی و نوشتن بسم الله در میان آنها و جهت شد
 و وجه دیگر دو سورۃ اند بنا بر این وجه حاصله در میان آنها گفته شد چنانکه گفت - قال عثمان - گفت عثمان در جواب سوال ابن عب
 کان رسول الله - و بنو پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عیاری علیہ الزمان - از آن جمله که می آمد بروی زمان - و بنو نزل علیہ السور
 فوات العدد - و حال آنکه آنحضرت فرودی آمد یا فرود فرستاده میشد بر یک سورۃ یا متعدده یا سورۃ های که در وی آیات
 متعدده است و کان از نزل علیته - و بود آنحضرت که چون فرودی آمد بر وی چیزی از آیت - و بعضی من کان یکتب
 میخواند وی طلبید بعضی کسان را که می نوشت و می را سورۃ ها را چنانکه زید بن ثابت و غیره - فبقول - پس میگفت آنحضرت
 ضو ابور لاه الا آیات فی السورۃ التي یذکر فیها کذا و کذا - نهید و نویسد این آیتها را در سورۃ که ذکر کرده میشود و در وی چنین
 و چنین - فاذنزلت علیہ کلاته فبقول ضو انذرا لای فی السورۃ التي یذکر فیها کذا و کذا - پس چون فرود می آمد
 بر وی آیت پس میخواند آن کسان و اد می گفت بهید این آیت را در سورۃ که ذکر کرده می شود در آن سورۃ

چندین و چندین این دو فقرہ بظاہر مکرر مینماید و فرقی نیست میان هر دو مگر چنین که در اول آیات مذکور است و در ثانی آیت مقصود تکریر است - و کانت الانفال من اوائلی انزلت بالمدينه - و بود سورة انفال از جمله اوائلی سورتها که نازل شد و بدینکه در دوسو ذکر قصه بدر است - و کانت ہزاره من آخر القرآن نزولا - و بود سورة ہزاره از آخر قرآن و نزول که در دوسو ذکر تفتیح منافقین و منع از دخول مشرکین و مسجد حرام است - و کانت قصتها تثبیت قصتها - و بود قصه انفال مانند قصه ہارت در اعلا کے کلمہ دین و گونہ سارے اعداد از مشرکین و منافقین فقہ بن رسول اللہ - پس قبض کردہ شد و بروا شتم شد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم و لم یبین لنا انہا منہا و بیان نکرد و آنحضرت ہر اسے کہ این سورہ خبر دے از ان سورہ است و ہر دو یک سورہ است یا ہر کدام سورہ علیہ زمین اہل ذلک قرنت ہنہما پس ازین جہت نزدیکی کردم میان ہر دو سورہ - و لم اکتب سطر و نوشتہ سطر بم اسم الرحمن الرحیم و نوشتہا فی السبع و الطول - و نہاد مجموع ہر دو سورہ را در سبع طول و لیکن فاصلہ در میان گذاشتیم بحجت احتمال و اشتباہ در اتحاد و تعدد سورتین و این را ذکر نہ کردہ ہر اکہ مذکور صریحا در سوال ابن عباس قرآن سورتین و نہ نوشتن تسمیہ است و تواند کہ مقصود ابن عباس ہمین یک سوال باشد و ذکر قول وے و ہی من الشافعی و ہی من المین تقریبا بیان واقع باشد نہ سوال از تقدیم و تاخیر قائل - و رواہ احمد و الترمذی و ابوداؤد و تمام شد کتاب فضائل القرآن بعون اللہ و توفیقہ و تامل است ادرا

کتاب الدعوات

باید دانست کہ در قرآن و حدیث امر بدعا واقع است و ظاہر آن است کہ این امر ہر اسے اہمیت یا استجاب نہ و چوب و دعا نذر و نزول بلا یا نذر و خوف مسنون و مأثور است از انبیاء صلوات اللہ علیہم و اتباع ایشان رحمۃ اللہ علیہم جمیع و سکوت از دعا و اکتفا بعلم و تقدیر باری تعالی و تقدیر من نیز آمدہ است مثل قول خلیل صلوات اللہ علیہ و سلمہ عن سواقی علمہ بجاسے شیخ ابن عطار اللہ اسکندر نے در کتاب الحکم میگوید ہر اسے کہ راہ ہنہما یا ایشان را اوپ تبرک طلب بحجت اعتماد بر قدرت و اشتغال بہ دیگر از سلت و امام ابو القاسم شہر سے گفتہ کہ اختلافات کردہ اند مردم کہ دعا افضل است یا سکوت و رضا نصیحت گویند کہ دعا در حد ذات خود عبادت است - قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم الدعاء من الخیر العبادۃ و اتیان لبعادۃ اولی است از ترک آن پس آن فی خداست اگر اہمیت نہ شد و نہ بد بخل نفس نہ رسید بقیام حق پروردگار خود نمود زیرا کہ اظہار فاقہ عبودیت و ابرو حازم و عریض گفتہ است محروم شدن از دعا سخت تر است بر من از محروم شدن من از اجابت دعا لعلہ بہ آن نہ اند کہ سکوت و خود بحجت جبریان حکم اتم و اکمل است و رضا با بقہ تقدیر حق عز و علا اولی

و افضل وہ پہلی گفتم کہ ختم یا نیچہ رفتہ بہت درازل بہتر است از مساوی وقت و در حدیث آمده است کہ ہر کراہانہ و وارو
 ذکر من از سوال از من بدیم اورا بہتر و بہتر از نیچہ و ہم ساکنان را و تو سے گفتم اند بندہ را باید کہ صاحب دعا باشد
 بزبان و صاحب رضا بدل تا جامع ہر دو حال باشد و اما تمغیر سے بیگوید اولی آن است کہ گفتم شود اوقات و
 احوال مختلف است در بعضی اوقات دعا بہتر از سکوت است و ادب بہان است و در بعضی احوال سکوت افضل از
 دعا است و ادب بہان است و این شناختہ نہ شود مگر در وقت زیر کہ علم وقت ہم در وقت حاصل گردیں اگر در دل
 خود اشارتے بدعا یا بدیں دعا افضل بود و اگر اشارتے بہ سکوت یا بد سکوت اولے و گفتم است کہ صحیح آنست
 کہ گفتم شود بندہ را باید کہ سہمی و غافل نباشد از شود پیر و دیگر تعالی و در حال دعا سے خود پس باید کہ رعایت
 کند حال خود را پس اگر بیاید از دعا زیادت بسط و در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند بدل خود و بیاید
 در وقت دعا مثل زجر و قبض پس اولے ترک دعا است و درین وقت و اگر نہ بسط یا بد و نہ قبض و دعا و ترک دعا ہر دو
 برابر است و نیز اگر غائب و در وقت علم است پس دعا افضل است از جہت بودن و سے عبادت و اگر غائب در وقت
 معرفت و حال است سکوت اولے است و نیز صحیح است کہ گفتم شود و نیچہ سلمان را و آن حق است یا مرحق سبحانہ را
 حق است دعا اولے است و نیچہ در و سے نفس ترا حظ است سکوت اتم است و در خیر آمدہ است کہ بندہ دعا می کند
 و خدا سے تعالی اورا دوست می دارد پس می گوید و سے تعالی یا جبرئیل تا خیر کن و در وقت دار حاجت بندہ
 مرا کہ من دوست میدارم کہ بشنوم آواز اورا و گاہی دعا میکند و اللہ تعالی دشمن میدارد اورا پس میگوید
 یا جبرئیل بر آں حاجت اورا کہ من مکروہ سے دارم آواز اورا انتہی کلام القشیر سے و در رسالۃ تسلیمۃ المساب کلام دین
 باب بسط و طول و حواس و شامل واقع شدہ است فلینظر تمہ و دیگر شرائط و ادب و اوقات و احوال اجابت
 و ضمن شرح آحادیث معلوم گرد و اشارت اللہ تعالی

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل نبی دعوتہ مستجابۃ مہر ہر
 پیغمبر سے را دعائی است مستجاب یعنی سنت انہی بران جاری است کہ انون میکنند ہر پیغمبر سے را دعا در حق امت
 خود خواہ براسے ایشان یا برایشان و استجابت میکند آن دعا و جو باقیہ کل نبی دعوتہ پس شتابی کرد و درین
 جہان ہر پیغمبر دعا سے خود را یافت و دنیا اجابت آن را وانی اختیارات دعوتی شفاعتہ الامتی یوم القیمہ و
 بدستیکہ من پوشیدہ و پنهان داشتیم دعا سے خود را از براسے شفاعت کردن مرا مت خود را بدست قیامت
 فی ما لک انشاء اللہ تعالی من مات من امنہ لا یشک باللہ شیئاً پس آن دعوت و دریا بندہ بہت اگر خوشتر است
 حسد کسی را کہ مرد از امت من در حالی کہ شریک نیکہ داند بخدا چیز سے را یعنی بایمان از عالم دنیا رفت اگرچہ
 گناہگار بود و اما سائر دعوات انبیا علیہم السلام بعضی گفتم اند ہر مستجاب اند و این محل توقف است ترسین کہ

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ورنہ ہستم از خدا سے خیر بڑی است خود پس عطا کرد و دوزخ پر منع کرد و از کی خسانہ در حدیث
آمدہ است و اللہ علم۔ روایہ سلم و النبی سے اقصیٰ منہ۔ روایت کردہ این حدیث را باین عبارت سلم و ہر بخار سے را کوثر تر ازین
عبارت است و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ وہم از ابی ہر یہ است کہ گفت گفت آنحضرت۔ اللہم انی اناخذ
عندک عذر اللہ تظلمتہ۔ خداوند ابد برستیکہ من گرفتہ نزد تو ایمان کہ ہرگز خلالت نکنی مرا آن بیان را مقصود مبالغہ
در طلب و قبول است و تحقیق رجاست گویا عدی است کہ ہرگز شکستہ نشود و وعدی است کہ خلاف کردہ نشود
فانما انما البشر۔ پس نیشم من مگر آدمی کہ خشم می گیرم گاہ گاہ بر کسی حکم بشریت کہ گاہ داشتہ شدہ است حصہ از ان
درین براسے مصلحتی کہ تقاضا میکند از۔ فای الموئین از تہ تہ لعتہ جلد تہ۔ پس ہر کدام از مسلمانان کہ
برخاتم اورا دشنام کنم اورا لعنت کنم اورا بنرم اورا۔ جلد در اصل تان یا نہ ردون بر پوشت۔ فاجعلہا لہ صلوٰۃ و نیکو
و قرۃ۔ پس بگردان آن مذکور است برابر اسے آن مؤمن رحمت و طہارت و سبب قربت بخود۔ تقر بہا الیک یوم
کہ نزدیک گردانی تو اورا باین مذکور است بسوے خود روز قیامت داین کمال شفقت و مہربانی است از ان حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم۔ در باب است مرفوعہ خود و بید کاران چہ جائے نیکو کاران پس مراد مستحقان از بیت و غیر مستحقان
آن ہمہ باشند و این تم واضح است در باب رحمت و رافت و احتمال دارد کہ این حکم مخصوص بغیر مستحقان از بیت
باشد و اللہ اعلم۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افادعا احدکم فلا یقبل اللہم اغفر لہ
ان شئت۔ وہم از ابی ہر یہ است کہ گفت گفت آنحضرت چون دعا کند کی از شما پس باید کہ مگوید خداوند ایامرز
مرا اگر خواہی از جنی ان شئت فادعنا مہربانی کن مرا اگر خواہی۔ از جنی ان شئت۔ خداوند از سر و دہ مرا اگر خواہی
یعنی در دعا طلب بطریق شک و تردید و شک و معنی بہ شکیست نگرداند۔ و لیزیم مسلمانہ و باید کہ خرم کنند
طلب و سوال خود را سہ الصراح غم و غمیت آہنگ کردن و دل نہادن بر خیر سے و فی القاموس غم را
فصل و قطع کردن بدان۔ از فیصل یا نیشا۔ لا مکرہ۔ بدستیکہ خدا سے تعالیٰ می کند ہمہ چیز خواہ نیست اگرہ کند
مرا و اگرہ بخواہ است کسی را بر کار سے داشتن یعنی شہ از جانب خود خرم کنند و سے تعالیٰ ہر چیز را می کند
چہ حاجت کہ شہ آند اگرہ بگوید و ذکر کہ آن عبت است و سے تعالیٰ بفصل و کرم خود و وعدہ استجابت کردہ است
پس نہ ہر باید کہ بدان یقین کنند و بموجب یقین نہ شرح میشود صدر و سے و شور بگرد و قاب و سے و شک
و سبب ظلمت است۔ روایہ النبی سے و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افادعا احدکم فلا یقبل
اللہم اغفر لہ ان شئت و لکن یزیم و یعظم از غیب و باید کہ بزرگ و قوی دار و خواہش و محبت خود را۔ فان اللہ
لا یغنی عنہی اعطاک۔ زیرا کہ ہر رشتی خدا سے تعالیٰ بزرگ نمی ناید اورا خیر سے کہ بدہ وی تعالیٰ آنچیز را پس باید
کہ رشتہ زیادہ بود و مطلوب و سے عظیم بود و قاصر نہاد و محبت را در طلب مطالب عظیم۔ روایہ سلم و عنہ قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم مستجاب للعبد ما لم يدع باثم - قبول کرده میشود و عاصم نمیدارد مادام که دعا نکند بنبوه و پیغمبری که بران نبوه کار نشود - او قطعیه رحم - یا دعا کند بر بریدن خویشی چنانکه دعا کند که خداوند مرا از وی بیزاری کن و پیوند بر این چهره دعا کند که از آن قطع رحم لازم آید و در غیر این البته دعا مستجاب است - مالم یسجل - مادام که شبانه بجا نهد حاجت و عاود حصول دعا را قبل - گفته شد - یا رسول الله الاستعجال - چه چیز است صورت استعجال - قال - گفت آنحضرت استعجال این است که -
 یقول - بگوید داعی - قد دعوت و قد دعوت - به تحقیق دعا کردم و به تحقیق دعا کردم یعنی مکرر کردم و بسیار کردم دعا - قبل
 استعجال بلی - پس ندیدم که استجاب کرده شد مرا - فیستخسره عند ذلک - پس منقطع شود و ملول گردد و نزد آن - و یسجد الدعاء
 و ترک کند دعا را استحباب و تحمیر مانده شدن از کاری - رواه مسلم - و شیخ ابن عطاء الله اسکندری شاذلی در کتاب
 الحکم کلانی میگوید که ترجمه این است تاخیر وقت عطا بالحاج و دعا باید که موجب یاس و نومیدی تو نگردد زیرا که وی خود عطا
 ضامن شده است اجابت را در چیزی که اختیار کرد وی برای توفیق در چیزی که اختیار کنی تو برای خود و قول شیخ بالحاج در دعاها
 بهر دو جانب مستجابی آنکه گویی چندین دعا کردم و الحاح نمودم هیچ استجاب نشد باز شیخ میگوید چون الحاح در دعا و دوام بران
 حاصل است و دیگر نعم استجاب محذور که مقصود حاصل است مقصود همین دعا و نضرع و ازاری است و استجاب خط نفس است یعنی
 از عارفان گفته اند که فائده دعا اظهار فاقه و احتیاج است و درگاه حق و الاوی سبحانه میکند هر چه میخواهد و سید احمد بن زید
 در شرح کتاب الحکم میگوید که دعا عبودیتی است مقترن بسببی که نزول بلا یا خوف نزول است همچو اقتران فائز بقتل و ترتیب
 وجود اجابت بهر عاقل ترتیب وجود ثواب است بر نمازی تعین و تقید جزا و وقت و در حدیث آمده است که
 نیست هیچ عباد داعی مگر آنکه مراد است نشان از میان یکی ازین سه چیز یا زودی و در مطلوب او و درین جهان
 یا دخیل می سازد برای او در آن عالم یا باز میگرداند از دوسه بدی یا مانند آن پس اجابت حاصل است و منجس نیست
 در عین مطلوب و نه مقید بوقت و وعده که فرموده اسحب لکم باجابت مطلقه است نه تعین آنچه نبوده میخواهد و نه
 در آن وقت که دوسه میخواهد و گردانیدن الله تعالی اجابت را در مختار خود مختار عبد عین لطف به نبوده در رعایت
 صلاح حال او است زیرا که بنده جاهل است گاهی گمان می برد شر را و او خیر خیال میکند پس دعا را
 کان زیان است و وبال + انکر می نشنود نشان ذوالجلال + و نیز آن براس القامی سطوات ربوبیت و بتفقا
 احکام عبودیت است تا امین نگردد و بنده از فوات ادب پس صدق نور زود وجود مطلب و از برای تحقیق مطلب
 عبادت یعنی اختیار دوسه تا همیشه در بساط قربت و ملازم قریع باب شد که فی الحقیقت فائده دعا همان است -
 تنویری هیچ نبود از دعا مطلوب شان + جز سخن گفتن بان شیرین دلمان + دل زحمت دعا خالی شده +
 ازوق عجز و بندگی حالی شده + اگر اجابت کردشان نعم الملوک + و نه باید از نقد آئینه شاده + و رکن در لذت
 آن بیشتر + بهر تقریب سخن بار دیگر + وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوة المرء

الاخيه بطهر الغيب مستجابة - دعای مرد مسلمان نمازخانه مرید اور خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجاب است - خدا را شکر ملک
 موکل نیز و سر دعا کننده فرشته است گماشته شده - کلمات بالا خیر خیر قال الملك الموکل به آمین - هر گاه که دعا میکنید
 مرید اور خود را یعنی میگوید فرشته که گماشته شده است بران آمین - و ملک مثل - و مرید است مانند آن و باز آمده
 و مثل کبیریم و فتح مثلثه نیز روایت است و بر تقدیر مثل در حدیث تنبیین است و بشکلیه زیادت یاد هم ضمیر به لفظ
 تنبیذیه نیز آمده است - رواه مسلم - و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تدعوا علی انفسکم - دعای
 بدکنید بر ذاتهای خود - و لا تدعوا علی اولادکم - و دعای بدکنید بر فرزندان خود - و لا تدعوا علی اموالکم - و دعای بدکنید
 بر مالهای خود - لا توافقوا من الله ساعة لیسال فيها عطا فیستجیب لکم - تا موافق نیفتد از خدا ساعتی را که سوال کرده شود
 از خدا در آن ساعت و شکی پس اجابت کند وی تعالی برای شما یعنی یک ساعت است که هر چه در آن ساعت بخوا
 بیاید پس شما دعا کنید بر خود و بر اولاد خود و اموال خود کنید و با آن ساعت موافق افتد و قبول گردد پس
 بپذیران شوید این نمی میر جاعت از نادانان را که در وقت خشم و مانند آن برای خود بدخواهند این خوب نیست
 و احتمال زیان دارد - رواه مسلم و ذکر حدیث ابن عباس - و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس که در اول او این
 لفظ است - اتق دعوة المظلوم - پر نیز کن دعا مظلوم را - فی کتاب الزکوة - و در مصابیح اینجا مذکور است
 الفصل الثانی - عن النعمان - یغم فون و سکون عین - بن بشیر - ففتح موحده و کسر جمع از صغری است
 و در وقت رحلت آنحضرت هشت ساله بود - قال - گفت - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 الدعاء هو العبادة - دعا کردن عبادت است بلکه مبالغه فرمود که عبادت همین دعا است که او را عبادت توان نام
 کرد زیرا که بنده در وسیع روی آورنده است بچنان حق و روی گرداننده است از سوای وی تعالی و
 امید ندارد و نمی ترسد مگر از وی و در دعا اخلاص حمد و شکر است و سوال و توحید و رغبت و مناجات و تضرع
 و تذل و استعانت و استغاثه - ثم قرأ - لیستخواند آن حضرت از برای استدلال بر بودن دعا عبادت
 این آیت را که - و قال لیکن ادعونی استجب لکم - و گفت پروردگار شما دعا کنید مرا قبول کنم برای شما پس معلوم
 شد که دعا مأمور به است و مترتب میگردد بر وسیع و ثواب و هر چه اینچنین باشد عبادت است و در
 آخر این آیت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت که فرمود - ان الذین یتکبرون عن عبادتی سیدخلون
 جهنم و آخرین - بدستیکه آن کسانی که بزرگی بینانید از خود و گردن کشی میکنند از عبادت من میرانجام است
 که درانید و در رخ را خوار و زار و مزار و عبادت اینجا دعا است و حقوق و عید ناظر و در وجوب است و لیکن دعا
 واجب نیست باباح است یا مستحب و حقوق و عید بر استکبار است فانهم - رواه احمد و الترمذی و ابوداود و
 و النسائی و ابن ماجه - و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدعاء ریح العبادة - دعا مفر و خلاصه عبادت

زیرا کہ حقیقت عبادت و خلافت و ستایش و تذل و خوار سے ست و این در دعا حاصل ست با کمال و جود و اتم آن
 و مع منعم بنعم استخوان و دماغ و پیر چشم و خالص ہر چیز۔ روایہ الترمذی سے۔ و در بعضی نسخ روایہ ابو داؤد و ترمذی
 ابی ہریرہ سے قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس شیئی اکرم علی اللہ من الدعاء۔ نیست شیء خیر گرامی
 تر بخدا از دعا بچہت اشتمال او برسانی و احوال کہ منور و خلافت عبادت ست۔ روایہ الترمذی و ابن ماجہ و قال
 الترمذی نہا حدیث حسن غریب۔ وعن سلمان الأشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یبرک فی
 الا الدعاء۔ رونمی کند قضا را کہ دعا گویا این مبالغہ است و تاثیر دعا در دفع بلا یعنی تاثیر دعا در دفع بلا بچہسی
 کہ اگر ممکن می بود و قضا حاصل میشد بدعا و بعضی گفته اند مراد بر دفع تہوین و تیسیر امر است و دعا گویا کہ قضا
 نازل نہ شدہ است و بعضی گفته اند کہ مراد بقضا چیز سے کہ می ترسد بندہ ازان از نزول مکروه و پیر ہنرمی کند
 ازان و چون توفیق دادہ شد بدعا بر داشت خدا سے تعالی از وسع آنرا و این ہمہ تکلف ست و تحقیق معنی آنست
 کہ مراد بقضا قضا سے است کہ تعلق ست روایہ بلا بدان و اگر دانیدہ شدہ است سبب آن زیرا کہ قضا منافات
 ندارد سبب و سبب را و ہمہ قضا ست و در قضا رفته است کہ این چیز بآن سبب خواهد شد و بآن سبب منفع
 نخواہد گشت اگر گویید پس چه فائدہ است مر این کلام را و انچه رفته است بدان قضا البتہ شدنی ست جو ایش گویم
 کہ شاید مراد فائدہ کلام بیان مبالغہ است و ران چنانکہ ذکر کردیم و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال۔ و لا یرید فی التمر
 الا التبر۔ و زیادہ نیکو داند در عمر بنی مراد مع ضیاع وصول برکت ست و عمر بنی تحقیق همان ست کہ در قضا
 ذکر کردہ شدہ است کہ عمر و چندین ست اگر بنی کند و چندین ست اگر نکند و نحو و اثبات و در مقام قدر و تسبیب
 واقع ست و در حقیقت نہ تعبیر ست و نہ تبدیل ما شاء اللہ کان و ما لم یکن۔ روایہ الترمذی۔ و عن ابن عمر
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الدعای تنفع عائل و عائل تنزل و عالم تنزل۔ بدرستی کہ دعا سود می کند از انچه
 فرو آورده است از بلا دفع آن و از انچه فرو نیاوردہ است برادر آن۔ علیکم عباد اللہ بالدعاء۔ پس بر شما
 بادا سے بندگان خدا کہ دعا کنید اشارت ست بآنکہ دعا مایہ بر است طریقہ نیکی آن ست کہ ایشال امر باید کرد
 و مر قضا را تسلیم باید نمود و روایہ الترمذی و روایہ احمد بن محمد بن حنبل و قال الترمذی نہا حدیث غریب۔
 و عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من احد یعوذ بعبار الا انماہ اللہ باسأل۔ نیست شیء خیر گرامی
 دعا کند بدعا کی مگر آنکہ بدہد او را خدا سے تعالی خیر سے کہ سوال کہ میکند۔ او کن عنہ من السورۃ قلہ یا باز و ارد
 از وسع ہدی و اندر و مانند انچه سوال کردہ است و این لطف ست از خدا و رقی بندہ خود زیرا کہ دفع فرائم ست
 از جلیب نفع۔ نام یدع با تم او قطیعتہ رحمہ۔ ما دام کہ دعا نکند نیزہ یا برین خوشی۔ روایہ الترمذی و عن ابی ہریرہ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سلوا اللہ من فئل۔ سوال کنید خدا سے تعالی را از غزونی کہ موی۔ فان

تکلیف ان رسالہ کہ خدا سے تعالیٰ دوستی پیدا کر کے سوال کر دہ شود۔ و افضل العبادۃ انتظار الفرج۔ و افضل
 ترین عبادت نماز و روزه و نواہ چشم و اشتغال کشائش از غم و اندوہ و بلاست اشارت ستا بصیر و ترک شکایت
 و بیشک خبرا سے عبرت و اب ان بیدار نمازہ است در قرآن مجید میفرماید ای یونانی الصابر و ان اجرہم بغیر حساب و فی
 گفته اند کہ اشارت تبرک استیصال است در طاب اجابت دعا۔ رواہ الترمذی و قال نہا حدیث غریب و عن
 ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من لم یسأل اللہ لغیب علیہ کسیکہ سوال نکنند و نخواہد
 از خدا خشم می گیرند و سے تعالیٰ برو سے از حجت کمال جو در رافت حق بہندگان گفته اند کہ چنان کسیکہ اگر از سے
 طالب کنند بدو حسیم آنکہ اگر سوال نکنند خشم گیرد و مرد ترک سوال بطریق استکبار و استنکان است والا علم
 سوال برو حجت سلام و رضا بقضائے عالی است یا مقصود مبالغہ است در میان جو در رافت الکی حجت نچہ
 اشارت کردیم۔ رواہ الترمذی۔ و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فتح لکم باب الدعا
 ففتح لہ ابواب الرحمۃ کسیکہ کشادہ شود بر اسے و سے در ہا سے دعا کشادہ میشود و سے در ہا سے رحمت و اجابہ
 و انزل اللہ شفاء۔ و سوال کر دہ نہ شدہ از خدا سے تعالیٰ چیز سے۔ یعنی احب الیہ یعنی چیزیکہ دوست داشته شدہ
 ترست نزد سے تعالیٰ۔ من ان یسأل العافیۃ۔ از سوال کردن عافیت بمعنی صحت ضد مرض آید و در حدیث بمعنی
 سلامت از جمیع آفات و علل و بلا ہا و کمرہات فاسدہ و باطنہ و دنیا و آخرت است و این شامل ہمہ خیرات است
 و در قواعد الطریقہ گفته کہ العافیۃ سکون القلب مع اللہ و ہر چہ دل با خدا آرام گیرد اگر چہ با بود عافیت است
 و این عافیت اہل کمال و شامل جمیع احوال است فسال اللہ العافیۃ۔ رواہ الترمذی و عن ابی ہریرۃ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سرہ ان یتجیب اللہ عند الشدادۃ کسیکہ شاد گرداند اور اگر استجابات
 کند خدا سے تعالیٰ دعا سے اور از بلا ہا سے سخت۔ فلیکثر الدعاء فی الخار۔ پس باید کہ بسیار کند دعا و از نزد
 و این بر عکس حال مسرفان است کہ چون سختی و زیان برسد دعا کنند و چون دور شود و امر رافت و زندہ۔ رواہ الترمذی
 و قال نہا حدیث غریب۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ادعوا اللہ و انتم موقوفون بالاجابۃ۔ دعا کنید
 خدا را و حال آنکہ شما یقین کنند گانید با جابت۔ و اعلموا ان اللہ لا یجیب دعا را من قلب غافل لاه۔ و بدانیہ
 کہ خدا سے تعالیٰ قبول نمیکند دعا را از ول بی خبر باز سے کنندہ مشغول بغیر حق۔ رواہ الترمذی و قال نہا حدیث
 غریب۔ و عن مالک بن یسار۔ بفتح تھانیہ و تخفیف سین مملہ و در آخر۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم انا ساء اتم اللہ فاسکوہ بظنون الکلم۔ چون سوال کنید از خدا پس سوال کن از باطن کفایت خود و از ظاهر
 مبطور ہا۔ و سوال مکنید از رابہ پستہا سے کف دست زیرا کہ سوال بر بطن کف صورت طلب در یقین و اشتغال
 با جابت است و جمیع پدین نمون کثرت عطیہ است و بہشت دست صورت رود و استسقا را آمدہ است

کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہشت تھائے دست اشارت آسمان کرد و بعضی گفتہ اند کہ چون دعا برائے طلب چیزی باشد از جهت جنس نعم مستحب است کہ بطون کف بجانب آسمان کند و اگر برائے دفع قذرتی کہ شیطانیست دست بجانب آسمان کند و کلام ورین باب در استغاثہ گذشت۔ و فی ہذا تہ ابن عباسؓ قال سلوا بطون الکلم و لا تاتواہ بطونہ با فاذا فرغتم فاسبحوا بہا و جو کم۔ پس چون فانی شود از دعا پس بایکد بکفناے دست خود رو بیا خود را از جهت تبرک بانوار اجابت کہ فاض شدہ اند و رسانیدن آن ہر دسے کہ شرف اعضا و اقرب آنها اولیست رواہ ابو داؤد۔ و عن سلمان رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ربکم یبکیکم لیم یحیی من عبیدہ و افرح بیدہ الیہ ان یردہا فغدا یرد سیکہ پروردگار شما شرمناک و جواد است شرم دارد از غیب خود چون بر دارد و بندہ ہر دو دست خود را بسوے و سکہ باز گرداند و ستمہاے بندہ را خالی۔ صغیر الکبیر و صغیر و سکون فاخالی و افرغ تہید است و درویش شدن باید دانست کہ اطلاق حیاء و مہربانی و امثال آن از صفات برحق سبحانہ باعتبار آثار و افعال است نہ ہا و سکہ کہ از قبیل تاثیر و افعال است۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و البیہقی فی الدعوات الکبیر۔ و عن عمر رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا فرغ من الدعاء فی الدعا۔ ہو آنحضرت کہ چون بر میداشت ہر دو دست خود را و دعا لم یطہما حتی یمسح بہما وجہہ و یرد نمی آورد ہر دو دست خود را تا آنکہ مسح میکرد با ہا روے مبارک خود را۔ رواہ الترمذی۔ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یستحب الجوامع من الدعاء۔ ہو آنحضرت کہ در سنت میداشت دعا ہا را کہ جامع مطالب و خیرات دنیا و آخرت میبود۔ و یدع ماسوے ذلک۔ و ترک می داد دعا ہا را کہ نہ جامع بودند۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن عبید اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اسرع الدعاء اجابۃ دعوتہ غائب الغائب۔ بدستیکہ شباب ترین دعا ہا از سوسے اجابت و اجابۃ غائب مرغائب راست از جهت وجود صدق و اخلاص و محبت دران بی شوب تکلف و ریاء۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال استاذنت النبی۔ گفت امیر المؤمنین عمر طلب اذن کردم از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی العمرة۔ از برائے بر آوردن عمرہ۔ فاذن لی۔ پس اذن کرد آنحضرت مرا و فرمود دعا ہا مرا۔ و قال۔ و گفت۔ اشکرک یا اخی فی دعاک۔ شریک گردان مارا سے بر آوردن دعا ہاے خود و تعظیم و تہنیت برائے تعطف و تملطف است۔ و لا تنسا۔ و فراموش مکن مال و در وقت دعا۔ فقال کلمۃ الیسر فی ان لی بہا الیسر۔ پس گفت آنحضرت سخنی را کہ شاید بدین سخن باشد اگر تمام دنیا باشد برائے من شاید کہ بہین سخن باشد کہ مذکور شد یا سخنی دیگر غایت آمیز زیادہ برین سخن گفتہ باشد۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و ابی قتیبہ رواہ عنہ قولہ و لا تنسا و تمام شد روایت ترمذی و قول آنحضرت و لا تنسا و این عبارت فقال کلمۃ الخ

در روایت او نیست۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لئن لم یسئلکم ربکم عنکم لکنتم لکنتم لکنتم لکنتم۔ کس اندک
 رو کردہ نمیشود و دعاے ایشان۔ السلام جن یفطر۔ یکی از ان کس روزہ داشت در هنگامی کہ افطار میکند
 والا امام العادل۔ دوم باوشاہ دادگستر۔ ودعوتہ المظلوم۔ سوم از ان دعا ہا کہ رو کردہ نمیشود دعاے مستعیدہ است
 ظاہر عبارت آن بود کہ گوید و المظلوم یعنی سوم از انہا کہ رو کردہ نمیشود دعاے آنہا مظلوم است ولیکن باین حدیث
 فرمود از براے اتہام بشان دعاے مظلوم ناقص۔ یرفعنا اللہ فوق الغمام۔ بر میدارد دعوت مظلوم را خدا
 تعالیٰ بالاے ابرکنایت است از رسانیدن او بجانب فوق و مصعد قبول و اجابت و در بعضی روایات آمدہ است
 کہ حق تعالیٰ پیدا کردہ است غمام فوق سہار چنانکہ فرمود یوم تشق السہار بالغمام۔ و یفتح لہا ابواب السہار۔
 و کشادہ میشود براے دعوت مظلوم در ہاے آسمان و یفتح یفتح یا و ابواب بھب نہیروایت است نبی میکشا
 خداے تعالیٰ براے دعوت مظلوم در ہاے آسمان را۔ و یقول الرب۔ و میگوید پروردگار تعالیٰ۔
 و غرقے لاھرنک۔ بہ بزرگی مین شو کند ہر آنیہ یارے میدہم ترا۔ و لو بعد حین۔ و اگر چہ باشد پس از روزگار
 خطاب بمظلوم است و بکسر کاف یصح کہ وہ اند خطاب بدعوت مظلوم و اصل فتح است۔ رواہ الترمذی۔ و غم
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلث دعوات مستجابات۔ سہ دعا مستجابہ لاشک فیہن۔ نیست شک
 در استجابت این سہ دعا۔ دعوتہ الوالد۔ یکی دعا کہ دن پدر مر فرزند را خواہ دعاے نیکو یا دعاے بد دعا
 والدہ بطریق اولی از خدمت و فور شفیقت و مہربانی۔ ودعوتہ المسافر۔ دوم دعاے مسافر براے خود یا برای
 غیر۔ ودعوتہ المظلوم۔ سوم دعاے مظلوم۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد ابن ماجہ۔

الفصل الثالث۔ عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیسأل احکم ربہ حاجتہ کلما باید کہ
 بخوابد یکی از شما از پروردگار خود حاجت خود را ہمہ حتی یسألہ سبع نعلہ اذا انقطع۔ تا آنکہ بخوابد از وسے دواں فعل
 خود را چون گسستہ گردش سبع بکسر شین و سکون بعد دواں فعل۔ تراوی روایت عن ثابت البنانی مرسلہ۔ زیادہ
 کردہ است را وسے در روایتی از ثابت بنانی یعنی موحده کہ از تابعین است بطریق ارسال۔ حتی یسألہ الملع۔
 تا آنکہ سوال کند از خدا تک و لعنہ را۔ و حتی یسألہ سبعہ اذا انقطع۔ ابوعلی دقاق گفتہ کہ از فاشانماے معرفت است
 کہ سوال نکنی حاج خود را کم یا بیش مگر از خدا چنانکہ موسی علیہ السلام چون مشتاق بہ بیت شد گفت رب انی
 انظر الیک و چون محتاج بنانے شد گفت رب انی لما ازلت الی من خیر فقیر۔ رواہ الترمذی و عتہ قال کا
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرفع ید فی الدعا رہو و ان حضرت کہ بر میداشت ہر دو دست خود را در دعا۔
 حتی یرسے میاض البلیہ۔ تا آنکہ دیدہ میشد سفیدے ہر دو قبل وے یعنی در میضہ احیان و در بعضی کثر از ان
 بر میداشت ابدا بکسر حمزہ و سکون با و بکسر نہی آمدہ۔ وعن یسئل بن سعد بن النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت

از سبل ابن سعد سعدی که بهایی مشهور است و آخر صحابه است و موت بهیمنه قال کان یجمل اصبعیه خلف منکبیه ویدعو ویکف بکف بود آنحضرت
که می گردانید انگشتان هر دو دست خود را مقابل و ششهای خود و دعای که در این مرتبه توسط و اقتضا است در رفع بدین عین است
بن نیرید عن ابیه - سائب بن نیرید که بهایی مشهور و غیر است و در سال دوم از هجرت زانیده شد و حاضر شد حجج الوداع را همراه پدرش
روایت میکند از پدر خود - ان الاهی صلی الله علیه و سلم کان اذا دعا فرغ یدیه مسح وجهه یدیه - بود آنحضرت که چون دعا میکرد پس
بر می داشت هر دو دست خود را مسح میکرد و روی مبارک خود را بر دو دست خود پس مسح وجه بر دو دست در صورتی بود که دستها را
بر می داشت و چون بر می داشت مسح نمیکرد و لیکن بر داشتن دستها از ادب دعا است - روی البیهقی الاحادیث
الثلثه - روایت کرد بهیمنی این سه حدیث را که یکی از اسس بود و دیگر از سبل و سوم از سائب بنی الدعوات الکبیر
و محسن عکرمه عن ابن عباس قال المکذ ان ترغ یدیک حد و منکبیک - گفت ابن عباس ادب سوا
و دعا این است که بر داری هر دو دست خود را برابر هر دو دست خود - او سجده یا نزد یک بجانب آنها زیرا که عادت
در شان کسیکه سوال کند چیزی را و به طلبه آن است که فراح کند کفهاست و دو دست بجانب بر عوالیه - والا تنفخا
شیر با صبح واحد و ادب استغفار و طلب آمرزش آن است که اشارت کنی بیک انگشت که سبابه است مقصود
سبب نفس اماره و شیطان رجیم است و پناه جستن از شر ایشان بسوسه خدا کند اقا لواء - والا بهمال ان تمد یدیک
جمعا - و ادب بهمال آن است که دراز کنی هر دو دست را تمام در قاموس گفته که بهمال اجتهاد و در دعا و خالص
گردانیدن آن و در صحیح آورده بهمال تضرع قوله تعالی ثم یتخلص اسی تخلص فی الدعاء و در مجمع البحار گفته بهمال
دراز کردن هر دو دست و اصل و سبب تضرع است و مبالغه در دعا و سوال و طبعی گفته شاید که مراد از بهمال در حقیقت
دفع خیریت که مقصود است از مقابلت عذاب پس میگردد و اند هر دو دست را مانند سپر از احابت کرده - و فی روایتی
و در روایتی این چنین آمده که گفت - والا بهمال بکذا - بهمال اینچنین است - و رفع یدیه - و بر داشت هر دو دست
و جعل ظهورهما علی وجهه - و گردانیدن پشتهاست و دست را در جانبی که متصل است روئے او را - رواه ابو داود
و محسن ابن عمر انه یقول - و روایت است از ابن عمر که روئے می گفت - ان یقول ایدیک بدت - بدرستی که بر داشتن
شما و دستهاست خود را یعنی بر وجهی که بر می دارد بر بخت است و ایشان تا بالا سینه بر می داشتند - ازاد رسول الله
صلی الله علیه و سلم علی نذر - زیاده نکرده است آنحضرت بر داشتن دستها را برین مقدار یعنی الی السد -
یعنی تا سینه این تفسیر است از روئے قرآن چنانکه را که در ابن عمر و اشارت کرد و بان بقول خود و یا یعنی سفت
بر داشتن دستهاست تا سینه نه بالا سینه طبعی گفت که انکار ابن عمر بر قوم در غالب احوال ایشان است
در دعا و سوال و فرق ناکردن ایشان در حالات که براسه امر است تا سینه بر دارند و بالا سینه تا در شراست
امر است دیگر و بالا سینه و شها براسه امر است و دیگر فافهم - رواه احمد - و محسن ابی بن کعب قال کان رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم اذ ذکر احد افراد عالمہ بآیہ تفسیر۔ بود آنحضرت چون یاد می کرد یکی را پس دعا سے کرد اور آغاز سے کر د
 ہر عابر اسے خود چنانکہ نے گفت اللهم اغفر لی ولفلان وظاهر حدیث واران ست کہ ابتدا بنفس مخصوص بدعا می نغفر
 نیست بلکہ در ہر دعائحت براسے خود سے کر دیں ازان براسے دے۔ رواہ الترمذی وقال مذا حدیث حسن غریب
 صحیح۔ وعن ابی سعید الخدری عن ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من مسلم یعوذ بحرفۃ ایس فیہ انتم ولا یطیق
 جسمیت ہیچ مسلمان کی کہ دعا کہتہ بدعا سے کہ نیست واران وعابره ونہ بریدن خوشی۔ الا اعطاه اللہ بها احد
 ثلث۔ مگر آنگہ بدہ اور خدا سے توالے بآن دعائی از سر خصلت۔ اما ان یجمل لدعوتہ۔ یا آنگہ شتابی میکنہ
 براسے دے اجابت دعا سے اور یعنی درین جہان میدہد۔ واما ان یدخر بالذی الاخرۃ۔ ویا آنگہ گاہ میدارد
 دعوت اور از صہرہ می کند براسے وی تا بدہ وراخت۔ واما ان یصرف عنہ من السوء مثلہا۔ ویا آنگہ ہر میگردد
 از دے از ہر ہی مانند دعا سے کہ کردہ است۔ قالوا اذ انکثر۔ گفتند صحابہ کنون کہ راستیم کہ دعا البتہ مستجاب ست
 بہ یکی ازین سہ طریق اکثرینہا ایم و بسیار میکنیم دعا اقال۔ گفت آنحضرت۔ اللہ تعالی اکثر فضل خدا و ثواب و
 بشیرت بسیار سے دعا سے شائستگی کمی نمی آرد و ثواب و دے و در خزانہ فضل وے بکنید چند آنگہ میخواہید
 رواہ احمد۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال خمس دعوات مستجاب لہن۔
 گفت پنج دعا ست کہ قبول کردہ میشود آنہا۔ ودعۃ المظلوم۔ یکی دعا سے شدیدہ حتی نیست۔ تا آنگہ انتقام میکشد
 حق تعالی از ستم کنندہ۔ ودعۃ الحاج حتی یعیدہ۔ دوم دعا سے قصد کنندہ حج تا آنگہ رجوع کند و باز آید بمنزل
 خود۔ ودعۃ المسکین۔ سوم دعا سے کارزار کنندہ بکافران و برآئیدہ از خانہ براسے آن حتی یقیدہ۔ بھا و قاف تا آنگہ
 گرمی کند اسباب و آلات از یعنی فاسخ میگردد و از جنبا و دوسہ بعضی نسخ یقیدہ بقاف عین تا آنگہ نمی شنیدان کارزار و د
 بعضی یقیدہ بقاف و قاف تا آنگہ بانی آید بخانہ و مقول یعنی رجوع ست۔ ودعۃ المریض حتی یرا۔ وچہا ہم دعا سے بیا۔
 تا آنگہ بہے گرد و ودعۃ الاخ لاخیمہ بطہر الغیب وچہم دعا سے برادر مسلمان براسے مسلمان و دیگر غائبانہ ہم قاف
 و بشیرت آنحضرت بواسع ہذہ الدعوات اجابہ۔ وتا بہ ترین این دعا ہا از دے اجابت۔ ودعۃ الاخ بطہر الغیب
 رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

باب ذکر اللہ عزوجل والتمس بآیہ

بد آنگہ ذکر بدل میا شد و زبان و افضل آن ست کہ زبان و بدل ہر دو باشند و اگر یکی باشد پس
 بدل تنہا نافضتر ست این چنین گفت نو دے در شج مسلم و نیز گفتہ کہ ذکر حق سچانہ و دوزج ست ذکر قلب و
 ذکر سان باز ذکر قلب و دوزج ست کہ یکی از دیگرے اربع و اجل و آن فکر و عظمت خدا ست و جلال وے
 و صورت و ملکوت و آیات وے و راض و سموات و این را ذکر خفی گویند و در حدیث آمدہ کہ خیر الذکر الخفی

و اجتماع برائے ذکر و لیکن اینها در تضایع مخصوصه است احتمال اختیاض آن مواضع که واقع اند در آن موارد پس اگر
نظر کرد و بجانب معنی و علت اجازت کرد و آنرا علی العموم و آنکه نظر بر خصوص کرد و فکر کرد و آنرا بر مواردش و طریق اول
میانقی است بقصده شرح و مطالب آن پس ظاهر گشت از آنچه گذشت در محبت آنچه استحسان کرد و اندر بعضی مشایخ صوفیه
آنرا از اجتماع برائے ذکر و حزب واحد و خلق بستن برائے آن و خلق الذکر که در حدیث واقع شده است محبت
آنست اما مذہب مالک کرامت است از جهت عدم عمل سلف از صحابه و تابعین بدان و از جهت سد ذرائع تازنه
زیاده بیان کنند و تجاوز از حد کنند و بعضی از متاخرین از شلخ شاذیه قدس الله ارواحهم گفته اند که این اجتماع
و تحلیق از برائے اذکار و اخبار از رواج دین است که تعیین است تسک بدان از جهت و ارباب تقاضای دیانت و دین
از منہ و اگر بدعت است مختلف فیه است و نهایت آن قول بکرامیت است پس صحیح است عمل بدان بقول سلیکة قابل
بدان و شاید که شارع ترغیب کرده باشد و در آن برائے جماعتیکه بعد از صدر اول پیدا شد از جهت احتیاج ایشان
بدان و گاهی مختلف می گرد و حکم بااحت و مذہب با خلات از منہ و آنکه بلکه با خلات اشخاص پس تعیین شد
قول بجزایان بامرایت مشروط و آداب و آن مذکور است در مواضع خود و الله اعلم و الله یوفی

الفصل الاول - عن ابی هریره و ابی سعید رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
لا یقعد قوم یدکرون الله - نه شب بیدار بیدار گردند و در حالیکه ذکر میکنند خدا را - الا خستم الملائکه - مگر آنکه گردانند الملائکه
و احاطه میکنند ایشان را خشتگان - و خستم الرحمة - و پیوسته شد ایشان را انوار و آثار رحمت - و نزلت علیهم
السکینة - و فرو رفته آید بر ایشان آرام و حضور و آنچه حاصل میشود در آن وقت از نورانیت و طمانینت و حضور
قلب و جمیع ذوق و شوق آنها آنست و سخن درین معنی و فصل اول از کتاب علم و فضائل قرآن گذشت
مذکر - و ذکر هم ائمه من عند و یاد میکند این قوم را خدا را تعالی در آن جماعت که نزد او نیند و تقربان بجانب قدس
از آن جهت مبالغات و تفاخرت کردن با ایشان و اظهار فضل و بزرگوار است آدمیان بلکه زیرا که دعوی میکند مذبح
و تقدیر برائے خود و فساد و سفاک و ابرائے آدمیان - رواه مسلم - و عن ابی هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم یبغی طریق بک - بود و آنحضرت که سیر میکرد و می رفت در راه که از کعبه مدینه می آمد - عمر بن خطاب
یقال له جده ان - پس گذشت آنحضرت به کعبه که گفته میشود و او را جده ان بنم و سکون سیم و دال هلا نام کوی
است و یک مدینه بر سافت یک شب - فقال - پس گفت آنحضرت - سیر و اندام جده ان - سیر کنید و تیر و دید این
جده ان و نزد یک مست مدینه - سبقتی المفرد و ان بنم جده ان را کعبه و فتح و به سکون فاد خفیف را کعبه و فتح یعنی
بیشتر کرد و در تمام مدینه گان و جدا کنند گان خود را از مردم آنحضرت با صحابه از سفر مدینه می آمدند چون نزد یک سیر کردند
جماعت از ایشان مشتاق شدند بوطن و باطن و خیال خود و جدا شدند و شوق و ولع تمام بسوی منازل

و معیت اگر چه شامل وثابت است مریض را لیکن ملائکه را اقدم و اسبق است و ظهور سلطان ربوبیت و انوار قدس در
عالم ملکوت اکثر و ابرست اگر چه بیشتر افضل و اشرف از وجه دیگرست و تصریح کرده اند با اختلاف جنتین بسیار سے
از علی و الله اعلم متفق علیہ۔ وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله من جابر الجعفی
قد عثر انما لها کفت ابو ذر کفت انحضرت کہ میگوید خدا سے تعالیٰ کسکد بیار و نیکی را و علی نیک کند پس مرا و است
وہ چند ان ثواب کہ کم ازین نیست۔ و ازید۔ و بیشتر ہم میدیم ہر کہ خواہم بر اندازہ صدق و اخلاص در عمل تا کہ
ہم مقصد ہم واقع شدہ است۔ و من جابر بالسبتہ فجار سبتہا۔ و کسکد بیار ویدہ سے را پس جابراش ہدی نامند
اوست یعنی یک ہدے۔ و اخضر۔ یا می آمرزم و اصلا خبر اسے ہدئید ہم مقصود بیان فضل و کرم اوست تعاضد
شأنه و فضل دیگر آنکہ میفرماید۔ و من تقرب منی شبرا۔ و کسکد نزدیک جابرا من مقدار یک شبر۔ تقرب شدہ فراخا
نزدیکی جویم من بسوے و سے مقدار ذراع۔ و من تقرب منی ذراعاً تقرب منہ باحد و کسکد نزدیک جابرا بسوے
یک ذراع نزدیک جویم من بسوے و سے مقدار باع یعنی اندک عمل کند کہ نے الجملہ موجب قرب در گاہ میشود و جابرا
آن زیادہ از ان دہم زیادہ گردانم قرب اور ایدر گاہ خود از انچہ مستحق و مستوجب آن است شبر کہ بیشترین و سکون
با یک بدست و ذراع یک ارش دست و باع تو لاج کذا فی الصراح و در قاموس گفته کہ شبر ما بین اعلیٰ الہام و اعلیٰ
خضر و ذراع از طرف مرفق تا طرف اصبع وسطی و باع قدر یدین۔ و من اتالی مشیئۃ ہر و اتہ و کسکد بیار مرا
روان می آیم من اورا روان و ہر وہ بقیع ہر سکون را و فتح و او نوعی از رفتار و ویدن کذا فی الصراح
و فی القاموس ہر وہ میان رفتن و ویدن و این کنایتی است از سبق رحمت خداوند تعالیٰ و قرب و سے
از بندگان و زیادت ثواب و عطا و فضل و سے تعالیٰ بر ملاعات و اعمال ایشان۔ و من تقرب منی ثواب الامراض
خطیئۃ لا یشترک فی شئنا۔ و کسکد پیش آید ہر مقدار زمین و پے آن از و سے گناہان و ہر گاہ کہ انباشتی گردان
ہن چیز سے۔ و نقیئۃ بثلثہا مسفرة۔ پیش می آیم اورا ہائند آن از و سے آمرزیدن قربابی بغیم و کسر چیز سے
کہ تقرب مقدار و سے باشد رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلی الله
علیہ وسلم ان الله تعالیٰ قال۔ کفت اخضر کہ خدا سے تعالیٰ کفت۔ من عادی لی و لیا فقد اؤتہ بالحب۔ کسکد
و شمن دار و دوستی از دوستان مرا پس تحقیق می آگاہانم و خبر میکنم اورا سچنگ و شمن و ولی از ولایت است
بغنی محبت و نصرت یا از ولایت امور۔ و التقرب لی عبدی یعنی احب الی ما افرقت علیہ۔ و نزدیک نجست بسوے
من بندہ من هیچ چیز سے کہ محبوب ترست بسوے من تقرب و سے از چیزیکہ فرض گردانیدہ ام بر و سے یعنی تقرب
با و سے فرائض محبوب ترست نزد من از تقرب بنوافل چہ او اسے فرائض محبوب تر و مرضی تر و ملائکہ ترست
نزد و سے ہجانه باز تقرب بفضل نیز نتیجہ عالی و در حق عظیم دار و از جهت بودن نوافل شتم و کسکد فرائض۔ و انما

بر یقین ثابت اند جلالت ملائکه که ایمان ایشان عیانی است - قال یقول - گفت آنحضرت میگوید و سے تعالی - کیفیت
 لور او را - پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را - قال یقولون لو انهم راووا کالوا اشد علیها حرما - گفت
 آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بهشت را میبودند سخت تر از روزه حرص کردن بران - و اشد لها طلبا -
 و میبودند سخت تر از روزه طلب مرگ را - و اعظم فیها رعبه - و میبودند بزرگتر از روزه رغبت کردن دران -
 قال ثم یقولون - گفت آنحضرت پس از چه چیز پناه میجویند - قال یقولون من النار - گفت آنحضرت میگویند
 فرشتگان پناه میجویند از آتش و دوزخ - قال یقول فعل راووا - گفت آنحضرت میگوید حق تعالی آید دیدن اند آتش را
 حال یقولون - گفت آنحضرت میگویند فرشتگان - لا والله یا رب ماراوها - ندیده اند آتش را قال یقول فلیفت
 لور او را - گفت آنحضرت میگوید و سے تعالی پس چگونه بود حال ایشان اگر میبود که میدیدند آتش را - قال
 یقولون لور او را - گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میبود که میدیدند آتش را - کالوا اشد منها فرا - میبودند سخت تر از روزه
 اگر خفتن از آتش - و اشد لها مخافة و میبودند سخت تر از روزه ترسیدن مرگ را - قال - گفت آنحضرت
 یقول - پس میگوید پروردگار تعالی - فاشهدکم انی قد غفرت لهم - پس گواه میگیرم مرگ را که بدرستی که من تحقیق
 آمر میم ایشان را - قال یقول ملک من الملائکه - گفت آنحضرت پس میگوید فرشته از فرشتگان - فیهم فلان
 ایس هم - در ایشان فلان است که نیت از ایشان و نیت ذکر کنند - اما جبار لحاقه - نیامده آن فلان
 که از جهت کار که احتیاج بدان داشت - قال هم الجلساء لا یقفی جلسیم - میگویند حق سبحانه تعالی ایشان را که این
 قوم بنشینانند که بدست نشینان ایشان اگر چه بر اسرار دیگر بیایند و هم کار ایشان نباشد یعنی بنشینیم
 و آخر میم آنرا نیز نیست بنشینیم اولیا چون کیساست - کیسای خود باین خوبی کیست - و رواه البخاری
 و فی رواية سلم قال ان الله ملائکه سیداه - گفت آنحضرت بدرستی که مرگ را فرشتگانند سیر کنند و گویند
 و درین - فضلا - یعنی فاد و ضم آن جمع فاضل و در بعضی نسخ فضلا بر وزن فاعل و ملما گفته اند که اگر چه در
 ذات خود این لفظ فصیح است الا اینجا و هم است - یعنی مجامع الذکر - طلب میکنند مجلسها - ذکر را - فاد و حدوا
 مجلسا فیسے ذکر کرده است - پس چون سے یا بنید مجلسی را که در سے ذکر است می نشینند ذکر کنندگان - و حق تعالی
 با جنتهم - و گرد میکنند بعضی فرشتگان بعضی را بهایا سے خود - حتی یلاوا ما بنیم و بین السماء الدنیا - تا آنکه بکنند
 فضا سے را که میان ایشان و میان آسمان پایان ترست - فنادوا تفروا - پس وقتی که پیشان میشوند و جلا
 میشوند ناگران - و جلا - بالایی بر آیند فرشتگان - و بعد و الی السماء و میرند تا آسمان - قال - گفت آنحضرت
 فیما هم الله پس سے پس سده فرشتگان را خدا سے تعالی - و هو اعلم بهم - و حال آنکه و سے تعالی و انما ترست
 به فرشتگان و در بعضی نسخ با و اعم - من این حکم - از کجای آیند - یقولون - پس میگویند فرشتگان

علمائے شہانزاد و شاہ شمار - و رفیعہ نامی در جاکلم - و بلند ترین علما سے شمار پایہ ہائے و مرتبہ ہائے شمار - و خیر کم
 من اتفاق الذہب بالورق - و علی کہ بہتر است شمار از خج کردن نزد سیم فی القاموس و رزق مثلثہ و بر وزن کثف
 ورجل در اہم مضروبہ - و خیر کم من ان تلقوا عدوکم قفروا اغناکم و لیفر بواغناکم - و بہتر است مر شمار از انکہ
 پیش آید دشمنان خود را پیشہ کافران را پس بنزد شمار گزیناے ایشان را و بنزد ایشان گردنہاے شمار
 یعنی قتال کردن با کفار - قالوا بی - گفتند صحابہ بی بیایا گاہان مراد خبر وہ باین چنین علی کہ وصف کردے - قال
 ذکر اللہ - گفت آنحضرت انچنین عمل ذکر خداست ازین جا معلوم ہے شود کہ افضل اعمال ذکر خداست
 و از تصدق و جہاد و قتال و در راہ خلافت فاضلتر است پس آنکہ گویند عبادت متعدی فاضلتر از لازم است کفایت
 و مخصوص است بغیر ذکر - رواہ مالک و احمد و الترمذی و ابن ماجہ الا ان مالک و ترمذی علی ابی الدردار - لیکن
 این قدر ہست کہ مالک وقف کردہ این را بر ابی الدردار و رفع نکرد و حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و موقوف
 قول صحابی را گویند چنانکہ در مقدمہ گذشت - و عن عبد اللہ بن مسعود یفہم موحده و سکون مہملہ صحابی است
 پر و برادر و سے کہ علیہ نام دارد و خواہر او را کہ مہنام است صحبت است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیارت
 ایشان آند و نزد ایشان طعام خورد و ایشان را دعا کرد و سے آخر صحابی است کہ در شام وفات یافت بر قول
 مشہور - قال - گفت عبد اللہ - جاء اعرابی الی رسول اللہ - آمد ہادی نشینی نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 فقال اے الناس خیر - پس پرسید آن اعرابی کہ کدام از مردمان بہتر است - قال - و در بعضی نسخ نقل الی
 پس گفت آنحضرت - طوبی لمن طال عروس خوشی با دگر کسی را کہ در از شد عمر و سے - و حسن عملہ - و نیک شد کردہ
 او یعنی بہترین مردمان این چنین مردی است - قال - گفت آن اعرابی - یا رسول اللہ اے الاعمال افضل -
 کدام از علما فاضلتر و زیادہ ترست ثواب آن - قال ان تفارق الدنیا و لساک رطب من ذکر اللہ - گفت
 آنحضرت فاضلترین علما آن است کہ جدا کنی دنیا را و بگریے و در حالی کہ زبان تو تر بود از ذکر خدا تر زبان کنی
 از سہولت و آسانی و روانی زبان چنانکہ خشکی زبان عبارت از خدا آن است یا کنایت است از یاد است بزرگ
 آقرب بہوت کہ از ذکر بہتر زبان خشک نہ شدہ باشد کہ بمیرد - رواہ احمد و الترمذی - و عن انس
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مررت برباض النجۃ فارموا - چون بگذرید بر بزار ہائے بہشت
 پس بچہ پدید - قالوا و ما رباض النجۃ - گفتند صحابہ چیست و کدام است رباض جنت - قال خلق الذکر - گفت
 رباض جنت حلقہ ہائے ذکر است کہ مردم مجتمع شدہ ذکر خدا میگوبند کہ موصل بر رباض جنت است یا ذوق و حشر
 کہ درین مجالس حاصل میشود مثل ذوق نعیم جنت و نونہ اوست بعضی مشائخ گفتہ اند کہ نونہ لذت بہشت
 در دنیا ذوقی است کہ از خلق مناجات وقت سخن حاصل میگردد و خلق بکسر حروف لام جمع حلقہ است بفتح حا

و سکون لام مثل بر و بلف و قمع و قمع و خلق و خلق ہر دو را پنج نیز گفته اند و حربی گفته کہ خلق و خلق ہر دو و سکون او مثل ترو
 ثمرہ و درین حدیث دلیل ست بر آنکہ تخلیق بر اسے ذکر شروع ست ۔ رواہ الترمذی ۔ و عن ابی ہریرۃ قال
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قعد بعد المیز کر اللہ فیہ ۔ کہیکہ نہ نشیند و مجلس کہ ذکر نہ کند خداست را در و
 کانت علیہ من اللہ تترہ ۔ باشد بر و سے از خدا حسرت و نقصان ۔ و من استطاع مضطجاً لا ینکر اللہ فیہ ۔ کہیکہ بر پیلو
 افتد و در خواہ گاہ کہ ذکر نکند خدا سے را در و سے ۔ کانت علیہ من اللہ تترہ ۔ باشد بر و سے از خدا حسرت و نقصان
 یعنی چہر حال در شست و بر خاست و در خواب و بیدار سے و شب و روز بیکر مشغول باید بود و ہر وقت کہ خالی
 از ذکر رہد موجب حسرت و ندامت خواہد بود در قیامت چہیت چہ اول شب آہنگ خواب آورم ۔ پس پنج نامت
 شتاب آورم ۔ و اگر نیم شب سر بآرم از خواب بیا ۔ ترا خوانم و نسیم از دیدہ آب ۔ و اگر بامداد ست را ہم بہ نسبت
 ہمہ روز تا شب پانچم بہ نسبت رواہ ابو داؤد ۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم باسن قوم
 یقویون من مجلس لا ینکر لون اللہ فیہ ۔ نیست هیچ گز نہ چہ کہ برخیزند از مجلس و ذکر نکند خدا را در آن مجلس
 الا قاموا عن مثل حیثہ قرار ۔ مگر آنکہ برخیزند از مانند مردار خو ۔ و کان علیہم تترہ ۔ و باشد آن مجلس ہمہ ایشان
 موجب حسرت و ندامت ۔ رواہ احمد و ابو داؤد ۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم با مجلس قوم
 مجلس لم ینکر لون اللہ فیہ نہ نشیند هیچ قوس مجلس را کہ ذکر نکند خدا را در آن مجلس ۔ فلم یصلوا علی نبیہ ۔ و در و در
 بر بنی چند صلی اللہ علیہ وسلم الا کان علیہم تترہ ۔ مگر آنکہ باشد بر ایشان حسرت ۔ فان تارککم ہم وان شاکر
 غفر لکم ۔ پس اگر خواہد خدا سے تعالی عذاب کند ایشان را بہ ترک ذکر و صلوات یا بر آنچه گذشتہ است در مجلس
 از آنچه موجب تترہ است و اگر خواند یا مریز و تقصیر ایشان را ۔ رواہ الترمذی ۔ و عن ام حبیبہ رضی اللہ
 عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل کلام ابن آدم علی لہ ۔ ہر سخن آدمی زبان ست بہر و سے
 نہ سودہ را روا ۔ الا امر بہ و ن او ہی عن منکر ۔ مگر امر کردن کسی را بہ شر و عیا بازداشتن از اشروع ۔ او کہ
 اللہ ۔ یا ذکر خدا ۔ رواہ الترمذی ۔ و ابن ماجہ و قال الترمذی یہذا حدیث غریب ۔ و انین حدیث معلوم یشود
 کہ در بیاج نیز ندان ست و این تشدید و جافہ است و ضرر بیاج آن ست کہ در و سے خسارت ست و موجب
 قساوت قلب ۔ و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تکرؤا الکلام بغیر ذکر اللہ ۔ بسیار
 نہ کہید سخن را بے ذکر خدا ۔ فان کثرۃ الکلام بغیر ذکر اللہ تترہ للقلب ۔ زیرا کہ بد رستی بیاری سخن بی ذکر
 خدا سبب سختی ست مردول را قساوت کنایت ست از عدم قبول ذکر خدا و خوف و جوارح آن از صفات
 حمیرہ ۔ و ان البعد الناس من اللہ القلب القاسی ۔ و بد رستیکہ دورترین مردم از خدا صاحب دل سخت
 رواہ الترمذی و عن ثوبان ۔ عولای آنحضرت ست و در سفر و حضر لازم در گاہ بودہ قال ۔ گفت ۔ لما نزل

هرگاه فرود آمد این آیت - والذین یکنزون الذّهب و الفضة - که در زم جمع کردن زرد و سیم است - گنایع البهی
 بودیم یا پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی بعض اسقاره - و بعضی سفرهای آنحضرت فقال بعض اصحابه - پس گفتند
 بعضی از صحابه آنحضرت - نزولت فی الذّهب و الفضة - فرود آمده است این آیت در زرد و سیم - و علینا اسے
 المال الخیر - کاشکی میدانستیم که کدام مال خیر و بهتر است - ففند - پس می گفتیم ما آن مال را می نهادیم و مستحق
 زم و وعید نمیشدیم - فقال - پس گفت آنحضرت - انقله لسان واکر و قلب شاکر - بهترین مال زبان ذاکر و دل
 شاکر است - و در ترجمه نوشته تعیین علی ایمانه - وزن سلمان که اعانت کند و بار سعه و پدر و برادر یا ان او یعنی بر حفظ
 احکام ایمان از صدق مقال و اکل حلال و غنّت و جمعیت و حضور - رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و الدارقطنی
 الفصل الثالث یعن ابی سعید - قال خرج معا وثیة علی حلقه فی المسجد - گفت ابو سعید خدری که بیرون
 آمد معاویه بن نویر جاشی که در گذشته بود در مسجد - فقال ما ارجو ان یسجد - پس گفت معاویه چه چیز نشاند
 شمارا درین جایگاه که چه شسته ایم و چه کاری کنیم - قالوا - گفتند ایشان - جلستاز که آنرا شسته ایم که ذکر
 میکنیم خدا را - قال - گفت معاویه - االله ما ارجو ان یسجد - ایا بخدا سوگند نه نشاند است شمارا نه شسته
 ایم که براسه ذکر خدا و الله حرف قسم از وی مخزون است و بعد از حرف حرف قسم منصوب آید و بعد از ثنی آید بعد از ان
 حرف استفهام آورده اند و در ساخته اند قالوا الله ما ارجو ان یسجد - گفتند بخدا سوگند نه نشاند است ما را بعد از ذکر او افضل
 حرف استفهام در جواب بشاکه سوال است - قال - گفت معاویه - اما انی لم استخفکم تمه - لکم - آگاه باشید بد رستیکه
 من سوگند ندارم شمارا از جهت تمت نهادن مرثیاء بر رخ یعنی بلکه بقصد اتباع آنحضرت که وی صلی الله علیه و سلم
 نیز بیرون آمد و حلقه از صحابه دید شسته در مسجد و سوگند داد و پرسید چنانکه من پرسیدم بعد از ان حدیث - رایت
 می کنند وی گوید - و ما کان احد یخبرنی من رسول الله - و نبود هیچ کی بخبر من از پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم
 اصل غنه حدیثی است - که از روی حدیث کردن آنحضرت مقصود بیان واقع است یا اعلام بعدم نیان است
 چه هر که بشیر حدیث می کند احتمال نیان دارد - و ان رسول الله - و بد رستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 خرج علی حلقه من اصحابه - بیرون آمد بر حلقه از اصحاب خود - فقال ما ارجو ان یسجد - پس گفت چه چیز نشاند است
 شمارا اینجا - قالوا - گفتند صحابه شسته ایم که ذکر می کنیم خدا را - و شجره علی ما لا اسلام - و عهد میکنیم
 خدا را بر راه نمودن ما را براسه دین اسلام - و من به علینا - و منت نهادن وی تعالی باسلام بر ما - قال -
 گفت آنحضرت - االله ما ارجو ان یسجد - االله ما ارجو ان یسجد - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اما انی
 لم استخفکم تمه لکم - فافخرنی ان الله عز وجل یبایکم الملائكة - پس خبر داد مرا که
 خدای تعالی مباہات و مفارقت می کند وی نازد و به شافری شنگان را - رواه مسلم - و عن عبد الله بن ابراهیم

رجاء قال۔ روایت سے از عبد اللہ بن بسر کہ غریب ذکر سے در فصل ثانی گذشت کہ مردے گفت کہ یا رسول اللہ

ان شرائع الاسلام قد کثرت علی۔ تحقیق شریعتہا کے اسلام و احکام ان تحقیق بسیار شدہ بر من۔ فاشیہ فی التبت

التبت بہ۔ پس خبر دہ مارا پیچیدہ کہ جنگل در زم و در او نیم بوی یعنی خبر دہ مرا پیچیدہ کہ جنگل فوایہ کثیر باشد

کہ لازم گیرم دور و دور سازم آنرا بعد ادا سے فرائض متلفی شوم بوسے از سائر نوافل را در او انجین یعنی

کریدہ اند این کلام را۔ قال لا یزال سانک رہا من ذکر اللہ۔ گفت آنحضرت باید کہ ہمیشہ باشد زبان تو ترا ذکر خدا

معنی این عبارت در فصل ثانی گذشت۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب۔

وعن ابی سعید ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سئل اسے العباد افضل و ارفع در حقہ عند اللہ فویم التیمتہ

روایت سے ابی سعید خدری سے بدستیکہ آنحضرت پرسیدہ شد کہ اہل بندہ از بندگان فاضلتر و بلیغ

پایہ ترست نزد خدا و فرقیامت۔ قال الذاکر ان اللہ کثیر الذاکرات۔ گفت آنحضرت مردان و زنان ذکر

کنندہ خدا را بسیار۔ فیصل۔ گفتہ شد۔ یا رسول اللہ من الغار سے فی سبیل اللہ۔ ذکر کنندگان خدا از

توا کنندگان در راہ خدا نیز فاضلتر و بلند پایہ تراند۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ بوضب بسیفہ فی الکفار و مشرکین

غازی اگر نہ تشریف خود در کافران و مشرکان حتی تکسر ریختہ دہا۔ تا آنکہ شکستہ گرد و درنگ گیر و خون بشیر

یا غار سے۔ فان الذاکر اللہ افضل منہ در حقہ۔ پس بدستیکہ ذکر کنندہ خدا را فاضلترست از بوسے از روی

در جہنمی و اگر غزا و کارزار با کفار یا بن سرحد برسد باز ذکر فاضلترست چہ جای مجاہد و کارزار۔ رواہ

ابن ماجہ و قال ترمذی غریب۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

ان شیطان جائع علی قلب ابن آدم۔ شیطان تشنہ و چنہ است بر دل آدمی۔ فاذا ذکر اللہ خنس۔ پس

چون ذکر میکند آدمی خدا را پس میرود و جدا میگردد و شیطان۔ و اذا فعل وسوس۔ و چون غافل و نجیب میگردد

از ذکر خدا و وسواس میدہد و جویم سینہ بر زمین نہاد و مرغ و آدمی و موش و جحش و جحش از انچه بر زمین و جنبہ از جانور

و خوس پس ماندن و پس چیز سے پنهان شدن و وسواس اندیشہ بد و در دل افکندن۔ رواہ البخاری

تعلیقاً۔ روایت کردہ است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق کہ معنی حذف کردن اسناد است از اول و حکایت

این قسم احادیث در تراجم ابواب آورده است چنانکہ در مقدمہ گذشت۔ وعن مالک قال یعنی ان رسول

روایت کرد امام مالک گفت کہ رسید مرا کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول۔ بود کہ میگفت۔ ذاکر اللہ

فی الغافلین کا لفظ الغافلین۔ ذکر کنندہ خدا در میان غافلان مانند قال کنندہ است از پس گردن گذار

یعنی جماعت کہ بخشد از جنگ کہ بعد از ایشان شخصی قال میکند و قال با کافران ہمیشہ فضل دارد و خصوصاً بعد از

گردن چین جماعت۔ و ذکر اللہ فی الغافلین معصن اخضر فی شجر یا میں۔ همچو شاخ شہرست در درخت خشک۔ و فی روایت

تخلیق مخلوق است۔ و حق و روایت و دروایتی این عبارت را زیادہ کرده۔ و ہر و ترتیب الوتر۔ و دسی تعالیٰ و درست
دوست میدارد و در ترا و تر کبیر و او فرقی آن بمعنی عدد و طاق است چنانچہ یکی و شصت و پنج مثلاً و اطلاق این اسم بر حق تعالیٰ
بمعنی فرد است در ذات غیر قابل تجرے و انتقام و در صفات بمعنی لاشعہ و لا مثل و در افعال بمعنی لایعین کہ و لا شریک
و در و شریک یا بہ سبب ہر کسے تعالیٰ در صفیہ این معانی و بہت و تر بمعنی تو اب و ادن بران و لہذا رعایت کردہ شدہ
حد و تر در مواضع کثیر و در شرح شمس علیہ۔

الفصل الثانی عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ قسّمہ و شیعین اسماء۔ بدستیکہ
خداے تعالیٰ را نود و نہ نام است من احصا یا و خل الخبتہ ہوا اللہ الذی لا الہ الا ہو الرحمن الرحیم۔ فلما سہرادی عبادت الہ
کہ اسما بطریق تعدا ذکر میکردند لیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کرد نماز بہت و صفت کردن مرقی سبحانہ
را بوحدا نیت و اخبار کردن از و سے بہ صفات کمال و تعلیم کردن طہریت و احصاء او ذکر کرد
اسما را تا افادہ کند۔ تیقف و شوق و ذوق و لذت تبو حیدر و صفات و سے را و اشعار۔
ہا کہ اسم ذات است و اینها صفات ادیند ثابت ہر ارا در دشمن این کلام و نیز حاصل میگردد و کلمہ ہوا شایستہ
بذات مجرود و ہویت مطلقہ و اللہ اشارت است بہ مرتبہ جامعہ صفات را مجملہ الرحمن الرحیم بتفصیل صفات و انصاف
ذات بآن مفصلا پس ہر برائے اتصال سرست و اللہ برائے مشاہدہ روح الرحمن الرحیم برائے مکاشفہ قلب
و در این قوم را در شرح کلمہ ہوا کلمات عجیب و اشارات غریب است کہ نطق بیان ازان تنگ است اکنون شروع
کنیم جو بنیق اللہ و کہ بر اللہ نام موجود حق جامع صفات الوہیت متفرد و وجود حقیقی است و ہر موجودی کہ خواہ
استفادہ وجود از و سے کردہ و در حد ذات خود محدود است و وجود و سے از انہجست است کہ نسبت بوی دارد
و و سے بآنجا نسیب دارد و باین معنی راست آید کہ کل شیء ہا لک الا وجہ و درست بود کہ لا موجودی ان حقیقہ و بالذات
الا اللہ و اللہ علم است مرزات واجب الوجود کہ معبود بحق است و اللہ بمعنی معبود مطلق است بحق یا باطل و در مفهوم
ہی جامعیت جمیع صفات اخوذ است و باقی اسما دلالت نمیکند مگر برائے احاد صفات و این اسم بر غیر و سے
تعالیٰ اطلاق نمیکند نہ بحقیقت نہ بجاز و اسما دیگر اطلاق نمیکند اگرچہ بہ مجاز بود پس و سے اعظم اسماء باشد و اسما
دیگر را اسما را اللہ میگوشد نہ عکس و معانی سائر اسما متصور است کہ تصف شود بندہ بآن و تخلق گردد بوجہی کہ
تذکرہ شدہ راین اسم برائے تعلق است نہ تخلق و نصیب بندہ ازین اسم تادہ است کہ بہ تمام دل خود مستغرق
یا دوی گردد و واقعات ہا سوا سے و سے نکند و امید بغیر و سے ندارد و از غیر و سے ترسد و زودیدہ شود
غیر او را نہ بنید بیت رفت از میان جہن خدا ماند خدا۔ انظر انما سمی اللہ این است۔ الرحمن الرحیم
این ہر و اسم شتوق از رحمت اللہ برائے مبالغہ و رحمن الطی است کہ شامل رحمت دنیا و آخرت است و ہر کس

بذات مقدس وے تعالیٰ رحمت افاضہ غیرست بر محتاجان و اولاد آن براسے ایشان در رحمت حق عام ست
 شاد دل نعم و پیا و آخرت و شامل ضرورت و حاجات و مزا یا و خواص بجنس جو و عنایت بے شائبہ غرض و عووض نصیب
 بندہ ازین دو اسم آن ست کہ چون شناخت کہ نعم حقیقی و ولی نعمت مطلق اوست باید کہ توکل بر وی کند
 و ہمہ کار ہاسے خود را پوسے سپارد و بکلایت خود متوجہ بجناب رحمت او باشد و از غیر سے مدد نجوید و بغیر
 او رسے نیارد و این وجہ تعلق باین دو اسم ست و تعلق آن ست کہ رحمت کند بندگان خدا را و ہمہ نظر
 بعین رحمت کند و در اندازہ منکر سعی کند تا تواند حاجت محتاجان برآرد بطریق عنایت و ارادت خیر
 بنیض و عووض اگر چہ حقیقت رحمت از آدمی وجود پذیرد و بغیرش و عووض نباشد۔ الملک۔ بادشاہی کہ
 ملک دو عالم در حیطہ قدرت و تصرف اوست و بادشاہ حقیقی اوست و بر ہمہ اشیاء غالب ست و در ہمہ چیز
 تصرف یابجا و اعدام و احیاء و امانت و منع و عطا و اوست و مستثنی ست از ذات و صفات خود از ہر موجود
 و مخلوق ست پوسے ہر موجود و در ذات و صفات و وجود و بقا و افعال و آثار پس ہر چیز کہ با سوا سے اوست
 ملوک و منقاد و اوست و وی مستغنی ست از ہر چیز متغیر و ست بہ تقدیر و تدبیر خود و هیچکس نیست رد کنندہ حکم
 او را و مکرش بندہ از ارادت وے پس اوست بادشاہ و حاکم علی الاطلاق و ملک انحصار و تابع ست از مالک
 و ہر ملک مالک است و ہر مالک ملک نہ و چون بندہ شناخت کہ بادشاہ علی الاطلاق اوست بندہ در گاہ و گدای کو سے
 او باشد و طلب غرت از آستان خدمت و طاعت وے کند و چون دانست کہ ہر چہ با سوا سے حق ست محتاج
 پوسے و منقاد و سحرست حکم او را و قضاے او را واجب ست کہ تعلق کند بجناب قدرت و تصرف وی و بی نیاز
 گرد و از مردم بالکلیہ و ظاہر و اندر احتیاج خود را بایشان و ہم و امید ندارد و ایشان و تعلق باین اسم آن ست
 کہ تصرف کنند و ملک نفس و قلب و قالب خود و مالک گرد و جوارح و قواسم خود را و سحر گردند ایشان را
 بر طاعت حق و حکم شریع تا بادشاہ عالم وجود خود باشد و در طالبان و مرشدان نیز تصرف کند از بعضی مشائخ
 و صیغہ خواستند فرمود بادشاہ دنیا و آخرت باش یعنی قطع کن حاجت و شہوت خود را از دنیا و میرا کہ بادشاہی
 و ملک دینی در آزاوی و بے نیازی ست۔ القہدوس منافع پاک و منزه از سمات نقصان و لوازم حدوث
 و امکان بلکہ منزه از ہر وضعی کہ در یاد آنرا حس و یا تصور کند خیال و برسد بدان و ہم یا احاطہ کند بدان عقل
 چنانکہ گفتہ اند کل ما یحسن مالک او خطر فی خیالک فائز و در بہیت ہر چہ اندیشی پذیرائی فناست و و انچہ در اندیش
 باید آن خداست و نصیبت بندہ ازین اسم آنست کہ بدانکہ ممکن نیست وصول بجناب قدس وے مگر بعد از
 عروج از عالم حس و خروج از حظ و جہانیت و تصفیہ بوج قلب از نقوش اغیار و تشویر باطن از ہر چہ از اسوا
 حق ست گفت امام خوالی قدس عبد تطہیر اوست علم خود را از تعلق بتجلیات و محسوسات و مہومات و احوالات

خود را حفظ و شربت که راجع اند به شوق و غضب تا باقی نماند مراد از غلبه بر خدای خود و نه شوقی که بر بقای وی زینت وی مگر
 به قربای تعالی - السلام - اصل معنی سلامت است و مراد اینجا معنی سالم است کسی که سالم است ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان
 و افعال که باز شرک نه و زمین وی خیری باشد حکمتی بود و افعال وی تعالی همه خیر اند بالذات و شرف است مگر بعضی طبیعتی فرق
 در میان قدوس و سلام گفته که قدوس دالالت میکند بر پاک بودن از نقصی که مقتضای ذات بود و سلام برتر است از نقصی که عارض
 گرد و طبع و من است معنی گفته اند که قدوس را زایل است و سلامت در لایزال و این قریب باول است و سلام معنی سلامت بیشتر است
 از آنکه کفر و عذاب آخرت و معنی سلام کننده در شربت چنانکه قول وی سبحان سلام قولاً من ربم بران دلالت
 دارد و امام غزالی گفت هر چه که سلامت ماند از غل و غش و جود و دلاوری و شرف و سلامت ماند از عیب و انانیت
 و سلامت باشد از او اگر گوی صفات و اخلاق و سواد است سلام از نیکوگان حق مشرب به قرب از جناب
 السلام تعالی و تقدس و مراد باین گونه در صفات آن است که حق و سیر شرف و غضب گردد و جواب آن است
 که شرف و غضب اسیر عقل و طبع و سواد باشد و وصف کرده نمیشود و سلام و اسلام مگر کسی که سلامت اند از سلام
 از دست و زبان و سواد و بیاید خدا را بقلب سلیم - المؤمن اعلان دهند که خلق را به پدید آمدن اسباب امان و امان
 آن چنانکه اعضا و حواس و اغذیه و اوویه و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعران و انفار و در دنیا و امان و شرف
 از آفات آخرت بکلمه توحید چنانکه فرمود الله لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بلکه این کلمه حصن است از آفات
 دنیا و آخرت و این حد جانداران است و در غیر ایشان مربوط ساخته با سبایی که موجب امان است از هلاک و عدم
 و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اند پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق پس اوست مؤمن مطلق
 و از جمله ائمه امن است که تلقین کرده است مؤمنان را آنچه و بر این بر صدق و یقین و امانه نموده از احوال و عقین
 بر اوست حفظ ایمان و تاباید نموده است و توفیق داده است بر اوست حفظ عصمت از معاویه و مؤمن معنی مصدق
 رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود با بیجا و موجودات و اظهار کمالات نیز گفته اند و حق نموده این
 که چون داشت که اوست تعالی شانه امان و بنده از شرف نفس و کفر شیطان التیج آرد و جناب و سواد امن طلبید آرد
 از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و تخلق با این اسم آن است که امان دارد و خلق را از شر خود و سبب و نفع خوف
 و هلاک ایشان گردد و در دین و دنیا سواد ایشان و عزادارترین نیکوگان با اسم مؤمن کسی است که سبب امن خلق
 گرد و از جناب خدا بهدایت ایشان بطریق حق و ارشاد و وسایل نجات و این حرفت انبیاست و نیز گسترش است
 سعید انبیا که است صلوات الله و سلامه علیه جمیع و تابعان و پیروان ایشان از علمای دین و بعد از آنکه چنانکه و سواد
 تعالی مؤمن است خجسته اسباب امن همچنین خوف است خجسته اسباب خوف و بدون او تعالی خوف منافات ندارد
 بهر دون او مؤمن چنانکه بدون او منافات ندارد بهر دون او نیک و قاطع و با سواد و نافع و لیکن اطلاق

مخوف و شریع نیامد و اسماء اللہ تو قہنی است چنانکہ سابقا معلوم شد۔ اہمیت میں بدور لغت گواہ و نگہبان و نگاہ این
 کند و گیرے و از خوف کہ معنی رقیب است باز یا و ت سہانہ در حفظ و مراقبہ امام غزالی گفتہ کہ معنی و سے در حق باری تعالیٰ
 آن است کہ و سے سجا نہ قائم است بر خلق با کمال و از لائق و آجال ایشان و قیام وی تعالیٰ با طاعت و استقامت و حفظ است
 و ہر کہ مشرف و مطلع است بر کلمہ چیرے و مستوفی است بر ان و حافظ است مرآت اہمیت است و معنی نگہبند و این اسم
 بر وجه اطلاق و کمال مگر و یا غرض و بندہ را باید کہ چون بشناسد کہ خداے تعالیٰ ہمین در رقیب است بر احوال
 ظاہر و باطن او مراقبت کند این معنی را در احوال خود و مشرق دارد از و سے کہ ناشایستہ کند و در زبان قوم این را
 مراقبہ گویند و تخلق باین اسم آن است کہ مراقب و محافظ باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار
 و غالب و مستولی گردد بر راست و درست از احوال و احوالات خود پس میس گردد و نظر بر نفس خود و چون قیام
 نماید بحفظ احوال نہدگان بر پنج سدا و در شا و حفظ و سے ازین صفت او فرو نام باشد۔ الغرض یہ معنی غالب و
 قوی و بے مانند آید و ہر آنکہ وصول ما و باسانی دست نہد و غریزہ گویند و این صفات بر وجه تمام و کمال بر حضرت
 پروردگار تعالیٰ شانہ ثابت نباشد مگر آنکہ و سے تعالیٰ از فیض غوث خود نصیبی بخشد تو تعالیٰ من کان
 یہ الذی العزۃ لکند العزۃ و لہ رسولہ و لہ مؤمنین و سیکہ شناخت کہ دست تعالیٰ غریزہ از و سے خواہد و غوث خود
 طاعت و خدمت و سے مجبور و بے هیچ مخلوقی بنظر غوث و جلال نگردد و اگر کسی را کہ و سے غوث بخشیدہ و غریزہ گویند
 ہمیت غریزہ و غوار سی تو بخشی و کس۔ غریزہ تو غوار سی نہ بیند کس۔ و وجه تخلق آنکہ بر نفس و ہوا ی خود
 غالب بود و قوت و صولت و سے بر نفس شیطان سخت بود و آبر و سے خود را بطبع و سوال و نہایت بر در اہل دنیا
 عزیز و از نیاز احتیاج بغیر و سے تعالیٰ کند و در علم و عمل عظیم اشل و صلب الوصول گردد و چنانکہ کسی را مہرقت
 ہمتہ حال و سے راہ نبود۔ اچھا رہ جیر شکستہ بستن و نیکو کردن حال کسی را و جز در غلبہ بر کار سے و دشمن
 کسی را و بعضی علو و ارتفاع نیز آید بخلاف جبارہ میگوند و رخت خوار کہ از بلند می دست بان نرسد و جبار بمیانہ
 در جبرست و تمانہ این معنی ثابت است مرزات پاک خداوند تعالیٰ را و بحقیقت و کمال منہرست و و سے آرت
 چیر کنندہ شکستہ و اہل اصلاح آرنڈہ و نیکو گردانندہ کار خراب روزگار از اوجہ موجودات و رشتہ علیہ و فرمان
 نشیت اویند و سچکس را بحال خلاف و سے نیست و بندہ باید کہ ہمیشہ در حضرت جبار تعالیٰ نشاندہ شکستہ دل
 دنیا زند و مبتدی بجناب و سے باشد تا شکستگی اورانندی حاصل شود و حال و سے روی بہ صلاح آرد و دائم
 در او امر و احکام تشریحی و اراوی اتشال و استیلام نماید و از حول و قوت خود متبرکے باشد و ہر سہر و احتیاج
 ترک کند تا بصفت عبادت و عبودیت تصف گردد و وجہ تخلق باین اسم آن است کہ نقائص نفس خود را تصحیل
 کمال و شکمال فضائل چیر نماید و در مقام اصلاح بودہ ساحت حال را از نسا و پاک گرداند و بر نفس کشش

کمال

سلطان و غالب بوده او را بر ملازمت تقوی و موافقت طاعات حاصل گردانند و همین قیاس نسبت بخلق خدا را بر کسور
و مصلح احوال و دستگیر شکستگان باشد و در اجزای امور شرفیت با هر معرود و نبی منکر غالب و مسلط بود و دیگر کند
و دست بلند دارد - التکبر - تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کبر بزرگی و مراد بهمان و کمال
و کبر یاست و هیچکس مستحق کبر یا ولایت آن جزو سے تعالی نیست و کبر علی الاطلاق دوست و سر که کبر یاست حق را
و علم قدر را در اشتباه باید که دل مستغرق کبر یائی او گرداند و طریق توافع و تدل لازم گیرد و گردن در بندگی و سے
ندم گرداند و در او امر و احکام سر باز نزند و تخلق باین اسم آن است که همه چیز را خیر و صول بجناب قدس و سے
تعالی و آنچه اسباب و صول است از شہوات دنیا بلکه مستندات آخرت را نیز خرد و تصیر داند و بدینا و اہل دنیا و دنیا
و شہوت آن سرفرو و نیاز و قد سے نہ نہد از بہت علم و شان انسانیت و رفعت مکان دین نہ از بہت تطہیم نفس و تکبر
ذات خود - الخالق الباری المصور - این سه اسم و ساقا و معنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن
یکی اند اما هر یک معنی خاص دارد و خلق بمعنی اندازه کردن است پیش از پیدا آوردن و سراً بمعنی ایجاد و پیدا کردن
و تصور بمعنی صورت کردن و ہدیت بخشیدن و سرجہ از عدم بوجود می آید محتاج است اولاً باندازه کردن پس ازان بافرین
و بعد و سے صورت دادن بر مثال بنا کہ نخست اندازه میکند و بعد ازان بوجود می آرد و بعد ازان صورت میکند اگر چه
در پیدا کردن حق سبحانه ہر سے معا بوجود سے آید و لیکن ترتیبی مقدم از دیگر سے است و سرجہ از عالم علوی و سفلی
از عرش تا تری می پیدا شدہ و پیدا خواهد شد در ملک و ملکوت ظہور یافتہ و خواہ یافت ہمہ بخلق و تقدیر و ایجاد و تصویر
اوست و آفریدگار ہمہ عالم اوست تعالی شانہ کہ بہ ترتیب حکم و صورت بدیع بار غایت حکم و مصلح در ایجاد و وضع ترتیب
خلق فرمودہ و تبارک الله احسن الخالقین و نہدہ را باید کہ بہر آفریدہ کہ نظر کند از آفریدگار او یاد آرد و بہر صورت
کہ اگر تصور او را مشاہد کند و دائم در تذکرہ دستبصار و نظر و اعتبار باشد و تخلق عہد باین اسماء خیر بہر سبیل حجاز و ہند
چہ خالق ہمہ اشیا پروردگار تعالی است گمانکہ آدمی را کسی و سبب اثر سے در افعال خود است کہ بدان کسب کمالات
و اكتساب طاعات و تحصیل صور علیہ از حیسانیات و روحانیات در ذات خود کند و توجہ و حضور متعرض نفحات الہیہ
گردد و بعضی گفته اند کہ تخلق نہدہ باین اسماء آن است کہ وقتی کہ از اطاعت و طاعت عبادت پروردگار کسی و کاری کند
کہ بدان وجہ معیشتی برائے خود پیدا کند خصوصاً کسی و کاری کہ اثر آن بعد از موت وی باقی ماند و فیض بر مردم
برسد - انفعار - مغفرت و غفران آمرزیدن و خدا سے تعالی آمرزندہ گناہان نندگان است و غفار بآنندہ
در عاف و غفور ازان ببانہ ترست چنانکہ در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آید و سے سبحانه پوشندہ
گناہان است در دنیا و آخرت و نیز سائر قبیح و منظر جمیل است و زلزل و زلزلہ قباح است و از جلہ ستر دی شامے
بر نہدہ آن است کہ قباح ظاہر بدن ارکہ و حشیم قبیح نماید مثل انچه در شکم است در باطن و سے بچال ظاہر پوشیدہ

و خواطر محسوسه و ارادات قبیحه که در دل اوست از علم خلق پنهان داشته تا هیچکس را بر سر او اطلاع نباشد نفوذ با قهر
اگر آنچه در دل آدمی است از وساوس و خطرات و ارادات قبیحه بر خلق ظاهر شدی دوست ترین خلق نزد دی
و دشمن ترین ایشان بودی مراد و همه در دشمنی و بلاک او کوشیدند و با آنچه گفته شد معنی غفار دستار یکی اند و این
درین روایت ستار مذکور نیست و احتیاج به بیان فرق و این دو اسم نه و اگر مذکور بودی غفار را بر مغفرت و توفیق
حاصل کرده باشد دستار را بر بهتر عیب چنانکه در بعضی ادعیه آمده که یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بنده چون
پیدا کند که و سببانه غفار الذنوب سبب از مغفرت و رحمت و سبب نا امید نباشد دوست را بر سینه مجرم نهد و چون
دانست که ستار العیوب است از شکر آن این نعمت غافل و غایب نباشد و لیکن باید که بدان مغفرت و نگر دو از توبه
و انابت غافل نباشد تا خیر و ان جائز ندارد که بر عمر اعتنا و نیست بیت لطف حق گر چه سوا سبب کند و لیکن چون
از حد بشود سوا کند و فاسد الله العافیه و وجه تخلق باین اسم ظاهر است که از جرائم مردم در گذرد و عیبهای
ایشان را پوشش دهد و القهار - قهر غلبه کردن و چهره شدن بر کسی و سبب تعالی غالب است که شکنده است پشت
جباران و متکبران را و خوار گردانیده و بلاک کرده است ایشان را و تاهمه مخلوقات در تحت صولت قهر وی مقهور
و مغلوب اند و عاجز و خوار اند در قبضه قدرت و عظمت وی و حیران و سرگردانند در وادی قهر و جلال و سبب
لکن الملک الیوم الله الواحد القهار و هر که شناخت قهاریت او را از یک قهر ناگهانی او ترسان و لرزان باشد
و از غایت خوف ملتجی بجناب لطیف و کرم و سبب که دو قهار از بنده گان آن است که بسطوت سلطان غرور و قهرمان
حال بر اعدای دین از جن و انس و شیاطین غالب و چهره باشد و داخل ایشان بر و سبب وقت و حال
خود بر بند و تا از طریق حق بیرون نیانند و از سلوک آن مانع نه آید و اعدای عدو و سبب نفس است که میان
دو و بیولو اوست که نورانیت قلب منور و مطمئن باشد و بطاعت و بندگی آرام گیر و خلق را به تیر و زجر و قتل
تبرک جبار و شرع و نفس را به ترک آداب و سنن و اشتغال بآلایهینی و میوه و تاریب و سیاست نماید و از جمله
قهاران مروانند که هر که ایشان به عارضت و مقاومت بر آید مقهور و مغلوب گردد و صاحب فتوحات کمیه هر یک
از آیات قرآن را نسبت به یکی از اولیا میکند و بگوید آیت شیخ محی الدین عبدالقادر این است و بهو القاهر فوق عباده
الوهاب و بهب و بهب بنشیند و عطا کرد و موهبت بخشش و سبب جل جلاله و عسم نو که کثیر الهیه و دائم
العطا است که بخشش او را پان نیست و فیض او را انقطاعی و بهب حقیقی عطیه ایست که خالی باشد از غرض و غرض
چشمی غرض و غرض که در میان عطا چهره می ستانند و حقیقت را بهب نیست بلکه بلع است پس و باب بنی جواد اند
و اسم جواد درین روایت نیست وجود و بهب در حقیقت منحصر است در ذات مقدس باری تعالی اوست که می بخشد
نه محتاج را بر هر چه احتیاج دارد و بیشتر از آن زیاده بر آن بنیض و بهب عوض درین جهان و دوران جهان موا

از بعضی با توفیق سبب کند از حد گذرد و سوا کند

حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که و باب مطلق اوست تعالی همه از وی امید دارد و از خردی
 طبع بر دور وی بغیر نیارد و توقع ندارد و خواہش هر چند دشوار بود بلکه محال نماید و مطلب آن چنان دارد و عارین
 بنده مسکین کاتب حروف در ابتدا سے حال تعطش که مشرب بنادانی و ناعاقبت اندیشی بود این بود که ربیب لی
 ملک الانبیا لاحسن بعدی اگر چه عموم و اطلاق این دعا از محالات نماید ولیکن نظر بخصیصیت حال و ملاحظه استعداد
 نبوی از تاویل استجابت پذیرست آتشہ الله تعالی و اما تخلق باین اسم آن ست کہ بذل کند ہر چیز کہ در دست
 اوست اگر چه جان دے باشد و در راه حق بپلا خطہ خط عاجل و ثواب آجیل و بی طلب حسن صیت اگر چه حقیقت
 و مہب وجود از آدمی زاد نیاید کہ ممکن نبود تا فعل نزد وی ادنی از ترک نکرد و غرض و غایت در نظر نیاید اقدام
 بر آن نکند و اکمل افراد انسان در مہبہ وجود سید البشر است صلی الله علیہ وسلم کہ چندان خطا نمود و انعام
 کرد بآدم خدا کہ غرض و عوض را در آن مدخل نباشد بلکه بچشم آتشال امر الہی تعالی و تقدس و ہم چنین ہمہ انبیا
 و مرسلین صلوات الله و سلامہ علیہم اجمعین - الرزاق - روزی رسانندہ خلق را از آدمیان و پریان و سباع
 و بہائم و سایر حیوانات چنانکہ مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق و قسم است محسوس و معقول محسوس
 ابدان راست و معقول ارواح را و نیز رزق مضمون است کہ لطف باری تعالی بہ ضمانت آن استادہ و این شاکل
 تمامہ جانداران را کہ دامن و اجتنای الارض الاعلی الله رزقہا و رزق موعود کہ برائے متقیان بی تعب و مشقت از آسما
 کہ گمان ندارد و وعدہ کردہ است کہ من یتق الله یجعل لہ منجیاً و یرزقہ من حیث لا یحتسب و رزق مقسوم کہ انجیمت
 کردہ اند میرسد خواہ رزق مضمون باشد و خواہ رزق موعود و چون بنده شناخت کہ رزاق رزق اوست
 انتظار رزق جزا و سہ نبرد و توقع از غیر وے ندارد و کار خود را بوسے گذارد و توکل بر وے کند و چون دانست
 کہ رزقے تقدیر است از جہت روزی دل تنگ نگردد و گداز شکایت از خلق نکند و تخلق باین اسم آن ست
 کہ دست خود را خزانہ از رزاق ابدان و زبان را خزانہ از رزاق قلوب گرداند و واسطہ باشد میان پروردگار و کائنات
 و بندگان او و وصول از رزاق جہانیمہ و روحانیہ باتفاق و تعلیم و ارشاد و دعا و خیر و غیر از وجوہ تخلق است
 کہ باہل و خیال و سر کہ در صورت اوست میبشت بکشد و نقد بر ایشان تنگ نگردد و در وقت رسیدن
 مہمان رزقے تریش نکند کہ روزی خود بر خوان تو بخورد و بیت مر تراست ز مہمان داشت باید ہر آنکہ بخورد
 بہر خوان انعام قرآن و قریشتم + الفصل - فتح کشادن و معنی حکم کردن نیز آمدہ است و تعالی شاد گشایدہ و در
 رحمت ہر اصفاف بہریت و حکم علی الاطلاق میان خلاق و کائنات ہر کار را از دست و فصل ہر خصوصیتھا از و
 در دنیا بواسطہ اسباب و در آخرت بواسطہ و سبب و فتح بمعنی نصر نیز آید چنانکہ اذاجہ نصر الله و انتصر و انتصر
 فتحنا الک فتحی مبتدیان و تحقیق کشادہ است ابواب فضل و کرامت خود را بر انبیا و مرسلین صلوات الله و سلامہ علیہم اجمعین

و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است ایشان را و تابان ایشان را بر اعدا و
 دین خیانکه و تقدیر سبقت گذاشته و انهم هم المنصورون و ان جندنا هم الغالبون و وی تعالی گفته است
 بر دلهای مومنان در دایره معرفت و گشاییده است بر عاصیان در دایره مغفرت و پیاپی رسی و شعله در ماندگان و گشای
 غمزدگان اوست و بالحد فتح اسم جامع است مخرج ابواب خیرات و افاضه انواع برکات را و چون بنده دانست
 که اوست تعالی فتح باید که بنشیند بر در کرم و بر بامید فتح و نصرت انتظار حصول انتقال بی ملال و استعجال با تسلیم
 و سکون تحت جریان حکم بیت همه در باجی بر خود فرو بندد + در او گیر و نام دل در روند + و تخلق بآن آن است که می
 کنند که در هر روز طالبان خیر اقبال و علم بکشاید و فعل خصومت میان مردم بکند و مظلومان و در ماندگان را نصرت
 و بهر تعلیم - بهالغ عالم است و در تعالی عالم است با شکرا و نهان و بظلمات دل و آنچه بنور در دل حضور زنده و علم
 و در محیط است بکلیات و خبریات ظهور اشیا و بواطن آن و کینه حقائق آن و غیر تنهایی است معلومات و در
 و چون دانسته باشد که در تعالی عالم است بطور اهر و سر اهر ظاهر و باطن از هر چه پوشاید و بناید پاک باید کرد و ملاحظه
 علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت و خط عبد ازین اسم آن است که تحصیل علوم و دینی و تکمیل آن و حقائق
 و معارف که سبب تکمیل نفس و باعث بر عبادت گردد و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود که علم نافع عبارت
 از آن است بدعا و نذر رب زدن علم شنود و شنود باشد القابض الباسط - قبض گرفتن و تنگی و بسط فرافشی
 و گسترانیدن ضد یکدیگر اند و در تعالی تنگ میکند رزق را بر هر که میخواهد و فراخ میکند و اندر هر که میخواهد رزق می
 باشد یا معنوی و قبض میکند ارواح را از اشباح نذر امانت و بسط میکند ارواح را در آن نذر احيایا قبض میکند
 در نوم و بسط میکند در استیقاظ یا تنگ میکند و اندر اهل انجمن و ولایت بر تجلی صفات قهریه جلالیه و فراخ میکند
 بفرج و وسعت ظهور صفات لطیفه جالبیه و گفته اند که قبض میکند صدقات را از اغنیاء و بسط میکند آنرا بفقراء و این
 قوم را در معنی قبض و بسط و آداب آنها کلام است که در شرح فتوح الغیب آنرا تفصیل از کلام بعضی مشایخ عظام نقل
 کرده شده است و چون بنده دانست که قابض و باسط اوست تعالی شانه بر قبض صبر میکند و امیدوار میباشد
 و بر بسط شکری و زودتر سکار میباشد و بر حاق قبض و بسط می بنید از انجا میاید اند و امام غزالی گفته که قابض و باسط
 از بنده گان آن است که قبض میکند و اهل گان را بخوبین و اندر اهل جلال خدا و کبر پائی او بعنوان عذاب و بلا می
 او و بسط میکند به بشارت و اذن به لطف و عطا و او بصنوف آلا و اهلها و او را قبض میکند و تنگی می آرد و بسط
 می و زودتر حقائق اسرار الهیه از غیر اهل آن و افاضت و نشر میکند بر اهل امتی و بعضی گفته اند که تخلق باین دو اسم
 آن است که با نفس بد فرمائی و با هر که در تحت ضبط و سیاست اوست باین دو صفت معامله میکند تا به بیت به کمال
 باشد هرگاه بسیار لالت و سامت بد ایشان رسد به بسط و تنگ کند و هرگاه بسیار جرات کنند و دلیر شوند قبض ضبط

ان تمامید و گفته اند که سیاست نفس اگر بر طاعت و بندگی آرام دارد از حد تجاوز نماید که و تاثر بر مرده و طول کار کند که طاعت با بنساط و نشاط بقبول نبرد و یکسر است اما اگر در پی هوا و هوس رود و متابعت شیطان کند تدبیر سیاست بلیغ نماید طبیعت اگر گنهی یک آرزو و سه خود تمام + در توصیف ابلیس زاید و اسلام ، انجا منقض الراقع - خفض فرو داشتستن رافع بر داشتستن فرو می آرد و کافران را به بدبختی و بر می دارد و مومنان را به نیکیبختی و بر می دارد و دستا زار به نزد یک گردانیدن و فرو می آرد و دشمنان را به دور گردانیدن و فرو می آرد و کسی را که میخواهد با فضل ساقطین طبیعت و بر می دارد و بعضی را با علی علین محبت و فرو می آرد یکی را به در کات تحجیم و بر می دارد و دیگر را به بختان نعیم و این دو صفت را مراتب و درجات بسیار است و بنده چون شناخت که در حق تعالی خافض و رافع است باید که پناه بوسه برد از افزوده مرتبه و مجاورت اشتیاق و در خواهد بلند می درجه و معاجرت سعاد را در هر دو جهان و تخلق با این دو اسم آن است که نسبت گردانند اهل را و بالا کنند حق را و خفص کند اعدای وین را و دشمنی دارد ایشان و رفع کند دوستان حق را و دوستی آرد و ایشان که فضل الاعمال المحب الله و البغض الله است و مرتبه نفس را که اعدا الاعادی است خفص کند و مقام دل و روح را رفع کند و مرتبه برادران دین و شاخ اهل یقین را بلند و بالا بنید و مقام خود را از همه پست داند و خود را نه بنید و اگر بنید و دل و ناکس بنید طبیعت بهر مندی که ره را پا و سر وید + نه خود عیب و زبگانه شهر دید حکیمانیکه در اندیش بودند + در افی خلق و در خویش بودند + المخرا لمتعل + اغراض غیر گردانیدن اذلال خوار کردن غریز میگرداند آنرا که میجوید در دنیا بوفیق طاعت و هدایت و حمایت از طریق معصیت و فضیلت و در عقبی معلوم مرتبت و تعظیم جت در دیت ذات پاک خود و خوار میگرداند کسی را که میجوید با صفات امام تعالی گفته است که میدید ملک را بر که خواهد و یکشد ملک را از هر که خواهد و خود اتم و ملک حقیقی و خلاص از دل حاجت و بهیسی نفس غلبه شهوت و وصیت جمل دست پس سیکه برداشته شد حجاب از دل و سه مشاهده کرد جمال حضرت غوث را و روزی که رده شد او را ملک قناعت و بے نیاز مندی از خلق و مد کرده شد بقوت و تأیید و غالب شد بر صفات نفس پس تحقیق غوث داد او را داد او را ملک دین و دنیا و کسی که در آن کم چشم او را بسوسه خلق محتاج کرد او را با ایشان و مسلط گردانید بر دوسه حرص و محروم گردانید از قناعت و مغرور گردانید به نفس و استدراج و ماند و تاریکی جمل به تحقیق خواهد گردانید او را و کشید از دوسه ملک انتقی این اغراض و اذلال حقیقی رسانی است که امام ذکر کرد و اغراض را اذلال حسی جهانی نیز از صفات و افعال او و غر و علاست چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و منال و شرف و نسب و ظاهر و باطن و انصار و انقاد آن اگر ظاهر گرد و نفع و ضرر آن در دین و باقی ماند اثر آن در اهل دین و بنده چون دانست مغرور و مدل او است تعالی غوث و دنیا و آخرت از دوسه خواهد از خواری و مدلت پناه بهرگاه غوث و می آرد و بداند که غوث و طاعت است و خواری در معصیت و مجبوری و طمع و شهوت نفس خود را خوار نه گرداند

حکایت آورده اند که دو کودک باز میگردید یکی نان خشک داشت و دیگری نان خورشش آن کودک بدین
 کودک دیگر گفت مرا هم نان خورشش بده گفت بیا سگ من باش تا ترا بخورش و هم آن کودک را مضی شد ریش
 در گردن او کرد و سبک شد فتح موصی دید فرمود اگر این کودک بنان خشک قضاعت کردی سگ باز خود نگشتی میت
 بنان خشک قضاعت کنیم و جانم دق که با بر سخت خود بدنه بار منت خلق و تخلق آنست که بنیز دارد آنرا که خدا می
 عزیز گردانیده علم و معرفت و مخالفت به او طوبیت و خوار دارد و آنرا که در اندیشه کفر و ضلالت و مخالفت و معرفت
 نفس و جهالت و شتوات - السمیع البصیر - این دو صفت است مرقی تعالی را که شگفتی دیگر و با ناسمومات
 و مبصرات انکشاف تام به احتیاج بآلت و حاسه و دے تعالی شنواست نه بگوش و بیناست نه بچشم و این که
 زیرا که جراح و آلات محل تشبیه و آفات اند و دور و نزدیک نزد دے برابرست و شنیدن و دیدن چیزی دے ادا
 از شنیدن و دیدن چیزی دیگر مانع و مزارع نیست و اثبات این دو صفت محل خدرا تشبیهست و چون ثابت
 شده است تشریه دے تعالی از صفات چشم ثابت شد تشریه دے اذان و قرآن مجید ناطق است به ثبوت این
 دو صفت و تاویل آن علم خلافت حق ظاهرست و هر که دانست که حق تعالی سمیع و بصیرست تکلم نمیکند مگر با نچه
 راضی است و دے تعالی اذان و هر چه گوید با ادب گوید و از غیبت و بهتان و لاف و گزاف و مدح نفس بپوشیدن
 بهر چه بنیرونه بنید و نشود و مگر کلام خدا و رسول خدا و ایمان او را آنچه راضی است حق تعالی بدان و از نظر حرام
 و دوزخ کردن چشم نه برت دنیا و زینت آن پیرسیند و نظر کنند بصنائع و بدائع الهی و عیبت گیر و اذان و لازم
 گیر و دوام مراقبه و مطالبه نفس بحاسبه و اشارت به بیعی و بی بصیر مبین است - الحکیم - یعنی حاکم است
 و دے تعالی حاکم علی الاطلاق است حکم تشرعی و ارا دے حکم کننده است میان خلایق برفع قاعده ظلم و دفع
 طریق جفا و انصاف ستاننده مظلومان است از ظالمان و در روز جزا حکم کننده بقصاص و سعادت بر مندگان و
 در قاموس گفته است که حکم یعنی قضا است و امام عزالی گفته که از حکم شعب میشود قضا و تقدیر پس تقدیر دے تعالی
 اصل وضع اسباب را حکم است که عبارت از امرست و حکم بالبحرست و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان
 و کواکب قضا است و ترتیب مسدبات بر اسباب بنظم تقدیر است و این را بیانیت که امام در شرح اسمای
 حسنی گفته و جمله اذان در شرح آورده ایم و چون دے تعالی حاکم است باید که بنده استسلام کند حکم او را و انقیاد
 مراد او را راضی باشد بقضا او را هر دے و محم خود کند از حقوق و از خصومات خلق بهر صدر باشد و اگر کسی را با
 او خصومتی اند از انصاف نگاهدارد تا در سرکه ظالمان محصور نگردد و دور روزی که دے تعالی حکم کرد و در سواد نشود
 و از سابقه حکم از بی برسان و اندو گین باشد و خلق آنست که در رفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف
 در نزد و بر نفس خود حاکم باشد بجهادات و ریاضات و تقدیر سیاسات که مفضی بصلاح دنیا و دین است العدل

در اصل کفیی داد و داد و سپند است و عدل ضد ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی را بچیز دیگر نیز می آید و دو سے تعالیٰ منزله است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک اوست و همه افعال حق مستقیم و معتدل است و متعین حکم و مصالح الاعداد و لا تخصی چنانکه بایر و شایسته همچنان است قوله تعالیٰ ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و دو سے تعالیٰ با هر یکی معامله برابر عمل و کند و سزاوار محبت و نعمت گرداند و این از عدل باشد و گاه عفو کند بکسیات بجنات مبدل گرداند و این فضل اوست و چون بنده دانست که حاکم مطلق اوست و همه بقضا و قدر اوست و در همه افعال او احکمتهاست باید که در افعال او تدبیر حکمت او اعتراض نکند بیکه همه حق و عدل داند و تخلق آنکه در مردم عدالت و زور و خصوصاً در آنکه رعیت اوست و دولتش وجودن است و شہوت و غضب را در تحت سیاست عقل و دین اسیر گرداند و افعال و سے بر حد استقامت و توسط و اعتدال بود بیت معنی یا راست روان گوے سعادت بر دند + راستی کن که بنزل نرو و کج رفت +

اللطف - لطف نرے و نازکی در کار و کردار و نیکی کردن به کسی و لطف خدا به بنده توفیق طاعت و عصمت از معصیت است و از جمله لطف او به بندگان اعطای وی است فوق کفایت و تکلیف او و درون طاقت و رسانیدن به سعادت ابدی و سعی خفیف و در مدت قصیر که عمر است بکمال در یک ساعت چنانکه کسی ایمان آورد و گاهی مشقت مجاہدت و کلفت در یابست بلطف و نرے آسان میگردد و اندوخته و اگر خواهد بے زحمت ریاضت و مجاہدت بنزل مقصود میرساند و تقرب و قبولی در گاه خود مخصوص و مشرف میگردد و لطف را بعلم بدقائق مصالح و خفیات امور و رسانیدن آن بکسب مصالح بسبیل رفیق و نرے نیز تفسیر کرده اند و این هر دو امر یعنی احاطه حق سبحانه بدقائق و خفایا و رفیق و افعال و لطف و سے در آن از احاطه و حصر و محیطه بیان بیرون است و تنبیه کرده است امام غزالی در معنی اش که آن و گفته چنانکه لطف او در حق چنین تا آخر عمر و رسانیدن غذا چه در شکم و چه در حالت رضاع و بعد از آن در اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرگین و بر آوردن جوهر نفیس از میان اجزاء و بیرون آوردن عسل از گس و بر شیم از کرم و در از معدن و عجیب تر از همه پیدا کردن آدمی که مستحق معرفت و حاصل امانت و مشاهد ملکوت سموات و ارض و عارف ذات و صفات اوست و امثال این بیرون از حد حصر و احصاء است و هر که دانست که و سے تعالیٰ لطیف است و عالم بکائنات ضارست و موصول جلالتی نعم باید که ظاهر و باطن را از کرم و تبلیس و ترک ادب و اخلاق ذمیمه نگاهدارد و شکر نعمت و سے گوید و توفیق خیر و طاعت از و سے جوید و بتقصیر خود متصرف آید و نائب و معتز گردد و تخلق آن است که به بندگان خدا لطف و زور و نرمی کند چه در آفاق مسیه و نبویه و چه در ممانع روحانیه و نبویه و دعوت الی الله و ارشاد بطریق حق بر توفیق و حکمت و موعظه حسنه و علم حقانیت و فهم دقائق پوشیده بارتق و سهولت و نرمی بخلاق و رساندن رفاهات نمایان

الخبیسه خیر اکا بهی و خیر آگاه و داناییت بیخشی در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن نمیشود و در زمین و آسمان
 و در هر مضطرب و مطمئن نمیگردد و در کون و مکان نفسی نمیزند که آنکه نزد دست تعالی شان ازان خبر و باین معنی
 خیر راجع ببنی علیم گردد و دیگر آنکه خیر مخصوص باخبار دارند و معنی عالم باخبار گویند امام غزالی گفته که خیر یعنی علیم است لیکن
 علم چون افاضت کرده شود بخلق یا به باطن خبرت گویند و صاحب آنرا خیر نامند انتی و گاهی خیر یعنی مخبر نیز دارند
 یعنی خبر دهند از کثرت علم خود و به تعالی خبر دهند است از گذشته و آینده بکلام خود باین معنی راجع بصفت
 کلام گردد و خبرت و اختیار معنی از مودن نیز آید و به تعالی آید و است بندگان را با مودنی و تکلیف غیر
 چنانکه فرمود لیسلمکم اکیم احسن علما و بنده چون دانست که حق تعالی خیر است سرانجام علم او را از دست ندهد و تصدیق
 نماید انبیا را در آنچه خبر داده اند و امر و نهی را بجا آورد و خلق آنکه بکارهای دین و دنیا و بار یک بین باشند و از آنچه
 در عالم قلب و قالب او میرود و خداوند بصیرت و خبردار باشد و از مکار نفس و مکر و خدای آن پیر خدای خود و خبر
 شنیده باشد مردم را ازان و مانند روحانی ایشان بود بطریق نجات ازان و از مایه بود ایشان را بدان
 احکام حکم استی و بد و باری و علیم آنکه او را خشم از جایی نبرد و باعث بر استعجال عقوبت بنده و وساعت
 انتقام نگردد و با وجود اقتدار اگر توبه تدارک کند عفو فرماید و اگر خواهد بے توبه نیز رحمت کند حکیم علی الاطلاق
 حق سبحانه است و بنده گاهی استعجال نمیکند در عقوبت و لیکن بر غم آن میباشد و دین نگاه میدارد و تا نزد
 کینه را میکشد و به سبانه خود را با انتقام نیز وصف کرده است پس حق عباد آن است که از انتقام و به خاکش باشد
 و از جهت حلم و به امید و عفو باشد که چون در حال حلم کرده است در مال نیز مغفرت کند و باید که تخمین داد
 را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیگیرد و عفو میکند و نعمت که داده است باز نمیستاند شک گوید بر شرم
 دارد که در نظر چنین کبری بفرمانی کند و خلق آن است که بهر ناپسندی که بنید از جانه رود و گلهین و وقار و برز
 و بقوت زیر و ستان تعجب نه نماید و صفح و عفو شریف خود سازد و مکر در اجراء حدود و شریعت عظیم عظیم و
 بندرگ شدن و عظمت گاهی در اجسام که در کات ابصار اند اطلاق یابد و گویند که این جسم عظیم است و آن جسم
 عظیم تر از دست و قوی که امتداد مساحت و در طول و عرض و عمق آن بیشتر ازین باشد باز این و قسم است
 یکی آنکه هر یکند شیم را و محیط بگیرد و با مبر و بدان چنانکه فیل و امثال آن و یکی دیگر است که محیط بگیرد و بصیر با طران
 و چنانکه زمین و آسمان و این عظم است از اول و گاهی در مکرکات ابصار استعمال کنند و آنرا نیز اقسام اند
 قسمی است که محیط شود با دراک که حقیقت آن عقل و قسمی است که قاصر است از ان اکثر عقول یا بعضی قسمی است
 که شری نیست و دراک عقل و احاطه و به بینه حقیقت آن و عظیم مطلق است که عظیم تر از همه است و بجا
 است از حد عقول و بیرون از دایره ادراک که هیچ عقلی بکینه ذلت و صفات و به نرسد و آن ذات حق

است تعالی توفیق کسی که به شناخت عظمت حق را مستحق و خوار داند نفس خود را در جنب عظمت او و اقبال کند با مثال
 او امر و نواهی و احکام و سعه تعالی شانه و عظم برهانه و بنده را باید که از عظمت و جلال حق چنان و چندان در دل
 فرود آورد که هیچکس و هیچ چیز را در جنب وجود و سبحانه هستی نماند و تخلق آنست که بهمت بلند دارد و از برای
 دنیا و دین سرفروزیار و ملک کوین را در جنب عظمت الهی در نظر بهمت و بی جا نماند و تحصیل کند از کلاش
 و صفات شریفه انچه عظیم کرد و در بوسه قدرت و سعه تاج مرتبه رسد که اکثر عقول بکنه قدرت و سعه زنده و در حدیث
 وارد شده است که عالم عامل که تعلیم میکند مردمان را خیر نام کرده میشود او را در ملکوت عظیم و عظیم از بندگان
 انبیا و علما اند که چون عاقل صفات ایشان تصور کند بر شود عقل و سعه بهیت و عظمت و عظم مخلوقات سید المرسلین
 محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است که عظیم تر از او و سعه مخلوقی بوجود نیامده و در عالم اجسام عظیم تر از عرش
 آفریده نشده و در عالم معانی از روح انسانی که آن نیز راجع به عظمت روح محمد صلی الله علیه و سلم - المغفور
 بهی غفار است و هر دو صیغه براسه مبالغه و غفور مبالغه تر از غفار است یعنی غفار بسیار بخشنده که مغفرت از او
 بسیار بود و آید و گنا بمان بسیار بخشد و غفور آنکه بخشش و بی تمام و کامل باشد و گنا مان عظیم بخشد و مغفرت او بمانی
 به اتب و درجات رسد بعضی گفته اند که غفور آنست که چون از بنده نوعی از گنا بمان بخشد از همه بندگان آن
 نوع گنا بمان را بخشد و چون غفر بمعنی پوشیدن است غافر آنکه پوشد گنا بمان را در دیوان اعمال بندگان و غفور
 آنکه از ضمیر فرشتگان نیز محو پوشیده گرداند تا ولت آن مستور ماند بلکه گنا بمان را نیز فراموش میگرداند تا بمان
 نجات و شمساری در پرده نشویر نماید و سرخاوت در ویش زبان بود و پیش که گنا بمان بخشد و شمساری
 و وجه تخلق در اسم غفار مذکور شد - الشکور - شکر سپاس داشتن و ثنا گفتن شکر را به سبب نعمت و زینتی شکر
 گفتن بنده است مرند را و شکر را اسناد بخداست تعالی نیز کند و شاکر و شکور نام و سعه تعالی دارند و سعه و سعه
 ثواب جلیل و بنده بر عمل قلیل و کلام ثواب جلیل تر و عظیم تر از ثواب آخرت است بر عمل در ایام معدوده دنیا و
 گفته اند معنی شکر ثنا گوینده بر بندگان مطیع شاکر و این معنی قریب تر است بمعنی شکر و بعضی گفته اند که جزای شکر را
 شکر نام کردند بطریق مشاکلت و چون و سعه تعالی معطی ثواب جلیل است ثنا گوینده است بنده را بر طاعت
 و سعه بنده را باید که در ثنا و شکر و طاعت و سعه تعالی بفرزاید و صدق و اخلاص نماید و وجه تخلق آنست که
 شاکر بود و مر خدا را بر نعمت و سعه شاکر بود و مر کسی را که احسان کند بوسه بحق و مضافات کند و اگر مضافات
 از دستش نیاید و عاقلش اینست که گوید جزا که الله فریاد - العلی - علو بندگی و بلند شدن جاع و بر
 بلند می بر آید و بر زبر چیز شده آن و آن دو قسم است شمی چنانچه جسمی بر زبر جسمی و گیر باشد عقلی چنانکه رتبه
 چیز فوق رتبه چیز باشد و سعه تعالی و تقدس در مرتبه بالاتر است از همه و هیچ رتبه فوق رتبه او نیست

وہمہ مراتب پایاں تر از مرتبہ اوست زیرا کہ سبب و علت فوق سبب و معلول میباشد و وے تعالیٰ سبب و علت جمیع
 اسباب و معلولات است و بذات وے منتہی میگردد و مراتب علت و فاعلیت پس هیچ چیزے فوق وے نباشد و وے
 فوق ہمہ باشد و نیز موجودات منقسم اند بہیت و حی و حی منقسم است بہ چیزے کہ اور اجزای او را کہ حسی نیست و آن ہیمہ است
 و چیزے کہ با وجود او را کہ حسی او را کہ عقلی نیز دارد و آنکہ او را کہ عقلی است منقسم است بہ چیزے کہ معارض است و عقلی
 ایشہوت و غضب و آن انسان است و چیزے کہ سالم است او را کہ اواز معارضہ بکدرات و آن کہ سالم است یا ممکن است
 کہ مبتلی و مغرور باشد بدان و لیکن سلامت نصیب وے شدہ و آن ملائک اند و چیزے کہ محال است در حق او ابتلا و
 امتزاج بدان و آن حق سبحانہ و تعالیٰ است پس وے در مرتبہ فوق کل باشد کہ عالی تر و کامل تر از ان مرتبہ نباشد و وے
 نعم عوام کہ در مرتبہ بہائم اند و نیز علوی نیاید و خواص کہ متنبہ شدہ اند با و را کہ بصائر علو معنوی را و مراتب آن را بہ فوق
 مراتب علو حسی نمند و از اینجا معلوم شد معنی بودن وے ہجمانہ فوق العرش زیرا کہ عرش فوق جمیع اجسام است و موجود
 کہ منزه است از تحدید و تقدیر مجرد و اجسام و مقادیر آن فوق تمامہ اجسام باشد و در مرتبہ تخصیص بعرض بہجت فوق
 اوست از جمیع اجسام کہ چون فوق او شد فوق ہمہ شد و علو معنی غلبہ کردن بر کسی نیز آید و وے تعالیٰ غالب است بر ہمہ
 چنانکہ فرمود اللہ غالب علی امرہ پس نبہہ باید کہ قیاس عقل و ترتیب فکر را در کنہ ذات و صفات اورہ ندید و چون و چگونگی
 از راہ معرفت بردارد و بمنجرت معرفت آید کہ کمال معرفت این است و خود را در جنب غلبہ امر و حکم وے تعالیٰ نیست و نابود دارد
 و با مثال تسلیم پیش آید و خلق آن است کہ بذل جہود و تحصیل علم و عمل چندان کند کہ از بنی نوع خود فائق گردد و در کمال
 و عالی گردد و در مراتب بمقامات و لیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا کہ فوق وے درجات انبیاست با تفاوتی کہ در انجا است
 و اعلی درجات کہ فوق آن درجہ نیست درجہ سید الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم است و اعلی مطلق خداست جل جلالہ و تعالیٰ
 شانہ و نیز از وجہ خلق آن است کہ بر نفس و ہوانہ بردست باشد و از صحبت اہل دنیا استخلا و رز و دہمت بغیر امر حق
 فرد دنیا ر و دشا سخ گفتہ اند کہ ہر کس عاقل گشت و در توجہ بدرگاہ حق اہل آسمان و زمین را بہیت او در دل نشیند
 و ہمہ از وے تبرسند - الکبیر - بزرگ و صاحب کبر یا کبر یا عبادت است از کمال ذات و مراد کمال کمال و وجود
 و کمال وجود وے تعالیٰ راجع بہ و چیز است یکی دوام وجود و چون مدت وجود آدمی دراز گردد و گویند کہ وے کبیر است
 و چون طویل الوجود کبیر شد پس دائم الوجود از بے واد بے اوی و احری باشد کہ او را کبیر خوانند و دوم آنکہ وجود و کبر
 و چو دین است کہ صادر است از وے ہر موجود پس کبیر معنی کامل الذات تام الوجود باشد و عظیم معنی کامل الصفات
 رفیع القدر عالی مرتبہ بود و وجہ تعلق و تعلق قریب با سہم اعلیٰ است - الحفیظ - حفظ نگاہ داشتن و نگاہ از ندہ
 ہر کہ دہر چہ در عالم است از آفت و صیاع اوست تعالیٰ شانہ با بقا و صیانت چیز ہا کہ ضد دشمن یک دیگر اند چنان کہ
 غناہ را در مواہد نگاہ میدارد و تبرکب و مزاج و تعدیل تواری آن نگاہ میدارد و حیوانات را بہ پیدا کردن آلات

و جراح و زوالات آنها چنانکه شافها و نابها و چنگها و خارج ازان چنانکه اسلحه و بر پید کردن معرفت و هدایت بر است کردن آن در استعمال آن و بر پید کردن حواس که در رنگ جاسوسان اند که می آگاهند بقربا و آفات چنانکه چشم و گوش و جز آن دهم چنین در حفظ اوست تعالی هر ذره که در ملکوت آسمان و زمین است حتی گیاهی که از زمین سیر و دید نگاه میدارد و لباب و اوراق و طرود و ابر و طوبت و بخار که میرود از ریه و غار و صلاح نبات است چنانکه شاخ و ناب و چنگل سلاح حیوان و با هر قطره از آب حافظی است که نگاه میدارد و ازانکه مبدل بهو اگر در درخت آمده است که فرو نمی آید قطره از باران مگر آنکه باو می فرشته است که نگاه میدارد و ازانکه سیر و استقر خود از زمین امام غزالی گفته که این حق است و مشاهده باطن ارباب بصائر بران دال است و ایشان ایمان می آرند بدان به بصیرت نه بتقلید و ابواب حفظ الهی تعالی کثیر است لا تعد ولا تحصى و از جمله حفظ اوست القاع ایمان سر مومنان را حفظ عقاید ایشان از زلیج و زل و صیانت عقود ایشان در توحید با قیامت و دلائل و بر این بر صدق دین و اتقوا و دلیل و برهان فوریست که در دل انداخته که کسب و اختیار بنده را در آن قطع و غلبی نیست بزرگی گفته است که تسکین نعمت چگونه گویم که با چندین اختلافات ادیان و مذاهب که در عالم است اصلا مخطور خاطر نیست و موجب اشکال و اخلال عقدا یگانه و نور ایمان در دل باقی و ثبات است یا متقلب انقلب ثبوت قلبی علی الایمان و حفظ نبی از برداشتن چیز که ضد آن نسیان و فراموش کردن است نیز آید و باین معنی نیز اطلاق آن بر پروردگار تعالی صحیح است که همه اشیا محفوظ است در علم و دانستن نیست زوال آن از ریه و سیر و نسیان نقل است که یکی از صلحا را مال بیا میراث رسید گفت الهی مرا باین در اجم محتاج آفریده اما محافظت این حضور قلب مرا تفرقه میرساند خداوند تو حقیقی از برای من نگذاشته و هر چه بود همه را بدر ویشان داد پس هرگاه که او را بخیر است احتیاج می افتاد حق تعالی آنرا از غیب بوی میرساند و چون بنده دانست که پروردگار او حفظ است باید که از همه آفات و مخافات و از غلبه نفس و هوا پناه بگرفت و حمایت او بر و بیت هر کس بخدا پناه آرد و او را بلا نگاهدارد و تخلق که حدود و احکام شرع را نگاهدارد و جراح را از معاصی و دل را از ذکر ماسو و سر را از اخطا و اغیار محفوظ دارد و جمیع احوال را از فروع از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فردماندگان و عاجزان را دست گیرد و محافظت نماید و حافظ قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاهدارد - الحقیقت خالق اوقات در سنده آن بابدان و قوت خویش آن چیزیست که بوی بر پاید استبداد انسان از اطاعت و اوقات خویش داد و دین قوت ابدان است و قوت ارواح معرفت و ایمان است و حقیقت معنی توانا و نگاه اندر و گواه و حاضر نیز که تولا تعالی و کان الله علی کل شیء شاکس و مطلقا قادر پس و جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت و قوت من و جان از ریه خواهد و بعلم و دانستن از سهل تستری پرسیدند ما القوت تعالی ذکر الهی لا یموت و بعضی این چنین میگویند

گفته که از دس برسد که قوت توحید گفت الله گفتند مقداری که از ان جاره نیست گفت از الله جاره نیست گفتند
از چیزے می پرسیم که قوام جسم با آنست گفت قوام جسم با الله است اگر شما الله را می شناسید و تخلق آنست که گویید که
طعام و بد و غافلان را از شما دکنند و از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اکتفا نماید - احسب - کانی
و بسند و در جمیع کارها را حساب بسند آمدن چیزے احسب البشی میگوید یعنی کفانی یعنی بسند شد مرا این چیز پس احسب
بمنی محسب است و این وصفی است که تصور نیست ثبوت و سے حقیقه غیر حق تعالی را زیرا که احتیاج کفایت از جهت
وجود و دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزے نیست که کافی باشد چیزے را مگر الله تعالی زیرا که با دست وجود
اشیا و دوام وجود و کمال وجود آنها و اسبابی که آنها را داخل است در وجود اشیا و کمال آن همه بخلق او نید پس
اوست حیل مطلق یعنی گفته اند که حسیب بمنی محاسب است چنانکه جلیس و ندیم بمنی محاسب و خادم است و سے تعالی
حساب میگردد از تخلق روز قیامت و سے شاهد بر ایشان انفس ایشان را در دنیا و آخرت و بمنی گفته اند که حسیب
بمنی شریف است از حسب بمنی فضائل و مناقب شمردن و چون بنده دانست که وی تعالی کافی است باید که اکتفا
کند بوی و بمن تدبیر سے توکل کند و در جمیع امور بوی و من یتوکل علی الله فوجبه و چون دانست که انفا
او را سے شمرد و بران حساب خواهد کرد و ضبط کند افعال خود را و نیک گرداند احوال خود را و چون دانست که برابر است
شرف و کمال ظاهر گردد و بوی خاص است نفس و ذوات آن پس تکبر نکند ذوات خود و عجب نیارد بافعال خود و تخلق است
که حسب کفایت حاجات حق جان گردد و با نفس خود محاسبه کند پیش از آنکه حساب گرفته شود از دس و نفس خود را بمرقت
و طاعت شریف کند و اندر الجلیل الجلال و الجلاله بزرگی و بزرگ قدر شدن و اوست تعالی جلیل مطلق جامع نبوت
جلال و صفات کمال را نام خوانی گفته رفته الله علیه کبیر را جمع بکمال ذات است و جلیل بکمال صفات و عظیم بکمال ذات
و صفات جمعیانوسوب با دراک بهیرت که محیط بان نتوان شد انتهی و در اصطلاح قوم ظهور آثار صفات قهریه را جلال خوانند
و ظهور آثار صفات لطیفه را جمال و جلیل نیز در اسماء الهی آمده اگر چه در روایت مذکور نیست و جمیل در اصل موضوع است
در صورت ظاهر و در که بهر را از آنچه حسن و ملاحت ملائم به بصیر و موافق آن باشد بعد از ان نقل کرده شد بصور باطنه که
در رک به بصیرت گردد و چنانکه در جمیع خلق جمیل مطلق اوست تعالی چنانکه جلیل مطلق اوست غا اسمه زیرا که
هر جا که در عالم حسنی و جمالی و جلالی است پر تو از انوار ذات و آثار صفات اوست و چون بنده شناسد که جلیل
حق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس عظیم کند مگر او را و دوست ندارد مگر او را و در بزرگی قدر او و بقایه انوار جلال
و جمال و عظمت و کبریا و اوج جلال و عظم شانه وجود مجازی خود را در زبان و گذارش نیارد و نیست مطلق گردد و دانست
مطلق ظهور کند چنانکه گوید شعر شریفی و عربی - اخر ضی عن وطنی - اذا قضیت بها - وان بدای غینی - کم شدم و کم شدم
وین نیست - ایچی از منی نیست - تو در کم شو که تو می این بود - کم شدم کم کن که تو می این بود - و تخلق آن

که نفس خود را به صفات کمال موصوف گردد و صفات باطنه خود را نیک گرداند و اخلاق ذمیه را تنذیب کند تا جلیل و جلیل گردد و خود را خلق همه دوست داند - الا که هر یک از اینها را که در غیر گفته اند که چون کسی را وصف بر کرم کردی همه صفات نیک را اثبات کردی و گفته اند که هر یک آن است که چون قادر گرد و عفو کند و چون وعده کند وفا کند و چون عطا بدد بیش از آنکه میدد و هر که او بوسه التجار آرد و او را ضلع نگر آرد و از جمع و سائل و شغابی نیاز گرداند و کریم معنی کرم نیز گفته اند چنانکه جلیل معنی مجل داشته اند و معنی جو از غیر آمده و تمامه این معنی بر وجه کمال خامه ذات کریم متعال است نقل است که اعرابی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم سوال کرد که یا رسول الله حساب ما روز قیامت که کند رسول فرمود که خدا تعالی بخود خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و بهیسی کرد و پرسیدند که چرا تبسم کردی گفت کریم چون عیب بنید بپوشد و چون تاد شود عفو کند و بنده باید که وظیفه شکر و کرم و اکرام و عفو وجود کند و دوستی انجمن کریمی در دل گیرد و خلق آن است که سعی کند و تحصیل آن و تکلف کند در اتعاف بدان تا حاصل شود و او را خیر از آن یا همه آن بر آن وجه که لائق بشان اوست و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم همه متعاف اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیا علیه من الصلوات افضلها و من النجیات الکملها از همه کما تر و کریم تر و اوست اکرم الا که من بعد الله تعالی و تابعان او را و انبیا و علمای اهل ایم اند علی حسب درجائیم و مراتبیم - الرقیب - فی المراج رقیب نگهبان و چشم داورنده و مکل طبعی گفته رقیب خفیظ که مراقب باشد اشیاء را و ملاحظه کند آنها را پس غائب نگردد و از دوسه مقدار ذره در زمین و نه در آسمان امام خوالی گفت رقیب علیهم خفیظ پس کسی که مراعات کند خیر را تا آنکه غافل نگردد و ملاحظه کند او را ملاحظه لازم و دوام او را رقیب خوانند پس رجوع معنی رقابت بعلم و حفظ باشد ولیکن باعتبار لزوم و دوام و سابقا گذشت که میسر را تفسیر بر رقیب کرده اند لیکن اخذ کرده اند و مفهوم دس مبانی در رقابت و باین وجه فرق بود میان هر دو و وجهی خلق و تخلق ظاهر است آنکه نگهبان خود باشد و خود را از عوارض نفسی و قلبی از مکر و تغلب نگارد و دوام و در نظر حق با ادب باشد و از ناشایسته بپرهیزد و بداند که دس تعالی رقیب و شاید اوست در هر حال ظاهر و باطن و باندیشد که نفس و شیطان در کین او نیند و فرصت نگاه میدارند و باعث اند او را به غفلت تا چون غافل گردد کار خود را بکنند و کین خود بکشند پس همیشه بپرهیزد و از ایشان و بشیاء بود از مکر و تمییس ایشان و بپرهیزد و راههای در آید ایشان معنی مراقبه این است - الحجب - اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن اوست جواب دهنده هر که او را بخواند و اجابت کننده هر دعا را دعا کننده هر سوال را دعا اوست اجابت کننده دعا و مظهرین بر زبان قال و حال بلکه اجابت کرده است پیش از آنکه دعا کنند و داده است پیش از آنکه میطلبند و از جمله اجابت اوست دعوت خلق و کفایت او حاجات ایشان را که تدبیر کرده است کار ایشان را پیش از آنکه بیدار کند ایشان را بپدید کردن اسباب اندازد و آلات و آسمان در زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را و امر و نهی را اجابت کند بنده گان او را یا نجات مرام

و برآمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند و ممکن باشد و اگر عاجز باشد بطرف سخن نرم و باجابت دعوت ایشان
و قبول بر یک ایشان چنانکه رسول خدا میگردید صلی الله علیه و سلم - الواسع - سعت فراخی و فراخی کردن و همه را
فراخ میداد و سعت را اضافت بعلم میکنند و میگویند که علم و سبب و محیط است بمولات و باحسان میکنند
و میگویند باحسان و سبب و نعمت او بسیط است و بقدرت ملک و غنا میکنند و واسع مطلق و در جمیع این صفات
الله تعالی است و آنکه گویند سعت یعنی توانگری و توانائی و دوست رس سعت بهین علاقه است و حق سعت مگر کسی را که
شناخت خدا را و فراخی علم و قدرت و ملک و غنا را و آنکه باقی نماند و در مضیق جمل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد
از همه و در همه کارها التیجا با و کند و در تنگی پناه با و برد و تخلف آن است که سعی کند در سعت علوم و معارف و اخلاق و جود
و سخاوت و زهد و سپند و پاکشاده و در دودل و دوست را فراخ گرداند و از آنچه دارد و گرد و بر و از حوادث و ایذا
جایان تنگدل نگردد و هیچ چیز از هیچکس دریغ ندارد و با همه کس بهر نوع کشاده باشد بیت بند با بر و در گروهای
کشاده و دست دل کشا اگر خواهی مراد و احکیم - حکمت عبارت است از کمال علم و حسن عمل و ایقان و احکام علم و
عمل و حکمت علم حکم را نیز گویند پس معنی علم باشد بزیادت احکام بعضی گویند حکیم مبالغه حاکم است و حکیم می گویند کسی را
که عالم باشد بحقائق اشیا و نیک داند و دقائق صفات را و متقن و حکم کند ضعیف آرزو کمال درین معنی خبر خداوند
غیر جمل را نباشد و در تعالی هر چه کند بمقتضای حکمت و از روی دانش و نبینش کند و کارهای وی از
وین و سستی متره و سبب است و داناست بحقائق و دقائق اسرار و یک شناخت که پروردگار تعالی حکیم است
به روی لازم بود که راضی گرد و حکم او و بداند که وی را دران حکمت باله خواهد بود اگر چه ظاهر نگردد و به روی
پس اعتراض نکند و سبب و سبب و بهر آنکه وی را فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است یقین مایشای و حکم مایید
و باید که در فهم حقایق تو به بقیض اسم الحکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند و تکیس قوت نظریه و تحسین
قوت عملیه و نیک داند و دقائق و علوم و صناعات را از آنچه شعلق تکیس نفس خود بود و باید که از سفاقت و لغو بر نیز
در هیچ کاری بی باغنه حقانی و داعیه ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد و نقل است از ذوالنون مصرع
قدس الله سره که گفت شنیدم در زمین مغرب مروی بعلم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت و ستم
چهل روز در خانه و ستم افتاده بودم وقت نماز سجده آمدی و همچنان داله و حیران باز گشتی و بین هیچ اتفاقات
نگردی ازین حال تنگ آمدم گفتم ای جوان مرد مرا چهل روز است که اینجا ایستادم هیچ اتفاقات بمن نیکنی
و سختی نیگوئی آخر مرا بیدوده و حکمتی و نصیحتی بیاموز تا یاد گیرم گفت بان عمل خواهی کرد گفتم آری اگر خدا توفیق دهد
گفت دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمر و بلا را نعمت دان و منع را عطا گیر و با غیر حق انس بگیر و صحبت مدار
و خوار را غرور نپندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاشش خود ساز

بیت از سینه محزون همه نام و نشان غیره الا یک میوه باز دوسه نشان تر از الو و دو بغم و فتح و کسر و چین و زو و کسر
 و مودت و دوست داشتن و بچینه گفته اند دوست داشتن قوی و اکید و دوسه تعالی دوست میدارد و مومنان را
 و دوست میدارد ایشان را و چنانکه فرمود بحسب و بچونه یعنی رحمت میکند ایشان را و خیر میخواهد ایشان را و نعمت
 میدهد احسان میکند ایشان را و ستایش میکند برایشان و دوست میدارد مومنان را و این طاعت میکنند و تعظیم
 میکنند او را و بیت میدارند و ذکر میکنند او را و فرمود و هو الغفور الودود اسم غفور را بر اسم و دو و مقدمه را
 تا عاصیان گناهکاران که آلوده غبار معصیت اند نیز نا امید نباشند یعنی اول غبار معصیت را بغفو و مغفرت از
 رخسار حال عاصیان می برافشانم و پاک میکنم و نام بعد از آن در دانه محبوبان و مودودان خودی در آرام
 بیت از من گشته آید و من آنم - و نه تو کرم آید و توانی - و وجه تعلق باین اسم ظاهر است و تخلق آن است که دوستدار
 اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد از خیر برادر مسلمانان را نیز خواهد بلکه اشیاء را کند ایشان را بر نفس خود و کمال
 این اسم آن است که منع نکند او را از اشیاء و احسان و غنیمت و جقه و انیل پس به پیوند با هر که هر دانه و عطا
 کند آنرا که محروم گرداند او را و عفو کند بر هر که ظلم کند بر دوسه و فردا عطا می این آن است که در محبت محبوبان حق
 ثابت قدم باشد و در طریق معیان نبل محمود نموده استقامت در زود دوستی و دوستان او را وسیله عظمی باشد
 خصوصاً محبوب ترین محبوبان محب ترین مغان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که محبت و طاعت وی عین محبت
 حق و طاعت است حکایت غریبی است یکی از دوستان آن حضرت را بقصد دینار دنیا از سیرات پدر رسیده بود نگاه مونی از حضرت
 رسول صلی الله علیه و سلم پیدا شد آن همه مال را داد و آن موه را خرید بیت حمادی چند دادم جان خسریم
 محمد الله عجیب از زان خریدم - و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سیرات محبت است حضرت مصطفی صلی الله
 علیه و سلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه و سلم محبت اهل بیت و منتبان اوست بیت دوستی را
 دوست داری دوستش را دوست دارد - دوست را بر دیده دارد و دیده را بر دوست دارد - سگی دوسه روز
 بر پی دوستان قدم نه و صورت انسانی تو نیم جا و دانی یافت آدمی چون نا امید باشد بر سر میفرماید قدس
 سره الغریب چون سنگ را با راست و سنگ را دیدار عید الله را با تو میدی چه کار - الحمید - مبالغه حاجت
 فی الصراح مجید بزرگی و مجید بزرگی و فی القاسوس الحمید نیل الشرف و الکرم و طیبی گفته محبت کرم
 و امام غزالی فرموده که حمید کسی که شریف باشد ذوات او جمیل باشد افعال او و جمیل باشد عطا او
 و نوال او پس حمید جامع معنی اسم جمیل و و با ب و کریم باشد و بنده را باید که وظیفه حمد ثنائی حق بجای
 آرد و شکر نعمت و عطا او فرموزد و تخلق آن است که شرف و بزرگی را به تحصیل اسباب آن از علم
 و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و بطلان نوال افاضه را فاده نماید الباعث باعث بر این محبت است از

گوید و بیدار گردان نام از خواب و فرستادن کسی را بر اسے کاری داد و تعالیٰ بر انگیزنده مرده است از قبور و بیدار
کننده دلہائے غافلان است از خواب غفلت و غرور و باعث رسل است لبوس خلق و بعضی گفته اند کہ بر انگیزندہ
بہت ہست بر نیکو کار سے پس نہدہ باید کہ از خواب غفلت بیدار شود و از ہنرمانی رسول ہنر ارگرد و از روز
بعثت و نشور یار و خود را بکار آخرت مشغول دارد و خلق آن است کہ دلہائے مرده را از کویہل کہ موت اکبر است
بر انگیزد و معلوم کہ سبب حیوۃ ابد سے است زندہ گرداند و غافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود
داعی خیر کہ حکم رسول دارد لبوسے جو ارج و قواسے خود و ہر سستہ و لبوسے خلق بہ تعلیم و ارشاد و رسل و رسائل
از سال ناپید و بہت را بر خیرات و صبرات بر گمارد و الشہید از شہود دست بمعنی حاضر آمدن یا از شہادت
بہنی گواہی دادن حق سبحانہ و حاضر و مطلع است بر ظاہر و باطن و بر غیب و شہادت و گواہی دہندہ است بر اعمال
و احوال خلق روز قیامت و تواند کہ مراد شاہد بر وحدانیت خود باشد چنانکہ فرمودہ است شہید اللہ ان لا الہ الا ہو
یا شاہد است بر اخذ میثاق از پیغمبران بایمان و نصرت دادن مر رسول را کہ بیاید بعد از ایشان و مصدق انجہ با
ایشان است چنانچہ قول و سے تعالیٰ و اخذ اللہ میثاق النبین الایہ وال سبت بران بمعنی گفتہ اند کہ شاہد بمعنی
ہمین نیز آمدہ و سے تعالیٰ بیان کنندہ است بکلام و طریق وحی و الہام احکام دین اسلام را و شہید بمعنی شہوت
نیز گفتہ اند کہ انبیاء و اولیاء و علمائے گواہی میدہند بر وحدانیت ذات و کمال صفات و سے اگر چہ از ادراک کہ ذات
و صفات عاجز و قاصر از اپہات خطبہ ہر نام تو خوانند این ہمہ از تو جز نامی نہ خوانند این ہمہ اگر چہ تو حید تو سوا انہم
ہم تو میدانی کہ نادانیم ما و ہندہ را باید کہ از مراقبہ حضور و اطلاع حق را از شہادت و سے بر اعمال غافل نہ باشد و شہادت
و سی بر مہی رسول و صدق و سے مصدق بود و احکام دین اسلام را تبع و بر کمال ذات و صفات و سی مقرب و تخلق
بمعنی اول راجع بہ علم و خیر است و بمعنی ثانی سی کہ نہ تحصیل عدالت و تزکیہ و تصفیہ از اہل شہادت در دنیا و در روز
قیامت و شہادت بر وحدانیت حق و بر میثاق انبیا گردانہ از خواص عباد اللہ باشد - الحق بمعنی ثابت و ہست
و در مقابل اوست بطل بمعنی نیست و ناخیر و معدوم و ثابت و ہست مطلق اللہ تعالیٰ است و سایر موجودات
از حیثیت امکان معدوم و ناخیر نیستند کہ در حد ذات ایشان را وجود و سے وثبتے نیست چنانچہ گفتہ است
الاکمل شئی ما خلا اللہ بطل - و تفصیل کلام آن است کہ اینجا سہ خیر است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجہی و باطل بوجہی
پس متمنع بالذات بطل مطلق است و ممکن لذاتہ حق است بوجہی و باطل است بوجہی و اورا از جهت ذات خودش
وجود و سے نیست اصلا پس باطل است بذات و مستقیمہ است وجود را از غیر خود را و جہی کہ بجانب تقیہ وجود دارد
موجود است پس و سے باین وجہ حق است و این است معنی قول و سے سبحانہ کل شئی ہا کلا لا وجہ پس معلوم
کہ حق مطلق ہا ان موجود حقیقی است کہ بذات خود موجود است و ہر چیز وجود از و سے میگردد و آن خداست غرض

و تعالیٰ و تقدس و حق یعنی صدق و راستی و درستی که احوال و اعتقاد است و نه مذهب را بدان وصف میکنند نیز نسبتی
 بوجود حق دارد و با اعتبار ثبوت ازین جهت احوال میگویند و حق یعنی سزاوارنیز می آید و درست تعالیٰ سزاوار الوهیت
 و احوال را انبیا و سبی از شاخه انبیا و کذب منزه و میراست و تخلق آن است که مستحق گردیده به متابعت حق که
 شریعت نبوی است مصلی الله علیه و سلم تا از آن نور رسیده و حضور رسیده و مستولی گردیده که بدان مستغرق گردد و وجود
 حق در کس و رسیده و حضور رسیده تا متصف گردد و یعنی حقانیت تمام غالی گفت رحمة الله علیه رحمة واسعة خدا اگر چه
 حق است ولیکن حق بذات خود نیست بلکه حق است خدا و ذات و تعالیٰ بلکه بنده بذات خود باطل است اگر
 سزاوار حق را در انبی بود پس خدا که در کسی که گفت انا الحق مگر به کی از در تاویل کی آنکه این مراد دارد
 که رسیده حق است و میگویند این تاویل بعید است زیرا که لفظ ولایت ندارد و بهمان دیگر آنکه این مخصوص بوسه
 نیست بلکه هر چه با سواست درست بحق است تاویل و دم آنکه مستغرق گردد و وجود حق تا آنکه در باطن وی حجب
 نشود و گنجایشش غیر نماند و هر چه کلیت خیر است را و نامه او را فرود گیر و رسیده مستغرق گردد و میگویند و بهمانه میکنند
 که او درست و ازینجا گفته است انا من اهل کس و انا مراد استغراق و استعلاک داشته است انتهی کلام
 الامام اے موجود بحق و اے نور مطلق افاضه کن بر ما از حقانیت و نورانیت وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان
 تو شدود تو نمودگر و ان نور اسم خود دل بنده خود را تا چنانکه اسماء و صورت عباد بحق است و حقیقه و حق تیر گردد و با وجود
 آن آگاهی و موثقیاری پیدا آورد و از مستی و بخود می نگارد و تا گوید انا عبد الحق بجا آنکه دیگر آنکه انا الحق گفته است
 آنکه علی کل شیء قدیر - الوکیل - وکیل آنکه کار را با و بگذارد و تمام تصرف در دست و دهنده و تعالیٰ
 خود بخود کار با سبندگان را بر خود گرفته و تمام شده با و عباد و مراد و معاد به تحصیل بر چه بدان محتاج اند و کفایت
 میکنند بنیات و کرم خود مدام همه بانی آنکه کسی توکیل و تفویض کند و وکیل گاه به وفای میکند قدرت و دے با مر که
 وکیل است در آن و وکیل مطلق آن است که امور بر کول باشد بوی ووی کافی باشد بقیام آن و دانی بود تمام
 آن و آن کرم و عنایت با سب تعالیٰ است پس بنده باید که همه کار با س خود را بحضرت وی سپارد و بهمدیر وی باز گرداند
 و کلیت خود متوکل گردد و بر دے و بندگی کند با استعانت و استمداد وی از غیرو دے بهیت کار خود را بخدا باز گرداند
 که نمی بینم ازین سبب کار و حقیقت توکل الله است بضمات حق و اکثر استعمال توکل در امر رزق است و مفهوم او عام
 و تخلق آن است که در کار با س ضعیفان و فرزانگان سعی کند در کفایت مهم ایشان کوشش نماید و در انبیا باز
 و تحصیل مطالب ایشان چنان شود که گو یا وکیل ایشان است و وکیل خدا گردد و بنفس خود خصم نفس گردد و در استغفار
 حقوق الهی و اتقلا ادا و نواهی و تعالیٰ القوی امین - توی توانا متین است و اتمام غالی گفت قوت
 و ولایت میکند بر قدرت تمامه کامله با لطف و شانت و ولایت میکند بر قدرت قوت و الله تعالیٰ ازین جهت که قدرت با لطف و کامله

دار و قوی است و ازین حیثیت کہ شدید القوت است متین است و قوتان مجید و صحت کرده است خود را بزر و القوت التین
و مراد این معنی قدرت است و ذکر آن بیاید و در سے تعالی از عجز و ماندگی و ضعف و ماندگی منزہ و سبب است و بعضی گویند
قوی تین یعنی خالق قوت و تمانت است فعل یعنی مفضل پس در ہمہ کار قوت و نصرت از خواہ و خود را و ہمہ کس را
و ہمہ چیز را اسخر و مقاراد و اندو در وقت حیات و بی ادبی از قوت و قدرت او بر اسان باشد و تخلق آن است
کہ بر ہوا سے نفس قوی و چیرہ باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و متین باشد و در اجراء احکام
شیع و بہن و سستی را بنچہ و در اندام ہیبت نفس کا قز کیش را بنچہ و شہرتی سلطان مکن و دشمن است او ہر ہمہ فرما ید کہ آن
مکن آن مکن - لا حولی مدعوب و نامد و حق سبحانہ محب مومنان متیقان است و نصرت میدہد ایشان را و و سے تعالی
دوست میدہد و مومنان را اللہ ولی الذین آمنوا و ولی یعنی متولی امور نیز آمدہ و و سے حق سبحانہ متولی امور مومنان
بطلعت و اصلاح کہ توکل کردہ اند بر و سے و تفویض کردہ اند امور خود را بر و سے و متولی امور تمامہ خالق است از انچہ محتاج
اند بان از امور معاشن ساد و مہنی قریب نیز آمدہ و رحمت و سے تعالی قریب است بچنان و افاضالک عبادی غنی
قانی قریب پس بندہ ہا بر کہ تکمیل شعب ایمان خود را بنایستہ فرید و سستی حق سبحانہ گردانند و ہمہ کار ہا بر و نصرت
اند و سے جوید و بہ تولیت محبت و سے شکر گوید و از قرب و سے تعالی آگاہ بود و التفات دل بغیر از کند و تخلق آن
کہ دوست دارد او سبحانہ را و دوستان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و سستی کند در قضای
حوایج خلق او و نظم مصالح ایشان تا شرف گرد و باین اسم و امیدہ شود او را ولی اللہ و کی نشان ولایت
کہ و سے تعالی دائم دارد و توفیق و نصرت اولی و مخدول و مشرک گردانند او را تا اگر قصد معصیت و بدی کند نگاہ دارد
او را از ان و اگر ناگاہ در ان یفتیہ تبوم و انابت نہ و باز آمدہ در ان گذارد این است یعنی اذا احب اللہ عبد الم
یغفر و نوب و از نشان ولایت است کہ او را در دل و دوستان خود جاے دہد زیرا کہ دل ایشان محل نظر حق است و
چون او را در انجا بیاید لا بد ہر توان ان کو سے نیرافت ہیبت دل بہرست اگر ولی داری ۴ درہ فقر حاصلی دار
اللہم از ثناء - الحمد و محبت ستودن و ستودہ شدن و دوست ستائندہ ذات خود و ستایش کنندہ صفات
خود بکلام خود در ازل و بہت آیات و بایات و آلائزال لا حصی ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسك دلیل انت و ستائندہ
انبیا و اولیا و مقربان است بہ نصیبت ایمان و احسان و عرفان و ستودہ شدہ است بتائیش خود و ستائیش جمیع
آفرینش خود کہ و ان من شئی الایمجد و یا حمید یعنی مستحق جمیع محامد است کہ موصوف بکل کمال و عطا کنندہ ہر نوال
و ہر حمد و ثناء جمیع بذاتقدس است و است و تخلق باین اسم آن است کہ دائم حادثی بود و جمیع اوقات و احوال و سستی کند
کہ متصف ہا کہ در و تحصیل کمال اعطای نوال تا محمود و مدح گرد و نزد خداوند بندگان و سے و محمود از بندگان کسی
ستودہ است صفات و سے و اخلاق و سے و شمائل و سے و اعمال و سے و اقوال و سے و احوال و سے بی شوب نقصان

وطفیان و آن سید رسل است که نام پاک و ستم نیست صلی الله علیه و سلم و سیر که قریب است به رحمت و مدام او بر قدرت و نفوذ است
 مراتب درجات تشریف از انبیا و اولیا و علما و صالحا هر یک جمیع است بر قدر کمال و اندازه نوال خود و جمیع مطلق الله است
 جل جلاله و علم نواله - شخصی - احصا شمر دن و دانستن بر سبیل است فقدا و احاطه و امام غزالی محمی را با علم تفسیر کرده
 و گفته که علم را چون اضافت کنند معلومات از حیثیت عدد و احاطت بدان احصا گویند و محمی مطلق کسی است که بشکافد کرد
 و علم و سبب معلوم و عدد و سبب و منبره اگر چه ممکن است که احصا کند علم خود بعضی معلومات را ولیکن عاجز است
 از احصای اکثر معلومات و ما در نیم قرن العلم الاقلیلا میسر محمی مطلق نیست مگر خدا غرضشانه و دوست که دانست به تحقیق و
 حقایق اشیا و محیط است علم او بر ذرات کائنات و اعداد و آن وصفه کمال او این است که احاطه بکل شیئی علما و احصای کاشی
 عدد و منبره باید که علم الهی را بحیثیات اعمال و احوال مراتب باشد و از حساب رزق قیامت غافل نباشد و در معاش
 حساب معاد برگزید و در بدانکه همچنانکه بر ترک نیکوئی است خواهد بود بر ترک نیکوتری نیز شکر خواهد بود و بیت غافل نشود
 که عمر که نین تازه تر نیایی - وادش بدو که چون شد عمر که و گرنیایی - و تحقیق عجب باین اسم بر قدر کمال است چنانکه
 در اصل صفت علم را از جمله تحقیق این است که احصا کند از اعمال خود پیش از آنکه احصا کرده شود و محاسبه نفس کنند پیش
 از آنکه حساب کرده شود و در محاسبه ساله کند و جبهه کند تا بهر دقائق اعمال و احوال ظاهر و باطن خود و اطلاع یابد و در وقت
 گردیده - المعبود - المعبود - الله استبد اگر دن دنو آفریدن و عادت باز گردانیدن و بعد از عدم ایجاد کردن
 نور و بیرون آورنده صنایع و بدایع بقیض و باز گرداننده احیاء بعد از عدم اوست تعالی شانده و قدرت او همه را شامل است
 و خود هر که از عدم بوجود آورد بعد از امانت احیاء نیز تواند کرد - **س** آنکه بالا اول از خاک آفریده این چنین شایسته
 و پاک آفریده - که کند را پس از مردن درست - و خود از قدرت عجب تر از سخت - و گاهی معید را بر اعاده پیروزگار
 تعالی عوالم و فواید لطائف و انضال خود را که بر بنده افاتمه میکند و بسبب بعضی اعذار و تفصیلات و سبب عدم و انخطا
 می دهد و عفو و کرم و احسان خود را از اعاده میفرماید نیز عمل میکنند این چنین جاری شده است سنت الهی تعالی
 که می دهد و می ستانند و باز می دهد تا قدر نعمت بشناسد و شکر میکند و برین مبنی مبدی یعنی ثقی نیامات بود و وجود و دو ازم بود
 مبدی انعم قبل استحقاقا و بر هر تقدیر بنده را باید که شکر نعمت حق گوید و در همه حال رضای او را بپذیرد و شکر نعمت
 معاش که حیات این جهانی است سازگاری معاد که حیات آن بهمانست کند و بخلق آنست که سعی کند و را بدارد
 خیرات را تا پس حسنات و اعاده آنچه منقطع شده از آن بتفصیلات و نظریات - **س** انجمنی اهمیت - پدید آورنده
 حیات در جسم و در گرداننده آن از و س که احیاء امانت صورتی و جسمانی است و زنده گرداننده و لها بایان و معرفت
 و میراننده آنها بکفر و غفلت که احیاء امانت معنوی و روحانی است اوست تعالی شانده و عظم برانیده باید که بشکند آن نعمت
 حیات مشغول باشد و زنده گانی فانی را در تحصیل حیات ابدی که مرنده ناید و هیچ مریب را در حیات و موت بهر قدر حقیقی

وخلق آنست که وز زنده گردانیدن دل بعارف الہیہ و میرانیدن نفس از قوت غفیبہ دشواری سعی کند بہیت جیات قلب
علم غافقہ - و موت القلب جہل فاقبہ - و زنده گردانیدن دل را مطالبان و سرہان بانوار بہایت و میرانیدن نفوس ایشان
از ظلمات غرات کہ اشباح یحیی و میت نیز ازین باب است و اعطائے غذا بگرستان کہ سبب بقا و ابران است و گردن
نغز با کافران کہ سبب نیت ناپاکان است نیز داخل تخلق باین دو اسم عظیم الشان است - الحی زنده ازلی و ابدی است
تعالی شانہ کہ ہرگز نمیرد و زوال و ہلاک نہ پذیرد و جیات غفیبہ است کہ موجب علم و فضل ارادی است و ہرگز اوراک
و فضل ارادے نبودیت است و حی کامل مطلق آنکس است کہ مندرج است جمیع مدرکات تحت اوراک وی و جمیع
موجودات تحت فعل و سے تا بیرون نبود هیچ مدرکی از مدرکات و سے و نہ پیچ صفوی از فعل و سے و آن خداست
پس اوست ہی مطلق و ہر جے کہ سوا سے اوست جیات او بقدر اوراک و فضل اوست و کسیک شانتا کہ وی تعالی
ہی است کہ ہرگز نمیرد و توکل کند بر سے و توکل علی الحی الذی لایموت و ہر کہ اعتماد بخلوئی کند احتمال است کہ وقت حاجت
بہر و ضائع گرد و امید و سے و تخلق باین اسم آنست کہ زنده باشد بوسے و بیاور سے تعالی تا ہرگز نمیرد بل احیا رغد
ربسم یزتون فرجین بہیت ہرگز نمیرد آنکہ دلش زنده شد بمشقی ثابت است بر جریہ عالم دوام ماد (ع) قدامت
قوم و ہم فی الناس احیا - اقصی قوم قائم بذات خود و قائم و زنده و زنده کنندہ مرغیر خود را کہ ممکن و متصور نیست اشیا را
وجود و بقا خبر بوسے و وجود بقا سے جملہ موجودات بقیومیت اوست و گفتہ اند کہ قیوم مبنا غنیم و مصلح امور را گویند و صلاح
آزندہ و مدبر امور عباد و باز ناہندہ طریق صلاح و سدا و معاش و معا و اوست و ہر کہ دانست کہ قائم اشیا و مصلح امور
اوست فایغ کرد و از قصبہ تیر و کدہ استفال و زندگانی براحتت کند و در سایہ توکل و تفویض و نصیب بندہ ازین
صفت بقدر استفادے اوست از ماسو سے اشد و ادا و مردم و اصلاح او امور عباد و اشد را و گفتہ اند کہ الحی القیوم اسم
اعظم است و ہر کہ در سجدہ گوید یا حی یا قیوم بہ تنگام تعینت حاجت او بر آید - الواجد - وجود ہستی و یافتن مطلوب
و وجود و جہت تو انگرشدن و و سے بجانہ واجب الوجودیت کہ هیچ کمال و مراد و مقصود از و سے مفقود نیست و هیچ
چیز بغیر وجود او وجود نہ و غنی است علی الاطلاق کہ بہ هیچ چیز و هیچکس محتاج و نیازمند نیست و ہر کہ غیر اوست بوجہی واجب
و بوجہی دیگر فاقد و از بعضی چیز بایہ نیازست و بخیر یا سے و گیر نیازمند و بعضی گفتہ اند و عبد یعنی علم نیز آمدہ و ہر اشیا
بہ صفت کہ ہست در علم او ثابت و موجود است و فرق میان واجد و غنی و علیم آن تواند بود کہ و غنی و غنی نیست و جہا
انچہ میخواہد و علم احتیاج بغیر باعتبار اول و احاطہ باعتبار ثانی غنی و محنین و علیم انکشان است و حصول از حیثیت
اول علیم است و از حیثیت ثانی واجد و اشد اعلم و شہہ یا باید کہ بر ادق باشد و احتیاج بوسے دارد و از علم و سے
آگاہ باشد و تخلق آنست کہ سعی کند در تحصیل انچہ لایست از کمالات تا واجد مراد و مقصود شود و مستغنی گردد و بفضل خدا
از ماسو سے او ع چون تو داریم یعنی ہمہ داریم ہمہ الماجد - یعنی مجید است چنانکہ عالم یعنی علیم و لیکن در غنی

مجید بهائیه و تاکید است و همه صفات الهی تعالی بافع و کامل است لیکن گاهی در لفظ اشار و اعلام آن می کنند و گاهی با نبات
اصل معنی اتکفای نمایند که در نفس خود کامل است احتیاج بدالالت لفظ ندارد و بیان معنی تعلق و تعلق همه در شمع اسم
البحید گذشت - الواحد یکی است و الوجود یگانه شدن و و سه بهانه یکی است بذات خود و یگانه است بکمال صفات
خود و این نه آن احد است که ببداء اعداد است که محدود و منتهی است آنحضرت بهانه واحد و نهایت نیست و جامع ندارد
او است و واحد و عرف بر معنی است یکی آنکه تجزیه و بعضی نباشد مانند جوهر فرد دیگر آنکه مثیل و مانند بود چنانکه انتساب
که نظیر ندارد و لیکن ممکن است که او را نظیر پیدا شود و موجودی که متفرد است بخصوص وجود خود و قابل انقسام نیست
و وجود نظیر و سه ممکن نیست واحد مطلق او است از لا و ابد و آینده گاهی واحد میشود و قیام پیدا نشود و در او را در ابناء
جنس و سه نظیر و خصلتی از خصال در وقتی از اوقات با وجود آنکه در خصلت دیگر در وقت دیگر وجود است پس
واحد علی الاطلاق نباشد و سبب شناخت که خداست تعالی واحد است در صفات کمال که شریک ندارد و باید که متوجه نگردد
مگر بوسیله و شریک ندارد غیر او را در و تعلق بدان اسم آن است که سبی کند که متوجه و یگانه گردد و در نفس و کمال است
بکسی که ممکن است توحید نسبت بوسیله و باید که توحید باشد در عبودیت چنانکه توحید است و سه بهانه در الوهیت و یک جهت
و یک روست و یک دل متوجه حضرت واحد گردد تا به فیض وحدت مشرف شود و مستغرق گردد در لجه توحید یکی گوید و یکی
و یکی بنید و یکی جوید و هر چه بنید از و بنید از و داند بهیت از بهر آن یکی دو جهان داده ام بباد عظیم ممکن که حاصل
هر دو جهان یکی است و نقل است که شبلی قدس الله سره الغریز بر کان نقاعی گذشت فریاد میکرد که یکی بیش نماند
در رقص آمد و فریاد زد که کی بود خبر یکی بد آنکه در روایت ابی هریره در جامع ترمذی و دعوات بیغنی و شرح السنه
اسم الاحد نیامده است و لیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو آمده و فرق می نهند میان این هر دو که احد باعتبار
ذات است و واحد باعتبار صفات و بعضی عکس این گفته اند و گاهی میگویند واحد معنی عدیم التجزیه است که اجزا ندارد و واحد
عدیم انشائی که نظیر ندارد - الصمد - سیدی است که قصد کرده میشود و بدرگاه او در جمیع مطالب در غایت آرزو و قصد
بمعنی قصد و منزه است از جمیع نقائص و آفات و جامع تمامه کمالات از صمد یعنی صمد که میان توحید نباشد و نفی است
در صمدت پس منزه باید که همیشه بقصد درگاه و سه تعالی پدید و جمیع مقاصد و تبار از و سه جوید و او را از جمیع نقائص
و آفات منزه داند و از وی استمداد و استکمال خواهد و روی از وی بجانب دیگر نگردد و تعلق باین اسم آنکه در کار سازی نیازمند
و بر آوردن حاجات طالبان سعی نماید و از خواصل اخلاق و از احتیاج بلذات و شهوات نفور باشد تا مقصد و مرجع بندگان خدا
شود و در جمیع حاجات محفوظ و معصوم گردد و از تمامه آفات و راسخ و صلب بود و در رعایت احکام دین و تمکن و تقیم گردد و در طریق علم
و تقیین - القهار المقتدر - قدر و قدرت و اقتدار و مقتدر است توانستن و توانائی و قادر و مقتدر معنی خداوند قدرت و در
مقتدر بهائیه است و قادر آن کسی است که اگر خواهد بکند و اگر نخواهد بکند و قدرت عبارت است از این معنی که موجود میشود و بوی ممکن بر وفق

از اوست و قادر حقیقی آن کسی است که اختراع کند موجود اختراع نگاہ باشد بوی و استغنی باشد در آن از معاونت خیر و آن خداست جل جلالہ
و اما بعد از قدرتی هست بقادر گرد و نهدن حق در او را فی الجمله بعضی اشیاء و بعضی احوال قدرتی ناقص و مختصرات بنده تابع است بقدرت خدا
پس سزاوارست که گفته شود او را قادر مگر بصورت مجاز تعقید پس نیست قادر علی الاطلاق مگر وے سبحانہ پس کسی که
شناخت که اوست علی الاطلاق قادر بر کمال بر هر چه خواهد اگر خواهد نیست راست گرداند و اگر خواهد بدست راست گرداند
همیشه خالق باشد از قدر وے و امیدوار بود به لطف وے و تسلیم بود بحکم و ارادت وے و تیر چون دانست که مولی
قادر است بر انتقام ترک کند انتقام کشیدن از هر که ظلم کرد و یا رنجانیدار را با عقاب و آنکه قدرت حق و انتقام وی
اشد و اتم است از انتقام کشیدن وے برای نفس و تخلق باین اسم آن است که قادر باشد بر کف نفس از مخالفت
و بر منع شیطان از غویات و بازداشتن طبع و هوا از میل به شهوات و لذات - المقدم المؤخر - بکسر دال و کسر خا
تقدیم و بر پیش کردن و تاخیر از پس انگندن اوست غرض علاکه پیش کرده دوستان خود را به نزدیک گردانیدن
از درگاه غرت خود را نمودن بجانب قرب خویش و پس انگندن و دشمنان دین را بدور انگندن از لطف خود
و پرده انگندن میان ایشان و میان شناخت خود و کسی را که نزدیک گردانید پیش کرد او را کسی را که
دور گردانید پس انگندن از شرف و رتبه و تقدیم و تاخیر گاہی در مکان میباشد و گاہی در زمان و گاہی در شرف
و رتبه میباشد و رتبه همه از خداست آدم علیہ السلام را درین جهان تقدیم کرد و محمد را صلی اللہ علیہ و سلم تاخیر و در آن
جهان بر عکس بخوبین حال امم سابقه نسبت است محمد صلی اللہ علیہ و سلم چون الآخرون و السابقون و در قرآن مجید فرمود
و السابقون السابقون اولئک المقربون و چون بنده دانست که تقدیم و تاخیر از خداست از حول و قوت خود دستبر
گیرد و در عمل خود اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم حق مقصر گرداند و تخلق باین اسم آنست که تقدیم کند خود را بسا بقوت
و مساعدت خیرات و قربات و تاخیر کند نفس و شیطان را و بعضی آدمیان را که شایع خیر اند و نیز مقدم و معظم دارند و دیگر را
خدا سے تعالیٰ مقدم کرد و مقرب گردانید و مؤخر و محقر دارد و هر که را وے بهجت تاخیر کرد و دور انگاند - الاول الآخر
اولیت از آنکه وجود او را ابتدا وے و مستی او را افتتاحی نیست و آخریت دایمی ابدی که بقای او را نهایتی
و دوام او را انقضاے فی یاساقی است بر اشیا بوجود کان اللہ و لم یکن معه شیء و آخرے است باقی ابد فناے
خلق کل من علمها فان ویتی وجه ربک یا اول است بوجود و آخر است پس لیک و از و مست مبداء اول و سبب
اوست مرجع آخر یا اول است احسان و آخرت بفران یا اول است که بهدایت و احسان فارغان را بیگانی
خود و شباب شناسا گردانید و آخری است که با کمال لطف و امان کار ایشان تمام ساخت پس اولیت با ابتدا
و آخرت را آخر است با کمال لطف پس کسی که بهدایت کرد و در ابتدا اوست که کفایت میکند در ابتدا - المطالبین
ظاهر است که پیدا است وجود و مستی او بآیات باسره و ارض و سما و باطنی است که تعجب است که ذرات مقدس او بجا

جلال و کبریا یا ظاہر است بہ نعمت و باطن است بہ رحمت ظاہر است بقدرت باطن است از فکر ظاہر است بہ بصائر باطن است از البصائر ظاہر است بی اقتراب باطن است بی حجاب چہ خلفاے او از جهت شدت ظهور اوست و ظهور او سبب بطون او و نور او حجاب نور اوست سبحان من خفی شدہ طورہ و احتجب نورہ بنورہ پس اوست ظاہر کہ کہ نیست ظاہر ترازوی و باطنی است کہ نیست باطن ترازوے و خط بندہ ازین اسماء آن است کہ اتہام کند بہ شان خود و فکر کند در اول خود و تہمید کند در آخر خود و اصلاح کند ظاہر و بطن خود و حدوث عالم و فناے آثار بدانند و دل بران نہ تہمید و نہ بطر کند بر از ظاہر اشیا بہ شناخت صانع پائے برد و در کار و دین سابق و اول باشد و در کار و دنیا پسین و آخر بود و با حکام شریعت ظاہر بود و با سرائر حقیقت باطن و ظاہر با خلاق و باطن با خدا چنانکہ گفتہ اند الصوفی کائن و باین سنہ بیت ہوا اول ہوا آخر ہوا ظاہر ہوا باطن ہوا بغیر از ہوا و یامن ہو و گر خیرے میدانم۔ الوہی ولایت با کسیر تعزیت کردن و دوست یافتن و ولایت با فتح یار سے کردن و بادشاہی زانندن و سیلو یہ گفتہ کہ ولایت بفتح معبر است و کبر اسم و والہ کسی است کہ متولی شود امور را و مالک ہو و جمہور را و ولایت شہر است تہمید بر قدرت و فعل تا این معنی جمع نہ شوند اسم والی اطلاق نکنند و والی اسم علی الاطلاق نیست مگر اللہ سبحانہ متفرد است بہ تہمید آن اوراد و منفذ احکام است و ران ثانیاً و قائم است بوسے باد است و البقا ثلث و بندہ باید کہ اطاعت امر و فرمانبرداری باری تعالیٰ لازم داند و مملکت وجود خود را بحسن تدبیر و تنقید احکام شریعت مضبوط دارد و از غارتگران شیاطین جن و انس محفوظ گرداند و بامر الہی و حکم دے والی مملکت وجود خود شود و حاکم دران باشد۔۔۔

المتعالی۔ بندہ قدر بر جمع ولات و والی از سائر نقائص و انفات مرتفع و عالی و متعالی بفتح از اعلیٰ است و معنی تعلیق و تعلق انچہ آنجا مذکور شد۔ البیر۔ کبر بانیکوئی کردن و بفتح بانیکوئی گفتہ و بحقیقت نیکوئی کنندہ و حسانمائیدہ اوست جل جلالہ و عم نوالہ و بیچ نیکوئی و احسان نیست مگر آنکہ اوست سبحانہ متولی آن و تفصیل بجز خدا و احسان دے بہ خلق از حد و بیان بیرون است و ان قدر و نعمتہ اللہ لا تحصى و بندہ باید کہ شکر نعمت و سبب خدا سبحانہ آرد و بخشنند بخدا نیکو و احسان نماید خصوصاً در و پیر و اقارب و مسایدا و سائر اہل حقوق و مستحقا بلکہ بغیر مستحقان نیز آرد۔ وہ اندکہ شخصی بحضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی مالے آوردانہ غیر اہل زکوٰۃ و گفت مستحق از ہستی نیدانم و تہمید بیان اینست نمیتوانم بہر کہ فرمائی بہ ہم فرمودہ ہستی را و غیر مستحق را تا بندہ خداے تعالیٰ را نیز انچہ مستحق آنے ہستی آن نہ۔ التواب توبہ بازگشتن از گناہ و اصل معنی توبہ رجوع است چون نسبت بہ بندہ کنند رجوع از عصیت مراد دارند و اگر بہر در گار نسبت کنند رجوع بہ رحمت و توفیق ارادہ نمایند و دے تعالیٰ تہمید یا میکند اسباب توبہ را و توفیق میدہد بندہ را بان و بعد از میگردد و اندہ از خواب غفلت بہ تخریفات و تخریبات و تنہیات بر و خاست عواقب معاصی پس رجوع میکند بندہ بہ توبہ نسبت

و رجوع میکنند و بی سببانه بفضل و کرامت پس بحقیقت توبه حق سابق است بر توبه بنده چنانکه فرمود ثم تاب علیهم لعلو
 ارجع اوتوبه کنیم و بشکونیم توبه و بی و شکونیم + و بنده باید که دائم در امید زند و در نومیدی بر نهد و از جناب حق توبه طلب دارد
 و از گناهان و پشیمان گردد و در گوشش عبرت باز دارد و در توبه تا خیر کند و اسر محلو با توبه قبل الموت را انشائی کند حکایت
 عیسی ابن عیسی و زبیر با کوبه سواران میراند خلق را چنانکه عادت است میسر پند این کیست زائے سهر گدازی نخست
 بود گفت چندی گوئید این کیست این بنده است از چشم غایت حق افتاده و باین حال مبتلا گشته عیسی بن عیسی بنشینید
 و به منزل خود باز گشت و ترک دزارت کرده بدولت توبه مشرف شد و بکعبه گشت و تخلق آن است که از زائران
 نیکوگان اعراض کنند و اگر اعتذار نمایند و توبه کنند قبول کند بکرم و انعام بر ایشان رجوع نماید و هر که بعد از ناز و
 صدارت بگوید اللهم اغفر لی و تب علیّ انک انت التواب الرحیم گناهان او آمرزیده شوند کذا جبار فی کتب الحدیث -
 انفسهم - انتقام بعقوبت پاوش کردن و یکی از صفات حق سبحانه انتقام است ان الله غفور ذو انتقام و این بعد از
 از زائران اعمال است و انظار است از معاجلت و مسارعیت و در سببانه انتقام میکند کافران را
 و مشروران را به سبب کفر و گردن کشی و عصیان و فاسقان را اگر خواهم عقوبت کند و اگر خواهد به بخشید پس بنده را باید
 که از انتقام حق به حذر باشد و از معاصی مجتنب رستخیزی و تخلق آن است که در حفظ حد و شریع و احکام آن مسالمت
 و مدارانه کند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و منراے او این است که چون
 از کتاب معصیت کنایه در عبادت نقصیر نماید انتقام از او کشد و عقوبت کند باینید بسطای گفت که نفس من
 نکاسل کرد و در شبی از شبها از درویش عقاب کردم و او را منع کردم او را از آب خوردن یک سال - العفو محو
 کننده سیئات و در گذرنده از معاصی قریب یعنی غفور است و لیکن ابلغ است از آن زیرا که غفران منی از سینه
 شتر و کمان است پس غفار یعنی پوشنده گناهان است و عفو مشعر بحد و اعدام است و بنده هر چند گناهکار بود بعفو
 چه دو گانه امیدوار بود پس دست رو بر پیشانی هیچ مجرم نباید نهاد و شاید که مولی کریم به بخشد با تامل حد شریع
 و حکم دین بامیت رو بکن بر راجع وافی و رازل + نام او در نامه نیکان بود و در رو بر جاس نیکان این گناه
 بر تو در روز جزا تاوان بود و تخلق آنکه تقصیرات مردم و جرائم ایشان را که در حق او کرده اند عفو نماید تا درجه
 انکا طمین النیظ و انفاخین عن الناس در یابد و الرؤف یافت شدت رحمت و غلبه آن و یعنی گفته اند یافت
 انسانی است که مبداء آن شفقت محسن است و رحمت احسانی است که مبداء آن حاجت کسی است که احسان کرده بود
 و در آن سینه مهربان است بر نیکوگان با رسال رسول و بیان شریعت که موجب حفاظ ایشان است از اسباب عقوبت
 و در آن است از زلفت ابلغ است از غفران معصیت پس یافت عبارت از معنی اول است و رحمت از ثانی و بیان تعلق
 با حق در باب اسم الرحمن الرحیم گذشت - مالک الملک - نافذ است حکم او و مشیت او و مملکت و س

[illegible]

متعلق باسم غنی گردد و باز چون نیا نشوند آن را دست گیر و بآنچه تواند رفیع احتیاج ایشان کند و نجات فاضل نعمت
 حق نزد او دست بر فقر او بکین افاضه کند و از سوال بے نیاز گرداند چنانچه از اسم الهی نیز باید المعطی المانع هرگز
 هر چه خواهی هر چه بخواهی هر چه بخواهی هر چه بخواهی هر چه بخواهی هر چه بخواهی هر چه بخواهی هر چه بخواهی هر چه بخواهی
 امیدوار بود و از منع و سختی آنکه صالحان مستحقان را عطا کند و فاسقان و ظالمان را منع نماید یا قیام در حق
 از انوار حضور و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از هوا و شهوات مانع آید و درین روایت ابی هریره که در کتاب
 بکویت ذکر المعطی نیست و منع را بر این روایت تفسیر میکنند بر دو اسباب هلاک و نقصان در ابدان و اویان بخلق
 عقل و وضع شرح و باین معنی سراج وائل معنی الحفیظ میشود و منع از اسباب هلاک از ضروریات حفظ و لوازم اوست
 و حاصل میشود و حفظی او لیکن منع را اضافت بسبب هلاک میکنند و حفظ را اضافت بجزایر از هلاک نماند و مقصود
 از منع و غایت و منع حفظ است پس هر چه در اسم الحفیظ از معانی و درجه تعالی خلق مذکور شده در اسم المانع نیز ملحوظ
 خواهد بود و تفریق میان این دو معنی آن است که منع معنی اول منع از عطاست و معنی ثانی منع از بلا لطف ظاهر است
 از خدا و گاهی منع از عطای لطف میباشد و لیکن غنی و منع میکند و سبب آن از او است و سبب هلاک از نفس کسی که
 میخواهد مخصوص بگیرد و اندک فضل و کرامت خود را از اهل خصوص گرداند و منع ارادات و اختیارات را از قلب کسی که میخواهد
 خالص گردد و او را بر آن خود و مقام اهل خلوص از مرتبه اهل خصوص بلند ترست و بنده چون دانست که مولی تعالی اسباب
 هلاک و نقصان از او منع میکند و در حفظ خود نگاه میدارد شکر گوید حق را برین نعمت و تعلق آنکه مانع آید و دور باشد
 از طرق فساد و هلاک بخود و با اهل صلاح نگاه دارد و درین راه اهل دین را از آفات و مضافات الغفاله الذایع خالق
 خیر و شرف و عزت و رفعت و افریننده و درود و او را بچ و شفا و گرمی و سردی و خشکی و رطوبت تعالی گمان برساند
 که در مانع بذات خود است و بر هلاک بر نفس خود و طعام بر نفس خود سیر میکند و از او آید بذات خود سیراب میازد
 اینها همه اسباب عادی اند معنی آنکه عادت به آن جاری شده که در سبب آن اینها را اسباب ساخته است و بواسطه
 اینها خلق میکنند اگر خواهد بے اینها نیز پیدا کنند و اگر خواهد با وجود اینها نکنند و همچنین کل اجزای عالم از علویات و سفلیات
 و در سبب اسباب مستخر قدرت کائنات نامیده باری تعالی اند و همه اینها نسبت بقدرت ازبیه مانند قلم در دست کاتب
 سبب توقف و قدرت معنی است شامل اکثر صفات خصوصاً صفات فعلیه و فرق معیوم و مخصوص و جبات و حیثیات
 و بنده باید که ضرر نفع همه از حق تعالی داند و عالم اسباب را مغلوب قدرت او شناسد و حکم قضاے الهی را تسلیم
 گردد و قنویض امور بوسه کند و زندگانی کند و در خلق و در راحه و خلق از او در راحه حکایت آورد
 که موسی علیه السلام از درودندان بحضرت حق بنالید حکم شد که فلان گیاه را برودندان بنه آرام گیر و گیاه برودندان
 مبارک نما و آرام گرفت بعد از مدتی بانودندان و در کردیم از آن گیاه برودندان نهاد و در روز پاره گشت گفت

الهی این جهان گیاه هست که تو تعلیم فرمودی خطاب باغبان در رسید که آن کثرت توجع بجناب اگر دوی شفا و ایمان کثرت
توجع به گیاه که دوی در دراز یاد که دانید یکم تا بدانی که شفا و بنده ایتم بگیاه و تخلق آن است که با سر آسمی و حکم شریعت
ضرر رساند و در جگر کند و دشمنان دین را و نفس رساند و یار سه و در دوستان را تا به قنای از اوقات و امر هر دو عمل کند
که هیچ میان حقیقت و شریعت این است انوار نور در عین عام یعنی روشنی است و نور در جسم الهی قنای
یعنی منور و در آسمانی روشن گرداننده سموات است که با کعب و سیارات و روشن گرداننده زمین بانبیا و اولیا
و علما و مؤمنین و مؤمنات بسیارین در یار حسین گرداننده و لعلای مومنان و عارفان است نور ایمان
و طاعات و اخلاق و معارف و صفات نور علی نور سیدی الله انوره من یشاد و نذر و خواص نور حجاب است آنچه
که ظاهر تر بود بر خود و ظاهر کند غیر خود را چون مقابل که کرده شود و وجود را به هم ظهور و وجود را باشد و خفا هر دو را
و هیچ چیز تارکیت از عدم نیست پس کسی که بر می باشد از عدم بلکه از اسکان عدم و بیرون آید باشد ابیات را از
ظلمت عدم منزه و از ترس از غیر خود که ناپدید شود و از نور بود و وجود نور است که فانی است بر جمله اشیا و هر چه
از نور ذات و است انوار سموات و الارض و زمین هنگام رساله و تفسیر این کریمه ظهور آمده است که تکفل ابر
از اسرار و اظهار انوار شده است و باشد التوفیق و بنده باید که از ظلمات طبیعت و کدورات نفس برآمده و متنبه
انوار از شکات هدایت و مصباح شریعت نموده نور علم و عمل نیک از بدترین غایب و خواطر شیطانی و نفسانی را از لنگ
در خانه عبید کند بزرگان گفته اند که هر حال که نتیجه علم نباشد اگر چه آن حال عظیم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و هر که
رعایت ظاهر علم و آداب شریعت نکرده باشد کثرت نور بدل او را دنیا و تخلق آن است که نور باشد نور ایمان
و عارفان و انوار باشد احکام دین را و بیاض و مجامده و تنگی نفس و تعفیف قلب و تجلی روح و بقا در نور انوار
نما به ظلمات بشریت نموده و بقا نور الانوار حاصل کرده عین نور گردد و الله اعظم فی نور او اعظم فی نور او و جلی نور او
الما و می به ایت راه نمودن و منزل مقصود رسانیدن راه نما به راه پیران است هر که راه دنیا میرود
راه نما و است و آنکه اعظم فی سیر و در پیر است و آنکه راه وصول بجناب قرب در سیر و در پیر است و آنکه راه
بیت گزیده چراغ لطف تو راه نماید از کرم تا فلما به شب روان بی نبرد بمنزلی و انواع هدایت پروردگار
را حضرت الهی اعظمی کل شئی خلقه ثم بری چنانکه طفل را بجز و برآید از شکم بکبدن پستان برایت که در وجه را بجز و
بر آمدن از پیچیده بچیدن و نه راه نمود و گس شد و به بنام نمودن خانه به شکل سوس که موافق ترین اشکال است بر
هدایت فرمود و شرح این دور دراز است و افضل و اعظم هدایت راه نمودن است بطریق که موصل بجناب مقیم
و رویت وجه کریم است و ابداع کردن در باطن خواص عباد از انوار توفیق و اسرار تحقیق که بسبب هدایت است
بطاعت و معرفت و هر چند ترین بندگان به تعلق و تخلق با این اسم انبیا و اولیا و علما که با دوی خلاق و باطل و مستقیم

و طریق توکل مخصوصاً سید انبیا و ختم رسل صلی الله علیه و سلم و علی که در اینجا به دو تائید باده طریق الحق و معیون علوم الدین
 الیهم و تحقیق و ابدان الصراط المستقیم صراط الدین است علیهم خیر و المنصوب علیهم رلا الفنا لین و نور النور و صری گشت قدس سر
 سید پیدان اخلاق عارفان است تلمذی غمروگان را بکشتار نور و نور و فتنها سے حق تعالی را بفنا فلان بیا و دادن
 و بزرگان توحید سلمان را بحق راه نمودن یعنی روزه دل ایشان از دنیا بدین دایره معاش بعباد آوردن و ابعاد
 بمثل و مانند و هر که در ذات و صفات و افعال بمثل و مانند است آن بدیع مطلق است و آن خبر باری تعالی که نیست
 و بدیع یعنی مبدع یعنی نو بیرون آورنده نیز دارند و هر دو تفسیر کرده شده است قول و سبجاء تعالی بدیع هموا
 و الارض و نبیه را باید که در هر چه از بدیع و صنایع نظر کنند دل بجد اسے بمثل و مانند که مبدع اوست برود و از حد و
 حوادث برود و قدیم استدلال نماید و قول رسول صلی الله علیه و سلم در وقت ویران نو باره بذا قریب العهد من
 ربی انما ان معرفت است و هر بنده که مخصوص است بخاصیتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم و وجه بمثل و بی تفسیر سبج
 یا نو چه پیرانده است خیر از امور رابع بصفت کمال در جمیع اوقات یا در عصر خود او را بدیع گویند و ابدع مخلوق
 محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و اوست ضرر کمال و احد در اقصای معذات حق و مخلوق با سها سے وی
 تعالی علی الاطلاق که هیچکس او را مثل و نظیر نیست اللهم مل و سلم علی محمد مبدع کل ذره شعیر منزه عن ترکیب فی محاشیه
 فجوهر الحسن فیه غیر منقسم علی من العلوات افضلها و من الخیات اتمها و اکملها الباقی - دائم الوجود که سرگردنا
 نه پذیر و نبیه باید که در هر چه ببقا سے حق از خود فانی شود و دل از تعلق با سوا سے او نگاه دارد و مخلوق آن است
 که سعی کند در تحصیل کما سے که باقی ماند آثار آن درین جهان و دوران عالم و فانی شود و رجلا ل حق تا باقی ماند بچهار
 ابرسی - الوارث - مراد و ارث باقی بعد فنا سے موجودات که تا همه الماک فانی ملک بعد فانی ملک راجع بوی گردود
 بوسه و این نظیر بطا سرت والا و است مالک علی الاطلاق از ازل تا ابد بی تبدل ملک و ملکوت و تمام ملک و ملکوت
 مراد است بجه ترکیب و همتا و همه اجباب بصائر همیشه ندا سے لمن الملک الیوم کذا و احوال القمار بگوشش پوشش
 میشود جل جلاله و عظم شأنه پس نبیه را باید که در بند مال و میراث نباشد و دائم که برگزاشتی است و از و س باز
 و اشتی است موتوا قبل ان تموتوا از شعار عارفان است بیت - وای برین منزل فانی چه نمی - رخت بر بند که
 الله و مخلوق آن است که تحصیل علوم و معارف و دین کند تا وارث انبیا گردد - الله شعیب - رشید و رخت لبان
 و بره شدن بر خلافت نمی و رشید آنگاه احوال او بر هیچ رشتاد و افعال او بر بسنن سواب بود و احکام او بر طریقات
 و احکام خلل و ذلل هیچ کار او راه نیابد و همه بدایت او نساق بنایا شد که در بسنن سدا و بی اشتیاره و بی اشتی
 و گفته اند که رشید اینجا یعنی مرشد است که بنده گان را در مقاصد دین و دنیا و معاد و کتاب و شریعت بطریق
 ارشاد و سدا و خوانده است و وجه تعلق و تعلق ظاهر است - الصبور - صبر و نفست شکبائی کرد و در و عبور آنکه

بنا

در گرفت گناهکاران ثوابی نمکند و در عقوبت انتقام ایشان تمجیل نور و در صبور و نود یک بنی علیم است و فرق آن است
که صبور شمرست آنکه اگر چه اکنون صبر کرد و لیکن در آخرت بگیرد و علیم مطلق است و بعضی گفته اند که در صبور خوف
غدا غالب است و در علیم امید غفور بعضی گفته اند که صبور یعنی صبر دهنده است و صبر دهنده مرند را بر بلا و
معیبت و صبر دهنده بر تحمل بار امانت و صبر دهنده بر مخالفت هوا و شهوت و صبر دهنده بر شقت او است عباد
اوست بجهان و نیده باید که در جمیع بلاها و زحمتهای و فقرتها صبر از و سه خواهد و از بی فراغی و سه دور باشد حکایت
آورده اند که یکی از کابر گفت که در که موی بودم و در پیشی دیدم که مسجد حرام و راند و طواف کرد و رفته از حیب بیرون
آورد و دوری گریست و بر رفت روز دیگر همچنان کرد و بر رفت چند روز مراتب حال او بودم بهمان منوال می
دیدم و بر رفت روز سه و راند و طواف کرد و رفته نظر کرد و جان سخت تسلیم کرد و بر خاستم و رفته را دیدم نوشته بود و صبر
حکم ربک فاماک با عیننا و خلق آن است که در هیچ کار سے بکی و شتابی نکند و آرام و لیکن در روز در رنج مراقب پناه باید
وصل بر و در و اشتیاق را به که بحسب و زمان کند تا به مقصود برسد و منظر و منور گردد و در بنا فرغ عینا صبر او
ثبت اقدارنا و انصرنا علی القوم الکافرن یا ایها الذین امنوا صبروا و صابروا و ارجوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون یکی از
شاخ گفته است جام صبر یا شام اگر گشته شوی شهید شوی و اگر زنده ای سعید باشی (صبر) صبر سه کنیم
تا کریم او چه میکند + باین دل شکسته غم او چه میکند + عیسی دم است نفس و هوا پیش او یکش + و آنکه نظاره کن که دم
او چه میکند + تمام شد شرح نو و نه نام آنکی که درین حدیث و روایات - راه الترنندی - روایت کرد این حدیث
راترنندی در جامع خود - و البیاتی فی الدعوات الکبیر - و روایت کرد بیاتی و کتاب خود که نام آن دعوات کبیر است
و قال الترنندی - و گفته است ترنندی - نه حدیث غریب - و در روایت ابی بریرہ خیر این اسمائزاده چنانکه
الاحد المنعم الرب المعطى یا در بدل بعضی ازین اسمایزاده بران و برین تقدیر زیاده بنفوذ میشود و حق آن است که تا
آهی در کتاب و سنت زیاده بران آند است بعضی مفرد و بعضی مرکب و منقصر و نفوذ و نه نیست که باعتبار خفصا
بخاصیتی که در حدیث مذکور است چنانکه گفته سند و اشد اعلم - و عن بریده - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
سمع رجلا یقول - روایت است از بریده سلمی که آنحضرت شنید مردی را که میگفت - اللهم انی اسألك بانک
لا آله الا انت انت الاحد العمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد - خود را از تو بوسید این که تو
خدا هستی یگانه که قصد کرده میشود و سه در تمام حوائج آن کسی که تراید و تراید بشد و نیست هر دو را هست
ایچ کی - فقال پس گفت آنحضرت - و عا الله باسمه الاعظم - خواند آن هر خدا را بنام و سه که ترید گتر است از شما
الذی انما اسأله عطفی - آن نامی که چون خواسته شود بان نام میدهد خدا سه تعالی آن خواسته شده را - و از او می راجع
او چون دعا کرده شود بان نام قبول میکند دعا او را بخلاف آنکه در سوال و دعا سوال طلبیدن و خواستن است چنانکه

گوید اللهم اعظمی و اعطا و ان آن و دعا خواندن زندا کردن است چنانکه گوید یا الله و اجابت قبول آن چنانکه خدا را
 بیکصد مرتبه و سوال و دعا معنی یک دیگر نیز می آید - رواه الترمذی و ابو داود - و بدانکه بتحقیق واروده است
 اقوال مختلفه از علما در اسم اعظم ذکر کرده است سیوطی در رساله سنی بالدر المنظم فی بیان الاسماء الاعظم که بعضی بر آنند
 که اسماء الهی همه اعظم اند بر روایت تفصیل بعضی از آنها بر بعضی نسبت کرده و بشود این قول را به شیخ ابو الحسن
 اشهری و تافعی ابو بکر باطلانی و جماعت غیر ایشان و ایشان میگویند آنجا که ذکر اسم اعظم واقع شده است مراد
 با اسم اعظم عظیم است و طبرانی گفته است که اختلاف کرده شده است در تعیین اسم اعظم و نزد من آن است
 که همه اقوال صحیح اند زیرا که در هیچ خبری واقع نشده است که این اسم اعظم است و اسمی دیگر از او بزرگتر نیست
 و گویند که و س قائل است که همه اسما را اعظم توان گفت پس اعظم راجع بمعنی عظیم گردد و ابن جبان گفته که عظمتی که وارد
 شده است در اخبار و ادیان مزید ثواب است مردمان و مثل این معنی در آیات قرآنی نیز جاری است
 که قرات بعضی از آیات موجب مزید ثواب است اگر چه در حد ذات همه عظیم اند که کلام خدا اند و بعضی گفته اند که تعیین
 آن در علم الهی است خبری که کسی نداند چنانکه در لایحه القدر و ساعه الجمع گفته اند و بعضی تعیین نکرده اند نظر بطایفه
 احادیثی که واروده است در آن یکی از آن حدیث بریده است که مذکور شد که اسم اعظم لا اله الا انت الاحد الصمد
 الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد و سیوطی از شیخ ابن حجر نقل کرده که وی گفته است که این قول ارجح است از
 خشیت سند از هر چه واروده است در بنیاب و دیگر حدیث افس است که مؤلف گفته و سخن افس قائل است
 جالساع النبوی - گفت افس بودم من نشسته باینمیر - صلی الله علیه وسلم فی المسجد - در مسجد - در حلاله - و حال آنکه
مردی نماز میگذاشت - فقال - پس گفت آن مرد - اللهم انی اسألك بان لك الحمد - خدا و خدا سوال میکنم من بوسیله
آنکه مرتب است همه ستایشها - لا اله الا انت - نیست هیچ معبودی بجز تو - الحنان - همان - مهربان نعمت دهنده -
بیع السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام یا حی یا قیوم - و معانی اینها در ذکر اسما گذشت - اسألك - سوال میکنم ترا
فقال النبوی صلی الله علیه وسلم دعا القدر باسمه الاعظم الذی ازاد عی - اجاب و از اسئل - عظمی رواه الترمذی و ابو داود
و النسائی و ابن ماجه - و دیگر حدیث اسما که مؤلف گفت - و سخن اصحاب را ثبت نرید - صحابه جلیله انصاریه از خداوند
عقل و دین حاضر شد - تبوک را گذشتند کافر را بجز بنیمه رضی الله عنها - ان النبوی صلی الله علیه وسلم قال اسم الله اکبر
فی باتین التائین - گفته است حضرت اسم اعظم دین و دقت است - و اکبر الله و احده لا اله الا هو الرحمن الرحیم رفاعة آل عمران -
و در اول سوره آل عمران که این است - اقم الله لا اله الا هو الحی القیوم - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و دارقطنی
پس اسم اعظم باین روایت الرحمن الرحیم و الحی القیوم باشد - و سخن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
دعوه ذی النون ازاد عار به و هونی بطن الحوش - و عباس بن یونس بنمیر علیه السلام و تنبیه دعا کرد و حال آنکه در شک

ماہی بود و عا این ست - لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین لم یدع بہا رجل مسلم فی سبی - دعا کہ دو بے بیج
مردے مسلمان و بیج چیزے - الا استجاب لہ - مگر آنکہ قبول کر د خدا سے تعالیٰ دعا ہی اور - رواہ احمد و الترمذی
پس اسم اعظم باین روایت لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین ست اگر صحیح دین حدیثا فرمود کہ این اسم اعظم
است ولیکن استجاب دعا خدا نشانی از خواص اسم اعظم ست بار عایت آداب و شرط کہ قرار یافتہ است و بعضی
روایات صریح نیز آمدہ

الفصل الثالث - عن بریدہ - رضی اللہ عنہ قال دخلت مع رسول اللہ - گفت بریدہ در آمد ہم با پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم المسجد عشاء - مسجد را در وقت عشا - فاذا رجل یقرار ویرفع صوته - پس ناگاہ مردے میخواند
و بلند میکند آواز خود را - فقلت - پس گفتم من - یا رسول اللہ اقول ہذا مراراً - آیا میگوئی تو کہ این مرد ریائی ست
قال بل مومن قییم - گفت آنحضرت بلکہ مسلمان رجوع کننده بخدا سے درو سے آئندہ باوست - قال - گفت بریدہ
و ابو موسی الاشعرے یقرار ویرفع صوته - ابو موسی اشعرے میخواند و بلند میکرد آواز خود را پس آن مرد کہ در حدیث
مذکور بود ابو موسی بود و فجع رسول اللہ - پس گشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم شتم لقاۃ - می شنید قرات
اور او گوش می نہاد آنرا شتم جلس ابو موسی پر خود - پشتم شتم ابو موسی شعرے در حالیکہ دعا میکرد - فقال -
پس گفت - اللهم انی اشہدک انک انت اللہ - خداوند من گواہ میگیرم ترا کہ توئی خدا - لا اله الا انت - نیست معبود
بجای مگر تو - احد اصحاب بصب و در روایت برقع آمدہ - لم یلد ولم یولد ولم یکن لکم فکرا احد فقال رسول اللہ -
پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قد سال اللہ باسمہ الذی از اسئل بہ اعطی و اذاعی بہ اجاب قلت - گفت
بریدہ گفتم من - یا رسول اللہ خبرہ با سمت منک - آیا خبر دهم من ابو موسی را بچیز کہ شنیدم از تو - قال نعم - گفت
آنحضرت آری خبر دہ اور - فاخبرہ بقول رسول اللہ - پس خبر دادم من اور بقول پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم
فقال لی انت الیوم لے اخ صدیق - پس گفت ابو موسی مرا تو امروز را برادر دوستی - حدیثی بحیث رسول اللہ
حدیث کردی تو مرا بحیث پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - یعنی این حدیث کہ درو سے بشارت استجاب ست
و اسطی حدیث آورد اشارت کرد کہ موجب اخوت و صداقت مجرد حدیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم ست و رواہ
اچھ نوٹ آوردہ از احادیث این ست و درینجا اقوال دیگر ست بعضی بسم اللہ الرحمن الرحیم گفتہ بعضی اللہ گفتہ
روایت کرد ابن ابی حاتم از جابر بن زید بعضی ہو گفتہ و بعضی الحی القیوم و بعضی مالک الملک و بعضی کلہ توحید و بعضی اللہ
لا اله الا ہو رب العرش العظیم و فخرانی نقل کرد از امام زین العابدین رضی اللہ عنہ کہ وے سوال کرد از حضرت عیسیٰ
کہ تعلیم کند اور اسم اعظم میں نمود و خواب کہ اسم اعظم لا اله الا اللہ است و بعضی گفتہ اند کہ اسم اعظم حق ست
در اسمائے حسنی و موبیست این قول را حدیث عائشہ کہ وے چون دعا کرد و بعضی اسمائے حسنی فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

اسم اعظم و برین اسماست که دعا کردی بآن بعضی گفته اند زکشی و در شرح جمع الجوامع از بعضی سلف نقل کرده که گفته اند که هر یک که اسم اعظم گفت دعا کرد خدا را جمیع اسما و مثل این از حسن بصری نیز نقل کرده اند و بعضی اسم گفته اند نقل کرده شده است این از ابن عباس و ابن مسعود و بعضی گفته اند هر اسمی از اسما که آتی که بخواند او را نیده بطریق حضور و استغراق چنانکه در باطن او روان حالت غیر حق تعالی نباشد هرگز این حالت دست و او مستجاب نشود دعا که او البته داین قول از امام جعفر سلام الله علیه و علی آباءه الکرام باز شیخ جنید و غیره و بعضی از ائمہ منقول است و ابن نعیم و حلیه از بانی پربسطای آورده که شخصی از وے از اسم اعظم سوال کرد و فرمود از احدیے محمد و نیت آن فراخ قلب تست بود و نیت حق و چون باین حال باشی قصد کن براهیمیکه باشد میروی بشرق و مغرب و از ابی سلیمان و ازانی آورده که گفت پرسیدم بعضی مشایخ را از اسم اعظم گفت دل خود را می شناسی گفت نم گفت و قتی که بینی دل خود را که اقبال کرده بخدا و رفیق شد سوال کن حاجت خود را که همین اسم اعظم است و از ابی الربیع ساح آورده که پرسید از وی هرگز که گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت نبویس صبر الله الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کنده ترا و گفته اند اسم الرحمن الرحیم از عارفان همچو کین است از پیور و کار تعالی و تقدس و الله اعلم

باب جواب التوبيخ والتعجيب والتسليم والتكبير

تسبیح بیایکی تنزیه کردن و بیایکی یاد نمودن و تحمید حمد گفتن بسیار و کمر و باین معنی است اشتقاق حمد که محمود است
گفته که تسبیح کعبه و بنبرگ گردانیدن و تسبیح لا اله الا الله گفتن و مراد بیان احادیث است که وارد شده است و ثواب
سبحان الله و الحمد لله لا اله الا الله و الله أكبر و تسبیح مشتق از لا اله الا الله است و عجب چون بسیار گرد و دست فعال
ایشان و کلمه را ضم میکنند بعضی حروف یک کلمه را بعضی حروف یک کلمه و دیگر مثل حمد و قله و سبله و میگویند تسبیح الرحمن
دلیل و قیاس گوید لا اله الا الله و حمیل و قیاس گوید علی الفلاح

الفصل الاول - عن ممره - بفتح سين وضم ميم - بن جندب - بضم دال وفتح آن صحابي مشهور كثير الحديث

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الكلام اربع - فاضلته وزايده تر از دوسه ثواب چهار كلمه اند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و في رواية احب الكلام الى الله اربع سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر
لايزنر يا بين ما بدآت - زبان نميكند ترا بهر كلام الا ان كلمات كه آغاز كنم زير كه هر كلام از اين كلمات مستقل است و از يك
مقصود كه جلال حق و كمال اوست و تقديم و تاخير در ان تفاوت نميكند وليكن اين ترتيب را معاني متناسب است زيرا
بناظر در معرفت خدا بحسب تنزيه و سمي يابد بعد از ان منحصر في ما ينعم و كمالات و صفات تقدس و سمي تعالى بعد از ان
بمكشفتن ميگردد و بر و سمي توحيد بعد از ان عاجز مي يابد خود را از شناسا و توحيد پس ميگويد الله اكبر كه خدا قال الغزالي و را
اجليت است بعد از كلام خدا و در اين كلمات تيز تر از قرآنند جمله رابع و در روي روايتي آمده است افضل الله ذكره و از

تبیح گوید حد بار۔ نیکست در آن حسنة۔ پس نوشته میشود مراد از اینجی بحساب مشهور کہ ہر نیکی را وہ حسنة است۔
 اریحط عنہ الف حلیۃ۔ یا انگندہ شود از دوسے ہزار گناہ این نیز حکم کتاب ہزار حسنة دارد و از انچہ تقدیر کردہ شد ضمیر
 مجلسائہ آنحضرت رفت اما اطلاق این لفظ در احادیث مافوق و مہود نیست و تواند کہ ضمیر بعد ابن وقاص۔ و در این
 قول را دوسے حد بود گو یا کہ کسی از ہم نشینان دوسے اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از دوسے سوال کرد
 فافهم۔ رواہ مسلم و فی کتابہ فی جمیع الروایات عن موسیٰ الجعفی اریحط۔ و در کتاب مسلم یعنی صحیح دوسے از موسیٰ جعفی نفہم جمیع
 و فتح ہا کہ از ثقاہ است اریحط آمدہ ہا کہ او بر اسے تر وید چنانکہ تقدیر کردہ شد۔ قال ابو بکر البرقانی۔ گفت ابو بکر
 برقانی بفتح با و نفہم و کسر آن نسبت بہ برقان کہ نام قسریہ الیست از خوارزم۔ رواہ شعبۃ و ابو عوانہ و یحییٰ بن سعید القطان
 عن موسیٰ۔ روایت کردہ اند از حدیث را این آمدہ از موسیٰ جعفی مذکور۔ فقا لوا یحط بغیر الف۔ پس گفتہ اند و
 یحط بو ابی الف پس ہم کتابت الف حسنة میشود و ہم خط الف حلیۃ و ظاہر ہمین ستارہ کہ حسنة دو پریمکت
 سیات را۔ کہذانی کتاب الحمید۔ ہمچنین بیان کردہ است حمیدے و جمع بین الصحیحین۔ وعن ابی فرقال
 سل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اسے الکلام افضل۔ گفت ابو ذر کہ پرسیدہ شد آنحضرت را کہ کدام کلام فاضلتر
 قال یا مصطفیٰ اللہ لما کنتم۔ گفت آنحضرت فاضلتر من کلام کلامی ست کہ برگزیدہ و اختیار کردہ است خدا اسے تو اسے
 مرفوشگان خود را کہ تسبیح و تہمید میکند و را بدان کلام تلحیح ست بقول حق سبحانہ تعالیٰ و نحن نسبح بحمک و نقدر فک زیرا
 ایضا تعلیم دوسے تعالیٰ ست مرا ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم لنا الا ما علمت ان کلام کدام ست۔ سبحان اللہ و حمد
 رواہ مسلم۔ وعن جویریہ۔ بضم جیم و فتح واو و سکون تخانیہ کہ یکی از اصحاب المؤمنین ست۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 فخرج من عند ہابکرہ۔ روایت ست از جویریہ کہ آنحضرت بیرون آمد از نزد دوسے در بار دوسے۔ جین صلی اللہ علیہ وسلم
 گزارد آنحضرت نماز باد اور اندوہی فی مسجد با۔ بفتح جیم و حال آنکہ جویریہ در مسجد گاہ خود بود یعنی در جایکہ نماز گزاردہ بود
 نشستہ ذکر و تسبیح میکرد شاید کہ مراد سکانت کہ ساختہ بود در خانہ خود بر اسے نماز گزاردان و آن را مسجد گاہی بکسر
 جیم نیز میگویند۔ ثم رجع۔ پستہ باز گشت آنحضرت و بر سر دوسے آمد۔ بعد از آن صبحی۔ بعد از آنکہ چاشت کردہ آنحضرت یعنی در آمد
 وقت چاشت۔ و ہی جاسہ۔ و حال آنکہ جویریہ نشستہ بود۔ قال ما ذات علی الحال الذی فارقتک علیما۔ گفت آنحضرت
 آیا ہمیشہ ہستی تو بر حالتیکہ جدا شدم از تو بران حال یعنی وقت از صبح تا الان کہ وقت چاشت ست بر حال خود
 و نشستہ ذکر و میگوئی قلت نعم۔ گفت جویریہ آرسے بر همان حال خودم۔ قال النبی۔ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 لقد طعت بعدک اسے کلمات ثلث مرآہ۔ ہر آنکہ گفتیم من بعد از تو یعنی بعد از بر آمدن از پیش تو ہا ہا کلمہ بار۔ و در وقت
 با طاعت منذ الیوم انچہین کلمات اند کہ اگر بر شیعہ شوند و مقابل کردہ شوند بہ چیزیکہ گفتہ و خواندہ تو امر وز۔ و نور متین۔
 ہر آنکہ ہا بر اسے آید این کلمات بان تبسمیحات و تہمیدات کہ گفتہ تو۔ سبحان اللہ و بحمدہ و مدوخلقہ و رضی نفسہ و زلزلہ عرشہ

وہا و کلامہ چہار کلمہ است کہ مفید بانہ و کمال اندر تسبیح و تحمید مشترک است میان اینہا تا بد بردن نیست یعنی تسبیح و تحمید میگویم ترا بشمار مخلوقات تو کہ بیشتر دبی اندازند چنانکہ موجب رفقا سے تو شوند و بوزن عرش تو کہ عظیم است و مقدار کلمات تو کہ ہر اکلام اوست یا اسماء صفات اریا علم اوست۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرہ۔ رضی اللہ عنہ

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال۔ کسیکہ گوید لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیء قدیر مائتہ مرہ۔ صد بار۔ کانت لہ عدل عشر رقاب۔ باشند ہزار واثواب برابر دہہ ہر دہہ کہ آنرا دکنند و عدل یکسر عین و فتح آن ہر دو روایت است بعضی مثل و برابر چیرے بعضی گفتہ اند نفع برابر چیرے از غیر خنیں و سے یکسر از خنیں و کتب مائتہ۔ چشتہ۔ و نوشتہ شود ہزار سے وی صد نیکی۔ و محبت عنہ مائتہ سینتہ۔ و نحو کردہ شود از دہ سے صد ہر بی ایچہ

مؤید آن است کہ در حدیث سعد بن ابی وقاص است و یحییٰ بن ابی الف است۔ و کانت لہ جزا من الشیطان یومئذ و کانت۔ و باشند این کلمات ہزار و پانچہ از شیطان و شرے و دوران روز کہ گفتہ است این کلمات را۔ حتی میسی۔ تا آنکہ شب نگاہ کند جز یکسر عار استوار و توفیق۔ و لم یات احدہما فضل ما حاجہ الا جمل عمل اکثر من ذلک۔ و نیار و بیچ کی علی فاضلہ را اگرچہ آورده است او مگر مردیکہ عمل کرد بہ بیشتر از انچہ او کردہ از خنیں حدین تسبیح یا دیگر از اعمال و این حدیث از اشکال اول کہ در حدیث ابی ہریرہ می آید سالم است۔ متفق علیہ۔ وعن ابی موسیٰ الاشعرے قال کنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی سفر۔ گفت ابو موسیٰ اشعرے بودیم با آنحضرت و سفرے۔ فجعل الناس یحجرون بالکبیر پس در ایستادند مردم کہ آواز بلند میکنند تکبیر۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الناس اربو علی انفسکم۔ اسی مردم تیری کنید بر ذاتہا سے خود و تعب کشید بہ بلند کردن آواز و رین اشارت بہت کنع از ہر یکہ آسانی و نرمی ست نہ از جہت نامشروعیت ذکر ہر ورق آن است کہ ذکر ہر شروع است بے شبہہ

مگر بعارض اینہا در رسالہ او را د اثبات نمودیم پس از ان تاکید کرد و منع را بقول خود۔ انکم لاتدعون اہم ولا غائبہا بدستی کہ شما نیخوانید کہ را ونہ غائب را۔ انکم تدعون سمیعا بصیرا۔ بدستی کہ شما نیخوانید شلو اسے بینا را۔ و ہو کم۔ و او ہماست بعلم و حضور و زیادت بصیر با آنکہ حاجت نہ کرو نیست ہما بہت سمیع است کہ ہر دو در اکثر مواضع معاند کو راند و با وجود آن اشارت بہت با آنکہ دے می بیند شما را وی داند احوال شما را و میداند احوال شما را از ہمیت شما و صورت شما و طبیعت کہ بصیر بہت آن زیادہ کرد کہ سمیع بصیر ادراک کنندہ تر است از سمیع اعمی فافہم۔ و اللہ ہی تدعونہ اقرب علی احدکم من غرق را حلتہ۔ و آن کسیکہ نیخوانید شما اور از دیگرے است بلی از شما از گردن شتر وی

قال ابو موسیٰ وانا خافہ گفت ابو موسیٰ اشعرے و من پس آنحضرت بودم بر شتر پیادہ۔ اقول۔ میگویم۔ الاحول ولا توفہ الا بالشد فی نفسی۔ و نفس خود آہستہ۔ فقال پس گفت آنحضرت۔ یا عبد اللہ بن عباس۔ اسم ابو موسیٰ اشعریت الا اولک علی کفر من کنوز الجنۃ۔ آیا راہ نہایم ترا بر گنجی از گنجہا سے بہشت۔ نقلت بلی۔ پس گفتیم من ارے نما۔

الله قال - گفت آنحضرت - لا حول ولا قوة الا بالله - آن گنج از گنجهاست بهشت این کلمه است باین معنی که گفتن
به هر کس نیکو و خیر را تو ای می بخشد که شل گنجهاست و دنیا است بلکه گنجهاست و دنیا و جنب آن لاشی است و منشا گفته
ج ذکر معین و مرتبه بر عمل ازین کلمه نیست که معنی آن تیرست از حول و قوه خود و عدم اعتماد و اتکال بر نفس است و در تکیه
یا تکیه برین حدیث پیش از حضرت شیخ عبدالوهاب بخواند و از کیفیت و حقیقت این گنج پرسید فرمودند بهمانجا معلوم
خواهد شد - انشاء الله تعالی حاجت به بخت نیست - متفق علیه -

الفصل الثانی - عن جابر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال - کسی که گوید - سبحان الله العظيم
و مجده غرت له نخله فی الجنة - نشانده شود بهای او درخت خرماد در بهشت - رواه الترمذی - و عن النسبی -
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صبح بصبح الباقیه - نیست هیچ صبحی که صبح میکنند
در روز بندگان - الا نادیا و می دیگر آنکه آواز کند آواز کننده یعنی فرشته آواز میکند - سبحوا الملك القدوس
تسبیح و تنزیه بخدا که بادشاه ملک الملک پاک از جمیع نقائص است و گویند سبحان الملك القدوس -
رواه الترمذی - و عن جابر - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الذكر الا لا اله الا الله
فاخضر من ذکر الا لا اله الا الله است اگر چه از کاف بسیار است و هر چه بداند یا خدا حاصل شود از اقوال و افعال
ذکر است و لیکن این کلمه توحید است و ایمان بی آن صحیح و نه اشتغال و در اومت این کلمه را خواص عجیب و اسرار
غریب است و تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور سر که موعود است در دل و لهذا اختیار کرده اند شایخ آن را
در تبه بیت مریدان - و افضل الدعاء الحمد لله - و فاضلترین دعاها الحمد لله است تسبیح حمد به جهت آن است که ثنا
بر کیم در معنی دعا و سوال است و افضل از جهت آن شد زیرا که حمد خدا که نعم حقیقی است در معنی شکر است بلکه حمد
راست شکر است و شکر موجب نبرد نعمت است - رواه الترمذی و ابن ماجه - و عن عبد الله بن عمر قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم الحمد لله راس الشکر - حمد لله شکر است زیرا که شکر تعظیم نعم است و فعل لسان اظهار و ادل
به آن اما فعل قلب خفی است و در دلالت افعال حواجز زیرا که شکر تعظیم نعم است یا به محبت داشتن بدل با ثنا کردن
به زبان یا خدمت کردن با عطاء و در دلالت افعال حواجز تصور و اشتباه است - اما شکر الله عبدلم مجده - شکر کامل
نه گفت خدا را بنده که حمد گفت او را و درین کلام اشارت است بآنکه آدمی باید که با وجود تصفیه باطن حفظ ظاهر نیز بکند
و اتقیر قلب تکمیل آن به فعل زبان نیز نماید تا ظاهر و باطن کمال و تمام پذیرد - و عن ابن عباس - رضی الله

عنها قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یرعی الی الجنة یوم القيمة الذین یحمدون الله فی السرا -
و الاضراس - نخستین کسانی که خوانده و برده شوند به بهشت روز قیامت آن کسانی اند که حمد و شکر میکنند خدا را
در خوشی و ناخوشی کنایت است از جمیع احوال - رواها البیہقی فی شعب الایمان - و عن ابی سعید - الحمد لله

الحمد لله

رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال موسیٰ علیہ السلام یا رب علّنی شئاً اذکرک بہ۔ گفت آنحضرت
گفت موسیٰ اے پروردگار من بیا سوز مرا چیزی سے کہ ذکر کنم ترا بدان چیز۔ او ادعویٰ کہ۔ یا بنحو نام ترا بدان چیز شک
راوی است کہ اذکرک بہ گفت یا ادعویٰ کہ گفت و در بعضی نسخ و ادعویٰ کہ بہ است بود این مطلب ذکر دعاست
بہر دو۔ فقال۔ پس گفت پروردگار تعالیٰ۔ یا موسیٰ قل۔ اے موسیٰ بگو۔ لا الہ الا اللہ فقال۔ پس گفت موسیٰ
یا رب کل عبادک یقول ہذا۔ اے پروردگار من ہر بندہ تو میگوید این را۔ انما یرید منی تخلصی بہ۔ میخواہم من
مگر چیزی را کہ مخصوص و ممتاز گردانی تو مرا بدان چیز یعنی ذکر سے و دعای خاص فرماے کہ دیگران بہ من شریک
وران نباشند۔ قال۔ گفت پروردگار تعالیٰ۔ یا موسیٰ لو ان السموات السبع و عاصرہا من غیرے۔ اگر ثابت شود کہ ہفت
آسمان و آباد و ازندگان آنها جز من یعنی تائید اہل آسمانہا از ملائکہ و ستارہا سے حق تعالیٰ از عاصر سموات بطریق مجاز
انقطع است و عاصر یعنی اصلاح و ہندہ و نگاہدارندہ از خلل و احتمال نیز آمدہ و برین معنی است ثنا سے و سے تعالیٰ
بحقیقت است۔ و الارضین السبع۔ و ہفت زمین و عاصر زمینہا اذکر کرد از حجت قلت یا اتفک و دیگر عاصر سموات
و زمین فی کفہ۔ نہادہ شوند این آسمانہا و زمینہا و ریگ پلہ ترازو۔ و لا الہ الا اللہ فی کفہ۔ و نہادہ شود لا الہ الا اللہ و در پلہ
و دیگر ترازو۔ لم انت بہن۔ ہر آئینہ میں میکند کہ لا الہ الا اللہ۔ و راجع می آید از آسمان ہا و زمینہا و اہل آنها۔ رواہ
فی شرح السنۃ۔ و عن ابی سعید۔ و ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال۔
کسی کہ بگوید۔ لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر صد مرتبہ۔ تصدق میکند و راست گو میگردد و اورا پروردگار او۔ و قال۔
و میگوید پروردگار۔ لا الہ الا الہا۔ انا اکبر۔ نیست الہ گویں و من بزرگترم۔ و اذا قال۔ و چون میگوید بندہ۔
لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر لا شریک لا یقول اللہ۔ میگوید خطا سے تعالیٰ۔ لا الہ الا الہ و اللہ اکبر لا شریک لی و اذا قال۔ و چون
میگوید بندہ۔ لا الہ الا اللہ لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر۔ میگوید خدا سے تعالیٰ۔ لا الہ الا الہی الملک ولی الحمد و اذا قال۔ و چون
میگوید۔ لا الہ الا اللہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ قال۔ پس میگوید خدا تعالیٰ لا الہ الا الہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ تعالیٰ تعالیٰ تعالیٰ
این اقوال بندہ را و میگوید موافق آنچه میگوید بندہ و قبول میکند از وی و درین فیضیت است مرادین کلمات را۔ و کان یقول۔
و بود آنحضرت کہ میگفت من قال ہانی مرفہ کسی کہ بگوید این کلمات را و بیماری خود۔ ثم مات پستہ بہ و دران بیماری۔ لم یطعم النار
نمی خورد و اورا آتش و نرغ۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ۔ و عن سعد۔ بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ و قل مع الہی
صلی اللہ علیہ وسلم علی امراتہ۔ روایت است از سعد بن ابی وقاص کہ و سے در آمد بان حضرت ہر زنی و در بعضی روایات
آمدہ است کہ آن زن از امہات المؤمنین بود و جویرہ یا غیر و سے و اللہ اعلم۔ و بن یسافانوس۔ و پیش آن زن خستہ با
فرما بود۔ از جہی یا سنگ نرہ پا بود و شک راوی است۔ تبسج بہ۔ تبسج میکند آن زن بان خستہ یا یا بن سنگ نرہ یا تبسج
باین وضع کہ لا الہ الا اللہ متعارف است ہر زبان شریف بود و معنی خستہ یا یا سنگ نرہ ہا گاہ میداشت و بان شمار میکردند بعضی

و مساوی سبحان اللہ است نصف آن و نصف این و ہر روز میزان پر میشود و اللہ اعلم - ولا الہ الا اللہ لیس البہاج
 درون اللہ نیست مر این کلمہ را پروردہ خود خداے تعالیٰ - حتی تخلص علیہ - تا آنکہ میرسد بسوی خدا و در راہ محبوب
 و موقوف نمی ماند زیرا کہ این توحید حق است و توحید حق باقی است - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و لیس ہذا
 بالقوی - و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال عبد - گفت ہج بندہ -
 لا الہ الا اللہ مخلصا - بروجہ اخلاص در توحید - قط - ہرگز - الا تحت الہ ابواب السماء - مگر آنکہ گشادہ میشود مر آن بندہ
 را در اسے آسمان - حتی بعضی ابی اللہ شہداء کہ میرسد بعرض کہ مقام کبریا و عظمت حق است کنایت است از رسیدن
 او بسوی خدا چنانکہ در حدیث سابق گذشت - ما احتجب الکبار - ما دام کہ پیر کندگان بآن کبیرہ را و کیو شود و از ان
 تقیید او با حجاب کبار از برائے سرعت قبول و وصول است زیرا کہ ایمان بہ عمل ناقص و نخل بود و در اخلاص
 قولہ تعالیٰ و اعمل الصالح یرفعہ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقیتم ابراہیم - گفت آنحضرت پیش آدم ابراہیم علیہ السلام - لیلتہ اسرے بی -
 در شب اسرے کہ مرا از مسجد حرام بہ مسجد اقصی بردند کہ شب معراج بود - فقال یا محمد امر اراک من شی السلام - گفت
 ابراہیم اسے محمد بخوان امت خود را از جانب من سلام اقرار بفتح ہمزہ و کسر است از اقرار بمعنی خوانانیدن و معنی
 نسخ اقرار بکسر ہمزہ و فتح را از قرأت بمعنی بخوان و بگو امت خود را از من سلام و تحقیق این لفظ در جاسے دیگر از کتاب
 کورہ شدہ است - و اخبر ہم ان النجۃ طیبۃ الترتبہ - و خبر دہ ایشان را کہ بہشت خاک او خوش و پاک است -
 و غدتہا لمار - و شیرین و خوش است آب او - و انہا قیامان - و خبر دہ کہ بہشت یعنی زمینہ اسے او در اصل ہموار است
 خالی از درختان کہ نیست نبات در صے - و ان خواہا - و خبر دہ کہ درختان دے این کلمات است - سبحان اللہ
 و الحمد للہ ولا الہ الا اللہ و اللہ اکبر - یعنی درختان بخراے اعمال مروجہ در انجا نشاندہ ہر کلمہ از کلمات مذکورہ کہ
 کسی میگوید درختی در بہشت ہر کلمے دے می نشاند و چون درختان خراے این کلمات اند گو یا عین این کلمات
 اند قیام جمع قاع زمین ہموار و زمینی کہ ستنسبہا در دنیا شد و خوش و درخت نشاندن و خراس کبیرہ سال -
 رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب اسنادا - و عن یسیرہ - یعنی تخانیہ او لے و سکون ثانیہ و فتح مصلحہ
 و بہرہ مضمومہ بجاسے یا نیز میگویند بہشت یا سر صحابہ است - و کانت من المساجرات - و بود این زن از زنانیکہ
 ہجرت کردہ بودند از مکہ بہ مدینہ و بعضی میگویند از انصاریات است و قول اول صحیح تر است - قالت - گفت یسیرہ -
 قال لنا رسول اللہ - گفت ما پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یا کین التسلیل والتسبیح والتسبیح - بر شاہ با و اسے
 چنانکہ زمان کہ یاد کنید خدا را بہشت و پاک کی بافتن سبوح قدوس ربنا و رب العالمین کہ الروح یا گفتن سبحان اللہ و اللہ
 یا انچہ در حق او است کہ انا لولہ و اعقدن بالانامل - و عقہ کنید و گرہ بندید پس انگشتان یعنی نشانیہا را و انا لولہ

حساب را عقده ہست موضوع از برائے احد و مشہور میان ایشان - فائز من سؤالات - زیر کہ برستی کہ انامل یا صالح
پرسیدہ میشود و رزق یا است از آنچه کسب میکنند - مستطقات - ففتح طالع نقی کردہ شدہ گو یا کردہ اند و میشود چنانکہ
تمامہ اعضا و جوارح کو یا میکرد و نہ و گو ای می نہ بر ایشان - فلا تعفن فتنسین الرحمۃ - و فاضل بہا شیدا سے زبان از
ذکر خدا و تسبیح و تقدیس و سے پس فراموش کردہ میشود و محوم کردہ اند و شہید از رحمت و تسبیح بلطف سلام نیز
روایت سب یعنی در نیامید رحمت را - رواہ الترمذی و ابوداؤد -

الفصل الثالث - عن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ قال جاز اعرابی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فقال - گفت سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ آمد و بادین نشینی نزد آنحضرت پس گفت - علمنی کلاما قولہ - یا موزان
مر کلامے و ذکر حق و عاے کہ میگفتہ باشم من از - فقال قل - پس گفت آنحضرت بگو - لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک
لہ اللہ کبر کبیر و الحمد للہ کثیر سبحان اللہ رب العالمین لا حول و لا قوتہ الا باللہ الغنیہ الحکیم - و در روایت اعلی
الغفیم - قال فمولا ربی نمائے - گفت اعرابی این ذکر ہا برائے خداست و حمد و ثنائے اوست پس چہیت
برائے من کہ دعا کنم برائے خود و خیر خواہم برائے خود و بدان - فقال قل - پس گفت آنحضرت بگو - اللهم اغفر لے
و ارحمنی و ابدنی و ازر تنی و عافنی شک الراؤے فی عافنی - شک کردہ است راوی در عافنی کہ ہست یا نیست -
رواہ مسلم - و عن انس رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر علی شجرة یابسة الورق - آنحضرت
گذشت بر درخت خشک برگہا - ففرہا بعضہا - پس آنحضرت صلعم زد آن درخت را بچوبیکہ در دست آنحضرت بود
فتناثر الورق - پس افتادند و برگہا گندہ شدند برگہا - فقال ان الحمد للہ سبحان اللہ و لا الہ الا اللہ اللہ کبر کبیر تساقط و ثوب
پس گفت آنحضرت کہ گفتن این کلماتی افکند گناہان بندہ پس میریزد گناہان و سے - کما تساقط ورق نہ شجرة
چنان کہ میریزد برگہا سے این درخت - رواہ الترمذی و قال نہ احديث غریب - و عن کحول عن ابی ہریرۃ
قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثر من قول لا حول و لا قوتہ الا باللہ - روایت کرد کحول شافعی کہ از شاہیر
تابعین ست از ابی ہریرہ کہ گفت گفت مرا آنحضرت بگوید لا حول و لا قوتہ الا باللہ را زیرا کہ درین سہات ست از
حیثہ نفس و توانائی و سے کہ مانع ست از سلوک طریق فنا و توکل شیخ امام قطب ابو الحسن شاذلی رہ گفت صحبت
داشتیم در سیاحت خود با مروسے پس وصیت کرد مرا و گفت نیست اقوال چیزے معین تر و مہتر بر افعال از قول
لا حول و لا قوتہ الا باللہ و نیست در افعال چیزے مہر و معین تر از ذکر ختن بسوسے خدا و اعتصام بفضل و سے و من تقیم
باللہ فقد ہدی الی صراط مستقیم انتہی - فانما من کثر النجۃ - پس برستی کہ این کلمہ کہی از کجہا سے بہت ست - قال
کحول من قال - گفت کحول پس کسی کہ گوید - لا حول و لا قوتہ الا باللہ - نیست حیلست و باز گشتن از معصیت و قدرت
و توانائی بر طاعت گر توفیق خدا - و لا منجی من اللہ الا الیہ - و نیست رستگاری و گریز نہ از خدا اگر بسوسے او و در بعضی

روایات و لایحاجہ روایت کردہ اند و نجای مقصور است و مجاز ہمزہ کشف اقد غمہ سبعین بابا من الفقر و اما الفقر -
 کشادہ کند و دور گرداند خداے تعالیٰ از آن کس ہفتاد و ناز گزند کہ کثرین آن ہفتاد و نقر است - رواہ الترمذی
 و قال ہذا حدیث لیس اسنادہ متصل - و گفته است ترمذی این حدیثی است کہ نیست اسنادہ متصل - و کچھ کہ
 من ابی ہریرہ - زیرا کہ کچھ نہ شنیدہ است از ابی ہریرہ و کاشف وہی گفتہ کہ کچھ کہ روایت میکند از عائشہ رضی اللہ
 عنہا و از ابی ہریرہ بطریق ارسال - و عن ابی ہریرہ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 لا حول ولا قوۃ الا باللہ و ارسن تسعة و سبعین دار الیسر بالہم - این کلمہ دار و است از خود و نہ و رد کہ آن ترین آن در
 اند و ست مرا نور و ہاے باطنی ست از گرفتار سے نفس و بند خود بینی و خود پرستی و شرک خفی یا عاتق از باطنی و ظاہر
 و غیر اظہر و محتملہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا اولک الی کلمۃ من تحت العرش من کنز النجیۃ - و ہم از ابی
 ہریرہ است کہ گفت آنحضرت آیا راہ نایم ترا بر کلمہ کہ نازل شدہ است از زیر عرش کہ مقام خاص کبریا و عظمت و قدت
 حق سبحانہ است کہ آن کلمہ از گنج بہشت است و آن کلمہ کلام است - لا حول ولا قوۃ الا باللہ بقول اللہ تعالیٰ - میگوید
 خداے تعالیٰ یعنی در وقتیکہ میگوید بندہ این کلمہ را - اسلم عبدی - اسلام آورد و انقیاد و اطاعت کرد بندہ من باقتدا
 و اخلاص - و تسلیم - و تفویض کرد امر خود را امور کائنات را بوسے من و بعضی گفتہ اند اسلم و استسلم یک معنی است
 و مقصود از تکرار تاکید و تفریط است - رواہ ابی یوسف فی الدعوات الکبیرہ - روایت کرد این در حدیث را بلقی در دعوات
 کبیرہ - و عن ابن عمر - رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اللہ الخلاق
 این کلمہ صلوة تمامہ خلق و عبادت ایشان است زیرا کہ خلاق ہمہ تسبیح و تترتیب الہی قائل و اطاق اند چنانکہ فرمودان من شی
 الایسج مجہد و جاسے دیگر فرمود کل قدر علم صلوة تسبیح خواہ بلسان حال یا قال - و الحمد للہ کلمۃ الشکر - و الحمد للہ کلمۃ
 شکر است کہ ہر چیز و ہر کس شکر نعمت الہی میگوید - و لا الہ الا اللہ کلمۃ الاخلاص - و لا الہ الا اللہ کلمۃ اخلاص و توحید است
 و اللہ اکبر تملار اہلین السماء و الارض - و اللہ اکبر پر میکنند چیزے را کہ میان آسمان و زمین است زیرا کہ کبریا و عظمت
 الہی را محیط و شامل است و تواند کہ ما بین السماء و الارض کنایت از تمامہ عالم باشد - و اذا قال العبد - و وقتیکہ
 میگوید بندہ - لا حول ولا قوۃ الا باللہ قال اللہ تعالیٰ - میگوید خداے تعالیٰ - اسلم و استسلم - اسلام آورد و تسلیم
 کرد بندہ من - رواہ زرین

باب الاستغفار والتوبۃ

استغفار در لغت طلب غفر یعنی ستودہ و شریع طلب پوشیدن گناہ و توبہ در لغت یعنی رجوع و توبہ
 رجوع از معصیت و پشیمان شدن از آن با صدق غم بر آنکہ باز نگردد و توبہ را گاہے استغفار کہند چنانکہ گویند
 تاب اللہ علیہ یعنی رجوع بہ رحمت و توفیق توبہ یا رجوع از تشدد بہ تخفیف یا از خطیایا بہت - و از سید الطائفت

توبہ ترقی سے کہ درہم آن درین تجلیات و شمر و مرتبہ تحت را بعد از ترقی بد رجوع بنیاد و غلبہ استغفار کہ در شرف
 ازان توجہین اور حال قلب غمگین و سہ و اتم و انوار صفات ہر حجاب و اتمہ تائیدش انکہ حجاب نورانی اندر این حجاب
 قبول و سہ علی اللہ علیہ وسلم ان لکن سبعین اللہ حجاب من نور و ظلمہ و ارفع کلام و درین مقام قول صحت
 و در وقتیکہ پرسیدہ شد اثر معنی این حدیث گفت اسے سالی اگر از قلب دیگر سہی پر سیدی میگنم و بیان میگنم
 انچہ میدارم اما از حال قلب منظر علی اللہ علیہ وسلم دم تو انم نزد کہ جمیست و حال و سہ از جملہ تشاہات مست
 کہ در انجا دم تو ان نزد شیخ نور بخشی میگنم بر تہ اللہ علیہ کہ خدا غیر دہا و صحتی را در رفتن و سہ بر شیخ او سپرد
 اجلال و اعظام و سہ شان ویرا کہ موقعی و حی و شمر و اتمہ آن مست بعد ازان میگنم کہ نادین سہک
 میر ویم کی آنکہ گویم ہر گاہ قلب مطمئن علی اللہ علیہ وسلم تا ترمین و کامترین و روشن ترین و عارترین و لہا بود
 و اعتماد و اتمام و انتہا و وجود ان پر شریعت و تاسیس سنت ناچار بود اورا از فرو آمدن بہر تہ شخص واقعات
 بعضی حلو و نفس و متحن بود با حکام بشریت و چون از کاب میکرد و میگرفت زوئی وید چیرے از اینہا کہ در تانابو
 از جہت کمال رقت و فطر نورانیت چہ شہ چند انکہ رقیق تر و صافتر و تاثیرات ہر دے ظاہر تر و پدید اثر و اختصار
 صلی اللہ علیہ وسلم ہر گاہ چیرے ازان میدید اثر از جملہ گناہان شمر و ازان استغفار میکرد و ازین باب بود
 استغفار و سہ نزد بیرون آمدن از متوفاد میگفت و سہ صلی اللہ علیہ وسلم غفر انک از جہت فقدان ذکر و سان دم
 انکہ گویم خدا سے تعالیٰ چنانکہ برگزید اورا از عالمیان و فرستاد برایشان خواست کہ باقی وارد در میان ایشان
 تا منتفع میشوند بوسے تا آن زمان کہ بہ تمام و کمال رسید ہمہ ارشاد و ہدایت و تکمیل و آنحضرت اگر گذارشتہ پیشہ ہر انچہ
 و در انچہ بود از حضور تجلیات آئینہ فراخ و فرصت نمی یافت ہر اسے تعریف جابہ و تعلیم جاہلی پس تقاضا کہ حکمت
 الہیہ کہ برگذاشتہ نوے از احتجاب و استتار بر قلب شریف و سہ تا مشغول گرد و بیان عالم تمام تر گرد و حفظ و تہفاج
 ہر دم اثر و سہ اما و سہ صلی اللہ علیہ وسلم نسبت بحال خود این با گناہ می پنداشت و استغفار سہ کہ و این حاصل
 کلام تو شہتی ست و درجہ اول راجع بوجہی ست کہ سابقا ذکر شد و در چہ ثانی آن تیر موجہ است و طبیعی تیر و وجہ
 از افادت شیخ اوقت شہاب الدین سہ و سہ نقل کردہ کہ ثانی آن قریب ثانی دو وجہی ست کہ تو شہتی ذکر کردہ
 و در سہ کہ مرجع البحرین این وجہ معروف بحسن تفریب بیان و تحریر نمودہ شدہ است و نیز و این ضعیف سخن صحتی از ہر
 خوش ترست را اللہ اعلم۔ و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الناس توبوا الی اللہ۔ ای آدمیان
 توبہ کنید و رجوع آرید بسوے خدا۔ قالی اللہ فی الیوم ماتہ مرۃ۔ پس بدرستی کہ من توبہ میکنم بسوے وی تو اے
 در روز عید بار۔ رواہ مسلم۔ و عن الی و در سہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نیامیر و سہ
 عن ائمہ روایت مست از انی ذکر گفت آنحضرت و در انچہ روایت میکنم از خدا سے تبارک و تعالیٰ سہ قال

کہوے تعالیٰ گفت۔ یا عبادوے الیٰ حرمت انظم علی نفسی۔ اے بندگان من بدرستی کہ میں حرام گردانیدہ ام ظلم را نفیس
 خود بینی سلب کردہ ام انرا از ذات خود کن۔ یہ است از تنزہ و تقدس وے تعالیٰ و ذکر تحمیل از محبت مث کلت است
 قبول اور کر فرمود۔ و جعلتہ بنیکم محرما و گردانیدہ ام ظلم را در میان شما حرام کردہ شدہ۔ فلا تظالموا۔ پس ظلم نہ کنید بر یکدیگر
 و تجاوز نہ کنید از حد اعتدال و انصاف۔ یا عبادوے کلمہ ذال الامن بدیتہ۔ اے بندگان من ہمہ شما گر امید مگر
 آن کسی را کہ راہ نمودم من اورا۔ فاستمدونی بہکم۔ پس طلب بدایت کنید از من تا بدایت کنم شما را۔ یا عبادوے کلمہ
 جال الامن الطمئنتہ اے بندگان من ہمہ شما گر سہہ امید مگر سیکہ طعام بخورام من اورا۔ فاستطعمونی اطعمکم پس طلب طعام
 کنید از من تا الطعام کنم شما را۔ یا عبادوے کلمہ عار الامن کسوتہ فاشکونی اکم۔ اے بندگان من ہا شما برہنہ امید مگر سیکہ
 جامہ پوشانم من اورا پس طلب کسوت کنید از من تا کسوت دہم شما را یعنی ہمہ از من است چہ نعمت دینی کہ بدایت است
 و چہ نعمت دنیا کہ طعام و جامہ است لیکن اول مخصوص است بپیشی و ثانی عام است ہمہ را پس متوجہ نشود سوال
 کہ چیست یعنی استثناء را الامن الطمئنتہ و الامن کسوتہ و حال آنکہ آن ہمہ را ثابت است و یکسبب محرم نیست از ان
 و طبیعی گفتہ است کہ مراد طعام و کسوت بسط و رزق و انعام است فاقم۔ یا عبادوے اکم تحفظون۔ یعنی تا و سکون خاور
 کسرا۔ باللیل والنهار و انا اغفر الذنوب جميعا اے بندگان من بدرستی کہ شما گناہ می کنید شب و روز و من می آمرزم
 گناہان را ہمہ۔ فاستغفرونی اغفرکم۔ پس طلب آمرزش کنید از من بیا مرزم من شما را۔ یا عبادوے اکم تلغون
 ضرری مقررہ۔ اے بندگان من بدرستی کہ شما بر گزندہ امید مگر زندر انا کہ گزندہ رسانید مرا یعنی بمعصیت و ضرر
 گزندہ رسانیدن بضم ضا و فتح آن ضب نفع یا ففتح مصدر است و بضم اسم کذا فی القاموس و در شارق گفتہ کہ ضرر چون مقرر
 بفتح شود دگشتہ نشود و گرنہ بضم۔ و تلغون لغی فتنفون۔ و ہرگز نمی رسید سود مرا تا سود رسانید مرا یعنی بطاعت یعنی از
 معصیت بندگان زیادت و نقصانی بدرگاہ صریحت حق نہیں۔ و از طاعت سودے و کمالے نہ بلکہ سود و زیان ایشان
 یا عبادوے لوان اولکم و آخرکم و اوسطکم و حکم۔ اے بندگان من اگر باشند این کہ اول شما و آخر شما و او میان و جنبان شما
 کا نو اعلیٰ اتقی قلب جبل واحد منکم۔ باشند برہر بہر گارترین دل یک مراد شما یعنی اگر فرض کردہ شود دل یک کسی
 از شما کہ شقی ترین دلہا باشد و شما بہرین صفت باشید۔ ما زادو کم فی ملک شما۔ زیادہ نہ کنند آن در ملک بادشاہی
 من چیرے۔ یا عبادوے لوان اولکم و آخرکم و اوسطکم و حکم کا نو اعلیٰ اتقی قلب جبل واحد منکم انقص ذلک من ملک شما
 اے بندگان من اگر باشند این کہ اول شما و آخر شما و او میان شما و جنبان شما باشند برہر بہر بانی کنندہ و گناہ کنندہ ترین دل یک
 شما کم کنند آن از ملک من چیرے۔ یا عبادی لوان اولکم و آخرکم و اوسطکم و حکم کا نو اعلیٰ صدید واحد۔ اے
 بندگان من اگر باشند اینکہ اول شما و آخر شما و او میان شما و جنبان شما باشند در یک روے زمین۔ فساوونے
 پس سوال کنند مراد چو ایند ہر چہ بخوانند۔ فاعطیت کل ان مسئلہ۔ پس بدہم ہر آری را خواست اورا۔

و کتب ماحدی - کم نگرد اند آن داوان از انچه نزد من است از نعمت - الاکما نفیس الخط اذ اخل البحر کبریا نوح کم سیکو و اند
سوزان یعنی از آب و ریاحون و آورده شود و در ریایا عبادے انما ہی اعمالکم حصیبا علیکم - ای نندگان من نیست آن
تکلیف سے نیک و بد کہ عکاسے شکار کہ میب - نام و شمارم بر شما - ثم او فیکر ایا پشتر تمام میدم شمار جزای اعمال را - ممن و جبه
غیر اقلیم اکثر پس کسی کہ بیاید نیکی یا نیک و رعکاسے خود پس باید کہ شکر گوید و ثنا کہ خدا را کہ توفیق آن داد و جزای
خیر بران مترتب گردانید - ومن وجد غیر ذلک فلا یلو من الانفس - و کسیک بیاید غیر نیکی را و رعکاسے خود پس باید کہ گشت
کنند مگر نفس خود را کہ بشوی آن بخرا سے بر رسید - رواه مسلم - و عن ابی سعید - ان حدیثی رضی اللہ عنہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة و تسین انسانا - بود و در بنی اسرائیل مردی کہ کشت
نود و نہ آدمی را ششم خرج بیال - پشتر بیرون آمد و در حالی کہ می پرسید مردم را از قبول توبہ خود یا سوال میکند مغفرت
را از خدا و استغفار میکند و معنی اول انسب و بعثت بقول و سے قال را بیافا کہ التوبہ پس اللہ ہی را پس رسید
او را آیا هست مرا و توبہ و قبول می افتد از و سے توبہ و در بعضی نسخ الی توبہ آیا هست توبہ و این اگر چه بجهت معنی
ظاهر است اما اول از حیثیت روایت صحیح تر است - قال لا - گفت ما جنب نیست ترا توبہ - فقہاء - پس کشت آن مرد را بیال
و جعل یسال - و در ایستاد کہ سوال میکند مردم را - فقال لرجل ایت قریة کذا و کذا - پس گفت مرا و از و سے بیال
چنین و چنین را کہ محل رحمت است و در بعضی روایات آمده کہ در و سے عالمی هست یعنی در و سے کسی هست کہ محل
شکل تو خواہد کرد - قادر کہ الموت - پس دریافت او را امارات و علامات مرگ یعنی مرگش در رسید - فذا بعد ربه
نحو ما پس بیل کرد آن مرد و سپید خود بجانب آن قریہ یعنی در همان حالت در رسیدن مرگ سپید را بر زمین کشید
با آن جانب رفت نو بیل کردن و دیگرانی برخاستن - فاخترت فیہ لاکمة الرحمة و لاکمة العذاب - پس پیکار کردند
و نزاع نمودند و در شان آن مرد و فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بران شدند کہ و سے مرحوم
و منصور است و فرشتگان عذاب بران آمدند کہ و سے مغضوب و معذب است و اوحی اللہ الی بذه ان تقر فی پس می
فرستاد خدا سے تعالی بسوے این قریہ کہ متوجه شد بود و بجانب آن نزدیک شو بیت - والی بذه ان تا بعد سے -
و وحی فرستاد بسوے این قریہ فانه کہ و سے ازان هجرت کرده بود کہ و در و از میت - فقال قیصر یا ایها - پس گفت
خدا سے تعالی فرشتگان را اندازہ کنید و به پیایید مسافتی را کہ بیان دو قریہ است نسبت به میت کہ کدام ازین دو
نزدیکتر است بیت - فوجد الی بذه اقرب البشر - پس یافته شد میت بسوے این قریہ رحمت کہ نزدیکتر است بیک
شیر بدست - فنفقر له پس آمرزیدہ شد مر او را و درین حدیث کمال ببالغه است رحمت الہی و امید دار سے
بمغفرت و سے تعالی و آن بعد از نیت او بود و توبہ و استغفار - تفق علیہ - و عن ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ لو لم یزبوا الذنوب الا کم - سوگند خدا سے کہ بقا سے فاسد

من بدست قدرت اوست اگر گناه نمیکند شمس آینه سیر خدا سے تعالیٰ شمار۔ و لجا بقوم پذیر بنون۔ و سپر آینه می آرد قوی
 را اگر گناه نکند۔ نیست مغفرون اکثر۔ پس طالب آمرزش کند از خدا۔ فیض لهم پس پیامر ز و مرایشان را مقصود بیان غفور
 و مغفرت الهی بجهان است گنا بان را از براسه اظهار مقتضای اسم غفور و غفور بیت اگر جم زبندگان نیاید غفور
 تو جمال کے نماید۔ تا رغبت کند در توبه و استغفار زحمت بر سر ذنوب و عدم بیانات بدان زیرا که خدا سے تعالیٰ
 نمی کرده است از ذنوب و فرستاده است پیغمبر آرا تا باز دارند از ان فاضل و بالکمال التوفیق۔ رواه مسلم و عن ابی موسی
 رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یطہر باللیل یتوب سنی النهار۔ بدستیکه خدای تعالیٰ
 فراخ میگرداند دست رحمت خود را به شب تا توبه کند بدی کند در روز و ببطیده بالنهار یتوب سنی اللیل و فراخ
 میکند دست خود به روز تا توبه کند بدی کند شب و ببطید کنایت است از توسع در غفران و اظهار کرم حتی قطع
 آفتاب من مغربا۔ تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب خود که در آن وقت در ماه توبه بسته گردد و بیان این در
 اواخر کتاب و بیان علامات ساعت بیاید۔ رواه مسلم۔ و عن عاقبہ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم ان العبد اذا اعترف۔ بدستیکه بنده و قنیکه اعتراف میکند یعنی بگناه خود ثم تاب۔ بدست توبه میکند
 و رجوع ینماید به نگاه رحمت حق۔ تاب اللہ علیه قبول میکند خدا سے تعالیٰ توبه او را و رجوع میکند به رحمت پرور
 شفیق علیه۔ و عن ابی هریرة۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تاب قبل ان تطلع
 الشمس من مغربها تاب اللہ علیه۔ کسیکه توبه کند پیش از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبه کند خدا سے تعالیٰ
 بدو سے و قبول توبه او واجب است بفضل الهی و کرم و رواه مسلم۔ و عن افس رضی اللہ عنہ قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم للرجل فرحاً توبه عبده عین یتوب الیه۔ هر آینه خدا سے تعالیٰ سخت ترست از خود
 شادمانی توبه بنده خود و در خدا سے تعالیٰ انبده بهنگامیکه توبه میکند بنده و رجوع میکند بهوے خدا سے تعالیٰ
 من اهدکم کانت راحته بارض فلاة۔ یکی از شما که بود شتر سواری و بارکش و سے بر زمین و شت۔ فانفلت منه فیس
 برید و گریخت راحته از و سے۔ و علیها طعانه و شراب و بران در احله بود و غرض وی آداب وی۔ فایس منها پس نا امید
 شد آنکس از آن راحله۔ فانی تجرہ۔ پس آمد آن کس درختی را فاضل فی ظلها پس پهلونها و در سایه آن درخت
 بسیار کوفت و ملالت و سے۔ قد ایس من راحته۔ در حالی که به تحقیق نا امید شده است از راحله خود و فانیما هو
 کند از هر جا فائده خنده۔ پس و شت آنکه آن کس تمیزین بر پهلون افتاده بود ناگاه آن کس متلبس و حاضر
 بر اند و در حالتی که ایستاده است راحله نزد و سے تاخیر بظاهما۔ پس گرفت مهار راحله را۔ ثم قال من شدت
 القحط۔ پس گفت آن کس از سختی شادمانی۔ اللهم انت عبد و انارک۔ خداوند توئی بنده من و منم خداوند
 احتضار من شدت القحط۔ خطا کرد آن کس از سختی قحط و گفت تو بنده منی و منم پروردگار تو بجا سے آنکه با یک گفت

پس پروردگار منی و منم بنده تو مقصود بیان شدت رضای حق و تنبیه آن است که بفرج شخصیکم گم شده و گریخته خود را
 یابد و بنده گناہگار بنده گریخته از پروردگار تعالی است و تو بجز حکم باز آوردن و باز یافتن دار و فاکم رو و فاکم
 و حسن ابی هر سیه - رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان عبدًا اذ ذنبه ذنبًا - بدرستیک بنده از بندگان
 کرد گناہ ہے - فقال رب اذنبت فاغفره - پس گفت آن بنده اے پروردگار من گناہ ہے کردم پس بیامرز این را
 فقال رب - پس گفت پروردگار او یعنی با ملائکه - اعلم عبدی ان له باليقول الذنب و یاخذ به - آباد است بنده
 من که مرا پروردگاری است که می آمرزد گناہان را و میگردد به گناہ - غفرت بعد سے - امر زیدم مر بنده خود را بهین
 ظلم کنم گفت ما شارا ائمه پیر درنگ کرد آن بنده و گناہ کردن مدتی که خواسته بود خدا هم اذنبت و بنا به پیر گناہ
 کرد بار دیگر فقال رب اذنبت ذنبًا فاغفره - پس گفت آن بنده و درین باب سے پروردگار من گناہ کردم پس
 بیامرز این گناہ را - فقال پس گفت پروردگار درین بار نیز - اعلم عبدی ان له باليقول الذنب و یاخذ به غفرت
 بعد سے ثم قلت ما شارا ائمه ثم اذنبت ذنبًا آخر فاغفره - درین مرتبه لفظ آخر و لی
 زیاده است و در بعضی نسخ در اولی و در دوم آخر و لی نیز موجود است و در نسخ صحیحین مترسبت که ذکر کردیم - فقال
 اعلم عبدی ان له باليقول الذنب و یاخذ به غفرت بعد می یلیفعل ما شارا - پس گویند بنده هر چه میخواهد از گناہان ما دام
 که استغفار آرد مقصود بیان فیض استغفار است و تاثیر و غفران ز امر گناہ - یسحق علیه - و حسن جندب
 بنیم جیم و سکون فون و ضم وال و فتح آن نام ابوذر غفاری است که از کابر صحابه ذرا دایشان است و جندب نام یکی
 صحابه دیگریم هست و ظاهر آن است که مراد اینجا ابوذر باشد و ائمه اعلم - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم حدیثان
 رجلا قالوا الله لا یغفر الذنوب لفلان - روایت است از جندب که آن حضرت حکایت کرد که مردی گفت بخدا سوگند
 که نمی آمرزد و خدا سے تعالی مر فلان را ظاهر آن مر فاسق مصر بود این مرد سخن فصول گفت و سوگند خورد که خدای تعالی
 او را نمی آمرزد - و ان الله تعالی قال - و بدرستی که خدا سے تعالی گفت - من ذا الذی یتالی عجلی انی لا اغفر لفلان
 کیست آنکه سوگند بخورد بر من که نمی آمرزم فلان را یا مراد این عمل است که سوگند خورد و معنی دروغ گو سے ما فقم ترا و
 باطل گردانیدم سوگند ترا و امر زیدم او را تا می همنه و کلام مشدود ایام سوگند خوردن - فانی قد غفرت له لفلان -
 پس بدرستیک تحقیق آمرزیدم مر فلان را و احبطت عمل - و باطل گردانیدم عمل ترا خطاب بآن مرد است که گفت خدایترا
 نمی آمرزد فلان را یا مراد این عمل است که سوگند خورد و معنی دروغ گو گردانیدم او را باطل گردانیدم سوگند خوردن را و یا مراد
 او را سوگند گفتا - یا چنانچه گفت راوی بآن حضرت این عبارت را در جواب میگویند که راوی را لفظ حدیث بعینه محفوظ
 نمانده است - رواه مسلم - و درین حدیث بر کسی را که شخصی حکم کند بیدم مغفرت اگر چه فاسق و بدکار باشد شاید که موی تپا
 او را به بخشد و این را بگیرد و از اینجا گفته است - بیعت نامیدم کن از باقیه روز در آن - و توبه دانی که پس برده که توبه

گرفت و چون شد او بشین بجز و تشدید دل اولی بن اوس - بفتح نمره و سکون و او صحابی انصار سے برادر زادہ
حسان بن ثابت اوراد پیر اور محبت است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سید الاستغفار ان تقول -
انقل استغفار این است کہ گوئی اللهم انت ربی - خداوند توئی پروردگار من - لا اله الا انت - نیست مہو و سہ کے سہتی
گمراہی و غفلتی - پیرا کردی تو مرا - و اما عیدک - و من بندہ تویم و اما علی عیدک - و من ثابت و ایمم بر عید عید و
کہ بانو بہ ام و وعدہ کہ با تو کردہ ام اگر چه وفا سے آن از من ہی آید یا وعدہ سے و وعدہ کہ تو بفضل و کرم خود برای اہل یا
و طاعت کردہ پس من تقیم و مقیم بر عید تو و وعدہ تو و دل پرستہ پروردار امید شستہ ام اگر چه هیچ طاعتی چنانکہ
باید از من ہی آید - اما استغفرت - آن قدر کہ استطاعت دارم و میتوانم نہ آن چنانکہ لائق و گاہ تو باشد و ادای حق
تو تو نم کردہ کہ آن قدر در شستہ است و از طاقت آدمی بیرون است - اعوذ بک من شر ما صنعت - پناہ میجویم تو را از شر
آنچہ کہ کردہ ام از گناہان بلکہ ازین طاعت موری کہ میکنم کہ از منی حسن و احسان خالی است و شستن و دعوی حول
و قدرت است لغو و باطل من ذلک - ابو ریک میگوید علی - اعتراف میکنم برائے تو بتواتر فیضان نعمت تو بر من - و ابود
بہج - و اعتراف میکنم بر دام و استمرار وجود گناہ خود و تقصیر از شکر نعمتہا سے تو و این معنی و ایم ستابی انقطاع وجود
نعمت از جانب مولی و وعدہ و گناہ از بندہ و در اخبار آمدہ است کہ پروردگار تعالی میگوید کہ اے بندہ تا کہ خیر و
نعمت من بر تو نازل باشد و شکر و کفران از تو بسوے من صادر گردد و من محبت و تو دوی کنم بسوے تو بانکہ
سے بیاورم از تو و تو دشمنی کنی من بہ عصیت و بیوفائی با آنکہ محتاجی من تا غفری - پس بیا مزمزم - فانه لا یغفر
و از تو بہ الا انت - پس بدرستی کہ نمی آید ز گناہان را بیکس مگر تو و درین غایت عجز و اعتذار و نہایت ذلت و حقارت
و انکسار است و لهذا سید الاستغفار نام کردہ از جہت اجتماع معافی آن دروے و سجدہ و توم رئیس و مقدم را گویند
کہ بہر دو رواج امور رجوع بسوے باشد و حاصل معنی ازین استغفار این است کہ بندہ باید کہ ہنیشہ نظر بگناہان
و تقصیرات خود و اوراد فقیر مرصدا و محتاج شخص باشد زیرا کہ اگر گفتیش کہ عیوب نفس خود را مطولیت عمل خود را
کہ ملاحت و غرمتہ و گناہ و قابلیت قبول و سے ندارد و نعم ما قال بلیت طاعت ناقص ما وجب غفران نشود
و تقصیر کردہ و غلات عیان نشود و وقال ابو بیت کہ طاعت خود نقش کنم بزبانے و ان نان بہم پیش گی بجھا
و ان گناہائی کہ سہ روز زندانی - از ننگ دران نان نرزد و زندانی - رحم اللہ قائمہ و اگر فرضا عملی خالص گردد و
خالصی صمیم نشود و در وقتی کہ صافی گردد و منت و فضل الہی را شائبہ کند و از خود زنداند و بران مغرور گردد و خود را بل و
مستحق زندانیش بندہ و ایم و درین عیوب نفس خود و عمل خود و درویشا منت و فضل خداست و این از اہل
سید الشہداء و السج و اسلم احوال است برائے بندہ و با وجود آن تنہا بوعده حق و مستحق بعد و سے باشد و
کلامت آن نہایت و استقامت است بر وفا سے عہد عبودیت و ادائے حق ربوبیت رزق اللہ تعالی بعد از ان

نفسیات این سید الاستغفار را بیان میکند و میگوید - قال - گفت آن حضرت - ومن قالها من النهار - کسی که گوید این کلمات را در هر روز - هر وقت بخواهد - در حالی که یقین دارنده و اعتقاد آورنده است بآن - فمات من يومه من مردودان روز قیامت این کسی پیش از آنکه شام کند فموت من اهل الجنة - پس آنکس از گناہان بهشت است - ومن قالها من الليل فموت من بها فمات قبل ان يلج فموت من اهل الجنة - کسی که گوید آن را در وقت شب و حال آنکه یقین دارنده است بدان پس بمیرد پیش از آن که صبح کند پس و سے ان اهل بهشت است - برواه البخاری -

الفصل الثاني عن المس - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالیٰ یا ابن آدم انک ما دعوتی ورجوتی غفرت لك علی ما کان فیک - گفت آنحضرت که گفت خداے تعالیٰ ای فرزندان آدم بدستی که تو مادام که دعا کنی مرا بآمر زید و امید داری می آمزم تا بر سر علی که باشد در هر روز گناهان - ولا ابالی - و لا ابالی - و باک ندارم از اینکه گویند چرا گناهکاری را که من در عقاب گناه بودم بخشید - یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتی غفرت لك ولا ابالی - ای فرزندان آدم اگر میرسد گناهان تو بر آسمان و نواحی آرزای طلب آمرزش میگردی و سے قوم من آمزم تا و باک ندارم و عیان بجمع عین ابر و افاضت ابر بآسمان بر آید بهانه و رعد و ارتداد اوست و عیان بکبر عین نیز روایت است یعنی آنچه ظاهر شود تا از آسمان چون بر داری سر خود را و بنگری به بجانب آن و عیان بجمع عین نواحی جمع عین نیز روایت است - یا ابن آدم انک لو تقیتنی بقرب الارض خطایا ای فرزندان آدم بدستی که تو اگر پیش از آن مرز و یک بر پری زمین از روست گناهان - ثم تقیتنی لا تشک بے شکیا - بپیش از آن مرز و یک مرز و یک شریک نگردانی بمن چیزے را و کفر نمی دزدی بمن - لا یتیک بقربها مفقود - بر آید می آمزم من ترا نزد یک بر پری زمین از روست آمزم زید یعنی هر مقدار که گناه کنی تو بیا آمزم من بشرط ایمان بمن و قرب بضم و کسی چیز که قریب مقدار چیزے باشد پس قرب ارض قریب پری زمین و در مشارق گفته که قرب بکسر طر فی است مثل انبان و راز که در و سے شمشیر که بانیام و کار و تازیانه و مانند آن نگاه دارند و توشه سوار که سبک باشد نیز سوار دارند و بضم یعنی قرب و در حدیث بضم صفت و بکسر نیز آمده است انتی - رواه الترمذی و رواه احمد و الدارمی عن ابی ذر و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و عن ابن عباس رضی اللہ عنهما عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال اللہ تعالیٰ من علم انی ذو قدره علی مغفرة الذنوب غفرت له لا ابالی - روایت میکند ابن عباس از آن حضرت که گفت گفت خداے تعالیٰ کسی که دانست که بدستی که من خداوند قادرتم بر آمرزیدن گناهان می آمزم مرا آنکس را و باک ندارم - عالم شریک بی شکیا - مادام که شریک نگردد بمن چیز را نیز اگر چون میدانم که وی تعالیٰ قادر است بر آمرزیدن گناهان امید میدارم و او را بگویم که امید دارم که مرا محروم نگرداند و با آنکه در ذکر قدرت ایمانی بخوار تعذیب نیز هست پس خوف نیز دارم و هر که ترسد قادر را رحم میکند و او را نیز این شخص مومن است بخدا و صفات و

وہو من اغفرہ سنت پس ذکر عالم بیشتر کہ در حکم تاکید است۔ رواہ فی شرح السنۃ و عتبہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اثم الاستغفار جعل اللہ من کل صیق مخرجاً کسی کہ لازم گیرد استغفار را تا مگر داند خطا سے تعالیٰ مرا اور ان پر تنگی بیرون شدن یا جاسے بیرون شدن ہومن کل ہم فرجا۔ و سیکر داند اور از سر اندوہ کشتا دی۔ و در توبہ من حیث لا یجرب۔ و روزی میرساند اور از انجا کہ گمان ندارد و امید ندارد بر اگر کسی باز مت کند استغفار را امر زیدہ میشود و مرا گناہان او پس در حکم تنقیح بیات شد کہ هیچ گناہ ندارد و حال تنقیح این است کہ ذکر کردہ شد۔ رواہ احمد و ابو داؤد و ابن ماجہ۔ و عن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما امر من استغفر۔ اصرار نہ کر کہ سیکر استغفار کرد۔ و ان علو فی الیوم سبعین نمرۃ۔ و اگر چه باز کرد و بر بصیبت استغفار بقا و بار اصرار دائم بودن و تقیم شدن و بر خیرے و اصرار بر گناہ نہ موم است و اصرار بر بخیر و کبیر است پس کسی کہ استغفار بکند از اصرار می بر آید و بر استغفار مصر است و بعضی گفتہ اند کہ اصرار تکرار و توبہ است نہ توبہ و اصرار خود بیای کی بایر پس با استغفار اصرار نہ بود۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و عن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل من اثم خطا کفندہ اند و عیبہ مبالغہ باعتبار رجوع و کثرت استغفار فی الجملہ یا بارے مبالغہ و خطا نہ ثواب و اثم و گناہ و سر کہ نہ است از او میان جب انبیاء صلوات اللہ علیہم اجمعین معصوم اند از خطا خالی نباشند و اگر خطا شامل صفات و افعال و قول کسی کہ صد و بعضیہ را از ایشان جہانہ میدارد انبیاء داخل این حکم باشند و خیر الخطائیت التوابون۔ و بہترین خطا کنندگان توبہ کنند گانند۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المؤمن اذا اثم کانت نکبۃ سودا فی قلبہ۔ و بر سیکر ہومن چون گناہ میکند پیدا میشود نقطہ سیاہ در دل و سے و نکبۃ سودا و نہ صواب نیز روایت است یعنی سیکر و آن گناہ سبب پیدا شدن نقطہ سیاہ و نکبۃ یعنی نقطہ می آید و در اصل توبہ چوبی کہ بدان زمین بکاوند۔ فان تاب و استغفر صقل قلبہ۔ پس اگر توبہ کند و استغفار نماید نہ زودہ میشود و دل و سے و میرود و سیاہی آن۔ و ان لا ذنوب۔ و اگر بیشتر میکند گناہ بیشتر میشود آن نقطہ حتی تعلق قلبہ۔ تا آنکہ بالائی آید دل او را و دیگر دتا دل را و سیاہ میگردد و دل۔ قد لکم الایمان الذی ذکر اللہ تعالیٰ۔ پس آن رنگی است کہ ذکر کردہ است خدا سے تعالیٰ و فرمودہ است۔ کلا بل ان علی قلوبہم ما کانوا یکسبون۔ رنگ گزفتہ و غالب اندا بر دلہا سے ایشان کار سے کہ میکردند۔ رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یقبل توبۃ العبد الم فی غرۃ پر سیکر خدا سے تعالیٰ قبول میکند توبہ بندہ را مادام کہ غرۃ نکند یعنی نہ سرد روح و در حلقوم و غرۃ آمد شد کہ دن آواز در گلو و جان در حلق و غرۃ در اصل تروید آب و در حلق و دقت مروی در حلق آواز سے مثل غرۃ پیدا

میشود و ظاهر این حدیث آنست که توبه نزد حضور موت خواهد از کفر یا بعینیت قبول نمی افتد و ظاهر کرمیه آنها التوبه الایه
 غیر توبه است و لیکن بعضی علماء بر آن رفته اند که توبه از بعینیت صحیح است نه از کفر پس نزد ایشان ایان باس غیر مقبول
 و توبه باس قبول رسوله الشریعی و ابن ابی عمیر - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان
 قال وعزتك یا رب لا اخرج اخو سے عبادک بدرستیکه شیطان گفت سوگند بفرست تو اسے پروردگار من غیر و من
 از جاسه خود که مگر او میگویم نهنگان ترا - ما و است او را هم فی اجسادهم - اودام که همانا سے ایشان در بدنهای ایشان
 فقال الربیب پس گفت پروردگار غرور جل - وغرق و جلالی و ارتفاع مکانی - سوگند بخورم بفرست خود و نیزگی و
 بلند سے مرتبه خود - لا ازال اخف لهم ما استغفرونی - همیشه ام کبی آفرزم نهنگان را تا اودام که طلب آمرزش میکنند و من
 رسوله احمد - وعمر بن الصحو ان - بن عباس فتح عین و قشد یدین جلیقین صحابی ست مکان کن کوفه مراد و از زود
 عز و است و گویند عبد الله بن مسعود و ایت وارد از زود سے رض - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 ان الله تعالی جعل بالمریبا بابا عرفة سيرة سبعین عام التوبة - بدرستیکه خداے تعالی گردانیده است درجه
 مغرب و سے که پنهان سے مسافت هفتاد سال ست مر توبه را - لا یخلق الم قطع الشمس من قبله - بسته نمیشود
 آن و ط اودام کبی بر آید آفتاب از جانب مغرب - و ذلک قول الله تعالی - و این ست مراد بقول الله تعالی
 که فرموده است یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نقدا ایمانکم کن آمنت من قبل و لیکن ظاهر این آیت و در علم
 قبول ایان ست که توبه از کفر ست و حدیث دلالت دارد بر عدم قبول مطلق چنانکه گفته شد - رسوله الشریعی
 و ابن ابی عمیر و عهده - یفر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقطع الهجرة - بیدیه نمی گردد و بر طرف
 نمیشود هجرت - حتی تقطع التوبة تا آنکه بیدیه نمی گردد و توبه - و لا تقطع التوبة حتی تطلع الشمس من مغربها - و بیدیه نمیگردد
 توبه تا آنکه می بر آید آفتاب از جانب مغرب خود مراد هجرت اینجا هجرت معانیت که از آنکه بیدیه باشد نیست زیرا که
 منقطع شد بلکه مراد هجرت از ذنوب و خطایاست چنانکه در حدیث آمده است انها هجرت من باجرا الذنوب و الخطایا
 یا هجرتا از مقامی که در سے قدرت بر امر معروف و نهی منکر نباشد و این منقطع میگردد و با قطع حکم الهی و شریعتی
 سبحانه تعالی قبول توبه که در وقت مذکور باشد - رسوله احمد و ابو داود و الدارمی - وعمر بن ابی هریره - رضی الله
 عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رجلین کان فیهم امر اهل التوبین - بدرستیکه و در مذکور در نبی
 و هجرت گیرنده یکدیگر را - احدما تجتهد فی العبادة یکی از ان دو مرد و کوششش کند و بود در عبادت - و الاخر یقرب
 الذنب - و در دیگر میگفت آنحضرت که آن مردگنا هگراست یا می گفت آخر دمن گنهگارم و معنی ثانی اظهار است بیایق
 حدیث مجمل بقول انصر عما انت فیه پس در ایستاد آخر که عبادت میکرد و میگوید آخر و دیگر که گناهکار بود و بان
 از آنچه تودران هستی از گنا کردن - یقول هلنی و ربی - پس میگوید و سے بگذر از ملاپ و در و کار من - حتی و جده

یوم علی ذنب استغفر تا آنکه یافت آن مرد را بدو را در روزی گناهی که عظیم نبشت آنرا نقال قصریس گفت باز ای نقال پس گفت خلعتی
 و منی - بگذار مرا با پروردگار من - ایست علی تریب - ایام فرستاده شد که تو بر من گمیان و موکل گویا آن مرد استغفار
 می کرد و اعتذار می نمود باین اعتبار این حدیث را در باب استغفار آورد و ظاهر از سیاق حدیث آن است که بنا
 فیصل و رحمت خود در پیشش در آورد پس مناسب آن بود که این حدیث را در باب استغفار حجتی باشد که خواستار
 آورد - نقال - پس گفت - و الله لا یغفر الله لک ابد - بخدا سوگند نمی آورم خدا مرا تا همیشه ولایت شک الحجت - و در روزی
 ترا بهشت را - و بعث الله الیهما لکا پس فرستاد خدا را پیوسته آن هر دو فرشته را بنقبض ارواحما پس میرانید
 آن فرشته هر دو مرد را - فاجتمعا عنده پس جمع شدند آن هر دو مرد و فرمود - فقال للذنب ادخل الجنة رحمتی - پس
 گفت خدا را که من گناه کار را در آس و در بهشت بر رحمت من داخل من - فقال لا یستطیع ان یحضر علی عبادی
 رحمتی - و گفت و س تعالی مرد دیگر را که تعبد بود آیا می توانی که حاکم روانی بر بنده من رحمت مرا - فقال لا یا رب پس
 گفت نه تو انم اس پروردگار من - قال انو هو ابی النور - گفت چه پروردگار تعالی بلکه برید او را بسوسه آتش
 از جهت عجب و اعتماد او بر عمل خود و حکم و س بر قاور کریم مختار بعدم مغفرت و س آن گناه کار را و شایا خوارانیش
 و در بهشت آورده باشد بیت غافل متشوکر کرب مران مرد را و در سنگلاخ بادیه پیا پیاده اند یعنی بسا بختیاری
 از س لانه و دور انداخته اند بیت نو میدیم میباش که زندان ماده نوش - ناگه یک پیکر پیکر بنزل رسیده اند یعنی تو بر کرده و در
 درگاه شده اند آخر همه امیدوار رحمت حق ماند و رحمت او عام است و س قاور مختار است ای سوخته سوخته
 و س آتش و درخ ز تو افر رفتی تا کی گوی که بر عمر رحمت کن - من را تو گوی که رحمت استوختنی - رواه احمد و حسن
 بنت یزید صحابه ائمه جلیل است از خداوندان عقل و دین و شجاعت حاضر شد در تبرک را و کشت نه تن را و کف
 بخوبی خیمه - قالست - گفت - سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم یقر - بخوان این آیت را
 یا عباد الله ان اسر فوا علی اسمکم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و لا یبالی - و پاک نذر و پاس
 که این قول رسول الله است صلی الله علیه و سلم یعنی خلائی آمرزندگان را و پاک نذر و چنانکه در فصل اول گذشت
 عنترت لک و ابالی و احتمال دارد که قول را و س باشد یعنی آنحضرت بخوان این آیت را و پاک نذر داشت و پنهان نمیکند
 و در فصل ثالث بیان این در حدیث ثوبان بیاید - رواه احمد و الترمذی و قال - و گفت ترمذی - نه حدیث حسن
 و فی شرح السنه یقول بطل یقر - و در شرح السنه یقول سمعت سجاسی یقر و این چنین روایت کرده است
 که سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یا عباد الله ان اسر فوا آله و حسن ابن عباس - رفی الله
 عنانی قول الله لا اله الا الله - تمام آیت این است که و الذین یحقیقون کلماتهم و الفوا حشر الله ان ربک و سفع
 می بخوابد آن گناهی که میوشید و پیغمبر میگوید گناهان بزرگ را و آنچه از دین است از هر دو گنبد و گنبد یعنی آنچه از گناه

صغیرہ و قلیل باشند بر سیکہ پروردگار تو فراخ مغفرت ست و فی المصلح لم گناہ صغیرہ کردن۔ قال رسول اللہ گفت
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم درین آیت این کلام را کہ۔ ان تغفر لکم تغفر لکم۔ اگر می آمرزی بار خدا یا می آمرز گناہ بزرگ را
 جمیع تقصیرات و تشدید میم یعنی کبیر عظیم۔ و اسے عبد ملک لا الہ۔ و کلام نمیدہ است مرتزکہ گناہ صغیرہ نکردہ است یعنی
 شان تو و فضل تو آن ست کہ اگر خواهی می بخشی گناہ کبیرہ را صغیرہ خود چہ باشد و کیست از بندگان تو کہ صغیرہ را می کنند
 و تو نمی بخشی بلکہ بفر میگردانی بحضرات و این بیت است ایہ بن ابی الصلت ست کہ از شر اسے جاہلیت بود و دوران زمین
 تدبیر می نمود و تکلم بحکمت میکرد و آنحضرت شعور را می شنید و خود نیز میخیزد و احوال او در باب بیان الشریب
 انشاء اللہ تعالیٰ و صحیح آن ست شنی ازان حضرت انشاء شعر ست نہ انشاء آن۔ رواہ الترمذی و قال تذاہر
 حسن صحیح غریب۔ و عن ابی ذر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللہ تعالیٰ بیگو و بیخدا
 تعالیٰ۔ یا عباد اسے کلمہ ضال الامن بدیت۔ اسے بندگان من ہر شما کہ امید گری را کہ راہ نام من فسلونی
 اللہ سے اہکم۔ پس سوال کنید و در خواہید از من راہ راست را تا نام شمار راہ راست۔ و کلمہ قرار الامن العتبت
 و ہمہ شما قرار مید و نیاز مندید کہ سیکہ غنی گردانم من اورا بے نیاز سازم۔ فسلونی از تو کلمہ۔ پس سوال کنید
 و در خواہید از من رزق خود را تا نام شمار را و غنی گردانم۔ و کلمہ نذب الامن عافیت۔ و ہمہ شما گناہ کنند گانید
 مگر سیکہ عافیت بخشم و سلامت دارم اورا از گناہ کردن این کلام اسما را و با کلمہ عافیت و ترک گناہ بگاری ست
 و اتم و اکمل افراد است۔ فمن علم منکم انی قدرت علی المنقرہ۔ پس سیکہ بداند کہ من خداوند قدرتم بر تر زمین گناہان
 فاستغفرنی پس طلب آمرزش کند از من۔ فغفر لہ و لا ابالی۔ من می آمرزم اورا و باک ندارم۔ و لو ان اولکم و اخرکم
 و حکیم و سیکم و طیکم و یاسکم۔ پس اگر ثابت شود کہ اول شما و آخر شما و زندہ شما و مردہ شما و تر شما و خشک شما گناہ است
 از جمیع بندگان ہر صفت کہ باشند چنانکہ فرمودہ است و لا یارب الا فی کتاب ہمین و بعضی گفته اند کہ مراد طب
 نبات و شجرت و یا بس حجر و درختی اگر فرض کنند کہ ہر چیز در زمین ست از سنگ و درخت انسان شوند و متولد
 گفت کہ مراد بر طب و یا بس انس و جن باشند زیرا کہ خلق انس از آب ست و خلق جن از آتش و مرید این معنی ست
 انجہ و در حدیث ابی ذر کہ در فصل اول گذشت حکم و نسکم واقع شدہ و سفیر اید اگر تمام بندگان۔ اجتمعوا۔ جمع شوند۔
 علی اتقی طلب عبد من عباد اسے۔ بر بر ہیزگار ترین دل بندہ از بندگان من۔ ما زاد و کم فی ملکي جناح موعظہ
 زیادہ نکرد و اندر ملک من مقدار بازو سے بیشہ۔ و لو ان اولکم و اخرکم و حکیم و سیکم و طیکم و یاسکم اجتمعوا علی اتقی قلب
 عبد من عباد اسے ناقص و کم من ملکي جناح موعظہ و اگر ہمہ بندگان جمع شوند بہر بخت ترین طلب بندہ از بندگان
 من کم نکرد و اندان از ملک من مقدار بازو سے بیشہ۔ و لو ان اولکم و اخرکم و حکیم و سیکم و طیکم و یاسکم اجتمعوا فی صغیرہ و جہ
 و اگر ہمہ بندگان جمع شوند در یک روئے زمین۔ فخال کل انسان منکم بالقبض انیتہ۔ پس سوال کند و طلبد

و ابو داؤد و کاتبی و داؤد۔ ہلال بن یسار۔ و درقاہوس نیز ہلال بن یسار گفتہ و مشہور ہلال بن یسار است و دراکتہ
کتاب مثل جامع الامول و الکاشف و غیر جان مجتہدین است۔ و قال اللہ عز و جل ہذا حدیث عربیہ

الفصل الثالث - عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ
عز و جل لیرفع اللہ درجۃ العبد الصالح فی النجۃ - بدرستیکہ خدا کے تعالیٰ ہر آنیہ بلند میگردد و اند پایہ مرتبہ صالح را
در بہشت - فیقول یا ابی انی نحمدہ - پس میگویہ ان نحمدہ صالح اسے پروردگار من از کجا است مرا این درجہ
فیقول با ستغفار - و کہ کہ یک پس میگویہ پروردگار تعالیٰ این درجہ بسبب استغفار فرزند زرتست ہرگز این
یکی از منافع کماح و عظم فوائد آن است و ہر کی اذان نہ چیز است کہ لاحق میشود و مومن را از عمل او و حسنات و سہوہ
موت چنانکہ در اول کی بگذشت - رواہ احمد و عن عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ما لیت فی القبر الا کالبیوت المتقوت فیت مردہ و رگورگر مانند کیکد آب از سر و سکہ گذشتہ است
و فرمودی کند کہ کسی دست و پا گیر و تندر و حوۃ کفہ من اسبلاہام چشم مبدار و دعائی را کہ برسد اورا از پیر
یا مادر - اواف - یا از برادر - اوصد یق - یا از دوستی - فاداد الخفۃ کان احب الیہ من اللہ نیا و ما فیہا یسر
میرسد میت را و عایا شد آن دعا بسورے وے دوست داشتہ شدہ و شاد و دنیا و دین سے کہ در دنیا است
از متاع دنیا - و ان اللہ تعالیٰ لیدخل الی اہل القبور من دعا ر اہل الارض امثال انجال - و بدرستیکہ
خدا کے تعالیٰ ہر آنیہ می درآرد و بر مردہ ہا از دعاے اہل زمین مانند کومہا یعنی از ثواب - فان ہم تیر الا حیال
الاموات الاستغفار لہم - و بدرستیکہ تحفہ زندگان بسورے مردہ ہا طلب آمرزش کردن است مرا ایشان را
رواہ البیہقی فی تہب الایمان - و عن عبد اللہ بن بسر بن یضم موجدہ و سکون مہاجر صحابی است پدر و مادر
و برادر و خواہرا و ہمہ صحابی اند و آنحضرت بشارت ایشان آمدہ و طعام بہ ایشان خوردہ و ایشان را دعا بخیر
کردہ و نزد دل کردہ شام و وفات یافت بجم - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طوبی لمن وجہ فی حقیقۃ استغفار
اکثر فی خوشی و خوبی باد کہ کسی را کہ یانت در حقیقہ خود استغفار بسیار را مقصود مدح استغفار و بشارت اہل استغفار است
رواہ ابن ماجہ دروے التسلی فی عمل یم و لیکہ و عن عائشہ - رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان
یقول - روایت است از عائشہ کہ آنحضرت بود کہ میگفت و یخو اند این دعای اللہم اجعلنی من الذین استغفروا
استغفروا و اوافوا سائر استغفروا و خداوند بگردان مرا از ان کسانیکہ چون یکی کند خوش و شاد و مان شوند از بہشت
شکر تو فیق الہی و رویت فضل و رحمت و سہوہ و چون بدی کنند استغفار کنند از رحمت رویت تقصیر و راستہ
نشدہ ان عمل ایشان در نظر ایشان و گفتہ اند کہ نشان زندہ ولی این است کہ چون عمل نیک بوجود آید شاد گردد و در خوشی
کار زشت ماند و رگورگر و نگین شود - رواہ ابن ماجہ و البیہقی فی الدعوات الکبیر - و عن الحارث بن سید

مضمین فتح وادو سکون یا از کبالتابین کوفت و ثقات ایشان است امام احمد از حال و سب پر سید ند گفت و
از انہا نیست کہ از حال و سب پر سید یعنی حال و سب بیرون از حیطہ بیان است - قال - گفت حارث - حدیث تابعہ
بن مسعود حدیثین - حدیث کرد مار ابن مسعود و حدیث - احمد با عن رسول اللہ - یکی ازین دو حدیث از پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم و الآخر عن نفسه - و حدیث دیگر از خودش و حدیثی کہ از خودش است این است کہ - قال ابن ابی شیبہ
یرے غزوہ کانہ قاعد تحت جبل - گفت ابن مسعود بدستیکہ من من سے بنید و سے نپدر دگنہاں خود را خواہ کہیرہ
باشد یا صغیرہ مانند کہ ہمارے بنید خود را گویا و سے نشستہ است زیر کوی - یحییٰ بن ابی یوسف علیہ السلام ہی ترسد کہ بغیرہ
بروے از جهت غایت خوف و استعظام و سے گناہ را - وان الفاجر یرے ذل و بکذاب مر علی الفجر - و بدستیکہ
فاستق کہ بمالات نذر و نہ نبی بنید گناہاں خود را مانند کس کہ گذشت بر بنی و سے - فقال بہ بکذا - پس اشارت
کرد بان کس این چنین - اسے پیدہ - یعنی اشارت کرد بہ دست خود - قدیر عنہ - پس ہر انداز از پیش خود یا از خود
بے آنکہ تبر سدا ز گناہ و وقوع در ہلاک بخراے آن فان حدیثی کہ از ان حضرت تحدیث کرد این است - ثم قال
سمعت رسول اللہ - پتہ گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - لہر فرج توبۃ
عبد المؤمن سر آئینہ خدا کے قعائے خوش و شادان شوندہ ترست توبۃ بندہ خود کہ مؤمن است من جبل ترس
فی ارض دوتہ - از مردیکہ فرو آمد در زمین بیابان - مملکت - کہ جایی ہلاک است بفتح سیم کہ لام نیز آمدہ و مملکت سیم کہ لام نیز آمدہ
روایت است یعنی ہلاک کنندہ و دویہ بفتح وال و کہ راوشدہ و تشدید یا یعنی بیابان و زمین خالی کہ در وے گیاہ نروید
و دوتہ بزیارت اللہ نیز روایت است و اصل دو نہ تشدید و یعنی بیابان ارض را بوسے نسبت کرد و نہ و الف
در نسبت زیادہ کے گفتہ چنانکہ نسبت بطی طائی نیکو نید - معہ احوالہ - بان مرد شتر سواری او بود و علیہا طعام و شراب
ہر ان راحلہ نو را کہ و آب او بود کہ با خود برداشتہ بود و موضع را سے - پس نہاد آن مرد سر خود را یعنی بر زمین - مقام
نومہ پس خواب کرد و خواب کرد و نے - فاستیقظ و قد ہو بہت راحلہ پس بیدار شد آن مرد و حال آنکہ تحقیق
رفتہ اگر بخیمہ او راحلہ و سے - فطلبہا - پس جست راحلہ را حتی اذا استند علیہ الحمار و لم یطش - تا آنکہ وقتی کہ سخت
شد بر و سے گری و تشنگی - او باشارہ اللہ - یا سخت شد بلا و محنت دیگر کہ خواستہ بود خدا - قال ارجع الی مساک
الذی کنت فیہ فانام - گفت آن مرد باز برگردم بجائے خود کہ بودم در ان پس خواب کنم - حتی اموت - تا آنکہ بمیرم
فوضع رأسہ علی سجدہ لم یوت - پس نہاد سر خود را بر باز و سے خود چنانکہ عادت است تا بمیرد - فاستیقظ فانما
راحتہ عنہ - پس بیدار شد پس ناگاہ شتر و حاضر است نزد او - علیہا زادہ و تکرارہ - ہر او است تو شتہ او و آب او -
فانہ را شد فرج توبۃ عبد المؤمن من ہذا بر احوالہ و زادہ - پس خدا سخت ترست از او و سے خوشی و شادمانی ازین
کہ خوش و شادمان شد بیاقتن راحلہ خود و تو شتہ خود کہ گر بخیمہ بود و گرم شدہ بود و همچنین بندہ گفت ہر گاہ

کہ زینہ است از مولاے تعالیٰ و توبہ باز یافتن اوست۔ روئی المسلم المرفوع فی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم توبہ
 روایت کرد و سلم ازین دو حدیث ہمین کہ مرفوع است بسوی پیغمبر خدا کہ در و سہ قصہ گفتن راجعہ است و باز یافتن
 او پس حدیث موقوف بر ابن مسعود کہ دیدن مومن است گناہ را مانند کوه دیدن منافق مثل ذباب۔ روایت نکرده
 و در و سہ البخاری سے الموقوف علی ابن مسعود الزیاد۔ و روایت کرد بخاری سے حدیث موقوف زینر۔ و عن علی بن
 اللہ غنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یحب العبد المؤمن المفقن التواب۔ بہر سبب کہ خدا سے تعالیٰ
 دوست میدارد بنده مسلمان متقی و متحجج بمعاصی را کہ توبہ میکند و رجوع می آرد بجناب رحمت و مغفرت حق و رحمت
 از رحمت توبہ است نہ معصیت و ہمین جهت بعضی تفصیل داده اند تا تب را کہ لذت شهوت و معصیت چشیده خورد
 از آن کشیده است بخلات آنکہ از اول بر نشاء عفت و صلاح پیدا شده۔ و عن توبان۔ و عن قال سمعت رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم یقول یا احب ان لی الدنیا بنده الآتیه۔ گفت توبان کہ مولا سے اعفوت بود و در سفر و حضر لازم
 در گاہ بود شنیدم آنحضرت را کہ میگفت کہ دوست ندارم من کہ در تمام مقام دنیا باشد و در بدل این آیت کہ شارت
 بہ مغفرت تمامہ گناہان میدهد یا عباد است الذین آمنوا علی انفسهم لا یفقدوا من رحمۃ اللہ الا ان یقال رب۔ پس گفت
 مردے و پر سپید من اشترک۔ پس کسی کہ شکر آورد کفر و زوجه حال دارد و آرام می آید و زنی کہ انبی۔ پس
 خاموش ماند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثم قال۔ بستر گفت۔ الا و من اشترک۔ آگاہ باشید و شنوید می آید کسی را کہ
 شکر آورده نیز و لیکن توبہ و جز شکر بے توبہ ہم می آید و اگر خواہد بکذا الذہب۔ ثلث مرات۔ بہ بار گفت آنحضرت
 این کلمہ را۔ و عن ابی ذر۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ لیفقر عبده بہدربہ
 خدا سے تعالیٰ هر گز نمی آید و مرند بہ خود را۔ ما لم یفعل الخیاب۔ ما دام کہ واقع نشود بہدہ میان بنده و رحمت حق۔ قالوا
 گفتند صحیح بہ۔ یا رسول اللہ و ما الخیاب۔ چیست بہدہ۔ قال ان تموت النفس و ہی مشرک۔ گفت آنحضرت بہدہ این
 کہ ہمیر نفس و حال آنکہ و سہ شکر آورده است۔ روئی الاحادیث الثلثہ احمد۔ روایت کرده است این حدیثها
 را امام احمد۔ و در و سہ البیہقی الاخر فی کتاب البعث و النشور۔ و روایت کرد و بیہقی حدیث اخیر را کہ از ابی ذر است
 در کتاب بعث و نشور کہ نام کتاب اوست۔ و عنہ۔ قال قال رسول اللہ۔ و ہم از ابی ذر است کہ گفت گفت پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم من نفی اللہ تعالیٰ لا یبدل بہ شیئاً فی الدنیا۔ کسی کہ بیش آید خدا سے تعالیٰ را در آخرت و حالیکہ برابر
 نیست و نفی شریک نیکر داند و سہ تعالیٰ خیرے را در دنیا تم کان علیہ مثل جبال ذنوب۔ بہتر باشد بر و سہ مانند
 کہ بہرگان ہا۔ عفر اللہ کہ می آید و خدا سے تعالیٰ مراد اگر میخواہد۔ رواہ البیہقی فی کتاب البعث و النشور و عن محمد
 بن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التائب من الذنب کمن لا ذنب لہ۔ توبہ کندہ از گناہان مثل
 کسی است کہ نیست گناہ مراد را و چنانست کہ گویا نکرده است آن گناہ را و در بار سید زبیر گناہ و گفته اند کہ این از باب الخیاب

انما یسبک کمال است و الله اعلم - سواد ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان و قال لقردیه النمرانی و منہ مجهول - و گفت بهشتی
مفرد است باین حدیث نمرانی و نمرانی مجهول است - و فی شرح السنه و سعه موقوفه - و در شرح السنه روایت کرده است
از ابن مسعود بطریق موقوف - قال - گفت ابن مسعود - اندم قوبه پشیمان شدن از گناه قوبه است و غم بهر هم رجوع را
نیز و غم بهر هم داخل ساخته اند و التائب کن لا ذنب له - و قوبه بکننده همچو کسی است که نسبت گناه مراد را برگرد -

باب در شتمات و لواحق البواب سابقه

و در بعضی نسخ باب فی سعه رحمة الله و این ترجمه مناسب احادیث باب است

الفصل الاول - عن ابی هریرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قضی الله الخلق
کتاب کتابت فی کتبک سید اگر خدا سعالی خلق را تقدیر نمود و حکم کرد با حکام خود نوشت کتابی را - و موقوفه فوق عرشه
پس آن کتاب نزد خداست بالا سر عرش خدا تخصیص بالا سر عرش تنبیه است تعظیم امر و جلالت شان آن کتاب
ان رحمتی سبقت غضبی - آن کتاب یعنی کتوب این است یا در آن کتاب این است که رحمت من پیشی کرده است غضب
و فی روایتی غلبت غضبی و در روایتی بجای سبقت غلبت که سبقت مقصود یکی است متفق علی معنی سبقت رحمت و علیه و سعه بر غضب
به غلبه آثار رحمت و وجود انعام او است تعالی که تمامه مخلوقات را در گزیده است و غیره قیاسی است بخلاف اثر غضب که در
بعضی نبی آدم ظاهر است یعنی وجهی که فرموده ان تقدیر الله لا تحسبوا فرموده عذابی اشد من انی انا و شتی
و سبقت کل شیء و نیز تهاون و تقصیر بندگان در اداسه شکستهای خجل جلالت و غم فواید زیاده از حد و عداوت و احسان
چنانکه فرموده یونیا انا الله اس بکرم کاترک علی طهر این دانه پس از رحمت حق تعالی است که باقی میدارد ایشان را
و روزی میداد رحمت میرساند و عذاب نمی کند این در دنیا و دهر رحمت و سعه سبانه و آخرت حدیث آینه سنگفل
بیان او است که فرمود - و عینه و هم انبای سیریه است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یترحم
میر خدا تعالی را در رحمت است و ظاهر آن است که کثایت از کثرت او است یا مراد انواع کلیه آن است که در
در سیر نبوی افراد غیر متناهی است یا جبر اعتبار این وصف است چنانکه ان الله یترحم و یسعین اسم گفته شد و الله اعلم
انزل انوار حق و احده بین الجن و الانس - فرموده ستاده است از ان حد رحمت یک رحمت ایمان پر یان و ایمان
و البصایم - و میان چار پایدار و الهوام - و میان هر چند بهر سوره زمین - فیما یعاقبون پس بآن رحمت مهربانی می کنند
بر یکدیگر و بهائیه چون رحمت فی بخشاید بر یکدیگر بهاء عطف الوحش علی ولد با و آن رحمت مهربانی می در زنده جانوران شتی بر فرزندان خود
تخصیص خوش بزرگ رحمت آن است که انس و لغت و مهربانی از ایشان متغیر و متباعد است و اخرا الله تساو تسوین رحمت بر جسم
بهاء عاده و یوم انقضا و پس گذاشته و نگذاشته است خدا تعالی نود و نه رحمت را که در جسم میکند و بخشایش می نماید
آن رحمتها بندگان خود را در ذقیاست و چون مقرر است که بخشش و رحمتی در آخرت مخصوص بؤمنان است مراد بندگان

تعالیٰ خود قادر است بر آنکہ غیبت از او در آتش پس اگر گویند پس چون می اندازد خداے تعالیٰ کافران را موبد و عاصیان را
 و قتیکہ خواہد جوایش این است کہ کافران با نیکار و استکبار و عاصیان بعدم اقیاد ترک اطاعت از بندگی ہر آندند و
 عید نمانند چنانکہ در فصل ثالث از حدیث عبداللہ بن عمر بید شفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لن یجی احدکم علی عملہ سہر کز سہر کسی نمیدہد هیچ کی از شما را عمل او بلکہ نجات
 بفضل و رحمت الہی است - قالوا - گفتند صحابہ بطریق استفہام - ولانتم - و نہ تو رسنگاری می یابی بعضی بویا وجود
 عمل عظیم کامل کہ تو داری - یا رسول اللہ قال ولانا - گفت آنحضرت و نہ من - الا ان یعذرنی اللہ منہ بر حمتہ - مگر آنکہ
 پوشد مرا خداے تعالیٰ از جانب خود بر رحمت خود ما خود است از عذ کبیر غین ترجمہ غلاف ششیر و چون این کلام مشہر بود
 بالغای عمل در علیت نجات و این منافی نیست بسببیت عمل را و در خلیت او را در نجات پس حکم تعالیٰ و وضع و
 اشارت کرد و اثبات آن و فرمود - قصد و را - پس راست و درست کنید عمل را پی افراط و تفریط چنانچہ تیر راست
 میردونی الصراح سدا بقبح و رستی کردار و گفتار - وقار بوا - و میانہ روے کنید در عمل بی افراط و تفریط این
 در معنی تغیر و تاکید سد و است - و اغد و اور و حوا - و سیر کنید در یاد و دوش بانگاموشی من الدنجا - یعنی دال
 و سکون لام و بکنید خیرے از سیر و شب کنایت است از ناز تجدد و شئی بجز و زرع ہر دور و ایت است و القصد القصد
 و لازم گیرید میانہ روے را بکنوا - تا برسید بنزل مقصود این جواب ہر سہ است از سیر غد و و ز وجہ و دلچہ
 یا متعلق است بالترام قصد زیرا کہ افراط و تفریط ہر دو مانع و مہول بقصد است - شفق علیہ - وعن جابر رضی اللہ
 عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یخل احدکم علی عملہ النجۃ - و نہ می آرد هیچ کی از شما را عمل او در نجات
 و لا یجیہ من النار - و نہیر ماند عمل او را از آتش و زرع - ولانا - و نہ من می در ایم دی ہم - الا بر حمتہ اللہ - مگر بر رحمت
 رواہ مسلم - وعن ابی سعیدہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سلم العبد بحسن اسلامہ -
 و قتیکہ اسلام آورد و مرد پس نیک شود اسلام و سہ یعنی صحیح شیعہ و یقین و اخلاص بے شائبہ شک و نفاق
 چنانکہ باید - یکفر اللہ عنہ کل سنیۃ کان زلفہا - می پوشد و می بخشد خداے تعالیٰ از و سہ ہر بدی کہ بود آنکس کہ
 پس گذرانیدہ و سابق کردہ است و زلفہا و تشدید لام است و بہ تخفیف لام نیز روایت کردہ شدہ است
 زلف زلف زلف ہر یک معنی است و اصل او از زلفی است بمعنی قرب - و کان بعد القصاص - و بیابند بعد از ان
 قصاص یعنی مجازات و مالمش و عمل و جزاے آن شتق از قصص بمعنی و پی اثر رفتن و باز گشتن مرد یا نجاسی
 کہ از نجاس آمدہ است و چون جزا در پی عمل می آید آنرا قصاص نام کردند و جزاے عمل چیست - الحنۃ الخیرۃ اما لما
 نیکی بدہ چند ماند و سہ - الی سبع امانۃ ضعف - تا ہفت قصص شل یعنی کی بدہ بلکہ کی بہ قصد - الی اضعاف کثیرہ - تا اضعاف
 بسیار و بیشتر از ہفت نیز بحسب مشقت و صدق اخلاص - و اسیمۃ بتلما - و ہر سی بیک ماند و سہ - الا ان یجاد

عنہما اگر آنکہ بگذر و خدا سے تعالیٰ ازان و یک بر ہی ہم نہ بیان فضل و کرم و رحمت الہی است کہ جزا سے نیکی را با آن مرتبہ
میرساند و از بر ہی میگردد و اگر خیر اجم بد بدی دند - رواہ البخاری - و عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ کتب الحسنات والسیئات - بدستیکہ خدا سے تعالیٰ نوشت نیکیہا را و بدیہا را
من ہم جنتہ - پس کسیکہ قصہ کند نیکی را - علم علیہا - پس عمل کند آنرا و بد فعل نیارو - کہتہا اللہ عندہ حسنہ کاملہ - بنویسید
آنرا خدا سے تعالیٰ نزد خود و نیکی کامل کاملہ برائے تاکید است و عندہ نیز افادہ تاکید و اتمام میکند - فان ہم بہا عملوا
پس اگر قصہ کنند جنات پس و عمل و آرد - کہتہا اللہ عندہ عشر حسنات - ہی بنویسد آن را خدا ہی تعالیٰ برائے
و سے نزد خود و نیکی - الی سبب از ضعف - تا ہفتصد مثل - الی اصناف کثیرہ - تا شملہا کے بسیار - و من ہم بسیتہ فلم
یعلما کہتہا اللہ عندہ حسنہ کاملہ - و کسیکہ قصہ کرد و بدی پس نکرد آنرا بنویسد آنرا خدا سے تعالیٰ نیکی کامل - فان ہو ہم
بہا عملوا کہتہا اللہ عندہ سبب واحدہ - پس و سے اگر قصہ کرد و بدی پس کرد آن را بنویسد آنرا یک بدی حقیر قلیل
درین حدیث مبالغہ ہا است و در فضل خدا و کرم و غفور وے چنانکہ ظاہر است تحقیق علیہ

الفصل الثانی - عن عقیقہ - بن عامر رضی اللہ عنہ صحابی مشہور است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان مثل الذی یعمل السیئات ثم یعمل الحسنات - بدستی حال و قصہ آن کسی کہ میکند بدیہا را پست میکند نیکیہا را -
کمثل رجل کانت علیہ ذریعہ فبیتہ قد خفتہ ہم جو حال مروی است کہ ہست برد سے زرہ تنگ کہ بہ تحقیق نفخ کردہ است
اور لخم عمل حسنہ فانفکت حلقہ - پست کرد نیکی را پس جدا شد و کشادہ شد حلقہ او ہم عمل آخری پست کرد نیکی و دیگر را -
فانفکت آخری - پس جدا شد حلقہ دیگر - حتی تخرج الی الارض - تا آنکہ بیرون می آید و سے ازین ارومی افتد بر زمین حاصل
آنکہ نیکی کردن سبب کثرت و سبب دفع است و بدی کردن موجب ضیق صدر و تنگی است و تشبہ کرد آنرا پوسیدن
زرہ تنگ کہ سبب نفخ شدن است و کشودہ شدن و سے سبب فراخی و خوشدلی است - رواہ فی تہج السنتہ -

و عن ابی الدرداء - رضی اللہ عنہ انہ سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقصر علی المنبر و یقول - رواہ است از
ابی الدرداء کہ و سے شنید آنحضرت را کہ تحدیث میکرد و دو عطف میگفت بر منبر و حال آنکہ و سے میگفت - و من خاف
مقام رب جنتان - و هر کسی را کہ تیر صد پیر و دو کار خود را یا ایستادن برائے حساب و در گاہ و سے دو پشت است
قلت و ان نری و ان سرق - گفتم من بطریق سوال و استہنام و اگر چیز را نکند و دزدی کند یا رسول اللہ تعالیٰ ثانیہ
پس گفت آنحضرت بار دوم - لمن خاف مقام رب جنتان فقلت الثانیہ پس گفتم من بار دوم - و ان نری و ان سرق یا رسول اللہ
فقال الثالث و لمن خاف مقام رب جنتان فقلت الثالثہ پس گفتم من بار سوم - و ان نری و ان سرق یا رسول اللہ قال -
گفتہ آنحضرت - و ان نعم اللہ ابی الدرداء - اگر چه بجا کہ بچہ پستی ابی الدرداء را کہ نیت است از کہ بہت و خواری
چون ابی الدرداء درین حکم ایستادگی کرد و متبعان نمود آنحضرت بر ضد و خلاف قول و سے مکرر فرمود و درین

بیان خود را می بجال ابی الدرداء را یافت و آنکه در عین میگوید بر نعم وی چنین کردم چنین گفتیم یعنی دار و این گفتن
 مستلزم آن نیست که خلایق نفس الامر باشد چنانکه در عرف مردم این منی متوهم میگردد و رواه احمد و عن عاصم الرامی بحالی مست در آن
 مخفف در آن مست یعنی تیر انداز و بعضی عامر بن الزم گفته اند و اول صحیح ترست - قال بنیاحن عنده - گفت عامر در آن منی آنکه اندر
 وی بودیم یعنی علیه السلام یعنی نرینه غیر صلی الله علیه و سلم و اقبل علیه رطل علیه کسار - ناگاه روی آورد و منی آمد بر آنحضرت سر و کلاه
 بروی گلیسی است - و فی مدیه الله التوفیق علیه - و در دست آمد و حبیب است که تحقیق سجده است گلیم را بر آن خیز - فقال یس گفت
 آمد و یا رسول الله مررت بالقیمة شیء - که شتم به پیشه در همان و خیفه یقین عین مجر و سکون تخانید و شاد و به پیشه جنگل که در
 در همان باشند فسفت فیما اصواته فرخ طار پس شنیدم در آن پیشه آوازهای جوجه های پندگان فرخ کبیر چی فرخ نفع جوجه
 فانیتم من - پس گفتم آن جوجه ها را - فوضعت فی کسانی پس نهادم آن جوجه ها را در گلیم خود - فجات امن - پس آمد و این
 جوجه ها - فاستدارت علی راسی - پس گرد و برگ داشت و او ایشان بر سر تن گذاشت اما غنم - پس کشادم و در گردم برآ
 و او ایشان پرده از روی این جوجه ها فوضعت علیهم - پس افتاد و او بر آن جوجه ها فلففتن بکسار - پس پیچیدم من
 آن جوجه ها را بگلیم خود من اولار می پس این جوجه ها اینها اند با من - قال معن - گفت آنحضرت بنده جوجه ها را - فوضعت
 پس نهادم آنها را - رایت امن الا و من - و ایاک و متابع آورد و او ایشان را گردم بود و حبیبیدن ایشان را در دست
 این حال تعجب کردند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم بعثون لرحم ام الا فرخ فرخا - آیت گفت و آن
 شما مگردن مادر جوجه ها چهره را آورد یعنی نسخ بفرخا و رحم بفرخا و سکون حاضر من آن منی رحمت و مهرانی - فوالذی بعثنی بالحق
 پس سوگند با کسی که فرستاده هست مرا راستی - الله ارحم عباده من ام الا فرخ بفرخا و آیت خدا - تعالی مهربان تر
 به بنندگان خود از مادر جوجه ها که چندین نعمت را که امتها را که شمار حال ایشان کرده است و میجو اند که بسو سوس
 بیایند و تو به کنند و در و گاه قبول و س حاضر باشند - ارجع بهن - باز گردان این جوجه ها را - حتی لیضمن من حیث
 اخذتن - تا آنکه منی ایشان را از آنجا که گرفته ایشان را - رامن معن - و او ایشان را با ایشان بود و فرخ چنان
 پس باز گردانید آن مرد ایشان را - رواه ابو داود

فصل الثالث - عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال کنا مع النبی صلی الله علیه و سلم فی بعض غزواته -
 گفت ابن عمر بودیم ما با آنحضرت در بعضی جنگها - و ابا کافران - فمر القوم - پس گذشت آنحضرت بگردی - فقال
 پس گفت آنحضرت - من القوم - کیستند این گروه - قالوا نحن المسلمون - گفتند این قوم ما همه مسلمانان ایم -
 و امرأة تحضب بقدر بلورنی آتش - و افر وخت زید و یک خود حضب بجائے مملد و ضاد و حبه آتش امر وختن
 و خیر که بسو آتش افر وختن مثل حضب امها و مملد و حضب جنم را ابن عباس حضب جنم نیز خوانده اند و غیر
 و معا بن لهما - و بود آن زن پس مر آن زن را - فاذا ارتفع و حج یس چون بالا نیشد گرمی آتش میخفت

کیونکہ یہ کہ ان زن پس خود را تا از گرمی آتش بوسے آزار سے نہ سہونی الصراح و بیچ بختین سوزانی آتش - قاتلت
 یعنی علی السلام پس آمدن زن نزد آنحضرت - قاتلت انت رسول اللہ - پس پرسید آن زن توئی پیغمبر خدا
 قال اعلم - گفت آنحضرت آری سے منم پیغمبر خدا - فقالت بانی انت وامی - پس گفت آن زن اور وہ پدر من فلا ہی تو باو
 الیس اللہ رحمہ الرحمین - آیا نیست خدا مہربان توین مہربان - قال بلی - گفت آنحضرت آری - قاتلت الیس اللہ
 رحمہ لبادہ من الامم بولد ہا قال بلی - گفت آن زن آیا نیست خدا مہربان تر با بندگان خود از مادر بہ فرزند خود
 گفت آنحضرت آری - قاتلت ان الامم لا تلغی ولد ہانی انہا - گفت آن زن کہ مادر منی اند از فرزند خود را آتش
 یعنی پس خدا چون اندازد بندگان خود را در آتش - فاکب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بیکی - پس شروع کرد
 و لازم گرفت پیغمبر خدا کہ یہی کند اصل اکباب یعنی بروے افتادن ست و اینجا یعنی لزوم و اقبال و باین معنی
 شہر استقامت می یابد چنانکہ در قاموس گفته و در بعضی احادیث آمدہ است و بعضی گویند یعنی سرفروا فکندن ست
 کذا قالوا و اللہ اعلم - تم رفع را سہ الیہا - پشتر برداشت آنحضرت سر مبارک خود را بسوئے آن زن فقال ان اللہ
 تعالی لا یغضب من عبادہ الا الما - و الما - پس گفت آنحضرت در جواب آن زن کہ خداے تعالی عذاب نیکنند از
 بندگان خود کہ را در و شمر در - الذی یمرو علی اللہ - آنکہ تہ و سر کشی کند بر خدا - و الی ان یقول لا الا اللہ -
 و سر کشی میکنند از اقرار تہو حیدائی مار و مرید از شیاطین جن و انس آنکہ مجر و عاری ست از خیرات و بیرون
 آمدہ است از حکمی کہ واجب ست بر نوع وے و تہم و بیاناتہ است در ان واصل مادہ مرو بہر اسے تہج و تہری ست
 امر و یگویند جوان بی ریش را و شجر امر و درختی را کہ برگ ندارد - رواہ ابن ماجہ - و عن ثوبان - یعنی اللہ غنہ
 عن انہی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان العبد یاتقوس مرضاۃ اللہ - گفت آنحضرت بدرستی کہ بندہ ہر آنیہ طلب میکند
 رضا سے خدا را بطاعات و مرضات بسکون را یعنی رضا است و لفظ مغر دست - فلا یزال بذک - پس ہیشہ است شکیس
 و متعلق باین معنی یعنی بہ طلب رضا سے حق - فیقول اللہ غر جیل یجبریل - پس یگوید خداے تعالی مر جبریل را -
 ان فلا یأخذ عیدے طیتس آن یغیثی - بدرستی کہ فلان بندہ من طلب می کند و میخواہد کہ راضی میگردد اند مرا - الا وان
 رحمتی علیہ - و اما و آگاہ باش و بدرستی کہ رحمت من براوست - فیقول جبریل رحمۃ اللہ علی فلان - پس یگوید جبریل
 رحمت خدا ست بر فلان - و یقول لہا حملہ العرش - و یگویند این کلمہ را یا رحمت را بردارندگان عرش - و یقول لہا
 من خواہم - و یگویند آن کہ کسی کہ گردایشان اندازد فرشتگان - حتی یقول لہا اہل السموات السبع - تا آنکہ یگویند آنرا
 کہ ان ہفت آسمان - ثم تہبط لہا الارض - پشتر فرود آورده میشود رحمت بر اسے وے بسوئے زمین و تہبط
 بلفظ معلوم نیست روایت ست ہبوط فرود آمدن ایسا فرود آمدن - رواہ احمد - شل این حدیثی ست انچہ آمدہ است
 در تفسیر قول سبحانہ ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجعل لہم الرحمن وداو بدرستی آن کسانی کہ ایمان آورند و عمل

مصلحتات و اسرار انجام ست که بگرداند ایشانرا خدا سے مراد ان محبت و توفیق است کہ چون دوست پیدا و خدا تیار
بندہ را از بندگان خود خیر میدہد خدا سے تعالیٰ بجزیرت کہ من دوست میدارم فلان بندہ را تو نیز دوست دار اور
و جبر کن ہلاکہ کہ دوست دارند اور بعد از ان سے انداز محبت اور درو ہما سے آدمیان تا ہمہ دوست و اند
اور انتہی این ست سبب قبول و شہرت او لیا و دوستان حق کہ ہمہ دوست میدارند ایشان را و اگر بحسب
واسباب کہ و تہنیں جلب قلوب عوام میکند و گردے آرد خارج از دائرہ اعتبار ست اعاد اللہ الصالحین
عن ذلک۔ و چون اسامہ بن زید عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی قول اللہ عزوجل۔ اسامہ بن زید بن حارثہ
کہ محبوب و مقرب و رگاہ نبوت بودہ و اورا احب رسول اللہ پیغمبر اند و زید بن حارثہ پدرش بقتل سے آنحضرت
بودہ روایت میکند از ان حضرت در قول خدا سے تعالیٰ۔ فمنکم ظالم لنفسہ۔ اول آیت این ست کہ تم اور شما
اکتساب الدین ہفتینا من حبسا و نا منکم ظالم لنفسہ آیت تفسیر این ست کہ میں را بدستبر و ادیم و کتاب و شریعت
ان کسائے را کہ برگزیدہ ایم و از بندگان ما بپایان و اسلام سپین بعضی ازین بندگان برگزیدہ کسی ست
کہ ظلم کنندہ است نفس خود را بہ تفسیر در عمل۔ و منہم مقتصد۔ و بعضی از ایشان کسی ست کہ بہ اندر دست
و عمل میکند در اغلب اوقات اما آن جد و اجہاد کہ سے باید کرد میکند۔ منہم سابق بالخیرات و بعضی از
ایشان کسی ست کہ پیش و است بخیرات کہ غایت جد و اجہاد و عمل دارد و با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران
میکند و بعضی گفته اند کہ ظالم جاہل و مقصد متعلم و سابق عالم و ہمین قیاس در انواع خیرات و مہرات مرثیہ انی و توسل
و اعلیٰ قیوان قرار داد و این ہر سہ قسم بندگان از برگزیدگانند۔ قال۔ گفت آن حضرت کہ من فی الخیرہ ہمہ ایشان
در بہشت اند ہر حسب تفاوت مراتب و درجات و ازینجا ست رحمت الہی معلوم شد۔ رواہ البیہقی فی کتاب

البعث و النشور

باب ما یقال عند الصبح و المساء و المنام

صبح و صبح فجر و بر اول نماز تا بر آمدن آفتاب نیز اطلاق کنند و مسافہ صبح و ادعیہ مذکورہ نزد صبح
و مسافہ ست آنرا کہ خواندہ شود پیش از صلوٰۃ فجر و مغرب و بعد از و سے و منام بمعنی نوم و زمان نوم و ظاہر
آن ست کہ مراد نوم لیل ست و شامل قیونہ ست و لالت میکند بر این قول و سے در حدیث ثانی انرا اخذ

مفہوم من اللیل قد بر و اللہ اعلم

الفصل الاول عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اسی قال بود
آن حضرت چون شب بنگاہ میکرد میگفت۔ امینا و امی الملک اللہ شرب کردیم و شرب کرد ملک من خدا را اس کہ اللہ
لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ الملک و لا الحمد و ہو علی کل شیء قدیر اللهم انی اسألك من خیر ذلک اللہ خداوند

باید کہ پیشانی خود فراموش را پس از آن بچند شلید کہ گرمی و خاشاک بر سر آفتاده باشد غم نقول پست بگوید بعد از بیداری
 ندان این دعا را با سبک ربی وضعت چینی۔ بنام تو اسے پڑور و کار من نهاد و پہلوئے خود را۔ و یک از قعد و بنام تو بر میارم از
 آن است که نفسی نماز صبا۔ اگر باز داری و بعضی کنی نفس مرا یعنی مع مرا برسم کن اور را۔ و ان اسلمتها فاعف عني۔ و اگر باز گشت
 نفس مرا پس نگاہ را آن را۔ با تحفظ بہ عبادک الصالحین۔ پیکرے کہ گاہ بیداری بآن خیر بندگان خود کہ صاحب اند آدمی
 چون خواب میرود حکم مزہ دار و کفر تعالی روح اور می ستاند پس از آن یا گاہ بیدار در روح اور آدمی میراند و یا باز
 می فرستد و نیز باند پس دعا میکند خداوند اگر نگاہ داشتی و میرانید سے یا عفو و اگر باز فرستادی و زنده داشتی محفوظ دار
 چنانکہ بندگان صاحب خود را می واری۔ و فی روایت۔ و در روایتی این چنین آمده است کہ چون بیدار کی از خواب فراموش
 خود را پیشانی خود غم لعل علی شقہ الامین۔ پست باید کہ پہلو بند بر جانب راست سے خود غم لعل پست باید کہ بگوید۔ یا سبک
 تا آخر شفق علیہ فی روایت۔ و در روایتی باین لفظ آمده است۔ غلغلة بعد غلغلة ثوبہ ثلث مرات۔ پست باید کہ پیشانی خود
 خود را بہ کنارہ جانہ خود کہ از او باشد بہ بار و بھضہ بہ فتح صادق و کسر نون و بھاطر از از آن جان کہ طرہ اوست
 و درین روایت دان سکت نفسی فاعف عنہا و وقع شدہ بجای فارجه اگر گفت اند کہ حکمت در خواب بر پہلوی راست است
 کہ دل و پہلو چپ است پس چون خواب کند بر پہلوی راست دل سلق می ماند و حاصل نمی شود و زیادت است اسرار است
 کردن و گران نمی آید خواب و آسان میگردد بیداری بر اسے ناز شب و خواب کردن بر پہلو چپ دل تو را می ناید
 و راحت بسیار حاصل می شود و خواب گران می شود و در شرح سفر السعادت این سخن را بیان زیادہ برین است آنجا
 باید نگریست۔ و عن البراء بن مازب رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اوی الی فراشه نام علی شقہ
 الامین۔ و او انحضرت کہ چون بخوابد و بسوے فراموش خود خواب می کرد بر جانب راست خود۔ ثم قال۔ یا پست گفت۔ اللهم
 اسلمت نفسی الیک۔ خداوند اس پر نفس خود را بسوی تو۔ و وجہ بھی الیک۔ و آوردم روی خود را بسوی تو و تو کثرت آدمی
 الیک۔ و سپردم کار خود را بتو۔ و اجابت ظہری الیک تو کیہ و ادم پشت خود را بسوے تو یعنی اعتماد کردم
 بر تو مہ پناہ آوردم بتو در ہمہ کار ہا۔ رختہ گزینہ الیک۔ از بخت میل و خوابش نمودن بسوے تو و بخت
 ترسیدن از تو۔ لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک۔ نیست پناہ و نہ راکی از تو مگر بسوے تو یعنی اوصاف
 تو یہ تو بصفت علیہ تو ملجأ و منجا است و منج بالف۔ امنت بکتابک الذی انزلت۔ گرویدم
 بکتاب تو کہ فرو فرستادہ۔ و نیک الذی سے ارسیت۔ و بہ پیغمبر تو کہ فرستادہ یعنی ہر کتاب و ہر
 پیغمبر یا قرآن و ذات شریف خود را ارادہ نمودہ و بر انحضرت واجب بود ایمان آوردن بخود و قرآن
 خود و اول مؤمنان اوست و ہم چنین بہ پیغمبر صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین۔ و مثال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم من قال من کلمات را۔ ثم مات تحت لیلۃ۔ پست برید و زیر چادر شب خود یعنی ہمیں شب کہ در وی

این کلمات گفته است - است علی الفطره - بپرو بر دین اسلام - و فی روایتی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رجل گفت گفت آن حضرت مر مردی را - یا فلان اذا اویت الی فراشک تو خمار و خمریک لا یصلو - ای فلان وقتی که خوابی که پناه آری و پیش کنی بسوی فراش خود پس خود کن همچو وضوئی که برای نماز میکنی - ثم اطمیع علی تنفک الایمن - پتیر سلو به به جانب راستای خود - ثم قل - پتیر گو - اللهم اسلمت نفسی الیک الی قوله - تا قول - و اسلمت یعنی تمام آن ذکر که گذشت - و قال - و گفت آن حضرت - فلان من یسلمت علی الفطره - پس اگر میری در بین شب میری بر دین اسلام - و ان صحبت صحبت خیرا - اگر صحیح کنی می یابی تو خیر کثیر حد روایتی ان صحبت صحبت خیرا - تنفی علی و عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اوی الی فراشه قال - بود آن حضرت چون می آمد بغراش خود میگفت - الحمد لله الذی اطمعنا و سقانا و کفانا - حمد خدا را که غرض ما را و نوشانید ما را و کفایت کرد ما را و دفع کرد شر مزیات ما را - و اذا اوی الی فراشه و کفایتش را و ما را و انا انجا بدست و پتیر روایت است - ثم من لا کافی له ولا موده پس با هر دو از کس است که نیست هیچ کفایت کننده و کفایت مراد از آنست که گذشت است از آنست که با شریکان و نه جای و نه در میان ایشان بلکه گذشت است - البنا یا کم و حارس و قاف و بواوی یا مراد کفایت و نصر و مخصوص بودن است چنانکه در قرآن مجید فرموده است و لکن ان الله صلی الذین آمنوا و الی کافی الی الی الی - و اما السلام و چون علی رضی الله عنه عنایت الی الی صلی الله علیه وسلم روایت میکند امیر المومنین علی که فاطمه زهرا بر او رضی الله عنها از آن حضرت - تشکوا الیه تا فی یوم یا من الی - در حالتی که گاه میکند ششقی را که می باید در دست خود از آسیا گردانیدن - و یغضانه جاره رقیق - و سجد بود فاطمه را که به تحقیق آمده است آن حضرت را بنده با غنایم - ثم تصادف بین فاطمه زهرا و آن حضرت را و فاطمه را بنده و کشف این حال کند - اندک آنک عایشه پس ذکر کرد حال خود را عایشه که چون آن حضرت میاید بگوید - فلما جاورت عایشه - پس هنگامیکه آمد آن حضرت خبر کرد عایشه آن حضرت را با آنچه ذکر کرده بود فاطمه رضی الله عنها قال - گفت علی رضی الله عنه - عجبا ما بین چون شنید آن حضرت این خبر را از عایشه آمده بود - و قد اخذنا مضاجعنا - و حال آنکه به تحقیق گفته بودیم ما خوابگاه های خود را - فند بینا نقوم - پس در ایستادیم و قصد کردیم تا با سقیم بهای آن حضرت و سر خیزیم از خوابگاه - فقال - پس گفت آن حضرت علی مکانها - بر جای خود بپشید و بجای خود بنشین - فجا و فقام بنی و بینما - پس آمد آن حضرت و نشست میان من و میان فاطمه و این غایت تسلف و شفقت ولی تکلفی است از آن حضرت نسبت با ایشان چنانکه گفته اند از احادیث الاله نفع الکلف - حتی و حدیث بر و قدمه علی بطنی - تا آنکه یافتیم من سر دی قدم آن حضرت را بر شکم خود و تو اندر و الله اعلم که مراد بر و یقین باشد که از پادشاه مبارک آن حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم باطن شریف مرتضی سرایت کرد - فقال الاله لک علی خیر ما نسا - تما - پس گفت آن حضرت ای راه نمایم شمارا بر بهتر از آنچه سوال کردید و خواستید که خدمتگار باشد و ان این است که - اذا اخذت مضاجعکما - وقتی که بگویی به شاخ خوابگاه خود را - فجا لثما و یلتین - پس سبحان الله بگوئید سی و سه بار - و الحمد لله و الحمد لله بگوئید سه و سی بار و کبریا و تعالین - و الله اکبر بگوئید سی و چهار بار - و خیر کما من و م - پس این در وقت سرست شمارا از خادم که طلبیده بودی

و خادم واحد خدمت واقع میشود بر ذکر و انشی فی الصلح خادم چاکر و ظاهر آن است که سوال فاطمه از جابریه بود -
 متفق علیه - و عن ابی هریره - رضی الله عنه قال جات فاطمة رضی الله عنها الی النبی صلی الله علیه وسلم فبایه فاعاد
 گفت ابو هریره آمد فاطمه نزد آنحضرت در حالی که سوال میکند وی طلبه خادم را فقال الا اولک علی ما هریره من خادم
 پس گفت آیا راه تنایم ترا بر چیزه که آن چیز بهتر است از خادم تسبیحین الله ثلثا و تسبیحین محمدین الله ثلثا و تسبیحین
 و تسبیحین الله اربعاً و تسبیحین عند کل صلوة و عند مناکل - نزد هر نماز و نزد خواب خود درین حدیث بعد از نماز و
 نزد خواب بخشن بر دو واقع شده و در حدیث سابق نزد خواب است فقط و خواندن آن بعد از هر نماز مقبول و
 مشهور است و از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده اند که فرمود هرگز این در دامن فوت نه شد حتی در شب
 صفین نیز رواه مسلم

الفصل الثانی - عن ابی هریره - رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصبح قال
 بود آنحضرت چون صبح میکرد میگفت - اللهم بک اصبحنا و بک امسینا و بک نحی بک موت - خداوند ما را زنده کنی بقدرت تو
 و بحفظ تو دنیا را تو صبح کردیم و بتو میزیم و بتو میزیم - وایک المصیر - و بسوی کشت باز گشت -
 و اذا اسی قال - و چون شب نگاه میکرد میگفت - اللهم بک امسینا و بک اصبحنا و بک نحی بک موت وایک النشور -
 درین حدیث در صبح و مسام هر دو ذکر اصبحنا و امسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحنا است بر امسینا و در
 مسام تقدیم امسینا بر اصبحنا و در صبح الیک المصیر و در مسام الیک النشور و مشهور روایت اصبحنا فقط
 و الیک النشور در صبح و در مسام امسینا و الیک المصیر و همه صحیح است فانهم و بک نحی بک موت و صبح مذکور شده
 نه در مسام - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه - و عنه قال قال ابو بکر قلت - و عن ابی هریره است که گفت
 گفت امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه گفتیم یا رسول الله منی تسبی اقول اذا اصبحنا و اذا امسینا - امر کن مرا چنین
 یعنی بوردی که بگویم و بخوانم از چون صبح کنم و چون شام کنم - قال قل - گفت آنحضرت بگو - اللهم عالم الغیب استجاب
 اے خداوند دانا که پدید و حاضر و غایب - فاطر السموات و الارض - ای افریننده آسمانها و زمینها - بیک کلمه تسبی
 و بیکه - اے پروردگار هر چیز و مالک و بادشاه و سکه اشهد ان لا اله الا انت - گو این می بینم که نیست معبود بحق که تو
 اعوذ بک من شر نفسی - پناه میجویم از بدی نفس خود - و من شر الشیطان و شرک - و پناه میجویم از شر شیطان و شرک
 و شرک و سکه که میخواند و باعث میشود مردم را بران و شرک و فتنه شین و زانی روایت است تسبی یعنی و امم صیاد و مر
 انچه در فتنه و ابتلائی اندازد و گرفتار میکند شیطان آدمیان را بسبب آن مثل قمار و اموال و دلا و که از یاد
 خدا و از فرموده و سکه باز میدارند - قد انا اصبحنا و اذا امسینا بگو این را چون صبح کنی و شام کنی - و اذا امسینا
 منضجک - و چون بگی که خوابگاه خود را و خواب بروی - رواه الترمذی و ابو داود و الداریمی و عن ابی هریره

نفع منہ و تخفیف موجدہ۔ ابن عثمان۔ ازنا بعین است۔ و در حدیثی با عایشہ بود حضرت کسی کہ گریخت و می بود و احوال
 و ابرض و اصم بود و در آخر لیلای خود مانده شد روایت داد از پدر خود و غیره و از صحابہ رض۔ قال سمعت ابی یقول
 قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت شنیدم پدر خود را کہ می گفت گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ ما من عبد یقول فی
 صبح کل یوم و ما کل لیلۃ نیست پیچ بندہ کہ بگوید و صبح ہر روز و ما ہر شب۔ بسم اللہ الذی لا یضر مع الہم
 شئی فی الارض و لا فی السماء۔ صبح کہ روزم و شام کہ روزم بنام خدا کے کہ زبان نیکند بنام و سہم پیچ خیر و آسمان
 و زمین۔ و ہو السمع اعظم۔ و دوست شنو اے و انا ثلث مرات۔ بگوید سہ بار بغیرہ شئی۔ پس زبان کند اور چیز
 و برسد اور آفتہ۔ مکان ابان قد اصابہ طرف فالج۔ پس بود ابان بہ تحقیق رسیدہ بود اور بعضی از فالج بفتح لام
 نام مرضی مشہور است کہ بر جائے ماندگی آرد و آن سست شدن یکی از دو شق بہن است بہر سبب۔ تحقیق خلط
 بلغمی کہ در سہا کہ صبح میکند۔ فجعل الرجل فیہ اللیۃ۔ پشتر در ایستاد مرد کے کہ روایت حدیث میکند از و کے
 کہ می نگرد و بسوے ابان یعنی شمار روایت میکردید کہ ہر کہ این دعا ہر روز بخواند پیچ آفتی ہوے نہ رسد و شمایند
 انشا اللہ چون ہشما آفت فالج رسید۔ فقال لہ ابان ما تنظر الی۔ پس گفت مرآن مرد را ابان چہ نگاہ میکنی بسوے
 من۔ اما ان الحدیث کا حدیث کہ۔ آگاہ باشی بہر شئی کہ حدیث بہچنان است کہ حدیث کہ روز من ترا یعنی صبح است
 و کنی لم اقلہ یومینہ۔ ولیکن من نغم و نحو اندم انرا امر روز و توفیق ندا و خدا کے تعالیٰ مراد بان۔ یعنی اللہ علی قدرہ
 تا بگذراند و نماندہ کہ خدا کے تعالیٰ بہن تقدیر خود را۔ رواۃ الترمذی و ابن ماجہ و ابوداؤد و بیرونی۔ روایتہ۔
 و در روایت ابی داؤد انچنین آمدہ است کہ ہر کہ بگوید این را ہر سہ بار۔ لم یصبہ نجارۃ بلا حتمی یصبح۔ نہ رسد
 اور ناگہانی بلاتا آنکہ صبح کند و نجارۃ بفتح فاء سکون جیم و فتح ہمزہ و ضم فاء و فتح جیم و بعد ہر دو جائز است۔ و من قالہا
 مین یصبح لم یصبہ نجارۃ بلا حتمی یسی۔ کہ سیکہ بگوید آنرا و فیکہ صبح میکند نہ رسد اور بلاے ناگہان تا وقتیکہ شام کند
 و عن عبد اللہ۔ رمی آغزہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اذا اہمی۔ روایت است از عبد اللہ بن مسعود
 کہ بہر شئی کہ اختفت بود کہ میگفت چون شب میکرد۔ امینا و امی الملک قدر۔ شب نگاہ کہ دیم و شب نگاہ کہ تمام
 ملک خدا ہوا سے خدا۔ و الحمد للہ لا اله الا اللہ و حمد لا شریک لہ الملک و لا الحمد و ہو علی کل شئی قدير رب اس ملک
 خیر مافی نذرہ اللیلۃ۔ اے پروردگار من سوال میکنم ترا نیکی انچہ درین شب واقع شود۔ و خیر بالبدن۔ و نیکی انچہ
 واقع شود بعد ازین شب۔ و اعوذ بک من شر مافی نذرہ اللیلۃ و شر ما بعد ہا رب اعوذ بک من الکسل و من
 الکبر و الکفر۔ بجائے الکبر یعنی عدم ایمان یا بمعنی کفر ان نعمت دینی روایتہ و در یک روایت۔ من سور الکبر
 و الکبر کہ کبر کا کثرت و فتح باو کہ کثرت و سکون باور در روایت او کے نیز بہر دو وجہ روایت است۔ رب اعوذ بک
 من غدا بفی الخار و غدا بفی القبر و اذا اصبح قال ذلک ایضا۔ و چون صبح میکرد میگفت انرا و میگفت

اصحنا و اصبح الملک کفر۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و تہذیبہ لم یکر من سور الکفر و محسن بعض نبات النبی روایت مست
از بعضی وقتقران پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ان النبی کہ برستی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کان یعلماها بود کہ تعلیم میسرود
پیغمبر خدا اور۔ فیقول۔ پس میگفت آنحضرت۔ قولی جین نبیین۔ بگوینگا میکہ صبح کنی۔ سبحان اللہ و بحمدہ و لا حول
ولا قوۃ الا باللہ۔ و در روایتی۔ و لا حول ولا قوۃ الا باللہ ماشا۔ اللہ کان و الم نشالم کن اعلم ان اللہ علی کل شیء قدير
وان اللہ قد احاط بكل شیء علما فانہ من قالہا جین صبح۔ پس برستی کسیکہ بگوید این کلمات را ہنگامیکہ صبح میکند۔
حفظ حتی یسی۔ نگاہ داشته شود از آفات انفسی و اخلاقی تا آنکہ شب کند۔ و من قالہا جین یسی حفظ حتی یصبح۔ و کسیکہ
بگوید آنرا ہنگامیکہ شب کند نگاہ داشته شود تا آنکہ صبح کند۔ رواہ ابو داؤد و محسن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال جین صبح کسیکہ بگوید ہنگامیکہ صبح کند این آیت را کہ۔ سبحان اللہ
جین تسون و جین تصون پس پاکی یاد کند خدا را ہنگامیکہ شام میکند و ہنگامیکہ صبح میکند و لا حول ولا قوۃ الا باللہ و لا حول ولا قوۃ الا باللہ
حمد در آسمانها و زمین۔ و عتیا و جین نظرون۔ و در وقت شب ہنگامہ از وقت مغرب تا غشاو و در ہنگام پیش از
نزال۔ الی قولہ تا قول دے تعالی۔ و کند لک آنحضرت۔ و درین آیت اشارت بجلوۃ خمس واقع شدہ چنانکہ
در مجلس بیان کردہ شدہ است و کسیکہ بخواند این آیت را در وقت صبح۔ اور کہ اخلاقی یومہ ذک۔ و باید
چیز سے ما کہ در گذشتہ است اور از او را دوران روز۔ و من قالہا جین یسی اور کہ ماخا فی لیلۃ۔ و کسیکہ بگوید
این را ہنگام کہ شام کند و باید چیز سے را کہ فوت شدہ است در آن شب۔ رواہ ابو داؤد۔ و محسن ابن عباس
بہ تشدید محتانیہ دشمن مجاہد است نام دے زید بن صامت انصار سے و ابو عیاش تابعی نیز بہت روی زمین
عیاش مخوفی ست روایت میکند ابو عیاش صحابی۔ ان رسول اللہ بہرستی کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم
قال۔ گفت۔ من قال اذا صبح کسی کہ بگوید چون صبح کند۔ لا الہ الا اللہ و اللہ لا شریک لہ الملک و لا الحمد
و ہو علی کل شیء قدير کان لہ عدل رقبۃ من ولد اسمعیل۔ باشد مرا و را ثواب برابر ثواب آزاد کردن بندہ و بردہ
از اولاد اسمعیل علیہ السلام بیان این در فصل ثانی از حدیث ثانی از باب تسبیح و تحمید و حدیث عمر بن شعیب
گذشتہ است۔ و کتب لہ عشر حنات۔ و نوشہ میشود براسے وی دہ نیکی۔ و جلاخہ عشر سیات۔ و فرماگندہ شود از او
دہ برہی۔ و رفع لہ عشر درجات۔ و بلند گردانیدہ شود براسے دے دہ پایہ۔ و کان فی خز من الشیطان۔ و باشد
در پناہ و جا سے استوار از شیطان۔ حتی یسی۔ تا آنکہ شب کند۔ و من قالہا اذا اسی کان لہ مثل ذلک حتی یصبح
و کسیکہ بگوید این کلمہ را چون شب کند باشد مرا و را مانند آنکہ نہ کور شد از ثواب تا آنکہ صبح کند را سے از ابی
عیاش میگوید کہ۔ فراسے رحل رسول اللہ۔ پس دیدم دے پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فیاری النایم
و رانچمی بنید خواب کنندہ یعنی در خواب دید۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ ان اباعیاش حدیث

عشک کند و کند۔ برستی که ابو عیاش حدیث میکند از تو چنین و چنین کنایت از مضمون این حدیث است که مذکور شد
 فقال صدق ابو عیاش گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش۔ رواه ابو داؤد و ابن ماجه و عن النجار
 بن سلم التمیمی۔ روایت است از حالات بن مسلم که تابعی است۔ عن ابیه۔ از پدر خود۔ عن رسول اللہ۔ از پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم انه اسر الیہ۔ کہ آنحضرت پوشیده در پنهان گفت بوسے سخن سر را از اسرار یکسر عنبره را ز گنفتن۔
 فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اذا الصلوت من صلوة المغرب نقل قبل ان تکلم احدا۔ وقتیکہ برگردی از نماز مغرب
 و سلام دهی بگو پیش از آنکہ سخن گوئی کسی را۔ اللهم اجزنی من النار۔ خدا یا پناه ده مرا از آتش سبع مراتب۔ بگو
 بفت بار۔ فانک اذا قلت ذلک۔ پس بدرستی کہ تودقتی کہ بگوئی آنرا۔ ثم مت فی لبتک۔ پتسر میری تود۔ همین شب
 کتب لک جو از شما۔ نوشته شود مترادف روان گذشتن از آتش۔ و اذا صلیت الصبح نقل کند یک۔ و چون بگذارد
 نماز صبح را پس بگویم چنین این کلمه را بفت بار۔ فانک اذا مت فی یومک۔ پس بدرستی کہ توجوین مبر۔ در آن
 روز کتب لک جو از شما رواه ابو داؤد و عن ابی عمر قال لم یکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یبرع مولا لک
 جین میسی و جین یصیح۔ بود آنحضرت کہ ترک میداد و نمیکفت این کلمات را بنگامیکہ شب میگرد و بنگامیکہ صبح میکرد
 اللهم انی اسألك العافیة فی الدنیا و الآخرة۔ خدا یا من سوال میکنم دی خوامم از تو سلامت از جمیع آفات در دنیا و آخرت
 اللهم انی اسألك العفو و العافیة۔ خدا یا سوال میکنم عفو و عافیت و سلامت را۔ فی دینی و دنیا سے۔ و دین من
 و دنیا سے من و اہلی و مالی۔ و در کسان من و مال من۔ اللهم استر عورتی بخدیایا پوش عیدها سے من فی الصراح
 عورت اندام شرم مردم و سر حید از دیدن و نمودن آن شرم آید عورات جماعت۔ و امن روعالی۔ و امن کرد آن
 تر سہا سے مرا۔ اللهم احفظنی من بین یدیی و من خلفی۔ خدا یا نگاه دار مرا از پیش من و از پس من و عن پیمنی و
 عن شمالی۔ و از جانب راستا سے من و از جانب چپای۔ و من قومی و نگاہ دار مرا از بالا سے من کہ غذا سے
 و آفتی از آسمان نازل شود۔ و اعوذ بعتبتک من ان اغتال من تحتی۔ و پناه میجویم بہ بزرگی تو از آنکہ بنا گاہ
 ہلاک کردہ شوم من از زیر من از آنجا کہ شورندارم و متخی اعتیال این است۔ یعنی الخف۔ می خواہم از غتیال
 خف لا یعنی برین فرو بردن۔ رواه ابو داؤد۔ و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 من قال جین یصیح۔ کسی کہ بگوید بنگامیکہ صبح کند۔ اللهم اصبحنا تشدک و تشدد حملہ عشک خدا یا صبح کردیم ما و صبح
 کہ گواه میگیریم ترا و گواه میگیریم بر دارندگان عرش ترا و ایشان پشت فرشته اند کہ میان گوش و دوش ایشان
 دو ہزار سالہ راہ است و در روایتی ہفت ہزار سالہ راہ است۔ و لا ملئک۔ و گواه میگیریم ہر فرشتگان ترا۔
 و صبح خلعتک۔ و گواه میگیریم بہ خلق ترا۔ انک انت اللہ۔ بر آنکہ نئی خدا۔ لا اله الا انت۔ نیست خدا جز تو۔ و حد
 ثباتی شمر یک۔ لک نیست اینانہ مترادف خدا سے و در آخر پیش و در مجہودیت۔ و ان محمد عبدک و رسولک

وہی کہ اگر تیرے توفیق سے تیرا دل تیرے سر سے جدا ہو جائے تو تیرا دل تیرے سر سے جدا ہو جائے۔ الاغفر اللہ لہ ما اصابہ فی یومہ ذلک من ذنب۔ لگوید کسی ایسے کلمات اور وقت
 صبح اگر آنگہ بیاہر خدا سے تعالیٰ مراد را چیرے کہ رسیدہ است اور اوران روز از گناہ۔ وان قالہا چیرہ کسی غفر اللہ
 لہ ما اصابہ فی تلک الیقین ذنب۔ و اگر گوید این کلمات رنہا میکہ شب گندی آمرز و خدا سے تعالیٰ مراد را چیرے
 کہ رسیدہ اور اوران شب از گناہ در شب اللہم امینا۔ لگوید رواہ الترمذی و ابو داؤد و قال الترمذی
 نہ احديث غریب و یحییٰ بن یوسف روایت است از ثوبان۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ما من عبد مسلم یقول اذا اسی و اذا اصبح ثلثا۔ نیست ہیچ بندہ مسلمان کہ بگوید چون شام کند و چون صبح کند
 سہ بار این کلمات را۔ رضیت باللہ رباً۔ راضی شدم بخدا یا آنکہ پروردگار است۔ و باسلام دنیا۔ و راضی
 شدم باسلام یا آنکہ دین است و بگوید راضی شدم بچند بگویند ہیچ شمع این کلمات در اول کتاب فیصل اول از کتاب الایمان
 گزشتہ است فذکر۔ الاکان حقاً علی اللہ ان یرضیہ یوم الیقینہ۔ مگر آنکہ باشد حق واجب بر خدا بفضل و کرم و
 اینکه راضی گرداند اور روز قیامت یعنی بدہ اور ثواب چند آنکہ راضی گرد۔ رواہ احمد و الترمذی و عن حذیقہ
 رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اراد ان ینام وضع یدہ تحت راسہ۔ بود آنحضرت و قیامتیہ
 کہ خواب گندی نہاد دست مبارک خود را زیر سر خود سابقاً و فصل اول ہم از حدیث حذیقہ گذشت و در حدیث
 حفصہ بیاید کہ دست مبارک می نہاد زیر رخسارہ پس احتمال دارد کہ بخت قرب سر و رخسارہ نہ یکدگر باشد
 یا گاہی زیر رخسارہ می نہاد و گاہی زیر سر و ہر تقدیر حکمت دران تہی برای تہیقت است چنانکہ حکمت در نوم ہشتی
 امین نیز مہین است چنانکہ گذشت۔ ثم قال اللہم فی عذابک۔ خدا یا نگاہ مرا از عذاب خود۔ یوم جمع عبادک۔
 در روزی کہ فراہم می آری بندگان خود را یعنی روز محشر۔ او بعت عبادک۔ شک را و۔ ست یعنی بجای
 جمع بعت گفت یعنی می برانگیزے بندگان خود را۔ رواہ الترمذی و رواہ احمد عن البراء و عن حفصہ رضی اللہ
 عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اراد ان یرقد وضع یدہ الیمین تحت خدہ ثم یقول اللہم فی عذابک یوم
 بعت عبادک۔ مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است با ذکر خدا و زیادت ثلث مراتب یعنی سہ بار۔
 رواہ ابو داؤد و عن علی رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول عند مضجعه اللہم انی اعوذ
 بوجہک الکریم و کلمات التامات۔ خداوند ابرستیکہ من پناہ میجویم بذات بزرگ توہ بجلکہ یاے تو کہ تمام و کامل
 و مراد اسما و صفات اوست یا کلمات قرآن۔ من شر انت اخذ بنا صیۃ۔ از بدی چیزے کہ تو گیرندہ ہو
 پیشانی آنرا یعنی ہر خستہ ہر بزمین حکم قول وے سبحانہ و ما من دابة الا ہو اخذ بنا صیۃ۔ اللہم انت مکشف اہرم
 و الہاتم۔ خدا یا تو میکشائی و در میکنی و ام کہ قاری آنرا و نہ آن را یعنی چیزے کہ از ان بزرہ لازم آید۔ اللہم
 لا یزیم جہدک۔ خدا یا شکستہ نیشود و لشکر تو۔ و لا یخلف وعدک۔ و فلا ت کردہ میشود و وعدہ تو و بعضی نسخ

والتخافت وعدمک التعمق تا وکسر لام به لفظ خطاب یعنی خلالت نمیکنی وعدہ خود را به و این معنی ذوالجبر ملک الجبره و سود و نمیکند خداوند بخت را از غدا بخت تو بخت و جبر یعنی پدر پذیرا را و نهوده اند یعنی سود نمیکند نسب و جبر کبریم یعنی کوشش نیز گفته اند و در باب رکوع ذکر آن گذشته است و جبر اول صبح و اشهر و اظهر است و بجای آن و جبر ک - تنزیه میکنیم ترا نیز می که ائق ذات تو است و متلبس بحد تو نمیکند - رواه ابو داود - و عن ابی سعید رضی قال قال رسول صلی الله علیه و سلم من قال عین یارب الی فرائضه - سیکه گوید شکایاتیک پناه آرد و قصد باشش کند بسوی جاسه خطاب خود این کلمه را - استغفر الله الذی لا اله الا هو الی القیوم و اتوب الیه ثلاث مرات - سه مرتبه بخدا توبه کن و توبه می آمرز و خدا سے تعالیٰ مراد گناهان او را - و ان کانت مثل زبد البحر او عدد رمل عالج - و اگر چه باشند گناهان و سه مانند گشت دریا در بسیار سے یا باشند گناهان و سه بشمار یک عالج یعنی لام و کسر آن نام وادی است و در زمین غریب که یک و سه بسیار است و بعضی عالج را یعنی یک بسیار بر هم افتاده گفته اند بر این معنی عالج است رمل است و او عدد و ورق الشجر یا باشند بشمار برگ درختان - او عدد و ایام الدنیا - یا باشند بشمار روزها و دنیا و در چهار چیز ترویج شده اقبالند در کدام یکی زینیا بیشتر است - رواه الترمذی و قال باحدثت عن عیسی و عن شمسہ او - بن اوس - صحابی است برادر زاده حسان بن ثابت - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یامن سلم یاخذ یصحبه فبارة سونه من کتاب الله - نیست هیچ مسلمانی که بگیرد و خواجواه خود را بخواند آن سوره و از کتاب خدا - الا وکل الله به لک - سکر آنکه وکیل میگردد و اند خدا سے تعالیٰ بر و سه فرشته را توکیل گذاشتن کار کسی - خلافت بر توحی و توفیه پس نزدیک فاشیو و در اخیر سے که اندیکند او را - حتی یسب تخی هبنا تا آنکه بیدار شود و سرگاه که بیدار شود رواه الترمذی - و عن عیسی بن عمر بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلعتان لا یجعیهما رجل مسلم الا دخل الجنة - دو خصلت اند که محافظت کنند و بجای نیار و آنها را هر دو مسلمان که نگاهداری و کید بشت از - الا وها لیسیر - و انا و آگاه باشید که آن دو خصلت اندک و آسانند و من یعمل بهما قلیل و کسی که عمل کند بآن دو خصلت اندک است یکی خصلت این است که - یسبح الله فی دبر کل صلوٰة عشر - تسبیح کند خدا سے تعالیٰ را یعنی سبحان الله گوید و بر پس هر نماز ده بار - و یحمد عشر - و حمد گوید و بر اینی و الحمد الله گوید ده بار - و یکبره عشر - و تکبیر گوید و بر اینی و الله اکبر گوید ده بار - قال - گفت عیسی بن عمر و فانه ان رسول الله پس من ویدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم یقعد باسیر - بشمار این کلمات را و عقد می گردانند را بدست خود - قال - گفت آنحضرت - قلک خمسون و اتمه باللسان - پس آن عدد و پنجاه است و شب و روز و نوبان - و الله و جسمه فی المیزان - و هزار و پانصد است و در ترازو و اعمال بحساب یکی بدو خصلت دوم این است و اذا اخذ یصحبه میجو و یکبره و یحمد مائة و توفیکه بگیرد و بپایند خواجواه خود را تسبیح کند خدا را و تکبیر گوید

ہم از قست و بقدرت و ارادت قست - فلک الحمد و ملک الشکر - پس متر است ستائش و متر است سپاس و مخصوص
تجوید غیر خود را نہ شریک نباشد پس کسیکہ در وقت صبح این دعا بخواند - فقداوی شکر یومہ پس تحقیق ادا کرد
شکر روز خود را - ومن قال مثل ذلک حین میسی فقداوی شکر لیلۃ - و کسیکہ گوید انند این ہنگامیکہ شب کند
پس تحقیق ادا کرد شکر شب خود را در اخبار وارد شدہ است کہ ز او علیہ السلام گفت پیر و در گار اہمتمای
تو نزد من بسیار شدہ شکر آن چگونہ گویم فرمان آید یا او و چون دانستی کہ انچہ نزد یکست از قست بہم از قست
بتجویق شکر گفتی تو آنرا - رواہ ابو داؤد و عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول اذا اوسے
الی فرا شہ روایت میکنند ابو ہریرہ از آنحضرت کہ میگفت کہ چون می آمد بسوسے فراش خود - اللهم رب السموات
و رب الارض - ای خدا پروردگار آسمانها و پروردگار زمین اشارت است باصول اسباب کلیہ بقائے عالم -
و رب کل شیء و پروردگار ہر چیز ہمہ بر بوبیت است نسبت ہر چیز از آنکہ در میان آسمان و زمین است از عظام و
موالید و افراد و جزئیات آن - فائق الحب و التوسے - شگافندہ دانہ و خستہ اشارت است بازراق جسمانیہ کہ آن
بقائے اجسام است و جب در اطعام استعمال یابد و نوے و قمر و مانند آن - مثل التورید و التخیل و التمران
فرد فرستندہ این سہ کتاب بزرگ جلیل الشان اشارت است بازراق روحانیہ متعلق بہ ہر احوال آخرت و ذکر
زبور نکرد از جهت عدم استعمال آن بہ احکام و شرائع جب اکثر انچہ در وسے در کورست و کار و دعوات و مناجات
و تحقیق وسے خبر وسے توریت است کذا قالوا - احوذ بک من شر کل ذی شر انت اخذ بنا ہیئتہ - پناہ یدجویم
توان بدی ہر خداوند بدی کہ تو گویہ ندہ موسے پیشانی او را و سحر داری او را بقدرت خود - انت الاول فلینس
جہلک شئی توئی اول پس نیست پیش از تو چیزے - وانت الاخر فلینس بعدک شئی - و توئی آخر پس نیست پس
از تو چیزے - وانت الظاہر فلینس فوقک شئی - و توئی ظاہر و پیداپس نیست بالائے تو چیزے - وانت الباطن
فلینس دونک شئی - و توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزے ہر جہا لا است ظاہر و پیداشد و ہر جہا پائین
باطن پس نفی فوقانیت مناسب ظہور باشد و نفی دونیت مناسب بطلون و درون انچہ بمعنی ضد فوق است
امض عن الدین - بگذار از من وام را یعنی ہر ہی گردن مرا از ان و توثیق وہ کہ قضائے امر با عطاے اسباب
و قضاء گذاردن و رسانیدن در و اگر دن حاجت - و عمنی من الفقر - و غنا وہ مرا از فقر و من بمعنی بعد
رواہ ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجہ و رواہ مسلم مع اختلاف یسیر - و روایت کرد از اسلام بانکہ اختلافی در
الفاظ و عن ابی الازہر الاتارے - بفتح مہرہ و سکون نون صحابی است کہ ساکن شام بود - ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اخذ مضجعه من اللیل - بود آنحضرت چون بخواب گاہ میرفت و شب - قال - میگفت
بسم اللہ وضعت جنبی - بنام خدا نهادم پیلوے خود را - اللهم اغفر لی ذنبی و اخسار شیطانی - و بران دور کن

شیطان سر امر او قهرین اوست یا هر که قصد اغوا سے او کند و خستد مانند سگ است - و مذکر ربانی - و برهان و سیردن
 کرد و امر او خلاص کردن نفس است که بجزا سے عمل خود در گردی باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید کل نفس بکسب
 رهنه و ذلک خلاص کردن و سیردن آوردن از گرد و دامن بکسر را گرد - و اجتنابی فی الذی الاعلی - و بگردان
 مرا و مجلس اعلی که ملائکه کرام مقررین اند دزدی بفتح نون و کسر و ال و تشدید یعنی مجلس است و اهل مجلس را نیز
 خوانند و آنحضرت اگر چه در مرتبه رفعت و فضیلت و کرامت اعلا و اکمل از ملائکه است اما شوق لقاء سے قریب و رگاده
 علو و ارتفاع مقام ملکوت و ابرار ان میدارد که همیشه در انجامی باشد و از مباشرت و محالطت ناسوت که بکمال نیست
 در اینجا است سیر او و ملاحظا باشد فافهم و بالله التوفیق - رواه ابو داود و یحیی بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کان اذا اخذ من فحجه قال الحمد لله الذی کفانی و دانی و مله منی و سقانی - شکر میخورد که کفایت
 کرد مرا و جایی پناه داد مرا و خوراند مرا و نوشت نید مرا - و الذی من علی فافضل - و آن کسیکه نعمت داد مرا پس
 زیاده و افزون داد مرا - و الذی اعطانی فاجزل - و آن کسیکه عطا کرد مرا پس بسیار که و قریب بقوله اولی است
 آن باعتبار کیفیت است و این باعتبار کثرت - الحمد لله علی کل حال - حمد خدا بر اینست که هر چه خواست و در خواست و ملائکه و سیر و نعمت
 و لطف و مظاهر با خفی شامل حال نموده است - اللهم رب کل شیء و لیک و الة کل شیء اعوذ بک من النار رواه ابو داود
 و یحیی بن عمر - نعم با صبحی مشهور است - قال تسبیحی خالید بن الولید الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال - کله کرد خالید
 بن الولید بسوی آنحضرت پس گفت - یا رسول الله ما انام اللیل من الارق - خواب نمیتوانم کرد و در شب اند
 بیدار بماند و در حق بنوعی خواب میبرد - فقال بنی الله - پس گفت و بنوعی خدا - صلی الله
 علیه و سلم اذا اوتیت الی فرا شک فقل - و قتی که بای تو بفرایش خود پس بگو این کلمات را - اللهم رب السموات
 السبع و ما اطلت - اسی خدا پروردگار هفت آسمان و پروردگار هر چیزی که سایه افکند آسمانها بران چیز -
 و رب الارضین و ما اقلت - و پروردگار زمینها و بارها که بر داشته اند زمینها از ارض را گاهی مفردی آرند باعتبار
 آنکه طبقات و سه همه حکم یک طبقه دارند و گاهی جمع نیری آرند که متعدد و گاهی تاویل میکنند لفظ جمع را بافاق و تبا
 و الله اعلم - و رب الشیاطین و ما اضلت - و پروردگار شیطانان و کسی که گمراه میکنند شیاطین مراد جنود شیطانیه تا شامل
 جن و انس باشند - کن لی جارا من شر خلقک - باش مرا هسایه و پناه از شر خلق خود و کلیم جمیعاً - همه - ان یفرط
 علی احدی من - ازین که پیش دستی کند و بگذرد و بشتابد بر من یکی از ایشان آوان پی - یا این که ستم کند بر من و از
 حد بگذرد و بر منی بفتح نین هم - غر جبارک - غالب و قوی است هسایه تو در من و اوده تو که در پناه خست و قدرت
 تو آمده و جایی گرفته است - و جل ثنارک - و بزرگ است ستایش تو که هیچکس جز تو نتواند که بچاکرد - و لا اله الا انت
 لا اله الا انت تاکید او بر تو حید است و از بجز مستلزم شکر و ذکر ارض از تصرفات شیطان و جمیع است رواه الترمذی

و قال فی حدیث لیس اسنادہ بالقوی الحکم فی تحقیق بن طہیر بن عیسیٰ بن عمار بن مہر - کہ راوی این حدیث است - قدر ترک حدیث بعض اہل الحدیث - بہ تحقیق ترک داده اند حدیث اور بعضی از اہل حدیث این چنین گفتہ است بخمار سے و ابو ذر ع و نسائی و ابن ابی حاتم و گفتہ است ابن معین کہ دے پیڑے نیست و ابن عدسہ کہ گفتہ کہ اکثر احادیث دے غیر محفوظ است و بعضی نسخہ الحکیم بیست و دو حاشیہ نوشتہ کہ صواب حکم ست بی یا چنانکہ در تفسیر و کاشف و جہان مذکور است

الفصل الثالث - عن ابی مالک - روایت است از ابی مالک اشعرے و بعضی گفتہ اند شعیبی صحابی است کہ در نام دے اختلاف است اشعران ست کہ نام دے کہ جب بن مالک ست - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا اصبح احدکم فلیقل اصبحنا و اصبح الملک ثم رب العالمین اللہم انی اسئلك خیر ذلک الیوم - خدا یا من سول میکنم ترا یکی این روز را و بیان کرد خیر القبول خود فتح کشا پیش اورا کہ ابواب خیرات در دے کشادہ گرد و - و لعلہ - و یارے و ادن تو مرادین روز کہ بر نفس و شیطان و خلق مرایارے دہی و نصرت بخشی و خند و دل گدوانی - و نورہ - و روشنائی دل کہ نور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد - و برکتہ - و فروزی لطف و کرم و فضل تو کہ بر سر مرادین روز - و بہار - و راہ راست کہ در عمل و اعتقاد بر حق و ثواب با شتم و اصل ہمہ بہ کات و شامل ہمہ خیرات این ست و این خبر توفیق و تائید الہی میسر نگردد و در زمانہ اللہ - و اعوذ بک من شر ما فیہ - و نپاہ بچویم تو از بدی چیزے کہ درین روز ست و ذکر این مبالغہ و تاکید ست از افساد این خصال مذکورہ - و شر ما بعدہ و نپاہ بچویم تو از شر چیزے کہ بعد ازین روز ست و ذکر این مبالغہ و تاکید ست در استعاذہ از شر کہ متوالے و متواتر نگردد و فعوذ باللہ من ذلک - ثم اذا سئلت فلیقل مثل ذلک - میتر چون شب کنی پس باید کہ بگوید مانند این - رواہ ابو داؤد - و عن عبد الرحمن - بن ابی بکرہ البکری - بفتح باء آخر صحابی مشہور ست کہ خود را در روز طاعت از درون حصن بچرخ چاہ پایان افکنده در خدمت آنحضرت آمدہ اسلام آورد و آنحضرت او را ابی بکرہ کنیت کرد و بکرہ البکر بفتح چاہ و عبد الرحمن بن ابی بکرہ تابعی کثیر الحدیث ست - قال - گفت - قلت لابی گفتم مرید پر خود را کہ ابی بکرہ است - یا ابی اسمک تقول کل عداہ - اے پدر من منم ترا کہ میگوئی سر ببار و مراد خدا اینچہ یوم ست شامل صبح و ساء - اللہم عافنی فی بدنی - خداوند عافیت و سلامت دہ مرادین من - اللہم عافنی فی سمعی - خداوند عافیت بخش مراد شنوائی من - اللہم عافنی فی بصری - خداوند عافیت و سلامت دہ مراد بینا من تخصیص سمع و بصر از حجاب اعضا و اجزائے بدن بجهت شرف آنا ست و تقدیم طلب عافیت سمع و بصر است با شرفیت دے از بصر چنانکہ اکثر علما بہ اند و اکثر ذکر این دو صفت بہین ترتیب ست - لا الہ الا انت تکرار نشا حین صبح و نماز حین نسی - کہ دیگر دانی این کلمات را نہ کرت نہ گامیکہ صبح میکنی و نہ کرت نہ گامیکہ

کرشبہ میکنی بقال یا نبی سمعت رسول اللہ - پس گفت پدر من اسے پیسر کشیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم
 یہ جو بہن - دعا میکرد این کلمات و میخواند این دعا را تا نا احب ان استن بنبی - پس من دوست میدارم
 کہ عمل کنم و اتباع کنم بطریقہ آنحضرت اشارت کرد بانکہ در عمل از دعا و جز آن منظور اصلی باید کہ امتثال امر و اتباع
 سنت باشد نہ جز اسے عمل و استجابت دعا - رواہ ابو داود و وعن عبد اللہ - بن ابی اوفی صحابی مشہورست

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا أصبح قال - بود آنحضرت کہ چون صبح میکرد میگفت - اصبحنا واصبح
 الملك لله والحمد لله والکبر یارب والعظیمة قدر والمخلوق والامر واللیل والنهار وامن فیہا اللہ - و ہمہ مر خدا را
 و ملک اوست و صفات اوست و مخلوق و آفرینش و حکم اوست اللهم اجعل اول هذا النهار ملاحا خداوند بگردان
 اول این روز را نیکی و صلاح ضد فساد - و اوسطه نجات - و دیگران میان این روز را سپری و زی و برآمد حاجت -
 و آخره فلاح - و دیگران پایان این روز را رنگاری - یا ارحم الراحمین - ای مهربان ترین مهربانان کہ مہر تو شامل
 تمام اوقات و احوال است - فکرمہ النودی فی کتاب الاذکار بروایت ابن افسی - نفسم سید و تشدید فون
 و عن عبد الرحمن - بن ابرہی - نفع منہ و سکون موعده و ہذا سے مقصودہ آنحضرت را در یافتہ و پس دے
 صلی اللہ علیہ وسلم ناز گزاردہ و حامل امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ بود و بخوارسان و اکثر روایات دے از امیر
 عمر و ابی بن کعب است - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا أصبح - میگفت آنحضرت چون صبح میکرد
 اصبحنا علی فطرۃ الاسلام - صبح کردیم بر دین اسلام - کلمۃ الاخلاص رو بہ کلمۃ الاخلاص کہ لا اله الا اللہ است -
 و علی دین نبینا محمد - و بر دین پیغمبر ما کہ محمد است صلی اللہ علیہ وسلم غایب آن است کہ ابن نفلہ آنحضرت است
 و آنحضرت مبعوث بود بر سبب خلق و بر سبب خود - و علی مہد انبیا ابراہیم - و بر دین پدر ما کہ ابراہیم علیہ السلام
 است - خفیفا - مائل از باطل حتی و از شرک ثبوحید - و ما کان من الشریکین - و بود ابراہیم علیہ السلام از

مشرکان رواہ احمد و الدارمی

باب الدعوات فی الاوقات

باب در فکر دعا ہائے کہ خواندن آن در اوقات مخصوص آمدہ است و وقت زمانی را گویند کہ براسے چیزے
 مخصوص گردانیدہ شدہ است چنانکہ وقت نماز و وقت روزہ و وقت حج و ہجرت و دعا در اوقات مخصوص آمدہ و احوال
 مخصوص نیز آمدہ چنانکہ در حال غضب و حال مصبت و در جنگ کافران و اندان و چون آن مستلزم اوقات
 سوکت ہمہ را داخل اوقات ساخت و بعضی اوقات را بخاطر کردہ اند و احوال را جدا از یہ کہ مقبرہ در ان
 ہمان حال است نہ وقت فافهم

الفصل الاول - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو ان احدا

اذا اراد ان یاتی ابلہ قال - اگر ثابت شود این کہ یکی از شما دقتی کہ خواہد بہا میرزن خود را و جماع کند بگوید بسم اللہ اللہم
جنبت الشیطان - خداوند یکسو دارد و او را مرا از شیطان - و جنب الشیطان ہمارا ز قننا - و یکسو دارد و در شیطان
را از چیزے کہ روزی کنی مارا زولد - فائز ان یقدر - بنیہا ولد فی ذلک - پس بدرستی کہ نشان این است کہ اگر تقدیر کردہ
شود میان زن و مرد دواہ شود و فرزند می دران جماع - لم یضہر شیطان ابدالہ زیان نمیکند اورا شیطان ہرگز نہ -
متفق علیہ - و انہ بنیہا مفہوم میشود کہ گزنگویان دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر و عاکہ می باید نکند شیطان دران راہ
میاید و زیان میکند و نیست کہ دران وقت توفیق ذکر و دعا می باید را از نیجاست فساد احوال او را و تباہ کاری
ایشان - و عنہ ان رسول اللہ - و ہم از این عباس است کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول عند اللرب - بود
کہ میگفت نزد اندونہ فی الصراج کرب اندوہ کہ دم بانگیرد از دوسے یعنی اندوہ سخت - لا الہ الا اللہ العظیم العظیم
لا الہ الا اللہ رب العرش العظیم لا الہ الا اللہ رب السموات و رب الارض و رب العرش الکیم عظیم و کیم صفت
عرش است یا صفت اللہ اگر گفته شود کہ این ذکر است نہ دعا جوابش آنکہ ذکر در حکم دعا است زیرا کہ شنائے کہ کیم در
سوال است و نیز و او شدہ است کہ حق تعالی میگوید اگر کسی کہ باز دارد از ذکر من از سوال من بدہم اورا
زیادہ تر از پنج مہمہم سالما - متفق علیہ و عن سلیمان بن مردیہ بنم صا و فتح را مصابی بود جبر فاضل عابدین
عالی داشت و شریف قوم خود بود و امیر بود بر آن کہ کہ بکینہ کشتی خون امام سید حسن بن علی ابن ابی طالب علیہ السلام
دلہ فقہ - قال - گفت سلیمان - است رجلا ان عند النبی - و نہام یکد گیر کرد و نہ دوم و نہ و نہ پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم
و سخن عندہ جلوس - و ما صحابہ نزد آنحضرت نشستہ بودیم - واحدہم یسب ما جہ غضبا قد احر وجہ - و یکی از ان مرد
و نہام می بود بار خود را در حالی کہ در غضب آورده شدہ است کہ بتحقق مسخ شدہ است روی دے - فقال لہی
پس گفت پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم فی لا علم کلہم تو قانہا - بدرستی کہ من ہر آنیہ میدانم کلہ را کہ اگر میگفت وی آن
کلہ را - لہ ہب عنہ یا جہمہم آئینہ میرفت از دوسے آنچہ می باید از غضب آن کلہ این است - اعوذ باللہ من الشیطان
الرجیم فقالوا للرجل - پس گفتند صحابہ مرا غم روا - الا سمع ما یقول النبی - ایانی شنوی چیزے کہ میگوید پیغمبر -
صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفت - انی لست بہ مجنون - بدرستی کہ من ہستم دیوانہ و این کلہ کسی را گویند کہ مجنون
و گفته اند کہ این کلام کسی است کہ آراستہ نیست بانوار شریعت و تفقہ نگردہ و روین پس تو ہم کرد کہ استثا وہ
مخصوص بہ مجنون می باشد و نہ دانست کہ غضب از ترغبات شیطان است و گفته اند کہ احتمال دارد کہ آن مرد
منافق باشد یا از دشت غویان عوب باشد و اللہ اعلم متفق علیہ - و عن ابی ہریرۃ نیز قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا ستم صیاح الہیکلہ - و قیل کہ شنوی بانگ خروشا زودیکہ بکسر وال و فتح یا سے تجانیہ جمع دیکہ
بکسر و سکون تجانیہ شل قرودہ و قمر - فاسار لوال اللہ من فضلہ - پس سوال کنید خدا را از افزونی کرم دے -

فانما رات لکما - پس بر سیتیکه منع ویده است فرشته را و سے بانگ می کند بریدن فرشته پس دعا کنیسه بامید آمین
 فرشته بداند که احادیث در فضائل خروس بسیار آمده است و محدثان را در اکثر آنها سخن است و در حدیث خروس سفید
 که در زیر عرش است که چون و سے آواز کند همه خروسان آواز کنند نیز سخن است این بحث به تفصیل در شرح منورها
 مذکور و مستور است - و اذا سمعتم نقيق الحمام فتقودوا بالکسر من الشيطان و وقتی که شنوید آواز خروس پس پناه جوئید
 بخدا از شیطان و بگوئید بخدا که من الشيطان الذی فانه راس الشيطان پس بر سیتیکه و سے ویده است شیطان
 را از شیاطین - شفق علیه - وعن ابن عمر - رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا استوی علی
 بعيره - بود آنحضرت چون بری آمد و قرار میگرفت بر پشت شتر خود - خارجاالی سفر - بیرون آئیده بسوسه سفر
 که بر نشاء تکبیر می برآورد و سه بار - ثم قال - یستریکف - سبحان الذی سخر لنا هذا - پاکی آن خدا سے را که فرمان
 برادر اگر و انید براسه این را یعنی شتر را و مانند آن از سیر اکب و مانند مقررین - و نبودیم مادر او را در طاعت آریزه
 و در واقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تسبیح الهی نباشد آدمیان کجا طاعت سواری و رام کردن آنها
 دارند محض قدرت و اقتدار اوست که اینها رام آدمیان شده اند فی الصراح مقررین بلکه آنکه او را یار سے گردنبا
 در ستوراندن و کش و زنی - و انالی ربنا انتخبون - و بدر سیتیکه با بسوسه برادر و کار خود سیر آئید باز گردند
 ایم و رجوع کنند ایم و وجه اتصال این کلام بکلام سابق آنست که رکوب از براسه انقلاب و انتقال از مکانی
 به مکانی است و انتقال عظمی انقلاب بسوی خداست جل جلاله و نیز سواری محل خطر و بلاک است پس سوار را باید
 که غافل نباشد از آن و مستعد باشد از براسه انقاصه خلک مرگ است - اللهم انسا لک فی سفرنا هذا البر والتقوی
 خداوند ما سوال میکنیم ترا درین سفر نیکی و پرهیزگاری - و من العمل ما ترضی - و سوال می کنیم از عمل آنچه خوشنود و باشی
 تو - اللهم هون علينا سفرنا - خداوند آسان و سبکگردان بر این سفر ما را تا تعب و رنج نگشیم و سے و سوار را
 بعده - و در نور و براسه ما و سے این سفر را - اللهم انت الصاحب فی السفر - خداوند ما توئی یار و همراه در
 و الحلیقة فی الابل - و گاه بیان و متولی امور پس از ما در اهل خانه - اللهم الی اعوذ بک من وعثار السفر خداوند
 پناه میجویم تو از مشقت سفر که در رویم در آن باسانی و وعثت جاسه نرم که پاسبان فرود و در و سے و باسانی
 نتوان رفتن بر و سے که پاسبان لغزو - و من کاتب المنظر - و از شکستگی نفس که جاسه گدازستین است و کاتبه نفع گشت
 بر وزن رافت و جبهه شکستگی و در حالی از غم و اندوه - و سور النقط - نفع لام فی المال و الابل - و از
 بدی باز گشتن و سال و ک آن خانه یعنی غم و اندوه کشم به سبب آنکه در ایشان مکاره بنیسم از نقد و نقصان
 یا برکردم بحالت بد بے قضا س حاجت و حصول مقصود و اذ ارجع قال من و زاد من - و چون بری گشت
 از سفر میگفت این کلمات مذکور را و زیاد میگرد و اینها این کلمات را که آهون تا آهون عابدون رجوع

کنند گانیم تو به کنند گانیم نیکو کنند گانیم - بر بنا حادون - بر اسه پرو و کار خود و گونید گانیم و بعضی انضاط بنین
 ۳۳ بنین عابدین بر بنا حادین نیز آمده - رواه مسلم و عن عبد الله بن عمر بن الخطاب - بنی سیدین مصلحتین و سکون را
 و کسبیم صحابی بصری است - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سافر فمعه من و غنما و انفسه
 و کاتبه و کلب و الحوی و البکر و البنا و حی و حبت از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از فساد و اسیر و صلاح
 آن و از قوت و حمت بعد از چاعت و بعد از کون بنون نیز روایت کرده اند یعنی از ابو و ان حالت مستحیبه بعد از بودن و از
 تغییر بعد از اثبات و اصل کور و بچیدن و ستارست و حوشکستن آن - و در حقه مظلوم - و پناه می جست از دعا می
 مظلوم و پناه جستن از دعوت مظلوم در حقیقت پناه جستن از ظلم است که ظلم کنیم به کسی تا مظلوم دعا نکند بهین - و انظر
 فی الاصل ما لعل رواه مسلم و عن حوله - بنی خاسه مع و سکون و او بنی حکیم صحابه است از صحابه فاضلات
 قانت است رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من نزل منزلا فقال - گفت خوار شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که
 فرود آمد منزله را پس بگوید - اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق - پناه میجویم بکلمات خدا که تام و کامل از نقصان را
 به این راه نیست هر دو کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند اسماء و صفات حق از شر چیزه که پیدا کرده است خدا -
 لم یفرق حتی یخرج من منزله ذک - زبان نکند آن کس را چیزی از موفیات تا آنکه کوچ کند از آن منزل - رواه مسلم
 و عن ابی هریره - عن قال جابر رجل الی رسول الله صلی الله علیه و سلم - آدم و روعه لبو - آنحضرت را -
 فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله ما لیت من عقر بکلفی البارقه - چه عجب و محنت یا نعم من از الم
 و تشویش از گزندم که گریه مرا و شب - قال - گفت آنحضرت - اما لو اقلدت عین الیست - آگاه باش اگر میگفتی
 تو بنگامیکه شبانگاه کردی تو این دعا را - اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لم یضک - زبان نمیک و عقر ب
 تشویش نمیکزید - رواه مسلم و عن - ان النبی صلی الله علیه و سلم اذا کان فی سفر و اسیر یقول - و هم ابی هریره است
 که آنحضرت چون می بود در سفر و اسیر میگفتی چون وقت سحر میشد یا سیر در وقت سحر میکرد میگفت - سمع سحیح
 و حسن بلاه علینا - سمع را بد و وجه روایت کرده اند یکی کبیریم و تخفیف آن از سماع بعضی شنیدن و در بنی و شنیدن
 از شنیدن یعنی شنوایید ان مرغیر را به هر تقدیر غیر مستحاضی امر و به تقدیر اول یعنی آنست باید که شنوایید و شنوایید
 گفتن را از خدا و خوبی نعمت و به براتنا اشاع کند و گواه شود بر ان و لایه یعنی نعمت نیز باید که حقیقت و به براتنا
 و امتحان خداست امر بنده را و به تعالی بنده را گشته امتحان بخیرت میکند تا بهر کند و گاهی به صورت ناشک
 گوید و بهر وجه نعمت است باعتبار حصول معرفت و تزیین ابر و کمال ایمان و معنی بر تقدیر ثانی آنست باید که بشنوایید
 مرغیر را به برساند بهر گران حیرتکن را تا اتباع کنند در حد گفتن در این وقت چنانکه امر بشنید شاهد مرخصی
 اند و است و بعضی بر غیر نیز حمل کرده اند یعنی آنکه هر کس است شنیده است حد گفتن را و شنوایید است

۱۱۱

و این امری است مشہور و متعین است کہ بر هیچ احد مخفی نیست۔ رہبان صاحبان۔ پروردگار صاحب شومارا اوقات
 رکات و رعایت۔ و افضل علینا۔ و احسان کن بغیر دنی کریم و عنایت طلب است فرید عنایت و اوست نعمت و
 حصول برکت را دورین اشارت است بآنکہ بندہ با وجود افاضت نعم و توانی آن مستغنی نیست از طلب فرید
 رع آنکہ غنی تر از محتاج تر اند۔ علینا بالقد من الہ۔ میگویم این را در حالیکہ پناہ جویندہ ام بخدا از آتش یا معنی
 آن است کہ میگفت آن حضرت این قول را در حالی کہ مانند یو در تقدیر اول قول رسول اللہ است و بعد تقدیر ثانی
 قول را در سہ فافهم۔ رواہ مسلم۔ و محسن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قُضِلَ
 من غزو او حج او عقر۔ بود آنحضرت چون باز میگشت از غزایا از حج یا از عقر۔ یکبار علی کل شرف من الارض پشت
 تکبیرات۔ تکبیر می برد و بر سر جاے بلند از زمین سہ تکبیر و این عادت شمره وے بود صلی اللہ علیہ وسلم در جمیع
 احوال کہ چون بر جاے بلند می برد تکبیر می برد و در تشریف گفتہ است کہ سبب استجاب ذکر است نزد مجرب و
 احوال و قلب در آن در رعایت میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آنرا در زمان و مکان چنانکہ در صبح و مسافر و فیض
 و مقام ذکر میکرد اشارت بآنکہ آدمی را باید کہ در قلب احوال از قلب احوال غافل نباشد بعضی گفتہ اند تواند کہ
 وجود و تشریع تکبیران باشد کہ چون بر آمدن بر جاے بلند علو و ارتفاع حسی حاصل میگردد شاید کہ در نفس وے
 چیزے از آن راہ یابد پس رفع کرد آنرا بشو و کبر یاے حق و عظمت وے و متیہ ان گفت کہ بر آمدن بہ مکان عالی تذکر
 میگرد و عارفان را یکبارے حق غر و علا و شہ و عظمت وے بی آنکہ در نفس وے چیزے از آن حاصل گردد و این معنی
 احسن و اوفق است بحال شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آخر فصل ثالث بیاید کہ وے تسبیح میکرد و نیز و غزل
 و در بعضی اخبار آمده است کہ تہلیل میکرد و نیز و سبوح و آن بحجت انچه حاصل میشد از ذلت و آنکسار و تنزل پس تخریر
 میکرد و حق تعالی را از آن چنانچہ تاسیر میشد و از قول وے۔ ثم یقول۔ پس میگوید۔ لا الہ الا اللہ و حمد و لا شریک للہ
 و الحمد و ہو علی کل شیء قدیر یا ہون تا ہون عابدون سبحانہ و من صلی اللہ و حمد۔ راست کہ در خدا و حمد
 خود را و تہویت و تائید دین اسلام و نصیر عہدہ۔ و یارے وادندہ خود را کہ عبادت از ذات شریف خود را
 و شہرم الاہاب و حمد۔ و شکست وادگر و ہماے کفر را تنہا اگر چه مسلمانان جہاد کردند و شکست دادند و لیکن بقیبت
 ہمہ تقدیر است اوست تعالی و احتمال دارد کہ مراد با خواب گرد و ہماست از طوائف شکر کن و قبایل پیرو کرد و شکر و
 خدمت کہ آنرا خود را تراب نیز میگویند جمع شدہ و لشکر ہا ساخته و در محاربہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اتفاق نمود
 بودند و پروردگار تعالی را بدین فرستاد و شکر ہاے ملائکہ برگذاشتہ و ملائکہ و زنگار آنها را در و قول وے و حمد
 تسبیح است بقول سبحانہ و کفی اللہ المؤمنین القتال و کان اللہ تو یا غر یا غفر یا غفر علیہ و عن عبد اللہ بن ابی اوس
 فیج ہر و سکون و او و ہما مجاہدان مشہور است و آخر کسی است کہ مرد و ر کوفہ از صحابہ رضی اللہ عنہم۔ قال۔ گفت

و عارض رسول اللہ - و عاکر و پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یوم الاثواب علی المشرکین فقال - و عاکر بدر و آنحضرت روز غزوہ
 اثواب کہ غزوہ خندق ست بر مشرکان پس گفت - اللهم منزل الکتاب - اسی خدا سے فرستندہ کتاب بینی قرآن یا جنس
 کتاب ہماوی - سیریلحیات - بشتاب گیرندہ حساب از زندگان بجهت علم و احاطہ تمامہ اعمال زندگان طویل و کثیر -
 اللهم اہرم الاثواب - خداوند اشکست وہ این گرد مہاسے کافران را - اللهم اہرمهم وزر لہم - خداوند اشکست وہ ایشان را
 و بہ خیانت ایشان را و بلغزان پاسے ثبات ایشان را متفق علیہ - و عن عبد اللہ - این بستر بضم موحده و سکون
 ہماوی مشہورست کہ اور او پر و باد و اور او برادر و خواہر اور اصحت ست و آنحضرت و رخانہ ایشان آمد و طعام
 خورد و عاکر و ایشان را چنانکہ درین حدیث آمد کہ - قال نزل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ابی - گفت نزد
 کہ آنحضرت آمد بر پدر من - فقرنا الیہ طاماسیس نزدیک گردانیدیم پیش آوردیم بسوے آنحضرت طعامی را و طبع کہ
 فاکل منها - و پیش آوردیم و طبہ را پس خورد و آنحضرت از و طبہ این لفظ را بر وجہ متعدد روایت کردہ اند و احکام
 کردہ اند کہ اصح کلام ست قاضی عیاض در مشرق الانوار در حرف داکفتہ کہ و طبعہ کبیرہ طالعہ ہمزہ ممدودہ بعد وی ہمزہ
 کہ ششہ آنرا بر آورد و در شیر خمیر کنند و این و یہ کہتہ کہ و طبعہ عصیرہ تم است و احکام و دہم و دین لفظ بسیارست
 و صحیح این ست و در حرف داکفتہ است کہ سمرقندی بضم با و فتح طالعہ رطب یعنی خرباسہ تر وایت کردہ و و طبعہ
 لبکون الطار صمدی بای موحده اتہی و نقل کردہ اند از نووے کہ روایت اکثر بود و اسکان طالعہ بای موحده
 و موجود در نسخ مشکوۃ چین ست و معنی و سے شک شیر و اللہ اعلم شہم اتی تمیز - پستہ آوردہ شد خدا سے خشک نکان
 بار کلا و بقی النوی بن اصعبہ - پس بود آنحضرت کہ بخورد و خیار و میانی انداخت خستہ را میان دو انگشت خود و بچہ الباقی
 و اوست و جمع میکرد و این دو انگشت را - و فی روایت دیگر و روایتی اینچنین آمدہ است کہ فیصل بن ابی النوی علی ظنرا
 صعبہ السبانہ و الوصلی - پس گردانید کہ انداخت خستہ را بر پشت این دو انگشت خود و تم اتی بہ شرب شربہ -
 پستہ آوردہ شد آب خوردن پس نوشید اورا - فقال ابی - پس گفت پدر من با آنحضرت - و اخذ بلجام و ابستہ -
 و گرفت بلجام چار یا یہ اورا کہ بر سوار بود - اذ اللہنا - دعا کن خدا را براسے - ان فقال - پس گفت آنحضرت
 اللهم بارک لہم فیما رزقتم - خداوند ببارکت وہ مرا ایشان را در چیز سے کہ رزق دادہ ایشان را - و اخذ لہم دارمهم -
 و بیا منرا ایشان را و رحمت کن ایشان را سداہ مسلم

و فیصل التالی - عن طلحہ - بن عبید اللہ - روایت ست از طلحہ رضی اللہ عنہ کہ از عشرہ مشہورہ است - ان النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا راسہ الملل - قال - یوہو آنحضرت چون میدیدہ نور میگفت - اللهم علینا بالاسن والایمان
 خداوند طالع گردان طالع را بر ما و ہمارا باسن از آفات نفس و مخافات و ہر وہ ثبات ایمان - و الاسلام والا سلام
 و بہ سلامت قلب و احوال اسلام و استسلام احکام اتی یعنی مقرون گردان رویت آنرا براسے با باین اشیا

کہ رسول عطا و عطا تم نعمت ہر شے مل ست تمامہ نعمتہا ملال مشہور آن ست کہ تاسہ شب از اول ماہ است و بعد از کو
 قمر گوئید و در قمر موس گفتہ کہ ہلال غوۃ قمر تا دو شب یا تاسہ شب یا تا ہفت و دو شب کہ از آخر ماہ بیت و شش و بیست
 و ہفت و در جز آن قمر گوئید تا مہی و ظاہر آن ست کہ منبر در دعا اول شہر باشد و انچہ مشہور ست از اقوال و اللہ اعلم
 ربی و ربک اللہ پیر و دو گارین و پیر و دو گار نو اسے ہلال خدا ست و رین تنزیہ است ہر آنکہ کہ خالق ست از کبر
 و در دست ہر ہر یہ و در حدیث تنبیہ است بر استجاب دعا و در ظہور آیات و قنات احوال و عبور شبانہ صانع
 تبار و در منو عا شہ رواہ الترمذی و قال نہاد حدیث حسن غریب و عن عمر بن الخطاب دابی ہر سیدہ رضی اللہ
 عنہا قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل راے تہلی فقال - نیست بیچ مردے کہ دید شخصی را
 کہ بہ بلا سے کہ قدر ست پس گفت - الحمد للہ الذی عافانی عما ابتلاک بہ - شکر مر خدا را کہ عافیت داد مرا از انچہ
 مبتلا کردہ اندیدہ است ترا بران - و فضلی علی کثیر من خلق تفضیلا - و فضیلت داد و زیادتی بخشید مرا بر بسیار
 از کسانیکہ پدید کردہ است فضیلت دادنی - نام یعبہ ذلک البلاء - گرانکہ نرسد او را آن بلا - گناہا ما کان - ہر
 بلا - کہ پیشہ و لیکن گفتہ اند کہ این گفتن و خطاب کردن بہ بدن کسی ست کہ قبلہ ست بفسق و معصیت
 و مجاہد ست آن نام تاثر و منہر جر و دانا اگر ہمارے و ناقص الخلقی را بنید با فاسق مستور الحال را بہ بندہ خطا
 کہند و ہنہنگوید ہما کہ در دل گوید و بس نامتلاوی و مشکراہ دو - رواہ الترمذی و رواہ ابن ماجہ عن ابن عمر و قال
 الترمذی نہاد حدیث غریب و عمر بن دینار الرازی یس بالقوی - و عن عمر - رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم قال من دخل السوق فقال کسی کہ در آید و بازار یس گوید - لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ الملک و لہ
 الحکمہ و بیت و ہو حی لا موت بیدہ الخیر و ہو علی کل شئی قہر کتب اللہ لہ الف الف حسنة نبویہ خدا کے تعالیٰ مر او را
 ستر ہزار نیکی - دعی عہ الف الف سیتہ - و بہر و پاک کنندار سے ہزار ہزار بدی - و رفع لہ الف الف وجبہ - و بلند
 میگردد اند بر اسے آن شخص ہزار ہزار پایہ - و نبی لہ بتیانی الخیر - و بر آرد بر اسے وے خانہ و بر بہشت طیبی و رقومیر
 این حدیث اطباء و بیان دانی کردہ حاصلش این ست کہ دین ہمہ ثواب از حجت آن ست کہ دفع میکند از
 اہل بازار کہ محل زور و سوگند ہاے و دفع ست ظلمت غفلت را و چون در غلت اطباء غفلت و شدت ست
 اجر و در ان نیز کثیر عظیم شد بخت و جود اہدایت کہ اعلیٰ مرتبہ کمال ست - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال
 الترمذی نہاد حدیث غریب دنی شرح السنۃ - ابن عسار ت آوردہ کہ - من قال فی سوق جامع بیاع فیہ - کسی کہ
 گوید در بازار یکہ جمع کنندہ است مردم را کہ خرید و فروخت کردہ میشود و روے - بدل من و خل السوق - بجا
 این عبارت کہ در روایت او سے مذکور ست و عن معاویہ بن جبل - رضی اللہ عنہ - قال سمع النبی - گفت معاویہ شنیدہ
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم رجلا یروی قول - مردی را کہ دعا میکند میگوید - اللہ فی اسالک تمام النعمۃ - خداوند

از چہ چیز خندہ کردی یا امیر المؤمنین قال رایت رسول اللہ گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم منع کما صنعت کرد چنانکہ من کردم از ذکر و تسبیح۔ تم صبح۔ پستہ خندہ کرد و آنحضرت نقلت من ای شئی ضحکت۔ پس گفتیم از کدام چیز خندہ کردی یا رسول اللہ۔ قال ان ربک یحب من عجدہ۔ گفت آنحضرت ازین جهت خندہ کردم کہ پیرو کار تو ہر آنہ عجب دار و خوش و راضی میکرد و از بندہ خود۔ انما قال۔ و قتیکہ میگوید بندہ۔ رب اغفر لی ذنوبی یقول اللہ لعلم ان لا یغفر اللہ ذنوب غیرہ۔ میگوید خدا سے تعالیٰ میداند بندہ کہ نمی آمرزد گناہان را کسی مگر من پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از قول رب العزت جل شانہ خندہ کرد و حضرت امیر بقصد اتباع آنحضرت یا از ہمان قول۔ رہہ احمد و الشریفی و ابوداؤد۔ وعن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اودع رجلاً اخذ بیدہ۔ بود آنحضرت چون بدر و میکرد مردے را میگرفت و دست او را۔ تلاید عجا۔ پس نمیکذاشت آنحضرت دست او را و این از غایت تواضع آنحضرت و رفق اوست بامت رضی بکون الرجل ہدیہ عید النبی۔ تا آنکہ پیو اذان مرد و کسے میکند اشت دست پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم۔ عجب اذان مرد کہ میکند او دست آنحضرت را بعد اذان کہ دست داده باشد۔ مصرع خوش و ولتی ست اینکه ترا دست داده است۔ و یقول استودع اللہ و نیک۔ و میگفت و ولعت می نهم و گاہ میدارم نزد خدا سے تعالیٰ دین ترا۔ و اما نیک۔ و امانت ترا اینی اموال کہ معاملہ کنی آنرا بہ مردم دعا میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بحفظ امور دین و دنیا سے و سبب انچہ میرسد آدمی را در سفر از مشقتی کہ سبب اہمال طاعات و اوراد و معاملہ و معاشرت با مردم میشود بعضی میکنند کہ مراد بامانت اہل و اولاد اند و آخر ملک۔ و آخر عمل تو۔ فی روایتی و خواتیم ملک۔ و در روایتی بجای سے و آخر ملک خوانیم ملک واقع شدہ و تخصیص با آخر عمل بجهت اکن ست کہ اعتبار خاتمہ است۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجہ و فی روایت ابی داؤد و ابن ماجہ۔ لم یند کہ۔ ذکر کردہ نہ شدہ است۔ و آخر ملک لا جرم و خواتیم ملک کہ بدال اوست نیز نہ خواند بود۔ وعن عجب اللہ۔ الخطی بفتح جیم و سکون طاء مملہ طحانی انصاری ست ہفتہ سالہ بود کہ در غزوہ حدیبیہ حاضر شد۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد ان یتودع الجیش قال۔ بود آنحضرت چون میخواست کہ بخدا سپارد وقت و اوضاع را میگفت۔ استودع اللہ و نیک و اما نیک و خواتیم اعالم رواہ ابوداؤد۔ وعن انس رضی اللہ عنہ قال جازل الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت انس آمد مرد سے نزد آنحضرت گفت۔ یا رسول اللہ انی ارید سفر از تو بی برستی کہ من میخواهم سفر سے راپس تو شدہ و مرا یعنی دعا کن کہ برکت آن با من در سفر مانند تو شدہ باشد و احتمال دارد کہ مراد آن مرد و خوشہ متعارف باشد۔ فقال۔ میں گفت آنحضرت۔ زدوک اللہ التقوی۔ تو شدہ و پیر تر خدا سے تعالیٰ را کہ تو شدہ راہ آخرت ست۔ فقال زنی۔ میں گفت آمد روزیادہ دعا کن مرا قال۔ گفت آنحضرت

وہم فرمایا کہ وہاں سے تعالیٰ گناہان ترا۔ قال زونی بانی انت دائمی۔ گفت زیادہ کن پیر و مادر من خدا سے
تو باد۔ یا رسول اللہ تعالیٰ ویکرک اخیر۔ گفت و آسان گردانہ خدا سے تعالیٰ مرترا و توفیق و بہ خیر را۔ حقیقی گنت بہر جا
باشی۔ رواہ الترمذی و قال نہ احديث حسن غریب و عن ابی ہریرہ۔ رضی اللہ عنہ ان رجلا قال۔ روایت است
از ابی ہریرہ کہ مرد سے گفت۔ یا رسول اللہ انی ارید ان اسافر فاصنی۔ یخو اہم کہ مسافت کنم پس وصیت کن مرا۔
قال علیک بتقوی اللہ۔ فرمود لازم گیر بر خود تقوی را۔ و التکیہ علی کل شرف۔ و لازم گیر تکیہ گفتن را چون بر جا
بلند روے۔ فلما ولی الرجل۔ پس ہنگامی کہ پشت داد ان مرد۔ قال۔ گفت آنحضرت دو عاکر و۔ اللهم اھولہ لبعید
خداوند از پیران براسے وے دروے راہ۔ و ہون علیہ السفر۔ و آسان کن بردے سفر را۔ رواہ الترمذی
و عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سافر فاقبل علیہ الیل۔ بود آنحضرت
چون مسافت میکرد پس روے می آورد و ہر وے شب۔ قال۔ میگفت۔ یا ارض ربی و ربک اللہ۔ اے
زمین پروردگار من و پروردگار تو خدا است۔ اعوذ باللہ من شرک۔ پناہ میجویم بخدا از شر تو یعنی شری کہ در ذات
تو حادث گرد و شل خست و غیر دیر با نہا۔ و از شر فیک۔ و از شر چیزے کہ قرار کردہ است در توان حیوانات و خشت
و جن دانس۔ و شر خاق فیک۔ و از شر چیزے کہ پیدا کردہ شدہ است و زندگانی میکند در درون تو و در غار
و خاکہا۔ و شر ایدب علیک۔ و از شر چیزے کہ ہی جنبہ و میر و بر تو از تمامی حیوانات کہ بر زمین میروند۔ و
اعوذ باللہ من اسد و اسود۔ و پناہ میجویم بخدا از شیر و مار سیاہ کہ بدترین مار ہاست۔ و من الحیۃ و العقرب۔
و از ہر مہس مار و کژدم و در بعضی نسخ من الحیۃ بی و اوست۔ و من شر ساکن البلد۔ و از شر سکونت کنندہ شہر
مراد آدمیان اند و بعضی گفته اند مراد جنیانند کہ در شہرے و ہر سز زنی میباشند و اگر ہر دوسر او دارند نیز و حی
مار و۔ و من والد و والدہ۔ مراد بوالد البلیس است و بوالدہ اسل وے ہر عمو اولی است تا مہرہ راشا مل ہاشہ
و اللہ اعلم رواہ ابو داؤد۔ و عن انس۔ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ۔ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا قال
چون جنگ میکرد و یحافران میگفت۔ اللهم انت عشد و نصیرے۔ خداوند تو بازوے منی و یارے و دہندہ
منی عشد یعنی ضمضاد بابتعال اشہر نام عضو شہور است و در عرف بنی ناصر و معین آید پس قول وے
و نصیرے تفسیر بیان اوست۔ بک احوال۔ بقدرت توحید میکنم در دفع کردن اعدایا تہوی جنیم از جالی بجا
و بک اصول۔ و بقوت توحید میکنم بر دشمنان دین۔ و بک افاض۔ و بتائید و نصرت تو کار را میکنم۔ رواہ الترمذی
و ابو داؤد و عن ابی موسیٰ رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا خاف تو اقال۔ بود آنحضرت
چون سے ترسید کہ وہی را میگفت۔ اللهم انا بخلک فی نحو رجم۔ خداوند ما میگروانیم ترا و نخریایے ایشان نخر نام
بالای سینہ ہست کہ محل زج است و نخر جای قربان عرب میگویند جلائی نخر اعمد گردانیدم اورا و نخر و قیدک اورا و قہانہ

[illegible]

کیف تک بر چلی تسبیحی و کفی و قفی - چگونه میسر شود و ترا تعویذ و تسبیح هر دو که تحقیق برایت و کفایت و وقایت کرده شده است تقریر علی این است و میتوان گفت که شاید آن شیطان بعد از تنگی و تحسر و غیبت و خسران از خیال انحراف ضلال میگردد و در فکر و فکر دیگر و حیل دیگر شده باشد که بر انگیزد و کار خود کند این شیطان بونی میگوید از این خیال برگردد و در بند آن مباش که بی فائده است فافهم - رواه ابو داود و در بر سر الترمذی سے الی قوله له ان شیطان - و روایت کرده ترمذی تا قول قتیبی که شیطان و قول شیطان دیگر با و سے روایت کرده - و عن ابی مالک الاشعر سے رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم زاد لرج الرجل بینه فاقبیل - و قتیبه و راید سر و خانه خود را پس باید که گوید - اللهم انی اسألك خیر الیوم - خداوند من سوال میکنم ترا نیکی در آمدن و بدین خانه - و خیر الخرج - و نیکی بر آمدن از آن خانه که بر آمدن و در آمدن همه نیک باشد و متضمن نیکی گردد و در لیل بکسر لام است و مخجی بفتح را - بسم الله و الحنا - بنام خدا در آیدیم - و علی الله ربنا تو کنان و بر خدا که بر درگاه است کار و بار گذاریم - اللهم علی امله - پس باید که سلام کند بر کسان خانه خود و گفته اند اگر در خانه کس نباشد خیر سلام گوید باین عبارت اسلام علی عباد الله الصالحین یہ نیست ملائکه که در آنجا اند - رواه ابو داود - و عن ابی سهریرہ رضی ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا فار الانسان اذ انشرج قال - بود آنحضرت چون دعا میکرد و هر دو را و قتیبه تنبیج کرده و زنی خواسته میگفت - بارک الله لک - برکت دهد خداے تعالی در ترا خطاب بر و میکرد و آن خطا بر و در آن هر دو بکسر و و منفی بود - بارک علیک - و برکت کند بر تو و شما و برکت و لغت گو الیدن و انیزون و تبریک دعا کردن بر برکت - و جمع بینکما فی خیر - و جمع کند و التیام و اتفاق و بهمیان شما در خیر در غار باشد و در نادره و در آخر از ترنید و در لغت پیوستن و نیکو کردن بر بدگی و در بدگی جامه و در جاهلیت و عا سے متفرج و بنای انظار میکرد و نه که بار خوار و البین یعنی اتفاق و التیام با میان شما و پسران را میدهد با و این جهت ترنید نام دعا سے متفرج شد و در شرع از آن نهی کردند از جهت شعار آن بکرامیت بنات و آنحضرت چون ترنید میکرد میگفت بارک الله لک الخ - رواه الترمذی و ابو داود و در ابن ماجه و عن عمر بن الخطاب عن ابی عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا شرج احدکم امراته و امرته خدا و خلقی - چون نکاح کند یکی از شما زنی را یا بخر و خدمت گار سے را خادم به و در عظام هر دو اطلاق میکنند پس باید که گوید - اللهم انی اسألك خیر الیوم خیر ما قبلها علیک - خداوند من سوال میکنم ترا نیکی این روز را یا خادم را و نیکی خصلتها و عملها که پدید آمده تو او را بران - و اخذتک من شر ما و شر ما قبلها و نیا بهیچیکه تبار بری آن و بدی چیزی که پدید آمده تو او را بران - رواه الترمذی و غیره - و چون بخرد یکی از شما شیر یا غلیا خد بندوده ساسه - پس باید که بگوید و بندی کو بان او را - و یقل مثل ذلک - و باید که بگوید مانند آن که در تفرج امراته و شر را خادم میگفت و در دهنه و انکسر بالاسه بر خیر و بالاسه کو ان و کو و سنام بفتح کو بان - و فی روایتی

فی المرأة والنخام - ووررواتی ووزن وخدام این آمده که تم یه آند بیاقتها ویدع بالبرکه - پسر باید که گیر وگوشیشانی
زن یاخام را و باید که دعا کند برکت - رزاه ابو و او و ابن ماجر - وعمن ابی بکیرة - بفتح باو سکون کان و تادیر آخر
صحابی مشهور است چنانکه گذشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوات المکروب - دعایا که کسی که اندوهگین
یعنی دعا که اگر بخواند هیچ اندوه نماند و چون این دعا مثل بر سغانی کثیره و دعایا سه متعده بود و فقط پنج آورده
و دعوات گفت دعای این است - اللهم رحمتک ارجو - خداوند رحمت ترا امید میدارم - خلاصه کلماتی الی نفسی طریقه عین
پس گفتار مرا بر نفس من یک چشم زدن - واصلی شانی کلمه و نیک گردان مرا کار مرا و حال مرا - لا اله الا انت
رواه ابو و او و وعمن ابی سعید الخدری - معنی الله عنه قال قال رجل - گفت ابو سعید که گفت مردی که با هم و قشقی
و یون - اندوه ما چسبیده است مرا و او را - یا رسول الله - ای پیغمبر خدا هم اندوه و گرداختن بیا رسته قرار -
قال - گفت آنحضرت - افلا اعلمک کلاما اذا قلته ازوب الله - ای ایمن بیا موزانم ترا کلامیکه چون بگویی آنرا بر
خدا دعا تعالی اندوه ترا و قشقی عک و نیک - و بگذارد و از تو خدا و ام ترا یعنی بسوی سازد که دایم تو گزارد و ده شود -
قال - گفت آنحضرت - قلتم بیا موزان مرا آن کلام - قال قل - گفت آنحضرت بگو - اذا اصحبت و اذا امسیت
چون صبح کنی و چون شبگاه کنی - اللهم انی اعوذ بک من اعم و الخرن - خداوند پناه بچویم من تبوازم و خرن برود
یعنی اندوه است و لیکن هم در امر متوقع بود و خرن در امر واقع - و اعوذ بک من الخمر و الخسل - و پناه بچویم تبوازم
نا توانی و کالی - و اعوذ بک من البخل و الجبن - و پناه بچویم تبوازم بیک و نا جو اندوی او بدوی تو و زندگی - و اعوذ بک
من غلبه الدین و فقر الرجال - و پناه بچویم تبوازم چیره شدن و ام چیره شدن مردان بر بدب دین و خزان - قال
نقصات فو یک - گفت آنحضرت پس کردم من آنرا که در مود آنحضرت و کثرت در صباح و مسا این کلمات را - فاذوب الله می
پس بر و خدا دعا تعالی اندوه مرا - و قشقی غمی دینی - و گزارد و دعا تعالی از من دایم مرا - رزاه ابو و او و وعمن ابی
معنی الله عنه انه جاءه مکاتب - روایت است از امیر المؤمنین علی که اند و او را مکاتبی و مکاتبه که بهای خود را
بر خود نوشته که اگر داس آن کند آنرا و شود - فقال انی عیزت عن کتابی - پس گفت آن مکاتب که برستی من با خود
آمده ام از وجه کتابت خود - فاعنی - پس بارس کن مرا یعنی چیزی که به که بدل کتابت من شود و یکی از مصارف
که کوه مکاتب است که در بدل کتابت او را اعانت کنند یا چیزی که بیا موزان مرا اند و کاه که بخوام و بدان از بدل کتابت
خلاص شوم - قال الا اعلمک کلمات علیین رسول الله - گفت علی معنی الله عنه بیا موزانم ترا چند کلمه که از مزایده
مرا آن کلمات را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم بویکان علیک مثل جبل کبر و یثا او و الله عنک - اگر باشد بر تو مانند کوه
بزرگ از دایم بگذارد آن دایم خدا دعا تعالی از تو - قل - بگو - اللهم اکتفی بجلالک عن حوائک - خداوند کفایت کن
مرا بجلال خود از حوائج خود یعنی رزق حلال برسان که بآن از حرام بی نیاز شوم - و اکتفی بفضلك عن سواک -

و بنیاد گردان مرافقونی کرم خود را ز هر کسی که خردست - رواه الترمذی و البیهقی فی الدعوات الکبیر و منکر حدیث جابر -
و سیر انجام ست که ذکر کنیم حدیث جابر را که در اول او انیت - از اسهتیم بن ابرام الکلاب نے باب تخطیة الاوائی - و رباب
پوشیدن آوند باد رتب انشا الله تعالی

و الفصل الثالث من عائشة - رضي الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا جلس مجلسا او طعم
بجملات گفت عایشه که بود آنحضرت چون می نشست و در شش گاهی با چون نماز میگزارد و کلمه میگوید و سجده می کند - فسا الله عن الکلمات
پس پرسیدم آنحضرت را از آن کلمات که کدام از کلمات و حقیقت فضیلت آن کلمات - فقال - میں گفت آنحضرت نخست
در فضیلت آن - ان کلم - اگر کلام کرده شود و بخیر - یعنی واقع شود کلامی نیک که در وے ثواب است یا در وے عقاب
نیست و بین تقدیر کلم لغیر تا و کلام و کسر لایم است یا اگر کلم کند شکلی یا مردست بخیر و برین تقدیر نفجات است کان
باشد آن کلمات که مذکور آمد و را بعد - طابا علیهم - هر دو دلیل بر صحت و حقیقت آن کلمات که کلم کرده شده است
آینا - الی یوم اقیامت و ان کلم بشیر - و اگر کلم کرده شده است بدی - کان کفارة له باشد سبب پوشیدن و پوشیدن
مراد از آن کلمات که در مجلس یا بعد از نماز میگفت اینها اند - سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت استغفرک و اتوبه
الیک - و الله انسانی - و عن قتادة - از اجله علما و تابعین و شایسته ایشان است و اکثر روایت وے از انس
است و از ابو الطیف و سعید بن المسیب بخیر میکند - بانو - رسیده است قناده را - ان رسول الله - بدرستی که
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان اذا راے الهلال قال - بود آنحضرت چون میدید ماه نو را میگفت - بلال خیر و رشد
بلال خیر و رشد بلال خیر و رشد - سید بکر میگفت و رشد لغیر را و سکون شین عجز بلمان و بره بودن خلاف غی عبد از ان خطاب به بلال
میگردد میگفت - انست بالله خائف - ایمان آورد من بآن کسیکه پیدا کرده است تراتلث مرات - این عبارت را هم به بار میگفت
تم قبول - پیغمبر میگفت - الحمد لله الذی نوب بشیر کذا و جالبه کذا شکر مر خذیر را که برد ماه چنین را و نام ماه گذشته را می برد و آرد
ماه چنین را و نام ماه آینده میگفت شکر یا برگزشتن و آمدن هر دو ماه بخیر باشد یا بر بقای عمر و سلامت -
رواه ابن ابی اوود - و عن ابن مسعود - رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من کثر محبة فلیقل - روایت
از ابن مسعود که آنحضرت گفت کسیکه بسیار - گردد و داند و وے باید که گوید - اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن
خداوند من بنده توام و پسر بنده توام و پسر داه توام که پدر و مادر من اند - و فی جنتک - و در پنجه قدرت توام
کنایت است از ملک و تصرف میگویند فلان در قبض تست یعنی در ملک تست و قبضه لغیر قاف وقع هر دو روایت
و حقیقی بیک - هر وے پیشانی من در دست تصرف و ارادت تست - اض فی جنتک - گذرانده است دین
حکم تو یعنی حکم ترا تو قبی و انبی نیست هر چه گوی و خواهی همان شود - عدل فی قضائک عدل است و برین معنی بود
عدل و اخلاف جور - اسالک بکل اتم هوک سمیت به نفسک - سوال میکنم ترا بزرگای که آن نام تراست نام نهاد

کہ بسبب غنی در فسق و اسراف و بسبب تنور و خرچ و فسخ نیفتد۔ ومن شرف قلۃ السیاح الدجال۔ بیان این نیز در او اعلیٰ
 کتاب کردہ شدہ است و در علامات ساعت نیز بیاید انشاء اللہ تعالیٰ۔ اللهم اغسل خطایای ہمارے شیخ والبر و غلظۃ البصر
 کن بان مرا آب برف و ترالہ و در بعضی روایات بالمار و الشیخ والبر و آب و برف و ترالہ۔ وفق قلبی کما یقی الثوب
 الابیش من اللہس۔ و پاکیزہ گردان دل مرا چنانکہ پاکیزہ گردانیدہ بشود و جامہ سفید از چرک تخصیص جامہ سفید
 بہ بہت آن ست کہ نظافت و نزاہت دروے بیشتر ظاہرے شود و دروے اشارت ست بفساے
 فطرت و طہارت آن و نفس عارض ست بر آن۔ رابعہ بنی و بن خطایاے کما باعدت بین المشرق و المغرب
 و دروے انداز میان من و میان گناہان من چنانکہ دوری افگندہ میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب
 الصلوۃ در باب ما یقر بعد التکبیر واقع شدہ است۔ یتفق علیہ و عن زید بن ارقم صحابی انصارے سنیہ یا
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دیر بظہر غزوہ حاضر بود و از خواص امیر المؤمنین علی ست رضی اللہ عنہما۔ قال کان
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ بود آنحضرت کہ میگفت۔ اللهم انی اعوذ بک من العجز و البکسل و الجبن و البخل
 و الهم و الغلاب و القبر اللهم ات نفسی تقولہا۔ خداوند ابدہ نفس مرا تقوی و پرہیزکاری کہ حاصل نشود اورا۔ و زکما
 انت خیر من زکابا۔ و پاکیزہ گردان اورا تقوی بہتر من کسی کہ پاکیزہ گردانہ اورا۔ انت دلیہا و مولہا اتی متوسلے
 امر صاحب لغز و دے و خداوند یارے کردن۔ اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع۔ خداوند امن پناہ پیچیم تہوان
 و انشی کہ سود نکند چنانکہ علمہاے کہ تعلق بدین ندارد و یاد او و عمل بدان نکند۔ ومن قلب لا یخضع۔ و از ولی کہ بخیر
 و قروتنی نکند۔ من نفس لا تشبع۔ و از نفس کہ میر نشود از دنیا۔ ومن دعوۃ لا یتجاوب لها۔ و از دعائیکہ اجابت
 کردہ نشود از او۔ رواہ مسلم و عن عبد اللہ بن عمر قال کان من دعا و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ بود از جلد
 دعائے آن حضرت۔ اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک۔ خداوند پناہ پیچیم تہوان دور شدن نعمت تو کہ عطا
 کردہ۔ و تحول عافیتک۔ و از برگشتن عافیت تو کہ بر ذری کردہ۔ و فجاءۃ مماتک۔ و ناگہان عتاب کردن تو
 فجاء بضم فاو بدینہ و بفتح فاد سکون جیم بی۔ نیز ضبط کردہ اند ناگاہ گرفتن و نعمت بفتح نون و کسر آن۔ و جمیع
 سخطک۔ و پناہ پیچیم تہوان ہمہ بی رضائے و خشم گرفتن تو۔ رواہ مسلم۔ و عن عائشہ رضی اللہ عنہما قالت
 کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت عائشہ بود آنحضرت کہ میگفت۔ اللهم انی اعوذ بک من شر عقلت
 و من شر ما لم اعمل۔ خداوند پناہ پیچیم از بدکاری کہ کردہ ام و از بدکاری کہ نکردہ ام یعنی در مستقبل کاری میکنم کہ رضی نباشی تو از آن
 پانچہ اگر تم تبرک قبایح با وجود عدم ترک آنها۔ رواہ مسلم و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم کان یقول اللهم کما ہلت۔ خداوند مرا ترا سلام آوردم و انقیاد و اطاعت کردم۔ و کما انت۔ و تو ایما
 آوردم و جو گردیدم۔ و علیک تو کلت۔ و بر تو توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم۔ و الیک انت۔ و بمسک تو

باز گشتم و روئے آوردم - و بک خاصیت - و بقدرت تو یارے و اودن تو پیکار کردم - اللهم ال اعوذ بک
خداوند من پناه میجویم بجنبه قوت تو - لا اله الا انت - نیست اله مگر تو - ان تصلنی - از اینکه گمراه کنی تو را - انت الی
الهی لا یوتی قوی زنده که نمیرد - و احسن و الایمن یاتون - و پریان و اویان همه می میرند - متفق علیه
افصل الثانی - عن ابی هریره - رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم
انی اعوذ بک من الاربع - خداوند پناه میجویم بتو از چهار چیز من علم لا ینفع و من قلب لا یشبع و من نفس لا یشبع
و من دعار لا یسبع - آن چهار اینهاست از علیکه نفع کند دزدی که نترسد و از نفسی که سیر نشود و از دعاریکه شنیده
نشود یعنی مستجاب نگردد - رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه و رواه الترمذی عن عبد الله بن عمر و النسائی عنهما
این حدیث را احمد و ابوداود و ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند و ترمذی از عبد الله بن عمر و ابن
النسائی از هر دو - و عن عمر - رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یغزو من خمس - بود و آنست
که پناه میجویم از پنج چیز تن الجبن و الجمل و سور العمر - از بدی عمر و دزدی آن چنانچه قوی و حواس و قوت
طاعت و بندگی نماند - و قنقه الصد - و از قنقه و ابتلاست سینه که دروے اخلاق و میمه و عقاید باطله جای کند
یا نگی آرد و از قبول حق و تحمل بلا یا - و عذاب القبر رواه ابوداود و النسائی و عن ابی هریره رض ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم الی اعوذ بک من الفقر - مراد فقر است که دروے صبر نباشد
و حقیقت استعاذه از قنقه فقر است - و الفقه - و از کمی خیرات و مبرات - و الذل بکسر ذال و از خواری نفس
که نزد خداوند و از باب دین غرقه که اشارت میکند بدان قول حق سبحانه و الله العز و الله رسول و الله منین نماند
و اعوذ بک من ان الظلم - و پناه میجویم من ازین که ظلم کنم یا ظلم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت - رواه ابوداود
و النسائی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم الی اعوذ بک من الشقاق - بکسر شین پناه میجویم
از خصومت و عداوت اهل دین - و لنفاق - و از نفاق اصل معنی نفاق درین اخبار کفرست و اظهار اریان و شاید
که مراد اینجا عداوت از ان است شامل ریاء و علامات نفاق از کذب و خیانت و خلف وعده و اظهار آنچه خلاف مقصد است
با ايجاب اصحاب - و سور الاخلاق - و پناه میجویم از بدی اخلاق - رواه ابوداود و النسائی - و عنه ان رسول
صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم الی اعوذ بک من الجوع - خداوند پناه میجویم بتو از گرسنگی - فانه یبس الفصحیح
پس بدستیکه بهم خواب نیست گرسنگی استعاذه از گرسنگی از جهت فقر انسان است بدان در بدن و قوے
و حواس ظاهره و باطنه و حصول فتور و جمعیت و حضور و شمع و طاعت و خدمت و لهذا تبصر کرد و از دروے
بفصحیح که غیب معنی لزوم و محبت است و درین اشارت است که جوع مذموم آن است که لازم حال انسان و مورش
ضرر باشد و آنکه با عیاض بر وجه اعتدال موافق حال گردد و مضر نیست بلکه موجب صفای باطن و

فورانیت دل و صحت و سلامت بدن است از امر امن و اعراض - و اعوذ بک من الحیاه - و پناه میجویم توبانی امانت
 ربی و یانیتی فی الصراح خیانت ناراستی و کم کردن حق کسی را - فانما بئست البطلان - پس بدرستی که بد اهلن است
 خیانت بطلان کبیر با دراصل منبی استر حابه ضد ظهاره ابره جامه را گویند استعاره میکنند بر اے سریت انسان
 که در باطن مشغور و در وستی درونی خالصه را نیز گویند رواه ابوداؤد و النسائی و ابن اجمه و عن انس رضی الله عنه
 ان رسول الله علی الله علیه و سلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من البرص - یفتح با و را پیسی و پیش شدن و نفیدی
 که در ظاهر بدن پیدا شود بجهت فساد مزاج آن - والجذام - نفهم جیم و زال عجمه یا رسه مشهور که عادت میگرد
 از انتشار سودا در بدن و فساد میگرداند مزاج اعضا و میات آنها را - والجنون - و از دیوانگی و پوشیده شدن
 عقل - و من سی الاسقام - و از همه بیماریها که بد - رواه ابوداؤد و النسائی و عن قطیبه بن ابی - نفهم همانند
 و سکون طاسه جمله و بیایه موحده صحابی کر فی مست - قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اعوذ بک
 من شکرات الاخلاق و الاعمال و الاموار - خداوند من پناه میجویم توبان خلقا سے بد و از کارها سے بد و از موانع
 و خواستههای بد که نفس بدان میل دارد و منکر انکار کرده شده و در شرع و نا آشنا که در دین وجود او شناخته نشود
 و ضد معرون - رواه الترمذی - و عن شعیب - نفهم شین بجمه و فتح ثناء و سکون تخانید و در آخر بن شکل -
 بشین بجمه و فتح کاف - بن حمید - نفهم حافه میم تابعی کوفی است و پدر و سکه شکل بن حمید صحابی کوفی است
 عن ابیه - روایت میکند شعیب از پدر خود شکل و غیر سیر و سکه یکس از و سکه روایت کرده است - قال ثابت
 یانہی الله علمنی تفویذ التفوذ به - نفهم اے پیغمبر خدا بدانان مرا افسونی که پناه جویم بوجی الصالح یعونیه الرقیه - قال لعل
 گفت آنحضرت بگو - اللهم انی اعوذ بک من شر سحر - خداوند اینا میجویم توبان بدنی شنوائی من که سخن بد را فقوم
 و شر لیس - و از بدی بیایه من که چیز بد را نهیم - و شر لسانی - و از بدی زبان من که سخن بد را گویم - و شر
 طائی - و از بدی دل من که خاطر بد را نهیم - و شر بیبی - و پناه میجویم از بدی آب منی خود که در زنا بیفتد و نظر
 بحارم و شہوت کند که آن نیز از نشانی است - رواه ابوداؤد و الترمذی و النسائی - و عن ابی الیسر - نفهم
 تخانیه و فتح مملد و صحابی مشهور است از انصار حاضر شده عقبه را و بد بر - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 کان یرغو - بود آنحضرت که دعا میکرد و باین دعا - اللهم انی اعوذ بک من الهمم - نفهم با و سکون دال معانی گماندن
 و دیران کردن بنالینی از مردن زیر دیوار سے کہ الله و بد هم نفهم دال نام آن خانه که بیفتد و کبیر دال آن شخص
 که بمیرد و زیر آن و مشهور در روایت حدیث به سکون دال است چنانچه در قرآن است و نفهم آن نیز روا
 است - و اعوذ بک من التروی - و پناه میجویم توبان از آتاقا دن از چاسے بلند - و اعوذ بک من الفرق و الحرق -
 و پناه میجویم توبان غرق شدن در آب و سوختن و آتش و خرق و حرق هر دو بکرت را و سکون مروی است و توبی

گفته که اسکان در حرق خطاست - والهم - وپناه میجویم تو از پیری سخت - واعوذ بک من ان یجلبنی الشیطان
عند الموت - وپناه میجویم تو ازین که ساس کند مرا شیطان نزد مردن یعنی - ورسواس انگند واید کند و تباہ گرداند
فی الصراح بخط بدو ای وداشتن وپروم را و منتهی قولہ تعالی کالذی یجلبه الشیطان من المس استفسده - واعوذ
من ان الموت فی سبیلک مدبر - وپناه میجویم تو ازین که بیدم در راه تو پشت دهنده مراد گرختن از جنگ کانراست
و توانم که گرختن از لشکر شیطان و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و کوشش بعد از انس و سر روی طلب پس از
گرمی نفوذ باند من زدک - واعوذ بک من ان الموت لیدینا - وپناه میجویم تو از اینکه بیدم گرمیده مار و کژدم و جبان
رواه ابو داؤد و الترمذی و داؤدی روایتی آخری - و زیاد کرده است نسائی در روایت دیگر لفظ - والهم - وپناه میجویم

تو از غم و اندوه - وعن معاود - رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال استعینوا بابائکم من طبع یدکم
الی طبع - پناه جوید بخدا از طبعی که راه نماید بعیب و زشتی در دین و نقصان در صورت و مردمانی طبع متحرک امید داشتن
مال از مردم و طبع نفع در اصل زنگ گرفتن شمشیر و جزان در یناک شدن و مراد اینجا عیب و عین است و در جمیع
النجار گفته که طبع به سکون نمر کردن و بجزکت و نس و کشیج - رحمه الله میفرمود که طبع امید داشتن مالی که مشکوک
باشد رسیدن آن و اگر تعین بود چنانکه مشا بهره وادار یا وعده صادق یا محبت یا نسخ بود طبع نباشد و میفرمود
چون کشتی یا خبریه بمران رسیده و سهوب و کسوت صوفیه نزد ما آیند و گفته که چون موسم کشتی در رسد و بطن
ما امید پیدا آید که مردم خواهند رسد و یا چیزی خواهند داد یا این از باب طمع و اشتیاق است که نزد این لقمه
نرموس است باشد یا نباشد با و جواب ایشان گفتیم که موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد اگر کسی در موسم
باران امید باران دارد نرموس نبود و اشتیاق نباشد - رواه احمد و الترمذی فی الدعوات الکبیرة وعن عائشة -

رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم نظر الی القمر فقال - روایت میکند عائشه که آنحضرت نگاه میکند بسو
ماه پس گفت - یا عائشه استعینا بالله من شرا - ای عائشه پناه جوید از شر این اشارت بقمر کردنان بنا
هو الفاسق اذا وقب - پس بد رستیکه این ست غاسق وقتی که غروب کند و در قرآن مجید در سوره ناس
واقع شده است و من شر غاسق اذا وقب و غاسق را تفسیر کرده اند به شب چون تاریک گردد و بخیبیت
شفق و قمر و قتی که گرفته شود و بابت مرد و قتی که غائب گردد و در فرج زن یا قایم گردد و وقب یعنی فرو شدن آفتاب
و جز آن ست و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و درین حدیث تفسیر کرده بقمر و قتی که خفون کنند
و سبب استعاذه از آن آن ست که خفون رکسوف از آیات خداوندی است که منبذ است بوجود حوادث و نزول آفتاب
چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب ایما آنحضرت صلی الله علیه وسلم نرسان مولک
و نیست مراد باین حوادث و نواصب که منجمان از احکام کسوف و خسوف را اثبات کنند زیرا که آن نزد

و عبارت ابی داود دیگرست - و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الله
الجنة ثلاث مرات رکبى که بخوابد از خدا بهشت، سه بار منی بگوید اللهم ادرجنی الجنة قالت الجنة - می گوید بهشت بنا طبق
کردانیدن حق تعالی او را - اللهم ادرجنی الجنة - خداوند او را در بهشت - و من استجار من النار ثلاث مرات - و سیکه
اما جویید از آتش و درخ و بگوید - اللهم ادرجنی من النار - سه بار - قالت النار اللهم ادرجنی من النار - بگوید آتش
خداوند امان ده او را از آتش - و رواه الترمذی و النسائی -

الفصل الثالث - عن القصار - فی فتح قاف و سکون عین مهله تابی ست - ان کعب الاحبار قال -
او نیز تابعی ست از دانشمندان یهود زمان نبوت را در یافقه اما حضرت را ندیده و در زمان عمر بن الخطاب ایمان
آورد و گفت کعب - لولا کلمات اقولن بحلفی یهود حار - اگر منی بود خند که میگویم من آنها را هر آنی میگردد و اند
مر ایهود و مسیح که ایمان من بر ایشان و شواهد و مر او خبر ساختن یا دلیل و پلید و مسلوب عقل ساختن است
یا انقذاب حقیقت که از کوه ایلینی - فقیل له یا بنی - پس گفته شد که کعب را چه خبر اند و کدام اند آن کلمات - قال -
گفت کعب آن کلمات این ست که - اعوذ بوجه الله العظیم الذی یبس قبی اعظم منه - پناه بچویم بجات خدا که بزرگ
که نیست هیچ چیز بزرگتر از آن - و بکلمات الله الثبات الی الابد و من بر و لا فاجر و پناه بچویم بکلمات خدا که نام
اند و نمیکند و از آن هیچ کس نه شک و کار و نه بدکار اگر مراد بکلمات اسرار و صفات اند پس همه اشیا و احاطه آیند
و اگر کلمات قرآنی ست از عدد و حد و قمر آن شویاب و عقاب نیز هیچکس خارج نیست - و با اسرار الله الحسی
و پناه بچویم با اسرار خدا که نیکتر اند از همه اسرار و اشیا - ما علمت منها و اتم اعلم - آنچه میدانم از آن اسرار و آنچه میدانم
من شمر اخلق - از شمر خیر که پیدا کرده - دور - و بر آنکه گره داند - دور - و بر آنکه و پیدا آورد از کم
عدم این سه لفظ نزدیک اند و منی مانند تفاوت و در حواشی و در تفسیر بر او نوشته و بر منی گردانید مخلوقات
را از اقصای و تفاوت و آنچه تفاوت کرد حکمت - رواه مالک - و عن مسلم بن ابی کبیر - تابعی ثقة است
قال - گفت - کان ابی ایوب فی و بر الصلوة - گفت بودید من که میگفت در یکس نماز - اللهم الی اعوذ بیک
من الکفر و الفقر و عذاب القبر فکنت اقولن - پس بودم من می گفتم این کلمات را - فقال اے نبی عن اخذت
بها - اسی پسک من آنکه گرفته توانی را - قلت عنک - گفتم گرفته ام از تو و از اینجا معلوم میشود که در او را و
در او کار اخذ از شایخ مستحسن ست - قال ان رسول الله - گفت پدر من بدستیک پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم کان فیو این فی و بر الصلوة - بود که میگفت این کلمات را در یکس نماز - رواه النسائی و الترمذی
و الا انه لم یکر - مگر آن ست که ترمذی ذکر کرده است این لفظ را که - فی و بر الصلوة و روی احمد لفظ الحدیث
و رواه ابی کبیر - است احمد لفظ حدیث را فی ذکر قصه پیغمبر و عنبه - و نزد آمد این چنین ست که -

نی در بر کل مملوۃ۔ پریاوت لفظ کل و ظاهر آن است که در روایت نسائی نیز همین مراد است۔ وعن ابی سعید۔
 رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت ابو سعید خدریؓ شنیدم آنحضرت را کہ میگفت
 اعوذ باللہ من الکفر والبدینۃ پناه بخداوند کفر و بدعت را۔ فقال رجل۔ پس گفت مردی۔ یا رسول اللہ تعالیٰ
 الکفر بالبدینۃ آیا بر این مبنی بود کہ کفر با دوام۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آری۔ برابر می نمود این سرور را و بعد از آن ذکر
 لغزو و در جهنم آن است کہ مردم بتقریب دوام دروغ میگویند و خلاف وعده میکنند و این از مہات کافران و
 منافقان است چنانچہ در آحاد پیش آمده است۔ فی روایت۔ در روایتی ابن جنین آمده است۔ اللهم انی اعوذ
 من الکفر والفقر۔ کفر و فقر برابر می نماند و معاولہ کرده۔ قال رجل و بعد از آن۔ گفت مردی بطریق دیگر
 و برابر کرده میشود کفر و فقر۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آری۔ برابر اندر آن کہ فقر گاهی بکفر میکشند اگر بی صبر
 کند و چیزی بگوید و بکشد کہ مستند کم است۔ رواہ النسائی۔

باب جامع الدعاء

انچه در ابواب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار یا باستعاذہ و مخصوص اند باوقات و احوال و این باب
 در آنکہ ادعیه کہ جامع اند مقاصد و طالب را و مخصوص نیستند بوقتی و حال یا مراد و عیہ است کہ جامع اند معانی
 کثیرہ را و الفاظ مثل جوامع الکلم

الفصل الاول۔ عن ابی موسیٰ الاشعرؓ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه کان یروی عنہ الذی
 روایت است از ابی موسیٰ اشعریؓ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عابکرو باہن و قال اللهم اغفر لی خطیئۃ۔ خداوند ایام مرا
 گناہان مرا۔ و نادانی مرا یعنی حکم نادانی اگر کار سے کرده باشم۔ و اسیرانی۔ و پیامبران مرا۔
 و از حد و گذشتن مرا و اسراف خدا قصد کہ بعضی میانہ روئے کردن است و ہر چیز سے۔ فی امری۔ جمل کردن
 و اسراف کردن من در کار من۔ و دانست اعلم بمنی۔ و پیامبران مرا چیز سے یعنی گناہان کہ تو دانستی بدان من
 اللهم اغفر لی جہرے و سرے و خطائی و عہرے۔ جہر بالکسر و سرے و کوشیدن بکار ضد نزل و نزل جہر و کفین
 و خطابی قصد و نادانستہ کاری کردن و عہر ضد وی است۔ و کل ذلک غدی۔ و ہمہ این اقسام نزد من است
 این تواضع و تنعم نفس و تضرع است از ان حضرت بجناب عزت و کبر پاسے حق و حقیقت این تعلیم است است
 کہ این چنین استغفار کند و توجیبات دیگر کہ در قبول سے تعالیٰ لیغفر لک اللہ گفته اند نیز جاری است۔ اللهم
 اغفر لی ما قدمت و ما اخرت۔ خداوند ایام مرا چیز سے کہ پیش کرده ام از گناہان و چیز سے کہ پس کرده ام گناہان
 از جمیع گناہان یا قطع نظر از معنی پیش و پس یا مراد پیش از نبوت و بعد از دست یا اعتبار کردہ شود و پیش یعنی
 از گناہان بہ بعضی جہ گناہان کہ واقع میشود بعضی پیشتر از بعضی واقع میشود و بعضی پیشتر یا مراد با آخرت گناہان کہ

بوقوع پناہ و معاف و غفران آناست بر تقدیر وقوع۔ و اما سررت و ما اعلمت۔ و غیرہ کہ پنهان کردہ ام از گناہان
 و غیرہ کہ آشکارا کردہ ام از گناہان۔ و اما انت اعلم بہ منی۔ و غیرہ کہ تو دانائے بآن از من۔
 انت المقدم و انت المؤخر۔ توئی پیش کنندہ ہر کسے را کہ خواہی تبونیق و قرب در گاہ خود و توئی پس
 از کنندہ ہر کسے را خواہی تحقیق این منہ در باب اسرار اللہ معلوم شد۔ و انت علی کل شیء قدیر و تو ہر
 ہر چیز سے قادر ہے۔ متفق علیہ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 یقول اللہم الصل علی دینی الذی ہو عصمتہ اسرے۔ خداوندانیکہ گردان برائے من دین مرا کہ آن نگاہداشت کرامت
 زیر کہ عصمت در نفس و مال و عرض بدین حاصل میشود و باعث بر عصمت از ذنوب و امان از عذاب آخرت ایمان
 کامل است۔ و الصل علی دنیا کے الہی فیہا عاشی۔ و نیک گردان برائے من دنیا کے مرا کہ دروے نہایت در گاہ
 من است۔ و الصل علی آخری الہی فیہا ساری۔ و نیک گردان برائے من آخرت مرا کہ دروے بازگشت و جا کے
 قرار من است و صلاح نیک صدف و اصلاح دنیا بحصول کفایت است از وجہ حلال تا تمام گرد و بان امر معیشت و
 حاصل گرد و عن بر طاعت و سلامت از آفاقی کہ حورث حلال و تشویش در وقت گرد و اصلاح آخرت توفیق
 بخیرہ کہ سبب نجات از عذاب و فوز بہ سعادت آن جہان بود۔ و اجعل الحیوۃ زیادۃ فی فی کل غیر۔ و دیگران
 حیات را سبب زیادتی برائے من در ہر نیک کہ بسیار نیک و گاہا بہ غیر بسیار کنم و خود کار خیر سبب زیادتی حیات
 و برکت در آن است۔ و اجعل الموت راحت فی من کل شر۔ و دیگران موت را سبب آسائش و ربائی مرا
 از ہر بدی پیشہ اگر فتنہ پیدا کرد کہ باعث بر آشکارا گناہ و بیرون آمدن از دین و احکام ایمان گرد و در آ
 مرا پیش از آنکہ در باب آخرت اشارت بقول دے صلی اللہ علیہ وسلم و اذا اردت لقوم نکتہ فوفی غیر مفتون۔ و امام
 و عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول اللہم الی اسالک اللہ
 خداوند ایچو اسم از تو راہ راست۔ و التقی۔ و بر پھیز گاری۔ و العفات۔ و باز داشتن از آنچه حلال نیست
 و محمود نہ چنانکہ سوال کردن و غوار شدن فی الصراح عفت پارسائی و باز ایستادن از حرام و از سوال۔ و التقی
 و تو اگر سے بال و بدل اصل تو فکر سے بدل است دینی نیازی از اسوا سے حق۔ رواہ مسلم و عن علی رضی اللہ
 عنہ قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قل۔ گفت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ گفت مرا از حق ہمہ کہو۔
 اللہم بہی۔ خداوند راہ راست نما۔ و بدوئی۔ و راست گردان مرا نے الصراح صدا و راستی کرد و گفت
 و انکر بالہدی۔ و یاد کن و تصور کن و معنی ہدایت۔ ہدایتک الطرق بہ حق و نمودن تو راہ راست را چنانکہ ای
 میباشند راستہ و میانہ و راہاے دیگر کہ معنی چون بگوئی اللہم بہی این معنی را در دل بگذران این تشبیہ و تفسیم
 معقول است بحسوس۔ و بالسا و سدا و السهم۔ و یاد کن و در طلب راستی راستی تیر را معنی میجو تیر راست کن مرا۔

رواه مسلم - وعمن ابی مالک الأشجعی عن ابيه - روایت میکند از پدر خود - رضی الله عنه - قال کان الرجل اذا سلم
 عليه النبي گفت بود مرد چون اسلام می آورد تعلیم میکرد و او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم الصلوة - نماز را - ثم امره ان
 يدعو بولاء الكلمات ليعتبر امره فيكرد از او که دعا کند باین کلمات - اللهم اغفر لي وارحمي وارحمي وارحمي
 رواه مسلم وعمن انس قال كان اكثر دعاء النبي - گفت انس بود بیشتر دعا پیغمبر صلی الله علیه وسلم اللهم انا
 في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة فعاذ بك ان - این دعا جامع خیرات و حسنات است طالب حادق اگر در وقت
 حضور مناجات در خلوت و صفای باطن هر یک از افراد و حسنات دنیا و آخرت ظاهر و باطن را تصور نموده در
 خوابد و آنکه چه ذوق و جمیعت و نورانیت و سعادت و کار و کسب کند و اشرف و اجل افراد آن است که مراد
 بحسنه دنیا و اتباع و تحصیل کمال آنحضرت علیا باشد و حجت آخرت حصول رویت جمال و صلی الله علیه وسلم
 در رویت حق سبحانه و تعالی و انجا آتم و اکل است اللهم ارزقنا - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یسبح و یقول
 بود آنحضرت که دعا میکرد و میگفت - رب اغنی - پروردگار من را از فقر و نیاز من در دین و دنیا از
 نفس و شیطان و جن و انس - و الاغن علی - و یا رب من ایشا از بر من - و انصرنی و لا تنصر علی - موقع و نفقه
 مرا بر ایشان و در بر من ایشان را و نصرت من بر من و نصرت من بر من و نصرت من بر من و نصرت من بر من
 با عانت و نصرت من بر من و نصرت من بر من و نصرت من بر من و نصرت من بر من و نصرت من بر من
 بن کرمی خدای است و مراد بکبر خدا فرستادن برابر اعدای دین از انجا که گمان نداشتند خدایا که در منی است و مراد
 گفته اند فی الدعاء کرمی و یسکالین و فریقین - و اهدنی و یسر الله لی - و راه است نماز و آسان کردن
 بر راه راست رفتن مرا - و انصرنی علی من نبی علی - و نصرت ده مرا بر کسی که تیرم کرد و بر اعدای من - و یسکالین و یسر الله لی
 اے پروردگار من گردان مرا لشکر گوینده ترا بر تمامه نعمت های خود - کف ذاکرا - بگردان مرا از گزند و مر تر از همه
 احوال - کف ریه - بگردان مرا ترسده مرا این ترس محبت تو عظیم است که باعث بر اقیانام تنبلی امر است
 نه وحشت و نفرت که باعث بر فرار و فرات بود و در روایات دیگر شکار از کار او را با بصیغه مبالغه واقع شده
 کف مطواعا - بسیار اطاعت و فرمانبرداری کننده مرا - کف محبتا - تواضع و فروتنی کننده مرا و محبت و راضی
 زمین نیست نرم گیرند - انیک او با منیبا - آه و ناله کننده و توبه کننده و رجوع آورنده به سوسه تو را و راه تشریف
 داد کثیر التاوه از توب و سیر کلاسی که دلالت بر خزان کند آنرا تا او گویند او را یقین کننده و دعا و دعا و دعا و دعا
 دل و نفی و موین و فروتنی کننده را نیز گویند - رب تقبل توبتی - خداوند ابریز بر توبه مرا - و اغسل حوبتی -
 بپوش حاد نفهم آن و بشو کنده و بزه مرا - واجب دعوتی - و قبول کن دعا مرا - و ثبت حجتی - و بر جانی دار

و یلیل و برہان سرا۔ و رسد و لسانی۔ و راست و درست گردان زبان مرا۔ و ابد بلی۔ و راہ راست تا اول سرا۔
 و اسما علیٰ سجدہ سے۔ و کبش سیاہی دل مرا تا از غل و حقد و حسد و سائر صفات ذمہ شفیہ و پاک گردود۔ و اچھڑ
 و ابوداؤد و ابن ماجہ و عن ابی بکر رضی قال قام رسول اللہؐ گفت ابو بکر رضی اللہ عنہ کہ استا و غیرہ خدا علی
 علیہ وسلم علی المنبر۔ بر منبر۔ تم کی۔ بہتر بگزیست۔ فقال۔ پس گفت۔ ملوا اللہ العفو العافیۃ۔ بخوابید از خطا
 عفو از گناہان و سلامت از فتنہ و بلا۔ فان احد الم یطیع بعد الیقین خیر امن العافیۃ۔ زیرا چہ پیچ کی را دودہ شدہ
 بعد از یقین ایمانی نسبت بہتر از عافیت و گویا کہ گریہ آنحضرت بہ سبب وقوع فتنن و ایستادہ راست بود از حروب قتال
 و شہوات و حرص و غفلت و تقصیرات و سائر خصائل ذمہ و اللہ اعلم زوادی الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی
 نہ حدیث حسن غریب اسنادا۔ و عن انس بن مالک عن ابي البنی صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ روایت
 از انس کہ مردے آمد نزد آنحضرت پس گفت۔ یا رسول اللہ اسے الدعاء افضل۔ کہ ام دعا غافلتر و افسر است
 در شفقت۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ سل ربک العافیۃ۔ سوال کن از پروردگار خود سلامت از آفات و بلیات
 ظاہر و باطن۔ و العافیۃ۔ و آنکہ عافیت بہتر از خدا تعالیٰ از مردم و برگرداند از آفات و بلیات از ایشان از اثر ترا
 تا مہمہ اند شر کہ بگزیست سلامت باشند۔ فی الدنیا و الاخرۃ۔ و روینا و آخرت۔ تم آتاہ فی الیوم الثانی۔ بہتر آمد آنحضرت
 را در روز دوم۔ فقال یا رسول اللہ اسے الدعاء افضل فقال لہ مثل ذلک۔ پس گفت آنحضرت مراد را جواب
 مانند آنکہ در روز اول گفتہ بود۔ تم آتاہ فی الیوم الثالث فقال لہ مثل ذلک۔ بہتر آمد آنحضرت را در روز سوم
 رحمان سوال کرد پس گفت آنحضرت مراد را مانند آن۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فاذا اعطیت العافیۃ فاعا
 فی الدنیا و الاخرۃ۔ پس چون دادہ شوی تو عافیت و معانات را در دنیا و آخرت۔ فقد افلحت۔ پس بہ تحقیق
 رسیدگاری و غیرہ زنی یافتی تو۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ قال الترمذی نہ حدیث حسن غریب اسنادا۔ و عن
 عبد اللہ بن مسعود بنیر بنیہ الحظی۔ یفح خاے معجم و سکون طاعے عند نسبت بخلطہ قبلہ ایست از اوس صحابی است
 بہندہ سالہ بود کہ در حدیبیہ حاضر شد۔ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول فی دعایہ۔ روایت میکنند
 آنحضرت کہ میگفت۔ و ردعاے خود۔ اللهم از رفی جک۔ خداوند از ورے کن مرادوستی خود را۔ و جب من
 یفنی جب فمک۔ و زبری کن دوستی کسی را کہ سود کند مرادوستی او نزد تو۔ اللهم از رفی ما احب۔ خداوند از
 چہرے کہ زبری کردہ تو مرا از انچہ دوست میدارم من۔ فاجعلہ قوۃ لی فیما تحب۔ پس بگردان از سبب توانا
 مرا و انچہ دوست میدارم تو یعنی قوتی بختما کہ دادہ از مال و عافیت و سائر نعم دنیا باعث شکر و طاعت خود ساز۔
 اللهم از رفی ما احب۔ یعنی ما احبنا جعلہ فرغالی فیما احب۔ خداوند از چہرے کہ تقیض کردہ و رشیدہ از من از انچہ دوست
 میدارم از اشیا سے مذکورہ میں بگردان اور سبب فراموشی در چہرے کہ دوست میداری تو تا بفراموشی بال فی ما

و صواب مشغول بقیادت تو باشم حاصل آنکه اگر خیر از دنیا می توفیق شکر آن بده تا از اغناسه شاکر باشم و اگر
 منع کنی و نهی مرا از آن فارغ و در دل مرا از آن غیر متعلق بآن تا از فقره صابر باشم - رواه الترمذی - عن ابن
رضی الله عنه قال قل کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقوم من مجلس حتی یدعو یسول الله دعوات لاهی به کم بود
 آنحضرت که می استاز از مجلس تا آنکه دعا میکرد باین دعاها می یاران خود را زیرا که ایشان دخل اندران یا برای
 تعلیم ایشان اللهم اقم لنا من خشیک ما تحول بدینا و بیننا صلیک - خداوند اجتنح و بهره ده ما را از ترس خود
 چیزیه که حاصل شوی بآن قسم از خشیت میان ما و میان گناہان تو یعنی چون قصد گناہ کنیم ترس تو در میان
 آید و گناہ که گناه کنیم - و من طاعتک ایتلافه خبتک - و بخش ده از طاعت و فرما ببرداری خود خیریه که
 برسانی ما را بسبب آن طاعت بشت خود را - و من الیقین ما تون بدعلینا مصیبات الدنیا - و بهره از یقین
 خیریه که آسان گردانی بآن یقین بر ما مصیبتا که دنیا را مصیبت تغیرت و غنی و اندر رسیده به کسی
 و شش با سخا و البصار و قوت و تدبیر و مدگردان ما را بشنوا اینها که ما و تقوت و توانائی ما و بعضی
 روایات و قوتها و تقویات جمع قوت که اثر و حواس خوانند - ما حیثینا - تا آنکه نه زده داری ما - و اجعل الوارثه
 و برگردان آن بهره مند شدن را و ارث از ما یعنی باقی و موجود بعد از رفتن ما از عالم زیرا که و ارث مرده کسی را
 که بعد از او باقی بود مراد بقا که حسن حدیث خیرات است یا اگر دان مذکور را که اسراع و البصار و قوی باشد و ارث
 یا یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضاء و حواس ما را سلامت دار - و اجعل ثارنا علی من ظلمنا -
 و برگردان کینه کشی ما را بر کسی که ظلم کرده بر ما یعنی قادر گردان ما را که از ظالمان کینه کشیم یا از جانب ما تو کینه کشی بی آنکه
 ما کشیم و کینه اندر که معنی این عبارت این است که کینه کشی ما را مقصور بر ظالم ساز که تعدی و تجاوز نه کنیم و کینه کشی
 بظلمت و بی انصافیت میگرداند که از مستحقان ظالم نیز کینه میکشیدند و هر که از قهله و خویشان رسد می یافتند
 می کشند و میرند و سواد الله تعالی من عادنا - و داری و ظفوه ما را بر کسی که دشمن دارد ما را از اعدا - و دین دنیا - و اجعل مصیبتنا
 و دنیا - و گردانی مصیبت ما را در دین ما را و اجعل الدنیا کبریا لا یصلی علنا - و گردان دنیا را از زنگنه اندر و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
 علم ما که تمام و کمال در فکر دنیا و اهتمام به آن باشیم و اگر از جنت آن گفت که هیچکس بی اندیشه دنیا که ضروری باشد از طعام و شراب
 و لباس خالی نیست - و لا یسلط علینا من لای رحنا - و برنگار بر ما قدر و غف کسی را که مهربانی کند بر ما - رواه الترمذی
 و قال بذا حدیث حسن غریب - و عن ابی هریره - رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
 اللهم انفعنی بالعلمتی - خداوند سودمند گردان مرا بچیزیه که تعلیم کرده ما را و روزی کن عمل بدان - و علمتی یا یعنی
 و تعلیم کن مرا چیزیه که سود کند اشارت است بآنچه را دانند شد است که هر که عمل کند بآنچه دانسته است بهر ارباب
 علمی که دانسته است چنانچه فرمود - و در دینی علم را و دنیا و دگر دان مرا علم را - الحمد لله علی کل حال - شکر منمناست

بر حال نعمت و بلا و شدت و رخا که هیچ حال جالبی از لطف نیست ظاهر یا خفی و آتش آفتاب است که زیاده برین بلا فرستاد
و درین دلیل است بر آنچه بعضی عرفا گفته اند که وظیفه در بلا نیز شکر است بلا سطره لطف خفی و تضمن آن جزا و ثواب آخرت
و حصول تعریف بصفات قهریه جلالتیه و لیکن نظریه ضعف طبیعت و بشریت اقتضای بر صبر کرده اند و را خود
با شکرین حال اهل النار و پناه بهجیم سجده از حال اهل و درخ اشارت است شکر بر نعمت ایمان که شکرین تمامه
نعمت است اگر فرضا تمامه بلا دارد دنیا باشد نجات از آتش و درخ و آخرت پس است و مستوجب شکر است
رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب اسناد او یحیی عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال
کان الاهی صلی الله علیه وسلم اذا انزل علیه لوی - بود آنحضرت وقتی که فرود فرستاده میشد بر روی وی - هیچ عند
وجه و روی که روی انجمن نشینده میشد از جانب روی که روی آواز زبور و زوی بفتح و ال و کسر و او و تشدید یا
آواز و روی الریح از پیش باد و آواز ویرا میگوشید و هم چنین روی که نخل و طایر این روی یا آواز وی بود که
می شنیدند آنرا صحابه و شگفت میشد بر ایشان آنکشان تمام نمی شنیدند آنچه می شنیدند چنانکه از کسی و کوه و قبی
می شنید و نمی شنیدند آنرا می شنیدند از آن حضرت از سختی تنفس و روی صلی الله علیه وسلم از قفل وی
و اول ظاهر تر است زیرا که وصف کرده شده است وی که گاهی مانند آواز جرس بود - فانزل علیه یوما - پس
خبر فرستاده شد وی بر روی روزی - ملکنا ساعه - پس وزنگ کردیم با ساعی - فسرری عنه - پس گشاده شد
و دور کرده شد آن حالت وی از روی که عارض شده بود و اصل تسری گشاده شدن اندوه - فاستقبل لقبله
پس روی آورد آنحضرت قبله را - و من یدیه - و بر داشت بر دو دست خود را - و قال - و گفت آنحضرت -
اللهم رونا ولا تعفنا - خداوند ما را زیاده گردان سرانعمت های دنیا و آخرت و کم گردان - را اگر بنا و لاتنا - و گردانی
ما را و امانت کن ما را و امانت خواری و سبک و دشمنی و امانت تنگ داشتن و سهل انگاشتن - و عطفنا و لا تحرمنا - و بهره
ما را خیر دنیا و آخرت را و محروم گردان و حرمان و محرم نومید کردن کسی را از چیزی - و اترنا و لا توتر علینا - و بگردان
ما را بر اعدای دین و بر بگردان بر ایشان را - و ارضنا و ارض عنا - و راضی گردان ما را از خود یعنی چند آن
که راضی شویم و راضی شو از ما یعنی توفیق کار داده که سبب راضی تو باشد راضی خوشنود شدن و پسندیدن
تم قال - پس گفت آنحضرت - انزل علی عشر آیات من اقامین داخل الجنة - خبر فرستاده شده بر من ده آیت
بر که بر پا دارند آنها را و عمل کنند بهمان در آید بهشت ما - ثم قرأ - پس تر خواند آنحضرت این آیت را - قد افلح
المؤمنون حتی ختم عشر آیات - تا آنکه تمام کرده آیت را از اول این سوره - رواه احمد و الترمذی -
فصل الثالث - عن عثمان بن عفان - یضم حامی عله و فتح نون و سکون تحاتیه صحابی است
از اشرف انصار و معدود دست و ران کوفه - قال ان - خلاصه تریب البصرانی النبوی - گفت بدرستی که مردی

اما بنیاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال ایع الله ان یما غنی - پس گفت دعا کن خدا را که عافیت و در شفا بخشد
 مرا یعنی از نابینائی - فقال ان تملک و غرت و ان تملک صبرت - پس گفت آنحضرت اگر میخواهی دعا میکنم و اگر میخواهی
 صبر میکنی - تو خیر یک - پس صبر کن و از نابینائی بهتر است مترجم بخت ثواب آخرت زیرا که ثواب آن بهشت است
 و حدیث آمده است که فرمود حق تعالی چون بنده را نام من بنده خود را بدو چشم و دهنه صبر کند عودل آن
 بهشت دوم بود - قال فادع - پس گفت آن مرد عافیت میخواهم پس دعا کن خدا را و این از جهت اضطراب
 و عدم تعبیر و اختیار او بود و ثواب را و لهذا آنحضرت راضی نشده از و و نفس شریف تنقید بدعا نشده
 و هم او را فرمود که دعا کند و لیکن چون مضطرب و غافلین کرد و مراد او خود را شفیق و وسیله استجابت ساخت
 چنانکه میفرماید - قال - گفت عثمان بن حنیف - قاهره ان توفنا فی حسن الوضوء - پس امر کرد آنحضرت امر را
 که وضو کنند پس بنیاد وضو را بر عافیت شراکت و ادب و اسباب و اکمال - و بدو عود بنده دعا - و دعا کند باین
 دعا - اللهم انی اسألك و اتوجه الیک - خداوند بدرستی که من سوال میکنم در و بسوی تو می آورم - بقیه یک محمد
 بوسیله پیغمبر تو که نام پاک و سه محمد است - نبی الرحمة - که پیغمبر رحمت است و او را رحمة للعالمین فرستاده و نبی الرحمة
 یکی از اوصاف آنحضرت است - انی توجبت بک الی ربی - بدرستی که من رو به تو بوسیله تو بسوی
 پروردگار خود و خطاب آنحضرت است و در بعضی روایات صریح آمده که یا محمد انی توجبت بک الی ربی یعنی فی
 فی حاجت بنده - تا حکم کند بر اے من در حاجت من که این است و زیادت کلمه فی چنانکه در قول و سه سبحانه است
 و اصل فی فی ذریته - اللهم شفعه فی - خداوند پس قبول کن شفاعت او را در حق من - رواه الترمذی و قال
 حدیث حسن صحیح غریب و حسن ابی الدردار - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من و عماره او
 بقول - بود از جمله دعای او و پیغمبر علیه السلام این که میگفت - اللهم انی اسألك حبک و حب من یحبک -
 خداوند من میخواهم دوستی ترا و دوستی کسی را که دوست میدارد ترا - و العمل الذمی یلتمی حبک - و میخواهم
 کار را که برساند دوستی ترا - اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی و الی و الی - خداوند اگر دان دوستی ترا
 دوست نزدیک بود من از دوستی نفس من و از مال من و کسان من - و من المار البیاد - و از آب سرد و در بعضی
 روایات الی العطشان زیاد کرده یعنی از آب سرد و تر و تشنه - قال و کان رسول الله - گفت ابو دراد و پیغمبر
 صلی الله علیه وسلم از او که در حدیث غنی بقول - چون ذکر میکرد و او علیه السلام را در حالی که حکایت میکرد
 از و میگفت - کان عبدا بشیر بود و او دیندگی کننده ترین آدمیان یعنی در زمان خود - رواه الترمذی
 و قال هذا حدیث حسن غریب و حسن عطاء بن السائب عن ابيه قال - عطاء که از ثقات تابعین است
 روایت میکند از پدر خود سائب که صحابی است که گفت - صلی بنا عمارین یا مصلو - بگذارد با عمار بن یاسر را

یعنی امامت میگردارم۔ فادخر فیہا۔ پس کوتاہی کرد و در آن نماز یعنی قنوت و از خواندن یا دعا بسیار نکرد و چنانکه سابق
 حدیث ناظر در آن است۔ فقال بعض القوم۔ پس گفتند عمار را بعضی ازین گروه که باو سے نماز گزارند۔ تقدیر حضرت
 و از جزئی الصلوٰۃ۔ هر آینه تحقیق سبک گزاردی و کوتاہ کردی نماز را۔ فقال اعلیٰ ذلک۔ پس گفت عمار را
 فلان نیست بر من موجب زبان این تخفیف و ایجاز۔ تقدیر دعوت فیما بعد دعوات۔ تحقیق دعا کردم درین نماز بخاطر
 رسیدن من رسول اللہ شنیدم آن دعا بار از پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ ظاهر آن است که این دعا بار
 و تشبیه خوانده باشد و احتمال دارد که در مشتعل خوانده باشد و این جواب بر تقدیر سے که مراد ایجاز و قنوت
 باشد بان معنی است که گفت اگر چه ایجاز در قنوت کرده ام ولیکن بتطویل و عاجز نقصان آن نموده ام و اگر
 ایجاز در دعا باشد ظاهر است یعنی من دعا ئیکه از حضرت شنیده ام خوانده ام و دیگر سخن چیست ناظم فلما قام
 تبعہ بطل من القوم۔ پس هنگامیکه برخاست عمار پیروی کرد او را مردی از قوم و در پی او رفت۔ ہوا بی۔
 سگوید عمار آن مرد و پدر من بود و سائب و خیر انہ کنی عن القوم خبر آنکہ و سکنیت کرد و از نفس خود و سرچ گفت کن
 در پی او رفتسم۔ فباہ عن الدعاء۔ پس پرسید آن مرد که پدر من باشد عمار را اذان دعا۔ ثم جازا خبر بہ
 القوم پیتر آمد خبر داد پس خبر داد آن دعا قوم را دعا این است۔ اللهم بعلک انیب۔ خداوند اسوال میکنم ترا بحق
 و انست تو غیب را کہ پیسیدہ است بر جز تو۔ و قدر ملک علی الحق۔ و تقدیر است و توانائی تو بر خلق کہ ہر چہ خواہی پیدا
 و ہر حکمی کہ خواہی برانی۔ اعلمتی ما علمت الخیر الی۔ زندہ دار مرا تا آنکہ دانی زندگی را بہ و لایق تر بر اے من
 و تو منی اذا علمت الوفاء خیر الی۔ و پییر ان مرا حق کہ دانی مردن مرا بہر و صلت تہ بر اے من۔ اللهم بعلک
 خشیاک من الغیب و الشہادۃ۔ خداوند اسوال میکنم ترا تو ترس ترا در زندان و آشکارا۔ و اسالک کلمۃ الحق فی الرضا
 و الغضب۔ و سوال میکنم ترا سخن راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی طاعت خدا خلق و غضب ایشان
 یعنی حق بگویم خواہ خلق را ہی باشند خواہ ناراض چنانکہ گفته اند قبل الحق وان کان مرا یا مرد آن است کہ در حق
 را خود باشم از خلق یا دشمن باشم یا ایشان نہ چنانکہ تا گوید و بتنام ایشان را اگر راضی باشم از ایشان و بدگوی
 و کوشش کنم اگر ناراض باشم چنانکہ عادت عوام خلق است۔ و اسالک القصد فی الفقر والغنی۔ و سوال میکنم
 از تو سیانہ روئے در فقر۔ و تو نگری کہ نہ بسیار فقیر باشم و محنت واضطرار کنم و نہ بنگاہت تو آنکہ کہ اسراف
 و اسراف کنم و گفتہ اند کہ کلمات افضل است از فقر و غنا۔ و اسالک لعل لا یغنی۔ و سوال میکنم از تو نعمتی کہ سیر
 نشود کہ نعمت بہشت باشد یا نعمت دنیا کہ آثار خیر او تا ابد باقی ماند۔ و اسالک قرۃ عین لا تقطع۔ و سوال میکنم
 ترا قرۃ عین کہ گمستہ و غالی نگردد و مراد بقاے او دوست بعد از و سے چنانکہ در قرآن مجید میفرماید و سب
 ان من ازواجہ و ذریاتہا قرۃ عین یا غار و اوست قرۃ عین چنانکہ فرمودہ است و جمالت قرۃ عینی

فی الصلوة وقره عین بمنشی خنکی چشم و قرار و دیر و دیدن محبوب خنک گرد و دو قرار باید و چپ و راست نه بنید
 و اسالک الرضا بعد انقصار - و سوال میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضا - و اسالک بر و العیش بعد الموت -
 و سوال میکنم ترا سر دی زندگانی و آسایش بعد از مرگ - و اسالک لذه النظرائی و حبک - و سوال میکنم ترا لذت
 دیدن بروی تو اگر دیدن بچشم سر دوست آن در آخرت خواهد بود و اگر بیدیه دل ست هم در دنیا ست -
 و الشوق الی تقاک - و سوال میکنم ترا و مندی بسوی نقای تو که کنایت از موت ست - فی غیر طر و مفرقه - در غیر
 حالت سخت که زبان کنده است این یا متعلق ست بشوق نقاس و مراد آن ست که شوقی میجوایم که زبان
 نکند و سر و سلوک من و استقامت من بر طریق ادب و رعایت احکام زیرا که گاهی شوق بدان میکند که
 زبان میکند نزد غلبه حال و طغ سکر و چین ست سر و قبول رسک که فرمود - و لا فتنه مضله - و نه آزارایش
 و تبار که گاه کنده را متعلق ست با چیزی که در بالا ذکر است تا همه با شمل باشد یعنی زنده دار مرابین همها
 مذکور در حال بودن من غریبی که در آن صبر کنم و شکر گویم - اللهم زینا بنیة الایمان - خداوند آراسته گردان
 ما را به راستگی ایمان - و اجعلنا براه صبرین - و گردان ما را راه نماندگان راه راست روندگان یعنی چنانکه
 دیگران را راه نایم خود نیز براه راست - ویم و از قبیل لم تقبولون الا التعلون بنیشیم رواه النسائی - و عن ابی سلمه
 رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقول فی ذلک یوم - و در بعضی نسخ و بطلوة الفجر بود و آنحضرت که سیفت
 در پس نماز بلنداد - اللهم انی اسالک علما نافعا خداوند من سوال میکنم ترا علم سود کننده - و علما منقبلا - و علی
 قبول کرده شده - و زنتا طیبیا - و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوٰه الفجر اتفاق است یا راوی درین وقت شنید
 که میخواندند یا تخصیص - بصلوة فجر حجه آن ست که ابد از نماز و وقت ظهور آثار علم و عمل و وصول رزق ست
 و الله اعلم - رواه احمد و ابن ماجه و البیهقی فی الدعوات الکبیر و عن ابی هریره - رضی الله عنه قال دعا
 خطله من رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ادعه - گفت ابهر سیه که دعائی ست که باید گرفته ام از آنحضرت
 که ترک نکنم آنرا - اللهم اجعلنی اعظم شکرک - خداوند بگردان مرا که بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتای ترا
 و اعظم را از اعظام تعظیم سر و ضبط کرده اند - و اکثر ذکرک - و بیا گویم ذکر ترا و اکثر از نیز زبان و در وجهی نیز و اند
 و اتبع لصحاک و بر رسک کنم نصیحت ترا - و احفظ وصیتک - و نگاه دارم اندر ترا نصیحت در اصل خاص
 شدن عمل ناصح میگویند شهد خالص را یعنی براه صدق و خلوص تو روم در اداسه حتی که ترا ست بر من و
 نگار داشت و صیتی که تو کرده و حفظ حقوق طبیی گفته که نفع و وصیت هر حدیث قریب اند و معنی - رواه الترمذی
 و عن عبد الله بن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اسالک الصبر - ظاهر آنست
 که مرا وصیت بدن ست - و العفة - و پارسا - و باز ایتاد ان از حرام رسوال - و الاثامه - و اموال مردم

یا در جمیع حقوق شرعی - و حسن الخلق - و خوشنوی - و الرضا بالقدر - و شنودوی - و تفسیر
 و عن ام عبدہ رضی اللہ عنہا - نام دوزخ است ہر دو صحابہ یکے آنکہ آن حضرت در سفر حجت در منزل
 و سے نزول فرمود دوم نبت کعب بن مالک و خامس آن است کہ مراد اینجا این باشد و اللہ اعلم -
 قالت سمعت رسول اللہ - گفت شنیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - اللهم طهر قلبی
 من النفاق - خداوند پاک کرد ان دل مرا از نفاق و صفات و علامات آن - و علی من الربا - و
 پاک کرد ان علی مرا از ربا و یا خویش تن را بہ نیکی بہ خلق نمودن - و سلمی من الکذب - و پاک کرد ان بان را
 از دروغ - و عینی من الخیاتہ - و حیم مرا از ربا و یا حتی کہ نظر حرام باشد فی الصراح خیانت ناراستی و کم کردن حق کسی
 فانک تعلم خاتمہ الاعین و ما تخفی الصدور - پس بر بستیکہ تو میدانی نظر را کہ خیانت کند چشمهاست در نظر حرام و
 چیزے را کہ می پوشند سینہ از شہوات و بعامی و از ابن عباس و تفسیر فائتہ الاعین مروی است کہ مثلاً جامعے
 از مردان شستند اندک گاہ زنی از پیش ایشان گذشت و از شرم یکد گز گاہ آن نکردند چون چشمها خواہانند مرد
 درین میان چشم برداشت و وزیدہ بوسے گاہ کرد - رواہا - روایت کرد این ہر دو حدیث را - الباقی فی الدعاء
 الکبیر و عن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عاود جلا من المسلمین قد خفت - روایت است از انس
 کہ آن حضرت عیادت کرد و برادران مسلمانان کہ تحقیق ضعیف شدہ بود و چنانکہ آواز و بے شنیدہ نیت خفت پستی
 و آرامیدن آواز خفت البتہ میگویند و قیام خاموش گرد و منقطع شود کلام او - فصار مثل الفوخ میں گشتہ بود
 مانند چوڑہ مرغ - فقال رسول اللہ پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم بل گشتند عوا اللہ متنبی
 او صا اہ ایاہ - آیا بودہ تو کہ دعا میکردی و میخواندی خدا را بخیرے از دعایا سوال میکردی و میخوانستی از خدا
 خیرے او و کلید او احتمال شک و تشویش ہر دو را - قال ثم گشت اقول - گفت آخر داریے بودم من کہ دعا و سوال
 میکردم و میگفتم این را کہ - اللهم انک صلی فی فی الاخرۃ عجلہ فی فی الدنیا - خداوند عذاب را کہ ہستی تو سزا دہندہ
 من آن عذاب در آخرت میں است با کن آن عذاب را بر ما سے من در دنیا - فقال رسول اللہ - پس گفت خیر
 صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ لا یطیقہ - عجب است طاقت نمی آری تو عذاب خدا را - و لا تستطیعہ - و نمی توانی
 برداشت آن را - اظہار است - آیا میں چہاں ہستی این دعا را کہ - اللهم آتانی الدنیا حسنة و فی الاخرۃ حسنة و قنا
 عذاب النار قال فدعا اللہ بہ - گفت انس پس دعا کرد آن مرد و خدا را باین قول - فقہاہ اللہ بہ - پس تندی
 داد او را خدا بہ برکت این دعا - رواہ سلم و عن حذیفہ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 لا یمنع المؤمن ان ینزل نفسه - نمی باید و نمی منور مسلمان را کہ خوار و زبون گرداند نفس خود را - قالوا و کیف ینزل
 نفسه - گفتند صحابہ و چگونه خوار میگردد و اند نفس خود را مسلمان - قال یتعرض من البلاء لما لا یطیق - گفت آنحضرت

خوار کردن مومن نفس را باین طریق است که پیش می آید مرغی را از بلا که طاقت ندارد - رواه الترمذی و ابن ابی شیبہ و البیهقی فی شعب الایمان و قال الترمذی بذاهدی حسن غریب و عن عمر رضی اللہ عنہ قال علمنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قل گفت عمر بن الخطاب تعلیم کرد مرا آنحضرت گفت بگو - اللهم اجعل سریری نظیر من علانیته مخفی و کبره کبره انما من امره کبره از آشکارا من و ظاهر من انکبوت از باطن من - واجعل علانیته صالحه - و کبره ان آشکارا من و کبره انکبوت از باطن من آن فرمود که شاید سریت بهتر از علانیه بد باشد پس فرمود علانیه صالح باشد و سریت مخفی از انکبوت اللهم الی اسئلك من صالح اتونی الناس من الابل و المال و الولد - خداوند اسئال میکنم ترا از نیک آنچه تو میدی مردم را از ابل و مال و ولد غیر الفضل و لا الفضل - که این ابل و ولد و مال گمراه کننده نباشد - رواه الترمذی تمام شد کتاب الدعوات تبریق و اسباب العظایات و تالی مست اودا

کتاب المناسک

جمع نسک یعنی کسر ان بمعنی مصدر و زمان و مکان و متفق از نسک ثلثه النون و یضمن بمعنی عبادت و نسک بمعنی نذیر آید و نسک فیه را گویند و غالب آمده استعمال وے در امور حج و حج نفع حاکم آن است و در هر دو وجه خوانده اند در قول وے سبحانه تعالی و لکن علی الناس حج البیت و صحیح آن است که فرضیت حج بعد از هجرت است و آنکه از حج گزاردن آنحضرت پیش از هجرت مردی است بنا بر عادت قریش است که در جاهلیت حج میکردند و جمهور بر آنند که در سال ششم از هجرت است و طافه بگویند که در سال نهم است و بعد از سال حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم پنجم اسباب سفر حج مشغول شد و لیکن سبب اشتغال با مرغزارات و تشدید احکام شریعت و تعلیم و توفیر نشد پس ابابکر صدیق را امیر حاج ساخته بکه فرستاد و حاج با مردم بگذارد و از عقب ابی بکر صدیق علی رضی رضی را فرستاد چون علی آنجا رسید ابو بکر گفت امیر ادا امور علی گفت بل امور و علی رضی را بر اے مصلحت دیگر فرستاده بودند که خواندن سوره و توبه و نقض عهد منافقین بود زیرا که عهد و نقض آن باطل است و بیت مرد مغضوب می باشد

الفصل الاول - عن ابی هریره - رضی اللہ عنہ قال خطبنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا ایها الناس قد فرض علیکم الحج - ای مردمان به تحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج - الحجوا - پس بکنید حج را - فقال رجل اکل عام - پس گفت مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال حج کنیم - یا رسول اللہ - گو یا این مرد قیاس کرد و غیر الفرض دیگر که مکرر اند - فسکت حتی قالها ثانی - پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار - فقال - پس گفت آنحضرت - لو قلت نعم لو جیت - اگر میگفتم من آری سرانیه واجب یشع حج هر سال - و لکن استعظم و سرانیه نمی توانستید کرد و ظاهر این حدیث در آن است که احکام مغضوب اند با آنحضرت چنانکه مذکور است و بعضی است و بعضی

و بعضی روایات آمده است که آن مرد فرمودند که ترا دوبار جواب میدهم که قول عام ست بومی باشد یا از پیش خود فاهم
 تم قال درونی ما ترکتم - پس گفت آنحضرت بگزارید مرا و سپرسید از من که چند ست و چون ست که مادامیکه ترک دهم
 شمار و بیان نکنم که چند ست و چون ست یعنی هر چه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعدوی عمل باطلاق آن کنید
 و اگر بیان کنم چندین بار بکنید همچنان چند بار بکنید زیرا که مرا براسه بیان شرایع و رسانیدن احکام فرستاده اند
 هر چه ست من خود بیان خواهم کرد و حاجت به سوال شما ندارد - فانما ملک من کان من قبلکم بیشتر سور الهم یس یا
 الله ندا کسانی که پیش از شما بودند که به سبب بسیار رسیدن ایشان - و اخلاص علی انبیا هم - و بسبب اخلاص
 کردن ایشان بر پیغمبران ایشان چنانکه از قوم بنی اسرائیل منقول است - فاذا اترکتم شیئی فاقوامه ما یستطعم -
 پس چون امر کنم من شمار را بچیز پس بسیارید از آن و بکنید آنچه می توانید در طاعت شماست و این تاکید و تاکید
 است در اتیان ما و بر و بدل طاعت مجود و در آن و با اشارت مست تبسیر و رفع حرج چنانکه در نماز و ارکان
 و شرائط و غیر آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجای آورد آنرا که تواند و این در امرست اما در نهی
 باید که احتیاط کرده شود در ترک آن و بدل مجبور نماید چند آنکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان قبول نمود - و اذا ایتکم عن شیئی فذروه
 چون نمیکنم و باز دارم شمار از چیزه پس بگذارید آنرا به تمام و کمال - و راه سلم - و عنه قال سل رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم - پسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ای العمل افضل - کدام کار فزون ترست در عبادت - قال یا ایها الذی یسئل الله
 فی حق من سئل عن شیئی ان یقول نعم یا لا - قبل تم ماذا گفته شد پس بعد از آنکه آنکه عمل فاضل ترست - قال
 ایها الذی سئل الله - گفت بعد از ایمان فاضل تر کارزار کردن ست در راه خدا که فرض باشد - قبل تم ماذا -
 گفته شد بهتر کدام - قال - فرمود - حج مبرور - حج مقبول شفیق علیه - بد آنکه حج مبرور کدام ست گفته اند آنکه دو
 از کتاب مناسبتی نکند و سوره و یا نشاء و این صحیح ست و اصح آن ست که مراد بدان حج ست که بدرگاه حق مقبول
 افتد و اگر چه بسبب قبول همان ست که گفته اند و لیکن فضل خدا واسع است گاهی قبول میکند از بنده و میکند از او
 از مقصودات او و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور آن ست که بهتر از آنکه رفته است برگردد و باید راغب
 در آخرت و زاهد در دنیا و بعضی عفو نکند تنبیه احادیث مختلفه در بیان افضل اعمال آمده و وجه توفیق اخلاف
 جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائلین و مخاطبین ست چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت کردیم
 قنکر - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من حج فسلم برئت و لم یفسق به حج کوم ولدته امه - کسیکه
 حج کند براسه خدا نه براسه ربا و اغراض دیگر پس رفت نکند و فسق نورزد و باز گردد پاک از گناهان هم جو پاک
 بودن او از گناهان دور فری که نمانده است او را و مراد بر رفت بفتح را و فاجاع و فحش و سخن کردن
 با زنان و رجاء است و در نهی گفته رفت منی عنه آن ست که خطاب کرده شود بان زن را و اگر چه شنیدن

زن که در وقت نبود و مرد بفسوق خروج از حدود شرع است باز کتاب حرام و در قرآن مجید نیز از جلال نیز کرده و مرد و زن را
 جنگ و جدل با رفیقان و خویشان و دشنام کردن یکدیگر نیست و در حدیث ذکر آن نکرد و گو یا از داخل فسوق و پشت متفق علیه
 و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العمة کفارة لما بینهما - عمة ناعمة و دیگر کفارت نیست مگر با آن
 را که واقع شده در میان و عمة چنانکه در وضو نماز در رمضان دارد شده است و علما در اینجا مخصوص بهیضا کرده اند
 و ظاهر آن است که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از یکبار مخصوص پنج تن است بر پنج لیس هزاره الا لجهت و حج و غیره
 نیست مراد از آن که پشت متفق علیه - و عمر بن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ان العمة فی رمضان تعدل حجة - بدرستی که عمة بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن است در ثواب و بعضی روایا
 آمده بر این وجهی که همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم گزاردند و این مبانی است بطریق الحاق ناقص بکامل چنانکه در شأن
 این واقع شده است متفق علیه - و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم تقی رکبانا بالرد عار - و هم از ابن عباس است
 که آنحضرت پیش آمد سوارسی چند را و جانها را در سکون داد و حای مصلحت بدنام جانی است بر سه مرتبه از عین مظهره -
 فقال من التقدم پس گفت آنحضرت کیستند این کرده - قالوا المسلمون - گفتند مسلمانانیم - فقالوا من انت -
 پس گفتند تو کیستی - قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت بنمید خدام - نفرقت الیه امراة صلیا - پس برود
 به سوسه آن حضرت و پیش آورد زنی کودک را - فقال الله المذبح - پس گفت آن زن آیا من کودک را اگر
 حج کند ثوابی و اجری است با وجود آنکه بالغ نیست و حج بر او فرض نه - قال نعم و لک اجر - گفت آنحضرت آری
 و او را ثوابی هست و مرا تمام که او را بر میداری آری بری و عفو ای میکنی اجر سه ثوابی هست و صبی اگر در حالت
 صبا حج کند واجب است بر او حج چون بالغ گردد و هم چنین بنده چون آزاد گردد و افاقر اگر حج کرد و از واجب واقع شود
 و بعد از غنا اعاده واجب نبود - رواه مسلم و عنه قال ان امراة من ختم قالت - و هم از ابن عباس است گفت که
 زنی از قبایله ختم نصح عجمه و سکون مشته دفع مصلحت گفت دیار رسول الله ان زلفیة الله علی عباد فی الحج - بدرستی که فرض
 خدا بر بنده گان او حج گذاردن است - او رکت ابی شیخا کبیرا - دریافته است و رسیده پدر مراد در حالیکه
 وی کبیر است و ضعیف است مجدی که - لایقیت علی الراحلة - نمیتواند بر حاسب اندن بر شتر - افاج عنه - آیا پس حج
 کنم من از جانب وی - قال نعم - گفت آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز است نزد عجمه
 اگر غیر و غیر تا وقت مرگ و امر کند آن غیر و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل است جائز است
 با وجود قدرت مطلقا و بعضی روایات آمده که از والدین جائز است بی امر و لایق و میت و تفصیل این دو کتب
 فقه است - و ذلک فی حجة انواع - و این گفتن زن ختمیه حال پذیر خود را و جواب دادن آنحضرت او را در حجة
 انواع بود و آنجا قصه دیگر است که نفل ابن عباس روایت آنحضرت بود و در غایت من و جمال و جوانی بود پس

این زن بشاہدہ جمال او و والد دیگران او شد و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان خثیمہ صاحب حسن بیانش
 بہر دو چشم یکدیگر دو خندہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چو این خال مشاہدہ کرد دست بر خیشان فضل بن عباس نهاد و گویند
 او را بر تافت عباس گفت یا رسول اللہ چہ بری گمانی گردن لیسہ عم خود را فرمود ای عم شیطان مسلطت بر نبی ام
 و در آئندہ است در رگ و پوست ایشان کما قال - متفق علیہ - وعنه قال اتی رجل النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 فقال ان اخي نذرت ان یحج و انما مات - و ہم از ابن عباس ست کہ گفت آمد مردی نزد آنحضرت پس گفت
 برستی کہ خواہر من نذر کردہ کہ حج کند و دے مرده است - فقال النبی - پس گفت پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم
 لو کان علیہا دین الکت قاضیہ - اگر می بود بر خواہر تو دینی آیا بودی تو کہ میگذاردی دام وے را - قال نعم -
 گفت آن مرد آری میگذا روم - قال فاقض دین اللہ - گفت آنحضرت پس بگذار دام خدا را - فوافق بالقفار
 زیرا کہ دام خدا نیز او را ترست بگذارد و درین صورت نیز جائز نیست مگر بوضعیت و اتفاق و این نہ سبب
 ما است و نزد شافعی ہر کہ مرد و در گردن وے حق خداست حج یا غیر حج واجبست قضای آن از راس
 مال وے مقدم بہر و صلیا و میراث - متفق علیہ - وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یخلون رجل
 یا امراة - باشد کہ خلوت نسا و مردی باز فی معنی زن بیگانہ خواہ جوان باشد یا پیر خلوت تنہائی ساختن - و لا تفر
 امراة الا و معہا محرم - و باید کہ سفر کنند زنی مگر آنکہ باشد با وے محرم کسی بہت کہ نکاح با وے جائز نباشد ابدال
 جوان باشد یا پیر و بعضی روایات فقیہ آمدہ است کہ اگر با وے زنی باشد کہ سروے وثوق و اعتماد و صلاح
 جائزست بعضی گفتہ اند زنان باشند متعددہ ثقات و بایک زن روانیست و بعضی گفتہ اند کہ در سیرت ازواج بہ
 صحبت شرط نیست زیرا کہ اقامت وے در آن حرامست - فقال رجل یا رسول اللہ انک ثبتت - یعنی منہرہ و سکون
 کان و ضم تاسی اولی و کثرتاے ثانیہ و سکون بانوشتہ شدہ ام و ثابت کردہ شدہ است نام من در دیوان - فی خودہ
 کذا و کذا - و جنگ چین و چین یعنی نام مرا با جاتہ کہ جنگ کافران در غزوات رفتہ نوشتہ اند کہ ہمراہ ایشان بغیر ایم
 و خرجت امراتی حاجتہ - و بیرون آمدہ است زن من قصد کنندہ خانہ کعبہ را چکار کنم بجہاد روم و زن - انہا بگذارم
 کہ حج رود یا ہمراہ زن روم - قال از مہب فاجع مع امراتک - گفت آنحضرت بہر و پس حج کن باز خود را کہ
 غازیان بسیار اند و باز تو خود کسی نیست کہ برود - متفق علیہ - وعن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت استأذنت
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الجہاد - گفت عائشہ طلب دستوری کردم آنحضرت را در جہاد یعنی اذن طلبیدہ ام کہ اگر
 بغیر ایدہ بجہاد روم - فقال جہاد کن الحج - پس گفت آنحضرت جہاد شماے طائفہ زنان حجست یعنی بسست عزیزان
 را کہ حج بیرون می آئید و حاجت نیست کہ بجہاد بآئید - متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یسا فرامراة سیرہ یوم و لیئذہ الا و معہا و محرم - سفر کنند زنی در سیرہ یوم و شب

مگر آنکه باشد با دوسه محرم و لغظ فزونتر است و در بعضی روایات سیره سه روز واقع شده و گفته اند بر هر تقدیر مرد و تحییه نیست بلکه مطلق سوره طویل یا قصیر و نزد محدثین در سنن و احکام دس حدی معین از شایع ثابت نه شده است و تحقیق این در باب صلوٰه سوره گزشت متفق علیه و معن ابن عباس - رضی الله عنهما قال وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم لاهل المدینه و اهل الحقیقه - میقات گردانیده است آنحضرت برای اهل مدینه و اهل الحقیقه را که نام جای است قریب بدمیه پنج شش میل وقت هنگام میقات هنگام کار و جای آن و غالب آن و این اسم بر جای احرام بستن که از آنجایی احرام کنند و مردم اتفاق را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام ببندند پس اهل مدینه را و اهل الحقیقه میقات ساخته اند - و لاهل الشام اجحفه - و مر اهل الشام را حجه بنیمیم و سکون حامی همد او فانی نام موضع است میان مدینه و مکه - و لاهل بصره قرن المنازل - و براس اهل نجد موضعی که نام دس قرن المنازل است و نجد در اصل یعنی زمین بلند است و نجد غوره که یعنی زمین پست است و الآن نام بلاد عرب است که از یامه تا زمین عراق است و قرن بفتح قاف و سکون را که او را قرن المنازل هم گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن که اهل مدینه و اهل الشام عنه را بوی نسبت کنند بفتح راست از بلادین کذا فی القاموس - و لاهل الیمین یلم - و برای اهل الیمین یلم بفتح تحتانیه و فتح لام و سکون میم هر دو کر نام موضعی است - فمن لمن و لمن اتی علیهن من غیر الیمین پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شدند و هر کسانی را که بنایند و برسدند برین مواضع و گذشت از آن چنانکه اهل مدینه بر سر راه شام برسد از حجه احرام ببندد و اهل هندوستان بر راه بین برسد از سمت یلم احرام ببندد مثلاً - لمن کان برید الحج و العمرة - این مواضع است هر کسانی را که اراده میکنند حج و عمره را ازین حد معلوم میشود که هر که از میقات میگذرد و به اراده حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه و مسجد از مدینه یا شافعی همین است و نزد ما و اینست در آمدن مکه به احرام اگر چه اراده حج و عمره ندارد از جهت قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم لا یجوز احد المیقات الا محرماً و این حدیث مطلق است مقید با راده حج و عمره نه بلکه وجوب احرام براس تعظیم این بقعه است پس برابر است حاج و مقصد و خیر ایشان و اما هر که داخل میقات است او را جائز است دخول که به احرام از براس حاجت خود زیرا که در آمدن او مکه را بسیار میشود و در اینجا احرام برادر حج است پس حکم او حکم اهل مکه است کذا فی الهدایه - فمن کان دون مکه یلمیم و فتح مکه و شریف لام بین الیمین پس کسیکه باشد و اس کے این مواضع داخل آن پس اهل الاحرام و اس کے از جای اوست که در آنجا ساکن است و اهل و اصل یعنی آواز بلند کردن و اینجا احرام مرد است که در دس نه بلبیه آواز بلند میکنند - و کذا و کذا و هم چنین و هم چنین یعنی هر که آن طرف تر مواضع احرام و اس کے از آنجا است که ساکن است در آن حتی اهل مکه بیرون منها تا آنکه بکنان مکه احرام می بندند از که و این مخصوص است حج و از براس عمره اهل مکه از زمین حل

احرام می بندند و آن متعارف موضعی است که نام آن نعیم است و این موضع قریب ترین موانع محل است بکعبه و عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا از همین جا براسے عمره احرام بست بامر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در اینجا موضعی است که اگر از مسجی عایشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عایشه نماز گزار و احرام بست چنانکه در باب حجه الوداع باید متفق علیہ و حسن جابر - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال صل اهل مدینہ من ذی الحلیفۃ والطریق الاخری حقیقۃ فصل اول

من فوات عرق و صل اهل نجد قرن و صل اهل الیمین یلم رواه مسلم - ترجمہ این حدیث از شرح حدیث سابق مفہوم شد و مراد بقول رسے و طریق الاخری حقیقۃ آن است که گفته شد کہ اهل مدینہ چون بر سر راه شام بیایند چغفہ میقات ایشان میگردد و در و راست کہ از اینجا احرام بندند و ذات عرق کہ میقات اهل عراق گفته و در این حدیث مذکور نیست و عراق بلاد معروف است طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادسیہ تا حلوان و سمیہ او عراق حجت آن است کہ این بلاد بر عراق و بلاد و ذات عرق ساحل بحر را گویند و ذات عرق نام موضعی است از شرقی

کہ برود و در حدیثی قرین و عرق بکسر عین کو پیچہ خورد را گویند - وعن انس رضی اللہ عنہ قال اعتمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع عمر - گفت انس عمر بر او را آنحضرت چهار عمره کلین فی ذی القعدہ - همه این چهار عمره در ماه ذی القعدہ بودند - الا التي كانت مع حجه - بکذا آن عمره کہ بود و عمره حج آنحضرت کہ آنرا در ذی الحجہ در ایام حج آورد

عمره - مویع و نصب - من الحدیث فی ذی القعدہ - اول عمره از آن چهار عمره کہ آنحضرت کرده از حدیثیه است بضم حاء و فتح و ال تملین کسر موحده و تخفیف تحتانیہ و تشدید نیز آمده و تحقیق اشهر و اکثر است نام قمریه است بر نه میل از مکہ کہ اکثر آن در حرم است باقی حل بعضی گویند نام جای است و بعضی گویند نام درختیست کہ آن بقعه را بوسے نام کردند و بنیتہ الرضوان کہ تحت شجره بود و قرآن مجید در شان آن میگوید اللہ رضی اللہ عن ابنیہ

ان یأی الی ذلک تحت الشجرۃ آنجا بود برآمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از مدینہ رز در دوشنبہ ذی القعدہ در سال ششم از هجرت بقعدہ عمره در یک سہارار و چهارصد یا بیشتر نفر و جمع شدند قریش و باز داشتند او را از مدینہ آمدن کہ پیش صلح کرده باز گشت و عهد کردند کہ سال آئندہ بیاید و عمره بکزار و پس بحقیقت اینجا عمره نمود ولیکن آنرا از عمره شمرده اند و حکم احصاء از اینجا اشهر و شد و این را فتح نیز گفته اند کہ مباد فتوحات بود و بعد از و سے فتح خیبر بود و جز آن و تمامہ قصہ حدیثیه در کتب سیر مذکور است و در کتاب الجہاد جلد ازان مذکور شد

و عمره من العام المقبل فی ذی القعدہ - دوم عمره بود از سال آئندہ نیز در ذی القعدہ کہ در وقت صلح قرار یافتہ بود و آن حضرت بیکه در آمد و عمره بگذارد و سہ روز در آنجا بود و در چهارم برآمد و این عمره را عمره قضا گویند و اطلاق ابن اسم بروی و احادیث و رفع شدہ و این موید مذہب خفیه است میگویند کہ محرم با حصار از احرام برآید و واجب است تقاضای ماقات و نیز دشانعی بروی قضا نیست و لفظ قضا کہ در احادیث است

واقع شده است یعنی صلح است و فضا یعنی صلح می آید و در آن زمان در ایشان آن یعنی است که بیاضات و ملسا و غیره
 در سال آینده کردند و عمره من الجوارح است خمس غنایم چنین می نویسد القعدة - سوم عمره ایست که از جبرانه بگذرند و بگذرند
 آنجا که قسمت کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم غنیمت های فتح چنین را جبرانه یکسرییم و عین عله و نشد بد را و منعیست
 بر یک مرحله از یک در و نشد ثامن بعد از فتح که غزوه چنین با هم حاقق نون کرده و غنایم بی شمار آنجا حاصل شده و در
 جبرانه پانزده شانزده سوره اقامت فرموده آن غنایم را آنجا قسمت نمود و گویند که آنحضرت شب بعد از گذراندن
 نماز عشا سوار شده و یک عمره کرده و دو همدان شب باز گشت و نماز صبح جبرانه گذار و دو عمره مع جمعه - و عمره
 چهارم با حج و سه بعد از فرضیت حج کرده و لا بد این در زوی الحجه بود و این چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 کرده و با حج اسلام خبری نبود و در ایام جاهلیت قریش حج میکردند و آنحضرت نیز میکردند و تعیین عدد آن در حدیث

علامه در آورده است و الله اعلم بمتفق علیه - و عن البراء بن عازب رضی قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فی ذی القعدة قبل آن حج مرتین - گفت بزار عمره کرد و آنحضرت در ذی القعدة پیش از حج گذاردن و بار
 گو بزار بن عازب عمره حدیث را شمر و زیرا که به حقیقت در دو عمره بود چنانکه معلوم شد پس عمره آنحضرت شمس
 باشد و پیش از حج یکی عمره قضا دیگر از جبرانه و یکی بعد از حج که عمره فقه الوداع کرده - رواه البزار - بیان کیفیت
 حج و عمره خواهد آمد مجلس آن است که حج و قوت بعرفه و طواف ایتامیت و سعی بیان صفا و مرده است و عمره طواف و سعی
 است و احرام در هر دو شرط است و حج فرض میباشد و قتل و عمره نفل است مگر آنکه کسی نذر کند

الفصل الثانی - عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت آنحضرت
 بعد از نزول فرضیت حج - یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج - ای مردمان بد رستی که خداست تعالی نوشت
 یعنی فرض کرد و انید بر شلج - مقام الاقرع بن حابس - پس ایستاد اقرع بن حابس که در فتح مکه در ذی قعدة (اسلام
 آورد و از موافقه القلوب بود و در اسلام و جاهلیت شریعت بود و شانی داشت - فقال انی کل عام - پس گفت آیا
 در هر سال فرض است حج - یا رسول الله قال لو فاتها نعم بود حجت - گفت آنحضرت اگر گویم من آن حجه را یعنی برای

و جوب و سه آری هر سال فرض است هر آینه واجب میگردد و در هر سال - ولو حبست لم تقواها و لم تستطعوا -
 و اگر واجب کرد و در هر سال عمل نمیکنید بدان و نمی توانید که بجهت غایت شتقی که در دست بیدل اموال و
 جبران اهل و اولاد و مفارقت اوطان خصوصاً اهل بلاد بعیده - فالحج مرة - پس حج و عمره یکبار فرض است همین را

فقلوب - پس کسیکه زیاده بر یکبار کند نفل است - رواه احمد و ابی ناسی و الدارمی - و عن علی - رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ملک ذل و ارا حله تباهه الی بیت الله - کسیکه مالک شد و نوشته را و شتر
 سواری را که برساند او را تا خانه خدا و لم یحج - و حج نگزارد - فلا علیه ان یوتی او فصرایا - پس یا است

گفت ہر روز کہ بیدار ہو و کافر ہو و یار وین نصاریٰ و درین غایت تعلیف و تشدید است بر تارک حج و یہود و نصاریٰ
 گفت زیرا کہ صاحب کتاب و بات اند اگر چہ کافر اند نہ از مشرکان از مجوسی و غیر ہم کہ از ایمان و ملت مجوسی و مجوس اند و ملک
 ان اللہ تبارک و تعالیٰ یقول۔ و ان دغیہ جبت ان ست کہ خدا سے تعالیٰ میگوید۔ و لکن علی الناس حج البیت من استطاع
 الیہ سبیلاً۔ و حق است مہر خدا بر ہر مرد و قصہ خانہ کہ ہر کہ بتو اند راہ رفت بسوسے وی و در آخر آیت میگوید ہر کہ
 فان ان غنی عن العالمین و کسیکہ کفر و زندقہ و کفران نعمت خدا کند پس خدا بی نیاز است از عالمیان بکنند یا نہ کنند اورا
 از ان سودے و زانی نیست سود و زانیان ایشان راست و تعلیف در اینجا موافق انجیہ حدیث واقع شدہ گویا
 ہر اتمام این است۔ رواہ الترمذی و قال نہ احدث غریب ذی اسنادہ مقال دہال بن عبد اللہ مجہول و الحارث
 یضعفی الحدیث۔ و ابن ہر و رواہ ابن عبد اللہ مجہول است و دیگر۔ ضعیف۔ و عن ابن عباس
 رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا ضرر فی الاسلام۔ ضرورت بعد از حملہ بر وزن ضرورت
 ہشی ترک کج و حج ذی اصراح آنکہ حج نکرہہ باشد و گردن نکرہہ دیدہ صادر و در و صراہہ نیز گویند و اصل کل
 از صراحت ہشی جس و منع یعنی باید مسلمان را کہ ترک تنہوج و حج نکند۔ رواہ ابو داؤد۔ و تخریجہ قال قال رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم من اراد الحج فلیجمل۔ کسیکہ خواہد حج را توادر باشد بر ادای او بود استعلاحت پس باید
 کہ شتابی کند و فرصت غنیمت داند و تاخیر نکند۔ ع کہ آفتہاست و تاخیر طالب از ایمان دارد۔ رواہ ابو داؤد
 و الدارمی۔ و عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما ابین الحج والعمرة
 ما ثبت بکینہ بیان حج و عمرہ یعنی بکنید ہر کی را بعد از دیگرے۔ فانما نیفیان النفر والذنوب پس بدستی
 کہ حج و عمرہ در میکنند فقر و گناہان را۔ کما فی الکثیر خبث الحدید والذہب والفضة۔ چنانکہ در میکنند و تہ سنگری
 بر ہر چہ کہ آہن و سیم را کہ کبیر کان و تخمینہ شک کہ در می و در روی آہنگ و کوہیہم ان خانہ کہ آہنگ رنگی ساز و کذا فی القاموس
 و بعضی کیر را نیز باین معنی گفت اند و خبث بفتحین چپک کہ بیرون می آند از آتش از جوہر معدنیہ و فہم خام و
 سکون بانیر روایت کردہ بمعنی شعی خبث و اول اشہر و اظہر است و اما کہ سبب و دفعی حج و عمرہ فقر و گناہان را
 آن باشد کہ در ان صرف اموال کردہ میشود پس جزا سے آن اضعافا مضاعفہ بیابند و تعب و مشقت بسیار میکنند
 و موجب غم و مغفرت میگردد۔ رئیس للتحۃ المبرورۃ ثواب الا ائمتہ۔ و نیست مرجع مبرور را ثواب مگر بہشت۔
 رواہ الترمذی و النسائی و رواہ احمد و ابن ماجہ عن عمرانی قولہ خبث الحدید و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما
 قال ہار رجل الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ آدم و بسوسے پیغمبر پس گفت۔ یا رسول اللہ یا وجوب
 الحج۔ چہ چیز واجب میگردد اند حج را بعد از یکنوع بمرتبہ تکلیف۔ قال الزاوی والراحۃ۔ گفت آنحضرت واجب
 میگردد اند حج را ملک توشہ آن قدر کہ در وقت آمدن از راہ عیال اورا کافی باشد و راہی کہ بران سوار رود

وہاں رفته اند جماعت از آنکہ شناسنی و اہم از ایشان است و جماعت دیگر میگوند جائز است و نہ واجب ماوند ببالک نیست
 رواہ الشافعی و ابو داؤد و ابن ماجہ و عثمہ قال وقت رسول اللہ توفیق کرد یعنی میقات اگرانید ہست پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم اہل الشرق الاقیق - مر اہل مشرق را عقیق فتح بمن و کسر قاف موضع است قریب فوات عراق
 کہ میقات اہل عراق است لیکن پیش از عقیق است پس امام شناسنی میگوید کہ باید از عقیق احرام بست احتیاطا و جمعا
 بین الحدیثین و عقیق نام وادے مدنیہ مملوہ است بر سہیل از وادے و طاسر آن است کہ آن مراد نیست
 مگر آنکہ از جانبی باین موضع رسیدہ باشد و اللہ اعلم بطبیعی گفتہ است کہ صبح آن است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 بیان کردہ مر اہل مشرق را میقاتی یکہ امیر المؤمنین محمد صلیت و قتی کہ فتح کرد عراق را - رواہ الترمذی و ابو داؤد

و عن عائشہ - رضی اللہ عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقت لاہل العراق فوات عرق - اہل مشرق
 و اہل عراق کی اندوزان عرق و عقیق نیز کی اند با اعتبار ترمیمی از دیگرے چنانکہ گفتہ شد - رواہ ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجہ
 رضی اللہ عنہما یقول اللہ - گفتہ ام سلمہ شہیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت من اہل الحجۃ او عمرہ من الحجۃ
 الاقصی الی المسجد الحرام کہ یکہ احرام بند و حج یا عمرہ از مسجد اقصی کہ نام بیت اللہ است و شہدایم بسوی مسجد حرام کہ نام کعبہ است
 و کہ غفرلہ بالقدم من ثوبہ و تاخر - آفریزہ شود مراد از پیغمبر کہ پیش رفته است از گناہان او و پیغمبر کہ پس
 سے آید یعنی ہمہ گناہان او از اول و آخر - او رجعت الہ الحجۃ - شگفتا وی است و چون از مسجد اقصی بیاید مدنیہ مملوہ
 و روانہ نیز باید رسید پس مشرف بشود با فضل مقامات و راول وادے و آخر و لا بد از این ثواب عظیم روزی
 گردد و فافهم - رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ

القصص الثالث - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال کان اہل الیمین یجرون - گفت ابن عباس
 بودند اہل یمین بر آمدند حج - فلا تیز و دون - پس توشہ بنمیداشتند - و یقولون کن المذکورین - و میگفتند ما
 مشو کلاہیم - خانا قدموا کما ساءوا الناس - پس وقتیکہ قدم می آوردند و میرسیدند کہ سوال میکردند از مردم و گدائی
 میکردند - فانزل اللہ تعالی - پس فر فرستاد خدا سے تعالی ابن آیت را - و نزو و افاغان فہم الزاد القوسے
 یعنی توشہ بردارید و تقوی کنید و بہ نیز نمایند از سوال زبرد اگر تقوی بہترین توشہ است برای سفر آخرت و گویا
 کہ ایشان توکل را توشہ خیال کردہ بودند پس فرمود تقوی بہترین توشہ از ان است کہ اورا توشہ گیرند و ان حقیقت
 توکل ہم نبود و فافهم ان کہ دند فافهم - رواہ النجاشی - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت قلت -

روایت است از عائشہ گفت گفتیم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آیا بر زنان جہاد ہست - قال نعم علیہن جہاد
 لا قتال فیہ - گفت آنحضرت آرسے بر زنان جہاد ہے ہست کہ نیست قتال دروی آن جہاد کہ نیست قتال درو
 کہ نام است - الحج و عمرہ یعنی حج و عمرہ از زنان بہتر کہ جہاد است از مردان - رواہ ابن ماجہ - و عن ابی امامۃ -

یا احوال معنی در حرم و آمدن است و چون احوال سبب استیاحت و دخول حرم است نام کرده شد بدانکہ تعلیم یک گفتن چنانکہ بیان
 الفصل الاول - عن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت کنت الطیب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا اراہ من قبل ان یحرم
 گفت عائشہ بودم من کہ غشبو میکردم آن حضرت را وی الطیب را بر اسے احرام و سے پیش از آنکہ احرام بندد - و لکن
 قبل ان یطوئ بالنبیث - و بر ای حل و سے یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکہ طوائف کند بخانه کعبہ معلوم خواہد شد
 کہ روز عید کہ اندر زلفہ بنا می آیند بعد از رمی جمرہ عقبہ از احرام بر می آیند و ہمہ چیز طلال میشود و از زنان پس بکعبہ می آیند
 و طوائف میکنند بعد از آن بہنا رجوع میکنند و زنان نیز حلال میشوند - بطیب فیہ مسک - بطیب میگردد و بطیبی کہ در سے
 مشک می بود و مستحب است کہ در احرام مشک و گلاب استعمال کنند - کافی النظر الی و میں الطیب فی مفارقت رسول اللہ
 عائشہ میگویی کہ یونیم و خشمیدن طیب را در تارک سر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - و میں بصا و محلہ و خشمیدن
 و جزآن و مفروق کبیر طارک سر و مفارقت بلفظ جمع نیز میگویند گو یا سر موضع از تارک را مفروق نام نہادند - و ہو محرم
 و حال آنکہ آنحضرت محرم میبود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سہ مبارک باقی میماند متفق علیہ - و درین حدیث دلیل
 بر آنکہ بقاے اثر طیب بعد از احرام مقصد احرام نیست مقصد استعمال طیب است بعد از احرام و آنکہ از طیبی کہ در وقت
 احرام استعمال کردہ باقی میماند زیان ندارد و مشہور در مذہب ما و احمد انست مستند باین حدیث و نزدیک مالک و
 شافعی و بروایتی از احمد کردہ است تطہیب بچیزیکہ باقی ماند اثر آن بعد از احرام و طیبی اباحت قول شافعی و اگر است
 قول مالک ما یجوز فدیہ قول ابی حنیفہ ساختہ و آنچه مذکور کردیم مذکور است در باب و شروع آن و در شرح کتاب خرم
 کہ در مذہب امام احمد است ذکر کردہ کہ از عبد اللہ بن عمر پرسیدند ازہو سے کہ شب احرام بست و تطہیب کرد و در صبح
 صبح کہ بوے طیب می آید ازہو سے گفت کہ من لکنم لظہران دوست تر دارم کہ آنرا کنم و این خبر بہائشہ رسید پس آنکا
 کہ در باین عمر و روایت کرد این حدیث را عبد اللہ بن الزبیر را دیدند کہ احرام بستہ بود و در سہ و ریش و سے طیب
 بود و اللہ اعلم - و عن ابن عمر - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصل ثلثا - کبیر باے مشدہ گفت
 ابن عمر شنیدم آنحضرت را کہ اہلال میکرد در حالتی کہ لمبہ است اہلال بلند کردن آواز و تلبیہ و تلبیہ گردانیدن
 محرم در سہ خود و چیزے از خبث صنع خطی تا بہم خبیثہ موے و ز ولیدہ و غبار آلودہ نگر دو و از ہوام محفوظ ماند یقول
 میگفت آن حضرت - لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک - می ایستم بر اسے خدمت و طاعت تو اسے بار خدایا
 نیست شریک مترادف استحقاق خدمت و طاعت - ان الحمد للہ - کبیر ہمزہ و یفتح نیز روایتی است - و التعلیق
 بدین شئی کہ بتائیش و نیکوئی و منت متر است - والذلک لیمیم یعنی باو شاہی - لا شریک لک لا ینید علی ہذا
 الکلمات - زیادہ نمیکند آنحضرت و تلبیہ برین کلمات و در بعضی روایات زیادہ ہم آمدہ و این عمر میگوید اینچہ من شنیدم
 ہمین کلمات است زیادہ بران فی زمین مقدار کافی است فافهم متفق علیہ - و عنہ - قال کان رسول اللہ صلی اللہ

خبر

علیه وسلم اذ اقبل جلی فی الزمره و هم از این عمر است گفت بود آنحضرت چون می در آرد و پای مبارک خود را در کتاب خزانة و سکون روزی در آخر کتاب که از چیم باشد و چون از چوب و یا از آهن باشد آنرا کتاب خوانند - و استوت بر نایقه نامند - و سببه آنحضرت را بر پشت خود نایقه می استاده - اهل من عند سجد می الحلیقه - بانگ می آورد آنحضرت تبلیه از مسجدی که در ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است مسجد را بعد از آنکه از آن آنحضرت بیا کرده اند و در زمان ایشان مسجد نبود و در آن مسجد بر اقی این زبان کرده آنحضرت نماز ظهر گزارده از مدینه روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفه گزارد و شب آنجا گزارد و صبح احرام بست و چون بر پشت نایقه برآمد و ایستاد تبلیه گفت یتقی علیه - از این حدیث معلوم میشود که آنحضرت بعد از برآمدن بر پشت شتر و ایستادن شتر تبلیه گفت و این آنقدر که دشمنی و نزو و تبلیه بعد از نماز منون است و قول ملک نیز همین است و در حدیثی که گویند که تبلیه کند عقب صلو که مرسه آن آنحضرت است و اگر بعد از استوا بر پشت راحه کند نیز درست است و لیکن بعد از نماز افلاس است و شش روز بعد از امام احمد بعد از نماز است و مختار نیز و بعضی از اصحاب و سببه بعد از استوا است و در شرح کتاب خرقی گفته که سعد بن جبر گفت گفتیم باین عباس عجب از صحابه رسول صلی الله علیه و سلم که اختلاف کرده اند در اهلال رسول الله صلی الله علیه و سلم که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت نایقه پس گفت ابن عباس بدرستی که من دانستم بحقیقت حال اهلال کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند نماز تو می و یا اگر گفت پس از آن سوار شد آنحضرت و اهلال کرد پس شنیدند نماز تو می گفتند اهلال آنحضرت بدرستی حال بود بعد از آن روان شد و نیز بر پیدار که مومنی بلند است بر آمد و اهلال کرد و شنیدند قومی و گمان بر زدند که الان اتبدا اهلال کرد و دو اتم التبه اتبدا اهلال و سببه صلی الله علیه و سلم در مصاصه او بود و از اینجا حاصل شد توفیق بیان روایات و از دحام و اجتماع صحابه و سببه بسیار بود تا گفته اند که از شمار پیروان بود و از حدیثی که در این خصوص آنجا که چشم کار میکرد آدمی بود - و عن ابی سعید - الحدیث قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم لصرح بالبحر فاصحابه بیرون آمدیم با آنحضرت در حالتی که فریاد می آوردیم و فریاد بر آوردنی یعنی نیست چ کرده بودیم تنها و این موضع اخلاص است در شرح آیه سیدین که در مصراع لعلهم صاد و فکس مجهر و آخر آواز فریاد - بروا مسلم - و عن انس - قال كنت روي ابی طلحة - گفت انس بود من و پس ابی طلحة انصار سببه که می بود سوار شونده روانم بصرف خون بهما جمعا بالبحر و العرة - بدرستی که ایشان یعنی صحابه سراسیمه آوازی بهر آواز و سببه و عرق - رواه البخاری - و عن عائشة - رضي الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع بیرون آمدیم با آنحضرت بر اتم حجة الوداع که آنحضرت حج بر آمده بود و وجهه سببه حجة الوداع معلوم خواهد شد - ثمان من اهل بهرة - پس بعضی از کسانی بودند که بانگ می آوردند و بعد از تنها - و ثمان من اهل بهرة - و بعضی از کسانی بودند که تبلیه میکردند حج تنها - و اهل رسول الله صلی الله علیه و سلم

وہ اہلال کر دینے پر خدا صلی اللہ علیہ وسلم باجمیع تنہا۔ قیام میں اہل بعتہ فحل۔ انا کیکہ اہلال کر دینے پر اہل حلال شدہ یعنی
 بیرون ہوا۔ اہل احرام بعد از اسے عمرہ پیش از ایام حج۔ واما میں اہل باجمیع الحج والعمرة فلم یحل۔ واما کیکہ اہلال
 کر دینے پر تنہا باجمیع کر دینے پر و عمرہ پس حلال نشد و نہ برآمد از احرام و در بعضی نسخہ فلم یحل و بعضی جمع۔ حتی کان یوم النحر۔
 تا آنگہ شد روز نحر یعنی روز عید کہ وقت تمام شدن حج و بر آمدن از احرام است اگر چه طواف باقی است متفق علیہ۔ وعن ابن
 قال متفق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حجة الوداع بالعمرة الی الحج۔ متفق کہ در آنحضرت در حجة الوداع عمرہ بنوسے
 حج تفسیرش آن است کہ گفت۔ بہر فاعل بالعمرة۔ آغاز کر دینے۔ ثم اہل باجمیع۔ پسترا اہلال کر دینے۔ متفق علیہ۔
 تنہا مسکنان مناسک حج بر سہ قسم اندیکے منفرد یعنی ہمیں سکون فادکر یعنی افراد کنندہ کہ سہ احرام بر اسے حج
 تنہا نیست یا بر اسے عمرہ تنہا دوم قارن یعنی قرآن کنندہ کہ احرام بر اسے حج و عمرہ سہ دو بیت سوم متفق و صورت
 مجتمع آنست کہ اول عمرہ میکند اگر شوق ہدی کردہ است ہم بر احرام ہی ماند و اگر کردہ است از احرام ہی بر آید بعد از آن
 در مکہ ہی نشیند و چون ایام حج ہی در آید احرام حج ہی بند و حج میکند چنانچہ در بیان این احکام بیاید و فضیلت متفق
 آن است کہ این سہ روز تک در یک سال بدست آمدہ و احادیث و اخبار مختلف آمدہ کہ صحابہ منفر دینے پر بودند یا قارن
 یا مجتمع و ہمچنین در فعل آنحضرت اکثر احادیث صحیحہ در آن آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قارن بود و مفیدہ صحابہ
 آنرا روایت کردہ اند و در انفراد حج نیز احادیث بسیار آمدہ و در متفق نیز احادیث مروی شدہ و در توفیق و تطبیق
 این احادیث و روایات علی حکم کردہ اند و قرآن را ترجیح دادہ اند و شرح سفر السعادت آنرا ذکر کردہ شدہ است
 آنجا باید نگویست بعضی از ملاحضہ و ابر اہل اسلام در اینجا راہ طعن کشادہ شد و گفتہ اند چہ شد شمار اسے حاشیہ
 مسلمانان کہ ضبط نہ توانستید کہ وہاں بنیہ خود را صلی اللہ علیہ وسلم قارن بود یا مفرد باوجود این ہمہ کثرت و جماع
 کہ شمار اوران موافق بودند نہ استند این گروہ فادانان کہ ہمیں کثرت و اجتماع و از وہاں مانع تشخیص و تعیین شد
 و باوجود آنکہ نزد تحقیق و تطبیق تشخیص شخصیت کہ حال چہ بود شمارید کہ بی تشخیص زبان طعن میکنید۔ مع خوسے بدرا

بہانہ بسیار است

الفصل الثانی۔ عن زید بن ثابت رضی اللہ عنہما اندر اسے البقی صلی اللہ علیہ وسلم تہیلا ہلالہ و الفصل
 روایتی است از زید بن ثابت کہ از فقہائے صحابہ و کبار ایشان و کاتب صحیح و جامع قرآن و قائم بفرمان بود کہ وہ
 دید آنحضرت سا کہ بر ہند شد برای احرام خود و غسل کرد و اہلال یعنی آواز بلند کرد و آنست بر اسے بلیدہ و مراد اینجا
 احرام است کہ سبب اہلال است و در نسخہ صحیح الاحرام واقع شدہ و غسل کرد و بر اسے احرام افضل و اکمل
 و اگر و نسو کنند نیز کفایتی است۔ رواہ الترمذی و الدارمی۔ وعن ابن عمر۔ ان البقی صلی اللہ علیہ وسلم
 بعد بر اسے با افضل۔ و روایتی است از ابن عمر کہ آنحضرت چہ پانید موسے سر مبارک خود را افضل کہ بنشیند و

حج

سرسختنی چنانکه خطمی رگل و جز آن تولید براسے آن بود و مانند شکر گرد و موسے تولید نشود چنانکه در فصل اول گذشت
و بعضی غسل را غسل خوانده یعنی شهادت و این تصحیف و خطاست - رواه ابو داؤد - و عن خلاد - یفتح غای مجز و فی بعض
لام - ابن السائب - از ثقات تابعین است - عن ابیه - روایت میکند از پدر خود که سائب است - قال قال رسول
صلی اللہ علیہ وسلم اتالی جبریل - آمد مرا جبریل - فامرني ان امر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالابلال -
پس امر کرد مرا جبریل که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آواز را به خود را بابلال - او التلبیة - یا نطق تلبیہ گفت بجای
ابلال و مراد یکی است اگر چه اخفا در ذکر افضل است اما اینجا افضل برفع صوت است - رواه مالک و الترمذی
و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - و عن سهل بن سعد - روایت است از سهل بن سعد را حدیث
که از کبار صحابه است و آخر صحابی است که سر و بدنیه - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امن مسلم یبی الالبی من
عن عینہ و شمار - نیست هیچ مسلمانی که تلبیہ کند مگر آنکه تلبیہ کند که یک از جانب دست راست و دست چپ است
من حجر او حجر در - از سنگ یا درخت یا کهنج و در روایتی ما عن یمنہ و شمار - حتی تتقطع الارض من هینا و هینا
تا آنکه شقیق و نتما میگردد زمین از اینجا و از اینجا عبارت است از نماند ارض از جانب یمن و شمال - رواه الترمذی
و ابن ماجه - و عن ابن عمر - یعنی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرکع یدیه الی الخلیفه رکعتین - بود
آنحضرت که میگزارد براسے احوام یدیه الی الخلیفه و رکعت - ثم اذا استوت به الناقه قائمه عند مسجد ذی الخلیفه - پیشر
و قتیقه بر میداشت و ازاناقه ایستاده نزد مسجد ذی الخلیفه که در جاسے نزول آنحضرت بنا کرده اند - اهل بیوت
الکلمات و يقول - بلند میگردد از زبان کلمات و میگفت - لبیک اللهم لبیک لبیک و سعیدیک - یعنی لبیک معلوم
شد و معنی سعیدیک یارے میدهم ترا یارے دادنی بعد از یارے دادنی یعنی مکرر دائم در نصرت و تقویت
وین و اتشال امر توام - و اخیر فی یک لبیک - و یکی در و دوست تو و قدرت و قدرت تست - الرغبة لبیک
و میل و رغبت و طلب نیز بسوے تست زیرا که خبر و دوست تست و رغبتی را و سکون بجه و بعد و بغیر و بقصر
بر و در روایت است - و اعمل - و عمل نیز فتنی بسوے تست و تو مقصود سے از عمل و بسوے تو معود میکند آن
شقیق علیہ - و لفظ لیسلم - و عن عماره - لیسلم عین و تخفیف یم و تا در آخر - ابن خزمیه - لیسلم غای مجز و یفتح زاسه -
بن ثابت - از ثقات تابعین است - عن ابیه - روایت میکند از پدر خود که خزمیه بن ثابت است که در از و شمار
گویند عن النبی - از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انه کان اذا فرغ من تلبیة سال اللہ رضوانه و الخیرة - روایت میکند
که آنحضرت بود چون می برداخت از تلبیہ خود سوال میکرد از خدا سے تعالی رضاسے او را که این حج و عمره مرضی و
تقبول و سه گردد و سوال میکرد و شست را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر فرمود لیسلم اللہ و ثوابه الخیرة
بر استفادہ بر حمت من النار و طلب عفو میکرد بر حمت و سه تعالی از آتش و دوزخ و سنت آن است که سهراب

کے لئے کہہ دینا اور عاقلانہ - سواہ التامی

الفصل الثالث - عن جابر بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما راوا الحج اذن فی الناس - روایت مست از جابر کہ آنحضرت ہنگامے کہ خواستے تھے برآئیں اور وادوں میں مردم کو خبر کرو کہ برآئیں - فاجتمعوا پس فرما ہم آئیں مردم -
فلما اتي البیة ارحم - پس ہنگامیکہ رسید آنحضرت بہ بیدار نام موسیٰ سے کہ وہ بی بیان نیز اید ارحم بہت و تلبیہ کرو
 ارحم خود را در مسجد نوحی الخلیفہ ہستم بود تلبیہ اچھا کرو و بہ روایتی تلبیہ ہم و مسجد کرو و بہ روایتی بعد از برآمدن پریشانی
 ناقہ چنانکہ گذشت و وجہ تطہیق بیان روایات نیز معلوم شد - سواہ النجاسے و عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما
 کان المشركون یقولون - بودند مشرکان در وقتیکہ تلبیہ میکردند میگفتند - لیسک لا شر یک لک فیقول رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم و لیسک - و ای بر شاہ - قد قد - پس پس بفتح قات و سکون دال و بتنوین آن ہر دو روایت مست
 الا شر کیا ہو لک و مالک - مگر شر یک کہ او مر تراست مالک بنی تو اور او چیز سے را کہ مالک مست آن شر یک
 آن چیز را - یقولون نہاد ہم یقولون بالبیہت - میگفتند مشرکان این را و حال آنکہ ایشان طواف میکردند خانہ
 کعبہ را مشرکان نیز حج و عمرہ و طواف و استلام حجر میکردند و این خانہ را ہمیشہ تعظیم میکردند و لیکن بحجت شرک
 تلبیہ باین عبارت میکردند کہ لیسک لا شر یک لک الا شر کیا ہو لک نفی شر یک از حق تعالی میکردند و بتیان را
 استغناء میکردند کہ انما شر یک خدا اند و لیکن ملوک او بنید و اگر مالک ہم باشند آن چیز را آن نیز ملوک خداست
 و چون تا آنجا میرسیدند لیسک لا شر یک لک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود پس پس ہمین مقدار بگویند
 کہ نیست شر یک مگر خدا را و یادہ بر آن گویند کہ الا شر کیا ہو لک و بحقیقت شرکت با ملکیت منافات دارد و ملوک
 شر یک مالک نہیں شد - سواہ مسلم

باب قصۃ حجة الوداع

وداع پہنچ و او پر رود و تودیع پر رود کردن و حبی را کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کرد حجة الوداع گویند زیرا کہ
 مردم را تعلیم شرائع نموده و وداع کرد و خبر داد و بر حجت خود و ایشان را گواہ گرفت بر او اسے رسالت و تبلیغ
 احکام دین در سنہ عاشرہ بود کہ آخر سنوآت عمر شریف و سے بود صلی اللہ علیہ وسلم و حدیث جابر اجماع و ام
 احادیث مست درین باب دوی مروی است از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر
 و امام محمد باقر شاگرد جابر بود و سماع حدیث از و سے دارد گویند کہ آنحضرت بشاریت داده بود و نزد
 جابر را کہ یکے از اولاد من از تو اخذ علم خواہم کرد و امام محمد باقر از عطا سے تابعین و کبار علما بودہ
 رضی اللہ عنہ و عن ابائہ الکرام

عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

قال جابر بن سنان نوى الا ليج - گفت جابر بن بودیم که نیت میکردیم گنج را - سنا نعرف العترة - بودیم با که فی سنا خنیم
 عمره را یعنی در شهر ج - یعنی اذا اتینا البیت معه استلم الرکن - تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت بوسه داد آنحضرت
 حجر اسود را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در و سه حجر اسود و مرکز رست و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا
 که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد و مراد با سلام بوسه دادن او است یا سودن بدستش افعال است از سلام
 بعضی تحت و سلام بر دست همین است که در اویس کنند و لذا اهل بین این رکن را میگویند بضمیم و قد سید با که
 اورا تحت میکنند یعنی سلام میکنند و بعضی گویند از سلام است بکسر بین یعنی چهاره و اقد و سه سلمه بکسر لام پس
 استلام از دست چنانکه انگشت از کمال استکلت الحجز یعنی بسته و وجه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم -
 فصل ثانی در شش اربعه پس رمل که در آنحضرت در طواف در سه گشتن رشی که در چهاره و ذکر طواف نکرد و از جهت
 ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند قطاف سبعا فصل الی آخره و رمل نخستین چیدن و رشی که سخت نبود و یا چنانکه
 و در شهرها چنانکه بیلوانان و مبارزان در میان دو صفت قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل
 در تشریع این فعل آن است که چون آنحضرت در غزوة القضا بکه آمد مشرکان گفتند که ایشان را تعب شرب
 الاغوست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع ششی دو رکعت و اظهار جلالت و قوت
 کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اگر چه گاهی بزرگواران علت حکم نیز زائل میگردد و چنانکه در
 مؤلفه القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون است در هر طوافی که بعد از سه سجده است چنانکه طواف عمره و
 طواف قدوم و طواف افاقت نه طواف وداع که تا قبل و در آخر باب خطبه یوم النحر از ابن عباس بیان میکند که آنحضرت
 در طواف انا صلت مثل نکرد و قد سید و معانی ابن الفاطر در شرح احادیث معلوم گردان شد الله تعالی و در حجة
 فکرا و تطایع بضاعت و حرمهای موصوفه نیست با آنکه این نیز مسنون است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت انطباق روا از زیر رمل
 راست بکثرت چپ انداختن و ضعیف یعنی باز و دست یعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت تجدد است چنانکه در رمل - ثم تقدم الی مقام
 ابراهیم پیشتر بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در وی نشان ابراهیم است علیه السلام و الا ان در
 خانه در حجره نهاده اند و قرار پس خواند آنحضرت این آیت را - و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی - و بگنجینه مقام ابراهیم را جای
 اتخاذ و بفتح خا و کسر آن در قرآن هر دو قرأت است و روایت در حدیث بکسر آمده - فصلی در گشتن - پس گذارد
 آنحضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد ما بعد از هر طواف از جهت در و او امر بدان و نیز و شافعی
 سنت است - فحصل المقام بنیه و بین البیت - پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خان
 مقام ایستاد و این افضل مواضع است بر آنکه گذاردن این دو رکعت واجب است هر جا که گذارند - و فی روايات
 قرآنی الرکعتین - و در روايتیه آمده است که آنحضرت خواند و درین دو رکعت - قیل هو الله احد و قیل یا ایاها الکائن

و تقدیم قل ہذا قد ادر بر قل یا ایہا الکافرون واقع است در معنی مسلم و در یک روایت از شریعت و توجیہ میکنند آنرا کہ
 قل ہذا قد ادر بر اسے اثبات توحید است و قل یا ایہا الکافرون برای تیرے از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت
 انتہای بحالی اثبات توحید و بعضی روایات تقدیم قل یا ایہا الکافرون نیز آمدہ چنانکہ ظاہر است و این حدیث دلالت
 کرد بر آنکہ تقدیم سورہ تاخر بر سورہ مقدم جائز است و این را شواہد کثیرہ است در احادیث۔ ثم رجع الی الرکن
 فاعلمکہ بچتر برگشت آنحضرت بسورے رکن یعنی حجر اسود پس بوسہ داد آنرا۔ ثم خرج من الباب الی الصفا۔ پسر
 بیزان آمد از مسجد بسورے کہ مفاہم ہم بر آمدن از در صفا بود و صفا در لغت سنگ سبطہ صلب المس آلان نام
 کو ہی است متصل بابا قیس۔ علما و نامن الصفا قرآن۔ پس ہنگامیکہ نزدیک شد آنحضرت بعفا خواند این آیت را
 ان الصفا والمرقۃ من شہاتہ۔ بر رشتی کہ صفا و مرقہ از نشانہا اند کہ مانتہ است خدا سے تعالیٰ بر اسے حج
 و فرمود آنحضرت۔ ابد ابد اوست۔ آغاز کنم بچترے کہ آغاز کرد خدا سے تعالیٰ بآن۔ فبدأ بالصفا۔ پس
 آغاز کرد آنحضرت بعفا چنانچہ خدا سے تعالیٰ در آیت کریمہ آغاز بآن کردہ فرستے علیہ۔ پس بر آمد آنحضرت بعفا۔
 حتی راس البیت۔ تا آنکہ دید خانہ را در آن زمان کعبہ از صفا نمودار میشد و مجاہبی در بیان نبود و الامن بنا سے
 حرم پوشیدہ است آنرا و با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی درہائے حرم کہ محاذی اوست مے افتد۔ فاقبل
 الصفا۔ پس روئے آورد آنحضرت قبلہ۔ فوجد اقدار کبرہ۔ پس بیگانگی یاد کرد خدا را و بیزبگی یاد کرد او را
 و قال۔ و گفت۔ لا الہ الا اقدار و جدہ لا شریک لہ۔ الملک ولہ الحمد و ہو علی کل شیء قدیر۔ لا الہ الا اقدار و جدہ و اقدار
 و جدہ۔ سو اگر دور است گردانیدہ جدہ خود را کہ بفتح کلمہ و حصول فتوحات عظیم کردہ بود مہم بود و آورد۔
 و نظر عیدہ۔ و باری و اوندہ خود را کہ ذات شریف و سے باشد۔ و سہم از باب و جدہ۔ و شکست داد
 گرد و سہائے کافران و دشمنان دین را تمنا۔ ثم دعابین ذکب پسر و عاکر و بیان این اذکار۔ قال مثل ہذا ثلاث
 مرارۃ۔ گفت مانند این سہ بار یعنی ذکر کرد و عاکر و باز ذکر و عاکر و تا سہ کرت انجین کرد۔ ثم نزل۔ پسر
 فرود آمد از صفا۔ و رشی الی المرقۃ۔ و رفت بسورے مرقہ کہ کو ہی دیگر است طرف دیگر از صفا۔ حتی البیت قدما
 فی البطن او او سے تم سہی۔ تا آنکہ بپستی فرود آمد ہر دو پاسے آنحضرت در خاک وادی یعنی از بلندی و او سے
 بپستی آمد و دید و شتاب رفت از باب در اصل رختہ شدن آب است و صعب بفتحین تشبہ چون پاسے
 از بلندی بپستی زیر آن ی آہ تعبہ بالعباب کرد و در بطن شک و ٹاک زمین۔ حتی اذا اصدت تاشی بفتح تاء و سکون
 صاوت آنکہ چون شروع در بالا بر آمدن کرد ہر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی بہ بلندی بر آمد شعی کرد و شتاب
 رفت و سہی بگذاشت و صفا در اصل رود فتن در زمین خواہ در بلندی باشد یا در پستی و اینجا ارتفاع
 سر و دست گذاشت و قاضی عیاض در مشارق گفتہ معود را صفا و بک معنی است و اصل درین باب آن است

بل لا بد - بلکہ برای ہمیشہ ہمیشہ مقصود ابطال آن است کہ در جاہلیت بود از امتناع عمرہ در اشترج - و قدم علی رضی اللہ
 عنہ من العین امیر المؤمنین علی را کہ تقصا سے میں فرستادہ بودند در ہین ایام حج قدوم آورد - بہ بدن البہی - بہ بدنہ ہای
 پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - و بدن لغیم با وسکون دال جمع بہ نہ بیخ با و دال شتر و گا و قربانے کہ بحکم کنند و نزد شافعی
 مخصوص بہ نہ قبرست یعنی علی رضی اللہ عنہ آمد بدن بسیار برائے آنحضرت آمد و فقال اذا قلت حين فقلت الحج
 پس گفت آنحضرت بہ علی جب چیز گیتی و نیست کردے تو نہنگامیکہ فرض کردی حج را و احرام بستی - قال - گفت - علی
 رضی اللہ عنہ قدرت - این کثرت و نیست کردیم کہ - اللهم انی اہل باہل بہ رسولک - خداوند بدستی کہ من احرام بستم بہ چیز
 کہ احرام بستم بآن چیز پیغمبر تو - قال - گفت آنحضرت - فان فی اللہی - پس بدستی کہ با من ہدی ست و از احرام
 نمی برایم - فلا تحلل - پس حلال مشو و از احرام بیرون میا - قال - گفت جابر کہ راوے این حدیث ست نکالین چاہے
 الہدی الذی قدم بہ علی من العین - پس بود مجموع شتران کہ آوردہ اند را علی رضی اللہ عنہ ازین - و الذی اولی بہ البہی
 و آن شتران کہ آوردہ اند را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از مدنیہ ہمراہ خود ساتھ - بعد - قال - گفت - جابر - فحل الناس
 کلام - پس حلال شدند و بر آمدند از احرام مردم ہمہ - و تصروا - و موسے فصر کر و نہ مردم ہمہ گویا تصروس با وجود
 افضلیت حلق چنانچہ در حدیث آمدہ است برائے آن بود تا بقیہ از موسے ہانکہ کہ در حج حلق کنند با سنور و طبیعت
 ایشان تنگی بود از بر آمدن از احرام پس تقصیر کردند در البقاے حکم آن جماع کہ حلق ست و انتقاد کردند بر بقدر گفت
 و اللہ اعلم - الا البہی - مگر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ از احرام نہ ہما آمد و من کان حرمہ ہدی - و دیگر کسی کہ بود با و ہدی
 طحا کان یوم الترویہ - پس ہر گاہ کہ شد روز ترویہ - توجہ الی منی - روے آوردہ موسے منی و منا با شمی از ان گویند
 کہ دروے ریختہ میشوند و خورنایا بخت آنکہ چون جبہ ملی خواست کہ مفاہرت کند آدم را علیہا السلام گفت تنی کن چو خوا
 گفت بشت میخوام - و از ابانج - و احرام بستند بر اسن حج یوم الترویہ نام روز ہشتم ازوے الحج است نہ کہ در
 سیراب میکردند شتمہ ان را بخت آنکہ ابراہیم علیہ السلام را کہ میزد و فکر میکرد و دروے خود کہ دروچ دیدہ بود
 کذا فی القاموس و رقتن ہنی و بیہتوت و ران نزد او واجب نیست بلکہ سنت ست - و کب انہی صلی اللہ علیہ وسلم
 فصلی بہا الطہر و البصر و الترب و العشار و الفجر - و سوار شد آنحضرت موسے منی و رسید بہ منی پس بگذارد و منی این
 پنج منازع شب در منی بیہتوت کردیم کہت لیلہ - پشتر و رنگ کرد اندکی بعد از گزاردن نماز فجر - حتی طلعت الشمس -
 تا آنکہ بر آمد آفتاب - و امر بقیۃ من شتر تہرب و پیغمبر - و امر کہ پیغمبر از موسے کہ زدہ شود برائے وے صلی اللہ علیہ وسلم
 و راوے فہر و بیخ فون و کسہ ہم کہ قریب رازی و غات ست و شتاے زمین حرم ست و آنجا کہ ہجے ست کہ بروے
 اشارہ است کہ امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ از برائے نشان حرم بنا کردہ و غات اصل ست و ہر نام حیوان شہوت
 کہ در اپانگ گویند این کوہ را کہ گتہ ہاے سیاہ و سفید و ارواق تشبہ کردند - فصار رسول اللہ پس رفت ہر اندک پیغمبر خدا

صلی الله علیه و سلم - بجانب عرفات - و الاشک قریش الا انه واقف عند المستراح - و گمان نمی بردند قریش که اگر آنحضرت
 و قوت کننده است نزد شرع حرام که نام کوی است بزدلفه که آنرا قریش میگویند - که کانت قریش بطنع فی الحاکمیه - چنانکه
 بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان قوت بزدلفه میکردند و آنرا موقع لمس و اهل حرم الله میگفتند و
 بعرفات نمیرفتند بخلاف سائر عرب که قوت بعرفات میکردند پس گمان بردند که آنحضرت نیز قوت بزدلفه خواهد کرد -
 تا جاز رسول الله پس تجاوز کرد و در گذشت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - از بزدلفه - حتی الی عرفه - تا آنکه آمد عرفه را
 و عرفه بطنع راس مفرد یعنی مکان در زمان هر دوی آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بکمان است و وجه تسمیه بعرفه باینست -
 فوجد العتبه قد ضربت له نمره - پس یافت غیر را که به تحقیق زده شده است براس و سه نمره - فخرل بها - پس
 فرود آمد نمره - حتی اذا زاعت الشمس امر بالقصور - تا آنکه وقتی گشت آفتاب روال شد امر کرد که پلان
 کرده شود تصور که آنرا آنحضرت بود - و فرحت به پس پلان کرد و شد تصور براس آنحضرت - فالی بطن الوادی
 پس آمد آنحضرت در وان وادی نمره و نفاک آنرا خطیب الناس - پس خطبه خواند و خطاب کرد و مردم را سوال
 و گفت - ان و مارکم و اموالکم حرام علیکم - بدرستی که خونهای شما و مالهای شما بناحق و حرام است بر شما - و نمره
 یو کم نیا - بچو حرام بودند این روز شما که عرفه است - فی شهرکم نذر - و بین ماه شما یعنی ذی الحجه - فی بلدکم هلاله درین
 شهر شما یعنی که و این تاکید و تقویر است حرمت و مار و اموال را و عرب همه قائل بودند بحرمت این روز و ماه و
 شهر که نابایسته های حرام است - الا کل منی من امر الجاهلیه تحت قدمی موضوع - آگاه باشید که هر چیز در هر رسم
 از کار جاهلیت زیر هر دو پای من نهاده شد و پست و پایال است یعنی خوار و باطل و مشرک است - و مار
 الجاهلیه موضوعه - و خونهای زمان جاهلیت موضوع و مشرک و بدرستی یعنی رسم اهل جاهلیت آن بود که گیسو
 نگاه میداشتند هر کس از هر قبیل که خون کرده هر خدی که بدنها بران بگذاشت کینه میکشیدند و می کشیدند پس آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم آن همه را باطل گردانید و فرمود - وان اول دم اضع من دماش ادم ابن ربیع بن الحارث
 و بدرستی نخست خونی که می نسیم و بدرستی که از خونهای قبیله ادم پسر ربیع بن الحارث بن عبد المطلب است
 حارث عم رسول الله است صلی الله علیه و سلم و ربیع پسر و سه صحابی است در خلافت امیر المومنین عمر رضی الله
 عنه و فاطم یافث و ادرا پسر یافث و اتمام یا یاس و بنی که میان سعد و نضیل و و سنی بود و سنی بود و سنی بود و سنی
 و کان مستر ضعافی بنی سعد - و بود پسر ربیع و او شده و در قبیل بنی سعد - فقتل نضیل - پس کشتند او را نضیل بنی سعد
 باو قریح ذال حمیر سبب جنگی که میان سعد و نضیل شده و از بنی معلوم شد که جمیع دم ابن ربیع است بزیادت لفظ
 این چنانکه در عبارت مشکوٰه از روایت مسلم واقع شده است و در نسخ مصابیح که دم ربیع واقع شده بی او که لفظ
 ابن جمیع از اهل علم گفته که راویان این حدیث خطا کرده اند که دم ربیع نقل کرده اند و صواب دم ابن ربیع است

پس بعینہ لفظ ابن را در نسخ صحیح الحاق کرده اند و در پشتی میگوید که تقدیم میکنیم این تفسیر را با وجود امکان تقریر پیشی حدیث
بر وجهی ثواب و حال آنکه این روایت بخارے مست و مجاز و اعلم نقل کرده و حفاظ روایت کرده اند که دم رجب و در جهت
آنست که انصاف دم بر بوی حجت آنست که در دلی دم است و دم را چنانکه انصاف به مقتول توان کرد و بی و سه
نیز توان کرد و ضمیر در کان مستر ضابطه به مقتول است فافهم باز فرمود آخرت - و در باب الحاق بایه موضوع - در زبان جابت
نموده شده و ساقط گردانیده شده است - و اول را اضع من زبان را عباس بن عبد المطلب - و نعت را بایم که
منم از رباے قبیلہ مار باے عباس بن عبد المطلب است - فافهم موضوع کله - پس بدرستی که رباے عباس
موضوع و باطل است و عباس بن عبد المطلب عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در جا بابت رباے خورد و اموال و
حکم را باز در مردم بود آن همه را از ذمہ ایشان نهاد و باطل گردانید و باز فرمود - فالتقوا اللہ فی النکاح - پس تقوے
و پرهیز کنین را از عذاب خدا و زنان و اداسه حقوق ایشان - فافهم اخذ نمونہ زبان اللہ - پس بدرستی که شما گفته اید
زنان را با زبان خدا و عهد و سکه با شما کرده یا عهد که شما با و سکه ده آید در رعایت حقوق ایشان - و استحلت فرمود
بکایت اللہ و حلال کرده اید و فرج باے زنان را بکایت خدا که امر فاجح است یا با حجاب و قبول که بدان امر کرده یا بکایت توحید
زیرا که حلال نیست زن سلمان خمر و مسلمان را - و نام علی بن ابی طالبین فرستاد اهدا کنر موند - و مرثیہ را حق است
بر زنان این که با مال نکر دانند و فرستاده شما را بیجی را که ناخوش سیدارید شما و را ایطار از وطنی است یعنی بی کسر
کنایت است از قاور گردانیدن غیر بر آوردن بر ایشان و احتیاط کردن و سخن گفتن چنانکه عادت خوب بود
فان فعلن ذلک فاضربوهن ضربا غیر مبرح - پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشان را زنی غیر مؤثر و مؤلم و
بسیج بجا بکشد سختی و گزند و شدت و از اینجا معلوم میشود که ایطاسه فرشتن کنایت از زنا نیست و الا عقوبت
آن عقوبت زنا می بود - و من علیکم زرع من و کسوت من بالمعروف - و مرثیہ زبان را است بر شمار زرعے ایشان و جانی
ایشان بر وجه شروع و اعتدال و زرع زرعے و اذن و کسوت جامه و جامه پوشانیدن کسے را -
و قد تریکت فیکم بالن فقلوا البعد ان تحقیق به - و تحقیق گذارشته ام در شما چیزے را که هرگز گمراه نشوید بعد از وجود و
گذارشتن و سب با اختیار و قبول و سب و عمل بوسے اگر چنانکه و زنی و پناه گیرید آن چیز و کدام است آن چیز -
کتاب اللہ - کتاب خداست که قرآن مجید است و سنت و حکم و سب و دشمنی او است یا آنچه نوشته است خدا و فرمن
گردانیده است بر شما فرموده - و اتمت قیاسا - و غنی - و شما پدید میشوید روز قیامت از من که چه محاله کردم با شما
در رسانیدن احکام و امانت و اداسه امانت و نصیحت - فافهم قائلون پس چه خواهید گفت شما - تا و انشد انک الله
بانت و ادیت و نصحت - گفتند صحابه گو اهی میدهم یا یعنی بدیش خدا که تو تحقیق رسانیدی رسالت را و ادالکر و سب
امانت را و نصیحت کردے است را و نصیحت خالص شدن و خیر خواهی نمودن - فقال باصبر السابہ پس اشانت

و همچنین نزد امام احمد و بعضی شافعیه و نزد بعضی از ایشان فرض است و وجه تسمیه دی بجز و فتنه چیست که مشتق از زلف
 بمعنی قرب است و مردم در دوسه قریب بنی که محل بندک است می آیند و نیز زلف بمعنی زمین هموار جا خوب و آوده را
 گویند و زمین این موضع آنچنین واقع شده است و مزدلفه را مجمع فتنه و سکون میگویند و مردمی است از این
 عباس که میان آدم و حوا درین موضع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تعارف و عرفات شده بود و الله اعلم
 بالصواب - فتنه با المغرب و الکشاف پس گزارد آنحضرت در مزدلفه مغرب و عشاء را - باذان واحد و اقامت
 بیک اذان دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گزارده بود و این ندب شافعی و زفر بعضی دیگر از ائمه است
 و نزد امام ابوحنیفه به روایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اذان و یک اقامت زیر آنکه عشاء اینجا وقت
 خود است پس احتیاج باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر و غیره وقت بود پس محتاج بود بنیادیت اعلام دور
 صحیح مسلم این را از ابن عمر روایت کرده و نزد ندی نیز ابن راهبیین و تصحیح نموده - و لم یسج بینهما - و نگذاشتند
 نفل در میان مغرب و عشاء چیزی است و سجد نفیم سید نماز نفل را گویند - ثم اضطجع - لیست بهلونها و آنحضرت و بخواب
 رفت - یعنی طلع الفجر - تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب به تهجد برخاست باوجود آنکه سنت دائمی وی علی اله
 علیه و سلم بود - فصلی الفجر بین الصبح - پس بگزارد نماز فجر را و در هنگامیکه ظاهر شد مر او را فجر و ازین کلام معلوم
 میگردد که هر دیگران طلوع صبح ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گزارد نماز صبح را و غیره و نقش و در و آبی
 گزارد و در تاریکی و صواب آنست که در وقت گذارد و لیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نگردد آنحضرت
 را صلی الله علیه و سلم بوجی یا حجت کمال علم دس ظاهر شد که طلوع کرده است و مر او آنکه در غیر وقت گزارد یعنی
 در غیر وقت مرسوم گزارد و سخن دین باب در و اقیات صلوٰۃ گذشته است فلیتدکر - باذان و اقامت پس گزارد نماز
 فجر باذان و اقامت این را بپایه و نه توهم گفت که باوجود آنکه استحال نمود و یکگزارد اما اذان و اقامت که سنت
 مستمره بوده ترک نداد - ثم رکب القمطر حتى اتى المشوا الحرام - پس سوار شد ناقه را تا آنکه آمد بشرح حرام که نام مخفی است
 در مزدلفه که آنرا قریح میگویند نفیم قاف و قریح ناسه و حارمه و در آخر که قریش در جا بیت و قون و آن میکرد چنانکه
 گذشت بدانکه در باب حج مشرف حرام و مشاعر حج مذکور میگردد و مشاعر حج مشرف است و مشاعر حج شعیبه
 مر او امر حج و مناسک و علامات آنست و اصل از شعور یعنی علم است - فاستقبل القبلة - پس روزه آورد
 آنحضرت بقبله - فدهاه کبره و بلده وحده - پس دعا کرد حق سبحانه را و بکبیر و تبلیل و توحید یا کرد و در آن فلام نزل
 و اتفاقی اسفر جدا - پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن در کار دین
 و قون بزدلفه واجب است نزد ما - ثم فزع قبل ان تطلع الشمس - پس برانده و بیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه
 بر آید آفتاب - و اردن الفضل بن عباس در وین گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه

بر جمعه اولی که در جانب من و نه قریب مسجد خیف است تقصیر درین طریق است اما امر در ازان جمعه میگردند و جمعه اولی
 که در جانب مکه است او را جمعه عقبه میگویند و عقبه یعنی بطن و قاف را و در کوه داین جمعه در تیره اوست و بعد از عقبه که
 که در تیره صفات باز است و احکام رسمی چهار تفصیل در باب خود باید - حتی آتی الحجه التي تحت الشجرة - تا آنکه آمد حضرت
 جمعه که در تیره درخت است مراد همین جمعه عقبه است که در گذشته فرما بسجده حیدت - پس انداخت و در سه هفت نذیره
 یکصد سال عبادت شما - و حالیکه یکصد میگفت با هر سنگ نذیره و ازان سنگ نذیره با شل حصی اخذت - مانند سنگ نذیره با سه خذت
 بفتح خاء و سکون و ال جمعین سنگ نذیره انداختن با گشتان خذت که بر سر و سکون خافلان و صورت خذت آن است
 که سنگ نذیره یا خفته دارد و انگشت سبابه میگیرند تا میان ترا انگشت و سبابه تداومی اندازند یا خذت بیازند از چوب
 و این عملی اندازند و در پیش از خذت نمی واقع شده است و این مقصود بیان مقدار سنگ نذیره است و ضرر دیگر
 و بعضی گفته اند که در اند حصی و خذت را مقدار دانه افلا و بعضی گفته اند که اگر در آن خود و ضرر در تیره و بعضی شل بیشک
 که گفته اند رسمی آن این بود - اما خذت آن حضرت سنگ نذیره را از میان دزدی که جمعه در آنجا است ثم انصرف الی
 الشجرة و بعد از آنکه گشت آن حضرت را پس از آنکه در میان دانه افلا و بعضی گفته اند که اگر در آن خود و ضرر در تیره و بعضی شل بیشک
 شدت و در تیره را در دست بسیار که خود و خذت گشتن و در سینه زدن نذیره و بیان خود و خذت و آنکه سنت در تیره محرم است
 و در غیر سه و پنج در باب اضحیه گذشت - ثم احملی بحدیثی ان الله عز وجل یحرم یحرم واد آن حضرت یعنی شتران را یا کار و را
 بعد از آنکه پس شتر کرد علی خیر که را باقی ماند بعد از آن حضرت از شتران سابقا معلوم شد که همه صد شتر بود پس باقی
 سی و هفت باشد - و شتر که فی بدیهه و شتر یک گردانید آن حضرت علی رضی الله عنه و در قرآن خود هم امر من کل بدنه
 بقتله پس امر کرد آن حضرت که گوشت پاره از هر شتر نه بقیات واحد بن بشم و سکون - بجلدت فی قدر -
 پس گردانیده شد این گوشت پاره با و دیگی قطعت - پس خفته شد آن گوشت پاره با - تا کالان همای پس خوردند
 سر و دینی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و حضرت علی رضی الله عنه از گوشت پاره یا از گوشت قدر و قدر و دینش
 می آید - و شتر با من مر قما - و نوشیدند از شتر با - آن مرق ففتح هم و شتر با بجهت آنکه مشرب است که از قربان
 خود خیر را بخورند و باقی گوشتها بخش کردند و در سینه آمد که شتر کرد و قدر موند که هر که خواهد بگیرد و تاراج کند -
 ثم ركب رسول الله بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فافاض الی البیت - پس شتابی راند
 بسوی خانه کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر است از حج بعد از وقوف بعرفه و این
 تمام میشود و این افضل است روز نحر و بعد از سه نذر جایز است فعلی بکمال نظر - پس گرد و در که نماز پیشین را
 این روایت جابر است و عائشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گرد و پیشین را بنا بعد از
 برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است و سخن در اینجا بسیار است و در شرح مبین شده و الله اعلم - فانی علی بنی عبد الله

ہام جب آنحضرت ست ومنصب سقایہ زمزم بہت ایشان بود یقین علی زمزم۔ در حالیکہ آب میداوند مردم را بر
 زمزم۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ انزعوا بنی عبدالمطلب۔ بکشید آب از زمزم اسے پسران عبدالمطلب۔ خلوا ان
 یطلبکم الناس علی سقایکم۔ پس اگر نبود خون آشام غالب آیند بر شما مردم و کشید آب از زمزم و اجتماع و از حمام نشاء
 بران از جهت اتباع فعل من و بیرون آمدن این منصب از دست شما۔ انزعت معکم۔ ہر آئینہ میکشید من آب از زمزم
 از جهت فضل و شرف این فعل۔ ننا و بود و لو انشر بانه۔ پس داود آنحضرت را دلوئی از آب زمزم پس نوشید
 آنحضرت از ان آب این احکام و حدیث جابر رضی اللہ عنہ واقع شدہ و احکام دیگر بعد از طواف ہست کہ در ایام منی
 آنرا میکنند و در محل خود مذکور گردان شد اللہ تعالیٰ۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا قالت خرجنا مع نبی
 صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ الوداع۔ گفت عائشہ بیرون آمدیم با آنحضرت در حجۃ الوداع۔ فنامن اہل عمرہ و مناسن اہل حج
 پس یعنی از ماکسی بود کہ احرام بست و لمیہ کرد عمرہ و یعنی بود کہ احرام بست حج و لمیہ کرد حج۔ فلما قد بناکتمہ یس سگایک
 قدم آوردیم بکہ۔ فقال۔ پس گفت۔ رسول اللہ پیغمبر خدا سے۔ صلی اللہ علیہ وسلم من اہل عمرہ و لم یجد لیحل۔
 کسیکہ اہلال کرد عمرہ و ہدی نہ فرستاد پس باید کہ حلال شود و بر آید از احرام یعنی احرام بندہ حج و ایام حج۔ ومن احرام
 عمرہ و اہل عمرہ۔ و کسیکہ احرام بست۔ عمرہ و ہدی نہ فرستاد پس باید کہ اہلال کند حج با عمرہ۔ ثم لا یحل حتی
 یحل نسما۔ بعد از ان حلال نشود تا آنکہ حلال شود از سر و۔ و فی روائہ فلا یحل حتی یحل بنجر ہدیہ۔ و در رواستہ کہ چنین
 آمدہ کہ پس حلال نشود تا آنکہ حلال شود و بنجر کردن ہدی خود و صل عمرہ این حکم دارد۔ ومن اہل حج یلیتم حجہ۔ و کسیکہ احرام
 بست حج پس باید کہ تمام کند حج خود را۔ قالت۔ گفت عائشہ۔ نخضت۔ پس حیض کردم من۔ ولم اطف بالبت۔
 و طواف نکردم بچانہ کعبہ براے عمرہ۔ و لا بین الصفا والمروة۔ و نہ طواف کردم میان صفا و مروه مراد بہ طواف ایجابی
 و بر سبی نیز اطلاق طواف آمدہ است۔ فلم ازل حائضا۔ پس ہمیشہ بودم من حائض حتی کان یوم عرتہ۔ تا آنکہ شد روز
 عرتہ۔ ولم اہل الا بعمرہ۔ و احرام نہ بستہ بودم من مگر براے عمرہ۔ فامر فی الہدی صلی اللہ علیہ وسلم ان التقص راسی و تمشطہ۔
 پس امر کرد مرا آنحضرت کہ بکشم سر خود را و شانه کنم یعنی بر آیم از احرام و مباح گردانم آنچه حرام شدہ بود با احرام۔ و اہل الحج
 و احرام بندم بعد از ان حج۔ و ترک العمرہ۔ و ترک کنم عمرہ را سقطت۔ پس کردم من آنچه فرمود آنحضرت حتی تفتت
 حجی۔ تا آنکہ تمام کردم حج خود را۔ بعث منی عبد الرحمن بن ابی بکر۔ فرستاد با من برادر مرا کہ عبد الرحمن بن ابی بکر باشد
 و ابن عبد الرحمن برادر عائشہ بود از یک مادر۔ و امر فی ان اعتمر مکان عمرتہ۔ و امر کرد مرا کہ عمرہ کنم در بدل عمرہ من
 کہ فوت شدہ بود از من بجهت حیض و بر آمدہ بودم از احرام آن۔ من التعمیم۔ احرام بندم این عمرہ را از تعمیم کہ حاجی است
 بیرون کہ بدو سہ میل نزدیکی بن زمین حل بجرم و از آنجا حاجی است کہ آنرا سجدہ عائشہ میگوید یعنی جاسے احرام بستن
 و سے از آنجا و احرام الناس این تعمیم را عمرہ گویند چون از براے عمرہ احرام از آنجا می بندند۔ قالت۔ گفت عائشہ۔

فطاف الذین کانوا ابوا بالعمرة بالبيت - پس طواف کردند آن کسانی که احرام بستند بودند براسه عمره بخانه کعبه - و بین الصفا
 والمروة - رستی کردند میان صفا و مروه - ثم حلوا - پشیر حلال شدند و برآمدند از احرام - ثم طافوا بعد ان رجعوا من منى -
 بعد از آن طواف کردند بعد از آن که بازگشتند و آمدند از منار و از منار طواف زیارت - و اما الذین جمعوا الحج والعمرة فامسوا
 طافوا طوافا واحدا - و اما آن کسانی که جمع کردند حج و عمره و طوافان نکردند یک طواف روزی یکبار
 حج و عمره معا - متفق علیه - و عن عبد الله بن عمر قال سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع بالعمرة
 الى الحج تمتع کرد و آنحضرت عمره بسوگنج - فساق معه المدي من ذی الحلیفه - پس راند و سیر و با خود بدی را ندی علیه
 که آنجا که احرام است - و بدأ فابل بالعمرة - و آغاز کرد پس ابل کرد و عمره - ثم ابل بالحج - پشیر ابل کرد حج و تمتع
 الناس مع النبي - پس تمتع کردند مردم با پیغمبر - صلى الله عليه وسلم بالعمرة الى الحج - عمره بسوگنج چنانکه صورت
 تمتع است - فكان من الناس من ابره و منهم من لم يبره - پس بود از مردم کسیکه بره بود و بخود و بعضی از ایشان
 بود که بره نبود - ظل قدم النبي صلى الله عليه وسلم مكة قال للناس - پس هنگامیکه قدم آورد آنحضرت بکعبه گفت مردم
 را - من کان منکم ابره فانه لا یحل من شئ حرم منه - کسیکه است از شما که ابره کرده پس بد رستی که رے حلال نشود
 از هیچ چیز که حرام شده از رے منی از احرام نه برآید و هم بران حال که بوده باشد - حتی یقضي حجه - تا آنکه ابره را و
 حج خود را - و من لم یکن شکرا ابره فیه طه بالبيت و بالصفا والمروة - و کسیکه نباشد از شما که ابره کرده پس باید که طواف
 کند بخانه کعبه و صفا و مروه - و لیقصر - و باید که قصر کند رے خود را و این است و الا حلق افضل است - و یحلیل
 و باید که حلال شود و آنچه از مناسک و اعمال عمره است بجا آرد چنانکه در حدیث جابر گذشت سخن و آنچه آنست
 که ازین حدیث معلوم میشود که رسول خدا صلى الله عليه وسلم تمتع بود و واضح آنست که آنحضرت قارن بود و تاویل
 این حدیث آنست که مراد تمتع منی لغوی است که انتفاع و انزاد است و شک نیست که این منی در قرآن موجود
 از جهت الکفا از و نسک و نسک واحد یا مراد آنست که امر کرد اصحاب را تمتع و اسناد تمتع بحضرت و سبطین
 اسناد و بسبب است چنانکه میگویند بنابر و بادشاه شهره را زیرا که چون بنا بر امر است گویند و بنا کرده اند وایت آنکه
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم منفرد بود پس وجه آنست که نخست احرام بست پس ازان نیت عمره کرد و قارن
 شد هر که لفظ اول را شنید خیال کرد که تنها براسه حج احرام بست و افراد کرد و این تاویلات بحجت تعلیق میان
 روایات کرده اند و کلام درین مقام بسیارست و در شیخ منور السعادت ذکر کرده شده است و الله اعلم بالصواب
 حال تمتع را که بدی نکرد و بیان نمود که چون از احرام برآمد و طواف و سعی نمود و عمره تمام کرد - ثم لبس بالحج - پشیر باید که
 چون ایام حج برسد احرام نبرد و براسه حج - و باید که ابره کند که بدی کردن و اراقت و دم نمودن واجب است
 مرتفع را براسه شکر کرد - منی این نیست که توفیق او را سهر و نسک یافت - فمن لم یجد بره یا منسک یا بدی را

فلیتم ثلثه ایام فی الحج پس باید که روزه و اردوسه روز و پنج سه روز که باشد و افضل آن است که سابع و ثامن و ناسع
 بدر و بعضی گفته اند که پیش از ناسع دارد و سببته از ارجح الی الله و روزه دارد و معتقد است روز و قتی که برگردد و بسوسه خانه
 نمود که جمیع ده روز باشد مقرر آن مجید مطلق رجوع واقع شده است زیرا که فرمود و سببته از ارجح پس بعضی تفسیر کرده اند
 آنرا رجوع باطل و بعضی بفرایغ از اعمال حج و برآوردن از منا و رجوع بکعبه یا از کعبه که نه سبب الی حقیقه این است و ظنی نیز
 موافق آن گفته اند و هر گاه گفته که از ارجح الی الله و ظاهر این حدیث موید این تفسیر است و چون آنحضرت قدس سره آورده
 بکه و امر کرد و اصحاب را به آنچه کرد و نطاف حین قدم بکته پس طواف کرد و هنگامیکه رسید بکعبه و استلم الکرن اول شئی بود و سبب
 حجر اسود را نخست از هر چیزی تم خست نطاف طواف است پس برپا کرد و در طواف که از نشو و میگوید
 که یکبار گرد گنجینه است و شئی از بها و شئی که در بطرفی بقا و است و چهار مرتبه هفت طواف و نشو و شد که آنرا طواف
 گویند مگر که حین قضی طوافه بالبیات عند المقام و پیش از آنکه در طواف بیت باشد و تمام این است
 نماز را تمام پس سلام داد و خانه نماز پس برگشت از خانه و قرائت الصلاه پس آنکه در طواف و طواف بالصفاء و
 سببته طواف پس طواف کرد و بصفاء مرده هفت طواف و در این طواف و این دو که هفت بار که
 آنرا سعی عین الصفا و المرده گویند تمام کل من شئی حرم منه پس طواف شد از هر چیزی که حرام شده آنرا و
 و از احرام نیز آمد زیرا که قارن بود اگر متعیم بود و هر شئی با خود داشت حتی قضی حج و عمره برپا بود و آنحضرت آنرا در حج
 خود را و نحر کرد و هر شئی خود را در نحر و افاض - و ریخت بسوسه بکه یعنی از منی بکه آمد - نطاف بالبیات
 پس طواف کرد و بخانه کعبه طواف زیارت تمام کل من شئی حرم منه پس طواف شد از هر چیزی که حرام
 شده بود و از آن قضی نسا و پیش از طواف بعد از نحر حلال شده بود و از غیر نسا و این پنج تمام شد و مطلق از احرام
 میآمد و فصل شل افضل رسول الله و کرد و مانند آنچه کرد و پیش از خدا صلی الله علیه و سلم من ساق الهمی من الناس
 کسیکه ساق الهمی کرد از مردم متفق علیه و عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم نه عمره استغنا بها - این عمره است که نصفه کریم مبادان - من لم یکن غنیه الهمی فلیجعل الحبل کله پس کسیکه
 نباشد نزد کسی پس باید که حلال شود حلال شدنی بمنه سخا و التمه و خلعت فی الحج الی یوم القیمة - زیرا که عمره
 به تحقیق در آمد و رجوع ثار و قیامت شرح این معنی گذشت و رواه مسلم و فی الباب خال عن الفصل الثانی - و این
 باب تسمی است از فصل ثانی

الفصل الثالث - عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله فی ناس منی - و روایت است از عطاء گفت شنیدم
 جابر را در میان مردی که شریک بود در بن و شنیدن - قال - گفت جابر - ایها الصحاب محرم - احرام بنیم که اصحاب
 محرم - صلی الله علیه و سلم با حج خالصا و حده - پنج ساه و بی تنبیش و ثمنه قال عطاء قال جابر - گفت عطاء که گفت جابر -

تقدم النبي ليس تقدم آورو پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صبح رات بقیہ مضیت من ذی الحجۃ - ورمیج شب چارم کہ گذشتہ بود از ماہ
 ذی الحجۃ - ناسرہ ان محل - پس امر کرد آنحضرت مارا کہ حلال شویم از احرام برآئیم - قال عطار - گفت عطار در تفسیر
 قول جابر کہ امر کرد آنحضرت مارا کہ حلال شویم - قال - گفت آنحضرت - خلوا و اصبروا الناس - از احرام برآئید و بر سید
 زمان را - قال عطار و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم با و واجب نکرد و تنیدہ شد بہ ایشان رسیدن بزنان - وکن احسن لهم - وکنین حلال
 گردانید زنان را بر اے ایشان و مباح گردانید و طے ایشان را - فقلنا لا کمین بیننا و بین عوفۃ الانس - پس گفتیم
 ما کہ ہنگامیکہ نباشد میان ما و میان عوفۃ مگر پنج شب - امر ان تقضی الی نساءنا - امر کرد مارا کہ بر سیم بہرے زنان
 خود و مباح شرت کنیم ایشان را - فئات عوفۃ فقط ندانیم کہ اینا منی - پس بیانیم عوفۃ را و حالیکہ می چکاند آلتہا کے مرد سے
 ما آب منی قطر چکیدن و چکانیدن و ندانیم کہ جمع ذکر است بختین بر خلاف قیاس - قال - گفت عطار - یقول جابر بدہ -
 و حالیکہ اشارت میکند جابر بدست از برائے تنہیل چکانیدن ندانیم کہ منی را - کافی النظر الی قولہ بدہ - کما عطا میگوید
 گویا کہ من گاہ میکنم آآن بسوے اشارت جابر بدست خود کہ می چکاند و بدست خود را از برائے نمودن صورت ذکر
 قال - گفت جابر - تمام النبی - پس ایستاد و خطبہ خواند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فینا - در میان ما - فقال قد علمتم
 انی اتقالم لہ - تحقیق دانستہ اید شما کہ بدستی کہ من پر پیغمبر گارترین شما ام مر خدا را و بعضی نسخ علی اللہ نبی کر اے
 ترین شما بر خدا - و احد فکم - و راست گو ترین شما ام - و اہکم - و نیکو کار ترین شما ام - و لولا ہدیے خلعت کما تخلون
 و اگر نبی بود ہدی من ہر آئینہ حلال می شدم من چنانچہ شما حلال بخوید - و لو استقبلت من امرے ما استدبرت لم تنق
 الہدے - و اگر پیش میدارستم از کار خود چیزے را کہ پس دانستم یعنی اگر میدانستم کہ بر آمدن از احرام این چنین ہوا
 شاق خواہد آمد منیر اندم ہدی را و من نیز از احرام می برآمدم - خلوا - پس حلال شوید و برآئید از احرام کہ حکم الہی ہوشانہ
 چنین است - فخلنا و سنا و اطنا - پس حلال شدیم ما و شنیدیم قول آنحضرت را بہ سماع رضا و اطاعت و فرمانبرداری کہ ہم
 قال عطار قال جابر - گفت عطار کہ گفت جابر - تقدم علی رضی اللہ عنہ من سعایہ - پس قدم آورد امیر المؤمنین علی رضی
 اللہ عنہ کہ بر اے کہ قرن صدقات رفتہ بود سنی و سعایت خراج و باج ساعی باج شان - فقال ہم اہلت - پس گفت آنحضرت
 علی را بہ چہ چیز و چہ نوع احرام ہستی تو - قال با اہل بہ النبی - گفت علی رضی اللہ عنہ احرام ہستم بحیرے و نوعی کہ احرام
 ہست با آن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال رسول اللہ - پس گفت مر علی را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قاہر و اکث حراما
 پس اہد کن یعنی بران ہدی با خود و رنگ کن و بایست کہ در حالیکہ محرمی چنانکہ من کردہ ام - فقال و اہدی لہ علی
 ہر یا - گفت جابر پس گرفت ہدی برائے خود علی رضی اللہ عنہ - فقال سراقہ بن مالک بن جہشم - پس گفت سراقہ -
 یا رسول اللہ انما نذام لادہ - یا ہر اے امسال است این حکم یا ہر اے ہمیشہ است - قال لادہ - گفت آنحضرت
 جہاں ہمیشہ است چنانکہ در فصل اول گذشت - رواہ مسلم - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا انما قالت تقدم رسول اللہ

صلی الله علیه وسلم لاریع متعین من ذی الحجۃ - گفت عایشه قدوم آورد آنحضرت یعنی بکعبه بنگامید که چنان شب گذشت بود و از
ذی الحجۃ - او خمس - یا پنج شب - فدخل علی دینو غصبان - پس درآمد آنحضرت بر من و حال آنکه دینو غصبان است یقیناً
من اغضبک - پس گفتم من که در غضب آورده شد - یا رسول الله او غلبه الله النار - در آرد او را خدا سکه تعالی در آتش
و دوزخ - قال - گفت آنحضرت - او ما شرت الی امرت الناس بامر - آمانیدانی و خبر نذر سکه که من امر کردم مردم را
با امر - فاذا هم تیر و دون پس ناگاه مردم تیر و دو توقف میکنند در انتقال آن - و لو انی اتقبلت من امر استدرجت
ما سقت الی سبی - و اگر می بود که پیش میداستم من از کار خود چیز را که پس دانستم نمی آوردم و نمیدانم بهی را
مهره خود یعنی اشترب - تا آنکه می خریدم بهی را اکنون بعد از احرام - ثم احل کما حلوا پس حلال میشوم چنانکه حلال شدند
مردم - رواه مسلم

باب دخول مکة والطواف

ذکر کرد درین باب کیفیت دخول مکة که از کدام سو در آید و از کدام جانب بدر رود و چه وقت در آید و ذکر کرده کیفیت
طواف را و آنچه لازم است او را از استلام حجر و خزان و یک مبنی هاک و نقصان کردن است پس این بدو شریف ازین
که میگویند که دس هاک میکنند و ناگس و فاس میگردانند و گنایان را و هاک میکنند هر کس را که ظلم کند و الحاق و زرد و در آن
و یک نیز میگویند و یک مبنی کوفتن است از جهت کوفتن و دس اعتناق جباران را یا از جهت از دحام خلافت نزدیک
که موجب وفق اعتناق است یا از جهت آنکه دس میگوید مردان را و دس شکست قوت و تیزی ایشان را بر ریاضت و جبار
و طواف گشتن گرد چیز که اکنون غالب آمده و اسم شده گشتن گرد کعبه را و الله تعالی و شریف

الفصل الاول - عن نافع - قال ان ابن عمر کان لا یقدم مکة الا بات ندبی طوی - گفت نافع که ابن عمر بود
که قدم نمی آورد بکعبه را مگر آنکه شب میکرد ندبی طوی بفتح طاء مملو و ضم و کسر نیز آمده و فتح اصح و فصح و اشهر است
به تنوین و به تنوین نام موضعی قریب که داخل حرم در طرف راه عمره حتی بصری و قیسلی و یصلی - تا آنکه هیچ میکرد
ابن عمر و غسل می بر آورد و نماز میکرد و ظاهر آن است که مراد نماز نفل است برای درآمدن مقام شریف
فبعد خل مکة نه را پس درآمد مکة را و زانه - و اذا نفر منها من ندبی طوی و بات بها حتی یصبح و یدکر ان النبی - و ذکر میکند
ابن عمر که نبیره - صلی الله علیه وسلم کان یفعل ذلک - بود که میکرد آنرا که ابن عمر کرد از پیوست ندبی طوی و غسل
و صلوته و درین حدیث استیجاب و آمدن مکة در روز است تا به میقه کعبه را و دعا کند و الا ان عادت جاری شده
بدر آمدن وقت سحر که آنرا که می آید از حبه و سنت موافق اول است و اگر چه حبه و جمال سحر و تیر و حاله
و دیگر سنجیده و لیکن ظهور سلطان غت و اہبت و جلال بیت الله را و الله تعالی و شریف و وقت چاشت
الله را و بر ست عرف ذلک بالذوق و الحمد لله رب العالمین علیہ - و عن عایشة رضی الله عنہا قالت ان النبی صلی الله

علیه وسلم لما جاز مكة وخلفا من اعلاها - گفت عایشه که آنحضرت هنگامی که می آمدند که راوردی آمد او را از بالای او که همان جانب
 ذی طوی است و معلوم مقبره که است همان جانب است و معلوم پنجیم و سکون عین مهر و تخفیف لام است و عامه حلا میگوید
 بنصیم میم و تشدید لام - و خروج من اعلاها - و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر است میفتق علیه - و سخن عروه بن ابی
 عروه بن الزبیر که از کبار تابعین و ثقات ایشان است و خواهر زاده عایشه صدیقه است و پسر اسما بنت ابی بکر ^{رضی الله عنه} است
 از عایشه که گفت - قسح النبی - به تحقیق حج کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فاجترنی عایشه ان اول شئی بدای حین قدم که اند
 قوضا تم طمان بالبت - پس خبر داد مرا عایشه که نخست خبری که اند کرد و آنحضرت بد آن خبر در وقتیکه قدم آورد که را
 این بود که آنحضرت وضو کرد و دست طواف کرد و بخانه کعبه و این طواف و اطواف قدم گویند تم لم یکن عمره - پسر نبی عروه -
 تم حج ابو بکر پسر حج کرد ابو بکر - و کان اول شئی بدایه الطواف بالبت تم لم یکن عمره تم عمر عثمان مثل ذلک یعنی آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و این خلفای شسته رضی الله عنهم که آمدند نخست کاری که کردند طواف کردند و پنج عمره بجا نیاوردند و بعضی
 روایات تم لم یکن غیره یعنی نبود غیر طواف و بعضی گفته اند که این تصحیف است و لیکن معنی صحیح است پوشیده نماند که در احادیث
 سابق معلوم شد که آنحضرت و صحابه بعد از قدم یکبار عمره کردند و لیکن هر که سوق بهی کرده بود و بر احرام باقی ماند و هر که سوق
 کرده بود از احرام برآمد اگر آنکه از پی عمره فسخ حج بجمعه و بآمدن از احرام است و عروه این کلام را آوردی گفت که عمره کرد
 که آنحضرت فسخ حج بجمعه نمود و بیان کرد که آنحضرت بر قرآن خود باقی ماند مگر آن کسی که سوق بهی کرد و او را فرمود که از احرام
 بر آید و فسخ حج بجمعه کند و بعد از عمره احرام دیگر بر ای حج به بند و میفتق علیه - و عن ابن عمر - قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اذا طاف فی الحج او العمره اول ما یقدم - بود آنحضرت که چون طواف میکرد و حج یا عمره در اول قدم
 آوردن سعی تکه اطواف سعی میکرد یعنی تیز میرفت در سه شوط مراد رمل است که بیان آن گذشت - و شئى انقبه
 و میرفت بر دوش معاول و چهار شوط طواف که عبارت است از هفت بار گشتن گرد خانه کعبه و هر یک گشتن را شوط گویند
 بعضی تک و در رسائل مناسک همین لفظ شوط واقع شده و در قاموس گفته است که جماعه از فقها اطلاق این لفظ را کرده
 و گفته اند بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان کرده که گویند که طواف دلاله تعظیم دارد و تیز شوط لفظ خفایه
 است چنانکه در کتاب است اطلاق شیرب بر در نه مطیبه گفته اند - ثم سجد سجدین - پسر میگرد و بعد از طواف دو رکعت - ثم یطوف
 بین الصفا و المروه - پسر طواف میکرد یعنی سعی میکرد و میان صفا و مروه پس رمل و طوافی میبود که بعد از سعی است - میفتق علیه -
 و عنه - قال رمل رسول الله صلی الله علیه و سلم - و هم از این عمره است که گفت رمل کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بین الحجر الی الحجر
 از حجر سو تا حجر سو و سه بار - و شئى اربعه و شئى کرد چهار بار - و کان سعی بطن اسیل اذا طاف بین الصفا و المروه و بود آنحضرت
 که سعی میکرد و رضا که جای سیلان آب چون طواف میکرد و میان صفا و مروه بیان این در حدیث جابر گذشت - رواه مسلم -
 و عن جابر - قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما قدم مكة تلى الحجر فاستلمه - هنگامیکه قدم آورد و آنحضرت که را آمد و او را

یعنی ائمه براس طواف از حجر اسود کردیم شش علی بنعیه - پشتر شش میگرد دست راست خود از براس طواف - هر گل
 ثلثا و شش اربعه پس رمل کرد و در سه طوفه و شش کرد و چهار - رواه مسلم - وعن الزبیر بن عربی - تابعیت ثلثا
 میکنند از ابن عمر و غیره و روایت است از و س یک حدیث در استلام حجر - قال سأل رجل عن ابن عمر عن رسول الله
 حجر - گفت سوال کرد و هر دو س از ابن عمر از بوسه دادن حجر اسود - فقال - پس گفت ابن عمر - رایت رسول الله
 ویدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم بید و یقید - استلام میکرد و او را و بوسه میداد و او را با بقا معلوم شد که استلام
 شامل لمس بید و تقبیل بهمان هر دو راست و گویا مراد با استلام این چنانست بیدست بقدر نیمة مقابله تقبیل
 رواه البخاری - وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال لم أر النبي صلی الله علیه وسلم یسلم من البيت الا للکین
 الیمینین - گفت ابن عمر - یدیم من آنحضرت را که استلام میکرد و از خانه کعبه گرد و رکن یانی را که حجر اسود است و رکن
 یانی که محاذی او است رکن یانی نام همین رکن است و لیکن اینجا هر دو رکن را یانی خوانند بطریق تغلیب و بیت
 دو رکن دیگر است یکی رکن عراقی و دیگر رکن شامی و هر دو را شامیان میگویند و دو رکن یانی را فضل است
 با تعبیر بقا ایستادن بر اصل بنا بر خلیل علیه السلام ازین جهت تخصیص کرده شده اند با استلام و رکن
 اسود و افضل است بوجوه حجر اسود و در و س و لهذا تقبیل کرده میشود و در رکن یانی اکتفا بمس میکنند و از حضرت
 رسول الله صلی الله علیه وسلم تقبیل رکن یانی ثابت نه شده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامین کلام
 ذکر کرده ایم آنرا در شرح سفر السعادت و صحیح لفظ یانی در شرح کرده شده است - متفق علیه - وعن ابن عباس
 رضی قال طواف النبی صلی الله علیه وسلم فی حجره الوداع علی بعیر - گفت ابن عباس طواف کرد آنحضرت در حجر الوداع
 بر شتر یسلم الرکنین - و در حالیکه استلام میکرد و حجر اسود را بخیزه که در دست و س بود بان چوب اشارت
 بخیزه میکرد و چوب را بوسه میداد و محجن کبیر هم و سکون حاسه مملد و فتح هم چوب سرج مانند چوگان متفق علیه
 و محسنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طاف بالبيت علی بعیر - و هم از ابن عباس است که آن حضرت طواف
 کرد بخانه بر شتر کلماتی الی الرکن اشارت بکشی نه دیده - هر گاه که می آمد و میرسید بر حجر اسود اشارت میکرد
 لبوسه و س بخیزه یعنی به چوبی که در دست مبارک و س بود - و کبر - و کبیری بر آورد و درین حدیث
 بوسه دادن آن چیز مذکور نیست - رواه البخاری - وعن ابی الطفیل - صحابی است آخر الصحابه
 موتا و از خواص یاران و تابعان امیر المؤمنین علی بود رضی الله عنهما - قال رایت رسول الله گفت و هم
 پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یطوف بالبيت و سلم الرکنین - محجن معه و قبل المحجن - طواف میکرد و بخانه و استلام میکرد
 رکن را به محجن که با او بود و بوسه میداد و محجن را درین حدیث استلام رکن است بوجوب و تقبیل آن و در حدیث
 سابق اشارت به محجن بود و محجل آنکه هر چه استطاعت دارد میکند بوسه یا استلام یا اشارت بدست یا بچوب

و مانند آن بر واه علم چون عایشه رضی الله عنها قائله فرج الله رسول الله گفت عایشه بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 از مدینه که الایحج - در حالیکه ذکر میکردیم در طلبیه گریح را - فلما کنا بکنف عیث بن سبکامیکه بودیم با پیغمبر عرض کردیم ای رسول الله تعزین کسری و زاری
 آخر نام شخصی است بر یک مرحله از که در آنجا مترعام المؤمنین میمونه است رض و نکاح و سه رضی الله عنهما از وفات
 و موت و سه سید رسین موضع اتفاق افتاده بودند - فدخل البنی صلی الله علیه و سلم و انا ابی - پس در آمد آنحضرت و حال
 آنکه من گریه میکنم از وقوع حیض که مبادا فانی شود از گذر اودان حج - فقال لعالمک نفست - بلفظ معلوم پس گفت آنحضرت
 شنید که تو حیض کوئی مراد از آنس اینجا حیض است و در ولادت نفست بلفظ مجهول میگویند قاتل هم گفته ام می - فقال فان ذلک
 شکی که قبل از آنکه ای نبات آدم گفت آنحضرت اندیشه کن زیرا که حیض چیزی است که نوشته شده است یعنی تقدیر کرده است خدا تعالی
 آنرا بر دختران آدم پیوسته و بعضی روایات آمده است که ابتدا کسی آن از نسا بنی اسرائیل است و کلام در و
 در باب حیض گذشت - فافعلی یا فضل الحجاج پس بکن ای عایشه چیزی که میکنند حاجیان - غیر ان لا تطوفی بالبیت
 حتی تطهری - جز آنکه طواف نمیکنی بخانه تا آنکه پاک شوئی - متفق علیه - و عن ابی هریره - رضی قال یعنی ابوبکر
 رضی الله عنه فی الحجة التي امره البنی صلی الله علیه و سلم علیها - گفت ابوسهریره فرستاد مرا ابوبکر در حجی که امیر گردانیده بود
 او را آنحضرت برای حج یعنی برای اهل بیت و اهل بیت را از حج اوداع که آنحضرت بنفس شریف خود گردانیده معلوم شد که چون حج
 فرستاد آنحضرت بجهت اشتغال بوفات نتوانست رفت ابوبکر رضی الله عنه را امیر حاج ساخت - يوم اخری ربط
 فرستاد مرا ابوبکر - فخرجنا من ارضنا - امره ان یؤذن فی الناس - امر کرد ابوبکر آن گروه را که اذان گوید و اعلام
 کند در مردم احتمال دارد که ضمیمه اقرار ابوسهریره رود - الایحج بعد العام مشرک - آگاه باشید که حج کنند بعد ازین حال
 هیچ مشرکی حج کردن مخصوص به مسلمانان باشد - ولا یطوفن بالبیت عریان - و باید که طواف کنند بخانه کعبه برهنه
 و این عادت اهل جا بلیت بود که برهنه طواف میکردند و میگفتند عبادت نکنیم خدا را در جامهای که گناه میکنند در آن -

متفق علیه

الفصل الثانی عن المهاجر المکی - قال سئل جابر عن الرجل یری البیت یرتد یدیه - گفت مهاجر که از
 البیت پشت پر سیده شد جابر از مردی که می بیند بیت را بر سیدار و مرد و دست خود را - فقال قد حججنا مع النبی -
 گفت جابر به تحقیق حج کردیم با پیغمبر - صلی الله علیه و سلم فلم تکن لفتد - بنون پس نبودیم که بکنیم آنرا و بیان نیز روایت
 است یعنی نبود آنحضرت که میگویند آنرا که نرسب آمده باشد این است و امام احمد گفته دستها بر دارد و دعا کند و در شرح
 کتاب فرستاده که در مذہب امام احمد است حدیثی درین باب رواحت کرده است و در بعضی رسائل که در مذہب خلفی
 ذکر کرده اند که در اول که نظر به بیت افتد دعا کند و لا یطوفن بالبیت عریان از سنن و احسان و الترمذی
 و ابوداؤد - و عن ابی هریره - قال أقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم فدخل مكة - و سه آورده آنحضرت

پس اگر آنکه را تا قبل الی الحجیر پس روئے آورد و سوسه حجر اسود - فاشکله - پس اسلام کرد و حجر را - ثم طواف البیت
پس طواف کرد بخانه - ثم اتی الی صفا - پس از آنکه بیل صفا - قلناه - پس بالا برآمد و راستی بنظر الی البیت - تا آنکه نظر میکرد
بخانه فرغید - پس برداشت سر و دست را بجعل نذر کرد ان شاء ویدعو - پس گشت که ذکر میکند خدا تعالی
را که بخواند و دعا میکند پس ازین معلوم میشود که بنظر سوسه خانه دست بر میداشت و دعا میکرد دیگر مراد از حدیث
سابق در غیر این حالت که موصوفه است باشد و الله اعلم - رواه ابو داؤد - و الحسن ابن عباس رضی الله تعالی
صلی الله علیه وسلم قال الطوان حول البیت مثل الصلوة - طواف کردن گرد خانه مانند نماز است در ثواب - الا
انکم تکلمون فیہ - پس فرق این است که شما سخن میکنید و آن سخن کردن بطل نیست آنرا چنانکه ناز او درین عبارت
ویراکی است که اگر سخن کند بهتر است - فمن کلم فیہ فلا ینکح الا بنحو - پس کسیکه سخن کند در طوان پس باید که کلم نکند
گفته یکی معنی سخن نیک کند اگر چه از جنس کلام ناس باشد و باین حدیث استدلال کرده شده است بر اشتراط طهارت
در طوان چنانچه در نماز شرط است و مذہب ائمہ همین است ولیکن پوشیده ماند که حقیقت تشبیه کل الوجود مراد
نیست زیرا که طهارت ثوب و استقبال قبله و قراوت و سایر ارکان معتبر نیست ولیکن طهارت افضل صحت نزد ما
و اتفاق دارند بر آن که نماز افضل است از طوان و بعضی میگویند که براسه غیر با طوان افضل است که غنیمت است و
جای دیگر خواهند یافت - رواه الترمذی و النسائی و الدارمی و ذکر الترمذی جماعه و صفوه علی ابن عباس - و ذکر در حدیث
ترمذی جماعه را از رواه که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عباس و گفته اند که این قول ابن عباس است و لیکن
ظاهر نیست که این موقوف در حکم نفع خواهد بود و الله اعلم - و حجتی که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
نزل الحجر الاسود من الجنة فرود آمده است حجر اسود از بهشت - و ما شد بیاضا من اللبن حموی و مال حول خست بقره و در سینه و کفا
از شیر - و سوده خطایابی اوم - پس سیاه گردانیده است و اگر گناهان اولاد آدم و رسیدن رستمای ایشان
رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح سو گفته اند که درین حدیث امتحان ایمان مراد است اگر کامل الایمان
است قبول می کند آنرا بے تردد و بے تاویل و ضعیف الایمان متردد میگردد و دو کافر شکر میشود و لعمری درین حدیث
چیز نیست که مخالف دلیل قاطع که حکم امتحاله آن کند باشد تا دلیل کنند و صرف از ظاهر نمایند و قول ابن عباس که بابت
ایم مضمون که بهشت و آنچه در دست از جواهر بیان و مخالف است بحقیقت چیز را که مخلوق اند و زمین و آسمانیه
از خواص و لوازم و در زوال و فضا و احاطه آفات بدان و باین حجر خود آفات بر سید تا آنکه از دست قریطه ملاحظه
شکست که نهو تاثر آن روئے باقی است و بواسطه آنست که تواند که بعد از نزول و در دنیا آن احوال
تغیر و تبدیل شده باشد چنانکه در آدم علیه السلام شده اند که سنگی و شکی و مانند آن و بعضی میگویند که مراد
بودن او از حبت حبت وجودین و بکت و شرف و کرامت است که گویا چیزی است که از بهشت آمده است

و سفید بودن او و سیاه گشتن او گناهان او میان تشبیه است مراد میان راز که عبرت گیرند که گناهان در جوار تاثیر میکنند
چهره و لباس انسان و این همه تر و دو شک و تار و پل از خلقت باطن و حیله نفس است و راه راست آن است که با ظاهر
آن ایمان بپایزند و حقیقت آنرا به علم الهی تفویض نمایند بگویند که ان الله علی کل شیء قدير و در شرح زیاده برین تبیین
و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است و بانه التوفیق - فاعلم - مشهور شده میان مردم که باقی مانده است
در تفسیر اسود و سفیدی چو آنکه آن سفیدی می رود می آید قیامت باز و یک میشود قیامت و فقیر حقیر و برین تفسیر بود که این
را الهی باشد یا نه پس در تاریخ مکه فارسی که تصنیف کرده گفته که این چیز فکر کرده است که در تفسیر اسود و سفیدی
سفید شرق و بود و رحمت این چیز در سنده با قصد و همتا و نیر و فقیه سلیمان عسقلانی در مناسک خود گفته که دیدم من
در تفسیر اسود و سفیدی و بعد از آن دیدم که هر وقت در نقصان بود و این در قصد و همت بود و الله اعلم
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الجحیم - و هم از این عباس است که گفت آنحضرت در شان چهار اسود
و الله یحب فی الجحیم ان یوم القیمه - بخدا سوگند هر آنکه می آید بر او عجز اسود و الله اعلم - و قیامت - لیخیمان و یحیر بها
در حالیکه مراد و چشم است که می بیند آن و چشم می شناسد کسی را که اسلام کرده است او را و سالک شیطانی
و نهانی است که سخن میگوید آن - شهید علی من است که حق - گوای میبرد و در غیب و حافظ میگردد و هر کسی که اسلام
کرده است او را حق یعنی ایمان و صدق و یقین - حبه الله - گوای میبرد حق و راستی و انچه در حدیث نیز معمول است
بر ظاهر نیز اگر حق سبحانه قادر است بر ایجاد هر و نطق و جمادات و تاویل میکنند آن کسانی که رسول ایشان نیست
و تقلب است و میگویند که این کنایت است از تحقق ثواب تلم و عدم ضیاع اجر و سعی او عجب است از بقیای او
که میگوید غالب بن ظن آن است که مراد همین است اگر چه قطع نیست محل او بر ظاهر و هیچ عجب نیست از بقیای او
زیر که و سه حجرات است نیز بر تفسیر و تاویل و تفسیر قرآن و شرح احادیث چهار از الله عنه - رواد الترمذی
و ابن ماجه و دار السی و عن ابن عمر - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الذکر و المقام
یا قوتان من یا قوت الجحیم گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم آنحضرت را که میگفت بدستی که کن یعنی جحیم
و مقام یعنی مقام ابراهیم و آن سنگی است که در آن اثر پایای اوست علیه السلام هر دو یا قوت اند از نفس یا قوت بشت
و یا قوت نام چهری مشهور است بطمس الله نورها - نحو و ناید یکدیگر ده است خداست تعالی نور این هر دو را - و یوم طمس
نورها لا ضار ما بین المشرق و المغرب - و اگر ناید یکدیگر نور این هر دو را هر آنکه روشن میشود هر چه میان
مشرق و مغرب است یعنی تمام دنیا و گو یا حکمت و طمس نور آن است تا ایمان به غیب باشد امتحان ایمان و برین
صورت است - رواد الترمذی و امام احمد خلیل در سند خود و ابن حبان در صحیح خود تفسیر روایت کرده اند
و عن محمد بن عمر - هر دو لفظ صغیر است از کبر تا بعین و نقه است و در زمان نبوت و ولادت یا قوت

ورواہ احمد مع اختلاف۔ روایت کردہ است ابن حنیث اور شرح السنہ ابن نفع کہ گذشت و روایت کردہ
 از احمد باختلاف ولفظ۔ وعن ابن عمر۔ یضربون عنقه والحد۔ بن عبد اللہ بن عمر۔ صحابی است
 قدیم الاسلام ساکن شد کہ از ہجرت کرد و از ان۔ قال ابیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسعی بین الصفا
 والمروة علی یحیی۔ گفت دیدم آنحضرت را کہ سعی میکرد میان صفا و مروہ بر شتر سے سوار۔ لا تقرب ولا تطرو
 نہ زدن بود و نہ بلندان و دو رکوع مردم را چنانکہ پیش ہو کہ و امر میکنند ولا الیک الیک۔ و منہ و کیو شو
 کیو شو۔ رواہ فی شرح السنہ۔ وعن یحیی۔ یفتح تخانیہ و سکون عین مملہ۔ بن امیہ۔ یضرب عنقه و یفتح یسعی
 و یضرب یا صحابی است حلیف قریش اسلام آورد و روضہ فتح و حاضر شد جنین و طائف و تبوک را حال عمر بن خطاب
 بود بر بنجران۔ قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طاف بالبيت مضطجاً۔ گفت کہ پیغمبر خدا طواف کرد و بجانہ کعبہ
 حالیکہ مضطج است و اضطجاع روار از زیر بغل راست برکتی چسبہ انداختن۔ بہر و احقر۔ بجائہ سبز۔ رواہ ابو داود
 و ابن ماجہ و الدارمی۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما۔ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و احب الی عنہما من الجہر
 روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت و اصحاب سے عمرہ کروند از جہرانہ کہ نام موضعی است چنانکہ در میان
 عمرہ ہائے آنحضرت سابقاً معلوم شد۔ و اولاً بالبيت ثلثاً۔ پس بل کروند بطواف بیت در سہ شوط۔ و بعد
 از تہیم تحت آبا تم۔ و گردانید رواہ سے خود را زیر پندہا سے خود شتم قد فو علی عواقر الیسر سے پیشانہ
 رواہ ابی ہریرہ شہا سے چپ خود کہ معنی اضطجاع است مشہور آن است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جہرانہ سب
 بلکہ آمد و تہیکس را خبر نکرد و طاسر صحابہ اوقات دیگر کردہ باشند از روایت میکند و اللہ اعلم۔ رواہ ابو داود۔

الفصل الثالث۔ عن ابن عمر۔ قال ماتت استلام خیرین الکنین الیمانی و الحجر فی شدۃ و لا رخا
 گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما ترک کردم من بوسہ و اذن این دو رکن را کہ یمنی و حجر اسود است در سختی و نرمی یعنی
 در اندوہام و خلوت۔ منذ رایت رسول اللہ۔ اذان باز کہ دیدم پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم تسلیم ہا۔ کہ بوسہ
 میداد آن دو رکن را شفق علیہ و فی روایت لہما۔ و در روایتی مر جبار سے و مسلم را ۱۱ پنجین آمدہ است
 کہ۔ قال نافع رایت ابن عمر تسلیم الحجر بیدہ۔ گفت نافع دیدم ابن عمر را بوسہ میداد حجر اسود را بدست خود شتم
 پیشتر بوسہ بدست خود را۔ و قال ماتت شد رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یطعمہ۔ و گفت ابن عمر
 ترک نکردم این را از ان باز کہ دیدم آنحضرت را کہ میکرد این را۔ وعن ام سلمہ۔ رضی اللہ عنہا قالت تکون
 الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انی اشکی۔ گفت ام سلمہ گلد کہ دم بسوی آن حضرت کن بیاری و ادم
 یعنی پیادہ طواف نمی توانم کرد و شکوہ و شکایت یعنی گلد کردن و منہی بپارشدن نیز می آید و این نیز را بیع یعنی اول
 گویا عضو سے گلد میکند از حال خود۔ فقال طوفی من وراء الناس و انت را کتبہ عین گفت آنحضرت طواف

کرده اند و شکی که با منجر و دنیا به محل نمی رسد در هر موضعی از منی که نمی کنند جا برست - فاش و افشای رحمت پس بجز کنیده
شمار و منزهات و جایگاه رخت خود این را در منی گفت و در عرفات گفت - و وقتت منها و عرفه کلها موقوف - و زوتون
کردم من اینجا و عرفات همه محل و قوت است و در روز و نوحه که او را جمع نمی گویند به حق حجت اجتماع آدم و حوا و روسته و از ولا
نیز یعنی قرب و اجتماع است گفت - و وقتت منها و جمع کلها موقوف - و وقوف کردم من اینجا و جمع همه موقوف است و شک
نیست که مکان آنحضرت افضل و اشرف خواهد بود و احوال شامل است همه را - رواه مسلم - و عمر بن خطاب رضی الله عنه

عنه قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما من يوم اكثر من ان يعقني الله فيه عبد من النار من يوم عرفه
گفت آنحضرت نیست هیچ روزی بیشتر از روزی که خدا را از او در آن روز بنده را از آتش و زنج از
روز عرفه - و نه بیدار - و بد رستی که در آن روز یکی می شود بر رحمت و مغفرت - ثم یاجی بهم الملائكة یلبسهم منافع
می نماید و نازش میکنند بنندگان که حاضر اند در آن موقف ملائکه را - یقول یا اراؤا سوادا - پس میگویی ملائکه را چه میخواند
این بنندگان من بلفظ استغفام تعجب تا ملائکه اعتراف کنند بفضل نبی آدم و پیشانی شوند از طاعتی که در ایشان نسکند و نه

رواه مسلم

الفصل الثاني - عن عمر بن عبد الله بن صفوان - قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان من اجاب الله في يوم
عن حال له يقال له نريد بن شيبان - روايت میکند عبد الله از حالیکه در او راست گفته میشود و او را نید بن شیبان
صحابی است - قال کنانی موقف لنا بعرفة - گفت نید بن شیبان بودیم با او موقوفی که بود ما را و عرفه و در قلم الان
در عهد جاهلیت میراث آبا و اجداد و قوم اینجا و قوف کرده اند و نید بن شیبان و عمر بن موقف الامام جده و من
انداخت یعنی وصف میکرد به بعد آن موقف را عمر بن عبد الله از موقف امام بسیار و البته - فانما انا ليس ابرهه

این مربع الانصار است - بکسر میم و سکون را وقع موحده نام او زید است یا زید بن عبد الله فقال اني ابرهه
رسول الله - پس گفت من فرستاده پیغمبر خدایم - صلى الله عليه وسلم اليكم - به وجه شهادت قبول کنم فقد انا شيبان
میگوید آنحضرت شمار و قوف کنید شمار به شاعر خود و فاکم علی ارث من ارث ابيکم ابراهیم - پس بد رستی که شمار میراث
از میراث پدر کلان شما که ابراهیم خلیل الله علیه السلام است حاصل معنی حدیث آن است که هر قوی و قلیه
ما از عرب پیش از زمان اسلام موقوفی همین بود از عرفات که در اینجا و قوف میکرد و در موقف توبه این نید
بن شیبان و در جابیه بود که بسیار و در موقف آنحضرت که موقف امام عبارت از آن است پس اینها هستند که عرض

نماید که نزدیکتر باشند با حضرت خود و تفرس نموده که خواهند در خواست پس صحابی را که این مربع میگفتند
بر ایشان فرستاد که بجای خود بایستند و از موقف قدیم که از پدران آمده است و شاعر ایشان عبارت
از آن است انتقال نکنند که عرفات همه موقوف است و در هر یکی از موقف امام تفاوتی ندارد تا و تفرس

و تخلف نیتند - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه - و محسن جابر بن عبد الله بن رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال كل عرقه موقف ثم عرقه و هم خرب و دوسه موقف است هر جایکه وقف کند صحیح است - و کل منی نحر - و همه بنا نحر است
در هر جای که نحر کند جائز است - و کل الزلفه موقف - و همه زلفه موقف است - و کل فنجج که طریق و نحر
و همه را همای که راه و نحر است فنجج کبر فنجج فنجج راه کشاده میان دو کوه یعنی از هر راه که بگذرد آید و دست است
و هر جایکه در که نحر کند رواست نحر در حرم باید که حرم است لیکن در منی اعمادت شده است و روز نحر که نحر می کند
است در منی می باشد آنجا قربان می کنند و دوسه دیگر مثل بدی و دم شکر تیغ و نذر و قربانها اگر در که کنند -
تصور سه ندارد و مقصود از تسویه مواضع مذکوره اصل جواز و خروج از عمد است و الانفیلت موقف آنحضرت
و نحر و طریق دوسه بانی است که لا یخفی - رواه ابو داود و الدارمی - و محسن خاتمه - بن هزوه - فنجج حاکم
و او ذوال معبره - قال رایث النبی - گفت دیدم پیغمبر صلی الله علیه و سلم یحلب الناس یوم عرقه - فطلبه بیکر
مردم را در عرقه یعنی در عرفات - علی ابی قحطانی الرکابی - بر شتر سوار ایستاده در هر دو رکاب گوید یا ای الله
ارتقاع و حصول قوت و کلام بود تا از دور و نزدیک همه بشنوند - رواه ابو داود و - و محسن عمر - و بن شعیب
عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم قال خیر الدعاء و دعاء یوم عرقه بهترین دعا و دعای روز عرقه است
که در عرفات کنند یا هر جایکه کنند و مقصود اصلی ذکر احوال حج و حایجان است - و خیر اقلت انا و انبیون من
قبله - و بهترین دعا و ذکر که گفتیم من و پیغمبران که پیش از من بوده اند این است - لا اله الا الله و حده لا شریک
له لا اله الا الله و هو علی کل شیء قذیر رواه الترمذی و دوسه مالک عن طلحه بن عبید الله بن ابی قحطانی
و محسن طلحه - بن عبید الله بن کریر - فنجج کات و کسر را سکون ثناه تخانید و در آخر ناسه و عبید الله بن یزید
تفسیر اینچنین واقع شده است و در نسخ مشکوٰۃ موافق آنچه واقع شده است و در بعضی نسخ مصلح و کاشف
نویسی و بعضی کتب دیگر و صواب عبد الله بن یزید یا موافق آنچه در اکثر کتب اسامی الرجال است تابعی است رواه
بنکند از دوسه حمید الطویل و حماد بن سلمه و مالک و خراشان و حدیث او مرسل است و طلحه بن عبد الله
از غیره و بشره است و دوسه طلحه بن عبد الله بن عثمان است و عثمان نام ابوقحافه است و الدالی بکر صدیق
رضی الله عنه - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما رئی الشیطان یوما یوفیه اصغر - گفت آنحضرت دیده اندیده
است شیطان در هیچ روزی که دوسه در آن روز خود ترا باشد - و لا اوجر - بدال و حاسه حاکمین و نه دورتر
در انده تر - و لا احقر - و نه خوارتر و خوارتر - و لا اعظم منه - و نه خشم و غصه خورنده تر از خودش - فی یوم عرقه
که در روز عرقه میباشد یعنی شیطان همیشه از مشاهد خیر و خوبی از آدمیان غصه بخورد و در خوار میگردد و دورتر
عرقه از همه روزها بیشتر و زیاده تر است خوار می و غصه و دوسه - و اذ لک الامایری من تنزل الرحمه - و نسبت آن

راہنگی و خورامی و غصہ و غم شیطان در روز عرفہ کہ بجبت پیرے کہ می بند از فرو آمدن رحمت بر آدمیان - و توجاؤ
 اللہ عن الذنوب العظام - و در گذشتن خدا سے تعالیٰ از گناہان بزرگ ایشان - الا ان لی یوم بدر - مگر آنچه
 دیدہ شد از خوارامی و زاری و تزاری شیطان روز بدر کہ روز فتح و نصرت مسلمانان و غرت و شوکت اسلام
 بود و در آن روز خورامی و غم مانند روز عرفہ بود یا بیشتر - فانه قدر سے جبرئیل بنوع الملائکہ - پس بدستی کہ
 کہ شیطان تحقیق دید جبرئیل را در روز بدر کہ ترتیب میدہ ملائکہ را و صفہا راست میکند بر اے جنگ و شرکان
 و نزاع ہذا سے و عین حملہ بازداشتن و منع کردن و لشکر را فراہم آوردن و نزاع بفتح و اوسہ رنگ و سلاار
 لشکر و بازدارندہ - رواہ مالک مرسلہ فی شرح السنۃ بہ لفظ الصاحب و روایت کرد این حدیث را و شرح سند بہ لفظ
 کہ در مصابیح نہ کہ درست - و عن جابر بن رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان یوم عرفہ ان اللہ
 فیزل الی السمار الدنیا - چون میباشد روز عرفہ بدستی کہ خدا سے تعالیٰ فردی اید با سمانے کہ پایان ترست
 یعنی قریب میشود بر رحمت و احسان و کرم - فیما ہی ہم الملائکہ - پس می نازد با آدمیان فرشتگان را بقول
 انظر الی عبادے - پس میگوید وے سبحانہ نگہ بدیوے بندگان من - اتونی شتا غیر اھاجین - آندہ اند
 در گاہ رحمت مرا از دیدہ موسے بخار آلودہ فریاد کنندہ بر آندہ آواز بار بار بلبیہ و ذکر و شہادت نعم شین
 جمیع اشعث و غیر نعم عین جمیع انجبر وضع ضا و جمیع باگ و فریاد کردن بین کل جمیع عین - از ہر راہ کشادہ و دور و نزدیک
 اشہد کم الی قد غفرت لہم - گواہ میکنم شمارا بر اینکه بدستہ اگر ہوا آمزدیم ایشان را - فبقول الملائکہ یا رب فلان کان
 یہ ہن - پس میگوند فرشتگان اے پروردگار فلان من - این حاضران ایسو کہ نسبت بہ ہن کردہ شد
 و رہتی بدی کردن و ارتکاب محارم کردن و ظلم کردن - و فلا تق و فلانہ - و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان
 اند - قال - گفت آنحضرت - یقول اللہ - میگوید خدا سے - غرض چہل قد غفرت لہم - تحقیق کہ نزدیم مرا ایشان را
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فہامن یوم اکثر علی قاصن النار من یوم عرفہ - گفت آنحضرت پس نیست
 هیچ روزی بیشتر از روے آندادن و دروے از آتش و نزاع از عرفہ - رواہ فی شرح السنۃ

الفصل الثالث - عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان قریش ومن دان وینہا - گفت عائشہ بوم
 قریش و کسانے کہ گرفتہ بودند دین قریش را و تابع ایشان بودند - یفتون بالذلفۃ - و قوت میکردند بزر ولفہ
 از جهت تنفع و تفرق بر مردم و میقتند ماہل اللہ و ساکنان حرم ابویم برون نمی آیم از حرم و فر ولفہ حرم است
 و وفات حل - و کان الیہون احسن - و بودند قریش کہ نام کردہ میشدند مس لہم حار و سکون سین مملہ
 جمیع احسن یعنی شجاع از حماستہ یعنی شدت و شجاعت باز جهت شدت ایشان در دین خود یا از جهت استیجاب
 ایشان بچسبکہ نام کہیہ است نہ کہ کہنگما سے او سپاہ اند ماہل بر سفیدی ران سخت میباشد - فلان سائر العرب

یفتون بفرقة۔ پس بودند باقی عرب که وقوف میکردند بفرقه۔ فلما جارا الاسلام امر انهم بنیہ۔ پس ہنگامیکہ آمد دین اسلام
امر کہ خدا سے تعالیٰ مر پیغمبر خود را۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان یائی عرفات کہ بیاید عرفات را بقیفہا پس وقوف کند دروے
ثم یقبض منها۔ پستہ بر اندوسیر کند بہشتابی ازوے یقین بغم یا از افادت ریختن اشک و آب بکثرت و یکبار
روان شدن از عرفات۔ فذلک قولہ تعالیٰ لیس آنت معنی قول خدا سے تعالیٰ۔ ثم اخیضوا من حیث افاض الناس
بستر روان شود و بر آید از آنجا کہ روان میشوند و میرانند مردم این خطاب براسے قریش است و لازم می آید ازین
امر مرسلان بان را نیز۔ متفق علیہ۔ وعین عباس۔ بن مرداس۔ صحابی است از مولفہ اقلوب اسلام آورده
پیش از فتح باندک زمانے و نیکو شد اسلام و شریف بود و قوم خود حاضر شدند فتح را با پیصد کس از قوم خود و سے
از جماعہ است کہ حرام گردانیدہ بودند خمر را بر نفس خود در جاہلیت۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت است
ازوے کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ دعا لامنہ عشیہ عرفہ بالمعقودہ دعا کرد و مراست خود را در شبانگاہ روز عرفہ با ضرب
شدن گناہان مرافقہ است کہ حاضر شدہ اند بمرفات یا سلق است و اول ظاہر تراست۔ فاجیب انی قد غفرت
لکم اخلا النظام۔ پس اجابت کردہ شد و قبول کردہ شد دعاے آنحضرت باین طریق کہ بدرستی کہ من تحقیق آمرزم
مرایشان را بہ گناہان را بظلمت نظام کہ مراد بان حقوق عباد است جمیع مظلمہ بکسر لام فتح آن و بعضی فتوح اشکال بعضی
ضمم رائیہ تخویر کردہ اند و مظالم عامرست کہ در مال باشد یا در عرض۔ غالی اخذ للظلم منہ لیس بدرستی کہ من گنہہم در بدل البتہ
از براسے مظلوم حق اورادین قسم از گناہان را نمی بخشم و اخذ بلفظ تکمل نیز روایت است۔ قال ای رب ان
اعطیت المظلوم من الخبۃ۔ گفت آن حضرت اسے پروردگار من اگر میخواہی میدہی مظلوم را از نعم بہشت یعنی
در بدل حق و سے کہ ظالم گرفتہ است۔ وغفرت للظالم۔ وی آمرزمی مظلوم را۔ فاجیب عشیہ۔ پس اجابت کردہ شد
و قبول کردہ شد دعاے آنحضرت در شبانگاہ عرفہ۔ فلما أصبح بالمزولقہ۔ پس ہنگامیکہ صبح کرد آنحضرت بہر ولقہ
عادلہ عار۔ باز کرد و عار را۔ فاجیب الی ما سال۔ پس اجابت کردہ شد آنحضرت بسوے چیز سے کہ سوال
کرد و قبول افتاد دعاے آنحضرت در آمرزیدہ شدن تمامہ گناہان اگر چه مظالم باشند۔ قال فضحک رسول اللہ
گفت راوے پس خندہ کرد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم او قال تبسم۔ یا گفت راوے بجای ضحک تبسم۔ فقال
لہ ابو بکر و عمر۔ پس گفتند مرا آنحضرت را ابو بکر و عمر۔ بابی انت را می ان ندہ الساعۃ ما کنت تضحک فیہا۔ پیر
و مادرین فدا سے تو باو بدرستی کہ این ساعتی است کہ تہودی تو کہ خندہ میکردی دروے یعنی نشان بقیفہا
حال این ساعت نیست کہ خندہ کنی با مراد شیل این ساعت است این تاویل از براسے آن میگویم کہ ابو بکر
و عمر آنحضرت را بہرگز پیش ازین در مزدولقہ ندیدہ بودند تا بگویند کہ تہودی تو کہ خندہ میکردی درین ساعت
فما لذلک الضحک الضحک اللہ شک۔ پس چه چیز خندانید ترا ہمیشہ بہ خداوند خدای تعالیٰ دندان ترا کناہت

دست از شاوخی و خوشحالی - قال - گفت آنحضرت - ان حدیث الله ابلیس لما علم ان الشر غیر جیل قد استجاب دعائی
و قد لا اشی - برستی که دشمن خدا سے کہ ابلیس ست ہنگامیکہ دانست کہ خدا سے تعالیٰ تحقیق قبول کرد و عا سے
در او بیا نرید مرا مت مرا - ان خدا ترانہ فحیل بشوہ علی راسہ - گرفت خاک را پیش گشت کہ می اندازد و بہر دو دست
خاک را بہر سر خود - ویر عو بالویل و البیور - و دعا میکند بویل و بیور ہلاک و میگویا یویلاہ و یا بیورلاہ و یل یعنی ہلا
و سختی و بیور یعنی ہلاک و در قاموس گفته کہ ویل یعنی حلول شرست و بیور شبا یعنی فضیلت رگفتہ اند کہ ویل نام
مردی است و در نسخ - فاشحانی ماریتہ من خرقہ - پس در خندہ آور و مرا چہرے کہ دیدم من از بی مبرے
و ناظر فرماؤ - رواہ ابن ماجہ و سہ البیہقی فی کتاب البعث و النشور - بدانکہ ازین حدیث معلوم میگردد کہ
جہ کافر مسلم نیز میشود و طرانی گفتہ کہ این معمول است بر ظالمی کہ توبہ کردہ و عاجز آمدہ از وفاس حقوق و بیہقی گفتہ
کہ مر این حدیث را شاوہ بسیار است اگر صحیح است حجت است و الا پس قول حق سبحانہ و تفراد و زونک کافی است
و ظلم داخل و ما و ن شرک است و در مواہب لدنیہ میگوید کہ در نہی گفتہ است کہ آنچه در حدیث صحیح آمدہ است
کہ کسی کہ جہ کند در وقت کند و فسق نورزد و بیرون آید از گناہان ہم چوایوزے کہ زائیدہ است او را اور و مخصوص
بہما ہی متعلقہ بحقوق اللہ و حقوق العباد و در حقوق اللہ نیز ساقط نمیکرد نفس حقوق پس کسی کہ بر ذمہ او نماز
یا کفارت است و مانند آن از حقوق اللہ ساقط نمیکرد و نہ یہ کہ آن حقوق است نہ ذنوب و نہ نیست اگر تافیر و
پس نفس تافیر و سہ ساقط میگردد و صحیح نہ آن حقوق بانفسہ ما پس جہ مہر و ساقط میگردد اندام مخالفت را نہ حقوق
و این تمیہ کہ از مشاہیر علما محدثین است گفتہ کہ کسی کہ اعتقاد کند کہ جہ ساقط میگردد و اند چیزے را کہ واجب است بر
از حقوق خدا ہم چو نماز کہ بر ذمہ او است مثلاً توبہ و اوہ شود او را ازین قول او و اگر توبہ نکند قتل کردہ شود و ساقط
نمیکرد و حق آدمی پنج اجماعاً استی و درین کلام از تشدید و تضییق چیزے است کہ مخفی نیست و مشہور آن است کہ حقوق
اللہ مغفور است پنج مورد حقوق عباد خلاف است و مجبور بر آنند کہ مغفور نیست و ظاہر احادیث عموم است و اللہ اعلم

باب الذی فیہ

من عرقہ و انزو لغتہ - باب و بیان گشتن و بیرون آمدن و شتاب آمدن از عرقہ و منزو لغتہ ظاہر آن است کہ بجای
انہ فی گوشت زیر کہ دفع یعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است اندر گشتن و بیرون آمدن لیکن
دفع اینجا یعنی خروج ذہاب ستغیر بدفع بحت آن کہ فند کہ چون از دحام بود وقت برگشتن بعضی مردم بعضی
دفع میکردند یا مرد دفع نفس و مرکب است و ذکر آن و احادیث فصول سابقہ معلوم شدہ اینجا بیان کیفیت آن
الفصل الاول - بحن ہشام - بن عرقہ - تابعی است شہر پدش - عن امیہ قال - روایت میکنند
از پیر خود کہ گفت - سئل اسالنتہ بن زبیر کیف کان رسول اللہ - پس سیدہ شد اسامہ بن زبیر را کہ چگونه بود پیغمبر خدا

در حدیث

صلی الله علیه وسلم سیر فی حبه الوداع بین عرفة - بحکم کیفیت سیر میکرد و در حبه الوداع هنگامیکه برگشت از عرفات - قال
گفت اسامه - کان یسیر العقیق - بود آنحضرت که سیر میکرد و شتاب و عشق و تحقیق سیر میکرد و بعضی گفته اند میان آهستگی
و شتابی زیاده بر نشی و بعضی گفته گام کشاد و نهادن - تا فرود آمدن - پس چون می یافت فرجه تیر تیر می رفت فی الجراح
فجوة یفتح فاد مسكون جم قوله تعالی فی قصه اصحاب الکفت و هم فی فجوة منه و نفس بسیار مهمل سیر شدند فوق عشق و فی الجراح
نفس نیک را ندان نفس ناقصه میگویند و تنبیه بر آمد نهایت آنچه بدو است از سیر و اصل و سست است و رسیدن نهایت
چیزی نیست تنبیه علی - یحیی بن عباس رضی الله عنهما و رفع مع النبی صلی الله علیه وسلم یوم عرفة - روایت است از
ابن عباس که و س - و س که و سیر و ن آمد هم آنحضرت روز عرفة - سمع النبی صلی الله علیه وسلم و راه زیاده را شد پیر
بعضی بالابل - پس نشیند آنحضرت در پیش خود منع سخت و زدن مرشته ان را که مردم به باطنه میکرد و در تیر زدن
و شتاب رفتن و اضطراب می نمودند - تا سوار سبوط الهم - پس اشارت کرد آنحضرت بآنرا باینکه خود سبوسه مردم
و قال - و گفت - ایها الناس حکم بالکفایت - ای مردمان بر شما باد که آهستگی و آرام و وقار و زید - فان البسیر
بالایضا - زیرا که بکی کردن و خواب یافتن در باب حج و خزان نیست به تیر زدن و شتاب رفتن و اضطراب نمودن
و شتابی کردن بلکه باجنباب از محرمات و مکروهات نمودن و از رفت و فسوق دور بودن - رواه البخاری
و عثه ان اسامه بن زید کان روف النبی صلی الله علیه وسلم من عرفة الى النفل - و هم از ابن عباس است
که اسامه بن زید یوز سوار و پیش آنحضرت در سوار شدن از عرفة سبوسه مزدلفه - ثم اردف النفل من النفل
الى منی - پیشتر سوار کرد آنحضرت در پیش خود فضل بن عباس را در سواری که اسن اولاد عباس بودند و نفل سبوسه
منی - فکلاهما قال لم یزل النبی صلی الله علیه وسلم - پس هر دو یعنی اسامه و فضل گفتند و روایت کردند که همیشه بود
پیشتر صلی الله علیه وسلم - یعنی حتی رمی حجره العقبة - تنبیه میکرد تا آنکه رمی کرد حجره عقبه در روز نحر و بعد از رمی تنبیه
تمام کرد و حجره العقبة و در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز باید - متفق علی - و یحیی بن عمر -
رضی الله عنهما قال جمع النبی صلی الله علیه وسلم المغرب والعشاء جمع - گفت ابن عمر جمع کرد آنحضرت نماز مغرب و عشاء
در یک وقت که وقت عشاء است بجز در روز مزدلفه و جمع نام مزدلفه است چنانکه گذشت - کل واحد منها
اقامة - گزارد هر یکی ازین دو نماز باقامت یعنی هر یکی را گنجید جدا جدا و اگر چه او ان یکی بود چنانکه در فصل اول
از باب حجه الوداع گذشت سلم بیچ بینما - و نگذار نماز نفل میان این دو نماز - و لا علی اثر کل واحدة منها -
و نه در پی هر یکی ازینها یعنی نماز نفل اصلا نگذار و نه راتیه مغرب و نه عشاء - رواه البخاری - و عن عبد الله
بن مسعود رضی الله عنهما قال ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الصلوة الا یقنأها - گفت ابن مسعود و در پی من پیوسته
که گزارده پیچ نماز را که در وقتش - الا صلواتین المغرب والعشاء جمع - مگر دو نماز که مغرب و عشاء باشد و در وقتش

از اینجا معلوم شد که جمع میان صلوة که در سفر وایت میکنند بر آن وجهی که شافعیة نصیده اند محل سخن است و آنکه جمع میان ظهر و عصر در روز غزوة گفت از جهت شهرت امر است - و علی الفجر میگویند قبل میقاتها - و بعد از نماز بامداد و در روز غزوة پیش از وقت و سه پنی وقت متاخر است که همیشه میگویند و در تاریکی گذاردن چنانکه مردم در شک و شبهه بودند که وقت شده است یا نه و فجر طلوع کرده یا نه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دریافت نمود که یا بنی مدینه! علی که داشت و حدیثی دیگر در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر آن حدیث است و مصرح است یا آنکه بعد از طلوع فجر گذاردن پیش از وقت و در بعضی روایات بخاری هم از ابن مسعود در آن آمده که و سه گذاردن فجر را بعد از طلوع فجر و گفت که گذاردن آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی قوم که کرده اند که پیش از دخول وقت گذاردن این خطاست و مخالف اجماع -

متفق علیه - و حسن ابن عباس رضی الله عنهما قال اما من قدم البی صلی الله علیه و سلم لیلۃ المزدلفة فی ضففة الیمین گفت ابن عباس من از جمله کسانی بودم که پیش از سر تاده بود آنحضرت شب مزدلفه در ضمن ضعیفان اهل عیال خود از نسوان و اطفال چنانکه در احادیث بیاید و خود بعد از اسفار فجر پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت است و این جماع را در شب فرستاد و فرمود که هر کسی حیره العقیبة نکند مگر بعد از بر آمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس بیاید و قول امام ابی حنيفة همین است و در بعضی احادیث مطلق آمده که بر و در حیره العقیبة بکنید و نظر باین اطلاق امام شافعی و امام احمد بخیر روی بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر نظر بقاعده مستحضر شافعی آن است که مطلق را حمل بر تنقید میکردند و الله اعلم - متفق علیه - حسن الفضل بن عباس و کان رسول الله

صلی الله علیه و سلم - روایت است از فضل و بود و سه پس آنحضرت نشیننده بر ناته - انه قال فی غشیة غزوة و غدا جمع الناس حین و فواء - که آنحضرت گفت در شبانگاه غزوة و بامداد مزدلفه مردم را هنگامیکه تیز را ندند و دفع و زجر و ضرب بسیار که دین را بکنید - بر شما باد - مردم که قرا و آرام کنید و شبانی و اضطراب نورزید - و بگوایند ناقصه - و حال آنکه آنحضرت باز دارنده بود و ناقصه خود را از تیز رفتن کاف به تشدید نواز که معنی بازداشتن - حتی

دخول محسرات - آنکه در آمدن وادی محسرات بهین کسور شده - و هر من منی - و این وادی محسرات است و بعضی میگویند از مزدلفه است و تحقیق آن است که بهین سنت میان هر دو چنانکه گذشت - قال علیکم بحجی مثل حجی الخذ الذی یری بیه الحجرة - گفت آنحضرت به شما باد که بر و در ایستگاه نیوا ازین وادی مانند سنگریزه خند که روی کرده و در آن حجره و سابقا میان حجی الخندق گذشت ظاهر این حدیث آن است که سنگریزه را از راه برواشتند و در بعضی

روایات آمده که از مزدلفه برداشته بودند و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر موهبی که بر دارند چنانست مگر آن جبر است که بوسه روی کرده شده است که آنها را نباید برداشت و اگر از آنها بردارند اصل جواز باقی است لیکن خلاف اولی و افضل است و نیز اختلاف کرده اند که هفت سنگریزه بردارند که بر اسری حیره العقیبة امر و بکار خوار

را خبر رسیده نوشته و در تخریج ابن حجر اخبره البیهقی من حدیث مسود بن مخزومه - و چون ابن عباس رضی الله عنهما
 قال قد مر رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلته المزدلفة - پیش فرستاد را آنحضرت در شب مزدلفة - انجمنه فی مسجد
 که در دکان عبد المطلب باشیم - علی حمیرات - سوار سپهرگان - فجل علی الخافوا - پس گشت آنحضرت که میزد و بگذشت
 را آن پاس مار بر و چو طلف در و داغ فی الصراح بطا و هاسه متعین بگذشت بر پشت زدن کسی را نرم نرم
 و تفرق و میگفت - ابی - یعنی حمزه و فتح موحده و سکون تخانیه و کسر فوان و فتح یاسه شده اسه سپهرگان بن
 در تصحیح ابن فضل سخن بسیارست و در شرح بیان کرده ام - سلاتر موا الحجرة حتی قطع الشمس - رمی انجمنه و حمزه را تا آنکه
 طلوع کند آفتاب وقت استجب بر اسه رمی نزد ما این ستمنا وقت زمان و بعد از طلوع فجر نیز جازست و لیکن
 اسه رمی در روز و شافعی و احمد در روایتی پیش از طلوع فجر هم رواست بی اسارت بشه طریقه بعد از نصف لیل باشد
 رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه - و چون عایشه رضی الله عنها قالت ارسل الله صلی الله علیه وسلم بام سلمة
 لیلته انحر - گفت عایشه زنت او آنحضرت ام سلمه را در شب آخر - فرست الحجرة قبل الفجر - پس رمی کرد حمزه را پیش از فجر
 ثم مضت فاناضت - بیشتر گذشت ام سلمه پس طواف افانده کرد - دکان ذکاب الیوم الذی یکون رسول الله صلی الله
 علیه وسلم عندها - و بود آن روز که می بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارتست
 به سبب استیصال و رمی و افاضت و الله اعلم و گفته اند که این قضی بود خاص بام سلمه و درین حدیث
 مقالست و اساطین علم حدیث منکر اند آرا - رواه ابو داود - و در فرستادن ام حبیبیه و سوده نیز احادیث آمده
 و ظاهر آنست که همه را فرستاده بودند - و چون ابن عباس - رضی الله عنهما قال یبوی التیم او المتمر حتی یسلم الحجرة
 میکند تیمیم یا متمر تا آنکه اسلام مجر میکنند و شروع در طواف می نماید و کله او بر اسه شک راوی است و مراد تیمیم
 کسی است که اقامت بیک کرده است و عمره بجای آورد پس مراد متمر و تیمیم کی می افتد و مقصود آنست که در عمره
 قطع بلبیه نزد اسلام مجر میکنند چنانچه در حج برمی حرمه العقبة می نمایند - رواه ابو داود - و روایت کرده است
 انجمنه را ابو داود و البیهقی مرفوعا بحضرت - وقال - و گفته است - و رمی موقوف علی ابن عباس - و روایت
 کرده شده است موقوف بر ابن عباس ولیکن این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود -

الفصل الثالث - عن یعقوب - بن عاصم بن عروة انه سماع الشریه - روایتست از یعقوب
 بن عاصم بن عروة بن مسعود ثقفی تابعی ثقه است که و س شیند شریه را بفتح شین مجده و کسر را و سکون تخانیه و دا
 مهله در آخر که از صحابه است و و س نیز ثقفی است و بعضی گفته اند از حضرت موقتست - یقول - میگفت شریه
 انضت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم - افانده کردم از عرفات همراه آنحضرت - فاست قدماه الارض حتی اتی بها
 پس نسود پایا که آنحضرت زمین را تا آنکه آمد مزدلفه را مقصود آنست که در تمام راه سوار رفت و پیاده را در

تہ انکہ اصل امر و نیادہ الاور کہہ و در حدیث بخار سے از حدیث اسامہ آمدہ است کہ وزہرا بجا لب شعیب رشت و بول
 کرد و خود ساخت پس اسامہ گفت الصلوۃ یا رسول اللہ فرمود کہ نماز در پیش تست یعنی در نزد خداست۔ رواہ ابو داؤد
 و عمن ابن شہاب۔ از مشاہیر تابعین ست زہرے کے گوینداست۔ قال اخبرنی سالم ان الجحاج بن یوسف
 عام نزل باین الزبیر کہ گفت ابن شہاب خیر و او مر اسلم بن عبد اللہ بن عمر کہ مجحاج بن یوسف تقفی ظالم مشہور در
 سائے کہ فرمود آری یکہ چہ جنگ عبد اللہ بن الزہرہ از جانب عبد الملک بن مردان و حج گزار و سال عبد اللہ کہیں
 نضیع فی الوقت یوم عرفة۔ پیر سید از عبد اللہ ابن عمر کہ چو کہ کنیم نماز را روز عرفہ۔ فقال سالم۔ پس گفت سالم کہ پیر
 عبد اللہ بن عمر ست بجحاج۔ ان گفت تریہ السنۃ مہجر الصلوۃ یوم عرفة۔ اگر ہستی تو کہ پیروا ہی سنت را پس تہی بن
 نماز و در غیر روز گنزار و روز عرفہ و ہجرت ہجرتی گرمی و در غیر روز و ہجرت ہجرتی گرمی و در غیر روز۔ فقال عبد اللہ
 بن عمر صدق۔ پس گفت ابن عمر راست گفت سالم۔ انہم کانوا یجہون بن النضر و العصر فی السنۃ۔ بدستی کہ ایشان
 یعنی اصحاب آنحضرت بودند کہ جمع میکرد میان نماز پیشین و دیگر از جهت سنت و در روایتی آمدہ است کہ گفت ابن
 راست و درست نام کردہ است او را مادر اسلم یعنی کلہرق گفت نزد آن ظالم و سلامت ماند از ماہنت در پیش
 انجینین ظالمی۔ ققلت لاسلم۔ زہرے میگویی پس گفت مرسلم را ابن عمر نعل صحابہ نقل کرد۔ ان فعل ذلک رسول اللہ
 آیا کرد آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال سالم۔ پس گفت سالم۔ وہل یقیون فی ذلک الا السنۃ۔ و آیا ہست کہ پیر
 یکہ زندہ را ان یعنی و ہجرت گزار و ان نماز و غیر روز مگر سنت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ رواہ البخاری

باب رمی الجمار

چار در اصل یعنی سنگہاے غروی آید و جارج نام سنگہاے ہست کہ رمی کردہ میشود و آن مواقع را کہ آنجا رمی میکنند
 جہرات میگوبند بجهت رمی جہار و ان یا بجهت آنکہ محل اجتماع خصاصت و مہربانی جمعی آید و بعضی گویند کہ اجانبی
 اسراع است یعنی شتابی کردن آمدہ است کہ آدم علیہ السلام رمی کرد و ابیس را بجهت ابیس انجیش
 دے بہ شتاب

الفصل الاول۔ عمن جابر رضی اللہ عنہ قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرمی علی راحلہ یوم
 النحر۔ گفت جابر دیدم من آنحضرت را کہ رمی یکہ و سوارہ بر شتر خود روز نحر۔ و یقول لنا خذ منا سکام۔ و میگوییہ
 باید کہ بگیرہ و بیا موزید مناسک خود را و مناسک در اصل یعنی عبادات ست و اکثر اطلاق دے در اعمال
 و عبادات حج ست و درین کلام اشارتے بعد از سواری ہم بہت کہ تا ہمہ بہ ہتید و در پانہ۔ فانی لا اور سے
 علی لای جہد عجیبی زدہ۔ زہرے کہہ بدستی کہ من و زہری یا م شاید کہ حج کنند بعد از حج من کہ ابن ست۔ رواہ مسلم
 و در نیمہ دیش و میل ست بر جہاز رمی سوارہ و در ہایہ گفتہ است کہ ہر رے کہ بعد از دے رمی ست چنانکہ

رومی جبرأت و دیگر غیر حیرة العقبه افضل آنست که پیاده کند زیرا که بعد از و سه ایستادن و دعا کردن و تضرع نمودن است
 در حالت نشی اقرب است به تضرع و بیان انصافیت سر وی است از ابی یوسف حکایت کرده شده است از ابی اسیم
 این جماع که گفت در آرم سهرابی یوسف در مرض موت و سه پس بکشا و چشم خود را و گفت رومی سواره فاضلتر است
 یا پیاده گفت پیاده فاضلتر است گفت خطاک و سه پس گفت سواره فاضلتر است گفت خطاک و دی بعد از آن گفت سر
 که بعد از و سه ایستادن است پیاده فاضلتر است و آنکه بعد از و سه ایستادن نیست سواره فاضلتر است
 پس برخاستم از و سه تا در خانه رسیدم بودم که آواز موت و سه برخاست پس تعجب کردم و حیران شدم از
 مرض و سه بر علم و رسل این حالت رحمة الله علیه و آنچه در احادیث صحیح آمده آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 رومی ثمره عقبه کرد و در نحر سواره در روزهای دیگر رومی کرد پیاده در کل - و عتبه قال رایت رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و سلم رومی الحجرة قبل حصی الخندق - و هم از جابر است که گفت دیدم آنحضرت را که رومی حجرة میکرد و در مانند
 حصی خندق شرح این گذشت در باب تخرجه الوداع - رواه مسلم - و عتبه - رومی رسول الله صلی الله علیه و آله
 الحجرة يوم النحر صی - و هم از جابر است که رومی کرد آنحضرت حجرة را در وقت چاشت - و اما بعد از آنکه فادان
 الشمس - و اما بعد از روز نحر در سه روز دیگر پس رفتی کرد که بگشت آفتاب چنانکه بیان آن بیاورد متفق علیه
 و عتبه حجة الله - بن مسعود رضی الله عنهما انه انتهى الى الحجرة الکبری سے روایت است از ابن مسعود که و سه
 بر سید حجرة کبری که در جانب مسجد خیف است - فجعل البيت عن يساره و منى عن يمينه - پس گردانید خانه
 کعبه را بجانب دست چپ خود کرد و امیدوار از جانب دست راست خود - و رومی به سبع حیات - و انداخت
 مفت سنگ نیر - یکبر کل حصاة تکبر تکلیفت باهر سنگ نیر - تم قال - بتر گفت ابن مسعود - بگذاری
 الذی انزلت علیه سورة البقرة - انجبین - می که و آن کسی که فرود آورده شده است بر و سه سورة البقرة عبارات
 است از ذات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و تفسیر سورة البقرة بجهت آنست که در وی سنگ
 حج نهد که است یا مقصود از انزال قرآن است و سورة البقرة اطول و این سورة قرآنی است چنانکه در حدیث قدسی
 است که لکن شئی سنام و سنام القرآن سورة البقرة متفق علیه - و عتبه جابر - رومی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و سلم الا بجماعة - نفع ثناء و تشدید و انجمنی فرود طاق و مراد باستجماع سبع کردن بجماعت و در استجماع
 از غایت ایمنی است و در پاک کردن موقع استجماع آنست که به سه کلغ و سنگ و کنند شرح این در کتاب الطهارة
 در باب آداب الخلافة گذشت و بعضی گفته اند بخور مراد است که در حجر میوزند یعنی سه قطع از عود مثل بگزینند
 یا سه بار بگردانند - و رومی الحمار تو - و انداختن سنگ نیر یا در حج خیر طاق است که مفت سنگ نیر - می الملازم و در
 روایات رومی جابر نهد که نیست و مراد باستجماع همین است - و اسی بین الصفا و الحرمه تو - و سی و در بیان

الحائضه مروه نیز نفثت با رست - و الطواف قوی و گشتن گرو کعبه نیز نفثت با رست - و اذا استجمر احدکم فلیستحترقوا -
و چون استجمار کنند یکی از شما باید که استجمار کند بطریق دیگر بر آسائید تاکید است بر حکم سابق را بحجت اهتمام و سبب لغو
در رعایت تثلیث - رواه مسلم -

الفصل الثانی - من قد اتمه - بضم قاف و تخفیف دال - من عبد الله بن عمار - ففتح عین و تشدید میم
صحابی است قدیم الاسلام قلیل الحديث اقامت کرد و بکبر و هجرت نکرد و بدین - قال رایت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یومی الجمعه یوم الفجر علی ناقه صهباء - گفت دیدم آنحضرت را که رمی میکرد و جهره را در فرخ بر شتر او
سفید موی که سر بر آسائید موی و سب خ بود فی المصر اصب شتره که سفیدی و سب خ با سب خ آمیخته بود باین
نوع که بالاسه چشم و سب خ بود و درون و سب خ سفید - لیس ضرب و لاطو - و نبو ذرون و نه راندن یعنی مردم
را از پیش می رانده باشند و میرده باشند چنانکه پیش ملوک و امرار میکنند - و لیس قیل الیک الیک -
و نبو ذقتن یکسو شود و شوقیل یعنی قول است - رواه الترمذی و التیامی و ابن ماجه و الدارمی

و عن عائشه - رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انما جعل رمی الجمار و السعی بین الصفا و المروه
لا قاته ذکر الله - فرمود آنحضرت شروع گردانیده نشده است انداختن سنگ نیزه ها و دویدن میان صفا
و مروه مگر از بر آسائید خدا را چون افعال حج اکثر ازان قبیل بود که و عقل نمی آید سر ازان
و درک نمیکند معنی عمارت و ران فصوصا سنگ نیزه با کیفیت مخصوص انداختن و ازین جاتا انجام و دویدن که
این امور بقصد محض اند اشارت فرمود بآنکه شریع این امور از بر آسائید اقامت و ذکر خدا و یاد کردن او
تعالی در حد ذات شان بآنچه مقارن آنهاست از ادعیه و اذکار اگر چه ظاهر نزد عقل شانند را بد یا آنکه عاقل اگر
تفکر کند در معنی درمی نیاید مثلا استحترق میشود و فهم نمیکند مگر ازان بقصد محض می باید و عقل خود را مغرول و مشغول می شمارد و در
نمی بیند مگر امر شایع را و یا دومی آرد و اسوائی حق را و این قسمی از فساد است که اخض انواع ذکر حقیقی است و این
با اعتبار اصل سنت اما الا ان تصوف فعل آنحضرت و وجود وقوف آنحضرت و ران امان در مواقع را تابع و تقویت
رسم صلی الله علیه وسلم و رسیدن و بان دوست و پاک و آنجا که و سب نهاده لذت و نورانیت و ذوق و حالت
می بخشد و اثر با و ذوقها و باطن می آرد که زبان تعبیر از بیان آن عاجز است عرف من ذاق لرب ذوق این

ی نشناسی بخدا تا بخشی - اللهم ارزقنا ذوقا - رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح
و عنها قالت قلنا - و هم ان عایشه است که گفت گفتیم اهل بیت یا رسول الله الا معنی لک بنابر انطیلاک بنی - آیا
نه بر آیم بر آسائید تو نبائی و خانه که سایه کند ترا بنما - قال لا - گفت آنحضرت نبا تکلیف و منافعه - معنی منافع است
منافعی که فرود آمدن و نشستن کسی است که پیشی کرده و پیشتر انجام رسیده منافع و اصل لغت جای نشستن

شتر است و مرد او اینجا منزل است یعنی مناجاسه نیست که مخصوص کسی باشد جاسه عبادت است اگر در آنجا نماز کند
 تنگ گردد و جاسه بر بنندگان خدا این توجیه شافیه است و نزد او جبهه نمی آن است که زمین حرم و وقف است زیرا که
 حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فتح کرد و مکه را و وقف گردانید زمین حرم را پس مالک نشود آنرا هیچ کس و آلا ن عباد
 بجای ساخته و محاربا بنا کرده اند و عمارت ها ساخته عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که در آن تواند نشست و حکایتی
 از حضرت شیخ زهبل اکرم عبد الوهاب متقی یاد می آمد رحمه الله علیه که خداوندان ایشان جایی که در بنا گرفته و زمین
 ساخته بودند چنانکه آنان عادت است قاضی صالح سندی مدنی که مرد صالح و اعلم و فاضل بود و آنجا آمد نوشت
 هزاران آن بخت شریف آمد گفتند که قاضی صالح آمده از ما بنور آنجا گرفته نشسته است فرمودند عرض نکنید
 و بگذرید و چند طبق از فوق طعام بسیار ساخته نزد قاضی صالح فرستادند و فرمود بایشان عرض کنید که ملازمان خوبا
 کردند که آنجا آمده نشستند جای شماست غایت آنچه مقتضای حسن خلق و بیاسطت است کار فرمودند -
 ر واه الترمذی و ابن ماجه و الدار

فصل الثالث - عن نافع - قال ان ابن عمر كان يقف عند الحجرين الاولين - گفت نافع که
 ابن عمر بود که می ایستاد نزد دو حجره اولی یعنی بعد از رسته - و قوفاطوگیا - ایستادنی در از یعنی بسیاری ایستاد
 یکبار اکثر بیکبار میگفت خدا را - و سبحه - و تسبیح میکرد و س تعالی را - و حمده - و حمد میگفت و بر اجمد پنج خفت
 و نشسته بر دو روایت است - و یحیی عو الله - و دعا میکرد و خدا را بسیار ایستاد و درین دو مقام دو عا کردن
 و تصریح نمودن مستحب و سفون است و گفته اند مقدار اقرارت سوره بقره می باید ایستاد و بعضی از غربای متعطش
 نلال رحمت چند ان ایستاده اند که پایا سه ایشان آمده شده و الله التوفیق - و لا یقف عند حجره لبقیه
 و نمی ایستاد بعد از رسته نزد حجره عقبه در سوره بقره و در ایام دیگر و در باب یوم تحریر میاید که گفت این عمر بن حنین
 ویدر ام پنجم خدا را صلی الله علیه و سلم و عقبه را و بر آمدن بر کوه و این حجره در پایان کوه واقع شده است
 و وجه عدم وقوف نزد این حجره عقبه و طول وقوف نزد حجره دیگر با آنجا که کور گردان شار الله تعالی - ر واه مالک

باب الهدی

بفتح و سکون و یفتح و کسر و تشدید هر دو آمده اول لغت اهل حجاز و لغت قرآن است و ثانی لغت بنی تمیم و در
 اقرارت است و واحد هر دو بدیه است و سه چیز می است که فرستاده میشود از چهار پایا بیکه تا فوج کرده شود
 و گاهی بر سطلق اهل غیر اطلاق می یابد و وجه تسمیه بهدی آنست که بنده هدیه می فرستد بجناب حق و تقرب
 میجوید نزد و سه بدان و بدیه از اهل و بقر جائز است با اتفاق و در غم خلاف است و نزد و ما جائز است و
 جائز نیست در بدیه یا اگر آنچه جائز است در فضایا

الفصل الاول - عن ابن عباس - قال صلى الله عليه وسلم انظر بهي الحليقة - گفت
 ابن عباس گزارد آنحضرت نماز پیشین را در وقتیکه بر آمدن حج در روی الحلیقه که شقایق اهل مدینه است - ثم دعا باناقه
 پشتر طلبیده و خوانده ناقه خود را که میخواست آنرا بدی گرداند - فاشعره فانی صفحه شاد الا این - پس نیزه روان
 ناقه را در گزانه راست کوبان و سه فی الصراح منخه گزانه هر چیز منخ انسان بیلوی وی - وسدت الدم عنهما - و
 پشتر و دپاک کرد و خون را از آن - و قلدها لعمامین - و آویخت در گردن ناقه و نعل رانی الصراح تقلید چنیزی در گردن
 مستور بپوشانید و در او تخمین بجهت علامت بدی و این از عادت جاهلیت بود که میکردند تا معلوم گردد که هر کسی
 است و تخمین نرود و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض - ثم ركب راحلته - بعد از آن سوار شد
 آنحضرت بر پشتر سوار سه خود که ناقه قصوا بود - فلما استوت به علی الملبید ارا اهل الحاج - پس هنگامیکه برداشت
 ناقه آنحضرت را بر بیداد که نام موضعی است لمبیه گردن حج - رواه مسلم - بدانکه اشعار پاره کردن یکجانب کوبان
 تا آنکه روان شود از سه خون مشتق از ششور است یعنی علم یعنی تابدا نند که این بدی است و تمیز گرد و نند
 اختلاط و شفاخته شود و نرگم شدن و باز آید از آن و روان و بخورند آنرا فقر اگر ملاک گردد و اتفاق دارند
 بر ترک اشعار و غنم به سبب ضعف و سه و نیز مستوری گردد و در مویها سه او در غنم تقلید پس است و
 اشعار مذمت است نزد جمهور و روایت کرده شده است از امام ابو حنیفه که مستحب است تقلید و کرده است
 اشعار زیرا که این شمله است و تغذیب حیوان است و آن حرام است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده بودند
 جهت آن کرد که مشرکان با ننی آمدند از تعرض آن گزارد اشعار و مردم بر سر این سخن بسیار پیچیده و گفته اند
 که این مخالف احادیث صحیح است که دارد شده اند و اشعار و این شمله نیست بلکه در حکم قصد و جهات و حنا
 و دافع است که بر سه مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در آن وقت اینایت بید بود از جهت قوت
 اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب و همیشه لا بعد و لایحیی این کلام مشهور است میان قوم و گفته اند که گزاردت
 ابی حنیفه مرا شمار از اهل زمان خود بود که مبالغه میکردند و در آن چنانکه خون سرایت جراحت و فساد عضو بود
 پس میگفت تقلید پس است و احرام و حصول غرض و با اشعار حاجت نیست نه آنکه اصل اشعار را کرده
 می پنداشت یا آنرا کرده می پنداشت که اشعار کنند و تقلید کنند نیز در زمان و سه مردم اشعار ترک
 داده بودند و آنرا که میکردند به مبالغه میکردند و اشعار علامت احرام نمانده بود پس کرده پنداشت
 از جهت آن و الله اعلم و تشریح از توجیه این سخن نه یاده تقریر و تحریر کرده و شرح آنرا نقل کرده اند
 التوفیق - و عن عائشة رضی الله عنها قالت امدی النبی صلی الله علیه وسلم مرقه الی البیت غنما - گفت
 عائشه بدی فرستاد آنحضرت یکبار سه بخانه کعبه گوسفندی را - فقلدها - پس تقلید کرد آنرا و اشعار کرد

سمو ارشود و از با اعتدال و اندازه بی افراط و تجاوز از حد اعتدال - اذ الجنت الهما - این نیز وقتی که مضطر گردانیده شود
 و ضرورتش آید و تواند که این سال بالمدون باشد - حتی تجد ظهرا - تا آنکه بیانی تو نیست را یعنی مرکب را که در پشت
 او سوار شود - رواه سلم - و عن ابن عباس - رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم
 مسنه عشر بنه مع رجل - گفت ابن عباس فرستاد آنحضرت شانزده بدنه بلکه همراه مردی و گفته اند که نام
 آن مرد ناجیه بن جندب سلمی است - و امره فیها - و امر و خا کم گردانید او را و آن بدنه که نگاهبانی آن نکند و خبر
 باشد - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله کیف اصنع با ابرع علی منہا - چگونه کنم و چه سازم بدنه که
 مانده شود و بلاک گردد و ابرع باز آمدن شتر از جهت ماندگی یا بارگرا ن ابرع نفهم منزه و سکون موحده
 و کسر و ال تحقیق این عبارت بیانی دارد بر بان علم و شرح ذکر کرده شده است حاصلش همین است
 که گفته شد - قال - گفت آنحضرت - انحر یا نحر کن او را - ثم اصبح فلیکمانی و هما - پشتر رنگ کن هر دو فصل
 بدنه را که تقلید کرده شده است بدان در خون و سه - ثم اجعلهما علی صفحتی - پشتر گردان فصل را گویا هر دو
 فصل یکی اند و از حدیث دیگر که در فصل ثانی میاید فصل بلفظ مفرد ذکر کرده و صفحه شام بدنه تا بدانند را گذریان
 که بدی است پس بخورند از و سه فقر از اغنیا که خوردن آن برایشان حرام است - و الا کمل منہا انت و لا احد
 من اهل بیتک - و خور از آن بدنه تو و خور و هیچ کی از رفیقان تو که در سفر با تو همراه اند خواه فقر باشند یا اغنیا
 و حکمت در نهی ایشان از اکل هر خیر فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان است از آن و منع تحت تا یکی بکشد و بخورد
 و ابلو ع را بهانه سازد و رفقه نفهم را که سر نیز گفته اند و سکون تاجاعت رفیق راه و بعضی نسخ فسط اهل نیست لیکن
 صحیح ثبوت است در روایت و اضافت بیانیه است و گفته اند این در بدنه که واجب گردانیده است بر خود و از
 بدنه قطع میشود ان خور و اگر گویند چه بچکس نخورد و بیاع میخورند و درین تفسیع مال است جو البش آنکه عادت بر آن
 که اهل بودی می آیند و پس ایشان میخورند و نفی میگیرند و گاهی قافله دیگر هم میرسد و منتفع میگرد - رواه سلم -
 و عن جابر - قال نحرنا مع رسول الله - گفت جابر نخر کردیم با پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم عام الحدیثیه
 الیه عن سبعة و البقرة عن سبعة - در سال حدیثیه که بمره آمدند و محضر شدند شتر را از بهفت گش و بدنه نزد شتر
 مخصوص به شتر است و نزد حقیقه بقره را هم بدنه میگویند و این حدیث بظاهر مؤید قول شافعیه است که بدنه را یا بقره
 مقابل نهاد و در باب المجموعه نیز هم چنین آمده است غالب این است ولیکن ما میگویم که اینجا بقره مقابله شتر
 مراد است و اگر نه شال اهل و بقره و غنم است که قال اهل اللقه - رواه سلم - و عن ابن عمر - رضی الله الی علی
 رجل قد اناخ بدنه نحر یا - و این عمر آمده است که بدستی و سه آمد بر مردی که نشانده است بدنه خود را
 در حالیکه نخر میکند آنرا - قال - گفت ابن عمر - البهاتیا ما مقیده - بر انگیز آنرا در حالیکه ایاده است

ہستہ شدہ یعنی پاسے چپا ہستہ محمد لازم گیر سنت محمد را۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ سنت و شتر نحرست و طہر قی نحر نیست
کہ پاسے چپا شتر را بر بیجانی بر بند دو در بالا سے سینہ و سے تیرہ زند تا خون رو و بنیتہ و در گا و و گو سفند و چ سنت
و در شتر نیز فوج رواست ولیکن سنت نحرست بر وجه مذکور متفق علیہ۔ وعن علی رضی اللہ عنہ قال
امر فی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اقوم علی بر نہ۔ گفت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ کہ امر کرد مرا آنحضرت
کہ باستم بر بدن و سے و خبر دار باشم از کار و بار آن۔ وان الصدق بلیمہا۔ و امر کرد کہ تصدق کنم گوشت آن
و جلد و پوشتہای آن و اجلتما۔ و جلدہای آن۔ وان لا اطی الخیر ایتمہا۔ و امر کرد کہ نہ تم شتر کشند یعنی اجرت اور از ان
قال۔ گفت آنحضرت۔ نحن نعطيہ من عندنا۔ ما یدریم جبار را از پیش خود متفق علیہ۔ وعن جابر رض
قال کہ لا ناکل من لحوم بدنا فوق ثلث۔ گفت جابر بودیم ما کہ نیجو رم از گوشتہای قبر ہائہای خود بالا از نہ روز
یعنی در سہ روز بخش بیکر دیم و میجو دیم و ہر دم میدادیم و زیادہ تر سہ روز جابز نبود نگاہداشتن آن۔ فخص
نا رسول اللہ پس رخصت کرد ما را بیکر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال کلو او تزدوا۔ پس گفت بخورید و توشہ
سازید یعنی نہ یادہ برسہ روز۔ فاکلنا و تزدونا۔ پس خود دیم و توشہ کردیم چون احتیاج بہر دم در اتہای امر
بسیار بود حکم کردہ بودند کہ تصدق کنند و توشہ سازند و زیادہ برسہ روز نگاہ ندارند بعد از ان کہ احتیاج
بر طرف شد و قربانی کردن ہمہ کس را میسر شد رخصت کردند کہ اگر زیادہ برسہ روز نگاہ دارند باکی نیست
چنانکہ در حدیث سلمہ بن بالا کوع ہیاید متفق علیہ۔ و ضابطہ در خوردن و باج آنست کہ از اضحیہ دوم تمنع
و قرآن بخورد و از دم جنایات بخورد

الفصل الثانی۔ عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اہر سے عام حجۃ
فی ہایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جہلاکان لابی جہل۔ روایت ست از ابن عباس کہ آنحضرت فرستاد و در
سال حدیبیہ کہ محض شد و نگذاشتند اورا قریش کہ ہمکہ در آید و عمرہ در آید و عمرہ برآورد و رہا ایا سے خود شیر را
کہ مرا جو جہل را بود و در روز بدینیمت بدست آمدہ بود۔ فی راسہ برہ من فقتہ۔ در سہر آن شتر یعنی در
بینی و سے حلقہ بود از نقرہ برہ ہضم با وقع را سے خفہ حلقہ کہ در بینی شتر یا در لحمہ بینی و سے اندازند کہ ذانی القاص
بشیر ہر لک المشرکین۔ و خشمی انداخت و غلین می ساخت بہ سبب آن مشرکان را تا بہ بنید ازادہ
سلمانان اقتادہ و فوج گشتہ را را بجا معلوم بشود کہ غلین گردانیدن کفار و دغم و خصہ انداختن ایشان
ستحب بہتجست قولہ تعالیٰ لیغیظہم الکفار۔ رواہ ابو داود و۔ وعن ناجیۃ الخراعی۔ محالی
نام و سے ذکوان بود و آنحضرت ناجیہ نام کردہ و دایا سے خود را بوسے سہرہ و بکہ فرستادہ بود و چنانکہ در
دل گذشتہ در نا کہ قسیمیہ او ناجیہ بخت نجات یافتن او بود از قریش۔ قال قلت۔ گفت ناجیہ گفتہ

گفتم من یا رسول الله کین اصنع باعطبت من البدن - چگونه کنم معامله بخیر که ملک و ماله گرو و از بدن - قال انظر
 ثم انفس بعدانی و ما - گفت آنحضرت مخرج کن آنرا پست غوطه ده نعل او را که قلاوه اوست - ثم حل بین الناس
 و بینما یستتر به و به و باغ بر دار میان مردم و میان آن بدنه - فیا کلونها - پس بخورند مردم آنرا یعنی نقوا
 غیر جماعه که رفیقانند چنانکه گذشت - رواه مالک و الترمذی و ابن ماجه و رواه ابو داود و الدارمی عن ناجیه
 الاسلمی - ظاهر آنست که اختلاف در نسبت است و ذات یکی است زیرا که ناجیه و صحابی یکی است و در کتب
 او را اسلمی گفته اند و مولف خراعی گفته - و عن عبد الله بن قریظ بن عقیل قات و سکون را و آخر طای صحابی
 صحابی ست نام او شیطان بود آنحضرت عبد الله نام نهاد و عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان اعظم الايام
 عند الله یوم النحر - گفت آنحضرت بدرستی که بزرگترین روزها نزد خدا روز نحر است - ثم یوم القر - یقیع قات
 و تشدید را - قال ثور - گفت ثور که راوی حدیث است - و هو الیوم الثانی یعنی یوم القر و دوم از روز
 نحرست نامیده شد بدان از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت و زبیدن ایشان و زبونی عهد از تعب کشیدن
 و راد او مناسک و مراد آنست که از جمله اعظم ایام روز نحر است و الا در حدیث آمده است که افضل ایام
 روز عرفه است پس افضل ایام عشره ذوالحجه است و روز نحر از جمله این ایام است و در روز جمعه نیز آمده است
 که افضل ایام است و مردم اختلاف کرده اند و عرفه و جمعه بعضی گفته اند که افضل ایام هفته جمعه است و افضل
 ایام سال روز عرفه است و الله اعلم - قال - گفت عبد الله بن قریظ - قرب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بدینات خمس اوست - نزدیک گردانیده شد از براسه نحر به ای آنحضرت بدنه با پنج یا شش فیطفون بیرون
 الیه بابتین پیدا - پس در ایستادند بدنه که نزدیک میشدند بسوسه آنحضرت تا بکدام از ایشان آغاز کنند
 و نحر - فلما وجبت جنوبها - پس هنگامیکه ساقط شد و افتاد بر زمین پهلو با سه بدنه یا یعنی سر و شدند و افتادند
 قال - گفت راوے - فکلم بکلمه خفیه - پس تکلم کرد آنحضرت بکلمه پنهان یعنی آهسته گفت - لم انهمها - که نه فهمیدم
 من آن کلام را - قال و قلت ما قال - گفت راوے پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسی که در پهلو که آنحضرت بود
 و در بعضی نسخ فالت الذی یلی یعنی پس پرسیدم من کسی را که پیوسته بود با آنحضرت که چه گفت آنحضرت
 قال قال - گفت آنکس که گفت آنحضرت - من شاء اقطع - هر که خواهد بر دازین شتران براسه خود و باطن
 رواه ابو داود و ازینجا استدلال کرده اند بعضی علما بر جواز نسب و غارت و زنا بعد از اذن مالک - و ذکر حدیث
 ابن عباس و جابر رضی ابی الاضحیه - و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس و جابر که در مصباح و درین باب

مذکور اند و در منجبه

الفصل الثالث - عن سلمه - بن الاکوع صحابی مشهور است از شجاعان و غیره از انان ناسه بود

و پیادہ با سواران جنگ میکرد و سبقت میداد۔ قال قال ابنی صلی اللہ علیہ وسلم من غمی شکم فلما یجن بعد تشدہ۔ گفت
 سید گفت آنحضرت آن کسی که قربانی کند از شما پس باید که صبح نکند آنکس که بعد از شب سوم۔ و فی بقیہ منہ شئی۔ و حال
 آنکہ باشند و رختانہ و سہ از این چیزے۔ فلما کان العام المقبل قالوا۔ پس ہنگامیکہ شد سال آیندہ گفتند۔ یا رسول
 اللہ! کما فعلنا العام الماضي۔ بکنیم چنانکہ کہ ویم در سال گذشتہ یعنی نگاہند اریم گوشت اخیجہ را بعد از سہ روز۔
 قال۔ گفت آنحضرت کلو او اطعمو او او خروا۔ بخورید و بخوراند و ذخیرہ کنید۔ فان ذلک العام کان بالناس
 جمد۔ زیرا کہ بد رستی در آن سال بود مردم شقت و سنج یعنی فقر و احتیاج۔ فاروت ان تعینوا انہم من بین خواتم
 سن منی از او خاد کہ اعانت کنید۔ و مردم بخورانیدن آن چون امسال احتیاج بر طرف شد نہی نیز بر طرف گشت
 و اگر نہ بر رخصت است۔ متفق علیہ۔ و عن بندہ شستہ یضم نون و تقع موحده و سکون تحانیہ و شین بمعہ محابہ است
 اور انیشہ اخیر میگونید۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اکثرا نہینا کم عن لحوما ان تا کلو با فوق ثلاث۔
 گفت آنحضرت بد رستی با بودیم کہ نہی میکردیم شمار از گوشتماست قربانی با کہ بخورید آزا بالا سہ روز زیادہ بر آن
 کما نسکم۔ برای آنکہ تا گنجایش کند شمار و فراخی شود میان شما و ہمہ کس برسند۔ جا را اللہ بالسقہ۔ آورد خدا تا فراخی
 و گنجایش را۔ فکلو او او خروا پس بخورید و بخورید۔ و انجو را۔ بہرہ یعنی طلب کنید ہوی اجر و ثواب را نہ از
 تجارت و الا بہ تشدید تائی بود و تجارت در گوشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید و بخوراند مردم را
 شاید کہ در خوردن نیز اجسے و ثوابی باشد کہ ایام ضیافۃ اللہ است چنانکہ فرمود۔ الا ان ہذہ الايام ايام کل
 و شرب۔ و انا و اگاہ باشید بد رستی کہ این روز ہا یعنی روز ہاے منی روز ہاے قربانی و روز ہاے خوردن
 و آشامیدن است چون سال تمام رہا منت کشیدید و محنت و بدیدورین چند روز کہ حج کردید و مقبور شدید
 بخورید و بنوشید و روے آسایش بنیدہ اما با وجود آن خدا را یاد دارید و از ذکر خدا غافل نباشید چنانکہ فرمود
 و ذکر اللہ۔ و این روز ہاے ذکر خدا است۔ رواہ ابو داود۔

باب المخلوق

حلقی سردن موسے و اتفاق دارند بر آنکہ خلق افضل است از قضر حاج و متمم را مگر زنا را کہ خلق حرام است بر
 ایشان و وجہ انضلیت آن است کہ مقصربانی دارندہ است بر نفس خود زینت را از موسی و حاج و متمم با سوزاند
 ترک زینت و تبدل و انکسار و ادنی فقر آن است کہ بگیہ نماز موسے نہر خود مقدار سہ انگشت و کفایت میکند
 در خلق نزد ما خلق راجع راس و خلق تمام سر اقرب است بسنت چنانکہ در مسج و ثابت نمشدہ است خلق از آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم در غیر حج و عمرہ و در خلق سائر شعور بدن کلام است مذکور و در موفع خود و نیست کلام
 در اصل جواز و لیکن اولی ترک آن است

الفصل الاول - عن ابن عمر - ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خلق راسه في حجة الوداع - آنحضرت خلق کرد سر مبارک خود را در حجة الوداع - و اناس من اصحابه - و خلق کرد جماعه از اصحاب و سے نیز از جهت دریافت ثبوت و متابعت و فضیلت خلق که بیان کرد آنحضرت آنرا به عامر مخلصین را چند بار - و قصر بمصر - و تقصیر کرد بعضی از اصحاب جنت اخذ برخصت بعد از دعائے آنحضرت مقصر آن را نیز در مرقه اخیر التماس ایشان چنانکه در حدیث بیاید -

متفق علیه - **وعن ابن عباس -** رضى الله عنهما قال قال لي معاوية اني قصرت من راس النبي صلى الله عليه وسلم عند المروة بشقص - گفت ابن عباس که مرا گفت معاویه که من قصر کرده ام موی از سر آنحضرت نزد مروه بشقص و درین حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شد و شقص یکسر هم و سکون شین هم و فتح قاف و پیکان عریض یا طویل یا تیره که این پیکان در دست و بعضی گفته اند که شقص نام حلم است یا حجیم و لام مقراض که بوی موس و شیم و خور گو سپند و شتر را بزند و این معنی انسب و اظهر است - متفق علیه - **وعن ابن عمر -** ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في حجة الوداع - روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آنحضرت گفت در حجة الوداع در وقت برآمدن از احرام - اللهم ارحم مخلصين - خداوند رحمت کن موس مرستروگان را - قالوا و المقصرين گفتند صحابه و کوتاه کنندگان موس را نیز دعا بر حمت کن - يا رسول الله قال اللهم ارحم مخلصين - باز آنحضرت دعا کرد محققان را و گفت خداوند رحمت کن محققان را - قالوا و المقصرين يا رسول الله - التماس دعا باز کردند صحابه بر مقصران و درین مرتبه - قال - گفت - و المقصرين - و مقصران را هم رحمت کن درین روایت دوبار تقصیر بر مخلصین کرده و بار سوم مقصران را جمع کرد با ایشان و در روایتی دیگر سه بار گفت چهارم بار گفت - المقصرين متفق علیه - ازین حدیث معلوم شد که این دعا بر مخلصین صحابه دعا مقصرین را در حجة الوداع بود و این دو احتمال دارد که در مرقه بود که صحابه برآمدن از احرام امر کرد یا در روز نحر بود که از احرام حج باز آمدند و بعضی گفته اند که در حدیثیه بود که بعلت احصار از احرام برآمد و خلق کرد دو صحابه را نیز امر کرد و بخلق و ایشان در انبیا این امر توفیق کرد و چنانکه در باب الاحصار بیاید و الله اعلم و **عن يحيى بن الحصين -** فهم عاصي تابعي ثقة صدوق است عن جده - روایت میکند از جده خود که صحابی است و کنیت وی ام الحصين است - انما سمعت النبي - که جده و شنید پدر خود را - صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع دعا للمخلصين ثلاثا و المقصرين مرة واحدة - که دعا کرد و آنحضرت بر مخلصین سه بار و بر مقصرین را یکبار ظاهر حدیث آن است که سه بار گفت اللهم ارحم مخلصين چهارم بار - و المقصرين و احتمال دارد که دو بار گفته باشد و ثالث دعای مخلصین در قول او و المقصرين که مفید اشتراک آنهاست با مقصرین فافهم و چه عجب است موقع لفظ و المقصرين و در بنیام که بحجت تقصیر خود را در انبیا امر محرم شدند از دعائے آنحضرت صلى الله عليه وسلم - رواه مسلم متفق علیه - **وعن انس بن مالك -**

علیه وسلم انی سافاتی الحجۃ فمرابا۔ روایت است از انس کہ آنحضرت آمد بنام پس آمد جمعه العقبه را پس روی کرد از اذان و این روز نحر است کہ از مروه آمد چنانکہ گذشت۔ ثم اتی منبر لہ بنا و نحر نسکہ۔ پسر آمد و منبر خود کہ مناد داشت و نحر کرد قربانی خود را۔ ثم دعا بالخلق۔ پسر طلبید بر تراش را کہ نام وی عمر بن عبد اللہ است قرشی عدو سے قدیم الاسلام است و در روایت امام احمد آمد کہ چون عمر آمد و استرو در دست گرفتہ بر سر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایستاد۔ آنحضرت گفت یا عمر تمکن گردانید ترا پیغمبر خدا بد و نمره گوش خود و در دست تو استرو است یعنی ہش یا رباش و قدر این نعمت بدان عمر گفت یا رسول اللہ بدستی کہ این از نعمتہاے خداست و منت اوست بر من آنحضرت گفت آرسہ چہ بین است۔ و ناول الحاقی سقہ الامین۔ و داد سر تراش را جانب راست خود طاهر این حدیث آن است کہ معمر و رائد ابین مخلوق است و بعضی باین حلق اعتبار کنند۔ محلقہ۔ پس حلق کرد و جانب راست آنحضرت را۔ ثم دعا بالخلق الانصار سے فاعطاه ایاہ۔ پسر خواند آنحضرت ابو طلحہ انصار سے را کہ از شاہیر صحابہ است و اوست کہ لحد قبر شریف را حفر کردہ و روح ام سلیم است کہ مادر انس بن مالک است و ازین جهت در بعضی روایات آمدہ کہ بام سلیم داد۔ ثم ناول الشق الایسر فقال اخلق۔ پسر داد آنحضرت جانب چپ خود را پس گفت تیراش۔ محلق۔ پس تیراشید۔ فاعطاه اباطلحہ۔ پس داد موسی را بابی طلحہ۔ فقال افسہ بین انا و ابی پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس بہر یک را یکتارہ موسی و دوتارہ موسی نصیب رسیدہ گو یا شاعر باین قصہ اشارت کردہ است۔ بہت۔ سر از زلف تو موسی بسند است۔ فقصو علیکم بوسے بسند است۔ و پختہ پیر ناخضان نیز تعلیم کردہ و بر حاضران قسمت فرمود و این برکات و بیان است تا الی یونانہ باقی ماند کہ باعث تذکرہ و یادداشتی بود و از اخراجی و جود شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گو یا بوسے بسند است کہ گفته است انہی من اوست۔ متفق علیہ۔ و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا قالت کنت اطیب رسول اللہ۔ گفت عایشہ بودم من کہ طیب میکردم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم قبل ان یحرم۔ پیش از آنکہ احرام بندد۔ و یوم النحر قبل ان یطوف بالبيت۔ و طیب میکردم روز نحر پیش از آنکہ طواف کند بخانہ کعبہ بعد از حلق۔ و لبس فیاب بطیب فیہ مسک۔ بخوشبوی کرد و رو سے شک می بود و گفتہ اند کہ افضل اولی در طیب احرام شک و گلاب است کہ بوسے دارد و رنگ ندارد و روز نحر از احرام می برآید و ہمہ چیز حلال میشود مگر نسا و بعد از طواف نسا نیز حلال میشود۔ متفق علیہ۔ و عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما قال صلی اللہ علیہ وسلم افاض یوم النحر ثم رجع فصلی الطھر بنا۔ روایت است از ابن عمر کہ آنحضرت آمد روز نحر بکہ و طواف کرد و پسر باز گشت بنہی پس بگذازد و طھر را نہی۔ رواہ مسلم۔ و در حدیث جابر و عایشہ آمدہ کہ گذار و طھر را بکہ و درین دو حدیث تعارض است سخن و ترجیح کی بردگیری است و حدیث جابر و عایشہ از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر

ویرجین است متفق علیہ اگرچہ انجا از مسلم آورده

فصل الثانی عن علی و عایشہ رضی اللہ عنہما قال انی رسول اللہ - گفتند نہی کرد و غیر خدا - صلی اللہ

عاجیه و سلم ان محقق الماده را بهما - از خلق کردن زن سرش را - رواه الترمذی و عن ابن عباس رضی قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس على النساء الحلق نيت برزنان حلق و چون این عبارت محتمل جواز حلق بود

وضع این توهم کرد بقول خود ما علی الناس التقصیر - نیست بر زمان مگر تقصیر - رواه ابو داود و در الدرر می و ذوالنار

حال عن الفصل الثالث

باب در لواحق و مهمات مابقی

الفصل الاول - عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقف في حجة

لوداع بنی النساس یسا لونه۔ آنحضرت توقف کرد و ایستاد و در جاس در حنی لوداع بنابر ای خاطر مردم که

سوال دیگرند و استفساری نمودند و تعلیم احکام را شکستان اسلام می نمودند - چهارم رجل فقال لم شرعنا

پھر ان افواج سے لے کر آمد آنحضرت راہ دے لے کر گفت آنمر و آگاہ نشدیم جس حلقہ کو ہم پیشہ راہ انکار و کفر کہتے

پس ان ارجح یہ ہیں اور احقر کے پاس سے کہیں نہ آئے اور وہ اس سے کہیں نہ آئے اور وہ اس سے کہیں نہ آئے

و حال آنکه من بعد از پنج بیدار و سه بقال ارج و راجع پس گفت اخبر من پنج سلی و بانی چیست سجاده

و اما من اسعیر حرکت قبل ان ارمی پس اندا حضرت را سر و دست و پایی بقتل افکندم پس بحر ارمی پس

ری سم۔ فعال ارم والا جمع۔ لغت المحضرت بنید از وایت پیچ جمع۔ فاسل البی علی الداعیہ وسلم عن سی ق م

لا آخرا قال فصل واجب - پس پرسیده نشد انحضرت و هیچ چیز که تقدیم کرده شد و نه در چیزی که تاخیر کرده شد

مگر آنکه گفت بکن هیچ باکی نیست مشتاق علیہ فی روایتی مسلم و در روایتی مسلم را حسین آمده کہ اتاہ رجل

فقال خلقت قبل ان ارمي - اما انخفضت راسه و پس گفت خلق کردم من پیش از آنکه رمی کنم - قال ارم و انا

گفت آنحضرت - می کن هیچ باکی نیست - و اماه آخر فقال انفت الى البيت قبل ان اسمي قال ارم ولا حج -

تقديم و تاخير درين صورت بدو سه واسطه است - وعن ابن عباس - رضي الله عنهما كان النبي صلى الله عليه وسلم

علیه وسلم بیان انحرافی بقول اجماع - گفت ابن عباس بو آن حضرت که پرسیده میشد روزی

بہنیں سیکھت نیت پیچ حج - فسادہ رجل فقال - میں پر سید ان حضرت امروے میں گفت -

بیت بعدا است - می گویم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه می وقت نماز دوست - فقال - پس گفت

حضرت - الاحرار - و نیز دایم اگر تا خبر کند تا غروب لازم مسکروم و مرا و از مساند ایشان بعد از عصر است

نیز با او دشمنی که در آن زمان نشد و پس از آن که با او دشمنی نمود و از آن زمان به بعد و در راه انهار می رود و آنکه فعلاً در نزد

گوشت و چون گوشتهای قربانی بنادورین ایام قدید میکنند ایام تشریق میکنند و از جهت آنکه نیز گفته اند که قربانیها از پنج وقت طلوع آفتاب میکنند پس انشروق یعنی نورش باشد و در حدیث آمده است من ذبح قبل التشریق فلیده و مرد و ذبح و دواغ کردن کبیر است بطواف و دواغ یا دواغ کردن آنحضرت است مردم را و اندازج آنحضرت را بجهه الوداع نام کردند

الفصل الاول - عن ابی بکره - یفتح با و سکون کان تا در آخر صحابی مشهور است - قال خطبنا النبی

صلی الله علیه وسلم یوم النحر خطبه کرد و آنحضرت در روز نحر - قال ان الزمان قد استدار کهيئة یوم خلق الله السموات والارض - گفت آنحضرت که زمان یعنی سال به تحقیق بازگشت همچو هیئت و حالت و معنی وضع و حساب و س که در روز پیداکردن خداوند تعالی آسمانها و زمینها را بود - اثنا عشر شهرا - یعنی دوازده ماه گشت که در سال خلقت بود و چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض الا ین معنی کلام آن است که عرب تاخیر میکردند محرم را تا صفر تا قتال کنند و روی و میکردند این را در هر سال و از هر سالی یک روزی و در دیدن تابال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کتبه العرب میگویند و این سال که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در وی حج گذارد و بهمان زمان مخصوص بجای خود باز آمدند محرم صلی الله علیه وسلم و همچنین همراه بجای خود آمد و میگویند ازین جهت تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حج را تا حج در روزی الحجه واقع شود که میقات اوست - منها اربعه حرم - از ان دوازده ماه چهار ماه حرام است که قتال آنها حرام است و حرم نهشتن جمع و ارم است - فلنا متوالیات - سه ماه حرام بهم پیونیده اند - ذوالقعدة - یفتح قاف و کسر نیز آمده ماهی است که می کشند و در و س از سفرها - ذوالحجه - کسر حای که در و س حج میکردند و در و س بعضی یفتح است - و رجب مضر و مضر هم و فتح ضا و حجه بن نذر که ابو قبیله است و مضر در اصل شعیبش را گویند که جزرات است و در و س دست میبند و بیا ریخو رو آنرا ازین جهت نام او مضر افتاد یا از جهت سفیدی رنگ او نام کردند و منافات رجب مضر رحمت آن است که مبالغه میکردند ایشان در محافظت تحریم و س - الذی بین جمادی و شعبان - آنماه که میان جمادی و شعبان است صفت رجب مضر است از برای زیادت بیان - و قال - و گفت آنحضرت - ای شهر نذر - کلام ماه است - این ماه مقصود ازین سوال تمیید و تاسیس بیان مقصود است و تقریر آن در اذان ایشان فلما الله و رسول الله یقیم ما خدا و رسول خدا و انما ترست عادت صحابه بود که نزد سوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلام می گفتند و او پاسخ میدادند اگر چه نبود جواب آنرا میدادند مستند خصوصا در اینجا که با وجود آنکه عام و تعیین شود بر سیدندش این غرضی داشته باشند که می پرسیدند - نکست - پس خاموش ماند آنحضرت - حتی فلما انما سیمیه بغیر اسم - تا آنکه گمان بردیم که آنحضرت نذر و یک است که نام بی برد آنرا بجهت نام مشهور که دارد - و فقال الیس ذال الحجه - پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجه - فلما بی - گفتیم آری این ماه ذی الحجه است - قال -

رمی میگوید و میرہ - فاعلمت علیہ المسکۃ - پس باز عرض کردم بروی مسکۃ - فقال کنا نحین - پس گفت ابن عمر
 بودیم کہ منتظار می بودیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت رمی را - فاذا ازلت الشمس رمینا - پس وقتیکہ
 میگذشت آفتاب رمی میکردیم - رواہ البخاری و عن سالم - عن ابن عمر انہ کان یروی حمزۃ الدینالی سبع حصیات
 روایت میکند سالم از ابن عمر کہ فرسے بود کہ رمی میکرد و جہرہ را کہ نزدیک ترست از منازل کہ در جانب مسجد
 خیف است بہفت سنگ نیزہ - یکسر علی اثر کل حصیات - در حالی کہ تکبیر میگفت بر پی ہر سنگ نیزہ - ثم تقدم - پست
 پیشتر میرفت - حتی یصل - یعنی یا کسر یا تادری آمد زمین نرم را و سہل ضد نخون نفع حای ہمد و سکون رای زمین
 درشت - فیقوم مستقبل القبۃ طویلا - پس می ایستاد مقابلہ قبلہ ایستادنی و را زگفتہ اند کہ آن مقدمی ایستاد
 کہ کسی سورہ بقرہ بخواند چنانکہ گذشت - و بعد عود میکرد و میرفت و میرہ - و بر میداشت ہر دو دست خود را
 ثم یری الواسطی - پس رمی میکرد و جہرہ میانہ را سبع حصیات یکسر کلماری بجماعہ - تکبیر میگفت ہر گاہ کہ بی اندخت
 سنگ نیزہ را - ثم یاخذ نبات الشمال - پستتر میگرفت راہ دای رفت بجانب دست چپ فیسہل و یقوم مستقبل
 القبۃ ثم یری عود و میرفت و یقوم طویلا - و می ایستاد و راہ - ثم یری حمزۃ ذاتا العقبۃ من لطن الوادی - پستتر
 رمی میکرد و جہرہ العقبہ را از مغاک وادی - سبع حصیات یکسر عند کل حصاة ولا یقف عندا - و نمی ایستاد و نزد
 حمزۃ العقبہ - ثم یحیرف پستتر رمی گشت فیقول کہذا ایت رسول اللہ پس میگفت انحنین ویدم پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم
 یفعلہ - میکرد و تا رواہ البخاری - با آنکہ سنت چنین واقع شدہ است کہ بعد از رمی دو جہرہ اولی می باید ایستاد و بسیار
 ایستادہ و در دعا کرد و جہرہ اخیرہ را رمی میکنند و برگردند و ایستند سر آنرا جز شایع کسی نداند و معظم اکان حج و افعال آن تکبیر است کہ غفل
 را بدریافت کہ آن را ہی نیست و این نیز از ان قبیل است و لہذا گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما کہذا ایت و بعضی از
 علما گفتمہ اند کہ وجہ در نا ایستادن در اینجا آن بود کہ درین روز مشاغل بسیار بودند از فرج و خلق و افاضہ بکہ
 براے طواف اما این معنی در ایام منی مفقود است و بعضی گویند جہرہ العقبہ در راہ واقع است پس وقوف نزد
 آن موجب از دحام و تضییق طریق است و حقوق ضررست بگذرندگان راہ بخلاف دو جہرہ دیگر کہ بگردانہ راہ اند
 نہ در میان آن و بعضی گفتمہ اند دعا در صلب عبادت و وسط وی می باشد نہ در نہایت و دعا در صلب
 عبادت افضل است و اکثر دعاے حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در نماز و تہجد بود پیش از سلام
 و بعد آمدن از نماز و دو جہرہ اولی در وسط اند پس دعا کرد و در انہا و بعد از جہرہ عقبہ منتی گشت عبادت و باین
 وجہ اشارت کردہ است در ہدایہ شریفی نیز گفتمہ و در سفر السعادتہ نیز ذکر کردہ و این وجہ نیز خالی از ضعفی نیست چرکہ دعا
 بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین اوجیہ و اذکار بعد از نماز ثوابور شدہ و دعا بعد از افطار صوم نیز آمدہ و بعضی
 گردانیدہ شدہ است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز با سہ فرض و عقیب تلاوت قرآن و زبان و نبدہ

تجارت از آن غرض و عطا و عتیقه شریف شد باین عبادت انداخته شد و در وی بی سابقه فکر و تامل بطریق الهام نکتته در عدم وقوف نزد این جمهر یعنی جمرة العقبة و امید است که صواب باشد آن این است که در عدم وقوف نزد این جمهره اشارت است از بسیار جمیع در رسول که بکم نبده چون در جمرة اولی عبادت و کرد و در صیانت و شفقت کشید و مبالغه کرد و در آن و بایشاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و داد نمود حق خدمت به وسع و طاقت خود آسان گردانید و سه تعالی کار را بر سه و مباح گردانید و آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد و بر سه آنا رحمت و غفور و مغفرت خود و ایستاد برین عبادت که حج است که شمر غایت آثار رحمت و نتایج مغفرت است چنانکه بیک دفعه و عرفا نامه گناهای بی نخت گویا که گفت پروردگار تعالی که اسه نهنگان من بسیار تعب کشیدید و مجاهد کردید یکدیگر آرام گیرید و آسوده باشید که گناهای شما را بخشیم و بر شما رحمت کردم و این نکتته را بر اکابر علمای مکة که در آن وقت درین شهر حاضر بودند عرض کردم خصوصاً شیخ مولانا القاضی علی ابن القاضی جبار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الحرام الشیخ باین طهره پس همه قبول کردند و اسخا ان نمودند و دعا بخج و برکت کردند و الله اعلم -

و سخن ابن عمر - قال استاذن الفیاس ابن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یبیت بمکة لیلالی
 نبی - روایت است از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد و عباس عم آنحضرت از آنحضرت که شب باش کند بکعبه و بسیار
 نبی - بن جبل سقاییه - از بهر منصب سقاییه زمره که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود و او
 و سقاییه جای آب دادن - فاذن له - پس اذن کرد و آنحضرت مر عباس را ب بیتوت که - متفق علیه - بیا که بیت
 بکنی و واجب است نزد جمهره علما و سنت است نزد امام ابو حنیفه و هم چنین در روایتی از شافعی و احمد و مقبره و بیت
 که شریک است از چنین است حکم در مواضعی که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیتوت یک ساعت
 کفایت است و تمسک قول به نیت آن بانی بیت است که اگر واجب میبود چون اذن میفرمودند آنحضرت را
 عدم عباس را ب بیتوت مکة و جواب میگویند که بحجت خود و ضرورت بود و در بعضی روایات بانظر رخصت و وضع
 بجای اذن و گاهی تمسک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت استیذان بودی بے اذن نیز میرفت و این
 سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود و در ایشان خصوصاً در مثل این مقام از جهت استلزام
 این بجانبت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و شک نیست که در
 ترک سنت آنا مست و استیذان برای استقامت آن اشارت بود و در بابیه گفته است که بیتوت نبی ازین
 حج مقصود آنکه نیت بکعبه برای آسانی ری است اگر کی بیتوت کند در غیر نبی و حاضر گردد و در وقت ری لازم نمی آید
 بر و سه چیز است لیکن ترک متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم است و امیر المومنین عمر رضی الله عنه ادب
 میکند و بر ترک آن - و سخن ابن عباس - رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جبار الی سقاییه

روایت است از ابن عباس که آنحضرت آمد بسوسه سقایه زمزم - فاستقیه - پس طلب کرد آب از عباس که سقایه
حواله دے بود - فقال العباس یا فضل انصب الی اک - پس گفت عباس مر بسیر خود که فضل نام داشت امی مثل
بروسوسه اور خود - فأت رسول الله صلى الله عليه وسلم فشراب من عندنا - پس بیا آنحضرت را آبی از نزد ما
خود - فقال استقی - پس گفت آنحضرت بعباس آب بخور ان مرا یعنی از آب زمزم و آب درون خانه میار - فقال
پس گفت عباس - یا رسول الله انهم یحلمون ایدیم فیه - مردم می اندازند و ستمای خود را در آب زمزم - فقال
استقی - باز گفت آنحضرت آب ده مرا چه شد که دست در آب می اندازند - فشراب منه - پس خود آنحضرت از آب زمزم
تم آتی زمزم - پسر آمد آنحضرت آب زمزم - و هم یسعون و یملون فیها - و ایشان یعنی اولاد عبدالمطلب آب سقایه
مردم و کار میکردند و سقایه - فقال - پس گفت آنحضرت - اعلوا فانکم علی عمل صالح - کار کنید و مشقت نکشید و درین
کار زیرا که شما بر عمل صالح آید یعنی این آب و درون و خدمت سقایه کردن عمل صالح است - ثم قال لولا ان یغلبوا
پس گفت آنحضرت اگر نمی بود خوف این که غلبه کرده شود یعنی غالب آیند بر شما مردم و آب کشیدند و محبت
اتباع سنت من و گزاردند شما را که آب به کشید و این کار از دست شما برو - ثم قلت منی اجمع الجبل علی هذه -
هر آینه فرو می آید یعنی از ناله آنحضرت آنروز سوار بود و تمام مردم به بنید و احکام پیامبر عزت آنکه می نهادیم بسیار
برین - و اشار الی عائشه - و اشاره کرد و آنحضرت باقظ نه بسوسه گفت خود - رواه البخاری - و عن انس

رضی الله عنه ان العبی صلی الله علیه وسلم صلی الطهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقدة بالحسب - روایت است
از انس که آنحضرت بگزارد نماز پیشین را و دیگر را و شام را و حقتن را به محصب پس خواب کرد و کان خوابی و محصب
بفتح صاد و مشدده هر موضعی که بسیار باشد سنگریزه دردی و الا آن نام موضعی معین است بیرون مکر در جانب دنا
متصل بجلاد و اگر بطح و بطح نیز میگویند و خیف بنی کنانه نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از نماز آنرا میگویند
در روز چهارم از یوم نحر و سنیر دهم ذی الحجه - ثم ركب الی البیت وطان به - بعد از خواب سوار شد و بخانه کعبه
آمد و طوان کرد و طوان دواع رواه البخاری و عن عبد الغفریر - بن رافع - نعم را و فتح فا از شا سیر العین
و ثقات ایشان است - قال سالت انس بن مالک قلت انصرت فی بیتی عقلة عن رسول الله - گفت بر سیدیم
انس را گفتیم خبر ده مرا بخبر که دانسته و یاد داری از پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ان صلی الطمیر يوم النور -
کیا گزارد و آنحضرت نماز پیشین را روز تروی که روز ششم و سکه الحجه است و مردم از که بنامیرند و وجه تمیز در باب
حجه الوداع در حدیث جابر گذشت - قال بنی - گفت انس نماز ظهر منی گزارد پس معلوم شد که آنحضرت از مکه
پیش از ظهر برآمد - قال فاین صلی العصر يوم النور - گفت ابن رافع بانس و ظاهر موافق به سیاق این بود که گوید
نقلت پس گفت من پس کی گزارد نماز عصر را روز نقر بفتح نون و سکون فا و فتح نیز جائز است نام روز چهارم

از نزول حضرت که از نبی می برآیندی اصل آن فرسبگون کرده کرده بازگشتن جاجیان از بنا - قال بالاطح - گفت گزارو
 نازعصر باطح که همان محصب است - ثم قال - بپتر گفت انس - اصل کما یفعل امر درک - بکن چنانچه میکنند امر
 تو یعنی آنحضرت خود را چنانچه کرده و تو همچنان کن که امر اسے تو میکنند و مخالفت کن که باعث تیج شرک و دوام اسے
 ضرور اسے هم نیست متفق علیه - وعن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت نزول الاطح لیس سبتہ - گفت عایشہ
 فرود آمدن آنحضرت ابطح را نیست سنت و از مناسک حج و آنحضرت از ابطح تری سنت و بعد نکرد - انما نزله
 رسول اللہ فرود نیاید پیغمبر خدا در اسے - صلی اللہ علیہ وسلم انه کان اتبع الحزب اذا خرج - مگر از جهت آنکه
 نزول در آن موضع سبتہ و آسانتر بود و بر اسے بیرون آمدن آنحضرت وقتی که بیرون آید زیرا که چون
 در ابطح نزول فرمود و اسباب و متاع و آغا گذاشت و بکه در آمد و طواف کرد تا از جهان راه بدرینه رجوع
 نمودن آسان باشد - متفق علیه - بدانکه اختلاف سنت در آن که تحصیب یعنی نزول محصب سنت است
 یا نه یعنی میگویند و این قول ابن عمر است که آن از سنن حج و تہ مناسک اوست زیرا که آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم در مناکت مافرو و آنپدره ایم است اللہ تعالی فرود آنحضرت بنی کنانہ کہ آنجا مشرکان بکید یکدیگر عقد کرده
 و سوگند خورده بودند کہ بانی ہاشم و بنی عبد المطلب نکند و مناکت و معاہدت نکنند و موصلت
 نمایند تا آنکہ محمد را تسلیم نکنند و با اسے از پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواست کہ ظاہر کرد اند شاعر اسلام
 را در مکانیکہ ظاہر کرده بودند شاعر کفر را و شکر نعمت خدا و فضل و سے جل و علا او انما ید و طہرانی و را وسط
 از عمر بن الخطاب آورده کہ وی رضی اللہ عنہ فرمود از جد سنت است نزول باطح و دلیل یوم النفر و امر میکرد و مردم را
 بہان و در بہایہ گفتہ کہ اصح آن است کہ نزول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجنب بقعہ نمودن و مشرکان بوط
 منہج باری تعالی را پس سنت باشد چنانکہ بل در طواف اتقی و بعضی گفتہ کہ سنت نیست بلکہ اسے اتفاق
 بود و ابو رافع مولی آنحضرت کہ گماشتہ و عمدہ دار بار خانہ و سے بود آنجا فرود آمد و خیمہ رسول را صلی اللہ علیہ وسلم
 آنجا نہ و ہر حسب اتفاق و اسے خود نہ ہر مقتضای اسے آنحضرت چنانکہ سلم از ابو رافع روایت کردہ است و
 قول ابن عباس است چنانکہ بخاری از و سے آورده است و عائشہ نیز ہمین جانب است چنانکہ در حدیث متفق
 آمدہ مخفی نمائے کہ ہر گاہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در اینجا آمدہ و نزول فرمودہ اگر چه بطریق اتفاق بود اتباع
 و سے احب و احسن باشد و صحابہ و خلفای راشدین نیز از امیکر ذہد و امام محمد و ابو طاسے خود گفتہ کہ نزول
 در جنب احسن است و اگر نکند چیز سے لازم نمی آید و این قول ابی حنیفہ است و منبہ مسکین عبد الحق بن
 سیف الدین صلح اللہ حالہ و احسن مبداء و آلہ چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم او جد عبد الوہاب رحمۃ
 علیہم حج گزارو و نفرمود و اسے از مناد رسید بجنب نزول فرمود حضرت شیخ و نگہدار نماز ظہر را بخواب رفت

وگذا روم و آنجا که حضرت عبد الله بن عمرو و سواد بن ابی اذین و یاقوت سادات قباغ کافی است و فرمود که فی الزمان
قول شیخ منی است بر آنچه گفته اند که نزل بحسب سنت است و لیکن توقف آنحضرت تا عشاء است براسه عمر و عایشه و
چنانکه باید و الله اعلم و عنما قال احسن من النسخة العشرة - گفت عایشه احوام ستم من ان شیخ منی برای عمر و عایشه
گفت - پس در آمدیم که لا نفقیت عمری - پس تفکر کردم که خود را که از جهت حضرت عیسی نوت شده بود چنانکه
در باب قصه حجه الوداع گذشت - و انظر فی رسول الله - و انظر که در سر منیر خدا - صلی الله علیه و سلم بالایض
در ایض که در آنجا نزل فرموده بود - حتی فرخت - تا آنکه فارغ شدم من - فامر الناس بالرجوع - پس امر کرد
مردم را کوچ کردن بجانب مدینه - فخرج فمر بالبلدیت پس بیرون آمد آنحضرت از محصب پس گذشت بخانه کعبه
فطاف به قبل صلوته الصبح پس طواف کرد بخانه کعبه پیش از نماز باشد و این طواف دو بار است و طواف
صدر بفتح و ال نیز گویند و در و سه رمل نیست و بعد از و سه رمل - کم حرج الی الله فیه یستر جردن آن
لبوس مدینه - بنا آن حدیث او جده مدینه است - و این میگوید که انچه پیش نیاوریم من آنرا بر داشته
بخار و سه رمل - بل بروایه ابی داود - بگفته یا فتمیم یا فیمیم ابی داود مع اختلاف یسیر فی آخره - ایندک
اختلاف در آخر حدیث - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال کان الناس یقیرون فی کل وجه
بودند مردم که بر می گشتند در هر طرف و مقید بر آمدن در که و بر آوردن طواف و در ایض مقید نیستند -
تعال رسول الله - پس گفت منیر خدا - صلی الله علیه و سلم لا یصیر من احدکم منی کیون انعمه بالبلدیت -
باید که خبر آید کی از شما کوچ کند تا آنکه باشد آخر زمان پایان و امان و سه بخانه کعبه کنایت است از طواف
وداع - الا انه خفف عن الخائف - گذران است که سبک گردانیده است کار بر جانف و ساقط گردانیده شد
از و سه طواف و دواع اگر طواف زیارت کرده است متفق علیه - انچه پیش دلالت دارد بر وجوب طواف
وداع و این است مذمب ابی حنیفه و احمد و صحیح از مذمب شافعی و سنت است نزد مالک و درین نیست با لفاظی
و اما حدیث سابق اگر چه ظاهر و سه در امر بر جیل است بی تفسیر طواف محمول است برین بقرینه این حدیث -
و عن عائشه - قالت حاضنت صفیه نایه النفر حیض کرد و صفیه و شیب نفر سر او چنین شیب است که آنحضرت
در محصب بود و شیب در باب الحج مضایف بر و سابق میگرد و نه بر آورنده چنانکه متعارف است - فقالت ما لایس
الا حاجتکم - نمیدانم خود را که موقوف و آورنده و انچه شما یعنی از جیل برینیه زیرا که من حیض کردم و طواف
نکرده ام - قال النبی صلی الله علیه و سلم عقری - فبیع عین و سکون قات - خلقی - فبیع عین و سکون لام و این است
که بر زن کنند و لیکن حقیقت دعا و است هم چنین زبان زد عادت و عیب شده است چنانکه در انشال آن
و مقهور بر کردن و قتل کردن و پاک ساختن یا بغی نماندیدن و خلق رسیدن و در و خلق یا زدن چیزه

وخلق را صبی گفته که این کلمه است که در محل تعجب استعمال میکنند و این دو کلمه را زیاده برین تحقیق است که در شرح کرده
شده است - اطافیت یوم نحر - یا طواف کرده است روز نحر طواف زیارت قبل نم - گفتند آری کرده است
قال گفت آنحضرت خطاب بعضیه - فافغری - پس برای او کوچ کن - متقی علیه

الفصل الثانی - عن عمر بن الاوص - رضی الله عنه - بفتح نمره و سکون حاء هاء و لهما و مملو صحابی است

روایت کرده است از سید و سید سلیمان - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول فی حجة الوداع
اے یوم نذر گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت در حجة الوداع کدام روز است این روز - قالوا یوم الحج الاکبر
گفتند روز حج اکبر نام حج است مطلقا چنانچه در قرآن مجید واقع شده است و میگویند اکبر و ثقات
اصغر است که عمر و اوست و اورا حج اصغری نامند و آنکه الان مردم حج را که روز جمعه افتد حج اکبر میگویند متعارف زبان
علم و شریعت نیست و حدیثی هم روایت کرده اند که حج روز جمعه برابر یثقا و حج است و گفته اند که این حدیث
موضوع و باطل است نعم حجی که آنحضرت کرده صلی الله علیه و سلم روز جمعه بود و بیشک در حج روز جمعه فضیلتی
خاص دارد از جهت اجتماع شرف زمان و مکان - قال فان دارکم و اموالکم و اعراضکم بنیکم حرام کرمه یومکم نذر
نمی بلدکم نذر - شرح این در فصل اول معلوم شده است - الا لا یجنی جان علی نفسه سگاه باشد باید که گناه
کند و ستم نکند هیچ گناه کننده و ستم کننده بر نفس خود و مقصود نمی از گناه کردن و ستم کردن است به غیر چه
هر که بر کسی ستم میکند تحقیق بر خود میکند که انثم و جزاے آن ساجد بدوست پس این خبر و معنی نمی است
و در روایتی است الا علی نفسه و برین تقدیر یعنی خبر است نه یعنی نمی - الا لا یجنی جان علی ولده آگاه باشد
باید که جنایت نکند هیچ جنایت کننده بر فرزند خود - و لا مولود علی والدہ - و جنایت نکند هیچ فرزندی بر والد
خود ذکر این حدیث ثبوت آن است که هیچ و شناعة این بیشتر است از جنایت بر اجداد یا ثبوت آنکه نیز حکم
جنایت بر نفس است جهت جریان عادت جاهلیت بر اخذ اقارب شخصی بجنایت و س و این و جان تاکید
حکم سابق است فاهم - الا ان الیخیر ان تقدیر این الیخیر بلذکم نذر ابا - آگاه باشد بدستی که شیطان تحقیق
نا امید شد ازین که عبادت کرده شود و او را کفایت است از بت پرستیدن و شکر شما که این است یعنی بکرم همیشه
تا روز قیامت - و لکن شکون که طاعة فیا تخفرون من اعظام فیضی به - و لکن سر انجام است که باشد
مر شیطان را فرمانبرداری و رجزی که حقیر و کم بشمارید شما را به علمای خود دینی کار را میکند و گناهان می و زنده
و آنرا خود و حقیر می نیدارید و در آن عباد طاعت شیطان است که راضی میگردد شیطان بدان و آن علمای
مردمی بقتل و بیجان حروب و خونریزی و بکند و - رواه ابن ماجه و الترمذی و صحیح - و حکم بصحت کرده است
ترمذی و یحیی بن زکریا و عن رافع بن عمر و الترمذی - نعم هم و قهر را نمی توان نسبت نذر صحابی است

روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حدیث - قال رايت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب الناس
 بنی حنین ارفع الغصی - گفت دیدم آنحضرت را که خطبه میکرد و مردم را بمناینگاری که بلند شده چاشتگاه - علی لغت
 صوباً - سوار بر دستر صبا و صبا ناته که بالا است - چشم و سه سرخی بود و درون سینه می چنانکه شتر از شین مجمر
 وقاف - و علی یعب عنه - و علی مرتضی رضی الله عنه تعبیر و تفسیر میکرد و آنحضرت و یکدم می نمود انبیه و می نمود انبیه
 و میسر رسانید آن کسان که دور بودند آنچه آنحضرت میفرمود - و الناس این قائم و قائم - و مردم بعضی ایستاده و بعضی
 و بعضی نشسته در سجده خطبه مستنون است یکی در قدر و یکدیگر در مری و در هر جا احکام که بعد از آن باید
 که تعلیم و تلقین میفرمود - رواه ابو داود - و عن عایشه - و ابن عباس رضی الله عنهما - قال رايت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 آخر طواف الزیارة یوم النحر الی ائبل - و روایت است از عایشه و از ابن عباس که آنحضرت تاخیر کرد طواف زیارت
 را تا غلبه ظاهر این معارض است بحديث عائشه که آنحضرت طواف کرد و ظهر بکمره کرد و این اضطرابی است
 که در حدیث عائشه واقع شده و بسبب این تقدیم و ترجیح کرده اند حدیث ابن عمر که صحیحین واقع شده و آنحضرت
 ظهر بنا کرد و چنانکه گذشت و الله اعلم - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه - و عن ابن عباس رضی الله عنهما
 صلی الله علیه وسلم لم یزل فی سبغ الذی افاض فیه - روایت است از ابن عباس که آنحضرت رمل نکرد و در طواف
 افاض از نجاشی معلوم میشود که رمل در طواف زیارت نیست و رمل در طواف وداع هم نیست پس رمل نیست
 مگر در طواف قدوم - رواه ابو داود و ابن ماجه - و عن عایشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم
 قال اذا رمی احدکم حجرة العقبة فقد حل له کل شیء الا النساء - گفت آنحضرت وقتی که یکی از شما حجرة العقبة را
 پس تحقیق از احرام برآمد و حلال شد هر امری را به جز زنان و بعد از طواف زنان نیز حلال خواهد شد
 رواه فی شرح السننی قال اسناده ضعیف و فی روایة احمد و النسائی عن ابن عباس قال اذا رمی الحجرة فقد حل
 له کل شیء الا النساء - و عنهما قالت افاض رسول الله صلی الله علیه وسلم من آخر یومہ حین صلی الظهر - گفت
 عائشه افاض کرد و روان گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجانب که برای طواف در آخر روز خود در وقتی که گزارد
 ظهر را ظاهر این حدیث نیز همین است که ظهر بنا کرد و - ثم رجع الی منی - پسر برگشت بسوسه منی - فمکث بها لیا
 ايام التشریق - پس درنگ کرد و منی شبهای روز تشریق - یری الحجرة اذا زالت الشمس - می میکرد حجرة را و وقتی که
 برگشت آفتاب از جانب مشرق بسوسه منب - کل حجرة بسبع حصیات - هر حجرة هفت سنگ نرینه - یکبته کل
 حصاة تکبیر میگفت با هر سنگ نرینه - و یقف عند الاولی و الثانیة - و می ایستاد نزد حجرة اولی و ثانیة بعد از رمی
 و یطیل القیام - و دراز میکرد و ایستادن را - و یضرب - و دراز می میکرد و دراز می میگفت - و یری النایت
 فلا یقف عنده - و دراز می نمود و ایستادن را و دراز می نمود و ایستادن را - رواه ابو داود

الانما یزین - وپوشیدن زن بدست فقار الفهم فان وشدیدنا وراى در آخر پوششی است که زن عرب برای دفع
سرمه و دستها پوشند که انکشافی گفت و ساعد همه را می پوشد و در میان آن نپشه است پیکره شده و بعضی گفته
نوعی از زینت است که زنان در دستهای پوشند و عن ابن عباس - رضى الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم یخطب و یقول - گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را که خطبه میخواند و حال آنکه وی می گفت - اذالم یحرم
الحرم علیکم لبس خفین - وقتی که نیاید محرم فعلین را پوشد موزه هارا - و اذالم یحرم انزل الیس سراجیل - چون
نیاید به بند را پوشد تنبانی را و لیکن قطع میکند موزه هارا از زیر پاشنه پا چنانکه در حدیث سابق بیان کرده بود
برین اندوا که جهان طور درست پوشد قدیم و بد و امام احمد میگوید قطع کند که در آن ضاعت ال است و حکم
ضرورت چنانکه هستند بحال خود پوشد و قدیم نیست و در سراجیل نیز خلاص است و نزد امام ابو حنیفه پاره کند
و از راسه شقی علیه - و عن یحیی - یفتح تخانیه و سکون یمن محله - بن ایه - نعم موزه و فتح سیم و نشد
تخانیه صحابی است اسلام آورد و زینت و حاضر شد خنین و طائف را - قال کما عند انبی صلی الله علیه وسلم
بالجواراة از جاره رحل اعرابی گفت بودیم از آنحضرت در جبرانه که بر یک مرحله از آنکه است و آن حضرت
از انجا عمره برآورده بودند ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه - علیه جبهه و متوجه بالحق - بران مرد جبهه بود
و حال آنکه عمره آورده بود بخلوق بفتح خا که بجهه و فان در آخر نام طبی است که عربان میسازند و در آن عفر
می اندازند مشهور است میان ایشان و فتح لبنا و و خای مجتنبان او دن حبس بطیب چنانکه گویایم چکد از کج
فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله الی احرمت بالعمرة و نذر علی - بدرستی که من احرام بستم بر اے
عمره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود - فقال - پس گفت آنحضرت - اما الطیب الذی یک فاحه لثیق
مرات - اما خوشبویی که با تهست مشبوک آنرا سه بار از جهت آنکه استعمال زعفران و ام است بر مردان نازا
چیت که بقاے از طیب بعد از احرام منفذ احرام است فافهم - و اما الجبة فانز عما - و اما جبهه که تو پوشیده پس برش
آنرا و بار از یدین - ثم اضغ فی عمرک کما تضغ فی حبلک - بستر کن در عمره تو چنانکه میکنی و سج تو کو یا آن مرد عالم بود
با حکام حج نه عمره پس تشبیه داد آنحضرت عمره را به حج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج است از احرام و شتر الطان
احکام عمره نیز همان است و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود وقت ابره و عدم آن متفق علیه - و عن عثمان
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحرم الحرام ولا یحرم ولا یحرم - هر سه لفظ بمنع و حرم مردی
نکاح کند محرم خود را و نکند نکاح و گیره را بولایت و نکاح و خواستگاری کند زن را بطبی که خانه خود است
و این نهیب شایسته و مجبور علماست لیکن نهی از نکاح و انکاح تحریمی نیست و از آنکه بفرموده با جاز است
همه و دلیل با تزوج میبونه است زن - و رواه مسلم و عن ابن عباس رضى الله عنهما ان النبی صلی الله علیه

تزوج میمون و بهو محرم - روایت است از ابن عباس که آنحضرت نکاح کرد میمون را رضی الله عنهما و حال آنکه آنحضرت
 محرم بود براسه عمر و قتاده متفق علیه - و عن ابن عباس - بن الاصم بن اخط میمون رقی - خواهر زاد میمون بعضی گویند
 که او را روایت است و صحابی است و صحیح آن است که تابعی است ثقه کثیر الحدیث عیسی بن میمون - روایت میکند از خاله
 خود میمون - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم تزوجها و بهو حلال - که آنحضرت تزوج کرد او را و حال آنکه محرم نبود -
 سده مسلم قال الشيخ الامام محی السنه رحمه الله والاكثر من علی انه تزوجها حلالا - گفت محی السنه اکثر بر آنکه آنحضرت
 تزوج کرد میمون را و حال آنکه حلال بود - و ظاهر امر تزوجها و بهو محرم - و ظاهر شد امر تزوج و سه در حالی که آنحضرت
 محرم بود - تمیزی بها و بهو حلال - بیشتر بنا کرد یعنی دخول کرد میمون را و حال آنکه سه حلال بود - بسبب فی طریق
 گفته - نکاح میمون و بنای وی در سرف بود بقیع سین محله و کسر را و بنای نام موضعی است بر راه مکه سده میل
 از مکه و از عجایب اتفاقات آنکه فوت میمون نیز درین موضع اتفاق افتاد و الا آن در آنجا در هر قدر سه عادت است
 که بعضی امر ساخته اند به آنکه حدیث ابن عباس و حدیث زید بن الاصم هر دو متعارض اند حدیث ابن عباس
 ناظر است به آنکه تزوج میمون در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصم دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود
 و اصحاب ما ترجیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا که ابن عباس افضل و اکمل است
 در حفظ و اتقان و فقه و حدیث و سه متفق علیه است ماند آنکه حدیث امیر المومنین عثمان رفو که دال است
 بر نفی ما ول است با آنکه مراد آن است که نکاح و انکاح از نشان محرم و مناسب بحال او نیست که مشغول است
 بجای دیگر نه آنکه مراد تحجیم دست و آنکه حل کرده اند شافعی حدیث ابن عباس را بر آنکه ظاهر شد امر تزوج و
 در احرام باین اعتبار گفته است تزوج و بهو محرم تکلیف است و نفی است که مراد حل اصلی است که قبل الاحرام
 بود و حال آنکه اکثر روایات در آن است که حل عارضی بود که بعد از احرام میباشد و برین تقدیر حدیث ابن اصم
 را نیز حمل میتوان کرد که مراد آن است که ظاهر شد امر تزوج و حال آنکه حلال بود و کلام را اینجا در کتب اصول
 زیاده برین است جمله ازان در شرح ذکر کرده ام فته بر - و عن ابی ایوب - ان النبی صلی الله علیه و سلم
 کان یسئل ساسه و بهو محرم - روایت است از ابی ایوب انصاری که بود آنحضرت که شی شست سر مبارک خود را
 و حال آنکه سه محرم است - متفق علیه - بهر آنکه هائز نیست محرم را شستن سر از برای جنابت با اتفاق و در
 تبر و خلاف است و هم چنین در شستن خطمی و مانند آن نیز خلاف است و در هر دو گفته است که لا باس است
 در غسل کردن و بهام در آمدن و در شرح گفته است زیرا که بجز شستن نمیرود و زید کی موی بلکه زیاده کند
 لبه شعر و بر او نشوید سر و برین خطمی زیرا که سه نوعی از طیب است و سه میکند بهام سر و بر - و عن
 ابن عباس - رضی الله عنهما قال ان النبی صلی الله علیه و سلم و بهو محرم - گفت ابن عباس که خون کم کرد

آنحضرت

آنحضرت و حال آنکه و سعه محرم بود و اکثر علماء بر جواز حجامت محرم اند اگر سومی شکسته نشود و متفق علییه - **عمر بن عثمان** رضی الله عنه حدیث عن رسول الله - حدیث که عثمان رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نقلی اگر چه اشتکی علییه و بر محرم - ورق مروی که چون شکایت کرد و سرش و چشمش خود را یعنی چون پشیمان او بدید و آید - نه بدید با الصبر و تقصید کند سر و چشم را بر صبر و قید غنینه افشائی سستند اگر کسی چشمش بر سر و آید دست است به طریق اولی و صبر بر فتح صداد که موحده و سکون آن جائز نیست اگر در ضرورت شرع صبر داری تیغ مشهور است که در چشم را بدان و در کف دست و در چشم و تقصید و تقصید جرات بستن است بصناد یعنی بصحابه و نه لادن و بر و بر جرات نیز گویند اگر چه عصابه است نشود و طاهر آن است که مراد اینجا بستن عصابه باشد زیرا که و سعه می پوشد جزو سعه از روی و محتاج است به بیان کردن آنکه این چون بحکم ضرورت است موجب جنایت بر احوام نباشد رواه مسلم - **عمر بن الحسین** - صحابه است حاضر شد حجه الوداع را - قالت رایت اساتمه و بلالا و احدهما اخذ بخطام ناقه رسول الله - گفت دیدم اساتمه و بلال را رضی الله عنهما یکی ازین دو کس گیرنده بود و مهار ناقه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را و آخر رافع توبه پیغمبر من است - و دیگر بر دارنده بود و جامه خود را که می پوشید آنحضرت را یعنی سایه میکرد و اگر کسی اقتباسی از می کرد العقیقه تا آنکه سعه می کرد آنحضرت حجه العقبه را و در روایتی آمده است بر دارنده مانند تاج چیزه بر سر وی و این حدیث دلیل مستند بر جواز استطلاع بر محرم را طبعی گفته که این قول اکثر علماء است و مالک و احمد کرده مد ار نه آنرا رواه مسلم - **عمر بن کعب بن عجرة** - بنضم عین مملد و سکون جیم در اصحابی انصاری است از اصحاب شجره گویند که او را تبتی بود که می پرستید آنرا و عباد بن صامت یا را بود و در می بر و سوره آمد و دید که تبت را پرستیده از خانه بیرون آمد و عباد بن صامت در خانه او درآمد تبت را به شکست و چون کعب درآمد تبت را شکسته دید چشم آمد و خواست که دشت تمام ابن صامت کند باز تفکر رفت و گفت اگر درین بت چیزی می بود نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مر به و هو با ی عقیقه قبل ان یدخل مکة - روایت میکنند که آنحضرت گذشت بر و سعه وی با آنحضرت در حدیبیه بود پیش از آنکه در آید مکه - و بر محرم و هو یوقد تحت قدر - و حال آنکه کعب محرم بود و و سعه آتش می افروخت زیر دیگی - و اقلل متانت علی وجهه - و پیشهای افتاد بر و سعه - فقال اتو ذیک هو الک - پس گفت آنحضرت آیا آزار میکنند ترا شمشیر است تو - قال نعم - گفت کعب آری می کنند - قال احلق راسک - گفت آنحضرت پس اگر اینچنین است تبرایش سر خود را - و اطعم فرقا بین سته ساکین - و غوران و قسمت کن فرق را میان شش مسکین - و الفرق ففتح الفاء ثلثة اصبع - و فرق سه صاع است پس هر مسکین را نیم صاع است

از گندم بپزد و اصبع جمع جمع و اصل وی اصبع قلب گرفتند و اصبع خولعه خنک آرد و جمع واری میکنند - او صمغ شسته ایام -
یا زرد و دارنه روزنه - او انک - بضم سین بلفظ امر نسکته - یا زنج کون و بجزه - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابن عمر - رضی الله عنهما انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یسأل النبی عن النبی

عن القنارین و الثقیاب و ما من الوریس و الزعفران من الثیاب - ترجمه این از حدیث ابن عمر و فصل اول
ظاهر شد - و تلبیس بعد از آنکه حاجت من الوریس الثیاب - و باید که پوشیده بعد از بر آید از اجرام بر چه

دوست دارد از اصناف جامه با و بیان کرد تا آنرا بقول خود - معصفر او خرا و حلی او سر او و ایل او میص او خف
فی الصراح عصف رنگ صحن معصفر معروف و خنک است بهر زنای غیر فروع از جامه و ورق قاموس گفته عصفرت

معروف است معصفر جامه رنگ کرده شده بآن نبت معروف و حلی - پورست او را نیز داخل لباس اعتبار گرفته
ساده ابو داود و عن عائشه - رضی الله عنها قالت کان الکرکبان یرون بنا - بودند سواران که می گذشتند

ما - و نحن مع رسول الله - و ما یعنی زوجات آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم حرمت
محرم بودیم - فاما حمار و انبساط احدنا جلایا بها - پس چون نزدیک آمدند یعنی مردان از ما و میگذاشتند

از پیش ما فرود می نشست یکی از آنها چادر خود را - من را سها علی و بها - از سر خود بر روی خود و لفظ جان و را
همچنین واقع شده است از جوار و سنن ابی داود و در مصابح جواد نه از مجاوزت و در بعضی الفاظ چهار و ایا

معه و ذوال حمه نیز آمده فاما حمار و ما پس چون میگذاشتند از پیش ما - گفتند - دور میکردیم ما چادر را
از روی و میکشادیم روی ما و بهرینه میکردیم روی ما - رواه ابو داود و در لابن اقیه مضاه - عن ابن عمر

ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یهین - نتیج یارشد یدوال - با زیت و بومجم - بود آنحضرت طلاء میکرد و خنک
زیت طبر خود و حال آنکه و عوم بوده غیر المقت - اما زیت غیر مقت - یعنی غیر المیطیب - زیت خوشبو

نگرده شده و مقت بضم تیم و تشدید تانی که ریخته شده در وی ریاحین یا آمیخته شده بر و غنها خوشبو
وقت و مقتیت روغن در گل پودرون و نزد امام ابو حنیفه زیت مطلقا از طیب است زیرا که اصل او

کذا قالوا - رواه الترمذی

الفصل الثالث - عن نافع - ان ابن عمر سمع وجه القوا - روایت است از نافع که مولای ابن عمر

که ابن عمر یافت مردی و سر او فرود - فقال - پس گفت ان علی ثوبا یا نافع - بنید از بر من جامه را ای نافع
که سر وی منفرم نافع میگردد - فالقیث علیه برقا - پس انداختم بر بالا که ابن عمر بر نسی را - فقال نافع علی ثوبا

و قد هی رسول الله - پس گفت ابن عمر آبی اندازی بر من این را و حال آنکه تحقیق نمی کرده است پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ان یسبهم الا نیکه پوشیده بر من را و محرم ظاهر اند و ابی ابن عمر احتیاط بخند بود و مطلق بر نافع

که پوشند و ساقها معلوم شد که اگر خفیض را پوشند بر وجهی که متعارف در آن است بای که نازد و یا از جهت احتیاط کرد
و آنرا غلام - رواه ابو داود - و یحیی بن عبد الله بن مالک ابن یحییته - مالک بن نمون است و این صفت ثانیة عبد الله
و یحییته بنعم با و فتح حامی حمل و سکون یا نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر اوست و اگر کسی نمون بخواند لازم
آید که عقیقه مادر مالک باشد و حال آنکه زوج اوست و این را در موانع دیگر ذکر کرده ام قدیر - قال اجماع رسول الله
صلی الله علیه و سلم و یحیی بن نمون - خوان کشید آنحضرت و حال آنکه و سه محرم بود - یحیی بن اجماع - یحیی بن اجماع
و حمل بلفظ حیوان مشهور نام یحیی است میان که در بنیه چنانکه گفت - بن طریقی گفته و وسط را سه - خوان کشید
در میان سه خود و وسط را اینجا بقیع - یحیی بن اجماع - یحیی بن اجماع - یحیی بن اجماع - یحیی بن اجماع
و گفته اند که این قول بر ضرورت است زیرا که بقیع قطع شعر خواهد بود و اگر در بعضی موضعی باشد که در آنجا سویی نیست
چنانچه است بای ثبوت - یحیی بن نمون - یحیی بن نمون - یحیی بن نمون - یحیی بن نمون - یحیی بن نمون
مجااست که در آنحضرت و حال آنکه و سه محرم بود و بر پشت پا - من رجوع کان به - از جهت و سه که بود و پشت
پا و پا جاسه سویی نیست غالباً و بار و آن در و سه هم داشت - رواه ابو داود و النسائی - یحیی بن اجماع
مولا سه آنحضرت و وی نخت غلام عباس بود که حضرت بخشد قبیله بود و چون خبر اسلام او عباس را رسانیدند
ازادش کرد و حاضر شد احمد و خندق را امش بعضی مصعب گفته اند و بعضی امیر اسیم و بعضی غیر آن و اسلام
او پیش از بر بود و لیکن در بر حاضر نشده - قال ترویج رسول الله صلی الله علیه و سلم میمونه و سه حلال -
بنام که در آنحضرت میمونه را و حال آنکه آنحضرت حلال بود و نبی بهاد و سه حلال - و دخول کرد آنحضرت میمونه را و حال آنکه آنحضرت حلال بود
و گفت اما رسول بنیها - و بودم من میان یحیی میان آنحضرت و میمونه - رواه احمد و الترمذی و قال نهاده است حسن

باب المحرم

یجب حبس العیبه بر آنکه صید کردن محرم و راه نمودن و سه و دیگر سه را صید و اشارت کردن بدان حرام است
باتفاق و اگر چیزی از این افعال کند لازم میگردد و خود را در خوردن محرم صید و تفصیل است اگر خود صید کند
یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای سه محرم باذن وی یا باذن
سه و اینچنانکه سبب و اقوال است مرعاه را ندید بعضی صحابه و تابعین و من بعدهم و ابن عباس و طاووس و ثوبری
آن است که حرام است بر محرم اکل صید مطلقاً بلیل اطلاق حدیث مصعب بن شبابه که باید و نه سبب مالک و یحیی
و احمد آن است که محرم اگر خود صید کند یا کسی بر سه و سه صید کند باذن و سه یا باذن و سه حرام است و
اما اگر غیر محرم صید کند بر سه خود و چیزی از آن بر سه محرم بدید کند حلال است و نه سبب امام ابی حنیفه و صحابه
و ی آن است که حلال است اکل لحم صید بر محرم و دیگر را دام که خود صید کند و امر بدان کنند و ولایت و اشارت

واعانت بران نماید و سب یا محرم دیگر اگر چه برای وی صید کرده میشود چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد است
تحریریه واجب و احادیث درین بحسب ظاهر مخالف و متعارض آمده و در شرح سفر السعاده این را به تفصیل برچشم
نما تر استیفا کرده شده است آنجا باید نگریست و الله اعلم

الفصل الاول - سخن در صعب - پنج صا و سکون عین مقلین - بن جتانه - بفتح جیم و تشدید شین صحابی
ابن عباس از سب روایت دارد آن فی خلافة ابی بکر الصديق رضی الله عنه ابدی رسول الله ص و ایت است از سب
که در سب آید و برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حرام و حشیا گور خرا که شکار کرده بود و موجودات و
آن حضرت در ابو ابو الفتح نهر و سکون موجد - او بود آن - یا در دوان بود و بفتح و او تشدید و ال نام و موضع
است میان کوه و دینه نزد دیکتر بریند و میگویند که قبر عبد الله و والد آن حضرت در ابواست و ابن صعب ابن جتانه و آنجا
ساکن بود و در علیه پس برگردانید آن حضرت به سب و قبول نکرد - فلما را می باقی دج - پس هنگامیکه دید آن حضرت
چیزی را که در سب دوست از ناخوشی و انفعال و اندوه اند قبول نکرد آن آن حضرت بدیهه او را - قال - گفت
آن حضرت - انما نرده عليك الا ان احرم - بر رستی که ما برگردانید ایم آنرا بر تو گوییم بحسب آنکه ما حرامیم و حرمیم
جمع حرام است بکسر می حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام است - متفق علیه پوشیده نماند که ظاهر
این حدیث در آن است که صعب بن جتانه حمار و خشی زنده بهدیه آورد و محرم را جایز نیست قبول آن لیکن
سخن و در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده است که بهدیه محرم حمار و خشی
بود پس در روایات مسلم آمده که بهدیه که در سب حمار و خشی را که خون از وی میچکید و در روایتی آورده شق حمار را
و شق بکسر می هر چیزی که در روایتی آورده و عقوبت از سب و در روایتی پاسه او را پس بقر خیز این روایات

درین حدیث نیز عین مراد خواهد بود - و سخن ابی قتاده - رضی الله عنه مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
روایت است از ابی قتاده صحابی که مشهور به سب بیرون آمدن آن حضرت و ابن در عام حدیث بود در سب
ششم از هر شت مختلف مع بعض اصحابه و هم محرمون - پس پس نماند ابو قتاده با بعضی از یاران خود و یاران
و سب محرم بودند - و به غیر محرم - و سب محرم نبود - فزاد حمار و خشی قبل آن یراه - پس دیدند یاران و
حمار و خشی را پیش از آنکه به بند سب آنرا - فلما را دقه ترکوه - پس هنگامیکه دیدند یاران او گذاشتند او را
و دلالت و اشکاکت نکردند بران - حتی راه ابو قتاده - تا آنکه دید آنرا ابو قتاده - فکرب فریاد - پس سوا شد
ابو قتاده ای سب را که مراد او بود - فما لم ان بنا و لوه سوطه - پس سوال کرد ایشان را که بدیند بدست و
تا زیاده او را بعضی گفتند که مراد بسوط اینجا ضیف است و در بعضی روایات با سوط رجه نیز مذکور است -
فاجاب - پس آیا آوردند یاران از دوان سوط بدست و سب بجهت احرام تا لازم نیاید اعانت بر صید -

فتناوله - پس خورد و آن وقت که از اسب پس گرفت سوار او در روایتی سوط و در محل علیّه پس حمله آورد و
 بناخت بر چهار دشتی تیره - پس پی کرد و میبگند و گشت او را نیم اکل فاکلوا - پس خورد و آن وقت که پسر خوردند یاران
 و سینه نیز قند هوا - پس پشیمان شدند بعد از خوردن که چرا گوشت شکار در حالت ابرام خوردند و آن وقت که پاره
 گوشت را نگذاشته بود - فلما ادرکوا رسول الله صلی الله علیه وسلم سالوه - پس هنگامیکه دریافتند آنحضرت
 را و بلازمّت شریف رسیدند و حقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آنحضرت را از حکم آن که را بود خوردن
 آن پانه - قال بل مکمل منه شی - گفت آنحضرت آیه است با شما از آن چیز - قالوا معناه جده - گفتند بابا پایی است
 و در روایتی باز و س - او - فاخذ بالنبی - پس گرفت آنرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فاکلها - پس خورد و
 آنرا متفق علیه فی روایتی لها - و در روایتی مر نجار سوسم را بر دو آغچین آمده که - فلما انوار رسول الله صلی الله علیه وسلم
 علیه وسلم قال - پس چون آمدند نزد آنحضرت فرمود - انکم احدا مره ان حمل علیها - یا شما از هیچ یکی بود که امر کرد
 آنوقت که را که حمل کند و تبارز او بر د - او اشارت را ایها - یا اشارت کرده باشد بجانب وی یعنی اعانت
 کرده باشد بوجهی از وجه بر شکار کردن آنرا - قالوا لا - گفتند نکرده - قال فکلوا ما بقی من لحمها - گفت آنحضرت
 پس خوب کردید که خوردید و بخوردید آنچه باقی مانده است از گوشت و س این حدیث دلالت بر اباحت میکند
 ما دامی که خود میدنکرده یا دلالت و اشارت بر ان نکرده است و حدیث سابق بر حرمت آن مطلقاً
 دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود و قد حقق فی موضع
 و عن ابن عمر - عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا جناح علی من قتل من فی الحرم و الا حرام - پنج چیز اند که گناه است
 بر کسی که بکشد آنرا در زمین حرم اگر چه در زمان احرام باشد - القناره - به تخفیف راموش - و الغراب - نرغ
 و الحذاه - کبک حرافه و ال - و بزه بر وزن غلبه جانور معروف است که آنرا غلیبوا میگویند و در صراح فحاش
 و الغراب - و کثر دم - و الکلب العقور - و سگ جواحت کننده متفق علیه - و عن عائشه - رضی الله عنها
 ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس فواسق قتل من فی الحرم و الا حرام - پنج چیز از حیوانات فاسق اندکشته میشوند
 در زمین حل و حرم و میکشد آنرا حرم - الخیه - مار - و الغراب الا بقع - بویخه و قاتل نرغ بیشه که سیاه و سفید
 میباشد و در پشت و شکم و سینه سفید باشد و این در طیر و کلاب میباشد و فی الصراح بقیه پسگی و مرغ و در حاش
 در شان قاتل سیدنا امام حسین سلام الله علیه و علی ابائهم الکرام واقع شده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه
 علیه وسلم که گویا من می بینم سوسه کلب البقع که در آن می اندازد و در خون اهل بیت من و بود و شمر ملعون ابرو
 و القناره - و موش - و الکلب العقور - و سگ گزنده و الحذاه یعنی خداه است که در حدیث سابق مذکور
 شد متفق علیه - بدانکه در هر یکی از این دو حدیث پنج چیز از جنس موزیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق

عقرب نذکور شد نهجیم و در حدیث لاقی بر یکس و غراب گاهی مطلق نذکور میشود و گاهی موصوف باقی و گفته اند که مقتول
در جل و حرم که قاتل و سه محرم باشد یا تحمل نهم و دین پنج نیست بلکه همه موزیات را حکم همین است و سبلع همه مانند شیر و
گرگ و پلنگ همه داخل کلب عقور اند و اتفاق کرده اند علماء بر جواز قتل محرم مرایشان را و هر موزی را اجازت قتل در
و جل و حرم و اقل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در جل جائز است نزد شافعی و نیزه اگر مردیم کرده باشد
پایانه بجرم بوده تنگ ساخته شود بر و سه محال بنوع اکل و شرب تا مضطر گردد و بخارج پس قتل کرده شود و حرم زده شود

تفصیل الثانی - عن جابر - رض ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لحم الصيد لکم فی الاحرام حلال ہام
تصدیہ - روایت است از جابر کہ آنحضرت گفت گوشت شکار مر شمار در احرام حلال است مادام کہ صید کنندہ
شما کہ محرمید - او یسأ و لکم - یا صید کردہ شود بر اسے خاطر شما اگر صید کنندہ محرم نبود و نہ سب مالک و شافع این
و این متوسط است میان دو نہ سب دیگر چنانکہ مذکور شد رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی - و عن ابی سیرہ
رض ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الجراد من صید البحر - گفت آنحضرت کہ بیخ از شکار رو یا ست یعنی حکم و
حکم صید بحر است و ار شدہ است کہ جراد از بنی افتاد و اہی است و بعضی گفتہ اند کہ بتولہ سیکر و از اہی مانند
کہ کہ اہی بی اندازد ایشان را در یا با حل و پرورش می یابد و این حدیث تجویز کردہ بعضی از علما کہ صید کنند
او را محرم زیہ کہ و صید بحر است و صید بحر حکم قول حق سبحانہ و اصل لکم صید البحر و اثم حرام حلال است اما
کہ کہ تجویز نمیکند بگوید کہ و صید برست کہ استقرار و در اینجا است و بعضی میکنند در زمین و قوت میکنند
از انجہ بیرون می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفتہ اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را از صید
بحر گفت مر او آن است کہ در حکم صید بحر است در حل اکل بی فوج و تذکیہ و اللہ اعلم - رواہ ابو داؤد و الترمذی
و عن ابی سعید - الخدری رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یقبل المحرم السبع العادی - فرمود بکشد
محرم در نہ حمله کنندہ را و و حکم کلب عقور است چنانکہ گفتہ شد - رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ - و عن
عبد الرحمن - بن ابی عمار - فقیع عین معلہ و تشدید میم تابعی است کہ قرشی عابد بود و مشغول بعبادت مشغول
عفت و سلامت - قال سالت جابر بن عبد اللہ عن السبع الیہی - گفت پرسیدم جابر را از سبع فقیع
بعجہ و ضم موصدہ حیوان معروف کہ از ارگ افتاد گوئید آیا شکار است و کہ حرام است قتل آن محرم را فقال
نعم - پس گفت جابر آری سبع از جمله شکار است - فقلت ایوکل - پس گفتم من آیا خورده میشود و حلال است
خوردن آن - فقال نعم - پس گفت جابر آری خورده میشود - فقلت سمعتہ من رسول اللہ - پس گفتم من
آیا شنیدہ می تو از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قال نعم - گفت آری شنیدم از آنحضرت - رواہ الترمذی
و النسائی و الشافعی و قال الترمذی نہ احد یث حسن صحیح - بعد از آنکہ اختلاف کرده اند در باب حرم سبع از صید

معنی و چون محضرت محمد متواکلت به مقصد رسید جائز است و اگر که از احرام برآید لیکن آنکه نشسته میگوید که
 احصاء نمی باشد مگر بعد و چنانکه در واقع حدیث شده و بعضی نزد ایشان باقی می ماند با احرام و اگر غدر زائل
 و حج فوت نشد برآید از احرام بعمل عمره و نزد ما احصاء بر فرض تیر یاب شد و در حدیث آمده است که کسی لنگ شد
 یا شکست پاشی او برآید از احرام و بر دست در سال آینده و درین باب خلافت دیگر است و آن این است که بر می
 میفرستند و با بجرم زریا که شناخته نشد است ریختن خون قربت و عبادت جزو زمان یا مکان مخصوص و نزد
 شافعیه موقوف نیست بر جسم و فرج کنند و با نجاکت محض شده چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم
 هم در حدیثی فرج کردند و حدیثی از زمین جلست و آبش آن است که ممکن نبود فرستادن ایشان بر می راجع
 پس بحکم ضرورت همان جا که زند و بعضی گفته اند که حدیثی پاره از محل و پاره از جسم است پس شاید که فرج و جسم و
 کرده باشد و در مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیثی اکثرش از جسم است و خلافتی دیگر آنکه چون محض شود و قطع
 و نزد شافعی قضایست تسبیح بقره القضاء نموندند هیچ است و ایشان میگویند قضا اینجا بمعنی صلح است -

الفصل الاول - عن ابن عباس قال قال احمد رسول الله صلی الله علیه و سلم فخلق راسه و جامع نساؤه و حجره
 گفت ابن عباس احصاء کرده شد آنحضرت یعنی در حدیثی و منع کردند مشرکان که او را از درآمدن بکعبه و عمره گزاردن پس
 برآمد آنحضرت از احرام و خلق کرد و مبارک خود را و جامع کرد زنان خود را و حجر کرد و شران خود را که همراه داشت حتی آنحضرت
 عا قاطلا تا آنکه عمره کرد و سال آینده بمقتضای خلقی که باطل گشته و واقع شده - رواه البخاری - و عن عبد الله بن عمر بن الخطاب
 خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت ابن عمر بیرون آمیم با آنحضرت یعنی بهره پس نزول کرد آنحضرت بحدیبیه -
 فقال كفار قريش ذنوب البیت پس حائل شدند و در میان آمدند و مانع شدند قریش از دخول کعبه فخر البنی
 پس نحر کرد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر آید - بر پی های خود را که همراه داشت و خلق کرد آنحضرت - و قصاص اصحاب
 و تقصیر کردند اصحاب آن حضرت و خلق کردند یعنی بعضی از ایشان و بعضی خلق کردند بعد از توقف بسیار در سر آمدن
 از احرام بجهت غم و اندوه ناشی از منع و صول بیت پس ام سلمه گفت یا رسول الله تو بر آیی از احرام و خلق کن
 تا همه خواهند کرد پس آن حضرت از احرام برآمد و خلق کرد و بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس خلق کردند بعضی
 و قصر کردند بعضی دیگر بعد از آنکه بیان کرد آن حضرت فضل خلق را با وجود آن تقصیر کردند - رواه البخاری -
و عن المسور - بکسر میم و سکون سین و فتح واو - بن خرمه - فتح میسم و سکون خای مجرور - قال ابن مسعود
 صلی الله علیه و سلم فخر قبل ان یخلق و امر اصحابه بکعبه - نحر کرد آن حضرت پیش از خلق چنانچه معهود است و در باب
 گفته که نیست خلق یا تقصیر و احصاء و قول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و ابی یوسف رح میگویند باید کرد و اگر نکنند
 حرام نیست زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم خلق کرد و عامر حدید و ایشان میگویند که خلق قربت

و عبادت بر تقدیر نیست که شریک گردد بر افعال حج و عمره و پیش از نسک نیست و آن حضرت و صحابه که کردند برای آن کردند تا دانسته شود استحکام غریبت بر انصاف و انشراح - رواه البخاری - و عن ابن عمر رضی الله عنه قال ایس حبکم سنته رسول الله - گفت ابن عمر آیا کافی نیست شمار اسنت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - سنت آن است که آن حبس احدکم عن الحج طواف بالیت و بالصفاء و المروة - اگر منع کرده شد و باز داشته شدی از شمار حج طواف کن بخانه کعبه و بصف و سروده یعنی عمره کن - ثم حل من کل شئ - پسر حلال شود و بر آید از هر چه که حرام شده بود - حتی حج عانا قباله تا آنکه حج کند سال آینده - فیه می - پس حج کند هر سی را - اولیوم ان لم یجد بهیا - یا زره واره و اگر نیابد بهی را و بر پنج بیت بیان احکام احصار کرد و گویا بعضی مردم جاہل بودند بان یا خلائی میکردند و آن پس گفت ابن عمر که سنت آن حضرت این است که اگر کسی حجر و حبس کرده شود از حج عمره بر آید و از احرام بر آید و بعد از آن حج را نفاکند - رواه البخاری - و عن عایشه رضی الله عنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه و سلم علی فباعت بنت الزبیر - گفت عایشه و آمد آن حضرت بر فباعت بنیم فنادی حمزة و تخفیف موحده و بعین مملکت نم آن حضرت سبت و زبیر بن عصبه لمطلب یکی از احکام اوست که بشرف اسلام مشرف نشد فباعت صحابه است از مباحرات آن حضرت برد و آمد - فقال لعلک اردت الحج - پس گفت آن حضرت شاید که اراده میکنی حج راستفاریست بر تبیل لطف و مهربانی قالت - گفت فباعت آری اراده حج دارم و لیکن - والله اجد فی الاوجیه - بخدا سوگند نمی یابم خود را که بسیار در دنیاکی یعنی در خود ضعفی می یابم و نمیدانم که قدرت بر اتمام حج یا بم یا نه و حج بفسخ جیم در دو کسر در دنیاکی چنانکه درع و درع - فقال لها حجی - پس گفت آن حضرت بر فباعت را حج کن یعنی احرام حج ببند - و شتر طی و قوی - و شتر ط کن و گو - اللهم علی من حیث یجبتنی - خدا یا مکان بر آمدن من از احرام هانجام است که حبس کنی و باز واری تو مرا و رانجام محل بفتح یم و کسر حاکمان یا از ان حل یتفق علیه - و این حدیث دلالت دارد بر تحقیق احصار برض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جاعل که میگویند احصار نیست مگر بعد دو میگویند که اگر مرض میباشند محلل شود احتیاج به اشتراط چه بودی و جواب میگویند که اشتراط برائے تعمیل محلل است که اگر اشتراط بودی متاخر باشد محلل نارسیدن بهی در محل خود که حرم است و بر تقدیر اشتراط پیش از خبر بهی محلل نمیتواند کرد و همچنین نمیباید خلیفه و هر که موافق است بوسه و تحقیق احصار به مرض و بعد گفته اند که جائز نیست محلل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است بفباعت و الله اعلم و بصحت رسیده است از ابن عمر که وی اشتراط را افکار سبب کد و حج و قول و سه و حدیث سابق ایس حبکم سنته رسول الله بجهت این است و از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل است باحصاء از جهت مرض فافهم

الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امر صحابه

ان یسبہ لوالہدی الذی نحر و اعان الخدیجۃ فی عمرہ القضاء سد روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت امر کردند صاحبان را کہ تبدیل کنند ہدی را کہ نحر کرده اند در سال حدیبیہ و عمرہ قضایہ یعنی سابقا و وقت احصار نحر کرده بودند سال آنیدہ کہ عمرہ تضایجا آرد ہدی و دیگر نحر کنند تا نحر و حرم واقع شود زیرا کہ ہدی احصار فرج کرده میشود و اگر در حرم چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ است و این بر تقدیر سے است کہ نحر در حدیبیہ و غیر حرم بود ظاہر است و اگر گوئیم حدیبیہ نیز در حرم بود زیرا کہ حدیبیہ اکثر شش و حرم ست چنانچہ در شرح ترجمہ اشاعت بدان کریم پس تبدیل بجهت تنہا و اوراک فضیلت است تا نیا و امر بر اسے استحباب است۔ رواہ ابو داؤد۔ و در بعضی نسخ این عبارت زیادہ است کہ ذبیہ ضعیف و فی سمنہ محمد بن اسحق۔ و عن حجاج ابن عمرو الانصاری۔ صحابی است معدود در اہل ہدیہ و حدیث و سے نزد حجازین است روایت کرد از وی عکرمہ و جزو سے۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کسر کبک یا شکستہ شود بافظ مجهول یعنی ہای او۔ او عرج۔ کبک را بافظ معلوم بالغت شود۔ فقد حل۔ پس بہ تحقیق حلال شد یعنی باید کہ از احرام بر آید۔ و علیہ الحج من قابل۔ و بر دست حج از سال آیت ہدہ این حدیث نیز دلالت دارد بر آنکہ احصار بغیر عدوم میباشد چنانکہ مذہب ابوحنیفہ است و تقیید باشتراک متکلف است۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی و زاد ابو داؤد فی روایہ احسری و زیادہ کہہ دہ است ابو داؤد و در روایت دیگر۔ او مرض۔ یا بیمار شود۔ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن۔ و در نسخ حسن صحیح۔ و فی المصباح ضعیف۔ و در مصابیح گفتہ است کہ این حدیث ضعیف است و توشیحی گفتہ کہ حکم بضعف این حدیث باطل است و گفتہ کہ مر این حدیث را تہمتا نیست از قول عکرمہ و وی کیے از راویان حجاج بن عمرو است و آن قول این است کہ گفت قد ذکر ت ذلک لابی ہریرہ و ابن عباس عکرمہ میگوید کہ بہ تحقیق ذکر کردم من آنرا سرائی ہریرہ را و ابن عباس را کہ حجاج بن عمرو و مجتہدین میگویند نقلا صدق پس گفت ابو ہریرہ و ابن عباس رضی را ست گفتہ است و عن عبد الرحمن بن عیمر۔ بفتح تخانیہ و سکون عین مہملہ و فتح میسم۔ الذی بی۔ کہنہ وال مہملہ و سکون تخانیہ صحابی است کہ نزول کرد بہ کوفہ و وفات یافت بہ خراسان۔ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول الحج عرفة۔ گفت شنیدم آن حضرت را کہ میگفت حج عرفة است یعنی ملاک حج و معظم ارکان و سے و قوف است بعرفہ اگر چه طواف نیز رکن است اما این عظیم تر است از آنکہ بی وی حج اصلا صورت ندارد۔ من اورک عرفہ لیتہ جمع قبل طلوع الفجر نقد اورک الحج۔ کسیکہ در یابد و قوف عرفہ را در شب مزدلفہ کہ شب دہم از قوی الحج است پیش از طلوع صبح صادق پس بہ تحقیق دریافت حج را اول وقت و قوف بعرفہ بعد از زوال روز عرفہ است و آخر وی تا طلوع فجر عید است یعنی قوف ہساوکن در آن وادست اگر کسی عت بود و اگر چه در خواب باشد اینجا سئلہ است

می آید که یکی در جزیره اخیر شب و را پنجار سید و ناز عشا نگزارده است بخیتی که اگر وقوف کند ناز از دست رود
و اگر مقید نماند شوق بخت نیاید چه کار کند ناز کند یا حج گزارد بعضی گفته اند ناز کند که افضل عبادت است
و بعضی گفته اند که حج کند که در قضا است او عمرتی تمام و ششقه عظیم است و هو الخت را ایام متی گفته - روزهای میانی
است بازده و از ده و سی و ده تا ایام تشریق گویند درین سه روز و نشی باید بود و می باید کرد و من تعجیل
فی یومین فلا اثم علیه پس کسیکه نتوانی کند و در روز و آنجا باشد و در آخر روز دوم بر آید پس نیست هیچ چیز
و نیست در روز سه ترک واجب - و من تاخر فلا اثم علیه و کسیکه میس ماند و روز شیر و هم هم بایستد پس نیست
هیچ نوبه هر دو و نیست در روز سه از کتاب بدعت و مجاوزت یعنی هر دو برابرند و نه چون آنکه چه تو قف و تاخر
افضل است از جهت کثرت عبادت و حصول نیابت شقت و آورده اند که اهل جاهلیت در وقت نه روز و نه شب
تعجیل را نگاه داشته بودند و بعضی تاخیر را پس وارد شد نزول که تعجیل و تاخیر هر دو برابرند و در هیچ یکی اثمی
و صحت نیست - رواه الترمذی و ابو داود و الدیلمی و ابن ابی عمیر و الدارمی و قال الترمذی نه نوبه تاخیر

باب حرم مکة حرما الله تعالى

حرم که نه یعنی است که احاطه کرده است بدان و گردانیده است او خدای تعالی و حکم آن
بجهت تعظیم و تشریف و تمجید بحرم جنت آن است که حرام گردانیده است وی سبحانه تعالی و در روز
بسیاری از احوال حرم نیست و غیره و سبب تحیم بعضی گفته اند آن است که چون آدم علیه السلام را زمین
فرستاد و ترسید از شیاطین تا ملاک نگذارد پس فرستاد و در روز سه خانه ملاک را تا گهائی و پاس پانی وی کنند
پس درین موافق که حدود حرم است از هر جانب ایستاد و هر چه از زمین در میان که موافقت ملاک بود -
حرم گشت و بعضی گفته اند که چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات الله و سلامه علیه و علیٰ آله و سلم در وقت بنا
کعبه نهاد و روشن گشت بود درین و شمال و شرق و غرب و پس هر چه از زمین روشن شد بود حجر
شده و حدود حرم را علامات است و آن شماره است که بنا کرده شده اند و در جمیع جوانب جبهه و در آن
که درین دو جانب اتفاق نیفتاده و اول کسیکه نصب کرده ابراهیم خلیل نسبت علیه السلام بدالت حجر بیل علیه
بعد از او سه نفر بنی کلاب و بعضی گفته اند که اسمعیل علیه السلام کرده بعد از پیش و بعد از او سه نفر و گفته اند
عذنان بن ادریس اول کسی است که نصب کرد و انصاب دوم را در وقتیکه فرمود که مندرس بگو و حرم و بعد از وی
تقریبش کردند بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و سال فتح پیشتر عمر بن الخطاب پیشتر عثمان
بن عفان بعد از او سه نفر معاویه بن ابی سفیان و حدود حرم از هر جانب مساوی نیست و نزدیک شد آن
همه جانب تحیم است و در تاریخ گفته اند که هر چه را تفصیل بیان کرده است و الله اعلم

الفصل الاول - عن ابن عباس - رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم فتح مکہ لا ہجرت کو
 جہاد و یتیم - گفت آنحضرت در روز فتح مکہ نیت ہجرت و لیکن باقی ست جہاد و نیت بیان آن ست کہ ہجرت از مکہ
 مدینہ فرض بود بر کسی کہ استطاعت دار و بعد از ہجرت آوردن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مدینہ و چون
 فتح شد کہ منقطع گشت آن ہجرت کہ فرض بود بر کسی کہ دار الحرب نماند و لیکن باقی ماند ہجرت از دیار کفر بار اسلام
 از سراسر حیانت وین و حفظ احکام اسلام و این داخل ست تحت جہاد و نیت یعنی باقی ماند جہاد کہ گرد آورده
 شود بدان از فضیلت و ثواب انجہ قوت پذیرفتہ از ہجرت و باقی ماند جہاد کہ تصحیح نیت و نیک کردن آن در عمل
 و درین نیز معنی ہجرت است یعنی ترک ہواے نفس و پیروی آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن انجہ معنی
 گردن زدن از ان - و اذ استغفرتم - و چون خواندہ شود و بر آورده شود بر اسباب جہاد یعنی حکم کند امام کہ برآید
 بجنگ کافران و نصرت دید مسلمان را - فافروا - پس برآید و اجابت نماید و اتمام کند امر او را - و قال
 یوم فتح مکہ - و گفت آنحضرت روز فتح مکہ - ان هذا الیوم حرمہ اللہ یوم خلق السموات و الارض - بدستی کہ این
 یعنی مکہ حرام گردانیدہ است اورا خدا تعالی و ہی کردہ است از ارتکاب چیزے چند دران روزی کہ پدید
 کردہ است آسمانها و زمینها یعنی تحریم وے امر قدیم و شریعت سابقہ است و نیت اذان قبیل کہ حادث بود
 و مخصوص باشد بشیرتبی دون شریعتی یا مردان ست کہ این زمین را در وقتیکہ پدید کردہ است محرم کردہ شدہ
 است و این صفت در وے نہادہ اگر گفته شود کہ در باب حرم المدینہ بیاید کہ اسباب ہم عم حرام گردانیدہ کہ راوسا
 است اورا حرم و من حرم گردانیدہ ام مدینہ را و ساختہ ام اورا حرم و اگر حرم ساختن وے قدیم باشد و ہم سناد
 آن بابا ہم علیہ السلام باشد جوایش آنکہ اسناد و حجیم بابا ہم علیہ السلام از جہت آن باشد کہ وے رسانید
 و اعلام کرد حکم الہی را زیرا کہ حاکم شریعت و احکام خدا تعالی ست و حکم وے قدیم ست و انبیا صلوات اللہ
 و سلامہ علیہم رسانندہ آن احکام اند یا چون برداشتہ شد خانه بت المعمور آسمان در وقت طوفان نوح ع
 و مندریس و طمس گشت عمارتے کہ بنا کردہ بود آدم علیہ السلام و بر طرف شد حرمت او و گشت شریعت
 مقررہ کہ نسیہ تا آنکہ احیا کرد اورا بابا ہم علیہ السلام - فهو حرام بحرمہ اللہ تعالی یوم القیمہ - پس این بلد حرام
 بحرام گردانیدن خدا وے تعالی تا روز قیامت - و انه لم یحل القتال فیہ لاحد قبل - ویدرستی شان این
 کہ ہرگز حلال نگردد کارزار کردن و ساین بلد مہیج کی را پیش ازین - و لم یحل لی الا ساعة من نهار - و
 حلال نشد اگر یک ساعت از روز اشارت ست بوقوع قتال از خالد بن الولید و لابان بامردان
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواہد بود و انداکثر علما و امام ابوحنیفہ از ایشان ست میگویند کہ فتح مکہ
 و علیہ است کہ آنرا در کتب فتح غنہ میگویند و مذہب شافعی و بروایتی از احمد آن ست کہ فتح

او یصلح است زیرا که ایشان تنهائی نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود و بعد از نزول خالد رضی الله عنه و تعرض
 بعد از مشرکان مد او را و اعتدال آنحضرت بجلال شدن قتال مر او را ساعتی صبح است در وقوع قتال و فتح عنوه
 و شمره خلاف آن است که میگویی فتح عنوه بود و جانشینیدار و فروختن خانه و اجاره زمین و خانه های آنها را
 زیرا که آنحضرت گرفت آنرا از کفار و وقف گردانید میان مسلمانان و کسیه میگویی سلمی بود و تجویز میکند بیع و اجاره
 زیرا که بین تقدیر آن ملوک صاحبان اوست و باقی است بر مالک ایشان - نه حرام بجزیره الندرالی یوم ائمه -
 حکم یازدهم است تقریر و تاکید است - لایعقله شو که بر پیره نشود و خارا و چه جای اشجار و در پاره ای گفته که هر که خشیش
 مرم یا ریخت آنرا که بر پیره ملوک نیست و خود گفته است بر و است قیمت آن که آنچه خشک شده ازان دورا که خشک شده
 نهایی است نه سیر که نامی نیست و چنانچه نشود و خشیش حرم و بریده نشود مگر از خرد امام ابو یوسف گفته باکی نیست
 بر چوب آید از جهت وجود ضرورت و لغو دفع و اب ازان و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد این حدیث
 است و نیز برداشتن آن از حل ممکن است پس ضرورتی نباشد و از فرستنی است چنانچه در حدیث بیاید و
 و باز است قطع او در بی او و کمالات نیز شغنی است زیرا که از جمله نباتات نیست و نه دوام شافعی و هر که موافق
 اوست جان است سعی به اتم و در کار حرم و مذنب امام احمد بخیرند بسبب است و شیخ امام اجل عارف و اربع باع
 عبد الوالد بتقی از عارضه عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکند که از اصحاب با مردی بود که وی را احمد
 سقا میگفتند روزی یکی از حرم آورده به دست می میداد به تقدیر آبی سهوشد و آنرا بوی کردیم بجز بوی کردن
 الهی و ربیبی داد وید چنانچه مورچه و دود و بدایع رسید و از بدایع هر دو چشم بر آمد و روز بروز زیاد شد تا رسید
 بجایی که رسید آتش آتش بقتله و لایق فرسیده - و رانیده در نجایده نشود و شکار او چون تنفیر حرام شد قتل
 و اطلاق بطریق اولی حرام باشد اگر تنفیر کرده ام و در نقاش پیش از سکون تلف شد ضامن گرد و - و لایق نقطه نقطه
 الامن عرفه و بر بنادر و بر زمین افتاده و حرم را که کسیه تعریف کند و بناساند از این در نقطه حرم نیست مگر
 تعریف تا آنکه باید مالک آنرا پس خرج نمیکند آنرا و مالک دیگر و دو تصدیق نمیکند چنانکه حکم نقطه بقاع و دیگر است
 که تعریف کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آنکه صاحب او را بیاید بدینا و اینجا بدین معنی در نقطه حرم خبر تعریف
 و این ظاهر قولین شافعی است و اکثر علما فرقی نکرده اند میان نقطه حرم و غیره که از مالکین و مذنبان نیز همین
 و دلیل بر این اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در نقطه چنانکه در باب نقطه بیاید ان شاء الله تعالی و میگویند
 که معنی قول و مع الامن عرفه درین حدیث آن است که تعریف کند تا یک سال در ست چنانکه همه جا میگویند
 و مخصوص بایام موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است و نیز بایق کلام برای بیان فضل حرم که ذکر خاص
 اوست و اگر حکم نقطه و حکم نقطه سائر بقاع باشد ذکر آنرا ناعده نمی بینم قدر - و لایق خلابا - و بر پیره نه شود

علفن تر و سوسه و خلافت تصور علفن تر و خشیش خشک را گویند و قطع خشیش نیز درست نیست زیرا که حکم شوک دارد و بعضی
 خطا را بعد روایت کرده اند و آن خلافت کذا قال ابو شیبته - فقال العباس - پس گفت عباس - یا رسول الله ﷺ
 مگر او ذکر آنرا است نشان از میان خلافت او ذکر بکسر مخرجه و سکون ثانی جمله نام گویا می شود و درست خوشبوی - فانه یقیناً
 زیرا که او ذکر برای آشنگران مردم است و بعضی روایات یقیناً قیون جمع قین نهج قان و سکون تخانیه آشنگر
 و صاحب نهاده گفته آشنگر و نه گریزی متراج اند او ذکر در کما فتن ابن و زر - و لیسو تم و از برای خانهای مردم
 نیز کاسی آید که بدان سقفت خانه می نامند و در روایت صحیحین آمده فانا نجد فی قبور اونیو نمازیرا که اسکیو انیم
 او ذکر را در قبرها و خانه های او ذکر را عباد و میان گور - یا نیز می انداختند - فقال چون التماس کرد عباس شش
 او ذکر را از آن حضرت وحی آمد پس استقامه کرد و فرمود - الا الا ذکر - مگر او ذکر که رواست قطع کردن و در نهاده
 بعضی آن است که احکام مفوض بود بوی علی الله علیه و سلم هر چه خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی
 گویند حاجتها و گفت و اول اصح و اظهر است و الله اعلم - و فی روایتی ابی هریره لا یجسد شجر او لا یقطر قطرها
 الا نضج - بر دار و بر نه بین افتاده که اگر نضج و انشمار تعریف گم شده کردن - و عن حابر - رضی قال
 سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول لا یحیل لاحدکم ان یحیل کلمة السبلح - گفت حابر شنیدم آنحضرت را که می گفت
 روا نیست مگر می راز شما که بر وارد که سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مکروه است مطلقاً
 قول اول صحیح است و قول جمهور علیهاست - زیرا که آنحضرت در عهده قضا سلاح و آمد لیکن کافران گفتند که آنها را و قربا دارند
 و در نهج نیز می آید - رواه مسلم - و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم فعل مکة یوم نهج
 و علی رأسه المنقر - روایت است از انس که آنحضرت در آمد بکعبه و نهج و بر سر مبارک و سه منقر بود و کعبه بر سکون
 غنیمت و نهج و نهج فانه خود که در نهج کلاه می پوشند که فی المصر - فلما نزع جاره جل و قال ان ابن خطل
 متعلق باشاره الکعبه - پس هرگاه کشید آنحضرت منقر از سر آمد نزد آنحضرت مردی و گفت که ابن خطل
 نهج و نهج و نهج است پیروده های کعبه - فقال اقله - پس گفت آنحضرت بکش او را و ابن خطل نام او عبد بن
 است و بعضی گفته اند فالب منقر شد و مسلمانان را گفته که نهج بود و آنحضرت را و مسلمانان را همچو میکرد و گفته اند
 که او را و رواه بود و غنیمه که پیوسته مسلمانان قتی می کرد و نو و نوئی گفته که درین حدیث دلیل است مگر کسی را و او
 است اقامت حدود و قصاص در حرم که چنانکه ملک و شافعی و نزد ابی حنیفه جایز نیست و جواب می بیند
 که حکم ابن خطل مشتقی است چنانکه از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم شود - زن دخل المسجد فو امن رکماه و نهج
 مسجد را امن است و نیز می گویند که باحت قتل و در ساعت حاجت حرم بود و شاید که بر آورده
 باشد یا شش و الله اعلم و شقی علی بن حابر رضی الله عن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم فعل یوم نهج مکة

و علیه عشاءه سودا - روایت است از جابر که آنحضرت در آمد روز پنجشنبه که در سار سیاه بود و بقیه احوال - و راه
 بی احرام - رواه مسلم - و درین حدیث دلیل است بر استیجاب پوشیدن سواد چنانکه مذکور است و بعضی میگویند
 سیاه نبود بلکه باستمال دهن و سودن آهن سیاه می نمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام داخل شدن
 که اگر آنکه نیست حج و عمره کند و اصح قولین شافعی این است و جواب مرخفیه - آن است که حلال کرده شده آنحضرت
 را ساعنی - و عن عائشه - رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی و جیش الکعبه فخر الکعبه
 فکبره کعبه را تا خراب کنند آنرا و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان و اشکاف کعبه فیانی است با و شام
 در عهد مهدی موعود و تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ بایست - فاذا کانوا یهدون من الارض یخف باولهم و آخرهم
 پس چنان می باشند بر بیابان از زمین در زمین خف کرده میشوند اول ایشان و آخر ایشان و بعضی میگویند
 بعد از نام موضعی است میان کعبه و مدینه عایشه میگوید - قالت یقتم من - یا رسول الله و کین یخف باولهم و آخرهم
 و یقیم اسواتهم - و چگونه خف کرده شود اول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشانند اهل بازارهای
 ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجامع سوخته است یعنی ریخت - و من یس شتم - و کسیکه نیست از ایشان
 یعنی شریک و کفر و معصیت و قصد تخریب کعبه و خاک کردن اهل آن بلکه نیکی و نیکو یارند مثلاً - قال یخف باولهم
 و آخرهم - گفت آنحضرت خف کرده میشوند اول ایشان و آخر ایشان - ثم یمشون علی نیاتهم - پسر بر اینجه میشوند بر نیات
 ایشان و همچنین است جریان عادت آسمی خواسته بک می کند اخبار را بشوی اشرار که تخطئه اند میان ایشان بعد
 از آن تیز کرده میشود میان ایشان روز قیامت - متفق علیه - و عن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم یخرب الکعبه ذواتو یقتل من الحیثه - و بر آن یکند کعبه را شخصی که او را ذواتو یقتلین میگویند
 که از حبشه است و سوزن تصعیر ساق و سوزن قین تنه بیهوش و حبشه را اکثر سافهای خور و نجف و باریک بیابانه
 و ظاهر این شخص را سافهای باریکتر و خرد تر از آنها باشد و حکم آسمی بر آن نهاده است که پاک کعبه و خرابی وی بدست
 حبشه است و این محل عبرت است که کعبه باقیق و عظمت بردست احقر الناس خراب میگردد و سفیان بیان آن
 شوکت و عظمت به قصد تخریب وی پاک شدند و بر زمین فرو رفتند و الله علی کل شیء قدیر و چون کعبه خراب شود
 قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد و که بقای این عالم و آبادانی او منوط و مرطوب وجود این خانه معظم و کرم
 متفق علیه - و عن ابن عباس - رضی الله عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی و جیش الکعبه فخر الکعبه
 می بینم خراب کنند کعبه و می بینم او را و می حاضر است نزد من - اسود سیاه است آنج - بیا و بنه تقدیم حاجی
 بر جیم آنکه در دو پاسه وی فرجه گشاده باشد و پاهای او از یکدیگر دور باشند و در شمی و سه بالای قدین نزدیکی
 باشد و پاشنه پا دوری و بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود چنانکه شروگا و گوسفند نزد و و شیدان

تر استغنی که خطبه خواند یا ایها الذین آمنوا صلی الله علیه و سلم الله من یوم النبی - فردای روز فتح که ستمه او نای شنیده است
 این سخن را هر دو گوش من - و دهان قلبی - و یاد داشته است از اول من - و البصر بینای من - و دیده است
 هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده حجب - و نگارید که حکم را آنحضرت آن سخن را - حمد الله و اتی
 علیه - تسلیش کرد و مصلحتی را و ذکر کرد صفات وی تعالی را - ثم قال آن که هر ما الله است گفت آنحضرت بدستی که
 که حرام گردانیده است در اخذای تعالی - و لم یجرها الناس و حرام نگردانیده اند او را مردم - فلا یحیل الاصری یومئذ
 بالله و الیوم الاخره پس حلال نیست مردی را که ایمان می آورد بخدا و روز آخرت - ان یفک بها و اما - این که
 بر نیزه در که خوان را - و لا یغنیه بها شجرة - و نه حلال است که بر و روی و ختی را - فان ترخص احد قتال یوان
 پس اگر خصمت جوید یکی و جهت آورد بجار زار پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فیها - و ر که و گوید که پیغمبر خدا قتال کرد و این
 کنیم - نقول لا اله الا الله قد اذن رسول الله - پس گویند هر او را که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را - و لم یاذن لهم - و اذن
 کرده است مرثدا - و اما اذن لی فیها ساعة من نهار - و اذن کرده است خدای تعالی مراد روی که یک ساعت
 و اذن تعلیل از روز گذشته عادت مرثدا الیوم که مرثدا بالامس - و به تحقیق باگشته است حرمت او امر و نه پیغمبر
 او ویر در - و لا یصلح الشاهد الغائب - و باید که برساند این حکم را هر که حاضر است و شنیده است از من هر که که غایب
 است - فقیل لابی شریح ماقال کذا عمرو - پس گفته شد مردی شریح را چه گفت مرثدا عمرو بن سعید و برابر این سخن
 قال - گفت ابو شریح قال - گفت عمرو بن سعید - انا اعلم بک منک - من دانایم باین حدیث که تو گفتی از تو یا ابی شریح
 یعنی من هم میدانم که حرام است ولیکن - ان الحرم لا یغنی عاصیا - بدستی که حرم پناه نمیدهد گناهکار را که خلاف امر را
 کند و خرج نماید بر او - و لا قار ابرم - و نه پناه میدهد بر گریزنده را بخون یعنی سیکه خون کسی را ریخته و حرم در آید -
 و لا قار نجرته یعنی خای بچه و سکون را و بقیه نیز گفته اند و بوجه فساد و درین و خیانت و بدیمنی اگر کسی فساد و درین
 کند یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال بکی تلف کند یا حق کی را ضایع سازد و بجرم گریز و جرای آن از او - سبأ و نکر و در
 مقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است و اطاعت امام برآمده و اگر از حرم برآید یا تجاوز ایش بیدم و اگر نه درین
 میگویم متفق علیه فی النجاسة الخریة النجاسة یعنی در صیغ نجاسه می تفسیر کرده خبیه را نجیانت - و من حیث
 بفتح عین و تشدید یحتمل به ثبوت بنی - بن ربیع - بفتح را و کسر موحده - الخمری - نجاسی همچو زاری صحابی است
 قدیم الاسلام ساد را ابو جبریل است از او رن و آنحضرت او را دعا میکرد و در قنوت اللهم انج عیاش بن ربیع چنانچه
 در باب القنوت گذشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تزال هذه الامه نجیر اعلموا انهم الخمره
 همیشه اند این امت نجیر و سلامت در دین و دنیا ما دمی که تعظیم کنند این حرمت را یعنی حرمت که در حرم خدا را
 کنند از آن کتاب آنچه نمی کرده اند و ان حق تعظیمها - چنانچه باید و نشاید تعظیم و به کرد و سبأ و احتیاط و ان

فانما یستوفی اولئك البکرة پس چون ضایع گردانند آن حرمت را هلاک شوند و اولاد این مایه

باب حرم المدینه حریمها الله تعالی

احادیث و تحریم حرم مدینه از پیشین و احکام کرده اند علماء و ترتیب حکم تحریم بران و نه تنها امام
ابن حنفیه آن است که معنی حرمت و حرمان جزو تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام و غیر مثل حرمت صید و قطع شجر و زرع
جزا و هر که بگوید چیزی از آن آثم میگردد و در جوابی نیست بران و این است قول مالک و روایتی است از احمد و قوی است
مرشاشی را و نووی گفته که مشهور از مذاهب مالک و شافعی و موطا علی آن است که ضمان نیست در صید مدینه و قطع
شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و نوریشی گفته که قائل نشدند به تحریم صید مدینه مگر چندین محدث و از صحابه و موطا
ایشان منکر نیستند اصطیاء و طهور را در مدینه و نه رسیده است از انبی ازان به طریق که اعتماد توان کرد بران و بعضی
علما گفته اند که واجب است در سه چیز اجتناب در حرم که بعضی گفته اند که خبر از حرم مدینه اخذ سلب است از جهت
حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قائل نشده این مرشاشی در قول قسیم -

الفصل الاول - عن علی - رضی الله عنه قال ما کتبنا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم الا القرآن

و انی نده الصحیفه گفت امیر المؤمنین علی بنوشتم ما از آن حضرت از وی مگر قرآن را و چیزی که درین صحیفه است
چون مردم گفتند که علی را رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم مخصوص گردانید صحیفه دیگر جز قرآن پس
گفت و منی - رضی الله عنه که بنوشتم ما از آن حضرت جز قرآن را و آنچه درین صحیفه است و آن در قمه بود که در و
احکام و ایات و بعضی احکام دیگر بود که در قرابا سید وی رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که می گوید -

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینه حرام ما بین عیرالی ثور - مدینه حرام است و حدیثی است از جابر بن عبد الله

معه و یسکون تحتانیة ثور - یعنی شلخته و سگوان و او این نام و گوید است مدینه مملو که حرم است - فمن احدث فیها

حدثا - پس کسیکه نوید آرد در آن بدعتی را یعنی آنچه نمی کرده اند در آن کتاب آن درین حرم - او آوی محمد تا

یا جابی دهد در وی و پیاده دهد و اعانت کند حدیث پیدا کنند و محدث فقیه دال نیز روایت است یعنی امر

محدث تبیع و آوی بعضی - یعنی یعنی خود کند بدعت یا را می گرد و بدعت از غیر خود - فعلیه لفته الله و الما که و ابی

احمد بن - پس بدعت است اخت خدایت فرشتگان و آدمیان همه - و لا یصل منه صرف ولا عدل - و نه بر نه

او انکس فله و نه تفکک و بعضی تفسیر کرده اند صرف را شفاعت نهی که آن باز میگردد و اندر غدا را کسی که مستحق

غدا باشد است و تبوی نهی که در سه باز میگردد و نه بدعت از معصیت و تفسیر کرده اند عدل را بقدری که وی حاکم را

و مساوی است و ابی احکامیکه و صحیفه نوشته بود این بود که نهی است و احکامی است با او نام - محمد بن

کی است مسمی میکند آن در نه فروترین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگر چه خبیث و فاجر بود مثل بنده و زان اما آن

احکام

کافر سے راہِ محمد بندہ ہوسے و در پناہ خود و در آرد و لازم است بر ہر رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عہد و عہدہ
نومہ ازان گویند کہ نقض آن موجب مذمت است۔ فمن اخضر مسلما میں کسیکہ عہد شکنی کند مسلمان را یعنی عہدی بود
کہ با مسلمان بستہ باشد و آن عہد را بشکند و عہد کند یا عین عہد یکہ مسلمان را بستی بستہ است بشکند چنانکہ سوق کلام
ایران است۔ فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل ومن والى قوايغیر اذن موالیه
و کسیکہ دوستی و پیوستگی کند گروہی را بای اذن و رضای دوستان و پیوستگان و سے۔ فعليه لعنة الله والملائكة
والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل۔ ہر آنکہ ولاد و قسم ست کی را ولای موالاہ گویند و عادت عرب بود کہ
بیکدیگر دوستی میکردند و عہدی می بستند و سوگند میخوردند کہ در نیک و بد در یکدیگر شریک و مدد و معاون باشند
و بدوستان یکدیگر دوست باشند و با دشمنان دشمن و در جاہلیت در باطل و فاسق نیز امداد و معاونت میکردند و در
اسلام در حق میکردند و آخر اہل عجم کہ تابعین و تبع تابعین باشند در عرب آمدہ با صحابہ عقد موالاہت می بستند
و دوم ولای عتاقہ است کہ ہر کہ آزاد کرد و بندہ را آزاد کند و راضی و لایقی ثابت شد و نہ در عہد و ارثان قریب
وارث میگردد و از و سے پس احتمال دارد کہ مراد اینجا موالی بولای موالات باشند و معنی آن باشند کہ مراد
را موالی باشد پس نباید کہ قومی دیگر را موالی گیر و بی اذن موالی خود کہ دارد و بی استشارہ ایشان زیرا کہ ورنہ
نوعی از نقض عہد و ایندہ است کہ نباید کرد و بعضی گفته اند ہر کہ موالات کند کافران را قصد ایندہای مسلمانان و حلال
و اید کہ ولای عتاقہ مراد باشد پس معنی آن باشد ہر کہ نسبت کند خود را بغير مقتضی خود و حق لعنت کرد و چنانچہ
اگر نسبت کند بغير پر خود و مستحق لعنت است۔ يتفق عليه وفي رواية لعن ابي خزيمة ابي اوتولى خیر موالیه۔
و کسیکہ دعوی کند و انتساب کند بوسے غیر پر خود یا دالی گیر و غیر موالی خود را۔ فعليه لعنة الله والملائكة والناس
اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل۔ این روایت تائبہ ارادہ و لایق عتاقہ میکند چنانچہ در حدیث آمدہ است
العتق لکلمة النسب یعنی عتق پیوندی و رابطہ است مانند رابطہ نسب۔ تیسیم۔ اشکالی کہ درین حدیث شدہ است
این است کہ خیر خود نام کوہی ست بعد نیت شورہ ارجیل شور پس آن بکہ است نہ بعد نیت و آن کوہی ست کہ اخضر
در غار آن بہرخت خفی شدہ بود و او در نیت جلی شہور نیست کہ او را تور خوانند و اندک اکثر رواہ بخاری از اہل سہم
گذاشتند و بعضی علامت گذاشتہ و بعضی بجای تو بیاض گذاشتہ و در فتح الباری گفته کہ ظاہر آن است
کہ اصل باین عبرانی احد بودہ است و نزد احمد و طبرانی بخیرین واقع شدہ و بعضی گفته اند کہ غیر نام جلی ست بکہ
و معنی حدیث آن ست کہ حرم مدینہ مقدس است کہ بیان غیر و تور ست بکہ و شیخ عبد الدین
گفته کہ تور بجلی ست صغیر بدینہ در جلای جبل احد پس ذکر تور صحیح است و دوم نیست چنانکہ آمدہ گمان برودہ اند
و در اثبات آن غایت استقامت و تحقیق نمودہ است و در شرح آراء نقل کردہ ام۔ و حسن سعد بن صالح قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم فی احرم ما بین لاتی المدینه ان یقطع عضلها او یقتل میوه را گفت سعد بن ابی وقاص
 که گفت آنحضرت شبی که من حرام میکردم میان هر دو لایه مدینه که بریده شود و رخسان آن برشته شود و شمار آن
 لایه پنج صیف موهده زمین سنگستان و در هر دو طرف مدینه سنگستان است و مدینه و در میان آن است و عضله کبیر
 عین و ضا و حمده و با در آخر جمع عضه و رخت کلان خار دارد - و قال - و گفت آنحضرت - المدینه خیر لهم و کانوا یعلون
 مدینه بهتر است مرا ایشان را اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است که با دو امصار فتح خواهد شد و مردم از مدینه
 بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدینه بهتر است مرا ایشان را اگر بدانند - لایه عما احدی رخیه عنها الا ابدل
 الله منها من یوخر منه - نیاید از مدینه را هیچ کی از جهت اعراض کردن و روسته گردانیدن از آن مگر آنکه بدل
 میکند و بجای آن می آید و خدا می تعالی کسی را که آنکس بهتر است از وی - و لایثبت احد علی لایها و حمده -
 و یا بر جای آن هیچ کی و صبر کند بر سختی دیگر سنگی مدینه و مشقت و محنت مدینه - الا کنت له شفیعا و تنهید ا یوم القیمه
 مگر آنکه باشم من مرا و شفاعت کننده گنایان او را و گواهی دهنده بر طاعتهای او و زقیامت و گفته اند
 و جهده با در نسخ نصیم صحیح کرده اند و ظاهر آن است که بفتح باشد یعنی مشقت و نصیم یعنی وسیع و طاعت مست لایثبت
 این هر دو لغت است بر دو معنی - رواه مسلم - و شیخ ابی هریره - رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 علیه وسلم قال لا یسیر علی لایه المدینه و شدتها احد من امتی - گفت آنحضرت هر که بر شدت و محنت مدینه
 هیچ کی از امت من - الا کنت له شفیعا یوم القیمه - مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده روز قیامت -
 رواه مسلم - و محنه - قال کان الناس اذا راوا اول الثمره جاؤا به الی الی صلی الله علیه وسلم - و هم از ابی هریره
 رضی الله عنه است که گفت چون مردم می بینند اول میوه را که آنرا لایه و میگویند می آورند آنرا بسوس
 آنحضرت - فاذا اخذه قال - پس چون میگرفت آنحضرت میوه را میگفت و نیخو اندازن و عا - اللهم بارک
 لنا فی هذا - خداوند ما برکت ده ما را در میوه ما برکت بفرست که ای یزدان و افزون شدن و معنی ثبات و دوام نیز
 و بارک لنا فی مدینتنا - و برکت ده ما را در شهر ما - و بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مدنا - و برکت ده ما را
 در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما بفرستیم و تشدید و ال صاع و مد هر دو پیان است و لیکن مد یک ظل و یک
 است نزد اهل حجاز و در ظل نزد اهل عراق و صاع چهار مد و تسعة رزق و برکت و ان است - اللهم ان
 ابراهیم عبداک و خلیک و نیک - خداوند ابراهیم بنده خاص تست و درست جانی تست و بنده تست
 و انی عبداک و نیک - و بدستی که من بنده تو ام و پیغمبر تو ام ثبات خلن برای خود فکر و با وجود ثبوت آن در ذات شریف
 و صلی الله علیه وسلم اکمل و اتم از ابراهیم و نه حسب که اکمل است از خلن زیرا که حبیب محبی است که تمام میوه
 رسیده و خاندن ذات شریف او است از جهت تواضع و انکسار و ثبوت عبودیت که خاصه اکمل صفات و ارفع

مقامات است و عجب و بیتی متشبهه که اکل صفات و اربع مقامات است خاصه مقام محمدیت است و هر که غیر اوست فرد تر است
از رسول الله صلی الله علیه و سلم درین صفت چنانچه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد ازین وقت مخصوص بقیه
با این مقامات شده باشد و الله اعلم - و نه دعا که ملکه و برستی که ابراهیم دعا کرد و ترا برای که حرم ساختن وی - و انا و نحو
المدنیة قبل ادعای ملکه - و من دعا میکنم ترا برای رینه باندانچه دعا کرده است ابراهیم ترا برای که و فله معه دانند
آن بان نبی مدینه را و و چند آن میخواست که راست - ثم بعد خواص و لیدله - پیتر بخواند آنحضرت خردترین خردی که بود
تر آنحضرت را انا ملکه و س - فیعطی ذلک التمر - پس میداد آن خرد را آن میوه و تخصیص خود آن از جهت زیارت
رحم و شفقت بر خود آن و از جهت رعایت مناسبتی که واقع هست میان ایشان و نواده و از جهت آنکه خردن را غلب
خرد و اهل تر و خوشحال شوند و تراند بدان و در اینجا غیر ارشاد و تعلیم است مراعت را برقع شرف شہوت خصوصاً در آنچه
میل طبع بدان بیشتر و سخت تر است چنانچه نواده - رواه سلم - و عن ابی سعید - رضى عن النبى صلی الله علیه و سلم
قال ان ابراهیم حرم که فجلها حراما - گفت آنحضرت برستی که ابراهیم حرام کرد و اندک که لایس گردانید او را حرام یعنی دعا کرد
حق تعالی را که او را حرام گرداند - و انی حرم المذنبه حراما و برستی که من حرام گردانیده ام مدینه را حرام گردانیدی -
ما بین ما ندیمها - چیر که میان دو طرف است از کوهها و ازیم کبیر ای نگی میان کوهها که یکدیگر بچسبند مراد از این است
که در حدیث سعد گذشت - ان لا یراق فیها دم - که ریخته نشود و روی خون - و لا یحیل فیها سلاح لقتال - و بر دوخته
نشود و روی سلاح برای کارزار کردن - و لا یحیط فیها شجرة الاصل - و ریخته نشود و روی برگهای درخت گریه خورشید
و خط زدن درخت بعد از آنکه برگهای او و خط بختین برگ که افتد از درخت یعنی غیبه و چون بختین برگ از درخت
جائز نباشد بعد از بطریق اولی نخواهد بود - رواه سلم - و عن عاصم بن سعد - تابعی ثقة است و مراد بعد
سعد بن ابی وقاص است - ان سعدا کرب الی قصره بالعقیق - روایت میکند عامر که سعد پدر او سوار شد
بجانب کوشک خود که در جانب وادی عقیق است نام موضعی است مشهور و تبرک که ذکر آن در اشعار واقع شده
در حدیث او را وادی مقدس خوانده اند - فوجد عبد الله القطع شجرة و خط - پس یافت سعد غلامی را که می رسید و در
وادی - نیرد برگ آنرا - تنایه - پس گرفت سعد جامه و سلاح او را - فلما رجع سعد جاره ابن العبد - پس و فیکما باز
سعد بدید آنند او را کسان آن غلام - فکلموه ان یرد علی غلامهم - پس گفتند سعد را که بازگرداند از جامه و سلاح
به غلام ایشان او غلامم - یا بر ایشان شک را و می است بجای علی غلامم علیهم گفته یعنی بدید ایشان - انخذ من
غلامم - چیر را که گرفته است از غلام ایشان از جامه و سلاح - فقال معاوية ان اردت ان یأخذ غلامی یأخذ
پس گفت سعد بنیه و جویم خدا که باز دهم چیر را که غلام کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم یعنی گفته است آنحضرت که هر که بر دو درخت مدینه را سلب وی غنیمت است مرا که بگوید او را نفل

بفحقیق غلبت انفال جمع و می تنفیذ غلبت دادان - و ابی ان یزید و عظیم - و ابی انور و سعد از این که بازگردانند سلب او را
بر ایشان این جزای توفیق گردان مجرم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه اشارت آن رفت - ردا و مسلم - و عمن
عایشه - رضی الله عنها ثالث لما قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المذنبه و ملک ابو بکر و بلال گفت عایشه و فقیه
قدوم آورده آنحضرت مدینه را تپ زده شد ابو بکر و بلال رضی الله عنهما و ملک تب یا ورتب و فی الصراح و ملک تیری
فجعت رسول الله فاجبرته - پس آدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس خبر کردم او را - فقال - پس گفت آنحضرت
اللهم حبیب الینا المذنبه کما کما احاشد - خداوند ما محبوب گردان بسوی ما مدینه را مانند محبت ما که بلکه سخت تر و دشتی از
محبت که - و صحابا - و دوست و نیک گردان هوای مدینه را صحت یعنی تندیست و در وقت مدینه است که با کسان مدینه است و بارک
نانی با صاعها و در با - و برکت ده مار و صلع مدینه مدینه - و انقل حبابا - و بجای دیگر بر تب مدینه را - فاجعلها بالجنته
پس بگردان و بر تب مدینه را بجنته نعم جیم و سکون حای و لها نام موضع است میان مدینه و که ساکنان او در آن
وقت پیوسته و ناپسود بوده اند گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه وسلم نه بین و با و یار و تب
و بیاری بود پس دعا کرد آنرا که بر زمین کفار رود درین حدیث دلیل است بر جواز و غایب کفار با رض و استقام
و موت و پاک رفت و بلاد ایشان شفق علیه - و عمن عبد الله بن عمر رضی فی ردی الله صلی الله علیه وسلم
فی المذنبه رايت امرأة سوداء تاتيه الزاس - روایت است از عبد الله بن عمر در حدیث خواب دیدن آنحضرت
در شان مدینه و دیدم من زنی را سیاه تر و لیده موی - خرجت من المذنبه - بیرون آمد آن زن از مدینه رضی
نزلت صبیحه - تا آنکه فرود آمد موضعی را که نام او صبیحه است نفتح یم و سکون با و فتح تخانیه و عین مملتا در آخر
فتا و لثمان و بار المذنبه - گفت آنحضرت پس تعبیر کردم من این رویا را یا آن زن را که آن تب و بیاری
مدینه بود - نقل الی صبیحه - برده شد بوی صبیحه - و بی آنحضرت و صبیحه نام جفا است که در حدیث سابق مذکور شد
فی الصراح و با بعد و قصه بیاری عام که او امر کاهری گویند و فی القاموس و با طاعون با بیاری عام و در حدیث نون
گفته طاعون و با و فی الصراح طاعون مرگ و با - رواه البخاری - و عمن سفیان - بن ابی ریحیم زای و فتح
با و سکون تخانیه صفائی است سعد و و در اهل مدینه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یفتح لیمین
خیالی قوم سیون یفتح تخانیه و ضم موحده و نشاید بین مملکت سفیان شنیدم آنحضرت را که میگفت فتح کرده شود
بین پس می آیند که وی که بر میکنند و نرم سیرند می مانند ستوران خود را پس سیر نرم و مانند ستور چنانکه
و تقر آن مجید رافع شده است و لبست الجبال با - فیتحملون بالیمین و من اطاعهم - پس کوچ میکنند بک
خود و با کسانیک اطاعت فرمان برداری میکنند ایشان را یعنی بابل و عیال و توابع و لواحق خود - و المذنبه فیهم
و کافوا بعدون و یفتح اناس خیالی قوم سیون فیتحملون بالیمین و من اطاعهم و المذنبه فیهم و کافوا بعدون و یفتح

العراق فیاتی قوم مسیون فیتجملون بالیمیم ومن اطاعهم والذین یخیر لهم کما فی الاموال من یغنی ولا یتبادر اسلام شیخ یوسف و
 و مردم برای طلب سعادت میشت و حطام دنیا و حظوظ دنیوی از سر تن به بیرون می افکند و از چو در رسول خدا صلی الله علیه
 علیه و آله و آفات در صیبه دوی و منزل برکات اغراضی نمایند و اگر بداند که در حقیقت حال و سعادت بمبدأ
 کمال را قائلست بهر نییه بنابر باشد پس درین تدبیر و تحقیق حال مردم است و بعضی گفته اند که مراد آن است که مردم از ولایات
 و بلاد بپایند و باینه سکونت نمایند پس مقصود مدح مدنی و نازلان اوست و اول معنی اصح و او جه است و انظر
 است از حدیث و افتاد علم شریف علیه و عین ابی سهریقه - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم انما یتبرک من اهل القری - امر کرده شده ام من بجهت کردن بقریه که میجو در قریه های دیگر یعنی غالب
 فی ائمه در دوی بجهت راجعی هر که در دوی ساکن میگردد و در وطن میسازد و غالب می آید رفیع میکند همه بلاد را در این
 خاصیت این بلده عظیم ایشان است که هر که در دوی آمد بر همه بلاد غالب اگر و بدین خست عاقله آمدند و غالب شدند
 و فتح کردند بلاد و ولایت را بعد از آن پیرو ساکن شدند و غالب آمدند بر عاقله پس انان انصار رسیدند و
 غالب شدند بر پیرو و بر پیرو رسیدند پس آمد علی الله صلی الله علیه و سلم و مهاجران رضی الله عنهم و غالب گشتند و پیرو
 که ایشان را حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب و در گذرند و اجساد کائنات این بلده شریفه و کتاب خدای تعالی
 الی و یار الحبوب که تا سرخ مدنی مطهره است و ذکر کرده ام یکی از اسامی این بلده مطهره اکال القری و اکال البلد
 است از جهت تسلط و غالب دوی بر ساکن بلاد و امصار و لغا از امر وی بر تمامی اهل اقطار و محل کرده اند انما
 بنیزه یاد فضل و ذکر است نسبت بفضائل بسیار اما کن گویا فضائل همه منضم و متواری اند و جنب فضائل و
 چنانکه ذکر را ام القری گفتند از جهت اصالت و عراقت وی نسبت به سایر بقاع ارض و گفته اند که مضمون
 اکال القری ابلق و اکمل از معنی ام القری است چه امر متقاضی میکند محو و الماک را که شیون اصالت و حق امت است
 بجلال اکمل که مقتضی توارسی و اشحلال است و مر این بلده را اسما و القاب بسیار اند از حدیث و بعضی
 از انها در کتاب مذکور نقل کرده ایم - یقولون شرب - میگویند مردم در زمان قدیم آن بلده را شرب
 و می الدنیه - و نام دین الان مدنی است اسم این بقعه شریفه پیش از زمان نبوت شرب و شرب بود و در
 مسجد پس آنحضرت او را مدنی نام نهاد و جهت تهنید و اجتماع مردم و شناس و ایتلاف ایشان و دوی و دوی کرد
 از خواندن به شرب یا از جهت آنکه نام جاہلست یا بسبب آنکه شتی از شرب یعنی ملاک و ف و شرب یعنی فوج
 و ملامت است یا به تقریب آنکه شرب در اصل نام منی یا یکی از جابره بود و بخاری در تاریخ خود حدیثی آورده که
 هر که یکبار شرب بگوید بار مدنی گوید تا درک و ملاقی آن کند و در دوی دیگر آمده باید که شریفه کند و بعضی
 گفته اند که تفسیر باید کرد قائل آنرا و آنکه در قرآن مجید آمده است یا اهل شرب از زبان منافقان است که مذکور آن

تصدقات آن میکند و عجب که بر زبان بعضی اکابر در اشعار فطریه آمده: «تقی الناس كما تنقي الكير» خشت الحذر میراند و دور میکنند برین مردم بد را و پدید را چنانکه دور میکنند کوره آشنان چو ک و پیدای آهن را و کیر کسیران و سکون تخانیه کوره که از گل بنا کنند که در وی آهن را بگذارند یا مشک که بدان برینند و بعضی گفته اند که خاک کوره شده گل را کوره گویند و مشک را که بدان در دند که خوانند و این قول اصوب و ارجح است و مراد اهل کفر اند و شرک اند که از اینجا بقوت اسلام بر آورده شدند و ساحت قدس این مکان شریف از آن پاک کرده شد - متفق علیه -

و عن جابر بن سمره - فتح سین و ضمیم صحابی مشهور و خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است - رضی قال است رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الله تعالی سمی المذنبه طایبه - بدرستی که خدای تعالی نام کرده است مدینه را بر زبان حبیب خود طایه و نجین طایه یعنی طایه و سکون تخانیه و طایبه به تشدید و طایب از جهت طهارت و طایفه از اینجا پس شرک و موافقت بر او می و طایفه طایفه را و طایب طیبش و خوشی زندگانی و روی و طیب را که روی و همه چیز و بعضی از عوفا گفته اند که از خاک مدینه و در و دیوار روی و راح طیبیه می آید که روی باید از کسب شامه باطن و سه نیکام کفر و نفاق و خبیث اخفا و فرکوم نباشد و شاید که بشام بعضی از عوفا می خالص شاق شهر از آن رسیده باشد و بحسب باطن و ظاهر آنرا دریافته باشد چیت در آن زمین که نسیمی وزد و نظره و صورت و چهره های مردم از آن ناهمای تانار نیست و ابو عبد الله عطا گفته است شعر بطیب رسول الله طایب فیها و نما المسک و الکافور و اللندل الی طیب و رواد مسلم - و عن جابر بن عبد الله ان اعرابا باع رسول الله

صلی الله علیه و سلم - روایت میکند جابر که با دینیشینی بیعت میکرد و آنحضرت - فاصاب الاعرابی و ملک بالمذنبه - پس رسید آن اعرابی پستی مدینه - فالی البقی - پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و قال - گفت یا محمد امانتی پیغمبر - باز گردان مرا بیعت مرا که کرده بودم من فی الصراح اقاله باذن حقن بیع - فالی رسول الله پس ابا آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - از بر انداختن بیعت و قبول کردن قول و سه تم جاوید -

پس باز آمد آن اعرابی آنحضرت را و فقال - پس گفت - اقلنی بقی فالی تم جاوید فقال اقلنی بقی فالی فخرج الاعرابی فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما المذنبه کالکیر تنقی حبثها و تنفع طیبها نیست مدینه گرانند و همه آنکه که دور میکنند پدید خود را و خالص میگردد و پاک خود را یعنی دور میگردد و بد میکنند مردم پدید را و خالص میگردد و مردم پاک را از مردم پدید و تنفع بها و رعین مایهین از تنصیع است یعنی خلوص و ناصع خالص از هر چیز و برین تقدیر طیبها مرفوع است و بعضی گفته اند که از تنصیع یعنی خالص گردانیدن و برین وجه طیبها منصوب است و نفهم تا و یفهم نون و کسر صا و مشدود از تنصیع نیز روایت است و تنصیع بوجه بی نون و صا و حله نیز روایت است که ده اند از تنصیع یعنی جمع و بوجه و ضا و حله نیز از تنصیع یعنی قطع کلمه کذافی مجمع البحار و طیبها کسیر طار و سکون را

و قبح طلاق کسر پای نشسته و هر دو روایت ست قرآنی اصح و اقوی ست متفق علیه - و گفته اند که این نفی وضع بارز را
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا در آخر زمان خواهد بود و هنگامیکه و جال بیرون می آید و جنبانیده و انشاده میشود
 و میخیزد بر سر کشایس بیرون آید و بر دو بجانب و جال هر کافر و منافق و احتمال دارد که در هر زمان باشد حکایت
 آورده اند که چون عمر بن عبد العزیز مدتی از جانب هشام بن عبد الملک حاکم مدینه مطیع بود چون بیرون آوردند
 او را گفت می ترسم از آنجا نباشم که مدینه نفی آنها میکنند و چنین می ترسد هر که از آن مکان شریف برآمده است
 یا سه یا مگر ایضا و در حکم شریع و رعایت حق شرعی برآمده باشد بهیست ضرورت است و اگر نه خدای سزا داند
 که ترک صحیح جهانان نه اختیار من است - و در روزی حضرت تو خستم با اختیار خود زده راز مهر جدائی جد و جدا
 فقال الله العاقبه و حسن العاقبه - و عن ابی هریره - رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا تقوم الساعة حتی تنفی المدینه شرا را - بر پایش و قیامت تا آنکه نفی میکند مدینه بدان طایفه و مدینه گمانی
 الکیه خست الحدید - این حدیث ظاهر است و در آن که نفی در آخر زمان باشد - رواه مسلم - و عنه - قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم علی القاب المدینه ملائکه لایه علیها الطاعون و لا الدجال - بر راههای مدینه و فرشتگان
 نگهبان اند که در نفی آید مدینه را به نگهبانی آنها و بآوند و جال نقب نفی نون و ضم نیر آمده و سکون قاف زده و میا
 و د کوه یا فرجه میان دو کوه بر آمدن و جال بیشک در آخر زمان خواهد بود و نگهبانی تا در آمدن دیا بهر آن
 وقت خواهد بود و یا همیشه است متفق علیه - و عن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لیس من بلد الا سیطاه الدجال - نیست هیچ شهر مگر آنکه نزدیک است که بی سپر کند آنرا و جال و در آید
 الا مکه و المدینه - مگر که مدینه - لیس لقب من القابها الا علیه الملائکه - نیست هیچ راهی از راههای مدینه
 مگر آنکه بر دست فرشتگانند - صافین - صفیانه - یحیر سونما - پاس میدارند او را - فی منزل استجبه - پس
 نزول میکند و فرود می آید و جال شوره زمین را که بیرون مدینه است و نتیجه بدین محله و موحده و خای و حجه
 مفتوحات و سکون موحده نیر آمده شورستان - قریف المدینه با ملها - پس می جنبانند مدینه ساکنان خود را
 کشت رجفات سه باز جنبانیدن - فیخرج الیه کل کافر و منافق - پس بیرون می آید بسوی او هر کافر و منافق
 متفق علیه - و عن سعد - رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لایکد اهل المدینه الا بالاع
 کما یباع المکرم المار - بدستگاری نکند و اندکند اهل مدینه را هیچ کی مگر آنکه بگذارد و وفائی کرد و عقر میب چنانکه
 میگردد از فک و آب بهیچانکه ظاهر شد از حال نیر مدینه که بعد از واقعه حره در آنک فرصت ملاک شد و بعد
 آنهی و الم حق و سل بگذر اخت و خالی شد - متفق علیه - و عن انس رض ان النبی صلی الله علیه و سلم کان
 اذا قدم من سفر فطر الی حدرات المدینه - روایت ست از انس که آنحضرت چون قدم می آورد از سفر

پس نظر میکرد و بوسه و بوسه های مدینه تا وضع راحلته - تیر میزدند شتر سوار می خورد را - و امکان علی و ابوبکر - و اگر سوار میزد و بر دانه دیگر که مراد بیان اسب و استر و مانند آن است - حرکات من جهات - می جنبانید آنرا بجا ذیبه محبت مدینه است حال این صانع مخصوص است و در غیر شتر تحریک استعمال می یابد - و راه انجاری - و عفته ان النبی صلی الله علیه و سلم طایع را احد - و هم از انس است که ظاهر شد متر آنحضرت را جمل احد یعنی نظر شریف و سه بران افتاد - فقال - پس گفت آنحضرت - یا جمل یحبنا و نجیه - این کو پیست که دوست میدارد ما را و دوست میداردیم ما را - اللهم انی ابراهیم حرم مکة - خداوند ابراهیم حرم مکة را زانیه که را - و انی ابراهیم مابین لا یتبرأ - و بد رستی که من حرام میگردد نمی دانم که میان دو سنگستان بر نیده است عتیق علیه اثبات محبت احد را بعضی تا جمل میکنند و میگویند که این همه کلمه بجا رست با اعتبار محبت اهل آن دوران مومنان در موصدان باشند از انصار چنانکه شاعر گفته است (است و است) و من ندیدی حب الدیار لایلهما - و در مقابل این در روایات نهاده آمده است که - غیر جمل یحبنا و نجیه - و غیر جمل یحبنا و نجیه است که دشمن میدارد ما را و دشمن میداردیم ما را و از برادر که ساکنان وی منافقان بوده اند و تحقیق آن است که این محمول بر ظاهر است از جهت ابداع علم و فهم و توانم آن از محبت و عداوت در مبادات بران و جی که لائق مجال آنهاست خصوصاً بانبیا و اولیا خصوصاً سید انبیا و سلطان اولیا که محبوب عالمیان و محبوب پدر دگار عالمیان و هر که را خدا دوست داشت هر چیز و هر کس او را دوست دارند زیرا که هر چیز خلق و محکوم او است و چنین جنوع بفراقت آن حضرت صلی الله علیه و سلم اول دلیل است بران و چنین جنوع حدیث مشهور است که بهر حد تو اتر رسید است - و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - سهل بن سعد ساعدی که از شما می

صحابه است گفت که گفت آنحضرت - اجد جمل یحبنا و نجیه و راه انجاری

الفصل الثانی - عن سلیمان بن ابی عبد الله - تا می ست بسیاری از مهاجران را و یافقه روایت میکنند از سوبر بن ابی وقاص و ابی هریره و صهیب ثقه است - قال رایت سعد بن ابی وقاص اخذ رجلاً بصیه فی حرم المذنبه الذی حرم رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت و یدم سعد بن ابی وقاص را که گفت مرد را که نکار میکرد و در حرم مدینه که حرام گردانیده آنحضرت و حد آن تعیین نموده و مردم را از ارتکاب صید و خزان در آن منع کرده - تا به پیش رسید و سعد و گرفت جامه های آنرا و راه - فجار موالیة فکلموه فیہ - پس آمدند صاحبان آنرا و پس سخن کردند سعد را در شأن او که جامه های او را بد - فقال ان رسول الله - پس گفت سعد که بنحیه خدا - صلی الله علیه و سلم حرم نزد الحرم - حرام گردانیده این حرم را یعنی حرم مدینه را - و قال من احد الصید فی فلسیه - و گفت هر کس که بگیرد یکی را که نکار میکنند درین حرم پس باید که بگیرد و رخت و صلی

[illegible]

عمر است که بیکر و الله از رفته شهاده فی سیدیک و اجعل موتی ببلد رسولک تحقیق مستجاب شد دعای وی رضی الله عنه
غیر این و ناسک کنیم بامید اجابت آن شاء الله تعالی رب العالمین شفاعت آنحضرت راضی الله علیه و سلم
تمامه مسلمانان امید دارند و در صورت رنیه واجب میگردد و شفاعت یا شفاعت خاص برای نخستین تمامه گمان
در رفع مرتب و درجات عظیمه یا این کنایت است از آنکه موت درین بلد مبطره الله به ایمان است چه شفاعت
خبر مؤمن را نباشد چنانکه در ذرات بشرین نیز این توجیهات کرده اند و قبل این است در مونس مجرم که نیز

واقع شده است چنانچه باید - رواه احمد و الترمذی و قال بها حدیث حسن صحیح غریب استناد - یحیی بن ابی

سهر مره - رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم آخر قریه من قری الاسلام حایا المدینه فرمود آنحضرت
آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینه است همه عالم خراب گردد و مدینه منوره آباد
باشد و بعد از همه بجز این حکم الهی تعالی این نیز و بیان وفائی گردد و قریه اینجا بمعنی موضع است و ترتیب اسما برین
طریق است که قریه است که بالاتر از وی بلد و بالاتر از بلد مدینه و فوق همه و جامعتر از همه مدینه و بعضی بلد و مدینه را در یک مرتبه نهاده اند و مدینه

الآن نام شهر حضرت سید کائنات شده است و بحسب تفسیر فیصل بالاتر از مدینه است - رواه الترمذی و قال بها حدیث حسن صحیح غریب استناد - یحیی بن ابی

بن عبد الله بن مسعود صحابی مشهور است شریف و طایع و جلیل جمیل بود و در بیان این احوال بود چنانکه میراث مدینه و غیره است که در این کتاب
را از دست خود را بجزیر که حکایت کرده اند یا از حسن و حسن و صفات جمیده و بسیار است رضی الله عنه عن ابی - روایت میکند از

پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال - ان الله ارجی الی ای مولای الله تزلزل فی دار بجرک - بدرستی خداست تعالی

و فی فرستاد و بوسی من که هر کدام ازین سه جا را که فرو آئی تو پس آن سراست و جای بجزت نیست یعنی مخرج

ساخته که هر کدام از اینجا که خواهی جاسه نیست - المدینه - بل مدینه - او البخرین - بجزیر که خیره نیست

بجزیران مشهور - او تفسیرین - که قاف و فتح فون شده و سکون سین و کسر و فتح آن هر دو کسب و سکون

تیر گفته اند نام بلدی است از بلاد شام و در تاریخ مدینه میگوید که بنی ساخته شد آنحضرت را پیش از هجرت میان این

سه موضع و در آخر تعیین کرده شد در مدینه - رواه الترمذی

و فی فصل الثالث - یحیی بن ابی بکره - بفتح موحده و سکون کان صحابی مشهور است از اهل طائف

و چون آنحضرت طائف را محضر ساخته بود و در آن قبله و ریح چاه افکنده بجانب لشکه حضرت انداخت

و اسلام آورد و ابو بکره نام یافت و بکره ریح چاه را گویند - عن ابی - روایت میکند از پیغمبر - صلی الله

علیه و سلم قال - گفت آنحضرت بلا یخل المدینه رعب المسیح الدجال - و رضی الله عنه مدینه را ترس مسیح و دجال

را یومند سلطه ابواب علی کل باب مکان - هر مدینه را در آن وقت که دجال آید و بیرون مدینه نزول کند

هفت در خواهد بود هر دو و در شش گمان نشسته - رواه البخاری - و عن انس - رضی الله عنه

[illegible]

و ثوری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان جالسا وقبر خیم بالمدينة - آنحضرت نشسته بود و گوی کتاه می شد در مدینه - قاطع - جل فی القبر - پس نظر کرد و مردی در قبر - فقال یس مفتح المومن - پس گفت آن مرد بدخواه نگاه مونس گور - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بماتت - بدجری بود که تو گفتی که نکویش گور کردی بر اے مسلمان - قال الرجل الی لم اره - گفت آن مرد بدستی که من مراد شما شتم بن سخن نکویش موت برای مومن - انما اردت القتل فی سبیل الله - اراده کردم مگر بدج و تحمید کشته شدن در راه خدا که اگر کسی در غربت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر میرود و در جای خود بمیرد - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تثل القتل فی سبیل الله نیست مردن بدینه اند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن بدینه افضل و اکمل است ماعلی الارض بقعه احب الی ان یکون قبره بهمانه - نیست بر روی زمین هیچ جایی که محبوبتر باشد نزد من که باشد قبر من و اینجا از مدینه - ثلث مرات - سه بار گفت آنحضرت این سخن را همچنین تفسیر کرد و بطبی این حدیث را در اینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در مدینه افضل است از شهادت و مدفون شدن در جای دیگر و این حدیث ابغ و اذخ است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در مدینه و نه در جای دیگر و این هم وارد ترین تقدیر آن است که گفته میشود نیست قتل در راه خدا مانند موت بدینه و لفظ حدیث احتمال این هم وارد که گفته شود مردن آن است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آری نیست موت مومن بدینه قبل قتل فی سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است از همه و لیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در مدینه افضل است از موت در سایر بلاد و قبر در آن و باین تفسیر مفهوم میشود و فضیلت موت بدینه از موت در سایر بلاد و لیکن باقی می ماند فضیلت شهید گشتن و کشته شدن در راه خدا و الله اعلم بالمراد - رواه مالک مرسل - روایت کرده است این حدیث را مالک بطریق ارسال و از اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید انصاری است که تابعیت و امام مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی روایت دارند یحیی بن سعید بن اخطان که از ثقات دانه اهل حدیث و از اکابر ایشان است چه وی روایت از امام مالک و از هشام بن عروه و یحیی بن سعید انصاری و شعبه و ثوری دارد و قبر - و یحیی بن عیاس - رضی الله عنهما قال قال عمر ابن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را - و هو بوادی العقیق - و حال آنکه آنحضرت در وادی العقیق بود که نام وادی است از ادویه مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آنحضرت آنجا میرفت و نماز میکرد - و یقول - میگفت آن حضرت - انانی اللیلة ات من ربی - آمد مرا امشب آینده یعنی در شسته از جای پیر و و گار من - فقال صل فی هذا الوادی المبارک - بگزار نماز درین وادی مبارک - و قل عمره فی حشر

و بگویم که در حج یعنی حساب که نماز را در برابر کن یا عسره که در حج باشد و قول استعمال کرده می شود
در جمیع افعال - و فی رد بدل عسره و حجه - و هو و بیان فضیلت نماز است و درین بقعه شریفه که حکم عمره و
حج - و - رواه البخاری

خاتمه الطبع

بجسم توفیق خدا ای برتر کتاب برکات خطاب جلد ثانی ترجمه فارسی بشکوة شریف مسی به اشقه اللغات کشا است
بر احادیث نبوی اکثر معلوم تا کتاب الحج ترجمه فاضل خیریل عالم نبیل شیخ عبدالحق محدث دہلوی
طالب شاه حرب خواہش طالبان دین بار دوم ببحث مہما کن و فکر غائب مقام لکھنؤ در مطبع نامی منشئی نوکشتور
لباس پوش انطباع شد خداے تعالی مرغوب دعا می اہل عالم کناد مہنہ و کرمہ

۳۹۹
۲۰۰
۴۰



(R)

۲۹۴۹۲

MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH.

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

FEB 2 1909

۲۹۹۰

۲۹۶۱۲۲
۲۹۶۱۲۲

اشعنه اللغات

[illegible]